تاریخ زرتشتیان

پس از ساسانیان

نگارنده و گردآورنده

رشید شهمردان

تهران

فروردین ۱۳۶۰ خورشیدی

حق چاپ محفوظ

چاپ راستی

www.tabarestan.info تبرستان

تاریخ زرتشتیان

پس از ساسانیان

www.tabarestan.info
تبرستان

نگارنده و گردآورنده
رشید شهمردان

تهران
فروردین ۱۳۶۰ خورشیدی

حق چاپ محفوظ

چاپ راستی

بروانشادی فروهر تابناک الونشه روان ارباب رستم گیو

بانی بُنیاد رستم گیو که دهشهایش بیشمار و همهٔ دارائیهای اورا فراگرفته



و به تندرستی بانوی ارجمندش مُرواریدگیو

که همواره در سفر و حضر یار و مساز و در کارهای دهشی با او همیاری داشته است

مندرجات

پیشگفتار ۷
انگیزه شکست ساسانیان از مهاجمین عرب
بستان ۱۲
قباد ۱۴
انوشیروان ۱۷
هرمزد ۱۸
خسروپرویز ۲۰
شیرویه ـ اردشیرسوم ۲۸
پوراندخت ۲۹
آزرمیدخت ۳۰
یزدگردسوم ۳۱
قضاوت تاریخ درباره یزدگرد ۴۶
فیروزپسریزدگرد ۴۷
نرسی دوم ـ پشنگ ۴۹
نوادگان یزدگرد ـ الوهن ۵۰
چه شدکه شاهنشاهی ازهم پاشید ۵۱
سهم بزرگ ایرانیان درپیشرفت
نخستین جنبش اسلامی ۵۳
جنگ قادسیه ۵۵
جنگ نهاوند ۵۶
نفوذ اسلام درگیلان ۵۷
فرمانروایان زرتشتی درتبرستان ۵۸
اسپهبدان گاوباره ۵۸
اسپهبدان غارنوندی ۶۰
اسپهبدان باوندی ۶۰
استنداران بادوسبانی ۶۱
نامه مهدی فروح بن شخسان ۶۴
خاندان زیاری ۶۸
دیلمیان ۶۹
کارگزاران عرب درتبرستان
وشورش تبرستانیها ۷۳
زرتشتیان درسده های اولیه هجری ۸۶
زرتشتیان اوراما ن ۸۸
ابن مقفع ۹۰
المقنع ۹۱
نویسندگان زرتشتی زاده مسلمان ۹۲
تهاجم تازیان برخراسان وپیگار
خراسانیان ۹۸
راه دادن خراسانیان اعراب را ۹۹
غارن هراتی وجنبش سیستانیان ۱۰۱
قتیبه ونیزک باغیسی ۱۰۴
خونریزیهای قتیبه وسوزاندن
فاریاب ۱۰۵
ناتوانی اعراب درتحکیم
پیروزیهای خراسان ۱۰۷
زادن فرخ ۱۰۹
فیروززرتشتی ملقب بسنباد ۱۱۱
انجمنها ۱۱۲
یارسان ۱۱۳
اخترشناسان اخیرزرتشتی ۱۱۵
ستمهای برزرتشتیان ۱۱۷
خبرهای گوناگون ۱۱۸
سدره وکشتی وقربانی وپنچایت
یزد ۱۲۹
کتابخانهای زرتشتیان ۱۳۱
کلانتران زرتشتی ۱۳۶
رونوشت تعهدموبدان یزد
بمانکجی ۱۳۹
فهرست کتب نویسندگان زرتشتی ۱۳۹
مردان نامورزرتشتی ۱۴۳
موبدان موبدایران ۱۵۵
پیرشهریار ۱۵۹
خدمات فرهنگی وزرتشتیان
هنددرایران ۱۶۳
موبدی که اسلام آورد ۱۶۴
اورامان تخت ۱۶۵
روستاهای پیش ازاسلام دریزد ۱۶۶
ذکربعضی پذیرشگاهها ۱۷۰
آتشکده ها ۱۷۱
بلای آسمانی درخراسان ۱۷۳
پل گبرها ۱۷۴
اوضاع اجتماعی زرتشتیان
ایران درسده اخیر ۱۷۵
محمودافغان ویک سردارزرتشتی ۱۷۹
آثارایرانیان باستان در
انگلستان ۱۸۵
زرتشتیان واکبرشاه گورگانی ۱۸۷
زرتشتیان یزددردوره خان بزرگ ۱۹۶
دراطراف گوشه ای ازتاریخ ۱۹۹
نفوس وفرهنگ زرتشتیان ۲۰۱
گفتارگوناگون ۲۰۶
سخنرانی مانکجی هاتریا ۲۱۴
آغازتماس زرتشتیان ایران
باپارسیان هند ۲۲۰
نخستین ازدواج پارسی با
زرتشتی ایرانی ۲۲۶

www.tabarestan.info تبرستان

آغاز مهاجرت زرتشتیان ایران بهند ۲۳۴
بخش دیگر از تاریخچه کامل زرتشتیان ایران ۲۴۲
استادان زرتشتی دانشگاه ۲۴۸
زرتشتیان وجهانشاه ۲۴۹
ملاگشتاسب کرمانی ۲۵۶
ازگذشته باید پندگرفت ۲۶۰
روانشاد کیخسروجی خانصاحب ۲۶۹
دستور اردشیرکرمانی ۲۷۷
موفقیت های دختر خردسال زرتشتی در دیاربیگانه ۲۸۱
پاسخ به پرسش آقای اردشیر برزگر ۲۹۳
موبدان وعلمای اسلام ۳۰۳
مرزبان ظهراب وروستای مبارکه وزین آباد ۳۰۹
اوضاع فرهنگی پارسیان درپنج قرن گذشته ۳۱۳
مانکجی وانجمن زرتشتیان کرمان ۳۲۵
جندیشاپور (گند شاپور) ۳۳۱
توضیحی برگوشه‌ای از تاریخ کرمان ۳۴۰
استعمال روزمه زرتشتیان بوسیله مورخان اسلامی ۳۴۵
چترا پاتی شیواجی ۳۴۹
ایرانیان وزرتشتیان درهند ازروزگاران کهن ۳۵۷
نفوذدین زرتشتی درهند ۳۶۳
مسافرت زرتشتیان ایران بهند درسده‌های اخیر ۳۶۹
نامه اردوان سوم بشهرشوش ۳۷۷
ساختمان ایوان مداین ازکیست ۳۸۱
پارسیان کمبایت وسیددولت ۳۸۳
تصحیح اشتباهی مورداشکانیان ۳۸۷
تاریخ کشف اوگاندا ۳۸۹
میترادردین زرتشتی ۳۹۱
صورت فرمانهای جماعت ۳۹۲
جلوس یزدگردشهریار واردشیر بابکان ۳۹۶
درمهرهای سلسله جوپارکرمان ۴۰۴
فرهنگ ودین ایرانیان بین غیرایرانیان ۴۰۷
گسترش دین بین ایرانیان وملتهای دیگر ۴۱۵
نفوذمزدیسنی دربابل ۴۱۷
ادامه زرتشتیگری بین ملتهای باستان ۴۱۹
گسترش پیام اشوزرتشت بین هندوان ویونانیان ۴۲۰
گسترش فلسفه ودین قدیم ایران درارو پا ۴۲۲
قلمروگسترده دین کهن ایران درآسیا، اروپا وآفریقا ۴۲۶
دین اشوزرتشت درچین ۴۲۹
دین هونها ومردم نواحی طی دوره‌هائی زرتشتی بوده ۴۳۲
آغاز مسافرتی که بمهاجرت انجامید ۴۳۶
تاریخ رویدادهای هفتصدساله ۴۳۸
زرتشتیان درسده اخیر ۴۴۲
بانک زرتشتیان ۴۴۳
تجارتخانه جمشیدیان ۴۴۴
نزول بلای آسمانی ودولتی بزرتشتیان ۴۴۵
زرتشتیان قزوین ۴۴۷
وجود ۱۴ نسک اوستا درچهار سده پیش ۴۴۹
زرتشتیان وانقلاب مشروطیت ایران ۴۵۱
کشتارزرتشتیان درشهرهای مختلفه ایران ۴۵۹
آمارزرتشتیان ایران ۴۷۱
فرزانه جمشید ۴۷۲
دبیران وآموزگاران زرتشتی ۴۷۴

www.tabarestan.info تبرستان

پیشگفتار

بنام خداوند یکتا

نِمُوا هورَهِه مزدا اُ درود و ستایش به اشو زرتشت اسپنتمان، کهن و خشور جهان و گروه پیمبران و سروشاورزان و مسمغانان و گروه مغان و دلپتان و روشندلان و رادمردان و رادزنان و سیوشانسها و سودرسانان و آزادی بخشایان و راستی پویان و راستی‌خواهان و راهنمایان جهانیان آنانکه از جهان رفته‌اند و آنانکه زنده‌اند و آنانکه بجهان خواهند آمد.

اما بعد چنین گوید این باشنده هندوستان نگارنده و گردآورنده این برگهای تاریخی زرتشتیان که در ۳۵ سال پیش اندیشه فراهم آوردن تاریخ زرتشتیان پس از پایان خاندان ساسانیان مرا فرا گرفت. بجستجو و مطالعه پرداختم. مآخذ و نوشته‌های چاپی و خطی پیشینیان را بدیده تحقیق نگریستم و یادداشتها برداشتم اما مطالب اندک یافتم. از دانایان، دبیران و آموزگاران گروه در ایران، در مورد کارنامه فرزانگان در گذشته‌ی خودمان استمداد جستم لیکن دست یاری بجز چند نفر بسویم دراز نشد بلکه یکی از آنان در دوره سوم مجله هوخت در پیرو اصلاح سهوی در گفتارم مرا بسخریه گرفت و سراسر نامه خود بمجله هوخت که مربوط باصلاح سهوم که با نگیزه عدم مراجع و تنها از شنیدن اخبار شفاهی بوقوع پیوسته بود با علامت استهزا و تعجب پر کرده بود. چون نظرم بفراهم آوردن تاریخ و یاد بزرگان گروه بود از میدان بدر نرفتم و دنباله کار خویش را گرفتم تا اینک که کمتر از نیم قرن میگذرد، با مسافرتهای بسیار و تحقیقات محلی توانِ گردآوردن مطالب بیشماری بدست آوردم. لیکن کار بپایان نرسیده ولی عمر بپایان سیر نزولی خویش نزدیک شده است. امیدوارم جوانان دانشمند گروه، که بخواست اهورا مزدا شماره آنها روزافزون است در رفع نقایص آن اهتمام ورزند.

طی دوران بررسی و پژوهش در گوشه کتابخانهای هند بصورتی از کتابهائی برخوردم که نویسندگان آن زرتشتی بوده‌اند. صورت کتب نامبرده را کتبی که بنظر نگارنده نرسیده در برگهای این کتاب آورده‌ام و عنوان بسا کتابهای دیگر نیز در صفحات ۲۱۳–۲۱۷ فرزانگان زرتشتی نوشته نگارنده ضبط شده است. در کتاب نامبرده و صفحات مذکور در مورد نقص شارستان چهار چمن نوشته فرزانه بهرام فرهاد گفتگوئی داشته‌ام. در کتابخانه خورشیدجی

www.tabarestan.info تبرستان

رستم‌جی‌کاما دربمبئی بکتاب خطی شارستان بنشانی (R72) برخوردم‌که‌کاتب اسفندیار بن رتن جی‌بن‌منوچهرشاه‌بن دهنجی شاه‌بن پدم‌شاه‌درسال ۱۱۷۸ یزدگردی‌در خاتمه‌کتاب چنین آورده

" وسبب ناقص ماندن این کتاب (شارستان چهارچمن) آنست که‌بیان کرده میشود که‌فشوم‌خانی وگروشمان مکانی دستورکاوس بن رستم‌سنجانا عرف میرزا خسروبیک چون بطرف شاهجهان آباد بمصحوب فرزندان وقبایل نیکساعتخان تشریف شریف ارزانی داشته‌بودندوچندی ازصاحبان بخصوص گروشمان مکانی دستوران دستورکاوس منجم‌بن فریدون جی فرمایش کتابهای چندبطرف شاهجهان آباد بمیرزا مذکورفرستاده‌بودا ما وقت نیافته‌ومدت مدیدبرا وگذشته‌وبعدازآمدن نیکساعتخان ببندرمبارک سورت باز اتفاق شاهجهان آباد بمیرزای مذکورافتادودربازارچوک شاهجهان آباددرمیان کتابهای دیگراین کتاب شارستان چهارچمن بنظردرآمده‌وبقیمت چهارروپیه‌خریدکرده اما آن کتاب درخزانه‌پادشاهی بمهرشاهی مزین شده‌بودومیرزای مرحوم‌مذکورمیان مغلیه‌وغیره‌حسن وقبح شریعت اسلام‌ازاین کتاب وانموده‌بیان میکردتاخبربشریعت پناهی قاضی القضات شاهجهان آباد رسیدآن حضرت میرزای مرحوم‌مذکوررا طلب داشته دعوی نمودکه‌این کتاب ازکتابخانه‌من دزدیده‌رفته‌است دراین باب جهدبسیارشد و آخرالامرچندکسان میان آمده‌مقررنمودندکه‌نقل آن رابمیرزای مذکوربدهندچون که بهشت بهره‌میرزا خسروبیک برای مراجعت نمودن ببندرمبارک سورت مستعجل بودازاین سبب ناقص ماندوجای دیگراین کتاب بنظردرنیامده‌مگرکسی درشاهجهان آباد ویا در اگره‌ویا درلاهورتلاش نماید مقرردرآنجا بوده‌باشدچراکه‌آن صاحبان دین آبادیان و شاگردان حضرت ذوالعلوم‌آذرکیوان درآنجانب ربط سیرداشته‌اندالبته‌که‌بهم‌میرسدو کتاب چهارچمن بصحت انجامدچونکه‌این کمترین کاتب رابسمع رسیده‌بودتحریریافت ".

بازدرکتاب خطی دیگردرهمان کتابخانه‌کاما دربمبئی بنشانی(R 84) چنین آمده " تواریخ شیدآیین، جمشاسپ نامه ، آیین خسروی، آیین بهمنی، باستان نامه ، تواریخ یزدانیان این شش‌کتابها راکه‌برمدت هفتصد نهصدسال موبدان وهیربدان کامل متقدمین تصنیف نموده‌بودندحضرت عرش‌آشیانی جلال الدین محمداکبربادشاه غازی بخواهش تمام ازولایت ایران طلب نمود. نقل ازمکتوب ایران"

کتاب مهم‌دیگری داستان ادرسه میباشدکه‌بگفته‌صاحب دبستان المذاهب تذکره عارفان وصاحبدلان وبزرگان زرتشتی است وکتاب دیگربنام بزمگاه‌نوشته‌موبدخوشی هراتی که‌آنهم‌کارنامه‌صاحبدلان وخدارسیدگان زرتشتی است وگلستان دانش تالیف آذرپژوه‌بن آذرآئین بن کستهم‌که‌درموردبزرگان باستان گفتگومیکند. کتابهای مذکوردرچهارصدسال پیش موجودبوده‌وفرزانه‌بهرام‌فرهادصاحب شارستان چهارچمن و موبدکیخسروپوردستورآذرکیوان صاحب دبستان المذاهب ازآنها نقل قول یاذکر

مینمایند. مطلب دیگری که ذکر آن خالی از فایده نیست پادشاهان گورگانی هندیا پادشاهان مغول بویژه اکبرشاه، همایون وشاهجهان طالب کتابهائی بوده اندکه بوسیله زرتشتیان نوشته شده بود و آنها را در کتابخانهای خود نگهداری میکردند و چنانکه در بالا ذکر شد شارستان چهارچمن که در شاهجهان آباد بوسیله میرزا خسرو بیک خریداری شده بود مهر کتابخانه شاهی را داشته است و فرزانه بهرام فرهاد کتاب مذکور را در هند برای اطلاع موبد کیخسرو فرزند مرشد و پیر خویش دستور آذرکیوان بنگارش درآورده بود.

برای یافتن کتابهای نامبرده که در بالا شرح داده شد با کمک مالی انجمن پارسی پنچایت بمبئی همه کتابخانهای ملی ودولتی وشخصی هندوستان را تا آنجائیکه اطلاع داشتم در نوردیدم لیکن نشانی از آنها نیافتم. یکی از استادان دانشگاه الهآباد هند اظهار داشت تجسس خود را بایستی هفتاد سال پیش قبل از تقسیم هند آغاز کرده باشم. زیرا در آن دوره هرج ومرج کتابهای بیشمار خطی وچاپی نایاب نابود شد و طعمه آتش گردید. طی مسافرت خویش بدهلی جویای کتابخانه قاضی القضات شاهجهان آباد گردیدم تا شاید شارستان چهارچمن کامل را که از میرزا خسرو بیک غصب کرده بود بدست آرم اما گفتند کتابخانه او بکتابخانه مسجد جامع دهلی منتقل گشته است. بدانجا روی آوردم اما مام مسجد اظهار داشت هفت ماه پیش یکی از روپائیان همه کتابهای کتابخانه مسجد را بابهائی گزاف خریداری کرده و با خود برده است از اسم خریدار و شهرش جویا گشتم گفت از اسم وعنوان وملیتش بی اطلاع میباشد.

ضمن پژوهش ومطالعات بنگارش فرزانگان زرتشتی وپرستشگاه زرتشتیان پرداختم بسیاری از رویدادهای تاریخی را در آن دو کتاب که شاید زندگیامبپایان رسد، هرچند خارج از موضوع بوده گنجانده ام تا از خطر فراموشی درامان باشد. دکتر ریچارد فرای ایرانشناس مشهور آمریکائی که سالها در ایران در موسسه آسیائی دانشگاه پهلوی شیراز سمت استادی داشت، هنگام ورود به بمبئی وایراد سخنرانیهائی در تالار کتابخانه کاما چون کتاب فرزانگان زرتشتی بنظرش رسید نگارنده را بمسافرت بایران وادامه تحقیقات وپژوهشهای محلی تشویق نمود.

در دوران پژوهش ومطالعات در دهلی اطلاع یافتم حدود هشت هزار جلد کتب خطی فارسی از کتابخانه شاهان مغول که در قلعه سرخ دهلی موجود بوده یکسال پس از انقلاب ۱۸۵۷ هند که انگلیسها آن را شورش مینامند بلندن منتقل گردیده وفهرست آن تاکنون بچاپ نرسیده است. خبر دیگر اینکه نادرشاه افشار پس از حمله بهند و ورود با پیروزی بدهلی شصت هزار جلد کتب کتابخانه پادشاهی هند جمع کرده همایون واکبرشاه گورگانی را با نضمام تخت طاوس وغنایم هنگفت دیگر با خود بایران برده است. گفتار دکتر فرای

مبنی برتحقیقات محلی درایران وامیدیافتن کتب گمشده‌خویش که‌روشنی افکن بر تاریخ زرتشتیان میباشددربین کتب کتابخانه‌پادشاهان گورگانی هند، درایران یالندن موجب شدکه‌درسال ۱۳۳۴ یزدگردی برای ادامه‌کارخوددرخارج ازهندتلاش نمایم. لیکن بسبب ناتوانی مالی، بودجه‌عزیمت خویش راکه‌درآن زمان بالغ بر ۲۵ هزارتومان میگشت ازکجا تهیه‌کنم؟

اندیشه‌ام با نجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی کشیدکه‌چندسال جلوتربواسطه پژوهشهای تاریخی‌اموگواهی وتوضیح نگارنده‌دردادگاه‌دردعوای دادگستری بمبئی پیروزگشته‌بودند، ازآنها برای ادامه‌پژوهش تاریخی استمداد جویم‌که‌با وجودداشتن بودجه‌ویژه‌ای به‌پیشنهادم‌پاسخ منفی دادند.

لیکن گشایش کارازاهورامزداست. ازاتفاقات روزگاررادمردخیراندیش آقای فریدون فلفلی فرزندرستم‌جمشیدخدارحم‌جاویدنرسی‌آبادی بنیان گزارومدیر عامل شرکت سپنتا به‌بمبئی واردودرهمان روزاول ورودد‌رخیابان بنگارنده‌برخورد واظهارداشت مدتهاست درایران منتظرورودم‌میباشندعلت تاخیرچیست؟ پاسخ دادم عدم‌بودجه کافی مراازحرکت وادامه‌پژوهشهایم بازداشته‌است. فرمودندهرقدر از بودجه‌کسرباشدبهنگام‌ورودت بایران میپردازم. بزودی حرکت‌کن وکارخودراادامه ده‌روزبعدبهوتلی که‌اقامت داشت رفته‌پس ازاظهارسپاس ازهمت والایش گفتم‌شایداز این مسافرت پژوهشی آنچه منظوراست بدست نیایدوهزینه‌وتلاشها بهدربرود. باخنده که‌عادت اوست فرمودندباکوشش خویش وجدانمان شرمنده‌نخواهدبودوچنین اندیشه‌ای بخودراه‌ندهم. دراینجا بایدتذکردهم‌کتاب حاضرونوشته‌هائی که‌پیش ازاین درایران نگاشته‌ام‌نتیجه‌مساعدت ویاوری این رادمردخیراندیش میباشدکه‌درمواقع لزوم‌از همراهی خوددریغ نفرموده‌اندا هورامزدا ووخانواده‌اش راهموارهدرپناه‌خویش از هرگونه‌رنج واندوه‌مصون دارد.

اما درموردتجسس کتابهای گمشده، هنگام ورودبایران بهمه‌کتابخانهای کشور سرزدم‌ونشانی ازآن نیافتم. بکتابخانه‌سلطنتی مراجعه‌نمودم‌با میدابینکه‌شایدکتابهای پادشاهان گورگانی هندرادرآنجا بیابم. متاسفانه‌از ۶۰ هزارکتاب که‌نادرشاه با خودبایران آوردفقط سه‌هزارکتاب درکتابخانه‌سلطنتی موجودبود. بقیه‌بوسیله شاهزادگان قاجاربیغمارفته‌وبرخی ازآن بامهرشاهزادگان درکتابخانهای فرانسه وانگلستان وبقیه‌اگرنابودنشده‌باشددرکتابخانهای اشخاص باستراحت مشغولند. درکتابخانهای شهرهای افغانستان، ترکیه‌وانگلستان نیزاثری ازآنها پیدانشد. درکتابخانه‌ایندیاآفیس لندن جویای هشت هزارکتب فارسی قلعه‌سرخ دهلی گردیدم که‌دربالا ازآن صحبت شد. کتابهای مذکوربظن قریب بیقین بایدپس ازپادشاهی اورنگ زیب جمع شده‌باشد.

www.tabarestan.info تبرستان

کتابدار اظهار داشت پس از ۱۲۳ سال مشغول تهیه فهرست آن میباشند. چون اصرار بدیدن آن داشتم صورت کتابهای مذکور را آورد، لیکن اسم گمشده خود که روشنی برتاریخ زرتشتیان روزگار گذشته میافکند در آن نبود. با اندیشه فرو رفتم و با خود گفتم طی چند سده هوای مرطوب هندو دوران چندین هرج و مرج و پیکارهای منطقه‌ای در آن کشور بزرگ و جنگ هندو و مسلمان که خانمان یکدیگر را در آتش قهر میسوزاندند. کتب معدود خطی ما که شاید چند نسخه بیش نبوده با حتمال قوی راه نیستی را پیموده باشد.

نگفته نگذارم با انتشار مجله هوخت در تهران گفتارهائی از بمبئی بعنوان گوشه‌ای از تاریخ برای اطلاع همکیشان و حفظ از دستبرد روزگار برای درج بآن مجله میفرستادم. اینک که به تهیه تاریخ زرتشتیان اقدام نمودم با سپاس فراوان از صاحب امتیاز و سردبیر مجله گفتارهای پراکنده مذکور را هم در این کتاب ضمیمه نمودم.

در پایان گفتار از خانم پریوش فریدون سروشیان (خانم سروش) که با دقت تمام در ماشین کردن برگهای کتاب رنج برده اند و خانم مهرانگیز بهرام شید کتابدار کتابخانه یگانگی که هنگام مراجعه بکتابخانه کمال مساعدت را داشته اند و آقای کیخسرو فرود خسرویانی راستی و مالکان چاپخانه راستی که در چاپ و نشر این تاریخ اهتمام نمودند سپاس دلی خود را پیشکش مینمایم. سالنمه آسمان ایزدودیماه ۱۳۴۹ یزدگردی برابر ۳۷۱۸ زرتشتی.

رشید شهمردان

www.tabarestan.info تبرستان

انگیزه شکست ساسانیان از مهاجمین عربستان و پایان دولت پارسیان

شکست ایرانیان از مهاجمین عربستان درپایان دوران خاندان ساسانی ننگ بزرگی است که برگهای تاریخ درخشان ایران را لکه‌دار و تیره ساخت. چه بود انگیزه‌ئی که یک ملت متمدن و بزرگی چون ایران از یکمشت مردم عربستان شکسته و نابود گردید.؟

ایران باستان در دوران تاریخ پرشکوه خود با چنین شکست ننگین روبرو نشده بود مگر در آخر پادشاهی خاندان هخامنش که از ملت متمدنی چون خود و بگفته پارسیان اسکندر گجستک شکست فاحشی دید. ولی آن شکست از ملتی هم برابر و رقیب خود بودنه مردم گرسنهٔ بیابان. شکست از هرکه باشد خواه از دشمن بزرگ یا کوچک ننگین و اندوهگین میباشد. رویدادهای زیادی درصفحات تاریخ جهان ثبت است که ملتهای بزرگ بدست ملتهای کوچک نابود گشته‌اند و خاندان بزرگ و توانا بدست مردمان بینوا و ناتوان اسیر و برده شده‌اند.

باکشته شدن یزدگرد سوم و پایان یافتن پادشاهی ساسانیان گردننگ بزرگی بر سر وری ایرانیان پاشیده شد. پاک کردن این گردننگ امکان پذیر نیست ولی باید دید انگیزه‌های آن شکست چه بود تا در آینده از تکرار آن خودداری گردد و باشد که گروه ایرانی و پارسی مانند گذشته با دسیسه و دوروئی درشالوده زندگانی اجتماعی و سیاسی خود خلل وارد نیاورند.

تازیان در پیشرفت و پیروزیهای خود چنانکه مشهور است معجزه و کرامتی نشان ندادند، بلکه بدبختیهائی چند گروه ایرانیان را پایمال ستم و اعراب را بسروسامان رسانید. سایه شوم بختیهائی که با ایران رسید اگر کرانه ممالک دیگر را تیره میساخت از دشمنانی کمتر از اعراب نیز نابود و بربادمیگشتند.

ابن خلدون تاریخ نویس عرب در کتاب خویش المقدمه تحت عنوان "جایهائیکه عرب گرفت بزودی خراب شد." مینویسد "عرب ملتی است وحشی. برای پختن خوراک و درست کردن اجاق سنگ لازم دارد. دیوار بنائی را خراب میکند تا سنگ را از آن بردارد. چوب برای برپا کردن خیمه لازم دارد سقف بنا را میشکند و چوب از آنجا برمیدارد. بعلاوه عرب خوی غارتگری دارد و دارائی مردم را میچاپد و حدی را برای تاراج و ربودن مال مردم قائل نیست. قابل توجه است چگونه تمدن شهرهائی که عرب فتح نموده از بین رفت و جمعیت شهرها تقلیل یافت بلکه نابود شد. حتی خاک آن شهرها هم تغییر ماهیت داد. تمدن ایران در عراق عرب نیست گردید و همینطور است حال سوریه معاصر."

حمله ناجوانمردانه صددام جبار عراقی و سربازان عرب او در پیکار تحمیلی با ایران امروز و دسترسی به بندر خرمشهر و غارت کالاهای بازرگانی مردم در انبارهای

www.tabarestan.info تبرستان

گمرک، راستی گفتار ابن خلدون را ثابت میکند. ایرانشناس نامور استادکریستنسن در تاییدگفته ابن خلدون درکتاب وضع ملت ودولت ودربار دوره شاهنشاهی ساسانیان ترجمه مجتبی‌مینوی گوید "درا واخر زمنه شاهنشاهی ساسانیان مرکزکلیه فروشکوه داستانی دربارخسروان مخصوصا" کاخ تیسپون شده بودکه امروزطاق کسری نامیده میشودازاین فقط قصر اپدانه یعنی‌تالاربار آن با وجود امرارخلفای عباسی درتباه‌کردن کلیه آثار ظریف‌وصنعتی ایران هنوزبا دیوارهای سترک خویش دربیابان برپاست."

ازگفته بالا،قول تاریخ نویس عرب واستادکریستنسن میتوان قضاوت نمودوحدس زدکه ازپیروزی مهاجمین عربستان چه اندازه‌خرابی وخسارت بایران رسید. پارسیان دین خود، فرهنگ وادب‌خود،تمدن خود، کتابهای دینی خودوکتابخانهای بزرگ پزشکی وعلمی خودرا بتوسط ناراضیان مغرض نابودیافتند. سدها وکوشکهای زیبا وشهرهای خرم وآبادویران وخشک گشت وباشندگان آن کشته یا فراری شدند.

اینست انگیزه‌های شومی که ایران را بشکست ومهاجمین عربستان را بسروسامان رسانید:

ناخشنودی سپاهیان وبزرگان.

کشتارهرمزد،بزرگان وسرداران ومردمانی راکه‌طرفه توجه‌پدرش انوشیروان بودند.

سرکشی بهرام چوبین درپایان پادشاهی هرمزدوجنگ خانمان برانداز وباخسرو پرویز.

پیکاردامنه‌داربارومیان وتباهی هردوکشور.

نیرومندی،خودپسندی،خودخواهی وسرکشی سرداران وخواب‌وخیال آنها برپادشاهی وتاسیس سلسله بنام خود.

رشک،کین ودوروئی بین سپهبدان ،سرداران وبزرگان.

بی‌آرامی وآشوب بین کارگران وکشاورزان بواسطه آموزشهای مزدک وپیروی آنها ازهرسرکشی برای رسیدن بآزادی.

کشتاردستجمعی شاهزادگان،سرداران وبزرگان بوسیله‌شیرویه.

طغیان دورود‌دجله وفرات باهم.

بروزبیماری وباوطاعون.

پادشاهی ۱۱ نفرزن ومردوکودک درمدت چهاریا پنجسال.

انتقام خاندان آل منذربوسیله‌قبیله‌بنی لخم بواسطه‌کشته‌شدن نعمان بفرمان خسروپرویز.

پروانه‌اقامت قبیله‌ربیعه‌درعراق بوسیله‌نوشیروان.

بدترازهمه‌جانفشانی مهاجمین برای رسیدن بایران بهشت موعودپرازانواع میوه‌جات وگوشتها وزروسیم ولئولئومرجان وحوروغلمان بود.

www.tabarestan.info تبرستان

تخم شوربختیهای نامبرده که منجر به پایان یافتن دولت پارسیان گردید در زمان پادشاهی قباد بر سرزمین ایران پاشیده شد و خسرو پرویز آنرا آبیاری نمود و شیرویه در درو کردن آن همت گماشت.

اینک در بیان این انگیزه ها بقدر امکان میکوشیم.

قباد ـ

قباد با همراهی سوخرا سردار باشهامت پارسی بپادشاهی رسید. عربها او را سوفرا نامندو در شاهنامه بنام سرخه هم یاد شده. پادشاه او را طرف توجه قرار داد. رسیدگی با مور کشوری ولشکری را بدست او سپرد. پس از شخص پادشاه بزرگترین مرد ایران بشمار میرفت. رگ رشک رقیبان بجنبید و در برانداختن او هم پیمان شدند. در گوشه و کنار سخنان زهرآگین درباره او بگوش شاهنشاه فرو میخواندند، تا آنکه شاه بدگمان و از او نگران شد. ولی از ترس نمیتوانست آشکارا با او مخالفت کند. شاپور سرداری از اهل ری برای آوردن و بند برنهادن او قدم جرئت پیش نهاد. بگفته فردوسی:

همیگفت هرکس که جز تاج شاه ندارد ز ایران زگنج وسپاه
نه فرمانش باشد بچیزی نه رای جهانی شده بنده سوخرای
هرآنکس که بُدرا ز دارقباد برا و این سخنها همیکرد یاد
که از شهریاری بنامی پسند چرا کردی ای شهریار بلند
زگنج تو آگنده ترگنج اوی ببایدگسست از جهان رنج اوی
همه پارسی بنده او شدند بزرگان پرستنده او شدند
زگفتار بدشد دل کیقباد زرنجش بدل برنکرد ایچ یاد
ترا بندگانند وسالار، مست که سایند برچرخ گردنده دست
چو شاپور را زی بجنبد زجای بدرد دل بدکنش سوخرای
شنید این سخن شاه و نیرو گرفت هنرها بشست از دل آهو گرفت

سوخرا مردی بلندهمت و شاه وایران پرست بود. چون نامه شاه را که شاپور برایش برد بخواند خود را تسلیم او کرد. شاپور بند برا و برنها د و بپایتخت برد. پادشاه خوبیهای سوخرا را فراموش کرد او را بکشت و اموالش را ضبط نمود و فرزندانش از مرز ایران خارج گشتند. کشته شدن سوخرا چون مردی فرزانه و نیک منش بود بر بزرگان و مردم پارس گران آمد و از شاه اندیشمند شدند.

در زمان ساسانیان گروه ایرانی دو بخش بودند. بخشی بزرگان توانگر و زمیندار بودند که دهقانان نامیده میشدند. زنها و کنیزان و چاکران زیاد داشتند و همه نوع وسایل آسایش و آرامش برای آنها فراهم بود. بخش دیگر بینوا و ناتوان بودند که بچاکری و خدمتکاری توانگران و بزرگان با سختی و مرارت زندگی مینمودند. در آن او ان بواسطه

کم آبی خوار بارکم شده بود .توانگران ودهقانان گندم وخوردنیها را انبار نموده ببهای گران میفروختند . مزدک با مدادیکی از موبدان بودبطرفداری بینوایان برخاست و اصول برابری ،همان اصول کمونیستی امروزی را تعلیم میداد .گرسنگان وبیچارگان بدورا وجمع شدند .بزرگان ودربار یان وموبدان بسیار نیرومندوبانفوذبودندوشاه از آنها اندیشه داشت . برای تضعیف نفوذونیروی آنها با مزدک همراه گشت . مزدک میگفت چرا یکنفر باید چندین کنیزوچاکرداشته باشدوخوراکهای لذیذگوناگون بخورد .ودیگری بحال تجردوسختی وتنگدستی زندگی کندوباشکم گرسته بخوابد .توانگران باید کنیزان زیادخودرا آزادکنندوخواربارا زانبار درآورده بین بینوایان ببهای ارزان تقسیم کنند .بگفته فردوسی مزدک به پیشگاه قباد رفت وپرسشهائی نمودوپاسخهائی شنید .مانند :

بدوگفت کانکس که مارش گزید — همی از تنش جان بخواهد پرید
یکی دیگری را بود پادزهر — گزیده نیابد به تریاک بهر
سزای چنین مردگوئی که چیست — که تریاک دارد درم تنگ نیست
چنین داد پاسخ وراشهریار — که خونیست آن مرد تریاکدار
چنین گفت کای نامور شهریار — کسی راکه بندی به بند استوار
خورش باز گیرند از و تا بمرد — به بیچارگی جان شیرین سپرد
مکافات آنکس که نان داشت اوی — مراین بسته را خوار بگذاشت اوی
چه باشد بگوید مگر پادشا — که این مرد دانا بدو پارسا
چنین داد پاسخ که مسکین تنش — که خونی است ناکرده درگردنش

مزدک پس از شنیدن جواب از بارگاه پادشاهی بیرون میآیدوبه پیروان ومردم گرسنه وبیچاره میگویدهرجا گندم را به بینیدبردارید واگربهای عادلانه خواهندبدهید .مردم عوام وبدبخت وبیچاره بتاراج وچپاول انبارها پرداختندچنانکه نمونه آن را درهمین دوره درشهرهای هندمی بینیم که مردم بازاری چگونه بتاراج وغارت دارائی مردم میپردازند. توانگران از اغتشاش وآشوب کارگران بشاهنشاه شکایت کردند .مزدک را طلبیدوچگونگی را پرسید . مزدک بگفته فردوسی چنین جواب داد :

اگر دادگر باشی ای شهریار — در انبار گندم نیاید بکار
شکم گرسنه چند مردم بمرد — که انبار آسوده جانش ببرد
جهان راست باید که باشد بچیز — فزونی توانگر حرام است نیز
نباید که باشد کسی برفزود — توانگر بود تا رود رویش پود

پادشاه را گفتار مزدک خوش آمدوتوانگران انبار دار را براند .دلش میخواست رعایا کارگران و کشاورزان درزحمت نباشندوبروشی از نفوذ زیاد موبدان وبزرگان ودهقانان بکاهد زیرا شاه از آنها اندیشمند بود .بزرگان وموبدان از شاه سخت برنجیدندودسیسه کرده برسرش ریختندوا وراگرفته درزندان فراموشی بندبرنهادندوجاماسب را بپادشاهی برداشتند.

www.tabarestan.info تبرستان

ایرانشناس نامور ارتر کریستنس درمورد نفوذ موبدان گوید (وضع ملت ودولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان تالیف آرتر کریستنس ترجمه مجتبی مینوی ص ۵۲ - ۹۵) " عزل ونصب عمال دینی بیشک با موبدان بود. از طرف دیگر قریب بیقین است که خود او شاه را معین میکرده است. وی بتاسیس انجمنهائی برای فحص عقاید وشکنجه بددینان مخصوصا" درخطه هائی که درمخالفت با دین جماعت، قیام شدید میشود مساعدت میکرده. درهرموردی که پای دین درمیانست وی مشاور شاهست یا باید باشد وعموما" از لحاظ اینکه رهبر اخلاقی ومرشد ومدبر روحانی شاه اوست ومیتواند نفوذ عظیمی درکلیه امور مملکت بکار برد.

آگاثیاس میگوید، "مغان اقتدار روحانی داشتند. دولت، ایشان را حاکم بر جان ومال وعرض مردم کرده بود. اجرای عقد ازدواج وصحت اطلاق عنوان حلال زادگی و صدق تملک وسایرحقوق دردست قدرت ایشان بود. تطهیرکسان از ننگ بیدینی وارتکاب گناه باختیار ایشان بود. همه این حقوق باعث نفوذ کامل ایشان شده بود. اما مایهٔ نفوذ ایشان تنها همین ها نبود بلکه ایشان زمیندار نیز بودند وعایدات کثیری از ممر دیات وغرامات شرعی داشتند وموالی بعنوان ردمظالم ونذروهدایا ووقف وحبس حاصل میکردند واینهمه به نفوذ وعظمت مقام ایشان کمک میکرد. از این گذشته استقلال بسیار وسیعی هم داشتند بلکه اگر بگفته آمیانوس که "مغان برموجب شرایع وقوانین مخصوص بخود میزیستند" بتوان اعتماد کرد باید گفت که ایشان درقلب دولت ایران، دولت دیگری ایجاد کرده بودند".

دردوران پادشاهی قباد بزرگان ایران دودسته شده بودند دسته ئی طرفدار شاه بودند وسزدستهٔ آنها سیاوش نام داشت. دسته دیگر برخلاف او وموبدان نیز با این دسته همراه بودند بزرگ آنها گشنسب دادبود چون این دسته نیرومند بودند قباد را از تخت بزیر کشیدند.

جاماسب نتوانست از پیشرفت نفوذ مزدک جلوگیری بعمل آرد. بزرگان نیز که قباد را به پیروی مزدک متهم کرده بودند از جلوگیری مردم وبیداری آنها ناتوان گشتند. اراده آنها فقط دشمنی با قباد بود که میخواست از نفوذ آنها بکاهد وبکارگران وکشاورزان استراحت وآسایش بدهد. قباد با کمک طرفدارانخود از زندان بگریخت وبهیاتله پناه برد واز آنها استعانت جسته لشکر بایران کشید. دراین گیرودار جاماسب بمرد وقباد بدون پیکار دوباره پادشاه شد. دوست ودشمن خود را بشناخت وچاره جوئی نمود. گشنسب دادرا بکشت وسیاوش را گرامی داشت وبزرگترین مقام لشکری اورا سپرد.

قباد از نفاق ودوروئی سرداران وبزرگان کشور با خبر بود میخواست سومین فرزند خود انوشیروان را جانشین سازد که با واطمینان داشت وموبدان هم طرفدار او بودند زیرا او با مزدک ومزدکیان مخالف بود بنابراین دروصیت نامه ئی که مخفیانه نوشته وبموبدان موبد سپرده بود اورا بسلطنت نامزد نموده بود. پسر بزرگ قباد کاوس نام داشت وطرفدار مزدک بود دسته کارگران وپیروان مزدک ویا آشوب طلبان اورا بپادشاهی میخواستند. دسته ئی از

بزرگان وسرداران لشکر منجمله اسپهبد خالوی انوشیروان خواهان پادشاهی زم بودند که فرزند دوم قباد و در جنگها و پیکارها عدیم المثال و یک چشم خود را از دست داده بود. چون ناقص العضو نمیتوانند بپادشاهی رسد قرار بر آن دادند که فرزند او را بنام قباد پادشاه سازند و زم بعنوان نایب السلطنه صاحب اقتدار باشد. نیروو نفوذ دسته موبدان بیشتر بود پس از مرگ قباد انوشیروان را برادر یکه شاهنشاهی بنشاندند.

انوشیروان -

انوشیروان پس از تاجگذاری سیاوش را که فرمانده کل لشکر و طرف توجه پدر و متهم بمزدکی بود بقتل رسانید. سپس مزدک و گروهی از مزدکیان را برانداخت بقیه مزدکیان خود را پنهان و بزیر پرده رفتند. پادشاه پس از ختم کار مزدکیان برسیدگی کار مخالفان خود پرداخت. بسیاری از بزرگان در بار چون باطناً یا ظاهراً بگفته صاحب ایرانشناسه بمانوی یا مزدکی متمایل و مخالف شاه محسوب میشدند آنها را نیز بقولی چهل نفر و بقولی ۵ نفر بدیار عدم فرستاد. منجمله اسپهبد خالوی خود پادشاه که طرفدار سلطنت قباد بر ادر زاده او بود با برادران خویش کاوس وزم را نیز بکشت. قباد قبلاً فرار کرده بروم پناهنده شد و بفرزندخواندگی امپراتور روم درآمد. بعدها همین قباد بسرداری اسیران ایرانی که در روم گرفتار بودند در مرزهای غربی روم برای امپراتور روم مبارزه و پیکار مینمود.

پادشاهی انوشیروان مانند پادشاهی مهرداد اشکانی با کشتن اعضای خانواده شاهنشاهی آغاز گشت. کاری را که او شروع نمود بدست شیرویه پسر خسرو پرویز بآخر رسید. کلیه افراد خانواده سلطنتی کشته شدند. آن پادشاه خونخوار متولد از مادر عیسوی دودمان ساسان را برانداخت و ایران را بقهقرا و شکست سوق داد.

انوشیروان برای آسایش مردم و آرامش کشور بکوشید شاید نفوذ آموزش های مزدک از بین برود. ولی در تحکیم شالوده عظمت و نیروی خویش بیشتر فعالیت بخرج داد. اصول تعلیمات مزدک برخلاف رویه جاه طلبی او بود و کارگران و مردم را باغتشاش و آشوب راهنمائی میکرد بنابراین او را برانداخت و پیروانش را بکشت.

پادشاه جاه طلب و نیرومند و خودخواه، بزرگان و درباریان و سرداران لشکر، پول پرست و حریص و موبدان متعصب و خودپرست بودند. بنابراین کشمکش بین با نوایان و بینوایان چندی در زیر پرده مخفی و تخمی را که مزدک در دل مردمان کاشته بود در حال نمو بماند و بوقت خود هنگام ضعف پادشاهان با رو رگردید و ایران و پارسیان را خرد و له نمود و یکی از انگیزه ها شکست ایران و پایان دولت پارسیان و اضمحلال سلسله ساسانیان گشت.

قانون نظامی ایران بسیار سخت و گاهی از اوقات سرداران و سپاه شکست خورده بجا ایمن نبودند. رفتار انوشیروان با آزرث فرمانده سپاهی که در روم میجنگید دل شکننده بود. فرمانده نامبرده با دادن تلفات بسیار بر سپاهیان روم پیروز گشت ولی نتوانست انتاکیه را که مقصد کلی بود بگشاید. بسا اوقات سخت گیری بفرمانده شکست خورده او را

www.tabarestan.info تبرستان

وادار بسرکشی وعصیان مینمود. چنانکه بهرام چوبینه درجنگ با ترکان پیروزگشت ولی درجنگ با روم درقفقاز شکست خورد هرمزدا ورا توبیخ نمودودوک ولباس زن برای او ارمغان فرستاد وباعث شدکه آن فرمانده یاغی گردد. گویا دولت ایران راهی غیراز اینگونه سخت گیریها نداشت تا سپاهیان وسردارا ن بجانفشانی ومجاهدت بپردازندودر پیکارسستی ننمایند.

رویدادهائی درتاریخ ایران میبابیم هنگامیکه بزرگان بخصوص فرماندهان سپاه بیش ازقدرلزوم نیرومندمیگردند، نفوذومقام وبزرگی پادشاه بهمان اندازه درنظر مردم کم میشودودربارشاهنشاهی ضعیف وشیرازه امورکشوری ولشکری درهم وبرهم میگردد. بزرگان دولت وسران سپاه نسبت بیکدیگررشک میورزندوآتش نفاق بین آنها شعله ورمیشود وپادشاه بی نیرووضعیف وآلت دست آنها میگرددواگرچنانچه استقامت ورزدجانش درخطر و زندانی یا کشته میشود. ثمره ازتخت بزیرکشیدن ویاکشته شدن پادشاه ببدبختی مردم وتباهی ملت منجرمیگردد.

هرمزد

هرمزددرآغازپادشاهی بارعایابدادوانصاف رفتارمیکرد. بضعیفان وزیردستان رافت ومهربانی نشان میداد. امتیازی بین دینها نمیگذاشت. همه را بیک نظرمینگریست موبدان ازاوچشم داشتها داشتندوایرادمیگرفتندکه چرا یهودی ونصارا را طرف توجه خودقرارمیدهد. هرمزدمیگفت، ایران کشوربزرگی است واقوام مختلف با ادیان گوناگون درآن زندگی میکنند. پادشاه باید همه را با دیده مساوات وبرابری به بیندوخودرا ویژه یک گروه مخصوص نسازد. بکشاورزان توجه مخصوص داشت واگرکسی اندکی برآنها تجاوزمیکرد بسخت ترین مجازات میرسید. بگفته فردوسی چون اسب خسروپرویزمحصول کشاورزی را خورده ولگدمال کرده بودپادشاه شاهزاده را مسئول قرارداده وفرماندادچندین برابر خسارت غرامت بکشاورزبپردازد. میگویندپس ازبزرگمهرورق برگشت واوضاع دربارپادشاهی دگرگون گردید.

بگفته تاریخنویسان، اطرافیان هرمزدهمه خودخواه، خودپسندودوروستم پیشه بودند. شاه را با گفتارهای دروغ ازمردم ترسانیده برنجانیدندومردم را ازپادشاه منزجرساختند. چنانکه همه رازداران ومشاوران پدررا بکشت ودشمنان فراوان دراندرون وبیرون کشور برای خودفراهم ساخت.

دادگری بیک میزان بین بزرگان وزیردستان، با نوایان وبینوایان وعدم امتیاز بین طبقه بالاوپست وهمه را با یک نظرنگریستن، باعث گسیختن شیرازه امورکشورو ناامنی میگردد. پادشاه دادگردرحالیکه آسایش رعایا وضعیفان را درنظردارد، بایستی رعایت حال بزرگان را نیزبنماید وفرقی بین آنها قائل شودونگذاردستم بزرگان برضعیفان چنان باشدکه رعایا بتنگ آمده فریادنمایند. بگفته فردوسی هرمزدمیانه روی را ازدست داده بود.

چنان دادگستری که پسندضعیفان باشدوبزرگان را بستوه آورد، انگیزهٔ بزرگی است برخرابی کار پادشاه وبدبختی او. بقول مسعودی، میرخوند، طبری وتاریخنویسان دیگرهرمزددراوایل سلطنت پادشاهی دادگروضعیفان وبینوایان را پشتیبان بودو بربزرگان وسردار ان سخت میگرفت. گفته اندسیزده هزار نفراز بزرگان بفرمان او کشته شده اند. ممکن است دراین شماره مبالغه شده باشدولی درعین حال نماینده حقیقی است که طبقه بزرگان ازاو منزجرومتنفربوده اند. انقلابی درآن زمان شروع شدکه هردوطبقه بالاوپائین را خردوخمیرنمود.

جنگ میان روم وایران ادامه داشت. گاهی این وگاهی آن پیروزمیگشت. تا اینکه بواسطهٔ ناخشنودی بزرگان، آشوبی درداخله ایران تولیدگشت وهرمزددچار مشکلات نوین گردید. اعراب عراق که همواره چشم براه ضعف حکومت مرکزی بودند، بر بین النهرین حمله وبتاراج وچپاول وکشتن وبستن پرداختند. مردم خزرازراه شمال غربی برارمنستان هجوم آورده بآذرآبادگان رسیدند. ترکان بتحریک رومیان و آگاهی ازآشوب واغتشاش دربارونا خشنودی بزرگان، ازمرزمشرق بقصدغارت وچپاول بایران حمله کردند. رومیان ازجنگ بستوه آمده بودندومیخواستندتوجه ایران را بمرزهای دیگرمعطوف سازند.

پادشاه، مرزبان اردبیل، بهرام چوبینه را مامورجنگ ترکان نمود. بهرام از خاندان مهران وازنژاد اشکانیان بود. وبا دوده ساسان که خاندان آنها را براندا خته بودنددل خوشی نداشت وباجبار اطاعت میکرد. درپی فرصت بودکه دودمان ساسان را براندازدودودمان خودواشکانی را بنا نماید. بهرام چوبین با ۱۲هزار مردکارآزموده ترکان را شکست داد. ساوه شاه، خان آنها درپیکار مقتول گردید. بقول صاحب ایران نامه، ساوه بایستی تحریف چاو-وو Chew-Wow باشدکه لقب سران ترکان اطراف جیحون بوده. پرموده پسرساوه شاه پس ازکشته شدن پدردربارروی استواری متحصن گشت وبشرطی بتسلیم حاضرگردیدکه زینها رنامه بامضای شاه باوداده شودآنگاه باروی را باآنچه در اوست واگذارکرده بدست بوسی شاهنشاه میرود. بهرام باپیک مخصوص زینها رنامه نامبرده را باورسانید.

بهرام چوبینه پس ازشکست ترکان وآرامش بخشیدن بمرزخاوربگفته تاریخنویسان ۵۰ هزار بارشترازغنایم بپایتخت فرستاد. هرمزدبجای آنکه اورا بنوازدیارافتی نشان دهدبسبب نخوت وتکبری که ازپیروزی بهمرسانیده ورفتارناسزائی راکه بشاه ترکان نموده بودازاوآزرده خاطربودوطرف سوءظن دربارروشاه واقع گشت. ولی هیچ بروی خودنیاوردزیرارفع غائله رومیان وطایفهٔ خزردرقفقازباقی بودکه بایستی انجام داده شود. بهرام درجنگ قفقازشکست خورد. پادشاه بواسطه آزردگی خاطرازاو دوک ولباس زنانه برایش فرستاد.

www.tabarestan.info تبرستان

اگرچه این تنبیه در ایران سخت نبود و سران سپاه بواسطه خطاهای کمتر از این سزاهای سخت میدیدند ولی در این هنگام که سردار ان سپاه از پادشاه دلخوشی نداشتند بهرام فرصت را غنیمت دانسته آغاز سرکشی نمود و سپاهیان و سردار ان دیگر را با خود همراه ساخت. در آن موقع بهرام در حوالی رود ارس بود. شاه او را از فرماندهی معزول ساخت بهرام بجای اطاعت از فرمان شاه بواسطه نخوت و عصبانیت ذاتی، نامه تندو بی ادبانه بشاهنشاه نوشت و او را دختر انوشیروان خطاب کرد. پادشاه بجای آنکه شخصا" اقدام موثری بنماید، سرداری را بنام سارام برای گرفتاری و آوردن بهرام مامور ساخت. سردار نامبرده بدست بهرام گرفتار و بفرمان او در پای پیل افکنده کشته گردید. از آن طرف سپاهیانی که در نصیبین، مرز جنوب غربی مستقر بودند با بهرام یگانه گشته بسوی تیسفون و پایتخت حرکت کردند. با نزدیک شدن سرکشان بپایتخت بر وحشت و ترس و بدگمانی هرمزد افزوده میگشت و کارش بیشتر خراب میشد. بهرام از هرمزد که پادشاه بود بیم نداشت زیرا از نژاد خاطر بزرگان کشور نسبت با و آگاهی داشت. ترس او از خسرو پرویز پسر شاه بود که مردم و بزرگان طرفدار او بودند و او را بشاهی میخواستند. پس بفکر چاره افتاد که پیش از نابودی هرمزد کار خسرو را با نیرنگی تمام کند و او را بدست پدر بقتل رساند. سکه هائی بنام خسرو ضرب نمود و بتوسط بازرگانان در پایتخت رواج داد چنانکه سکه ها بدست خود شاه برسد و از پسر بدگمان گردد. خسرو پرویز از نیرنگ بهرام با خبر شد و با اطرافیان خویش بآذربایجان فرار نمود. از سوی دیگر بهرام از پرموده پادشاه ترکان بنا برفتار و سلوک ناهنجار خویش پوزش خواست و پیمان دوستی بست.

هرمزد چون از فرار پسر آگاهی یافت سوء ظن او نسبت بوی بیشتر گردید و یقین حاصل نمود که بفکر پادشاهی و قتل اوست. بنابراین تمام هواخواهان و بستگان خسرو را از جمله بستام و بندوی خالوهای او، همه را در زندان انداخت. زندانیان، شورشیان را با خود یگانه کرده شبانه از زندان خارج و بکاخ شاهی حمله نمودند و هرمزد را گرفته کور نموده زندانی ساختند. خسرو از کوری و زندانی پدر با خبر گردید با سپاه خود بپایتخت شتافت. بزرگان شهر با استقبال شتافته او را بر تخت شاهی نشاندند.

چنین بود عاقبت کار هرمزد و آغاز شاهنشاهی خسرو پرویز. ناامنی در کشور، نفاق و دوروئی بزرگان و نزدیکان سلطنتی، سرکشی سردار ان لشکری و نخوت در باریان و بی مبالاتی بارج مقام پادشاهی که در زمان هرمزد پدید گشت با جلوس خسرو پرویز در سال ۵۹۰ میلادی بجنگ خانمانسوز داخلی و کشتار بیشمار بزرگان و سپاهیان و سردار ان تبدیل و تا پایان دولت پارسیان و اضمحلال دودمان ساسان ادامه پیدا کرد و ملت ایران را بدبخت اسیر، خوار و به ننگین ترین شکست دچار و کشور آباد و خرم را ویران و نشیمن بوم شوم ساخت.

خسرو پرویز —

خسرو پرویز در ابتدای سلطنت با آشوب اندرونی و جنگ خانگی و تهدید همسایگان

گرفتار بود. بخش بزرگی از سپاه ایران درفرمان بهرام چوبینه وبحمله بپایتخت حاضربود. نسبت به بزرگانی که اورا بشاهی برداشتند اعتماد نداشت وبواسطه رویدادهائی که برپدرگذشت بیمناک بود. با بهرام چوبینه از درملایمت وسیاست پیش آمد نامه ئی پرازمهربانی با هدایای گرانبها برایش فرستاد. بهرام نپذیرفت ودرعوض نامه بسیار تندبخسرونوشت واورا تهدیدکردکه از تخت سلطنت بزیرآیدوبا وپناه جویدتا اورا فرمانده یکی از ستانها سازد. سپاه هردوجنگجودربرابرهم ایستادندوهردوبا سخنرانیها خوددرجلب سردار ان یکدیگربکوشیدند. بهرام کامیاب گردید وسردار ان خسرواورا بگذاشتند.

خسروبناچاری باتفاق خالوهایش بستام وبندوی وزنان وکودکان ومعدودی از سواران بروم پناهنده گشت. بهرام چوبینه به تیسفون واردوبرتخت پادشاهی جلوس نمود. رفتاربهرام براعلام فوری شاهنشاهی خودکارعاقلانه نبودزیراکه غیراز خسرو فرزندان دیگرقباداستحقاق جلوس راداشتند. مردم ایران کسی راکه غیراز دودمان شاهی باشد برسمیت نمیشناسندوبزرگان وسردار ان بشخص چون خودبزودی سراطاعت فرونمیآورند. بایددانست که بزرگان ازهرمزدآزرده بودند وازخسروهم بواسطه مخالفت با پدرش بیم داشتندولی بستگی آنها با دودمان ساسان استوار بودوبآسانی بپادشاهی بهرام چوبینه تن درنمیدادندواورا بانظرحقارت ونفرت مینگریستند. اما آنانکه برخلاف هرمزدبلندشده بودندازکینه جوئی خسرپرویزوحشت داشتند. لذا بهرام رابپادشاهی تشویق میکردندوامیدواری مقامهای بزرگ ازاودادند. یکی ازآنها شهران گرازبودکه درزمان خسروپرویزفرمانده سپاه بزرگی بودوبعدازشیرویه پسرش اردشیررا بکشت وبرای چندصباحی خودپادشاه گردید.

بگفته فردوسی بهرام چوبینه مجلسی ازبزرگان آراست وهمه بتاسی یکدیگراورا بشاهی مبارکباد گفتندمگرخزروان خسروکه برخلاف چاپلوسان درهمان مجلس بلندشدو

بدوگفت اکنون که چندین سخن — سرائیدبرنا ومردکهن
سرانجام اگرراه جوئی بداد — هیونی برافکن بکرداربباد
همان دیرتاخسروسرفراز — بکوبدبه بیداراه دراز
زراه گذشته بپوزش گرای — سوی تخت گستاخ مگذارپای
که تازنده باشدجهاندارشاه — سپهبدنباشد سزاوارگاه

اما بهرام چوبینه بنابحرصی که بپادشاهی داشت وتشویقات چاپلوسان که سود خودرادرشاهی اومیدیدند سخن خزروان خسرورا بهیچ گرفته برمسندشاهنشاهی جلوس نمودواشخاصی راکه گمان میکردهواخواه خسروپرویزمیباشندیا بکشت ویاآنکه درزندان انداخت. باوجودهمه نوع سختگیریها فتنه نخوابید. بندویه خالوی خسرو خودرا از

زندان نجات داد و هواخواهان خسرو را جمع کرده با سپاه بهرام درافتاد. در این جنگ شبانه بهرام پیروز شد و بندویه بآذربایجان فرار کرد. هواخواهان خسرو که بدست بهرام گرفتار شدند بقتل رسیدند.

خسرو پرویز از امپراتور روم ماریکیوس برای پس گرفتن تخت و تاج ایران از دست بهرام چوبینه غاصب، استعانت جست. امپراتور دختر خویش را بقصد ازدواج او درآورد و با هفتاد هزار سپاهیان روم او را بایران فرستاد. بهرام چوبینه در مصاف با خسرو از بیوفائی سرداران شکست یافته فرار نمود و سپس کشته شد و خسرو دوباره بر تخت شاهی پدر جلوس نمود.

خسرو پرویز نخستین دهسال پادشاهی خود را در استواری شالوده استقلال داخلی و رفع آشوب و ناامنی کشور و شکست و نابودی بهرام چوبینه فعالیت نمود. سپس به براندا ختن کشندگان پدر پرداخت و کسانیکه در آن غائله دست داشتند از او ایمن نبودند. درآخر در کشتن بندوی و بستام هردو خالوهای خود اقدام نمود. زیرا اگر رعایت خویشاوندی و کمکهائی که آنها در راه شاهی او کشیده بودند مینمود، مردم، با فواه شایع شده از طرف بهرام دایر براینکه خسرو در قتل پدر دست داشته یقین میکردند. بنابراین بندوی را غافلگیر کرده در دجله غرق نمود و بستام که در خراسان فرماندهی میکرد به پایتخت طلبید. اما او از واقعه خبردار گشت و عاصی شده پرچم استقلال برافراخت و سکه بنام خود ضرب نمود. خسرو پرویز سرداران و فرماندهانی که در قتل پدر دست داشتند و از کسانیکه بدگمان و بیمناک بودکلیه را نابود ساخت تا برای او مانند پدر دست نیازند. آنگاه بعیش و عشرت و ناز و نعمت پرداخت. لیکن از امور مردم و بزرگان و سرداران غافل نبود و دوست و دشمن سر بفرمان بودند.

سپاهیان خسرو پرویز بفرماندهی شهرورا زوشاهین از دوسوی، در جنگهای طولانی با روم بسیاری از قلمرو آنها را از جمله سوریه، فلسطین و مصر تا حدود مرز حبشه تصرف نمودند. شاهین از سوی دیگر تا بدریای بسفور رسید و قسطنطنیه پایتخت امپراتوری روم در خطر افتاد. در این پیکارها غنایم فراوان نصیب دولت و سپاهیان گردید. در جنگ فلسطین یهودیها بقول تاریخ نویسان روم، بنا بدشمنی و کینه دیرینه با مسیحیان و رومیان بکمک سپاهیان ایران میجنگیدند. چون شهر اورشلیم پس از ۱۸ روز محاصره و دیدن صدمات و خرابیهای فراوان در سال ۶۱۵ میلادی فتح گردید، جهان بکام کلیمیان شد. بنای غارت و قتل شهر و عیسویان گذاشتند. کلیساهای شهر و مزار حضرت عیسی را سوزاندند. صلیب مقدس که مسیح بر آن مصلوب شده و در صندوق زرین محفوظ بود تصرف کرده بخزانه ایران فرستادند. میگویند یهودیان ۳۵ هزار عیسوی را اسیر و برده نمودند. خرابیهائی که آنها بواسطه کینه خود با رومیان و عیسویان بر اورشلیم وارد آوردند بنام پادشاه ایران تمام شد و دنیای مسیحیان را برخلاف ایران برانگیخت. زیرا که یهود بدون پشتیبانی

دولت ایران از اقدام بآن عملیات شنیع عاجزبودند.

هرقل امپراتورروم چون پایتخت را درخطردید،هدایای گرانبها با درخواست آتش بس وپیشنهاد صلح بوسیله شاهین فرمانده سپاه بشاهنشاه ایران فرستاد.پادشا آنرا نپذیرفت وبقصدبسط قلمروکشورازسوی مغرب،فرمان پیشروی بیشترداد.اما سپاهیان وسرداران درطی ۳۸سال جنگ چنانکه گفتیم صاحب تجربه هنگفت گردیده، میخواستندبشهرودیارخودبرگشته بدیدارزنان وفرزندان وخویشاوندان برسندوبنازونعمت زندگی کنند. اما خسرودرکشورگشائی حریص بودوچندین باربپیشنهاد صلح رومیان را نپذیرفت.

شهرزا زوشاهین برهشتادهزارسربازفرماندهی میکردندودرپیکارها هم پیروزی میبافتند. ازبادنخوت وتکبرخودرا ازهمه کس برترمیدیدندومنتظربهانه ای بودندتا مانندبهرام چوبینه سربعصیان بلندنمایند. نفاق ودوروئی وکینه بشدت درمیان سرداران پدیدآمد. میکوشیدندشاهنشاه را بازیچه دست خودقرار دهند. خسروازرویدادهای بپدردرهراس بود.

هرقل امپراتورروم چون دیدپیشنهاد صلح پذیرفته نگشت بناچاروبه پنهانی بتخلیه پایتخت پرداخت وخزاین کشورواشیاء گرانبها را درکشتیها بارکردکه بکارتاژتونس حالیه بفرستد.نقشه اوکشف شد ومردمان مانع ازتخلیه گشتند.کشیشها و اسقفها دریک مجمع پرجنجال درمیدان شهر، باسخنرانیهای شدیدخود،مردم را بفداکاری دعوت نمودندوجنگ سیاسی را بجنگ دینی تبدیل ساختند. بمردم گفتنددارونداروخود درمیان ریزیدوبرای پس گرفتن صلیب مقدس وانتقام سوزاندن کلیساها ومزارمقدس مسیح جانبازی نمائید. تمام کلیساخزاین پرازسیم وزروجواهرات ومردم دارونداروخودرا برای هزینه جنگ بدست هرقل دادند.جوانان حتی پیران نیزبرای میدان نبرد نام نویسی نمودند.شوروغوغائی که عالم عیسویان مغرب درموردصلیب بلندنمود،عیسویان ایران را نیزمتاثرساخت وبدسیسه برخلاف دولت مرکزی پارسیان مشغول فعالیت گردیدند. جنگ سیاسی را عنوان اختلاف دین قرارادادند.احساسات عیسویان را برحفظ دین خودو خلاف دین زرتشتی برانگیختند. ستم ونابکاریهای یهودبرعیسویان شام وفلسطین وآتش زدن کلیساها ومزارعیسی وربودن صلیب مقدس را بزرگترین توهین بجهان عیسویان قلمدادکردند.عالم عیسوی گری بضدایرانیان بشورش افتاد.اما پارسیان چنین جوش و خروش دینی نداشتند.بلکه خسروپرویزرا نیزبواسطه داشتن زن مسیحی وفراخی حوصله و آزادگذاشتن مذاهب،عیسوی میشمردند. خسروازرفع تهمت عاجزبودوایرانیان عیسوی نیزدشمن پادشاه گردیده بگرفتن کین آماده شدند. خسروباهمه دشواریها وآشوبهائی که درپیش نظرمیدیدحاضربصلح وآتش بس نمیگشت. چون کاردبراستخوان رومیان رسید حس مذهبی ونفرت را برخلاف ایرانیان برانگیختندوسپاهیان آنها بفرماندهی هرقل

خودا مپراتورناگهان برسپاهیان وسردا ران ایران شبیخون زده‌شهرها را غارت‌کرده میسوزانیدندوفرار میکردند.

چنانکه‌گفتیم سردا ران لشکرا زنبردسالیان درا زوحمله‌بنقاط مختلفه‌وا عزام بمرزهای دیگرخسته‌وکوفته‌وبیا ددلدا دگا ن خودبودند. بواسطه‌پیروزیهای پی درپی بخودمغروروباکمترین سرزنش شاهنشاه ا زبی‌مبالاتی با مورجنگ عاصی وسرکش میگشتند. قلمروکشوربسیا روسیع شده‌بود. ا زمشرق تا بمرزترکا ن وا زجنوب تا بنوبه‌وحبشه‌ویمن ا متدا دداشت. اگرپا دشاه‌بیدا ردل میبودبا یستی پا یگاه‌نظا می خودرا بسپاهیا ن و جنگیا ن نزدیکترسا زد،تا ا زحرکا ت آنها وهم‌دشمن با خبرباشدولی ا وبرخلاف‌نیا یخویش ا نوشیروا ن که‌در ۸۰سا لگی درمیدا ن پیکا ربنظا رت جنگ میپردا خت،بآرا مش واستراحت ونا زونعمت خوگرفته‌بود. دردستکره‌سه منزلی را ه‌به‌تیسفون با فوجی ا زخدمه‌وکنیزا ن بعیش وعشرت مشغول وانتظا ردا شت فرما ن ا ورا فورا"درمیدا ن جنگ بموقع ا جراگذا رند. بگفته تا ریخ‌نویسا ن چون سفره شاهی‌ا وگسترده میشدیکهزا رتن چاکروپیشخدمت درخدمت ا وایستا ده‌بودندوهزا رتن را مشگربریا ست با ربدبنوا ختن وسرودن نغمه‌های شیرین، شاهنشاه‌را شا دوخرم میسا ختند. درصورتیکه‌سرودست وپا وسینه‌رعیت های‌بدبخت درمیدا ن نبردبخاک وخون آغشته میگشت. نفا ق وسرکشی سردا را ن وبزرگا ن وموبدا ن وسا زش نصا را برضدپا دشاه‌وپیری‌ونفرین عامه‌وبیکسی‌ودسیسه‌حرم ودربا رکا ررا برپا دشاه‌دشوا ر ساخت وشاهنشاهی که‌ا زبزرگترین وخوشبخت ترین پا دشاه‌جها ن بشما رمیرفت،بواسطه تکبروغفلت وعیش ونوش وپول پرستی بدبخت ترین پا دشاه‌گردید.

هرقل برای حمله‌با یرا ن برای هزینه‌جنگ پول وسپاهیا ن بیباک ومتهورلازم داشت. ا زاندوخته‌های‌بیشما رکلیسیا ها بودجه‌جنگ آما ده‌گردید. جوانا ن برای کین توزی وگر فتن صلیب مقدس درسپاه‌ا ونام نویسی‌نمودند. بنا برا ین درروزی فرخنده‌درسا ل ۶۲۲میلادی درسرسپاهیا ن خویش بسوی ایرا ن رونمود. کشتیهای حامل سربا زا ن ونیا زمندیها با دبا ن برافراشته‌با سکندرون وا ردشدند. شاهین فرمانده‌ایرا ن که‌تاکرانهای‌بسفور را اشغا ل کرده‌بود،درکا رحرکت آنها مداخله‌ننمودوا زرفتن آنها جلوگیری بعمل نیاورد هرقل درآن بندربتربیت وتمرین ومشق جنگی سپاهیا ن نا آزموده‌خودپردا خت. درنیمه آن سا ل بمرزا رمنستا ن وعیسوی نشین ایرا ن روی آورد. اسوارا ن مرزی را بشکست وآ سیر ساخت ودرا رمنستا ن بیا رامید. دربها رسا ل بعدبا کمک عیسویا ن آن بوم بآذربا یجا ن هجوم آورد. هرچه‌را درعرض را ه‌میدیدغارت میکردودها ت وقصبا ت وشهرها وآتشکده‌ها را میسوزا نیدتا آنکه‌بنزدیکیهای گنجه‌رسید. خسروپرویزدرآن موقع با سوارا ن خود بپا یبوسی آتش مقدس آذرگشسب بشیزآمده‌بود. شهرورا زوشاهین با وجوددستورا کید شاهنشاه،ا زپیشروی رومیا ن درا رمنستا ن وآذربا یجا ن جلوگیری ننمودندوا هما ل ورزیدند. چون شاه‌سپاهیا ن دشمن را نزدیک دیدبا شتاب هرچه‌تمام آتش مقدس وچیزهای

www.tabarestan.info

گرانبها وجواهرات برروی هم انباشته درآتشکده را هرقدرتوانست با خودبرداشته بسوی دستکره پایگاه عیاشی خویش فرارنمود. شهربدون جنگ بدست رومیان افتاد. سپاه روم انتقام اورشلیم شهرمقدس خودرا ازاین شهرمقدس زرتشتیان گرفتند. آنرا غارت، وویران کرده بسوزانیدند. آتشکده مقدس آذرگشسب که آتشکده شاهنشاهی وازپرستشگاه های بزرگ پارسیان بودوشاهنشاهان نامور ایران دربزرگداشت وآبادانی آن همت گمارده بودند، همانندبیت المقدس ومزارعیسی گردانیدندکه ازدست کلیمیان آسیب فراوان دیده بود. اندوخته های فراوان این آتشکده که درطی سده های متمادی بوسیله پادشاهان وبزرگان ودلدادگان برهم انباشته شده بودبدست رومیان افتاد. هرقل پس ازاین پیروزی چون شنیدشهرورا زبسوی اوپیش میآید، بپایگاه خودارمنستان برگردید.

دستکره درشمال شرقی تیسفون واقع وبگفته استادپورداود ازسال ۶۰۴ تا ۶۲۸ میلادی پایگاه خسروپرویزبود. این پادشاه عیاش درطی مدت ۲۴سال یکبارهم به تیسفون نرفت که پایتخت شاهنشاهی وبفاصله ۱۰۷ کیلومترقرارداشت. هرقل دراوایل سال ۶۲۸میلادی براین شهرهم ناگهان بتاخت وآنرا غارت وخراب کردواميدوار بودکه صلیب مقدس را دراین شهربیابدولی بجای آن ۳۰۰پرچم رومی بیافت که درپیکارهای طولانی بدست ایرانیان افتاده بود. خسروپرویزبگفته تاریخ نویسان به به اردشیر گریخت. رومیان چنان دستکره راخراب نمودندکه دوباره روی آبادی بخودندیدند. ویرانه های آن درسرراه باستانی بین قصرشیرین وبغدادواقع میباشد. هرقل خودرا آماده محاصره تیسفون ندیددوباره بآذربایجان مراجعت کرد. بگفته آقای بوری "هرقل درطی مدت پنجسال یعنی ازسال ۶۲۲که بمرزایران روی نهادتاسال ۶۲۸که دستکره را ویران ساخت، شش بارباایران حمله نمود. زمینهای آبادآذربایجان را باخاک یکسان ساخت. آثارزرتشتیان راکه بنظراونشانهای بیدینان بود، بکین توزی اورشلیم و صلیب مقدس ازمیان میبردمردم ایران سوخته شدن دهات وآتشکده وخانه وزندگی خودرا بسبب علاقه خسروپرویزبشیرین زن عیسویش گناه اومیدانستندوموبدان نیزازاومتنفر ومنزجربودند.

پس ازسقوط دستکره، نقشه پادشاه برهم خوردوایرانیان دچاربدبختیهای عظیم گردیدند. خسروپرویزهفتادساله وپیروبمرض نقرس گرفتاربود. میخواست تاج وتخت شاهی را بیکی ازفرزندان خودواگذارد. درحدودبیست پسرداشت. بزرگترین آنها شهریار پدریزدگردبودکه هنگام عصیان بهرام چوبینه وفرارخسروبروم دررکاب پدرجانفشانی میکرد. ازمریم دخترموریس امپراتورروم نیزچندفرزندداشت که شیرویه وپوراندخت ازآنها بودند. ازشیرین محبوبه عزیزش نیزچهارپسرداشت ازمیان آنها مردانشاه را برگزیده میخواست سلطنت راباوبسپارد. بقول سرپرسی سایکس وتاریخ نویسان مغرب زمین، علاقه خسروبمردانشاه بواسطه عشقی بودکه بمادرش شیرین داشت. اتفاقا" این

شاهزاده بواسطه تربیت مادربدین مسیح متمایل بود. موبدان با نفوذکامل خوددر دربارسخت برآشفتند. ازطرفدیگرمسیحیان پایتخت بسبب رفتارناهنجاریهودیان دراورشلیم وسوزاندن کلیساها وکشتارعیسویان وربودن صلیب مقدس هنگام پیروزی ایران چنانکه گفتیم ازپادشاه ودولت پارسیان نفرت داشتندوطرحی میریختندتا شیرویه که مادرش مسیحی ودخترامپراتورروم بودوخودش نیزچندان بدین زرتشتی علاقه نداشت برتخت نشیند. ازذکراین نکته نیزناگزیریم زرتشتیانی که دین خودراترک کرده ودین عیسوی را میپذیرفتنددوآتشه میگشتندنه بمیهن علاقه داشتندونه بپادشاه و نه بهم میهنان زرتشتی وهمه راکافروبیدین میپنداشتند.درآن هنگام دسیسه های بزرگ دردربارواندرون شاهنشاهی درکاربودوخودپادشاه بسبب ناخوشی وگرفتاریهای خارجی وداخلی ازسازشها ونقشه کشیهای خانگی بیخبربود.

بگفته طبری، فرخان وزیردست اوشهران گرازبقیصرنامه نوشتندوورا ملاقات کردندوگفتندماکشورتراگرفتیم اینک خسروبرماحسدورزیده درپی کشتن ماست حاضریم پایتخت باتویکی شده اوراارتخت بزیرکشیم ازسوی دیگرگردن اسب فرمانده گاردشاهی درپادشاهی وموبدان ودونفرازفرزندان شهرورازحاضردرپایتخت و۲۲نفرازبزرگان وشیرویه پسر خودپادشاه باهم یگانه گشته ودر۲۹فوریه سال ۶۲۸ وبقولی ۶۵۰ میلادی شاه را غافلگیرودرکاخ شاهنشاهی دستگیروزندانی نمودندوسپس جلوس شیرویه را برتخت شاهنشاهی اعلام کردند.

انگیزه سرکشی شهران گرازهوا وهوسی بودکه میخواست مانندبهرام چوبینه بر اورنگ پادشاهی ایران جلوس کندوانگیزه سرکشی سردارانزیردست رنجش وترس از سیاست وخشم خودپادشاه وسرکشی بقیه سرداران خستگی ازپیکارودوری اززن وفرزندو خاندان خودبودومیخواستندصلح وآرامش درکشوربرقرارگرددتادرشهروبوم خویش برای زندگی کنند.

چنانکه هرقل عیسویان جهان را برخلاف دولت پارسیان برانگیخت خسرونمیتوانست غیرنصارا را برضدرومیان وعیسویان بشورش برانگیزاند.بعلاوه مسیحیان ایران درخود پایتخت صاحب نفوذودرامورکشوری بطورمستقیم وغیرمستقیم دخالت داشتندوبسبب شاه بانوی ایران ظاهرا" محبوب شاه وهرچه دلشان میخواست میکردندودربنای کلیساها هم فعالیت میکردند.

سرکشی وسازش برخلاف خسروپرویزازیکطرف ازشهران گرازبودکه باقیصرساخت وپاخت کردوازطرف دیگرگنداران اسب فرماندهگاردشاهنشاهی که با شیرویه مدعی سلطنت همداستان گردید. بقول کریستنسن پادشاه دربه اردشیربا سهال گرفتارشد. مردانشاه وشهریاردوپسرش بخدمت اوبودندوورا بپایتخت آوردند. شیرویه ازبیماری پدرفرصت بدست آورده باگشنسپ اسپید برادرشیری خودوشمسطه مسیحی ونیوهرمزدو

www.tabarestan.info تبرستان

وجمعی دیگرپادشاه را گرفته دردژفرا موشی زندانی نمودند.

نخستین کارشیرویه با تفاق همداستان خود این بودکه مردانشاه پسرخسرووشیرین نامزدسلطنت را دربرابرچشم پدربکشتند. سپس شاهزادگان دیگرسلطنتی راکه بقولی پانزده وبقولی چهل نفربودند همه را بکشت.

خسروپرویزسرانجام بسال ۶۲۹ بقولی و. ۶۵میلادی بگفته طبری که مدتپادشاهی اورا ۴۸سال داده وپادشاهی هرمزدرا ۲۳سال واندی گشته میگردد. خسروپرویزبواسطه پیروزیها وجمع ثروت هنگفت درا واخرپادشاهی خویش برخلاف انوشیروان که همواره میانه روی را پیروی میکردمغرورگردیده وروش اعتدال را ازدست داده بود، چنانکه سرداران وفرماندهان اودروحشت وهراس میزیستند.

خسروپرویزدردوران پیکاربا روم، شبی درمجلس عیاشی بواسطه دسیسه یکی ازحاسدان نعمان سوم ازخاندان آل منذرپادشاه حیره وایراندوست را بکشت. خاندان منذراز قبیله بنی‌لخم ازترس آزارا وبقبیله شیبان پناهنده شدند. خسرو، ایاس بن قبیصه راکه روزی هنگام فرارش بروم با ومددکرده بودبمرزبانی آنجا برگماشت.

بگفته رحیم زاده صفوی "دولت ساسانی ازشهرهای عربی نشین فقط ولایت حیره را بحال استقلال باقی گذاردکه پادشاهی آن با خاندان آل منذرازطایفه بنی‌لخم بود. این خاندان ایران دوست نفوذ ایران را برطوایف نبطی وعشایرعربی درساحل غربی فرات تا نجدوشام استوارمیداشتند. اززمان انوشیروان که ولایت یمن بتصرف ایران درآمد، تقریبا" تمامی شبه جزیره عربستان یا بوسیله مرزبان ایرانی یمن ویا بوسیله خاندان آل منذرکه شاهان حیره بودندتحت نفوذ ایران قرارگرفت. بعضی ازپادشاهان حیره نسبت بشاهنشاهان ایرانی سمت للهکی وا تابکی داشتند. ازجمله حکایت بهرام گور واستادومربی اونعمان وکوششی که برای رسیدن بهرام بتاج وتخت موروثی مبذول داشت درشاهنامه وتواریخ ایران ثبت گردیده است."

"براندا ختن خاندان آل منذرکه خادمان صدیق ودلسوز ایران بودند، ازاشتباهات بزرگ خسروپرویزبود، زیرا محبوبیت ونفوذدیرین منذریان درمقابل تجاوزپسندی و غارتگری اعراب گرسنه بیابان سدی محکم بودودادودهش آنها نسبت بمشایخ وبزرگان اعراب واقداماتی که برای دلجوئی اعراب وجلب عطوفت دربارشاهنشاهی بحال آنها ووا داشتن آنها بخدمت ایران بعمل میآوردندازهرجهت برای امنیت عراق گرانبها بود. کشته شدن نعمان بنابگواهی تاریخ تولید حوادثی نمودکه اعراب راحتی در دوره پادشاهی خودخسروپرویزگستاخ ساخت ودنباله آن گستاخی به پیروزیهای اسلامی منجرگشت.

خسروپرویزبرای سرکوبی خاندان شیبانی بعلت پناه دادن به‌خاندان آل منذر سی هزارنفربفرماندهی ایاس بن قبیصه مرزبان تازه حیره بگفته نولدکه درسالهای

۶۰۴و ۶۱۰میلادی بجنگ قبیله شیبان فرستاد. پس از جنگ وگریزهای چندی که درذوقار بوقوع پیوست عربهائی که درخدمت دولت ایران بودندخیانت کرده فرارکردند. سپاه دولت شکست خوردوجمعی ازسربازان ایران کشته شدند. اعراب این شکست را بفال نیک گرفتندوگستاخ شدند.

شیرویه :

شیرویه پسرخسروپرویزپس ازقتل پدربنام قباددوم براورنگ شاهی نشست اما بزرگترین پسرشاه وولیعهدنبود. با هوای سلطنت درسرجمعیتی ازعیسویان وغیرآنان با اوهمراه بودند. چون مادرش مریم دخترموریس امپراتورروم بود، گروه نصارا طرفدار اووامیدواریها ازاوداشتند. شیرویه بنا بفشارهواخواهان یا بمیل خودچنانکه گفتیم پدررا ازمیان برداشت وبعدبرادران وکلیه خاندان سلطنتی ازاعمام ونبی اعمام وغیره را باکسانیکه اندکی ازآنها بدگمان بودنابودساخت. ولی بازهم بین هواخواهان خوددشمنانی داشت ازجمله شهرورازفرمانده سپاه شام وفرزندان اوبودندکه درقتل خسروپرویزوی را یاوربودند.

شیرویه پیشنهادصلح بروم فرستادکه باخوشحالی پذیرفته شدولی بشرط برگرداندن صلیب مقدس باحترام تمام بروم. پس ازامضای پیمان صلح، شیرویه فرمان تخلیه خاک روم را بفرماندهان نظامی خودداد. اما شهرورازباشصت هزارسربازبفرمان او، ازفرمان شاهنشاه سرپیچیدوآسیای صغیرقلمرواشغالی را تخلیه نکرد. میخواست شخصاً جداگانه وباشرایط مخصوص پیمان صلح با دولت روم امضاکند.

بایددانست هرقل امپراتورروم درمدت شش سال که درخاک ایران تاخت وتازها نمودوشهرها را ویران کرده سوزاند، نتوانست شهرهای اشغالی دولت ایران را هنگام جنگ طولانی پس بگیرد. تاریخنویسان روم وغرب پیروزیهای هرقل را درخاک ایران چنان باآب وتاب شرح داده اندکه خواننده تصورمیکنددولت ایران دربرابرهجوم آنها ازپای درآمده ویاآنکه تمام خاک ایران را رومیان اشغال کرده بودند.

شیرویه نتوانست طبق ماده پیمان صلح صلیب مقدس را بروم برگرداندزیرا بقولی بواسطه شیوع بیماری طاعون ازنتایج طغیان دجله وفرات درگذشت وبقولی فرزندان شهرورازاورا مسموم کردندتا راه پدرشان برای سلطنت بازگردد. صلیب مقدس درزمان پادشاهی پوراندخت بتاریخ ۱۴سپتامبر۶۲۹میلادی بروم برگردانیدند.

اردشیرسوم :

اردشیرسوم (۶۲۹) هفتساله بودکه پدرش شیرویه درگذشت. بزرگان کشوراورا بر اورنگ شاهی نشاندندومهرگشنسپ، خوانسالار خسروپرویز، سردارسالخورده وصائب رای رانایب السلطنه اوقراردادند. ولی درآن اثنا شهرورازمانندبهرام چوبینه پرده ازرازدرونی خودبرداشت وچنانکه گفتیم برخلاف فرمان شیرویه آسیای صغیررا تخلیه

www.tabarestan.info تبرستان

ننمود وبقیصر پیغام داد ، درصورتی قلمرو اشغالی را برو م واگذار خواهد کرد که او را رسما" بشاهنشاهی ایران بشناسد . قیصر او را ملاقات وپیمان صلح را با او امضاء نمود .

آری چنین بود خواهش ناپاک یک سردار سالخورده ومعروف ایران که پس از سالیان دراز نمک خوارگی وخدمت بمیهن وشاهنشاه خویش ، اینک خیانت پیشه کند ونقشه های غصب تاج وتخت شاهنشاهی را طرح نماید . هنگام ورود بپایتخت با تفاق شصت هزار سرباز ، مانند بهرام چوبینه با بزرگان کشور پرخاش آغاز کرد که بدون مشورت با او کودکی ناشایسته که پدرش قاتل شاهنشاه بوده برتخت نشانده اند . با این بهانه پادشاه را بگرفت وبکشت وبسیاری از بزرگان مقتدر را که برخلاف خود تصور میکرد با تهام کشتن خسرو پرویز نابود ساخت . مهرگشنسب نایب السلطنه بیگناه را نیز بکشت وتاج شاهی بر سرنهاد . مدت پادشاهی اردشیر را تاریخنویسان باختلاف از شش ماه تا یکسال ونیم ذکر کرده اند .

بگفته فردوسی شهرورا زپیش از ورود بپایتخت به پیروز خسرو فرمان داد شاه را تبا سازد . او هم از ترس جان خویش بناچار با رتکاب چنین عمل زشت تن درداد . بقول فردوسی سپاه جاوید برشهرورا زعاصی شده او را پس از چهل روز وبقولی دوماه درشکارگاه با تیر بکشتند .

پورا ندخت :

پورا ندخت خواهر شیرویه از مریم دختر موریس ، با سیاست وکفایت ودرایت ودانا بود چون مردی را از خاندان ساسان نیافتند سردار ان وبزرگان او را بشاهی برگزیدند . بنا بنوشته غالب تاریخنویسان درزمان پادشاهی او ، ابوبکر برای فتح ایران لشکر فرستاد . حمزه اصفهانی ومجمل التواریخ وابن اثیر نخستین لشکرکشی عرب را با ایران که بسال ۱۱ هجری شروع شد ، درزمان پادشاهی اردشیر سوم نوشته اند . بنا بگفته طبری خالد بن ولید با فتح حیره وسواد عراق ، شهرها وآبادانیها را ویران نمود . دهقانان حیره وسواد خشمناک گشتند . آزادبه دهقانان را بدور خود برای حرب با خالد جمع کرد و پسر او که بطلایه رفته بود کشته شد . آزادبه فکر حمله را داشت که خبر آمد اردشیر ملک عجم بمرد واهل عجم متحیرند وکسی را نمیبایند که بشاهی بنشانند لذا از حیره بگریخت .

پس از کشته شدن اردشیر بدست پیروز خسرو یا شهرورا ز ، انقلاب وآشوب بزرگی در ایران پدیدار آمد . درهرگوشه وکنار ایران مدعیان سلطنت بلند شدند وچند روز یا چند ماهی نام پادشاهی برخود گذاشته ونابود میگشتند . بحران سختی در آن زمان در پایتخت حکمفرما بود . باین ترتیب بروایات مختلف درطی چهار پنج سال ده یا دوازده نفر پادشاه شدند . دسته های مختلف تشکیل میگشت وهردسته شخصی را برای پادشاهی درنظر داشت . بگفته بسیاری از مورخان مانند بلاذری ، یعقوبی ، مجمل التواریخ ، طبری ، حمزه اصفهانی ، حبیب السیر ، جنگ جسر بسرداری ابوعبیده ثقفی که سپاه عرب نابود

www.tabarestan.info تبرستان

گردیددرزمان پادشاهی پوران وخلافت عمرواقع شد. بگفته یعقوبی ،چون عمر ،ابوعبیده را بعراق فرستاد خسرومرده بودوپوراندخت بجای اوبرتخت سلطنت نشسته بود .لشکرابوعبیده شکست خوردوهمه کشته شدند .بنابراین فشارا ولیه جنگ اعراب برایران درزمان پوراندخت واقع گشت .پوران بگفته یعقوبی یکسال وچهارماه وبگفته عیسی بن کسروی یکسال وچندروز وتاریخنویسانی دیگرششماه پادشاه بود.

آزرمیدخت :

پس ازدرگذشت پوران،بروایتی گشنسب بنده وسپس آزرمیدخت که خواهرنا تنی پوراندخت بودبپادشاهی برداشته شدوبروایت عیسی بن کسروی قبل ازاوگشنسب بنده وخسروبن عادبن هرمزدوفیروزمدت چندماهی پادشاه شدند.

آزرمیدخت را بدانش وعقل وفهم وکیاست وزیبائی زیادستوده اند. ولی دسته مخالف اوقوی بود. سپهبدسالخورده ایران فرخ هرمزبطمع شاهی یا ازروی هواوهوس با اواظهار عشق ومهرورزیدتا با این ازدواج سلسله شاهنشاهی بنام خودبوجودآورد .اما دولت وقت ضعیف بود .آزرمیدخت نمیتوانست آشکارا خواهش اورارد سازد. با تدبیراورا ازمیان برداشت . پسرش رستم فرخزاد ،سپهداریزدگردجنگ قادسیه ،تیسفون را محاصره نمود و باکشتارمخالفان گستاخانه بکاخ شاهنشاهی درآمدوآزرمیدخت وهواخواهان اورا بکشت . تاجلوس یزدگردبحران شدیدی درایران حکمفرما بود .مدعیان شاهی بسیارپیداگشتند . ازجمله هرمزدپنجم نوه خسروپرویزیا انوشیروان بودکه بعضی سردارا ن اورا درنصیبین بپادشاهی برداشتند .پس ازاوخورزادبن خسروپرویزبرای چندروزی وگشنسب بنده برای یکماه اسماً"پادشاه شدند. چنانکه گذشت اززمان پادشاهی هرمزدپسرانوشیروان تا یزدگرد سوم همه پادشاهان ایران بدست سرداران وبزرگان کشته شدندوای بحال کشوریکه مردمانش نسبت بپادشاهان وبزرگان خودگستاخ وخاین گردند.

مورخان مختلف اسامی پادشاهان بعدازخسروپرویزتاجلوس یزدگردشهریاررا درمدت چهارپنجسال بروایات گوناگون نوشته اند. طبری نام ۱۱نفررا میدهد، عیسی بن کسروی ۹نفر ،حمزه اصفهانی ومسعودی ۷نفر ،ناسخ التواریخ وجنرال سیکس ۱۲نفرومورخان دیگر ۱۱نفر.

ارترکریستنسن درموردآتش استقلال طلبی سرداران وبزرگان ایران که منجربتباهی دودمان ساسان گردید مینویسد: "معهذا آتش استقلال طلبی قدیم فرونننشسته بودونجبا باردیگرتهدیدکننده تاج وتخت شدند. این بارخطرازسبک نظامی جدیدی که خسروول (انوشیروان) ایجادکرده بودتولیدگردید. پادشاهانی که بعدازخسروول بتخت نشستند آئین قدیم راکه خوددا خل جنگ شوندفروگذاشتندواین بضررشان بود .نتیجهٔ آن این میشد که سپاهیان خودرا بسرداران خویش بیشتروابسته میدیدندتا بشاه غایب دوراز نظر ،خاصه وقتیکه سرداران ایشانرا بفتح وظفرنایل میکردند. چون پس ازاصلاحات خسروول عده

سپاهیان ثابت فراوان شده بود. هریک سپهبدیا یک سپهسالارخودرا دارای یک قوه فرماندهی غیرعادی میدید، بسهولت وسوسه برانگیختن یک جنگ خانگی برای ربودن تاج بخاطرش راه مییافت. سوخرا درآخرقرن پنجم بسیارقویترازشاه یعنی قباد شده بود. بهرام چوبین یک قرن بعدبوسیله سپاهیان منتخب ومنظم خویش موفق شدکه چندماهی برتخت نشیند. آن یکی فردکامل ملوک الطوایفی بودواین دیگرسردارو فرمانده سپاه بود. درمیان این دونمونه فرق بینی موجوداست. وقتیکه خسرو دوم نان بخلاف پدرخویش برخاست، توانست درآذربایجان، شاهی خویش را بسپاهبذان ومرزبان بشناساند. درمدت جنگهای دائمی زمان خسروپرویز، سپاهیان بیش ازپیش ملظم و جنگ آزموده میشدندوسردارا ن اعتمادبیشتری بدیشان داشتند. تکامل بجانب یک امارت نظامی ارثی سیرمیکرد. بطوریکه برسپاهبذی، آن ربع ازمملکت راکه درتحت فرماندهی نظامی اوبود. تقریبا "بمنزله یک تیول ارثی بسبک قدیم میدانست. مخصوصا" ازهنگامیکه پس ازمرگ خسرودوم، خاندان شاهی درمنتهی درجه انحطاط افتاده بود. شهربرازسپهسالارهمان عمل بهرام چوبین را تکرارکردوموفق نیزشد. هرچندراست است که کارا ونیزمانندکارچوبینه چندان طول نکشید. معهذا امارت زنان وتحریکات درباری کاررا منجربانقراض خانواده شاهی وتباه شدن اساس شاهنشاهی نمود. سپاهبذ آذربایجان بنام فرخ هرمزدبرای خویش بوسیله ازدواج باملکه آزرمیدخت طرح شاهی ریخت. وی درآن هنگام مقتدرترین مردمملکت بود. ملکه که جرئت ردتقاضای اورا بدون تمهیدمقدمات نداشت اورا بکمین گاهی کشانیده تلف وتباه ساخت. رستم فرخزادپسر فرخ هرمزد، لشکریان پدرش را بمدابن میآوردوشهررا میگیردوملکه را میکشدوشایداوست که بیش ازهمه مساعدت بجلوس یزدگردبرتخت شاهنشاهی مینماید. عاقبت الامردرهمین مواقع فرمانروایان نظامی ولایات کوچک سرحدی، مخصوصا "دراقصای شمال ودرمشرق ایران خویش را بمنزلهٔ شاهان کمابیش مستقلی گرفته اند. استیلای سرکردکان لشکری آخرین طرزی بود، که درسلسله تغییرات متوالی شهنشاهی ساسانیان دررا ه تکامل سیاسی احداث شد. لیکن این سبک ملوک الطوایفی نظامی جدید، مجال استحکام نیافت. زیرا اندسالی پس ازجلوس یزدگردسوم مهاجمین عربستان، شاهنشاهی ساسانیان را منقرض نموده، بایران اشرافی عهدقدیم خاتمه دادند."

یزدگرد سوم

یزدگردسوم پسرشهریارآخرین پادشاه دودمان ساسان ودولت پارسیان است. پخت هنگامیکه شیرویه دست بکشتاردستجمعی شاهزادگان وبزرگان زد، بامادرش باستخرگر ودرآنجا گمنام میزیست. بگفته طبری، رستم وفیروزان ازپوراندخت نام زنها وکنیزان خسروپرویزرا خواستندوایشانرا طلبیدندتا نام مردی را ازنسل خسرونشان دهند. آنها نام یزدگردرا دادندکه بامادرش بپارس گریخته است، اورا پیداکردندودرآتشکده اردشیر دراستخربپادشاهی برداشتند.

ملت ایران درآنزمان ازنفاق ودوروئی بزرگان وسرداران وکین توزی آنها ازهمدیگرودسته بندیها وتاجگذاری پادشاهان وکشته شدن آنها پس ازاندک مدتی وهرج ومرج کشوروغارت وچپاولی‌که مزدکیان درداخله کشورواعراب درمرزهای کشورمینمودند وسرکشی آنان وباشندکان غیرایرانی درعراق بتنگ آمده‌جویای پادشاهی بودندکه در زیرپرچم اوجمع‌کردند ،زیراکه اعراب بادیه‌نشین آن دوره‌با ورنگ شاهنشاهی ایران چشم طمع‌دوخته‌بودند . ازگفته‌طبری که‌تاجگذاری یزدگرددراستخرودرآتشکده‌اردشیر برگزارگردیدچنین برمیآیدکه‌گویا تیسفون پایتخت شاهنشاهی ازقلمروایران خارج گشته‌ویاآنکه‌درخطربزرگی واقع بوده .

تاریخ‌وسرگذشت یزدگرد ،داستان بدبختی وسیه‌روزی ایرانیان وپارسیان است که‌تروخشک باهم سوخته‌شدند .زمانیکه‌یزدگردکودک بودوبامادرش بپارس بگریخت از ترس جان گمنام میزیست وکسی‌ازحال آنها خبرنداشت لذا تربیت وپرورشی که‌بشاهزادگان داده میشدنداشت .

درتاریخ جلوس پادشاهان بعدازانوشیروان بویژه‌بعدازشیرویه‌اختلاف‌فراوان بین تاریخ نویسان موجوداست .طبری مدت‌سلطنت هرمزدوخسروپرویزرا بقول منجمین به‌ترتیب۲۳و۴۸سال داده‌است ، وچون باتفاق آراء تاریخنویسان انوشیروان درسال ۵۷۹ میلادی درگذشته‌بنا بگفته‌طبری سال مرگ خسروپرویزدرسال ۶۲۸ میلادی که‌مورخین اروپائی نوشته‌وپذیرفته‌گردیده‌نادرست وبرابر۶۵۰میلادی میگرددواین مطابق است با حساب‌زایچه هرمزدوخسروپرویزکه‌درکتاب‌القرانات وتحاویل ضبط شده‌واستادبهروز آنراحل نموده‌است . کتاب‌مذکوربنشانی ۲۵۸۱ درکتابخانه‌ملی پاریس موجوداست .

لشکرکشی اعراب‌رابایران ،برخی ازتاریخنویسان چنانکه‌درپیش گفتیم درزمان اردشیرسوم نوشته‌اندوبعضی درزمان پوراندخت . بدینطریق اردشیرسوم را معاصرابوبکر وپوراندخت را معاصرعمردانسته‌اند .روایتی دراخبارالطوال دینوری ضبط است که یزدگردوقتیکه‌برتخت سلطنت ایران جلوس کرد ،کودکی ناآزموده‌بودوپوراندخت نایب السلطنه‌او .این روایت پذیرفتنی نیست زیراکه‌بعدازپوراندخت بنا بصورتیکه‌دربالا داده‌شده‌چندین نفرپادشاه‌بوده‌اندوامکان نداردرحیات پوران که‌دانا وصائب‌رای بود دیگران پادشاه‌شوند . بعلاوه اگریزدگردنایب‌السلطنه‌لازم داشت یکی ازبزرگان ویا سرداران را بنیابت سلطنت مقررمیداشتندنه‌یکنفرزن را . قول اخبارالطوال وروایت نامبرده‌گویادرتائیدمغلطه‌های تاریخ سازان تهیه‌شده‌باشد . سال جلوس یزدگردبرتخت شاهنشاهی ایران درگفتارجلوس یزدگردواردشیربابکان بدرستی معین گردیده . چون سال ۶۳۲میلادی راهمه‌پذیرفته‌اندماهم همان قول رابکارمیبریم ولی بیقین باید دانست که‌نادرست میباشد .

شورش وآشوبیکه‌ازکشته‌شدن خسروپرویزوپس ازاودرسرتاسرایران تولیدگشت سبب

نا امنی‌کشوروپریشانی وبدبختی مردم ایران گردیدوشدت آن درعراق واطراف پایتخت بیشتربودودومان ساسان ازاین پیش آمدها روباضمحلال میرفت . غالب باشندگان عراق ،اعراب‌وسامی نژادبودندکه‌درفرمان دهقانهای ایرانی صاحبان مقام مهم ، زندگی میکردندومنتظرفرصت بودندکه‌بشورش برخیزندوازآنها انتقام بگیرند .هنگام پادشاهی شاپوردوم که‌کودکی جوان بودبشورش برخاستند . ولی پادشاه‌دلیروورزمی‌بود باتدبیرصائب‌فتنه‌راخواباند ،بسیاری ازاعراب‌رابکشت یازندانی نمودوآشوب خوابید . درعصرخسروپرویزیکباردیگرعراقیان سرکشی‌نمودندوجنگی درذوقارچنانکه گفتیم بوقوع پیوست که‌بشکست دولت ایران منجرگشت . اما جنگهای دامنه‌دارشاهنشا ایران باروم فرصت دماغ تکانی اعراب‌رابایران نداد . اما پیروزیهائی که‌درروم نصیب‌دولت ایران میگشت اعراب‌رابوحشت انداخت وآرام نشستند . آنگاه‌که‌رومیان بایران هجوم آورده‌وشهرهارامیسوزانیدندوغارت میکردندوخسروعقب‌نشینی اختیار کردودسیسه‌دربارباریان وسازش‌عیسویان ایران وسرداران برخلاف‌شاه ،مایه‌امیدواری اعراب‌گردیدوشیوخ جاه‌طلب‌آنان بفکرعصیان افتادند .

شکستهای پی درپی رومیان ازایران ،سپس‌خرابیها وشورش داخلی درایران عظمت ووقاردولتین روم وایران وترس ولرزی که‌اعراب‌ازآنها داشتندازبین برد . دونفرازشیوخ عرب‌یکی مثنی‌بن شیبانی ودیگرسویدعجلی دراطراف‌حیره وابله ،مغرب ومشرق عراق بچپاول وغارت وکشتارپرداختند . چون شاهان وقت‌کودکی ناآزموده‌و یاباتوئی جوان بودندودربارایران بواسطه‌اختلافات اندرونی ضعیف‌وشاهان هم‌از خوداقتدارنداشتند ،بسرکشی شیوخ عرب‌وچپاول وغارت آنها وشکایات مردم اعتنائی نمیکردندومردم ایران وسپاهیانش ازجنگهای طولانی خسته‌وکوفته‌بودند . برعکس خلفای عرب‌درکشورعربستان ،سالخورده ،آزموده ،رزم دیده ،باهمت وصاحب‌اراده‌متین وملت آنها بواسطه خرابی اوضاع اقتصادی وجوش وخروش دینی سخت جان بودند . میدان رزم رابرمیدان بزم ترجیح میدادندزیرا یقین داشتنددررزم غنایم زیادی نصیب‌آنان خواهدگشت وکشورایران وروم بنظرآنها بهشت موعودپرازانواع‌لذایذو زروسیم وحوروغلمان بودوبرای رسیدن بآن ازهیچگونه‌فداکاری کوتاهی نمینمودند وبواسطه‌زندگانی دربیابان خشک وبی آب‌عربستان بسختی وگرسنگی عادت‌کرده‌بودند برعکس مردم ایران ازستم واختلاف‌بزرگان وموبدان وسرداران ورسوم گوناگون وانضباط سخت مثل نمازبردن ودست بکش ایستادن درحضورپادشاه‌واربابان وبزرگان شخصیتی ازخودنداشتندوبنده‌وفرمانبردار بودند . اما اعراب‌باززندگانی‌ساده‌واخوت باهمدیگر شادوخرم وباامیدبودندوچنانکه‌گفتیم زندگانی درمحیط نامساعدآنها راسخت بار آورده‌وهرمشکلی راآسان میشمردند .

ایران نمودی ازبیرون داشت وازعزم واستقامت واراده‌متین خالی بوداز همه

بدتر دشمنی ورقابت زرتشتی ومسیحی یا مانوی ومزدکی وعیسوی ،شیرازهٔ زندگی اجتماعی کشور را از هم پاشیده بود .اکثریت مردم یک کشور با مردم بیچاره وطبقه پائین است . چون اوضاع اقتصادی آنها از نتیجه انقلابهای سیاسی خراب میگردد عاجز و ناتوان میگردند . اگر نهضتی ایجاد یا رهبری پدید آمد دیوانه وار برجان طبقه بالا و فرماندهان افتاده آنها را نابود و جامعهٔ از نو تشکیل میدهند .چنین بود وضعیت ایران و عربستان پس از پادشاهی شیرویه وخلافت ابوبکر نخستین خلیفه اسلام بسال ۱۱ هجری (۶۳۲ م) .

میگویند در زمان نوشیروان درحجاز و زمین اطراف آن قحط سال شد و گروهی از قبیله ربیعه ناچار گشتند که از جای خود کوچ کرده بمرزهای عراق پناهنده شوند .شیوخ آنها بدربار نوشیروان راه یافته واز خشکسالی وحالت زار خود شرحی عرض کردند و دستور خواستند که پادشاه برآنها ببخشاید و یاری کند .نوشیروان فرمود که در مرز عراق بمانند بشرط آنکه چپاول و فتنه نکنند و بمردم آزار نرسانند .اینها پذیرفتند و ماندند ولی مانند آنها ماندند و رود و ماندن ایل سلجوق شد که در شاهی سلطان محمود غزنه بسوی خراسان آمدند و بدستور او در خراسان جا گرفتند و چندی نگذشت که مهمان برای میزبان بلای بیدرمان شد و در انجام پسر سلطان محمود را که مسعود نام داشت شکست داده مالک خراسان گشتند .

همچنان این جماعت عرب در زمان هرج ومرج که پس از مرگ خسروپرویز رویداد با قبایل دیگر متفق شده گفتند از این سفره یغما که برسرتاسر عراق گسترده شده ما نیز بهره ای بیابیم ودر فرمان مثنی بن حارث شیبانی که نزدیک بکوفه (حیره) مکان داشت پرچم عصیان را برافراشتند و جنگ ایران و اسلام آغاز گشت .

خلیفه اسلام ابوبکر از سرکشی آنان وبینظمی وآشوب ایران استفاده کرد وچنانکه اشاره شد خالد بن ولید سپهدار معروف را با دوهزار تن بیاری مثنی فرستاد . در آن وقت حیره مرکز مارت عرب بود که رئیس آنجا دست نشاندهٔ ایران وتابع دولت ایران ونام او ایاس وبجای نعمان حکومت مینمود . چون خالد بمرز عراق رسید . مثنی با کسان خود باو پیوست . خالد بسرعت یکی پس از دیگری بارههای شیوخ ودهقانهای عراق را تسخیر کرد . در آنجا هم شیوخ عرب وهم مرزبانهای ایرانی بودند و اینها در نبودن کمک از مرکز با هم اتفاق کرده با مسلمین عرب بکشمکش افتادند . خالد در نزدیکی بصره بهمراهی سویدا قبیله ایله را بشکست وپس از آن به بنی بکر رسید و از آنجا روبشمال رفت وسرداری را با دوهزار سوار بسرزمین بانقیا فرستاد . مرزبان آنجا دادویه پور فرخان خدا میداند بچه علت بدون جنگ به تیسفون گریخت واعراب آنجا صدهزار درهم داده صلح کردند .پس از آن در اللیس وبرسما سپاه عرب وایران مختصر جنگ نمودند و فرمانده سواران ایران شخصی بود بنام آزادبه که تا بحمله مسلمین را نیاورده بگریخت .

ایاس بن قبیصه حاکم حیره ناچار گشت که صد یا دویست ونود هزار درهم بمسلمین داده صلح کند و این نخستین چیرگی مسلمین در عراق بود و تا آنوقت دولت ایران مستقیما"

مقابل مسلمین نشده ولی اخبار اغتشاش حدود وجنگ وشکست ،بدربار تیسفون میرسید و بزرگان ایران حس کرده بودندکه با یک دشمن تازه وتوانا باید پنجه نرم کنند ولی بسبب نفاق وآشوب چاره کار را نمیدانستند ونمیتوانستندنقشه ای بکشندوبرای رفع فتنه چاره بجویندهرکس باندیشه خویش بودوپادشاه بیچاره وبی اطلاع وبازیچه بزرگان

ابوبکرنخستین خلیفه اسلام ازاین پریشانی دربار ایران غافل نبودوامید پیروزی داشت . ازاین رو ازهرجانب برای خالدکمک میفرستاد تا اینکه شماره سپاه خالدبه هجده هزار رسیدوبا این سپاه که برای عرب لشکرمعظمی میشدبسوی جنوب رفت ومصمم گشت که زمین غربی رودفرات راکاملا" مسخرکند . مهمترین نقطه فرات درآن وقت شهر ابله بودکه ۱۲میل انگلیسی ازبصره دوربودوآنجا را دروازهٔ هندمینامیدند . (مرادازهنددراینجا خوزستان وبخشهای مغرب خلیج فارس میباشد) . هرمزدنام استاندارآنجا بیست هزار سپاه درفرمان داشت وپیش ازآنکه بجنگ خالدبرود ازاردشیر حاکم جزیره یاری خواست ولی هنوزکمک نرسیده بودکه جنگ معروف بذات السلاسل در گرفت هرمزدشکست خوردوغنیمت فراوان بدست مسلمین افتاد . ولی ابله همچنان دردست ایرانیان ماندتا اینکه درعصرخلیفه دوم درسال ۱۴هجری گشوده شد .

ایرانیان وعربهای متحدآنان درلیس گردآمدنددرآنوقت بهمن جادویه فرماندهٔ جوان درقشیناتا بود . اردشیرپادشاه باونوشت که هرمزدرایاری کند .بهمن سرداری بنام جابان فرستادوباودستوردادکه تابورودخودابهمن درجنگ تامل کندوسوی اردشیررفت که درجنگ مشورت کند .اتفاقا" اردشیربیمار بودوضمنا" جابان منتظر بهمن نشده با مسلمین نبردسختی کردولی شکست خوردودراین جنگ خالدسوگندیادکرد بودکه درصورت پیروزی چندان تن ازدشمنان بکشدکه خون آنها درجوئی روان گرددو چون چیره شدهمچنان کرد .مسلمین نیزتلفات داشتند . خالدبحیره شتافت .فرمانده نظامی آنجاآزادبه بود . درآن موقع اردشیرازجهان درگذشت . آزادبه پست همت شده ازحیره فرارکرد . خالدحیره راتصرف کردوباس بن قبیصه بدادن جزیه حاضرشد . خالدباوبنرمی پیش آمدکه سبب امیدواری دهقانان وشیوخ دیگرعرب گشت . ازاینرو آنها دردفاع سست شدند . همه این زدوخوردهای محلی بدون نقشه جنگ بودوازمرکز سلطنت نیزازآنها جلوگیری بعمل نیامد . چنین بوداول عشق ،که آینده عالمگیرشد وهمه عراق که سهل است برهمه ایران محیطگشت وکشورشاهنشاهی ایران ، استانی از شهنشاهی عرب شد .

مجاهدین اسلام روزانه ،سرکشان رایکی پس ازدیگری ازمیان برمیداشتند و دهقانان ایران بیچاره میشدندونمیتوانستندطوفانی که ازحجاز بلندشده ازآن جلوگیری بکنندوبیقین کشاورزان عرب ازخدمت بآنها نفرت داشتندودرپی نجات دهنده بودند .

بواسطه نبودن فرماندهٔ کارآگاه ،پس ازآنکه ایرانیها درنمارق وسقاطیه وبرسما

شکست خوردندبسوی دجله پس نشستندومسلمین درآنجا نیرویافتندوبشط الحی رسیدندو باقیماندهٔ مقبوضه ایران درعراق بخطرافتادواتفاقاً درمیان اینهمه تفرقه یک پیروزی مختصرنصیب ایرانیان گشت .

بنا بگفته طبری جنگ عرب وایران ازمان پوراندخت آغازشد ، دربارشاهنشاهی دیدکه سرداران لشکریکی پس ازدیگری شکست خورد . بهمن خوش ابرو (ذوالحاجب ـ بهمن جادویه) را باسی هزار سوار روسی زنجیرفیل بدفع عرب مامورنمودوبرای تشجیع سپاه درفش کاویانی راهمراه اوکرد . عرب درفرمان ابوعبیده ثقفی ده هزار نفرمیشدند .ولی درعراق شیوخ دیگربودندکه برخی ازآنان بدولت ایران خدمت میکردندوبعضی بسبب هم نژادی هوا خواه مسلمین بودندوچونکه رسماً ازرعایای ایران محسوب میشدند ،درلشکرگاه ایران بودندوظاهراً مطیع ایران . لیکن درگیرودارجنگ حرکاتی مینمودندکه سبب شکست لشکر میشدوالبته لشکری که ازدوست ودشمن ،موافق ومنافق تشکیل بشود ،درجنگ کامیاب نمیگرددواین نقص همواره درعراق بودوچون سپاه ایران وعرب بهم نزدیک میشدند ،بهمن بسردارعرب پیغام فرستادکه یا اوازشط بگذردیا بگذاردکه ایرانیها بگذرند . ابوعبیده گذشتن خودرا ترجیح دادوازرودگذشته صفوف خودرا راست کردوجنگ آغازگشت . ایرانیها فیلها راجلواندا ختندوازپشت آنها عربها راتیرباران میکردند .اسبهای عرب ازفیل وحشت گرفتند ،بنابراین سرداران عرب پیاده شده حمله آوردند . ابوعبیده شخصاً برفیل سفیدکه پیش آهنگ پیلان دیگربودحمله کردوخرطوم اورا مجروح نمود . فیل بیتاب گشته او را زیرپایش گرفت وپامال نمود . ایرانیان ازکشته شدن سردارعرب همت یافته ،حملهٔ سختی کردند . ازبزرگان عرب پس ازابوعبیده برادرش حکم وپسران اووهب ومالک وزحیرکشته شدند . آنگاه حبیره بن نفیرثقفی پرچم اسلام را برداشت ورزم کردوپس ازاوسلیط بن قیس رئیس لشکرشد . چون اونیزکشته گردید ، عبدالله بن مزیدثقفی محض تشجیع لشکر ریسمانهائیکه جسررا برآن بسته بودندبریدوفریادکردکه اینک جسربریده شدیا بایددشمن رابرانیم یا رانده شده درآب غرق گردیم .پس ازآن بردشمن حمله آوردوکشته شدوجای او مثنی امیرلشکرگشت وفرمان دادکه سپاه عرب پس بنشیند . چونکه جسرنبودبسیاری درآب غرق شدندودوهزارکه سالم دررفتندبجای خودبرگشتندودیگران با مثنی بلشکرگاه نخستین رسیده درلیس قرارگاه ساختند . مثنی چگونگی را بخلیفه نوشت وازاویاری خواست .

باین ترتیب موقتاً ایرانی برعرب چیره شدولی اگردرمرکزسلطنت نظم بودودرمیدان جنگ سردارکاری فرمان میداد ، احتمال داشت که ازچنین پیروزی استفاده بکندوزمین سوادرا ازسپاه عرب پاک سازدولی دراین اثناخبررسیدکه درپایتخت اختلاف واقع شده ، برخی برخلاف رستم فرخزادبلندشده اند . مهلوج نام پهلوبان عراق ایران جانب رستم راگرفته ومردم فارس هواخواه فیروزان شده آشوب برپاکرده اندوازاین سبب بهمن بدون اینکه نتیجه قطعی ازپیروزی که کرده بودبیابد باسپاه به تیسفون برگشت . این پیروزی

بجای اینکه آغاز پیروزیهای دیگر بشود، مقدمه شکست بزرگ ایران شد. زیرا که خلیفه استعدادکا ملتردیده مصمم شدکه کار را یکسره کند و عبدالله بن جریر بجلی را با سپاه تازه روانه نمود و نقبا بمیان قبایل عرب فرستاد تا آنانرا بجنگ و اخذ غنائم تطمیع و تشویق وامیدوار کند که سپاه دیگر بیاری آنها خواهد رسید.

آگاهی دهندگان این اخبار را بمرکز رساندند و بمشوره پوراندخت از فوج مخصوص شاهی ۱۲هزار تن در فرمان مهرمهرویه همدانی که میان عرب پرورش یافته بود از مرکز حرکت کردند و جنگ درگرفت اینبار عربهای مسیحی با مسلمین اتفاق کردند و جنگ ایران و عرب، گذشته برجنگ دینی، جنگ نژادی نیز گشت. ولی جوش نژاد و دین که در عرب بود ایرانی نداشت و ایرانیان مسیحی همان اندازه از ایرانیان زرتشتی کینه و نفرت داشتند که عرب مسلم داشت. ایرانیان مسیحی چه در مرز روم و چه در مرز عرب، خواهان آن بودند که زرتشتی ایران شکست بیابد و نابود گردد. مسلمین عرب یکبار دیگر جنبه تجاوز را گرفتند. مهرمهرویه از رود فرات گذشته بسوی حیره رفت و با مثنی در البویب رزم نمود و گرچه سربازان ایران خوب رزم کردند ولی پیشرفت نکردند. بلکه شکست خوردند و بسوی تیسفون پس نشستند عربها نیز احتیاط کرده و منتظر شدند که سپاه تازه از حجاز برسد.

خلیفه وقت عمر بن خطاب که شخص کاری و آزموده بود با تصویب صحابه سعد بن مالک معروف بسعد وقاص را فرمانده سپاه نمود و او را با هفت هزار سوار و پیاده بسوی عراق روانه کرد و پشت سر او تدریجا" وبدون انقطاع سپاه میفرستاد تا آنکه سپاه سعد بسی هزار رسید و باز هم کمک برای او میرسید سپاه مثنی نیز بسپاه سعد پیوستند. سعد بسه منزل از کوفه رسید و سه ماه در آنجا توقف کرد و روزانه با مرکز خلافت رابطه داشت. بالاخره در قادسیه مصاف داد.

ایرانیان چون از هجوم اعراب آگاه شدند، رستم فرخزاد نا چار بشخصه از پایتخت در آمد و هنوز مسلمین عرب در نظر او عظمتی که داشتند نیافته بودند. نمیدانست که آنان با تصمیم کوه شکن آمده اند و میخواهند که با اراده آهنین، عراق را از ایران آزاد کنند و از رود فرات و دجله و زمین حاصلخیز آنجا بهره مند گردند. درصورتیکه فرمانده ایران نه بخود اعتماد داشت و نه بیارانش در پایتخت که او را بخاطر نمیآوردند.

سپاه رستم بهفتاد هزار میرسید و سپاه سعد وقاص بنابر نا سخ التواریخ بشصت هزار میرسید. رستم در جنگ درنگ میکرد و فردوسی حالت تذبذب و تردد او را بخوبی در شاهنامه شرح داده است. رستم برکنار سوا ر نشسته بود و سپاه سعد ملک را غارت همیکردند. مردم بشاه شکایت کردند که رستم مرد کارزار نیست و عرب سوا در اغارت میکند. شاه با وفرمان نوشت که در جنگ درنگ نکند ولی رستم جواب داد که در پیکار شتاب نتوان کرد.

در روز اول جنگ همگروه قادسیه ایرانیان فیلها را جلو انداختند. اسبهای عرب مانند همیشه رمیدند. بنابراین سواران عرب پیاده شده حمله کردند و چنان مینمود که ایرانیان چیره بشوند. زیرا طلیحه سردار عرب نتوانست توازن را نگاهدارد. در آن اثنا

دوتن از جاسوس که ایرانی بودند و مسلمان شده جاسوس عرب گشتند بسعد گفتند اگر بر چشم فیل تیر بزنند، یا خرطوم او را مجروح سازند فرار میکند. عاصم بن عمرو تمیمی بفرمان سعد با دسته‌ای از تیرزن و پیادگان پیش آمد و فیلان را تیرباران کرد. فیلان تا بزخم تیر نیاورده پراکنده شدند. بهمن خوش ابرو معروف ببهمن جادویه این جنگ کشته شد. روز دوم جنگ، سردار عرب حیله بکار برده، شبانه پنجهزار سوار را برای شام فرستاد و دستور داد که در نیمه روز خود را بمیدان جنگ برسانند در آن روز سپاه عرب نزدیک بود که بهزیمت شوند. از دور غبار دیدند شادشدند و تکبیر گفتند که از شام کمک رسیده است، همت کرده در جنگ پافشاری نمودند.

چنانکه پیش اشاره کردیم رستم در تذبذب و تردید بود و چند ماه بگفت و شنید گذراند. با وجودیکه از پایتخت تاکید میشد که مسامحه نکند و جنگ بکند و نگذارد که کمک بمسلمین برسد و در تذبذب ماند و نمیدانست چه اقدامی نماید. رعایا از چپاول عربها بستوه آمده بدربار عرض کردند یا آنها را از زیاده‌روی و هجوم عربها نگهداری کنند یا بگذارند که بآنها تسلیم گردند. رستم بنا بفشار دربار با دل ناخواسته بقادسیه رسید. درمیان راه سربازان و افسران ایرانی گاهی مست شده مردم را آزار میرساندند. سعد وقایع از جزئیات حرکات سپاه ایران آگاه بود. آگاه کننده نیز خود ایرانی یا رعایای عراقی ایران بودند که گرفتار شده بلشکرگاه عرب میآمدند. ایرانیان خسته در شب لیلة الهریر که غافلگیر شده بودند جنگ سختی کردند و ایستادگی نمودند. چندتن از دلیران عرب بقلب سپاه جائیکه رستم بود حمله کردند و عقب سرادار سواران دیگر با سواران تاختند و برخی از سخنوران عرب با سخنان بلیغ خود، چنان جوش و خروش در میان مجاهدین اسلام پیدا کردند که سواران مسلم پیاده با شمشیر حمله میکردند و از نعره‌های تکبیر در میدان جنگ غلغله افتاد. فیروزان و هرمزان که قلب سپاه را حفظ مینمودند فرار کردند. مسلمین برستم نزدیک شده، رستم از تخت فرود آمد و تا دیر زمان سوار برابر سپاه مردانه رزم نمود.

بنا برنوشته رالنسن سربازان ایران بیشتر نوجوان و ناآزموده بودند که از دیه‌ها آنانرا گرد آورده، دولت بمیدان جنگ فرستاد و اینها با اعرابی که همه عمرشان بسختی و قتل و غارت گذرانده بودند، هم سنگ نمیشدند. بهرصورت شب گذشت و روز پدید آمد و باز چندساعتی تفوق با ایرانیان بود. ایرانیان عربها را پس نشانده بآنجا رسیدند ولی مکان میان دو نهر بود و در عین گیرودار هنگام ظهر باد تند عراق بلند شد و بشدت روبایرانیان وزید، چنانکه طنابهای چادرها را برکنده و لشکرگاه ایران را درهم و برهم کرد. گویا نصرت ایزدی بود که بیاری مسلمین رسید. هرکس در عراق باشد میداند که این چه بادیست که دنیائی را تیره و تار میکند. وای بحال او که برصورت و روی او بوزد و خاک و ریگ بر صورتش بزند و روزرا بچشم او شب کند. نخلها را از ریشه برکند.

هرمزان حاکم خوزستان و فیروزان که در آینده در نهاوند سردار کل سپاه شد، تازه

بسیاری رستم آمده بودند. میدان جنگ را تخلیه کرده جان بسلامت بردند، صفوف سپاه ایران ازهم شکافته ودریده وسپاه ازنظم خارج شدوسربازان پراکنده گشتندوشخص سپهسالاربخطرافتادوباد همچنان بشدت میوزیدتا اینکه چادررستم بیفتادورستم خواست برشتری سوارشودکه گروهی ازدلیران عرب بقلب لشکررسیدند. هلال بن علقمه استرهای حامل خزینه را دیده بطمع غارت رسنهای کیسه های زررا ببریدویکی ازآنها بررستم افتادوچونکه سنگین بودصدمه سخت باورسانید. رستم خواست خودرا بآب بیفکندوعبور کندولی اورا مهلت ندادندوبضرب شمشیربکشتند. هلال برفرازتخت رفت وبآوازبلند گفت که رستم را بکشتم. سپاه ایران چون سردارراکشته یافت بهزیمت رفتندوبسیاری در آب غرق شدند. تلفات سپاه ایران رابسی هزارنوشته اند. چون بعضی سرداران از کشته شدن رستم آگاه نبودندجنگ راادامه دادندمانندشهریارپورهیربدوفرخان اهوازی وخسروشنوم همدانی تاآنکه کشته شدند.

بنابرنوشته مداینی چهارهزارنفرازدیلمیان که درجنگ قادسیه درفرمان رستم بودندپس ازشکست سپاه ایران بعرب تسلیم شدندواسلام پذیرفتندودرخدمت اسلام درفتح مداین وجنگ جلولا شریک شدندودرانجام درکوفه بماندند.

انگیزه های شکست ایرانیان درجنگ قادسیه

۱ـ ترتیب جنگ عرب مسلمان: ایرانیان همواره باسپاه منظم روم یا باغارتگران هون جنگ کرده وترتیب معین آنانرا میدانستندواگرچه مسلمین عرب ترتیب تازه ایجاد نکرده بودندولی جوش دیانت وطمع فراوان بغارت واتفاق وفداکاری سرداران آنها رابرایرانیان آرام دوست وبی اتحادبرتری داده بودند.

۲ـ درلشکرایران مرگ یاگریزسپهسالار شکست لشکربود. ولی درعرب اگرسپهسالار کشته میشدفوراً"یکی دیگرپرچم بدست میگرفت وجنگ راجاری میداشت.

۳ـ مجاهدین عرب از ۱۲سال درجنگ داخله عربستان رزم نموده وآزموده ودرسختی میتوانستندصبروتحمل بکنندوبرعکس سربازان ایران جوانهای روستائی بودندکه از دهات آنها راگردآورده بمیدان جنگ فرستادند. نه جوش دیانت داشتندونه طمع غارت، زیراکه عرب چیزی نداشت که بآن طمع ببندد. بگفته فردوسی، برهنه سپهبدبرهنه سپاه

۴ـ فرارهرمزان وفیروزان وکشته شدن رستم.

۵ـ نبودن پادشاه مقتدروباسیاست درایران، چشم وگوش مردم برشاه. چه فرمان یزدان چه فرمان شاه وبعدبرسپهسالارلشکراست. اگرآب چشمه زلال وپاک باشد، درهمه جوی آب زلال وپاک روان گردد، ولی وای درصورتیکه آب سرچشمه گل آلودگردد، امید بکامیابی نباشد. پادشاه بجزاسم رسمی نداشت ومردم ترس وامیدازاونداشتند. قیادت بدست سپهسالاری بود، که عقب سراودردربارمخالفین زیادداشت وباطن اونا راحت بود. ولی سپهسالاراسلام به پشت سرهمه یارویاورداشت وازآنها هیچگونه اندیشه بدنداشت.

امن وسکون اندرونی با نا راحتی واضطراب در اجرای امور اهمیت فراوان دارند.

پس از جنگ قادسیه : سعد در تعاقب سپاه شکسته ایران سه ستون سپاه فرستاد. یکی از آنها بجالینوس درحرا ورسید و او را شکست داد و بکشت. ستونهای دیگر بدون نتیجه بلشکرگاه سعد پیوستند. بیشتر از سربازان ایران سالم به تیسفون رسیدند. شکست قادسیه ایران را از پس گرفتن زمین ساحل راست فرات ناامید کرد. ولی هنوز خطری باستقلال ایران نبود. ولی موقعیتی که ایران آنوقت داشت اگر شاه توانا و یا همیت داشت یا سرداران کاری پیدا میگشت ممکن بود با قیماندهٔ مقبوضات ایران را در عراق حفظ کند. ولی بدبختانه یک سردار که فی الجمله کاری بود یعنی رستم از میان رفت و کسی دیگر جانشین او پیدا نشد، که سپاه از جان گذشته عرب را، پس از آنکه از نعمت غیر مترقبه که سواد عراق باشد بهره مند شدند، بریکستان بیحاصل عرب پس نشاند. پادشاه خردسال نه تجربه داشت نه همت، نه حکم ونه اقتدار که بتواند مانند شاهان دلیر که نیاگانش بودند، آب از جوی رفته را بازجوی بازگرداند. بمیدان جنگ شتافته دشمن را بکشد یا کشته گردد. او بود و یک عده زیاد از چاکران وکنیزان وهرچه از آنها میشنید میکرد. بسرداران نزدیک التماس مینمود که از دشمن جلوگیری بکنند و بسرداران و فرماندهان دور از مرکز نامه ها مینوشت و درخواستها مینمود. با وجودیکه دشمن تا نزدیک بمرکز رسیده بود بجای اینکه خزینه و اشیاء گرانبها را بجائی محفوظ منتقل کنند درتذبذب وامید ومشوره وقت گرانبها را تلف کردند. بزرگان دربار میاندیشیدند که اگر چیزهای قیمتی سلطنتی را از مداین نقل مکان دهند سبب ناراحتی واضطراب مردم ونشان ضعف دربار خواهد شد و کاربدتر خواهد ساخت. یا اینکه محض بی پروائی و بینظمی وسهل انگاری سبب شد که از زمان شکست قادسیه یکسال ونیم باین ترتیب وقت گرانبها درگذشت ودربار ایران برای دفاع از دشمن اقدامی نکرد و دست بردست گذاشته نشست به بیند دشمن چه اقدامی خواهد کرد.

بالاخره درسال ۶۳۷م عرب بازجنبید. در اثنای یکسال ونیم دو پایگاه نظامی منظم ومستقل یکی نزدیک ابله که بعد بنام بصره شهر مهمی شد و دیگر نزدیک بحیره که بنام کوفه معروف گشت. بدینطریق موقع مجاهدین اسلام در ساحل راست فرات کاملا" محکم گردید. شیوخ عرب بناچار مطیع شدند و بجای اینکه بدولت ایران خدمت کنند، دین اسلام را پذیرفته با عربها برادر دینی شدند. سپاه مسلمان آماده شد که از نو با ایران بتازند و بداخله ایران راه یابند و از گنجینه های تیسفون واستخر بهره مند گردند.

ایرانیها پس از شکست قادسیه در بابل جمع شدند و فیروزان که از میدان قادسیه جان بسلامت برد و پس از رستم مقام او را داشت سر لشکر گشت. سعد بقولی در سال ۱۵ هـ وبقولی ۱۶هـ بگشودن بابل از جای خود حرکت کرد و فرماندهان ایرانی که میان را هش بودند برخی جنگ کردند و بعضی تسلیم شدند از جمله سرداری بنام بستام بود و آنانکه

تسلیم شدند بسپاه عرب کمک میکردند و برای آنان پل میساختند و خود را بر فراهم مینمودند.

در بابل گذشته بر فیروزان، سرداران دیگر چون هرمزان و مهران و چهرگان نیز بودند ولی باید همه دل شکسته و ناامید باشند. زیرا که هیبت مجاهدین عرب آنان را فراگرفته بود و بگفته فردوسی: چه یکمرد جنگی چه یکدشت مرد، بودند و منتظر بهانه و فرصتی که از میدان رزم چون ملخ پراکنده شوند. چنانچه همه از بابل گریخته جائی بنام کوشی در فرمان سرداری بنام شهریار جمع شدند و چون سپاه عرب بآنجا رسید، شهریار بدست غلامی ازبنی تمیم کشته گردید. دهقانان اطراف یک بیک تسلیم شدند و سپاه ایران در بهره شیر در محاصره درآمد. پس از دو ماه تسلیم شدند. اعراب برود دجله رسیدند و با کمال جسارت اسب در آب رانده عبور کردند.

فردوسی گویندهٔ دلسوخته از درد دل چنین مینالد:

زایران و از ترک و از تازیان — نژادی پدید آید اندر میان
نه ایران نه ترک و نه تازی بود — سخنها بکردار بازی بود
زپیمان بگردند و از راستی — گرامی شود کژی و کاستی
کشاورز جنگی شود بیهنر — نژاد و بزرگی نیاید بهبر
رباید همی این از آن، آن از این — زنفرین ندانند باز آفرین
بگیتی نماند کسی را وفا — روان و زبانها شود پرجفا
همه گنجها زیر دامن نهند — بکوشند و کوشش بدشمن دهند
چنان فاش گردد غم و رنج و شور — که رامش بهنگام بهرام گور
نه جشن و نه رامش نه گوهر نه نام — بکوشش زهر گونه سازند دام

سعد وقاص پس از تسخیر تیسفون برای استحکام شهرهای مفتوحه پیشروی ننمود ولی سپاهیان چند بدنبال سپاهیان نراری فرستاد. از جمله سردار راوهاشم چون با سپاهش بجلولا رسیدند، سپاه ایران که در فرمان مهران بیش از شماره عرب بودند همت نداشتند که حمله بکنند. هاشم نیز تا ششماه از جنگ پرهیز کرد تا اینکه برای او از شام و دیگر جاها بیست هزار مجاهد بکمک رسیدند و با این شماره کافی حمله آور شد و ایرانیان را بشکست و مهران بقتل رسید. بنابر اعثم کوفی و ناسخ التواریخ منوچهر پور هرمز برحلوان فرمانده بود. چون شنید که سپاه اسلام بآنجا نزدیک شدند، بدون جنگ از آنجا بگریخت.

بگفته بلعمی، علاء بن الحضرمی حاکم بحرین با پنجهزار تن با کشتی بساحل فارس حمله آورد. شهرک فرمانده فارس بود. در آغاز علاء پیشرفتی کرد و چون شنید که شهرک با استعداد کافی بسوی او میآید. پس نشست و آماده گشت که اگر ناچار گردد با سپاهش سوار کشتی گردد. اتفاقاً طوفان سختی بلند شد و اکثر از کشتیها غرق شدند. علاء نه تاب پیش رفتن داشت و نه وسیلهٔ بازگشتن. از خلیفه کمک خواست. از راه اهواز پنجهزار

www.tabarestan.info تبرستان

مردبا وکمک رسیدوبا ین وسیله با جنگ وگریزا زدست شهرک نجا ت یا فت . ا ین شکست عرب ومسا محه ا یرا نیا ن دربا ری وهمکا ری با یکدیگر ، چون یزدگردآگا ه گشت نا مه بشهرک نوشت . درآنوقت هرمزا ن درمقا بل عرب سخت درفشا ربودوشهرک ا ورا یا ری نکرده بود . یزدگردا ورا نکوهش کردونوشت که ا یرا نیا ن با یدما نندمسلمین یا ر و مددکا رهمدیگرباشند . اگرشهرک بیا ری هرمزا ن میرسید . هرمزا ن شکست نمیخورد واهوازا زتصرف ا یرا نیا ن خا رج نمیگشت .

هرمزا ن پس ا زدست دا دن رام هرمز ،دربا ره شوشترما ندوعرب بدآنجا هجوم آورد . هرمزا ن تقریبا" ۳۴هزا رمردبا خودداشت . ا بوموسی ا زهرطرف هرمزا ن را درفشا ر آوردوا وزبا ره گا ه وبیگا ه برعرب میتا خت وجنگ طولانی شدونتیجه قطعی حا صل نگشت تا ا ینکه خا ینی بنام نسیبه بن دا دویه خودرا بلشکرگا ه ا بوموسی رسا ندودا وطلب شدکه عرب را بگرفتن شهررهنما با شد .بشرطی که بجا ن ا ما ن یا بد . ا بوموسی خشنود شدوا ورا ا ما ن دا دونوا زش کرد . نسیبه یکتن ا زعرب را با خودگرفت وا زگذرآ ب ا ورا با ندرون با ره بردوبخا نه خویش آوردوروزدیگرا ورا منزل هرمزا ن ودیگرسردا را ن نشا نداد . ا زکوچه وبرزن آگا ه کرد . چون شب شدبا ردیگرا ورا ا زهما ن را هی که آورده بود ،بدربردوبلشکرگا ه ا بوموسی رسا ندوگفت اگرا زا ین را ه با ندرون با ره شوید بآسا نی میتوا نیدشهررا تصرف کنید . ا بوموسی آنروزرا تا مل کرد . چون شب شد هفتا دتن ا زدلیرا ن لشکررا برگزیدوآنها ا زهما ن را هی که نسیبه نشا ن دا ده بود با ندرون با ره رسیدند . پا سبا نها را بخوا ب یا فته همه را کشتندودربا ره را بگشودندو با نک تکبیردا دند . مسلما نا ن بآوا زتکبیربدا نسوشتا فتندوداخل شهرشدند .هرمزا ن وقتی خبردا رشدکه کا را زکا رگذشته بود .

ا یرا نیا ن سا کن یمن وبا زما ندگا ن سپا ه با ذا ن که درآنجا بودندچون ا زمرکز ا یرا ن وپا یتخت با وجودا لحا ح وا صرا رزیا دکمک بآنها نرسیددین ا سلام پذیرفتند و با عربها همرا ه شدند . چون عمروبن عا ص درسا ل ۲۰ هجری مصررا فتح نمودلشکرا و ا یرا نیا ن یمن را نیزشا مل بود .

چون عرب ا صفها ن را بگشود ،وبا دوسبا ن فرما نده آنجا مقهورگشت وفرا ر نمود ویزدگردبفا رس پنا ه برد .با دوسبا ن فرما نده ا صفها ن با عبدا للهبن بدیل خزا عی جنگ میکرد . چون دیدمردم شهربا ا وهمرا هی نمیکنندبا چهل تن تیرا ندا زبکرما ن رفت که بشا ه پیوست شود عبدا للها ورا تعا قب کردوبا زجنگ وا قع شد . با دوسبا ن بر عبدا للهحمله کردوا سب ا ورا کشت وعبدا للهبرزمین ا فتا د . ولی با دوسبا ن بجا ی ا ینکه بزخم دیگرا ورا بکشدگفت خوش ندا رم تورا بکشم .بهترا ست بگذا ربشهربا زگردم وشهررا بتوبسپا رم وجزیه را هم قبول دا رم بشرطیکه درا ما ن با شم وهم چنا ن کرد . در سا ل ۲۲هجری یک دسته ا زسپا ه عرب بآذربا یجا ن حمله کردوآنرا متصرف شدودسته دیگر

بفارس یورش برد. مرزبان فارس که شهرک بن ماهان نام داشت وهنگامیکه هرمزان دراهواز تحت فشار عربها بود بوی کمک نرسانید. اینک مردانه درفارس دفاع میکرد. یزدگرد در استخر بود آنجا را بگذاشت وبکرمان رهسپار شد. سپاه عرب از هرسوی بنواحی فارس حمله آوردند. بنابراین رویهٔ سپاهیان شهرک بناچار برای حفظ خاندان خود بشهرها ونواحی خود روی آوردند وازشماره سپاهیان شهرک بسیار کاست وشهرک در میدان جنگ بقتل رسید.

مرزبانان ایرانی بگفته ناسخ التواریخ، بدون بخت آزمائی یا کوشش در دادن مصاف بعرب، فرار میکردند ویا آنکه تسلیم گردیده بشرایط آنها گردن مینهادند. چنانکه پس از سقوط ری، فرماندهان قم وکاشان، از استماع حرکت سپاه عرب بسوی آنها، باصفهان گریختند. یزدگرد در آنجا بود، خود را باخت وبا دوسبان را فرمانده اصفهان ساخته، خود باستخر رفت. مرزبانان قومش، دماوند ودامغان بدون جنگ تسلیم شدند. فرمانده گرگان یک منزل باستقبال سپاه عرب شتافت واسلام پذیرفت وباجگذار آنها گردید. آذربایجان در سال ۲۲ هجری بتصرف عرب درآمد فرماندهان آنجا برای دفاع بکوشیدند وبقتل رسیدند. کرمان در سال ۲۳ هجری گشوده شد.

بگفته بعضی از تاریخنویسان در سال ۱۷ هـ احنف بن قیس بگشودن خراسان مامور شد که جای تردید است. مجاشع بن مسعود برای اردشیرخوره وشاهپور وعثمان بن ابی العاص ثقفی برای کرمان وعاصم بن عمرو التمیمی برای سیستان وحکیم بن عمیر تغلبی برای مکران برگزیده شدند. البته سرداران نامبرده در انجام ماموریت خود کامیاب شدند.

فرماندهان ایرانی در کارها تامل نداشتند بشتاب تسلیم میشدند ویا از زندگی محروم میگشتند برخی نیز مانند مردم دینور، شروان، دربند وجاهای دیگر که ذکر همه سخن بدراز اکشد بشرایطی صلح میکردند. تنها استانی که دست نخورده بود وفی الجمله نیروئی داشت خراسان بود وآنهم تا وقتیکه پادشاه برای نام در آنجا مقام داشت. درچنین موقع حساس که بایستی فرمانده آن استان با پادشاه دست بهم داده از خود دفاع بکند بفکر خود افتاد وکاردشوار که فتح آن استان بود، برای عرب آسان کرد. احنف بن قیس که مامور فتح خراسان بود از راه طبس بهرات رسید وآنجا را گرفت وسردار ان خود را مامور گرفتن شهرهای دیگر خراسان کرد وخود بمرو شتافت. یزدگرد در آنجا بود وبمرو رود پس نشست. از آنجا بخاقان ترک وبزرگان سغد نامه نوشت ویاری خواست. چون برای احنف از کوفه سپاه تازه رسید از مرو بسوی مرورود پیش رفت ویزدگرد از آنجا ببلخ شتافت. چون عرب از پی او ببلخ رسیدند با آنان جنگ کرد. گویا این نخستین جنگ بود که پادشاه شخصاً در آن شریک بود. ولی تاب مقاومت در خود نیافته، عقب تر رفت وخراسان همه بتصرف عرب درآمد.

www.tabarestan.info تبرستان

یزدگرد از ستیز و آویز دست نکشید، پس از آنکه از بلخ عقب نشسته بود گروهی از ایرانی و ترک گرد آورده بر آنجا حمله کرد و بگرفت و سپاه عرب که در آنجا بودند عقب نشست و به احنف بن قیس در مرو پیوستند. در آن اثنا ترکها متحدین یزدگرد از او دوری کرده از رزم با اعراب دست کشیدند. یزدگرد پس از تسخیر بلخ، مرو شاهجهان را محاصره کرده بود چون شنید که یارانِ ترک بلخ را تخلیه کرده پس رفته اند، بنا چار از محاصره دست کشید. خواست با گنجینه و اثاثیه بسوی کشور خاقان برود و با او پیوندد ولی سرداران او میخواستند که بعرب تسلیم شود و با آنان صلح کند و جائی را در خراسان برگزیده بمانند. یزدگرد خواهش آنان را نپذیرفت. میان او و سرداران اختلاف پیدا شد. سرداران بر او شوریدند و از خزینه داشت از او بگرفتند. یزدگرد با دست خالی بخاقان پیوست و در فرغانه مقیم شد و آنجا بود تا زمان خلافت عثمان. خراسانیها بر عرب بلند شدند و با و نامه ها نوشتند و او را طلبیدند او هم بازگشت و آخرین جنگ با عرب کرد و بعد کشته شد. سرداران که گنجینه شاهی را بزور از او گرفتند با اعراب صلح کرده گنجینه را بآنها سپردند و بخانه های خود باز گشتند میگویند گنجینه باندازهٔ ثروتی بود که عرب در قادسیه یا مداین یافته بود.

بنا برنوشته واقدی چون شهرک پور ماهک در فارس کشته شد، فرمانده کرمان با یزدگرد بخشونت و جسارت رفتار کرد. یزدگرد افسرده گشت، از کرمان در آمد و آهنگ خراسان نمود و بمرو رسید. فرمانده آنجا که ماهویه نام داشت ورود او را خوش نداشته به طخطاخ نام از خانهای ترک نامه نوشت و او را بمرو خواست تا یزدگرد را بیرون کند یا گرفتار کرده زندانی نماید. طخطاخ بمرو آمد. چون یزدگرد از دسیسه ماهویه فرمانده مرو آگاه شد، نیمه شب با رسن از کوشک فرود آمد و خواست بجائی پناهنده گردد کسی از چاکران با او نبود، راه بیراه میرفت تا اینکه چشمش بروشنائی افتاد و بآنسو رفت. آسیابانی را دید و از او یاری خواست.

فردوسی طخطاخ را بیژن نامیده مینویسد که ماهویه نمیخواست یزدگرد در خراسان بماند بنا بر این به بیژن که فرمانده سمرقند بود نامه نوشت که شاه ایران اکنون در خراسان است و بآسانی میتوان او را گرفتار کرده تو پادشاه بشوی و کین نیاگان را از او بگیری. بیژن با سرداران خود مشورت کرد و بصلاح آنها برسام نام سرداری را با ده هزار تن بشهر توس فرستاد که در آنجا یزدگرد را غافلگیر کرده گرفتار سازد. یزدگرد از اندیشه دشمنان آگاه شد و با آنان جنگ کرد و در میان جنگ ماهویه که ظاهراً در لشکر پادشاه بود گریخت و سپاه مختصر پادشاه شکست خورد و او خواست بجائی پناهنده شود پریشان یکه و تنها میرفت و بآسیائی پناه برد و در آنجا بدست سواران ماهویه کشته گردید.

عقب نشینی و سیر یزدگرد چنین بود. از مداین بحلوان و از حلوان بری و بعد با صفهان و فارس و یزد باستناد از سفینه پهلوی و کرمان و سیستان و خراسان و مرو و مرو رود و بلخ و فرغانه و در آخر بمرو باز گشت و نزدیک بقریه رزق کشته شد. تاریخنویسان

بهمین روش ذکرکرده‌اندولی نام اشخاصی که‌سبب‌کشته‌شدن یزدگردشدندبا اختلاف‌ذکر کرده‌اند.

دونفرازبزرگان ایران درمروبودندوبپادشاه‌خدمت میکردند.یکی بنام ورازو دیگرسنگان،میان آنها دشمنی بود. وراز میخواست بوسیله‌پادشاه‌حریف‌خودرا ازمیان بردارد.یزدگردخواهش اوراپذیرفت.زنی این رازرا به‌سنگان گفت ودل اونسبت به پادشاه‌بدشد. وراز چون ضعیف‌بودازترس سنگان بگریخت. بعدسنگان آهنگ پادشاه نمودواوناچارازکاخ فرارکردوسراسیمه میگشت تابدست آسیابان کشته‌گردید.دراین روایت سنگان جای ماهویه‌را میگیرد.

اعراب‌گرچه‌درمیدانهای جنگ ایرانیان راشکست میدادند. ولی مملکت‌کاملا" مطیع نشد.تبرستان تاچندسده‌درتصرف‌اسپهبدان آنجاماند. درسال ۲۳ه که‌عبدالله وسهل بن عدی‌بتسخیرکرمان مامورشدند. بندویه‌پورسیاوش باآنها رزم نمودوشکست یافت. مردم کرمان ظاهرا"تسلیم شدند.هم درآن سال سیستان وشهرزرنج بدست مسلمانان افتادوعرب‌بمکران رسیدولی زدوخوردهمچنان جاری بود. هرگاه‌یک گوشه مملکت امن میافت ازگوشهٔ دیگریکی سربلندمیکرد. چون که‌این نوع‌مقاومت انفرادی بودسرانجام مقهورمیگشتند.اینگونه مقاومت درسراسردوره‌بنی‌امیه‌وبنی‌عباس جاری بود. ازجمله‌درزمان عثمان بن عفان ،ماهک پورشهرک ـ بلندشدوبا عبدالله عامر جنگ کردوعاقبت صلح نمودوبفرمانداری استخرپاینده‌ماند. خراسانیها نیزدرهمان ایام بلندشدندوپس ازپیکارها درنیشاپوروجایهای دیگرچون مرکزی نداشتندکاری‌از پیش نمیبردند. خاندان استووندرری تاسال ۴۱ هجری مقاومت کردوگیلان وتبرستان تادیرزمان دراستقلال ماندند. سیستانیها باعبدالرحمن بن سمره‌جنگهای سخت کرد. چون دیدنددشمن توانا ست بدادن جزیه‌تن دردادند.

بهمین روش انقلاب درایران پاینده‌ماند،تا اینکه‌درآخرخلافت بنی‌امیه‌تقریبا" ۱۱۲سال پس ازجنگ قادسیه،خراسانیها درفرمان ابومسلم خراسانی بلندشدندودستگاه خلافت راازخراسان که‌سهل است ازپایتخت خلافت که‌دمشق بودنیزبرچیدند. بعدازعصر هارون ومعتصم بازسردارانایران برعلیه‌خلیفه‌سازشها کردند.چونکه‌جنبش آنها انفرادی وازروی غرض شخصی بودکامیاب‌نمیشدند. تااینکه‌امارت نیمه‌مستقل طاهریه درخراسان وبعدامارت صفاریه‌وسامانی وغزنه‌ودیالمه‌وبویه‌وغیره‌که‌همگی مسلمان ایرانی بودنددراطراف‌ایران بلکه‌درشمال عراق تشکیل شدندوخلافت عباسی برای مدت نام زنده‌ماندوزبان پارسی باردیگرجانی تازه‌یافت وزبان عربی بعربستان مرا کرد. اماایران ایران ،ایران عصرساسانی وپارسی نبود. بلکه‌ایرانی بودکه‌خوی عرب‌درآن رخنه‌نموده‌بود.

بنابگفته‌طبری یزدگردهنگام کشته‌شدن ۲۸ ساله‌بودوبروایت اخبارالطوال

دینوری چون بتخت نشست کودکی ناآزموده بود. لذا دخترجوانی نداشت که عربها او را باسارت ببرند و حسین بن علی او را بهمسری اختیار کند. بگفته تمام تاریخنویسان یزدگرد همواره با خانواده خود از عربها بسیار دور بود. فقط در زمان خلافت عثمان یکبار در پیکاری که جنگ خانگی بود بشخصه شرکت داشت و در جنگ بلخ با ترکان همراه بود. دختری که بنام دختر یزدگرد و شهربانو شهرت یافته و مزارا و در ری بنام بی‌بی‌شهربانو زیارتگاه زنان اسلام است، معبدا ناهیته میباشد و ایرانیان برای حفاظت آن داستان دختر یزدگرد و بانوی امام حسین را پرورانده‌اند.

قضاوت تاریخ درباره یزدگرد

پروفسور شوشتری صاحب ایرانناما در مورد یزدگرد چنین قضاوت میکند "بدبختی ما گاهی از حوادث روزگار و گاهی از غفلت و خطای خودمان و بیشتر از خطاهای نیاگان و پیشینیان ماست. آنچه هستیم از آنچه بود و شد، هستیم. پیشینیان تخم کاشتند و محیط پیشین آنرا آباد و ما آن تخم هستیم که سبز شده‌ایم. از اینست که نتیجه خطا و فساد و اخلاق ما بخود ما تمام نمیشود. بلکه بنسل آینده بمیراث میرسد و آنانرا با انواع آلام گرفتار میسازد. از پدر و مادر بیمار، فرزند بیمار پدید میشود. خواه بیماری تنی باشد یا روانی. مقصر پدر و مادر میشود و فرزند بیگناه باید بدرد آنها مبتلا گردد.

"واپسین شاه یک خانواده بسا اوقات فدای خطای نیاگان خود میشود. درخاندان شاهی ایران اگر برخی از واپسین شاه خانواده را با هم موازنه کنیم، داریوش سوم هخامنشی را در میابیم که نیاگانش بنا زونعمت مبتلا شده و چون نوبت باو رسید، شیرازه امور شاهی از هم گسیخته شده بود. بگانام پیشکار حرم و دربار، اردشیر سوم وارشاک را مسموم کرده بخون شاهان تشنه بود. میخواست شاه مطیع و چاکر او باشد و هر نوع که او برقصاند برقصد. دستهٔ اونیرومند بود. گرچه پیاله زهر که او بداریوش داد که بخورد، داریوش بخود او خورانید و از شر او موقتا" آزاد شد. اما حزب و هواخواهان او بگرفتن کین تصمیم گرفتند و دسیسهٔ آنان شیرازهٔ از هم گسیخته کشور را چنان گسیخته‌تر کرد که پیوند آن از اختیار داریوش خارج گردید. اگرچه داریوش در سه پیکار بزرگ دلیرانه جنگید و در دو از آنها شخصا"پیشوائی و فرماندهی لشکر را داشت که با اسکندر نبرد مینمود، اما حریف سپاهی داشت که با واطاعت میکردند و در هنر لشکرکشی و نظم وقیادت لشکر، بر داریوش برتری داشت. در انجام کار خیانت و بیوفائی سرداران مزید بر علل گردید و داریوش ناکام از جهان در گذشت. کشندهٔ او ایرانی بود. درباره او تاریخ قضاوت میکند که شخصا"دلیر بود ولی در مهارت جنگ بپایهٔ حریف نمیرسید و در کشور داری، چون نیایش که داریوش اول باشد هنری از خود نشان نداد.

"دوم ارتبان پنجم اشکانی، با اردشیر مردانه جنگید و بسبب خیانت سپاه بویژه سپاه فارس کشته شد.

"سوم سلطان حسین صفوی که روزگار را ورا برتخت نشاند ،درصورتیکه شایستهٔ تاج و تخت نبود. او با یستی مرشدی یا درویشی بشودوطلسم وتعویذودعا بنویسد .نه کشورداری میدانست ونه لشکرکشی،ونه درمقابل دشمنی توان داشت .مسئولیت بدبختی او پای خود اوست .

"چهارم احمدشاه قاجار وپنجم یزدگردسوم ،این دوتن ازشاهان آخرخاندان خود ازبعضی جهات هم مانندبودند. هردودرکودکی بشاهی رسیدند. هردودرمیان حرم ومیان مردمانی بودندکه بسپاه ولشکرکشی کاری نداشتند. پدران هردوشیرازهٔ شاهی راچنان ازهم گسیخته بودندکه برای آنها کشوری پرازآشوب ،ملتی پرازاضطراب ،سردارانی منافق وبیعرضه گذاشته بودند. هردواسما" پادشاه ورسما"هیچکاره بودندوهردوباهمه نواقص بکشورخیانت نکردند. بلکه ملت بآنان بیوفائی کرد. یکی درملک غربت در جوانی ازجهان درگذشت ودیگری دورازپایتخت بیگناه کشته شد. هردوباندازه‌ای که توانستندبا مخالفان ملت مبارزه کردند. حریف احمدشاه پادشاه شدورقیب یزدگرد خسرالدنیا والآخرة گشت ."

فیروزپسر یزدگردسوم (۶۷۸-۶۵۲)

چنانکه درپیش گفتیم یزدگردازخراسان بمرزچین عقب‌نشست . ازآنجاسفیری با هدایای گرانبها بدربارخاقان چین فرستاد. مورخین چین نام سفیررا موسپان Mosepan (مرزبان) ضبط کرده‌اند. خاقان هدایاوسفیررا پذیرفت ولی بپادشاهی ایران همراهی عملی وکاری ننمود.

فیروزپسریزدگردازدخترشیرویه‌که‌شاه‌بانوی یزدگردبودمتولدگردید. هرچند فردوسی اززبان ماهوی مینویسدکه یزدگردفرزندنداشته ،دراشتباه است شایددرآنموقع فیروزبا پدرهمراه نبوده. چون یزدگردبدسیسه ماهوی چنانکه گفتیم کشته شد، فیروزبجای پدرخودرا پادشاه ایران خواند. تاریخنویسان ازاوچندان یادنکرده‌اندواگریادی‌هم شده درچندین سطرمیباشد. نویسندگان چین درموردا وبتفصیل سخن نرانده‌اند .بگفته نویسندگان ایران فیروزدرتخارستان ماندودرنبردباسپاه عرب ومسلمانان درسال ۶۴۱میلادی توفیق بدست نیاورد. ازخاقان چین که‌اورا بپادشاهی ایران میشناخت یاری خواست اما چندان کمک باونمود. پیروزبا مسلمانان درنبردبودوسپاه عرب را نیرومندوهم میهنان خودرا بی‌حس وناتوان یافت وپیشرفتی نصیب اونگردید. خانهای ترک با پیروزهمراهی داشتند ،اما درسال ۶۵۸/۵۸ ترکان ازچین شکست خوردندودولت چین بجای آنان فیروزرا بپادشاهی قلمروترکان شناخت ونظم وامنیت آنسرزمین را باوواگذارکرد.

فیروزشهری بنام تسی لنگ Tsi Lin را مرکزفرمانروائی خویش ساخت اکنون نمیتوان موقعیت آنرا بدرستی معین کرد. باحتمال قوی درگوشهٔ شمال شرقی

افغانستان کنونی بوده وقلمروپادشاهی اوتا مرزهای زرنج وسیستان میرسیده .عربها درسنوات بعدبدآنجا فشارآوردندوفیروزبتخارستان عقب‌نشینی نمود. درسال ۶۷۴میلاد سفیری بدربارچین فرستادکه‌با احترام پذیرائی ازاوبعمل آمد .فیروزدرسال ۶۷۷درشهری بنام چانک نگن یا سنگن فو Changngan,Singan Fu آتشکده‌بناکردفیروزدرزمان خلافت معاویه‌حدودسال ۶۷۸درگذشت .

بگفته‌نویسندگان چین ،فیروزمکررازفغفورچین یاری خواست . خاقان ازپیکار با عرب‌خودداری نمودولی‌اجازه‌دادمحلی‌درحدودترکستان‌برگزینندکه‌با وواگذارشود . فیروزچنان نمودوفرمانده‌استان مرزی چین گردید. دربارچین شهری بنام جی‌لن باختیار اوگذاشت . بعدها فیروزشخصاً"بدربارچین رفت ورتبه‌سرگرددست راست یافت .

فیروز۲۶ یا ۲۷سال فرمانروائی داشت .اگردرسن ۱۴یا۱۵خودراجانشین پدرساخت بایستی هنگام درگذشت ۴۲ساله‌باشد. بظن قوی دسته‌ای ازایرانیان که‌درخدمت یزدگردبودند ،درخدمت اونیزماندندوبعضی‌ها نیزاورا ترک وبمنازل خودبازگشته‌وبرخی درسمرقندوفرغانه‌وتخارستان وجاهای دیگرپراکنده‌شدند. صاحب‌دبستان المذاهب اززرتشتیانی صحبت میداردکه‌باسمرقندوفرغانه‌ارتباط داشته‌اند. هجرت زرتشتیان یا پارسیان ازقرارمعلوم دوجانبه‌بوده‌یکی بطرف‌شمال شرق ویکی بطرف جنوب.

کشوری که‌فیروزحکمرانی میکردتزی کیک TZI KEEK نامیده‌شد. بقول صاحب ایرانناماه ایرانیانی که‌با اوبودندویا بعدها باوپیوستندتازیک یا تاجیک نامیده‌شدند وبگذشت روزها فارسی زبانان آنجاگشتند. کشورتازیک یا تزی کیک درشمال شرقی‌افغانستان کنونی واکنون جمهوری تاجیکستان شوروی نامیده‌میشود. فیروزدرشهرچین کینگ یان Chin Keang نیزآتشکده‌بناکردولی درسال ۸۴۴ اتفاقی پیش آمدکه‌دولت وقت پیشوا دینهای آن سرزمین رابگرفت ومعابدشان راخراب‌کردوضمناً" آتشکده‌ها نیزازمیان رفتند.

درنامه‌های تاریخی چین نامه‌ای بنام "تانک" که‌بخاندان شاهی تانک مربوط است درموردارتباط چین وایران نیزاشاره‌مختصری شده‌است ،میگویدکه‌فیروزپسر یزدگرددرسال نخستین لونصو (۶۶۱م) ازدربارچین یاری خواست . خاقان وان منگ یوان Wangmingyuvan نام بفرمانده‌استان لون چاو Lunchow بنام نانتیان Nantian دستوردادکه‌بافیروزهمراهی کندواودرشهرجی لن Jinlin حکومتی تشکیل دادوفیروزرافرمانده‌آنجانمود. فیروزدرآنجافرمانروابودوبدولت چین باج میداد. پس ازچندی بدربارچین رفت وباحترام پذیرفته‌شدورتبه‌سرگرددست راست یافت .

درسال سوم نیفونک (۶۷۸م) خاقان بسپهبدفوی هینک شیان Fuihingsian فرمان نوشت که‌فیروزرابا سپاه‌کافی بایران برساندواوتاشهرانشی Anshi پیش آمده‌ودر آنجا توقف‌کردوفیروزتنها پیش رفت ولی درخودتاب‌مقاومت با عربها ندیدبتخارستان

بازگشت ودرآنجا بیست سال ماند. همراهان او چندین هزار تن ایرانی بودندکه بمرورکم شدندوپراکنده گشتندوا ودرسال دوم چن لونک باردیگردرسال ۷۰۸ میلادی بدربارچین رفت ولقب سرگرددست چپ یافت. پس ازچندی درپایتخت چین درگذشت. برخی ازهمراهانش آنجا بماندند. چنین است آنچه درنامه تانک قدیم نوشته شده ودر تانک جدیدنیزباندک اختلافی چنین آمده:

خاقان تانک کاوچونک بسبب دوری حدودایران ازچین ازمقاومت با اعراب خودداری کرد. فیروزتاسال ۶۶۱ م درتخارستان ماند. باردیگرازخاقان یاری خواست. خاقان بازحاضرنشدبا عرب بجنگدولی فرمان نوشت که فیروزجائی را درحدود ترکستان برگزیندتا دولت چین باو واگذارکند. فیروزمحلی را برگزیدوشهری بنام جی لن باو واگذارشد. چندی پس ازیافتن رتبه سرگرددست راست درچین درگذشت.

نرسی دوم پورفیروز ۸ ر۷۰۷-۶۷۸ م

نرسی بزبان چینی Niniash نی نیاش یا Nihihsheh نی هیشه نوشته شده زمان درگذشت پدردردربارچین بماند. پس از ۸ یا ۹سال درسال ۶۸۷زمان خلافت عبدالملک مروان با میداستردادکشورتخارستان بآنسرزمین آمدوبیش ازبیست سال درآنجا بگذراندودرسال ۸ ر۷۰۷بچین بازگشت ودراندک وقتی درهمانجا درگذشت. اگرحین رحلت پدر ۲۰ ساله یا ۲۵ ساله بوده بسن ۵۰ رسیده باشد. مورخین چین باختصار ازاوسخن رانده اند. بیش ازاین اطلاعی ازاودردست نیست.

پشنگ (پوشن هو Pushan huo -۷۰۸/)

نرسی دردربارچین بودودر۶۷۸خاقان نیروی کافی بقیادت فون سنگ شیان همراه اوکردتا اگربتواندکشورخویش را پس ستاند. ولی سردارچین تا شهرانشی آمده، مصلحت ندیدکه پیشتربرودونرسی تنها بتخارستان شتافت وبیست سال چنانکه گفتیم درآنجا ماند، تا اینکه همراهانش ازپیش رفتن بسوی مرزایران نا امیدشده پراکنده گشتند. نرسی درسال ۷۰۱ درسلطنت چن لونک بدربارچین رفت ولقب سرگرددست چپ ازدربار خاقان یافت وهمانجا تا آخرعمر بماند.

ازفرزندانش یکی بنام پوشن هو (پشنگ) درسال ۷۲۲ خودرا پادشاه ایران نامید ودر۷۲۸/۲۹ شاهزاده ای بنام خسروکه ازنوادگان یزدگردبوده ذکرش آمده است ودر ۷۳۲ شاهزاده ای که نام اومعلوم نیست خویش را شاه ایران میخوانند. یکتن کشیش نستوری مسیحی که بزبان چینی نام اوراکیلی Kili نوشته اندازجانب او بسفارت بدربارچین رفت. باین ترتیب دودمان ساسان تقریبا" ۸۰ سال پس ازیزدگرددراستردادتاج و تخت میکوشیدند. آخرین شاهزاده آن خانواده بایدبا خلیفه هشام بن عبدالملک معاصر باشد.

بنا برروایت چینی‌ها ،کیش زرتشتی درنخستین سنه مسیحی درایالت کانسو Kansu

وجودداشته ولی شکی‌نیست که پس ازورودیزدگردبمرزچین عده‌ای اززرتشتیان ایران بفرغانه ومرزچین هجرت کرده‌اند ونژادآنها تا امروزدرآنجا یافت میشوندوکیشی مانندکیش زرتشتی دارندومعلوم نیست که اصلا" آن دین مانوی است یا زرتشتی‌است. ناپدیدشدن سلاله‌ساسانی درتاجیکستان با انقراض دولت اموی نزدیک بهم بود.

(نقل ازایرانشناسه عصرساسانیان ص ۳۷۸-۳۷۴)

نوادگان یزدگرد

صاحب ایرانشناسه درموردنوادگان یزدگردچنین مینویسدکه گفته اندداراپسر یزدگرددختری داشت که بیکتن ازیهودبنام بوستانی ازدواج کردوپس ازبوستانی‌میان فرزندان اوکه ازشکم مادران دیگربودنددرباره میراث منازعه‌شدوفرزندانی که ازدختر دارا داشت کنیززادگان شمرده‌شدند. اشخاصی نیزدرزمان خلافت اموی وعباسی خودرا ازنژادساسانی معرفی میکردندوبرخی را مورخین متملق بخانواده‌ساسان نسبت داده‌اند. ازجمله‌سبکتکین که‌بگفته‌نویسنده‌تاریخ فرشته‌فرزندجوفان پورقرابچکم پورقزل ارسلان پورخرامانان پورفیروزپوریزدگرداست. ولی پورفیروزوفرزندانش نبایستی نام ترکی داشته‌باشند. زیراکه‌ایرانیهای آن عصربویژه‌خانواده‌ء شاهی بایرانی بودن تعصب‌داشتندونام فرزندانشان بایرانی میگذاشتند،چنانچه‌دیگرفرزندوفرزندزادگان فیروزکه‌درچین تولدشدندوآنجانشوونماکردندنام ایرانی داشتند.احمدبن سهل سپهسالار سامان نیزخودرا ازنژادکامکارپوریزدگردمعرفی میکندوهمچنین دوتن ازشاهزاده خانمها دراین شهربودندیکی بنام بابونه‌ودیگری بنام تهمینه‌که‌بدست مسلمین اسیر شدند، مگویینداینها دخترانمخدج نام پسریزدگردبودند. تهمینه‌بنوشکان نام شخصی ازدواج کردوبابونه‌پیش ازازدواج وفات کرد. تاکنون درفرغانه‌ومرزچین اشخاصی باشندکه‌نیاگانشان ازخانواده‌ساسان یا ازنژادبزرگان ودهقانان باشندکه‌درخدمت یزدگردازایران هجرت کردند

الوهن A-lo-han شاهزاده‌ایرانی درچین

سیکی Seaki صاحب کتاب The Nestorian Monumentin China درصفحه ۲۵۷کتاب خویش درموردا حترامات یکی ازشاهزادگان ایرانی درچین که‌سنگ نبشته‌ای بیادگار اوساخته‌شده ،چنین مینویسد: "کتیبه‌ای بیادروانشادفرمانده‌بزرگ ایرانی وسپهسالار جناح یمین سپاه امپراتوری تانک Ta'ng درسنگ نقرگردیده‌سپهبدی که‌دارای لقب دوک بزرگ چین چنگ چون Chin-Ch'eng-Chun ودرجه‌شنگ چوکائو Shang-Chu-Kuo مرادنخستین ستون شاهنشاهی میباشد.

بنای این سنگ نبشته‌بیادگارالوهن A-lo-han شاهزاده‌ء اصیل ایرانی ونامورترین مردم تمام قبیله‌میباشد. چون دردوره‌ء هسین چینگ Hsien-Ching (۶۶۱-۶۵۱ م) زمان پادشاهی فغفورکائوتسنگ Kao-Tsang آوازه‌خدمات گرانبها وکارهای برجسته‌این

شاهزاده ایرانی بگوش فغفور رسید، با ارسال چاپار مخصوص، او را بکاخ خویش دعوت نمود. (دووا ژه نا خوا نا) بورود شاهزاده در پایتخت، فغفور چین او را بسپهبدی سرافراز فرمود و مسئولیت دفاع مرزهای شمالی چین را با و واگذار کرد (یک واژه نا خوانا) وبعنوان سفیر مخصوص بقبایل تبت، افرایم Ephraim وشهرهای دیگر گسیل داشت. درمرز غربی افرایم یادگار سنگی برافراشته شده که هنوز برجاست و اصول تعلیمات دینی قبایل وحشی برآن نقر گردیده است. قبایل مذکور اینک صلح جو و درآرامش و امنیت زندگی میکنند.

اینها نیست مگر بواسطهٔ کارهای برجسته و راهنمائیهای خردمندانه شاهزاده ایرانی، سپهسالار بزرگ که برآن قبایل فرمانروائی میکرد. چندین قبایل بیگانه را دعوت و سازمان گارد شاهنشاهی را تشکیل و لشکرهای کشور را منظم، و مرتب نمود. بنابراین خدمات گرانبهای او بکشور و فرمانروای آن متنوع میباشد

بردیوارهای چی بین کو Chi-bin-ko که تالار گاخ شاهنشاهی است و فغفوران چین تمثال ۱۱ نفر از مردان نامور را در آنجا در سال ۵۱ میلادی نقش کرده اند و آنرا گاخ جاویدان سده اول مینامند، نام او برای همیشه نبشته میگردد، شایسته است دانش بیما و استعداد عجیب او براین سنگ نقر گردد. بیقین نام او باید در تالار یون لای Yun-l'ai (تالار تمثال سپهبدان گاخ شاهنشاهی) نیز ثبت گردد و بیادگار بماند.

این شاهزاده در ۹۵ سالگی در ماه چهارم سال اول دوره چینگ اون Ching un (۷۱۰ میلادی در منزل شخصی در هونان فو Honan fo ناگهان درگذشت. روزاندوهگینی بود که ما این سپهبد و پیشوای قبایل را از دست دادیم. هنگامیکه او درگذشت نسیمی که بر بالای کوهها میوزید، بیش از همیشه آه دردناک میکشید. آفتابی که برما میتابید از وسط ابرها بیشتر اندوهگین بنظر میرسید. حتی پرندگان نیز در آن روز غمناک درگذشت او از نغمه سرائی باز ماندند. بنابراین چطور ما میتوانیم از باریدن اشک از دیدگان جلوگیری کنیم. درخت کاج از بی آبی در زحمت است و تحمل سکوت حوضهای بی آب بسیار سخت. چنین بود احساسات کسانیکه در آن روز غم بار بآرامگاه ابدی او به تشییع جنازه رفتند. وای بحال آنروز.

چه شدکه شاهنشاهی از هم پاشید

صاحب ایران از آغاز تا اسلام گوید "عصیانهای فرماندهان نظامی که توقع داشتند قدرت عالیه را در دست خود گیرند. استبداد و رقابتهای شدید در اطراف تاج و تخت که به قدرت آن بمرور ضعیف میگردید و پس از همه منازعه حقیقی بشکل جنبش کمونیسم که مبانی جامعه ایرانی را لرزانید و در شهرها وقصبات خون جاری کرد، همه این عوامل برای سقوط شاهنشاهی در همان زمان که وی در نظر جهانیان با وج قدرت خود رسیده بود دست بهم دادند.

ضربات قاطع ازسوی دشمنان ایران که مدت چندقرن قوای آن را فرسوده کردندوارد نشد.

"پس ازمرگ شاپوردوم دوره ایست که بیش ازیکقرن طول کشیده، دراین مدت شاهان فاقدشخصیت برتخت سلطنت جلوس کردندودراین دوره بین آنان واشرافکه با روحانیون مقتدرزرتشتی متحدبودندمنازعات برقرار بود. نجبای عالی رتبه، با وجودهمه موازینی که موسسات شاهنشاهی برای محدودکردن قدرت آنان اتخاذکرده بودند، براثررسوم جاری بعض امتیازات راحفظ نمودندوبعلت موروثی بودن برخی مشاغل عالی شاهنشاهی درمیان ایشان نفوذشان روبازدیادگذاشت. قدرت پادشاه که براثرمخالفت منظم نجبا ضعیف شدبدواجازه تعیین جانشین خویش راچنانکه درزمان نخستین شاهان ساسانی معمول بودنمیداد. دراین دوره طولانی، ایران بصورت سلطنتی افتخاری درمیان افراد خاندان ساسانی درآمدوبراثراختلافات بین دسته ها طرفدارداوطلبان متعددقطعه قطعه شد.

"مجلس مباحثه ومناظره ای بین روحانیون زرتشتی ،مسیحی ومزدکی تشکیل شد، مزدکیان مغلوب وقتل عام شدندکتابهای آنان سوخته وثروت ایشان ضبط ونهضت مزبور خفه گردید. اما افکارآنان بعدها تبلیغ شدومخفیانه دوام وانتشاریافت. نیم قرن بعدپسرخاقان بزرگ ترکان غربی درراس فقرا ومحرومان قرارگرفت وواحه بخارا را تصرف ونجبا وبازرگانان ثروتمندرا مجبوربفرارکرد. معهذا فتح اوچندان نپائید. عصیان مزبورسرکوب شدوموجدآن وحشیانه اعدام گردید.

"مرگ آخرین شاه بزرگ سدی راکه خسروپرویزازقدرت وقساوت برای مخالفت با هوی وهوسهای مالکان بزرگ یافرماندهان نظامی برپاکرده بوددرهم شکست. کشور بعلت جنگها ،مالیات وستم خردشده ،درامواج رقابتها وهوسها غرقه گردیده بود. شاهزادگان فقط ملعبه ای دردست دسته ها بودند. تاج برسرمیگذاشتندتاچندماه بعد کشته شوند. چون مردکم آمدزنان را برتخت نشاندند. فرماندهان بزرگ قشون نیز باتکاء سربازان خودیاهمراهی رومانیان شرقی درصددتصرف تاج وتخت بودند .هرچند ازخاندان ساسانی نبودندوهیچحقی برای کسب این مقام نداشتند. خلاصه اعضای خاندان ساسانی که تقریبا"همه آنان ازبین رفتند، چندان نادربودندکه درسال ۶۳۲ م برای نصب شاهی جدیدناگزیرشدندشاهزاده ای رادراستخرپیداکنندودرهمان شهرتاجگذاری کردند، اما دیربود. شاهنشاهی که سازمان نظامی آن امتحان خودرادادهبودند، بسبب همین قشون تجزیه میشد. زیرافرماندهان که حکام ایالات بودندناحیه حکومتی خودرا بمنزله تیول خویش میپنداشتند. این بوجهی تعجب آورهمان حالت شاهنشاهی رادرزمان آخرین پادشاه هخامنشی وتسلط شهربانان بخاطرمیآورد. شاهنشاهی خرد

شدو بشکل مجموعه ممالک کوچکی درآمدکه مورخان اسلام مشخصا نام آنها را یاد میکنند. هیچ قوه‌ای نتوانست این نشاء را دفع کندو اشرافیت جدیدکه توسط خسروا ول تاسیس شده بودهنوزبسیارجوان بودونمیتوانست بوجهی موثرتاج وتخت لرزان ساسانی را که اعتبار آن کاسته شده بودحفظ کند. همه چیزبراثرحمله سخت بدویان (فرودان و مزدکیان غیرمتمدن) ازپای درآمد.

"درایران هفت رئیس خاندانهای بزرگ قرارداشتندکه اززمان هخامنشی ببعد محفوظ ماند. وضع ملوک الطوایفی ایشان میراث مستقیم عهدپارت بود. درآن دوره قدرت این خاندانها مانع استحکام وثبات سلطنت میشد. ساسانیان درحالیکه این گروه را پذیرفتندمساعی خودرا برای تخفیف قدرت آنان بکاربردند. درنتیجه قدرت این خاندانها دردوره اول سلطنت ایشان تا مرگ شاپوردوم محدودگردید. اما درزمان شاهانی که بعدبرتخت نشستندتا جلوس خسروا ول یعنی تا مدت ۱۲۵ سال عهد اغتشاشات وضعف مجددا قدرت خودرا بازیافت ولی درزمان دوپادشاه اخیرسلسله مزبور بازهروبضعف گذاشت. اشرافیت مذکوردرجدالهای خودباردربارهای دفاع ازحقوق دیرین خویش یکی ازعلل انحطاط وحتی انهدام شاهنشاهی ساسانیان بود. امتیازات این خاندانهای بزرگ درست شناخته نیست. محقق است که قدرت آنان درسراسرایالات نافذ بودوروستائیان آنها میبایست علاوه برآنچه که بخزانه سلطنتی میدادندبایشان هم مالیات بپردازند. درعوض این سرداران بزرگ مقام سلطنت را با قوای نظامی خویش پشتیبانی میکردند."

سهم بزرگ ایرانیان درپیشرفت نخستین جنبش اسلامی

بسا پیش ازآنکه درزمان انوشیروان کشوریمن بتصرف ایرانیان درآید، بازرگانی شبه جزیره عربستان تحت تاثیربازرگانی ایران قرارداشت. گذشته ازشهرهای ساحلی مانندجده، دردوشهرمکه ومدینه گروهی ازایرانیان میزیستند. کاروانهای حجازتا شهرحیره نزدیک تیسفون آمدورفت میکردند. استان بحرین درمشرق عربستان قرار داشت که ازخلیج کاظمه نزدیک کویت امروزی آغازمیگردیدودرکناره‌های غربی خلیج فارس تا به مزون که امروزعمان گویندادامه داشت تاریخ عربی فرمانروای این استان را سطرون یا ساطرون نوشته اندکه صورت شکسته واژه خشترپاون یا شکل یونانی آن ساتراپ یا صورت فارسی امروزشهربان است ونماینده آن است که درروزگار اشکانی این استان یک ساتراپ نشین خاص بوده وجنگهای اردشیربابکان درکنارخلیج فارس تصرف این استان است. مردم شهرهای این استان، هگریا هجریا هاجرکه امروزالاحساء گویندوخط که القطیف نامندودارین یا دارین، سده‌های بسیاربیش ازاسلام بفارسی سخن میگفته اند.

گرداگردشبه‌جزیره عربستان بویژه شهرهای ساحلی آن ایرانیان میزیستندودر شهرهای داخلی آن مکه، مدینه وطایفه‌گروهی ایرانی بویژه پیروان مذهب مانی، مهروزروانیان سکونت داشتندوبعربی آنها رادهری میگفتند. درزمان پادشاهی انوشیروان پس ازآنکه حبشیان ازیمن بیرون رانده‌شدند، چندین هزارخانواده‌های ایرانی درآنجا نشیمن گرفتندواعراب آنها راابناء الاحراریا آزادآزادگان میخوانند.

بایددانست چون عربستان جای دورافتاده‌ای ازمراکزتمدن وسیاست بود، پناهگاه امنی برای فراریان ومغضوبان آن مراکزبشمارمیآمد. خواه این فراریان بسبب ارتکاب بجنایت درتعقیب وپیگردبودندیا بواسطه باورهای دینی مانندمانویان ومزدکیان. نفوذ بعضی ازباورهای دینی مزدکی درمسایل مالی فقه درصدراسلام بدیده میآید. اگردرمباحثه‌های اباذرغفاری باعثمان ومعاویه دقت شوددیده میشود تحت تاثیرافکاراجتماعی مزدک قرارداشته است.

صرف‌نظرازسلمان وشاپورکه پیش ازهجرت درمکه درگذشت وسالم وابسته به ابوحذیفه انصاری ودیگران که همه‌درجنبش اسلام دست بسزائی داشته‌اندایرانیان مقیم یمن وبحرین بیشترازخودعربها کوشیده وموثربوده‌اند. یمن درزمان پادشاهی انوشیروان بطورمستقیم تحت سلطه ایران درآمدونزدیک به پنجهزارسربازایرانی بفرماندهی فرخزادپورنرسی ملقب‌به وهریزدرآنجا نشیمن گرفتندودردنباله آنان گروهی ازبازرگانان وپیشه‌وران وصنعتگران ایرانی نیزبآنجا مهاجرت کردند.

چون ندای پیمبری رسول اکرم بایران رسیدخسروپرویزبه باذان که درآن زمان دریمن فرماندار بوددستورمیدهدکسی‌که درمدینه ادعای پیغمبری داردبه پایتخت گسیل دارد. باذان گذشته ازاینکه فرمان نمیبرد، خودش باخره خسرو،دادویه وپیروزدیلمی مسلمان میشوندوپیغمبرفرمان حکومت یمن رابنام باذان صادرمیکندویمن بدون‌جنگ بتصرف اسلام درمیآید. علت این واقعه رابهیچ وجه نمیتوان بیسابقه ومعجزه آسا دانست. بیشک گفتگوهای نهانی وپشت پرده درازی طی چندین سال وجودداشته است تادرسال ششم هجری پرده ازروی کاربرافتاده.

درگوشه وکنارعربستان درمیان عشایرگوناگون، کسانی بدعوی پیغمبری برخاستند ازجمله ایشان مردی بودازیمن بنام عبهله‌که اوراسودمیخواندند. کاراسوددریمن بالا گرفت وبیشترعشیره‌های یمنی بویژه عشیره‌کنده ازاسلام برگشته پیرواوشدند. اسودبشهرصنعا حمله‌بردوبا ایرانیان مسلمان جنگیدوشهررا متصرف‌شدوباذان درجنگ باا وکشته‌گردید. وزن باذان که‌خواهرفیروزدیلمی نوه وهریزاست ودرکتابهای‌عربی بنام مرزبانه یادگردیده باسارت اسوددرآمدکه‌درکاخ غمدان مسکن گرفته‌بود.

ایرانیان که مسلمان شده‌بودندبرعکس عربها ازاسلام برنگشتندوتحت رهبری فیروز

دیلمی وداد ویه بکوههای اطراف صنعا پناه بردندواز مدینه کمک خواستند. اما پیش از آنکه کمک برسدبا یاری مرزبانه که درکاخ غمدان نزداسودبوداین مردرا بکشتندوبار دیگریمن را تصرف کردند. توضیح آنکه فیروزدیلمی وداد ویه نهانی به مرزبانه پیغام میفرستندکه درشب معینی دررا هروزیرزمینی کاخ را بازگذاردودراطاقی را نیزکه اسودمیخوابدبازبکنندواورا مشغول سازد. فیروزباهمراهان درشب موعودواردکاخشده اورا بدیارنیستی روانه میسازند.

نام فرمانروای بحرین را درزمان پیغمبراسلام سی بخت نوشته اندواز شگفتی تاریخ است که استان بحرین که فاصله بسیاری باحجازدارد ومیان آنها ریگستان بسیار گرمی واقع است چگونه بدون جنگ درتصرف دولت اسلام درآمده است، وبگفته بلاذری در فتوح البلدان نخستین مالیات نقدی ازاین استان درزمان پیغمبربمدینه رسیده است. آیا میتوان پذیرفت که استان بحرین با همه دوریش ازحجاز، بی‌هیچ مقدمه وزمینه چینی قبلی ازایران جدا وبتصرف مدینه درآمده باشد.

ازعجایب آنکه حسن بن بهرام معروف به بهرام جنابی که تبارخودرا بساسانیان میرساندبحرین را بی جنگ تصرف کردوحکومت قرمطی راکه نوعی مزدکی بوده درآنجا تاسیس کردوشهر هگریا هجریا الاحساء را پایتخت خودقرارمیدهد. این حکومت چنان نفوذ خودرا برشبه جزیره عربستان میگستراندکه تا شام وحجازلشکرمیکشدومکه راگرفته حجرالاسودراکنده به الاحساء میآوردوبیست واندسال نگه میدارد. سپس بنا بسفارش خلیفه فاطمی مصرباگرفتن پولی گزاف آن را بمکه بازمیگرداند.

جنگ قادسیه

بیگمان درجنگهای نخستین اسلامی، گروهی بسیارازایرانیان تازه مسلمان شرکت داشته اندودرهمه جاستون پنجم بوده که زمینه رابرای چیره شدن هواخواهان حکومت جدیدآماده میکرده اند. این ستونهای پنجم ازیکسومانویان ومزدکیان بوده اندکه نسبت بزرتشتیان ودولت ساسانی کینه سختی دردل میداشتند. ازدیگرسوعیسویانی بودندکه افزون بردشمنی نسبت بزرتشتیان ودولت ساسانی زرتشتی، کینه جنگهای ایران وروم وگرفتن صلیب راتاآن روزازدل نزدوده بودند.

بیشک حکومت طبقاتی وصورت مالکیت زمینهای زراعتی یکی ازعوامل پیشرفت اسلام بوده که میگفت الزرع للزارع ولوکان غاصبا یعنی کشتزارمال کشاورزاست هرچند که غصب شده باشد. هرمزپورانوشیروان درگفتارخویش هنگام تاجگذاری این نکته را آشکارمیکندکه هرچندپدرش دراندیشه کن کردن مزدکیان بکوشید لیکن تاثیراندیشه های اجتماعی مزدک درمیان طبقات پائین اجتماع ازمیان نرفته بوده وچون آتشی درزیر خاکستر، منتظرزمان مناسب ووزش بادبوده است واین بادد ربیابان قادسیه وزیدن گرفت.

درجنگ قادسیه بگفته فتوح البلدان بلاذری ، گروهی از سواران ایرانی بویژه آنها که مالک زمین نبودند بسوی دشمن پیوسته اند و در دنبال این افسران سربازان دیلمی و سربازان قبایل دیگر بدشمن پیوسته و دین تازه را می‌پذیرند . هسته نخستین لشکر سرخپوشان الصرخابیه در شهرکوفه در قیام مختار پسر ابوعبیده ثقفی و پیکارهای ابراهیم اشتر در خالت موثر داشته اند . گروهی دیگر در بصره نشیمن گرفته اند در جائی که بنام حی الاساوره معروف بوده است . رهنما و هسته اصلی جنگهای مسلمانان در خوزستان و فارس و خراسان همین اسواران بوده اند .

بهترین دلیل درستی گفتار بالا ، رفتار اسواران است که از سوی یزدگرد برای کمک به هرمزان فرمانروای خوزستان فرستاده شده بودند . نام فرمانده اینان در کتابهای عربی " سیاه اسواری " نوشته شده است و گاهی نیز عون آمده است . یزدگرد این مرد را با هفتاد افسر والامقام دیگر در راس سیصد تن با صفهان فرستاد تا از نقاط بین راه هرچه بتوانند سرباز فراهم کنند و بخوزستان بروند و از پشت سر بسپاه مسلمانان بتازند . بلاذری بغدادی شرحی در این زمینه آورده که دارای نکات دقیقی است مینویسد که چون یزدگرد بسوی اصفهان شتافت ، سیاه را خواست و او را با سیصد تن در میان آنان هفتاد تن بزرگان بودند با ستخر فرستاد و با و فرمان داد از هر شهر هر سپاهی را که می‌پسندد برگزیند . یزدگرد بدنبال سیاه با ستخر شد و سیاه را بسوی شوش گسیل داشت که ابوموسی محاصره کرده بود . سیاه در کلبانیه ماند تا اینکه ابوموسی شوش را گرفت . سیاه همانگونه ماند تا عمار یاسر بکمک ابوموسی رسید و شوشتر را گرد فروگرفتند . سیاه در جائی میانه را مهرمز و شوشتر و اهواز ماند . در آنجا کسانی از بزرگان را که همراه او از اصفهان آمده بودند بخود خواند و گفت از آن پیشگوئی که میکردیم آگاهید . پیشگوئی میکردیم که این مردم بر این کشور چیره خواهند شد و ستورانشان در کاخهای ا ستخر سرگین اندازند . چنانکه می‌بینید کار ایشان در پیشرفت است . برای خود چاره‌ای اندیشید و بدین ایشان در آیید . همه پیشنهاد او را پذیرفتند و شیرویه را با ده تن نزد ابوموسی فرستاد با او پیمان بست و مسلمان شد . شیرویه اسواری پس از مرگ زیاد بن امیه زنش مرجانه را بزنی گرفت و کاخ هزار در بگفته فتوح البلدان بلاذری برای او ساخت .

جنگ نهاوند

بدرستی نوشته‌های تاریخ در شرح جنگ نهاوند که فتح الفتوح نامیده شده تردید روا ست ، زیرا بیش از ۲۰۰ سال پس از وقوع وقایع از گفته راویان نگاشته شده است . در نهاوند بگفته ذبیح بهروز و مشاهده شخصی میدانی وجود ندارد که بتواند ۱۵۰ هزار سپاهیان ایران و ۱۵۰ هزار لشکر اسلام را جا دهد . دیگر آنکه فرار دسته جمعی سپاهیان ایران در روز سوم پیکار و آنهم در حال پیشرفت بعقل سلیم درست نمیآید . تاریخ اعثم کوفی در مورد

جنگ نهاوند وروحیه قوی ایرانیان چنین مینویسد:

" ازری وسمنان ودامغان ومضافات آن با بیست هزار مرد، اهل همدان واصفهان باده هزار مرد ان کار، ازقم وکاشان بیست هزار، ازفارس وکرمان چهل هزار، از آذربایگان پنجاه هزار که جمله ۱۵۰ هزار سوار وپیاده از مردان کار وابطال وسردار ان نامدار از هرشهر وهرموضع درنهاوند مجتمع شده اند وهفتاد پیل کوه پیکر آراسته کرده اند وچهارکس از ملوک عجم برآنان امیرند، چون ذوالحاجبین حداد، سفاربن خورزاد، جهانگیربن برزو، سروشیان بن اسفندیار." (درجای دیگر نامها را ذوالحاجب فیروزان بن هرمز، سروشیان بن اسفندیار، جهانبدبن فیروزوسفاربن خورزاد نوشته است.)

درروز اول جنگ نعمان بن مقرن المزنی امیرلشکرعرب درجنگ کشته شد، سپس معقل بن مقرن برادرش علم برداشت او نیزکشته شد. سپس سویدبن مقرن برادردیگرش علم برگرفت او نیزسخت مجروح شد. سپس حذیفة الیمانی امیرلشکرشد. روزدوم جنگ مبارزی از اساوره فرس بیرون آمد، براسبی بلندنیکونشسته، درمیان دوصف بایستاد و پادشاهان عجم را بستودوگفت منم بوران پسرگودرز، آیا کسی درمیان شما هست بیرون آید. مسلمانان لاف وگزاف او شنیده بجنگ او مبادرت ننمود. بوران بلشکرمسلمانان حمله آوردواز یک جانب بجانب دیگربیرون شدوخودرا درصف مسلمانان انداخت ومردی را ازپشت اسب بربودوبلشکرگاه خودبردتا اوراکشتند. پس بازگشت ومیان دوصف بیامد مبارزخواست چون اورا اجابت نکردندنوبت دیگربلشکراسلام حمله کردویکی را ربوده از جانب دیگربه لشکرخودآورد. چون سوم بار بر لشکرمسلمانان حمله آوردوخواست همان کندکه کرده بود، عمربن معدیکرب ازپی اودرتاخت وصمصام خویشتن برفرق اوفرودآورد چنانچه ازخودگذشته سرش را بشکافت تا بسینه اورسید. بوران ازاسب درافتادوجان بمالک دوزخ سپرد. چون بوران کشته شد، لشکرفرس حمله آوردندونزدیک بصفهای مسلمانان آمدندوتیرباران نمودندوخلقی را مجروح کردند. چون کفار برتواترتیر میانداختندوهیچ خطا نمیکرد، مسلمانان خسته شدند."

مورخان اسلامی مینویسندکه درروزسوم جنگ درحالیکه لشکراسلام عقب نشینی میکرد سپاهیان ایران ازمعرکه روی برتافتندوهمگی چون بادصرصر بشهرهای خودگریختند. منظورآنان نشاندادن جنبه کرامات اسلامی است. وحقیقت ندارد. شکست ایرانیان را باید ازستون پنجم دانست. توده های ناراضی ازجبردهقانان وموبدان عامل اضمحلال سلطنت وخالی بودن کشورازشاهزادگان وسرداران مجرب بودکه بدست پادشاهان جاننباخته بودند.

نفوذ اسلام درگیلان

دراوایل خلافت عباسیان اسلام دربین دیلمیها رخنه کرد. باوجوداین ابتدا" از عباسیان اطاعت نمیکردند. ازآن پس که دیلمیان، یعنی گیلانیان علیا خلافت خلفا

را قبول کرده بودند، گیلانیان سفلی کاملا" استقلال داشتند. هرکس مورد آزار و غضب خلفای بغداد دوری واقع میشد پناه بگیلان میبرد و بگیلانیان ملتجی میشد و ..... برای اولاد و اعقاب امیرالمومنین علی ع که بطور پیگیر از طرف امویان و عباسیان در اذیت و آزار بودند پناهگاه خوبی بوده است. امروز قبرهای فراوان آنها در شهرها و قریه ها و جنگلهای گیلان دیده میشود. همین اولاد و اعقاب علی بودند که دین زرتشت و اسمعیلیه را کم کم به تزریقات خویش از بین بردند بیشتری از تکایا و مقبرهای آنها درجاهائی واقع شده که معابد زرتشتیها بوده است.

بگفته صاحب جغرافیای گیلان م لاهیجانی، در زمان سلجوقیان در ایران، در گوشه و کنار گیلان آئین اهورمزد بود و چند معبدکی از آنها بود. لیکن شیخ الجبل در الموت ظهور کرد و با قیمانده گبرها را بمذهب اسمعیلیه دعوت کرد و یا آنها را از گیلان بیرون کرده و یا بقتل رسانید.

"بسیاری از بقاع و تکایای گیلان روی معابد آتش پرستان واقع شده است که سند تاریخی محسوب است مثلا" در مسجد بزرگ لاهیجان یکی از شبستانهای آن هنوز بطاق بزرگ و کبیر موسوم باسم قدیم خود باقی میباشد."

فرمانروایان زرتشتی در تبرستان پس از زوال دولت ساسانیان

بگفته ابن اسفندیار صاحب تاریخ تبرستان "بزرگان ایران در ادوار گوناگون و هنگام خطر در تبرستان پناه میگرفتند. چنانکه رستم زال پس از آنکه بدست اکوان دیو در دریای قلزم (بحرخزر) افتاد بساحل تبرستان رسید و مردم آنجا او را پذیرائی شایان کردند. سهراب پسر او پس از جستجوی زیاد پدر خود را در محلی بنام لیکش در رویان یافت که میدان پیکار آنها بود و در همانجا کشته گردید. بستام از ترس خواهرزاده خویش خسرو پرویز که در صدد قتل او بود به تبرستان گریخت و در آنجا دم از استقلال زد و سکه بنام خود ضرب نمود و بواسطه غدر و بیوفائی گردویه زن خود و خواهر بهرام چوبین کشته گردید. در زمان ساسانیان پادشاهی بنام سلیان به تبرستان پناه جست و کاخی بنا کرد که بنام کیسلیان معروف گشت و بزبان تبری مرادخانه سلیمان باشد و این کاخ تا زمان مولف ۶۱۶ه برجا و سالم بوده."

فرمانروایان زرتشتی در تبرستان بنام اسپهبدان و استندار ان معروفند که خاندان دابویه، غارنوندی، باوندی و پادوسبانی وزیاری باشند، برای دوری از زیاده شدن حجم کتاب از شرح کارنامه آنها درمیگذریم و بنام و تاریخ فرمانروائی آنها بسنده میکنیم که تا سال ۱۰۰۶ه ادامه داشت.

اسپهبدان خاندان دابویه یا گاوباره

خاندان گاوباره از نسل جاماسب برادر قباد میباشند که با رمنستان گریخت نوه او

فیروزگیلان را متصرف ودختری ازبزرگان آنجا بزنی گرفت وصاحب پسری شدکه بنام گیلانشاه نامورگردید. پس ازگیلانشاه پسرش گیل بپادشاهی برخاست واوسرخاندان گاوباره میباشدوملقب به فرشوادگرشاه میباشدفرمانروائی او از ۲۵ تا ۴۰هجریست پس ازاودابو پسرش بجای پدرنشست وپادوسبان پسرکوچک او اسپهبدرستمداروورویان گردید. درزمان پادشاهی پادوسبان وخلافت یزیدبن معاویه شخصی که خودرا برادردستوردینیا رمعروف بسلمان پارسی میخواندبرابرمتن عهدنامه بنام فروخبن شخسان یا برابرمتن مجمل ـ التواریخ ما ها ذربن فروخ بن بدخشان نامه پهلوی با ونوشته وسه عهدنامه را یکی بنام خودش ازسوی پیغمبراکرم وبخط حضرت علی ودیگری بنام شادپورخیراندراس ازاولاد دستورآدربادما راسپندازسوی حضرت علی وبخط امام حسین وعهدنامه دیگرکه سلمان فارسی ازعمربن خطاب گرفته بوددایربرحفظ آثاروسنن واوضاع اجتماعی ایران و عدم تعرض برایرانیان برای نگهداری درگنجورآتشکده با ومیفرستد. رونوشت عهدنامه اولی ودومی دردست است بویژه رونوشت عهدنامه اولی را صاحب مجمل التواریخ نیز درکتاب خویش ضبط کرده است اما رونوشت عهدنامه سومی دردست نیست. درموردنامه مذکوردربخش استنداران وفرمانروائی شهر اکم صحبت خواهیم داشت. مدت پادشاهی دابو ۴۰ـ ۵۶ هـ اسپهبدفرخان یکم ملقب بذوالمناقب ۵۶ ـ ۱۰۱هـ اسپهبددادمهر ۱۰۱ـ ۱۱۳هـ اسپهبدفرخان کوچک کربالی ۱۱۳ـ۱۲۱هـ اسپهبدخورشید ۱۲۱ـ۱۴۴هـ با مرگ اسپهبد خورشیدخاندان دابویه بآخرمیرسد.

آ.شودزکوصاحب تاریخ گیلان ترجمه محمدعلی گیلک چنین آورده "مذهب اسلام بین دیلمیها کمترترقی کرد. دراوایل خلافت عباسی بهیچوجه ازآنها اطاعت نمیکردندواز آن پس باآنکه دیلمان یعنی گیلان علیا (گیلان شمالی) خلافت خلفا را قبول کرده بودند، گیلان سفلی کاملا" استقلال داشت. هرکسی که موردغضب خلفای بغدادوری واقع میشدند نزدگیلانیها محترم بوده وازاوپذیرائی شایان میکردند. برای اولادعلی وفاطمه که از جانب عباسیها بخشونت باآنها سلوک میشد، درموقع زحمت وسختی، گیلان یک پناهگاه مطمئنی بشمارمیرفت ودراینجا درقبال مجازاتهای سخت موردا حترام ومحبت واقع میگردیدندوغالبا" مانندمهمان میزیستند. امروزقبرآنها فراوان درجنگلهای گیلان دیده میشود. همینها بودندکه اصول زرتشت راکم کم ازبین برده وجای آنرا برای اسلام تهیه میکردند. بیشتری ازتکایا ومقبره آنان درجاهائیکه سابقا" معبدزردشتیها بوده ساخته شده است."

خلفای اموی ملل تابعه بویژه ایرانیان وزرتشتیان را بنظرحقارت وپستی مینگریستند وهرنوع شکنجه وآزاربرآنها روا میداشتند. زیراکه ایرانیان خاندان علی را محترم میشمردند ومخصوصا"تبرستان پناهگاه آنها بودوغالبا"درقلمروفرمانروائی اسپهبدان زرتشتی مانند

مهمان میزیستندوکم کم دربین مردم آنجا رخنه‌کرده اسلام را جایگزین دین زرتشت نمودند.

اسپهبدان غارنوندی

نژاد این خاندان به‌سوخرای پهلومیرسدکه یکی‌ازخانواده‌های هفتگانه پهلوبودند. دراردشیرخوره‌فارس نشیمن داشت وقباد را از اسارت هیاتله‌رها بخشیدا مارشک ورزان گوش قباد را نسبت با ومسموم کردندوقباد خدمات اورا فراموش کرده بقتل آورد. فرزندانش به بدخشان مهاجرت نمودندوانوشیروان را درجنگ با ترکان یاوری کردند. انوشیروان از کرده پدرازآنها پوزش خواست وباخودبایران آوردزرمهربرادربزرگ به‌سیستان رفت وغارن برادرکوچک تبرستان را برگزید. پادشاهی‌خاندان غارنوندی‌درتبرستان بسال ۵۷۰ میلادی آغازمیگردد.

اسپهبدغارن یکم ۵۷۰ ـ۶۰۹میلادی اسپهبدوندای‌یکم ۶۰۹ـ۶۶۰میلادی مورخان اسلامی نام اورا بغلط البنداضبط نموده‌اندمدت پادشاهی اورا ۵۲ سال آورده‌اند. اسپهبدسوخرا ۴۰ـ۵ ۱۰هـ اسپهبدونداى دوم ۱۰۵ ـ ۵۰ ۱هـ اسپهبدوندادهرمزد ۱۵۰ـ۲۰۰هـ اسپهبدغارن‌دوم ۲۰۰ـ۲۰۲هـ اسپهبدمازیار ۲۰۲ـ۲۲۴هـ

اسپهبدان باوندی دسته اول

باوسرخاندان این سلسله پسرشاپورپسرکاوس فرزندبزرگ قباداست که اورا بلقب پدشخوارگربفرمانروائی‌تبرستان منصوب‌نمود. خاندان باوندی منسوب‌باواست. آنها بسه‌دسته‌تقسیم شده‌اند. فرمانروائی دسته‌اول ازسال ۴۵ تا ۴۶۶هجری ادامه‌داشت وآخرین آنها اسپهبدغارن دوم میباشد،اسپهبدان باوندی درکهستان پریم فرمانروابوده‌اند. دراین مدت مردم کهستان وپادشاهانشان پیروکیش اشوزرتشت ودرراه‌وروش نیزپیرو نیاگان باستانی (دوره‌ساسانی) بوده‌ودرملیت ومذهب‌ورسوم وآداب‌ایشان درمدت پنج سده، اندک خدشه‌ای روی نداده‌است طبق سنن باستانی فروش زمین مزروعی قدغن ودفن مردگان بیگانه‌درگورستانشان ممنوع بود. صاحب‌کتاب‌حدودالعالم من المشرق والمغرب مولفه ۳۷۲ هـ میگوید "کوه‌قارن (مقصودکهستان پریم) ناحیتی‌است که‌مراورا ده‌هزاروچیزی ده‌است وپادشاه‌اورا اسپهبدشهریارکوه‌خوانند (اسپهبدشهریارسوم) واین ناحیت است آبادان وبیشترمردم وی گبرگانندوازروزگارمسلمانی بازپادشاهی این ناحیت اندر فرزندان باواست." فرمانروائی دسته‌دومی این خاندان از ۴۶۶تا ۶۰۶هـ وباسپهبد حسام الدوله‌شهریارآغازوکشته‌شدن اسپهبدشمس الملوک رستم پایان میابد. فرمانروائی دسته‌سوم از۶۳۵تا ۷۵۰ هـ وباسپهبداردشیرآغازوباسپهبدحسن فخرالدوله‌بآخرمیرسد.

اسپهبدان دسته‌اول :ـ اسپهبدباو۴۵ ـ ۶۰هـ ولاش ازخاندان زرمهری ۶۰ـ۶۸هـ اسپهبد سرخاب‌اول ۶۸ـ۹۸هـ اسپهبدمهرمردان ۹۸ـ۱۳۸هـ اسپهبدسرخاب‌دوم ۱۳۸ـ ۱۵۸هـ اسپهبد شروین ۱۵۸ـ۲۰۰هـ اسپهبدشهریاراول ۲۰۰ـ۲۱۰هـ اسپهبدغارن ۲۱۰ـ۲۵۴هـ اسپهبدرستم اول

۲۵۴-۲۸۲هـ اسپهبدشرویـن دوم ۲۸۲-۳۱۷هـ اسپهبدشهریا ردوم ۳۱۷-۳۵۴ هـ اسپهبددا رای اول ۳۵۴-۳۶۲ هـ اسپهبدشهریا رسوم ۳۶۲-۳۹۷هـ کتیبه پهلوی برج لاجیم سوادکوه برقبر اوست . اسپهبد سرخا بسوم ۳۹۷-۴۱۰هـ اسپهبدغا رن دوم ۴۱۹-۴۶۶هجری .

دسته دوم اسپهبدا ن با وندی هشت نفرند . درا ین دسته اسپهبدا نی‌هستندکه بظا هر مسلما نندا ما با طنا"زرتشتی‌ودرپیروی راه وروش با ستا نی کوشیده‌ا ند . اسپهبدحسام - الدوله‌شهریا ر۴۶۶-۵۰۳ هـ اسپهبدنجم الدوله‌غا رن ۵۰۳ - ۵۱۰ هـ اسپهبدشمس الملوک رستم ۵۱۰ - ۵۱۲ هـ اسپهبدعلاءالدوله‌علی ۵۱۲ - ۵۳۲ اسپهبدشاه‌غازی رستم ۵۳۲ - ۵۵۸ هـ اسپهبدعلا الدوله‌شرف‌الملوک حسن ۵۵۸ - ۵۶۷ هـ اسپهبدحسام الدوله‌شاه‌اردشیر۵۶۷ - ۶۰۲هـ اسپهبدشمس الملوک رستم ۶۰۲-۶۰۶ کشته‌شدوسلطنت بدست مغول افتاد .

دسته‌سوم ازا سپهبدا ن با وندی :- درروزگا را ن هجوم مغول با یرا ن رشته‌ا مورکشور دا ری ما زندرا ن بوا سطه‌خرا بیها وقتل عا مهای فرا وا ن که‌گروه‌خونریزوسفاک مرتکب میگشتندا زهم پا شیده‌وپریشا ن بود . بگفته‌میرظهیرا لدین مرعشی " ملک حسام الدوله اردشیربن کینخوا ربن شهریا ربن کینخوا ربن رستم بن دا را بن شهریا رکه‌اورا ابوالملوک گفتندی درسا ل ۶۳۵هـ خروج کردوسلسله‌کینخوا ریه‌را تشکیل دا دکه‌دسته‌سوم ازخانـدا ن با وندی میبا شند . " شما ره‌اسپهبدا ن ا ینـدسته‌به‌هشت نفرمیرسدوآخرین آنها ملک فخرالد بوا سطه‌غدربرا درزن خودبقتل رسیدوبا کشته‌شدن اوخاندا ن با وندی پا یا ن پذیرفت . دوره‌پا دشا هی آنها ۱۲سا ل ا ز۶۳۵تا ۷۵۰ هجریست . ا ین دسته‌ا زاسپهبدا ن که‌با حتما ل قوی احسا سات اسلامی آنها برا حسا سات زرتشتیگری میچربیده‌پا یتخت خودرا ازساری کـه عبورومرورلشکریا ن مغول بودبآ مل منتقل سا ختندکه‌اکثریت مردم آ ن شهر ، بـوا سطـه تسلط نا یبا ن خلیفه‌وسا دا ت درآنجا بزی اسلام درآ مده‌بودند . چون اسپهبدا ن نا مبـرده ازنسل با ووازخاندا ن با وندی میبا شندکه‌صاحب‌اقتدارگردیده‌اندنا مشا ن را بـا مـدت فرما نروائی درزیرمیآ وریم .

اسپهبدحسام الدوله‌اردشیر۶۳۵-۶۴۷هـ اسپهبدشمس الملوک محمد۶۴۷-۶۶۵هـ اسپهبد علاءالدوله‌علی ۶۶۵ - ۶۷۵هـ اسپهبدتا ج الدوله‌یزدگرد۶۷۵-۶۹۸هـ اسپهبدنصیرالدولـه شهریا ربن یزدگرد۶۹۸-۷۱۴هـ اسپهبدرکن الدوله‌شاه‌کیخسرو۷۱۴-۷۳۸هـ اسپهبدشرف‌الملوک بن شاه‌کیخسرو۷۳۸-۷۴۴هـ اسپهبدفخرالدوله‌حسن ۷۴۴-۷۵۰هـ .

استندا ران پا دوسبا نـی

استندا ران پا دوسبا نی ازنسل گیل گاوبا ره‌تا سا ل ۸۷۱هـ فرما نروائی دا شته‌ا ند . سپس بوا سطه‌نفا ق خا نه‌برا ندا زداخلی ضعیف‌وزبون گردیدندتا آنکه‌درسا ل ۱۰۰۶هـ بدست شاه‌عبا س صفوی منقرض گردیدند . رستم بهرام آبا دا ن صاحب‌تا ریخ تبا هی فارسیا ن مینو " اولادپا دوسبا ن تا سنه ۸۸۱هـ دررستمدا رورویا ن حکومت دا شته‌ا ند . چندتن ازایشا ن از

آیین قدیم بملت تازی گرویده بودندوگاهی بواسطه‌حکام بنی‌عباس ودیگران ضعیف میشدندولی سلسله‌بزرگ ایشان انقراض نمیگرفت . "

استندارپادوسبان یکم ۴۰-۷۵ه ، استندارخورزاد ۷۵ - ۱۰۵ه،استندار پادوسبان دوم ۱۰۵-۱۴۵ه،استندارشهریاریکم ۱۴۵-۱۷۵ه،استندارونداامید۱۷۵-۲۰۷ه،استندارعبدالله ۲۰۷-۲۴۱ه،نخستین کسی است که بگفته صاحب‌تاریخ تبرستان پس از اسلام ،بظاهربحق اسلام پذیرفت ودرسلک شیعان درآمدوفرمانروایان علوی رادرتبرستان شمالی بروی کارآورد . استندارافریدون بن غارن بن سهراب ۲۴۱-۲۶۳ه، استندارپادوسبان سوم ۲۶۳-۲۸۱ه،استندارشهریاردوم ۲۸۱-۲۹۶ه، استندار هروسندان بن بنداردیوبندبن شیرزادبن افریدون ۲۹۶-۳۰۸ ه، استندارشهریاربن جمشیدبن دیوبندبن شیرزادبن افریدون ۳۰۸-۳۳۲ه،استندارمحمدشمس الملوک. ۳۲-۳۳۲ه،استندارابوالفضل محمد ۳۳۲-۳۴۶ه دونفرازاستندارانبالاوهمچنان استندار عبدالله‌ظاهراً اسلام اختیارکردند، بمناسبت نام اسلامی نبایدمسلمان تصورنمود . چنانکه مازیارغارنوندی بدست مامون خلیفه عباسی آشکارا اسلام پذیرفت وبنام محمد مولی امیرالمومنین موسوم گشت زرتشتی بسیارمتعصب‌بود . همچنان علی بن العباس المجوسی پزشک عالیمقام زرتشتی درشیراز (درگذشت ۳۸۴ه) حدود۷۵سال پیش ازابن سینا شهرت خاصی داشت زرتشتی بوده . زرتشتیان هندنیزدرروزگاران گذشته‌وهم اینک نامهای هندوان ونامهای دیگربیگانه برخودنهند . استندارحسام الدوله‌زرین کمربن فرامرزبن شهریاربن جمشید ۳۴۶-۳۸۱ه، استندارسیف‌الدوله‌باحربن حسام الدوله زرین کمر ۳۸۱-۴۰۸ه، استندارحسام الدوله‌اردشیربن سیف‌الدوله‌باحرب ۴۰۸-۴۳۳ه، استندارفخرالدوله‌نماوربن نصرالله‌بن سیف‌الدوله‌باحرب ۴۳۳-۴۶۵ه،استندارهزارا سب‌بن فخرالدوله‌نماور۴۶۵-۵۰۵ه،استندارشهرنوش بن هزاراسب ۵۰۵-۵۱۸ ه، استندارکیکاوس بن هزاراسب ۵۱۸-۵۶۰ ه، استندارهزاراسب‌بن شهرنوش ۵۶۰-۵۸۶ه، استندارزرین کمر ۵۸۶-۶۰۵ه، استندارشرف‌الدوله‌بیستون ۶۱۰-۶۲۰ه، استندار فخرالدوله‌ناماور ۶۲۰-۶۴۰ه،استندارشهراکم بن ناماور ۶۴۰-۶۷۱ه،نامه‌پهلوی مهدی فروح بن شخسان بپادوسبان یکم درزمان استندارشهراکم بوسیله موبدبرزین رام پور خورزادپوراسفندیاربزبان محلی بسفارش استندارشهراکم بزبان محلی ترجمه میشود .

فرزانه‌گرامی‌مانکجی‌لیمجی‌هاتریا ،پارسی‌هندکه‌درایران برای بهبودی اوضاع اسف‌انگیزهمکیشان خویش فعالیت مینمود ، بسال ۱۸۷۱میلادی ترجمه‌نامه‌نامبرده‌که باالفبای دین دبیره‌نوشته‌شده‌بودبدست میآوردوپس ازبرداشتن رونوشت آن باالفبای پارسی، اصل نامه‌دین دبیره‌رابایک کتاب‌خطی دساتیرکه‌تاریخ کتابت آن ۳۵۸هجریست وبوسیله موبدنوبهارکتابت‌شده‌به‌بمبئی بخدمت اردشیرجی سهرابجی دستورکامدین

دبیرانجمن اکابرصاحبان پارسی بمبئی ارسال میدارد. (برای اطلاع بفرزانگان زرتشتی ص۵۹رجوع شود).

نامه نامبرده که بفرمان استندار شهراکم بن نامآور چنانکه گفتیم ترجمه شده، برای ایمنی ازآسیب روزگار وحفظ ازنابودی درآخراین فصل میآوریم. چنانکه ابن اسفندیار صاحب تاریخ تبرستان ترجمه نامه تنسر موبدان موبد اردشیر بابکان ساسانی راکه به گشنسپ شاه پادشاه تبرستان نوشته بوددرکتاب خویش ضبط کردوگرنه ما امروز از آن نامه وتنسروگشنسب شاه واوضاع آن روزگار بی خبربودیم.

استندار فخرالدوله نامآور ۶۷۱-۷۰۱ه، استندار شاه کیخسروبن شهراکم ۷۰۱-۷۱۲ه، استندار شمس الملوک محمد ۷۱۲-۷۱۷ه، استندار نصیرالدوله شهریار ۷۱۷-۷۲۵ه، استندار تاج الدوله زیار ۷۲۵-۷۳۴ه، استندار جلال الدوله اسکندر ۷۳۴-۷۶۱ه، استندار فخرالدوله شاه غازی ۷۶۱-۷۸۰ه، استندار عضدالدوله قباد ۷۸۰-۸۰۱ه، استندار جلال الدوله کیومرث ۸۰۱-۸۵۷ه، استندار ملک کاوس ۸۵۷-۸۷۱ه، بگفته میرظهیرالدین مرعشی روز سه شنبه ۱۴شوال اول مهرماه ۸۷۱ه دعوت حق راا جابت کرد. وی ازجانب سلطان محمد پادشاه مازندران وبرادرش برای عرض تسلیت به پسرملک کاوس وبرادرش اسکندربروز پنجشنبه۵ ۱ذیقعده موافق باول آبانماه قدیم ۸۷۱ه متوجه کجورگشتند. "بنابرتاریخ بالاکه میرظهیرالدین روزوماه زرتشتی رابا روزوماه اسلامی میدهدشبوتیست که درآن روزگاران یعنی قرن نهم هجری و۸۵۰ سال پس ازکشته شدن یزدگردنفوس زرتشتیان دربخش شمالی ایران یعنی تبرستان ومازندران وگیلان وگرگان بیشماربوده وگرنه تاریخ زرتشتی دروقایع روزانه آنها ثبت نمیشد. پس ازاستندار ملک کاوس پسرش ملک جهانگیربجایش نشست وتاسال ۹۵۴ه فرمانروائی داشت ودرهمانسال مرد.
پس ازدرگذشت اوفرزندانش تحت حکم سلاطین صفویه فرمانروائی میکردند. خاندان استندارات پادوسبانی بسال ۱۰۰۶ هجری بدست شاه عباس بزرگ صفوی برچیده شدوتمام تبرستان جزوقلمروسلطنت آنها گردید.

نامه مهدی فروح بن شخسان

بنام یزدان

نامه اورخسرودادگرپادشاه رستمدارنشاندارا ژشاهنشاهان اویژه بادوسبان گاوپاره
ازبنده مهدی فروح بن شخسان.

نماژاوعه دادارا ورمزدرایومندکه مان آفریدوستایش اوعه بزرگ داورکه پرستیدپه زراتشت اسپنتمان دین ودانش .سپاس اوعه دادارو هاوزینی که ایرهیم نه انیر، وهدین هیم نه

www.tabarestan.info تبرستان

اکدین وآبادا وعه وخشورا ن وخشورکه ما ن اژا هریمن گجسته پهریخته ، وپس درودمرترا که نگهبا ن وها ن وپاسدا ردین وه چاشیدا را نی، دادا را ورمزدت بورج وخروه خویش خجسته وفیروزکردا ره ایدو ن با دتراج

مراکام زین آهنجید ن آنکه مردم همیوا جندگه ردا ن ودستورا ن وهیربدا ن ودین دا ورا ن آ ن بوم وبر ، اژدستوردینیا رآژرده ونه خشنودندونفرین همیکرندوپه ریمنی همینام برندکه وهدین ما زدیسنی ورا ه فرا رون بهشته ودروندگشته وهیا رومنده ونا ه کا را ن شده و تا زیا ن را ا وعه دین آوری رهنموده ، پن اژشده ها وکنونه نه آگهندکه وی تا روژ ودردا ن اژگیتی پها ین دین ا ورمزدنوترا ویگما ن تربید ، ا وعه خروه ا ویژه وهدین ما زدیسنا ن ایستید ، پنا هیم ا وعه دا دا را زا هریمن گنا ه مینو .

نخست که ردا ن ودستورا ن وتره پدش کردندبها ما ورا ن وشت ، محمدکیش آورتا زیا ن اندر سالاری بوها له منذرتا زی آنجا بید ، بوها له اژدا نش ونگا رش بهره اش نه بید ، اژدینیا ر آرزوکردکه مردا نش محمدرا آموزگا ری کره ، وی هم پذیرفته ا ورا اژپرما ن دین وه دا نش وبینش وفرا رونه بیا گا ها نید .

دربا ردوم که اژوتره دستورا ن وشته پهمهدینه آمدمحمدبا لیده وبرشده وبوها له کش سترگرده اژگیتی ودرده بید . با نام فرزندی زنش را گرفته ، چیزوخوا سته اش را بدست کرده با ابوبکر وطلحه وعثما ن وزبیروعبدا لرحمن وعمروعما روبلال وا بوذروصهیب ومقدا دودیگرسا لارا ن تا زی که با گروه وشکوه بیدندبهم دا دستا نی پهتا رات چیزهای مردم تخشش کردی .

دستوردینیا ر ، محمدرا بدیدبشنا خت وکنشش دا نست و ا زآنش با زداشت وبیغون نهیدگه رهی بنیا دنهه تا تا زیا ن که پهددا ن وخرفسترا ن همیما نندا زبت پرستیدن گردا نه وپه یزدا ن پرستی آره وکا ری کره کش نام ا رجومندشوه ، محمدخستووخشنودشده ا زآ ن کنشنه زشت بگردید وآنا ن بهیا ره دینیا را ژوستا ووستا تیروپیما ن فرهنگ پرما نهای آئینی را پهتا زی پای چم کردندوقریش را ا ورآ ن توختند .

درآغا زرای کشورستا نی شا ن بسرنه ودین ایشا ن را روی روائی پدیدنه بید ، ا ما چون استار بهیا ره شا ن بیدوبخت ا زما روی تا بید ، دستورا ن وهیربدا ن پرما ن دادا روفرا رونه کنش بهشتندودشمت ودژهوخت ودژهورشت گشتندوخدیوا ن وخسروا ن کشوررا برا نداختندورنه کجا آن تا بتا زیا ن را بیدوتوا ن که با خسروا ن ما کا رزا رکرند .

هنگا میکه شا هنشا ه مینوآرا مگا ه پرویزا وربا دا ن تیره روا ن پیام کردکه محمدوهمدستا نش را ا وعه درگا ه فرسته ، اژپلیدا ندرونی خویش پدش درنسا خته سخنا ن نا راست ا وعه پا دشاه ننگا ریده بگوشن وپتت آ ن تا زی مردا ژدا ه به نشدی وبا تیغش میشمرد ، یا پهشا هنشا هش گسی میکردهنگا مه بدینجا نکشیدی .

وردستورا ن مرمردم کشورراوتره نکرده ونیا زرده بیدند ، بچه ره مهترا ن ایرا ن درنها نیبا

عمرهیاره‌کردی . ازبدان مدارکه‌ازمردم کشوراژدستوران خشنودبیدند ، تازی سپه راا ورهیچ مرزره‌ندادی .
ورگجسته ماهوی سوری کش دادا را ورمزدپادافراه‌کره‌یزدگردشهنشاه‌را نکشتی ، تخت و تاج ما مرتازیان راکه‌دادی .چه‌نگارم چون نیک وینم ویشترونا هاژخودماته‌واژسستی بخت ونا هیاره‌استاره‌وپادافره‌کارهاکه‌اوعه‌این خواری اندریم .
چین اژین پیش بکیفربزه مردم که‌ازجمشیدگشتندواوعه‌بیوراسب‌تازی پیوستندوبرای آن سترک برکشیده‌داورنا راست سخنان را پاک دادارسالهای درازگیتیان را دراستم اندرداشت .
کنون هم اژوناه‌وبزه‌دستوران ساسانیان رانژادبرافتیدودروندان چیره‌آمدند .
ات خوانده‌بوت که‌اژاین پیش هم اژنا راستی دستوران ، ایرانیان راچه‌رنجها فتید هنگامیکه‌دارای داراب راکشتندشهریاری اژ خاندان کیان سپری شد . سالها این کشور بی فرارونه‌وها ل ماندتا بیگانگان اورکشورداری برشدند . اژشاهان آن گروه‌یکی نا پرمان دین اورمزدکارکردودخت خویش بزنی گرفت ، دستورانش پادافره‌نکردندومروی رابهیاره‌شدند . که‌نوزجددینان رابروهان هزوان همجادرازه‌واژشومی آن نهاده‌نهاد آن خانواده‌ونام ونشان شان اژاسکندربربادشد .
پناهیم به‌یزدان ، شدآنچه‌بایستی وشوه‌آنچه‌شدینه نوزایزدراسپاس که‌تودرنشیم و خاندان خویشی ووهان رابفرّدا وربهیاره‌خودنگاه‌میداری،خواهم اژیزدان که‌تادیر گاهت بمهروخوره‌خویش فیروزوبلندوبرتردارە .
چین وینم که‌خروه‌باابن گروه‌هم نمانه ، چه‌دروستاتیریزدان واجه‌که وپودحم تویم فرزام نودکاشمرندچم هودزسوفه‌نورکاوسروچیمام هودهام هائم هزتونا فیوامرفه‌رمدکاو نمایندله‌زالدج .
نوزکه‌سالهانا ودرده ، نهاده‌که‌آئین گرشان هشته‌زیرپاوبربادشده‌وازنوبربستهاگزارده ، آئین گرشان هماره‌اش واته‌ازپیروانش خواسته‌مردم بکنکی ودژآهنگی برندواوربندگان یزدان بدی کرندورادرروژپسین اژدیکروخشورا ن شرمندگی باشدویزدان کیفرپرمایه ، باابن اینان اورنام آئین پهبردن وناچیزکردن خواسته‌مردمان دست‌گشاده‌وزنهدبار شمردن کرفه‌گیرند ، شگفت ترابنکه‌خودرامسلمان خوانندواژخاک مردگان هیاره‌جویند آنرانماژگزاردن سودانندوواجندارتنی اژبرفروشان تازی کیش زنی باشوی ازکیش دیکروینه‌ومهرش اوردل گیره‌شویش راتباه‌کره‌آمیزش باآن زن وی رابایسته‌وزندآورشوه .
وهم گوندباهرکس که‌نه‌اژکیش ایشان بوه‌رزم بایداکردن اراورابکشندگروشمان نشیم شوندور خودتباه‌شوندهم پهمینورسندوپدین نا راست راها وکاست اندیشه‌ها چنان وتره بنیادکرده‌اند که‌آهنجیدن نیارم .

وچنان پدیدار ه‌که‌بدین نزدیکی بجزنامی ازایران نبمانه‌ووا ته‌هرمزان درست آیه که‌چونش بگرفته‌په عمرآوریدند، ویرابتازی کیش توخت هرمزان نه‌پذرفت وبواج بلند برآئین شان نفرین کرد، بدین روی عمرخواستش براندا ختن علی نگذاشت که‌ازنژاده خسروانه‌کشتن سزاوارنه عمردرگذشت.

گفت چیزی توزتابتووا هلم هرمزان ویرانه‌آرزوئیدتاآبادسازه‌اورپرمان عمرهمه ایران گشتندونادیدند، عمرهرمزان راگفت ویرانی چهه‌آبادی توزتابتوارزانی‌دارم، گفت توختمت آگاها نیدن که‌نیاگان من کشوررا چین آبادداشتندبوت که‌سالها نا ودرد که‌ازوتره‌تازیان واین نهاده‌پستشان آبادی ای نیمانه.

اینک واته‌هرمزان بادیدشوه‌وآزرم مهان بااین زودی ازایشان رفته‌مهتران خودرا همی‌شمرندووتره‌وبیدادهمی‌کرند محمدکه‌مرت همگان ازبربستهای وی پای بدرنهادند عمربازمردم راپه‌تباهی وکشتن دادتاازترس بازبدان کیش اندرشدند.

بااین درپرمان پرمائی خویش سزاواری فاطمه‌دخت کیش آورشان بربادداد ونابودنمود ودراندربرش شکست وبچه‌اش بکشت وواته‌محمدراکه‌درگه‌مرگ برای علی واته‌بیدیاوه دانست وبواج بلندواتهای محمدراژاژوبیهوده‌اشمرد وهم برهنمائی علی‌عثمان رابر انداختند.

وهم معاویه‌که‌ازخویشان عثمان وپرمانگذارشام بیداورعلی‌که‌محمدراپوربرادرودامادوجای نشین ومردی سخت دانا ودلیرونام آوربید. بشوریدوپه‌کشتن اندردادش. ویزید پورمعاویه‌که‌بلندشدحسین وعباس پسران علی رابکشت.

واینک سخت اورهم اندرآشفته‌واژخودهمی شمرند، پربست ونهادهائیکه‌آئین گرشان نهاده شایسته‌بید، ودرنامه‌که‌په‌نام قرآنش واجندواژسوی کردگارا شمرندکه‌دینیارهم اندر فراهم کردن آنش دستی بیده‌ازآئین بهی بسیارنیکه‌ووهه‌برشمرده‌ونوروزومهرگان و گهنبارراسزیده‌و وخشوریزدان راستائیده‌چین کش واته‌بید بن دین یزدان ازوخشور زراتشت است وخود محمدوعلی درهمه‌جاازفارسیان ستایش‌کرده، روشهای ماراسزیده‌و گزیده‌چین کش واته‌باپیروان خودکه‌قوموا علی سیدکم بدعب الاعجام وهمش واته‌لوکان العلم فی الثریا لوجده‌رجلا"من رجال فارس پای چم آنکه‌همی ایستیدبرای مهان خود بروش پارسیان واربوب دانش اندرآسمان رسه‌مر مردم پارسی را وهمیشه‌بدین نازیدی کش زادن اندرگاه‌شهریاری خسرودادگربیده‌وبنیان نامه‌شان برسه‌چیزه.

یکی یزدان شناسی وآمیغی دانش که‌آنراپی هیچ گردش ازتیماروستاتیروستاورتازی زبان اندربرده‌چین که‌هوزامیم فه‌مزدان هزهزماس وزماس هرشیورهردیور را قل اعوذ برب الفلق من شرماخلق ومن شرحاسدااذاحسد و قل اعوذبرب الناس ملک الناس آله الناس من شروسواس الخناس الذی یوسوس فی صدورالناس من الجنة والناس آهنجید و

فه شیدشمتای هرشنده هرششگرزمریان فراهیدور را بسم الله الرحمن الرحیم وبیش از این گوها .

دویم بربستهای کیشه بیشی زانهم برسان ما په مگرچندروش که بگونه خواستاری زمین وهوای نازکانه ارچه اژدانش وفرزانگی وفرهنگ وپزشکی بیرونه پن وی راوناهی نه چه اربدان گون فرمان نکردی تازیان دشتی که جالش اندوبدوان خستوماندندی وآئین شرم وراه آزرم ندانستندی ودرماو و خوهر و اخدرودخت وبیگانه درهم آگشتی جدائی نگذاشتندی وهردم بایکی هم آگش بیدی کجا اوردین وراه وی اندرآمدی وخداشناسی پیش گرفتی .

برخی بربستهای کیشش که باخردودانش نه راست آیه به خواستاری کنونه تازیان وتازگان بیدویکی ازراههای اشان اینه که تاچهارزن عقدی ستانندکه آنها رازمانی ننهندکه تاچندگاهشان نگهدارندودیگرهرچه خواهندبنام صیغه ومتعه زن گیرندکه زنی تاهرروژکه خواهندبه بهائی اندرسالاری خویش آرندوچین آن روژبسرآیه ویرابرانندوزن عقدی راهم هرگاه نخواهنداژخویش توانندراندن وآن راطلاق واجند .

سخت این روش نکوهیده ونازیبا هه که مردزن خویش راازآگوش دیگری هله واژ خویش برانه پن بازان راه که تازیان رازین پیش بیدکه روش زناشوئی نداشتندونام نمیگذاشتندوچون جانوران باهم آمیزش همی کردندبه است .

وهمش واته شصت من آب که اندرجائی ستاده بیدرواست که صدتن بوشاسفی اندرآن روه ارچه نه نیکوبوه اماچون اندرتازگان آب کم یابه وباشندگان این مرزبسالی یکبار هم پیکرخویش راباآب نشستی بازاین هم نیکوباشد .

سدیگرداستان وکارنامه هایه که اژتورات وانجیل بازآهنجیده کرده وافسانه اژهرکس اشنفته نبشته ، چه افسانه سرائی رادرتازیان ارجی بزرگ بیده ویشترمردم این کشور پیروان سرخ شبان وعیسی اندوجزاین کارنامه وداستانی ندارندواگرتوختی جزآن آهنجیدن پی ازبدانش نکشتندی .

بهمه روی نامه نخستین که انگیختندچندان ناپسندیده نه بیدا ماچون درکیش آوری اور پرمان روائی برشدندوعثمان اورجای محمدنشست بوتره وآزارازهمه جاآن نامه فراهم کرده تمامش بسوجانیدواژقرآنی ساخت واندرمردم انداخت که کنونش دارند . نیکوئیها که اژآئین بهی اندرآن بیادبید بدرکرده وبیشی اژبربست ودهنادها هم په گردانید ودیگرایشان راهم ارجی نمانده .

واین یزیدکه کنون پرمانگذاره سخت راه بیداد گزیده را ورشما پیام کندویرا گردن منهیدکه بزه گراست واژخدا بازگشته ومهترا ن کیش خویش را هم کشته .
من بنده بهرآگاهی واویگمانی آن خسرودادگروهمه دستورا ن ووها ن رستمدار بر اینکه دینیارآئین بهی نهشته وبریزدنها ده نیاکا ن استوا ن بیده اژمحمدنامه ستده بیدم که اژواته وسرایش علی نگاشته زا ن با زنویسی بهرمز گسی داشته ام .
وهم دینیارا ژعمربیغون نامه ستده که ارکشورایرا ن تا زیا ن را شوه اندرآئین بهی ویرانی نیارندونگذارندوبرآئین پاک کارندارند .
اما پس ازپیروزی اژبیغون بگشتندوایرانیا ن را اورتا زری کیش خواندندونامه خانهای بزرگ سوجانیدندوآتشکده ها رالاش وتارات کردند اورمزداوخشیدار کیفرکناد .
هم برای آسایش بهرام شادپورخیراندرس که اژ نژاده آدربا ده ودیگردستورا ن مگشته چین پیما ن نامه اژعلی ستده ام هرسه با این نامه است درگنجور آتشکده اندرسپارند که شایددمانی بکارآید .
وبفرمایند دستورا ن مردما ن راکشوررا اژراه آئین آگاهند وآسایش وها ن را از یزدا ن توزندوبرادرمرا هم خدامرزی دهندواژ بیغاره وبدگوئی بگذرند تا یزدان کامها انداژیده دهید فه یزدان کامه بادتراج .

www.tabarestan.info
تبرستان

شهرزادان ، رشید . تاریخ زرتشتیان پس ازساسانیان . تهران : بی نا ، ۱۳۶۰ ، 502ص. 5.2 1360

خاندان زیاری

سرخاندان زیاری مردآویژ ۳۱۶ - ۳۲۳ هـ زرتشتی بودوسایرین ازمردم دیلم ، احساسات زرتشتیگری نداشتند یاضعیف بود . لذا ازآنها نام نمیبریم . خاندان زیاری در ۴۳۵ هـ خاتمه یافت .

دیلمیان

پس از پایان یافتن خاندان ساسانیان و شاهنشاهی پارسیان، قلمرو فرمانفرمائی آنان بدست مردم شبه‌جزیره عربستان افتاد. فرهنگ و آثار تمدن و دین ایرانیان دستخوش بازیچه مردم نیمه‌وحشی آن روزگار گردید، که بغیر از تاخت و تاز و چپاول و خونریزی، فرهنگی دیگر سراغ نداشتند. شهرهای ایران یکی پس از دیگری، چنانکه گذشت بتصرف اسلام درآمد. مگر باشندگان رشته کوهستان البرز که بیشتر آنان دیلمیان و پتوران یا مردم تبرستان بودند که راه دخول بیگانگان را بخاک خود با همت و مردانگی سد نمودند و با وجود کشورگشائی تازیان و هیبت و تهاجم آنها که نیمی از قلمرو رومیان را نیز مسخر ساخته بودند، با دلاوری و وارد ساختن ضربات سهمگین در جلو آنها ایستادگی نمودند و تا چندین سده آزادی و استقلال داخلی خود را ادامه دادند.

مردم تبرستان بزرگترو نیرومندتر از دیلمیان بودند. اسپهبدان خاندان گاو باره یا بگفته مورخان اسلامی آل دابویه که در بخش شمالی کوهستان بردشت و هامون و کناره‌های دریای خزر فرمانروائی داشتند، با بستن پیمان، از ورود تازیان و جنگ و خونریزی در قلمرو خود جلوگیری بعمل آوردند. اما پس از مدتی خوی غارتگری، تازیان را بر آن داشت که با حیله و تزویر، در آنجا راه بیابند و پادشاهی خاندان دابویه را برچینند.

اما دیلمیان برخلاف تپوران که بتاخت و تاز خو گرفته و چهار رهزار نفر از آنها چنانکه گذشت در جنگ قادسیه اسلام پذیرفتند و در قلمرو اعراب اقامت گزیدند، تا از غارتها و چپاول سهمی ببرند، بقیه در قلمرو خاک خویش در شمال ایران در کمال آزادی زیسته و در دشمنی و کین توزی با تازیان سرسختی نشان دادند و آنها را راحت نگذاشتند و گاه و بیگاه بردسته‌های آنها حمله کرده از کشتار و چپاول خودداری نمینمودند. حمله‌های آنها ناگهانی و کشتار و چپاول آنها آنی و بسرعت تمام پایان مییافت. فرماندهی اعراب برای جلوگیری آنها و دفاع خویش، قزوین را پایگاه و ساخلو خود قرار دادند و گروهی از جنگجویان ورزیدگان خود را در برابر دیلمان نشاندند.

بگفته صاحب "شهریاران گمنام" تا اواخر قرن سوم هجری این ترتیب میانه دیلمیان و مسلمانان برقرار و بیش از ۲۵۰ سال جنگ و زد و خورد پیاپی در کار بود. دیلمیان از بزرگترین و سهمناکترین دشمن اسلام شمرده میشدند و حمله و هجوم ناگهانی و بیباکانه آن گروه ضرب‌المثل بود. خلفا هرکه را بوالیگری جبال (عراق عجم) میگماردند، وظیفه او بود که با دیلمیان جنگ کرده، جلو تاخت و هجوم آنها را بگیرد. درهمین زمانهاست که حدیثهائی از زبان پیغمبر در فضیلت قزوین و ثواب نشستن در آنجا روایت کرده‌اند. از جمله بگفته صاحب معجم البلدان و نزهت القلوب در واژه "قزوین" فرمود قزوین یکی از درهای بهشت است و هرکه یکروز و یکشب در آنجا بنیت جهاد نشیمن کند بهشت بر او واجب

شود. " معلوم میشود که سهم ورعب دیلمیان، مسلمانان را فراگرفته، کسی مایل بنشستن درقزوین نمیشده. این حدیثها را برای تشویق وبرانگیختن مردم روایت کرده اند و گرنه چنانکه با قوت حموی متذکر شده صحت آنرا نتوان باور نمود. "

بزرگی وتوانائی اسلام وتازیان درآن روزگار بغایت درجه رسیده وقلمروفرمان فرمائی آنها تا بکوههای پیرینه در اروپا ومرز ترکستان چین درآسیا گسترده شده واین مردم ازکوهها وجنگلهای سخت گذشته وکشورگشائیها کرده بودند. اما نتوانستند یکمشت مردم کوهستانی ایرانی را درشمال ایران پایمال وزبون خویش سازند. تصور نشود رشته کوههای البرز، سدپیشرفت آنها بود، زیرا اعراب ازچنین کوهها گذرکرده بودند، بلکه مردانگی ودلاوری دیلمیان وتپوران وجانبازیها وپهلوانیهائی بودکه آنها در نگاهداری خاک زادبوم خویش وجلوگیری ازدشمنان بیگانه ازخودنشان میدادند.

بگفته کسروی " تیره دیلم تا قرن هشتم هجری وجودداشته وازتیره گیل وباشندگان گیلان جدا بوده اند. درقرن مزبور بگفته میرظهیرالدین مرعشی، کیایان زیدی، انبوهی ازآنان راکشتارکردندوگویا آنچه بازماندندباگیلان درآمیختندونام دیلمی ازمیان رفت. ولی بی گفتگوست که گیلکان امروزی فرزندان وبازماندگان هردو تیره اند. "

نخستین پیکار روزدوخوردد دیلمیان با اعراب درسال ۲۲ه پس ازجنگ نهاوندبوده است. درآن هنگام همدان واصفهان وپارس بتصرف اعراب درآمده ویزدگرد آخرین شاهنشاه ساسانی خراسان را پناهگاه خویش قرارداده وسپاه ولشکرشاهنشاهی پراکنده و دربدرشده ومردم هرشهرومنطقه ای برای دفاع ونگهداری خوددرتلاش وکوشش بودند. باشندگان دیلم درآن وقت زیرفرمان سرداری یا پادشاهی بودندکه موتا نام داشت. این سردار با گروه خود ازکوهستان سرازیرودردستبی میانه قزوین وهمدان، بگفته کسروی با پیشقراولان تازی به نبردوپیکار پرداختند. مردم ری وآذربایجان نیزدر آن هنگام با سربازان خودبدیلمیان پیوستندومتفقا براعراب حمله وقلمروخودرا از خطروتهدیدفوری آنها حفظ نمودند. سردارسپاه آذربایجان را نام اسفندیاربودواو رستم سپهسالار معروف ایران راکه درمیدان پیکارقادسیه کشته شدبرادرمیگشت. سردار سپاه ری بزرگی بودبنام فرخان زیبندی یا زیبنده، اما سپهسالاری هرسه لشکردیلم وری وآذربایجان را موتا داشت. موتا با سپاهی انبوه برزم اعراب حرکت کرد. نعیم بن مقرن سردارسپاه تازیان نیزبانیروی آماده خودازهمدان بمقابله دیلمیان شتافت. دوسپاه دروا جرودبین قزوین وهمدان بهم برخوردندوپیکاری سخت رویداد. بگفته طبری سختی این جنگ با جنگ نهاوندودیگررزمهای بزرگ هیچ کمترنبود. نفرات بیشمار ازطرفین درمیدان پیکارجان دادند. موتا سپهسالار لشکردیلم نیزدرمیدان افتادوسپاهیان

بی سردار ایرانی مانند رزمهای دیگر که درگذشته یا دشت با بستادگی نیاورده پراکنده ودربدر وراه خانمان خویش برگرفتند.

تازیان بگفته تاریخنویسان خبر پیروزی خودرا بمدینه فرستادند وبا دنبال کردن سپاهیان ایرانی بقزوین وری روی آوردند. دربین راه با زبدسته دیگر از رزمیان دیلم وری که دوباره جمع شده بودند برخوردند وبا زبا آنها به پیکار پرداختند. دراین بار اعراب نیروی خودرا دودسته کرده، دسته ای بسمت آذربایجان وارمنستان فرستادند و دسته ای روی بخراسان نهادند وچنانکه گفتیم با پادشاه تبرستان شمالی پیمان مودت بسته وآن شهررا بحال خودگذاشته به پیشروی بخراسان ادامه دادند. اما مردم دیلم بجز دشمنی وکین توزی روئی با عراب نشان ندادندوکینخواهی را دنبال کردندودر مواقع فرصت براعراب حمله وتاخت برده ازکشتار وچپاول آنها فروگذاری نمینمودندتا آنکه تازیان ناگزیرگشته قزوین را بارزمجویانی مجرب پایگاه ساختند. بگفته بلاذری، کشیر بن شهاب درزمان خلافت عمربن خطاب، وسعدوقاص والی کوفه درسال ۲۵ هـ بردیلمیان بتاختندوگروهی کثیررا بکشتند. بگفته طبری درسال ۶۱ هـ مردم دیلم بدستبی تاخته آنرا متصرف شدندوالی کوفه عمربن سعدچهارهزارکوفی رزمدیده را بدفع آنها فرستاد. عباسیان درزجروآزار وحبس علویان میپرداختندوآنها ناگزیرپنهان وخاموش مانده و یا آنکه فرار اختیار میکردند، سختی ومحکمی کوهستان تبرستان ودلیری ومردانگی دیلمیان درسراسرعالم اسلامی آنروزمعروف بود، لذا آنرا پناهگاه خودقرار میدادند وفرمانروایان زرتشتی نیزآنها راگرامی داشته پناه میدادند. پس ازآنکه مازیار بواسطه غدروخیانت برادرش کهیارگرفتار کارگزاران خلیفه گردیدچون ازدارائی او پرسش شد همه را نشان داد. درمورددفاین ازکهیار برادرش سندگرفتندکه درموقع خود درساری حاضرکند. مورخان صورت دارائی مازیار راچنین داده اند.

۱ـ نقدینه ۹۶هزاردینار، ۲ـ هفت دانه زمردگرانبها، ۳ـ ۱۶دانه یاقوت سرخ، ۴ـ هشت بارازجامه های رنگارنگ ازپارچه های گرانبها، ۵ـ دیهیم یا تاج مرصع مکلل یک دانه، ۶ـ شمشیربانیام زروگوهرنشان یکدانه، ۷ـ دشنه گرانبها یکدانه، ۸ ـ حقه پرازگوهرهای گوناگون یکدانه، بگفته ابومحمدپسر بن آملی که زمانی دبیرمخصوص مازیار بوده درآن حقه گوهرهائی نشانده بودندکه بهای آن بهجده ملیون درهم میرسیده.

بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس ازاسلام کهیار طبق سندی که داده بوددفاین و خزاین مازیار را براستران بارکرده بساری میبردکه دربین راه با ۱۲۰۰تن ازدیلمیان روبروشد. باوگفتندکه به برادرخودوبزرگ مارحم نکردی ودوروئی کردی واورا بدست دشمنان سپردی واکنون دارائی اورا میبری که بتازیان ودشمنان ایران وایرانی سپاری. برسراوریختندووی راکشتندودارائی مازیار را بتصرف خوددرآورده بدررفتند.

یحیی بن عبدالله از نوادگان امام حسن با شاره فضل بن یحیی برمکی بسال ۱۷۵ه بدیلمستان پناه برد. یحیی در آنجا بیرق دعوت برافراشت کارش پیشرفت کرد وعلویان از گوشه وکنار برا وجمع گردیدندوها رون الرشیدخلیفه وقت از این خبر پریشان خاطرگردید. بگفته کسروی "دیلمیان از همدستی با علویان نتوانستندخلافت عباسیان را بدست آنان برا ندازند. اما این همدستی ویاوری سبب شدکه کم کم اسلام پذیرفتندواز کوهستان خودکه مدت دوسده ونیم محصوربودنددرآمدندوبا مسلمانان آمیزش کردندودراندک مدتی پادشاهان بزرگی از میان آنها برخاستندوایران وعراق را زیر فرمان خودآوردند."

از فرمانروایان دیلمی بیخبریم. اما درسال ۲۲ه بنام موتا برمیخوریم که ذکرش گذشت. پس از این تا اواخر سده دوم هجری از نام سرداران وفرمانروایان دیلمستان خبری دردست نیست، با وجودیکه دلاوری وکین توزی آنها برخلاف اعراب در برگهای تاریخ ضبط است. اما در اواخر سده دوم هجری نام پادشاهان وخاندان دیلم در تاریخ مورخان تبرستان واسلامی یادگردیده است وآنهم بطور اختصار. یکی از این خاندان جستانیان است که چهار یا پنج نفر از پادشاهان آنها زرتشتی بوده اند. تاریخنویسان مسلم بطور عموم مردم دیلم را بیدین شمرده اند، زیراکه با روها ودژهای اسمعیلیان معروف بملاحده درقلمرو آنها واقع بوده. نخستین پادشاه جستانیان که نامش دردست است مرزبان پورجستان میباشدکه بگفته طبری بسال ۱۸۹ه دوری بخدمت هارون الرشیدرسید. طبری گوید "در اینسال چون هارون بری رسید، حسین خادم را روانه تبرستان کرد. با اوسه زینها رنامه فرستاد، یکی برای شروین پدرغارن ودیگری برای وندادهرمزدنیای مازیار سیمی برای مرزبان پورجستان خداوندديلم. خداونددیلم بری آمدخلیفه جامه ومال بدو بخشیده برگردانید."

ناصرکبیرپس از آخرین شکست از سامانیان بسال ۲۹۰ه چون با تفاق جستان بدیلمان برگشت درآنجا بگفته کسروی "بساط راهنمائی وارشاددرچیده بنشر اسلام درمیان دیلمان وگیلان پرداخت وچون خود اوکیش شیعه زیدی داشت بلکه یکی از دانشمندان ومولفان این طایفه بشمار است ترویج این کیش میکرده وده سال بیشترجز این کاری نداشت وچون در این وقت نفرت دیلمیان از دین اسلام کمترشده وبجهت آمیزش با علویان اندک انس وآشنائی بدین مذکورپیدا کرده بودندانبوهی از دیلمیان وگیلانیان اسلام ومذهب زیدی پذیرفتند بگفته ابن اثیردرحوادث سال ۳۰۱ه از گیلان ودیلمان وآنچه درآنسوی سپیدرود تا آمل نشیمن داشتنددعوت ناصربپذیرفتند. ناصردرسال ۳۰۱ه با گروه انبوهی از همین پیروان خود باردیگربه تبرستان تاخته سامانیان را بیرون راندوتاگرگان تصرف نموده بحکمرانی نشست ودژباستانی چالوس راکه از زمان ساسانیان ساخلوگاه بودویران ساخت.

کارگزاران خلفای عرب در تبرستان و شورش تبرستانیها

نخستین کارگزار عرب در تبرستان ابوالخصیب مرزوق السندی است که بسال ۱۴۴ه بفرمان منصور دوانیقی خلیفه طماع وخودخواه برسرسپاهی گران برخلاف اسپهبد خورشید دابویه لشکرکشید وورا منهزم وکشورش را متصرف شد. سپس سرداران با سپاه برای گشودن رستمدار وارویان شمالی فرستاد وآنجا را بدون پیکار فتح کرد. نسبت به مردم با مهربانی رفتار نمود وآنها را با لطف وکرم باسلام دعوت کرد. چون مردم از ستم ونا روائیهای کارگزاران اسپهبد خورشید دابویه، در رنج وبتنگ آمده بودند، دعوت اوزا با شادی پذیرفتند. ابوالخصیب سه سال در تبرستان شمالی فرمانروا بود وبگفته ابن اسفندیار "اول عمارت که اهل اسلام فرمودند مسجد جامع ساری ابوالخصیب فرمود روز دوشنبه ماه آبان سال بر ۱۴۴ هجری".

پس از اوخازم بن ابوخزیمه التمیمی مردخشن ومتعصب دوسال در تبرستان فرمانروا بود وبسیاری از خاندانهای بزرگ وسران گروه را که از اسلام دوری میجستند براند اخت. بگفته شیخ علی گیلانی درگرگان بسیار کس بکشت وبگفته ابن اسفندیار بسیاری از وجوه واعیان گبرگان را قتل کرد. پس از اوروح بن حاتم مردی سختگیر وفناتیک از جانب خلیفه به تبرستان آمد در روزگار فرمانروائی خود بقولی پنجسال وبقولی یکسال ظلم و ستم فراوان بمردم واتباع خود نمود وبازماندگان خاندان کهن را براند اخت.

بگفته ابن خلدون واولیاء الله آملی نخستین شورش تبرستانیها برخلاف کارگزاران خلیفه در روزگار فرمانروائی عمربن العلاء التمیمی وبسال ۱۶۷ه بوده ولیک صاحب منتظم ناصری سال ۱۶۸ دارد وبگفته شیخ علی گیلانی "درعهد حکومت اوهالی تبرستان ومازندران وندادهرمزبن وندای بن السوخرا بسلطنت برداشته، یکروز صباح تا چاشت موازی شصت هزار عرب را بقتل آوردند. اکثر آنها زنان ولایت را خواسته بودند، آن زنان دستهای مردان خودرا بسته باهالی ولایت میسپردند." ابن اسفندیار ومیرظهیرالدین مرعشی شورش بالارا در روزگار فرمانروائی عبدالحمید مضروب بسال ۱۶۹ هجری میدانند.

صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام درمورد شورش تبرستانیها چنین آورده:

"مردمان بومی ایران با وجود پذیرفتن اسلام بدلخواه یا بزور وجبر وتهدید، هیچگاه از زبان پدر ومادری دست برنداشته وپیوسته درنگاهداری راه وروش وآداب باستانی خود کوشا بودند. بویژه مردمان پشت کوههای البرز ونقاط دوردست، مانند سیستان وخراسان وماوراالنهر (وراورود) که یا از دستبرد تازیان مصون ویا از دارالخلافه دور تر بوده وروح ایرانی، سالیانی دراز در ایشان باقی وزنده ونیرومند بوده است. این دسته مردمان که از استیلای عرب وفرمانروایان جور پیشه ایشان دل خوشی نداشتند پی فرصت بودند، تا بر ایشان بشورند، وزنده بودن ایرانی را بهمه بنمایانند."

www.tabarestan.info تبرستان

تبرستانیها (مازندرانیها) که از جوروستم کارگزاران اسپهبدخورشید دا بویه آخرین اسپهبدگاو باره نژادخسته وفرسوده شده ومتحمل بسا شکنجه وآزارشده بودند هنگام رسیدن لشکراسلام ونویدجانبخش ابوالخصیب تازی که مسلمین ومومنین یاری دهند با میدوآرزوی آزادی وبرادری بدوروورا وگردآمدندوباسلامیان پیوستندوگمان بردند که آیندگان ابوالخصیب نیزهمان روش رادنبال کرده وخواهندتوانست چندروززندگانی را بآرامش وآسایش بگذرانندولی آیندگان پس ازابوالخصیب دراثرتعصبات مذهبی ونژادی چه بسا ازخاندان کهنسال وبزرگان گروه را بنحوی ازانحاء وبهانه هائی از میان برداشته ونابودساختند، بابرقراری بدعوتها ورسوم نوین، عوارض سنگین، مالیات گزاف، رفتارزشت وخشن، سختگیریهای بیجاوناروا، افزون براین دست درازی بزنان ومردمان بومی، توده را ازخودواسلامیان رنجانیده ودورساختندوکاررا بدانجارسانیدند که کاسهٔ شکیبائی مردم لبریزوبستوه آمده بچاره جوئی برخاستندوناگزیرشدندکه درزیر پرچم آزادی، استقلال بربادرفته را بازستانده واززیربردگی وبندگی دژخیمان ومیهمانان ناخوانده سروپا برهنه رهائی یابند.

درسالی که مردم تبرستان بشورش برخاستندعبدالحمیدمضروبازسوی خلیفه مهدی بن منصوردرمازندران فرمانروائی میکرد. یکی ازنانمهدی دخترا سپهبدخورشید گاوباره بودکه بهمراه مادروزنان دیگروخاندان اسپهبدخورشیدگرفتارا عرابشده بودند. درزمان همین مهدی حکیم بن هاشم معروف بمقنع درخراسان قیام کرد.

درهمان روزگاری که عبدالحمیدمضروب درتبرستان بود، استنداراشهریاریکم از خاندان پادوسبانی پورپادوسبان دوم درروییان ورستمدارواسپهبدوندادهرمزد از خاندان غارنوندی پوروندادرغارنکوه که فرشوادگروسوادکوه باشدواسپهبدشرویین یکم ازخاندان دسته اول باوندپورسرخاب دوم درهزارجریب فرمانروائی داشتند. اسپهبدان نامبرده بواسطه دست درازی وحملات کارگزاران عرب، مقرفرمانروائی خودراگذاشته دردورترین نقاط صعب العبورکهستانات نشیمن اختیارکرده منتظرفرصت بودند، تا کینه خونخواریها وستمگریها وناموس دریهای اعراب را درتبرستان بگیرند.

اسپهبدوندادهرمزدغارنوندمردی دلیر، جنگی، خردمند، باحزم ودوراندیش بود عواقب اموررا بدرستی میپاییدند. ساکنین نواحی سوادکوه وامیدوارکوه وجایهای دیگر تبرستان که تحت فشارعمال عرب واقع بودندبپیش اورفته، برای نجات خویش یاوری خواستند. چون سرداران ایران باستان همواره نسبت بشاهزادگان ساسانی احترام فراوان قائل بوده وآنها راازخودبرترمیدانستند. اسپهبدوندادهرمزدنخواست بدون صلاحدیداسپهبدشرویین یکم باوندکه ازخاندان ساسانی بود، پاسخ قطعی بآنها بدهد. اقدامات خودرا منوط بکسب تکلیف ازاونمود.

وندادهرمزدبا اسپهبدشرویـن نامبرده وبا مسمغان ولاش فرمانروای میاندورود که درکهستانات پریم پناه گرفته بودواستندارشهریاریکم پادوسبانی که آنگاه درروبان جنوبی وبقولی درکلارپناه گرفته بود، رویدادوچگونگی‌های وقت وخواهش مردم حوالی دایربرنجات ازستم اعراب را درمیان نهادوبنا بتصویب آنها، دربرداشتن اقدامات موثری درآزادساختن تبرستان، ازتمام سران گروه ودهقانان پیمان وفاداری وجانبازی درراه پیشرفت منظوربگرفت ویکروزوساعتی را معین کردندکه درآن وقت بقیام وشورش برخیزندوهرمسلمان وعربی راکه ببینندبقتل آرند.

بگفته صاحب‌تاریخ تبرستان پس ازاسلام "سپهسالاروندادهرمزددرروزوساعت مقرره باگروهی ازسپاهیان ازهرمزدآباد مقرخودبیرون آمدونخست بمرکزسپاه اسلامیان تاخت کردوهرکه را یافت بکشت ودیگران نیزهریک درحوزه خود، هرکه را ازمسلمان در شهرودهات وبرزن وبازاروومسجدوگرمابه وخانقاها یافتندمیکشتندوکارا بجائی‌کشانیده بودند که زنان تبرستانی شوهران مسلمان خودرا ازریش گرفته ازخانه بیرون میآوردند وبشورشیان سپرده گردن میزدند. سخن کوتاه آنکه دریکروزازمرزگرگان تامرزگیلان دمارازاسلامیان درآوردندوگویندبیشتری ازمسلمانان که ازچنگ شورشیان دوروفرار کرده بودند، درجنگل وبیشه وکهسارها طعمه جانوران ودرندگان شدندوجانی بسلامت دربردند.

اولیاءالله آملی ومیرظهیرالدین مرعشی درکتابخویش نام پاسگاهائیکه در رویان برقرارشده و۱۱۵۰۰تن سربازدرآنجا جایداشته اندذکرمیکنند. ابوالعباس توسی که ایرانی وسومین نایب‌خلیفه درتبرستان بودوپاسگاهای زمان ساسانی را دوباره آبادکردوسربازان اسلامی درآنجا بگذاشت وصورت آن درتاریخ تبرستان پس ازاسلام آمده ۲۳۵۰۰ نفرسربازدرآن پاسگاها پاس میدادند. سران وسپاهیان همه این پاسگاها دستگیروکشته شدند.

پس ازشورش بالاونا بودشدن بیگانگان، تبرستان بدست مردم تبرستانی افتاد و اسپهبدان دوباره بمقرپادشاهی خودبرگشتندوآن بسال ۱۶۷یا ۱۶۹ هجری بود. دردوران شورش. عمادبن عمرالذهلی وخالدبن برمک عامل خلیفه بودنددرری وچگونگی را بمرکز خلافت اطلاع دادند. سالم فرغانی معروف‌بشیطان فرغانی ازجانب‌خلیفه مامورسرکوبی شورشیان تبرستان گردید. سالم بگفته مورخان تبرستان سرداری بودنیرومند، گردن کلفت، زبردست، بیباک، دلیر، زورمندودررزم آزمائی برابربایکهزار مردوبه‌همین‌رو نزدخلیفه مهدی مقامی بلندوارجمنددداشت وهمیشه به‌یکهزارجامه (تن پوش) سر افرازمیگردید.

سالم طرف‌توجه واعتمادخلیفه بود. بفرمان اوباسپاهی گران وبسرعت از

کوتاهترین راه از سوی ری بمازندران وبگفته مورخان دردشت اسرم ،جنوب خاوری شهر ساری ولیک بگفته ابن اسفندیار درهرزه مال نزدیکی آمل رسید. اسپهبد وندادهرمزد سپهسالارشورشیان بنا بخواهش اسپهبدشرویین یکم با سالم مصاف داد. سالم درروز جنگ براسبی ابلق که یکتا وبیمانند ودرعراق عرب مشهوربودسوارشدوتبرزین بیست منه (۶۰کیلوئی) خودرا گرفته به نبرد وندادهرمزد آمد. جنگ تن بتن درگرفت وسالم نخست با تبرزین حمله نمودوسپرمعروفه گیلی وندادهرمزدرا دونیم کردوسپس عمودی برگردن اسپهبدحواله کردکه کارگرنشد. آن روزتا شامگاه نبردادامه داشت.

اسپهبدوندادهرمزدپس ازپایان جنگ ، بنا برتاریکی با سپاهیان خودبهرمزد آبادمقرفرمانروائی خویش برگشت. دربامدادبخوردن ناشتا مشغول گردید. گویند وندادهرمزداسبی سیاه داشت که یکتا وبیمانندبود. فرماندادکه زین ولگام زرین براونهندوبخدمت آرند. سپس روی بهمراهان خودکرده گفت ، کیست ازشما شیرمردان وپهلوانان که این اسب آراسته ویکتا راگرفته بجنگ سالم برود. سه بار بگفت وپاسخی ازجمع حاضرین نشنید. بگفته ابن اسفندیار ،وندا امیدوبگفته اولیاء الله ، وندا ایزد ملقب بخداوندکلالک یعنی دارنده زلف پرچین آویزان ، فرزندجوان اسپهبدوندادهرمزد درآن مجمع پشت سرپدرحاضربود. پیش آمدوزمین ببوسیدوبرای جنگ با سالم حاضرگشت. پدراورا منع نمودوگفت توجوانی وبی تجربه واودیوبست پیکاردیده ونبردآزموده. ولیک پسردرا راده خودپابرجا وثبات قدم ورزید. لاجرم پدرناگزیرشدوبرضای اوتن در داد. اماکهیارخالوی اورا باوی فرستادتا اورا مراقبت ویاوری نماید.

کهیاررزمیان ورزیده را ازجمع سپاهیان باخودبرداشت. گاوبانی درحوالی هرمزد آبادمیزیست ونامش اردشیربابلورج بود، برای بومدانی (راهنمائی بلدچی) باخود همراه کردونعمت ومال زیادبا ووعده دادکه آنها را ازکوتاهترین راه وکمترین وقت بخیمه وخرگاه سالم برساند. اردشیرچوپانی بودوارسته وژولیده موی وازهمه راه وبیراههای آنجا بخوبی آگاه. رزمیان تبرستانی رابراه انداخت ودرکمترین وقت بنزدیکی خرگاه سالم رسانید. دلیران تبرستانی چون خودرا درپیرامون خرگاه سالم دیدند ،خودرا آشکارساختند.

چندروزی ازنبردوندادهرمزدبا سالم نگذشته بودکه سالم بعشق پیروزی بدست نیامده ،سرگرم میگساری وباده پیمائی گشت. ناگهان نعره دیده بان ازنزدیکی دشمن بگوشش رسید. سراسیمه براسب سوارشده بمیدان آمد، نعره ای بزد. وندا امیدازصدای نعره اوهراس برداشت. اماکهیاربا ونهیب زدکه مترس ، ضربت نیزه اورا باسپرردکن و درجای خودبایست وجلونروچون اوپیش آید با شمشیردونیمش ساز. وندا امیدطبق دستور خالورفتارکرده سالم خشمگین باونزدیک گردید. وندا امیدشمشیرخویش را بکمرش حواله

ساخت واورا دونیم کرد. لاشه اوبرزمین افتاد. سپاهیان او همه امان طلبیدندوبدون جنگ گرفتار آمدند.

وندادهرمزدازنتیجه پیکاربسیارنگران بود. یک سرباز تبرستانی که درمیدان نبردکشته شدن سالم رادید، بدون برداشتن وگرفتن نشانی، با میدمژدگانی، خودرا بوندادهرمزدرسانیدوخبرپیروزی راباوداد. اما اسپهبدوندادهرمزدبدون تحقیق، خبرفتح را راست ندانسته بیهوش گردید. چون بهوش آمدباورنتوانست کرد. بگمانش که سرباز نامبرده ازمیدان پیکارگریخته باشد. روزدیگرجوانی ازجانب پسرش مژده فتح بیاوردوشمشیرسالم بنشانی بوندادهرمزدپیشکش کرد. اسپهبدسپاس خدای بجای آوردوبخششهای فراوان نمود. مردم را باستقبال پسرفرستادواورا روبروی خودبر کرسی زرین نشاند.

مهدی خلیفه عباسی پس ازاستماع ازخبرکشته شدن سالم برتبرستانیها خشمناک گردید. فراشه سردارنامی دیگررا باده هزارسپاهی زبده وورزیده به تبرستان اعزام داشت. بخالدبن برمک ووردبن اصغروحمادبن عمرنابیان وسردارانخودمقیم ری سفارش نوشت که کمکهای لازمه را ازفراشه دریغ ندارند. فراشه به تبرستان رسید. بفرمان سپهسالار اسپهبدوندادهرمزد، راههای تبرستان را براوبازگذاشتندتا بدا خله کهستان برسد. خوداسپهبدبدربندکولارفت وهردوتنگه بالاوپایین را محکم سنگربندی نمود. ازاسپهبدشروین باوندخواست که آمده سنگرها را ملاحظه نماید، اما اسپهبد بگفته صاحبتاریخ تبرستان پس ازاسلام با درنظرگرفتن سیاست روزدرآمدن کوتاهی کرد، تا فراشه بپندارد عدم حضوراسپهبدشروین، دال برعدم شرکت وی درجنگ وحفظ بیطرفی است ولی درپنهان ازهیچگونه کمک ویاری دریغ نداشت.

گفتیم که اسپهبدوندادهرمزددلیروبیباک بودوجانبازی درراه استقلال ملی و سنن باستانی هیچ میدانست ونسل اوبسوخرای پهلومیرسیدکه هنگام اسارت فیروزو بزرگان ایران بدست پادشاه هیاتله، بجنگ آنها رفت وایرانیان را نجات بخشید. دراین پیکارآزادی هیچیک ازاسپهبدان آشکارا شرکت ننمودندولی پنهانی کمک و یاوری خویش را دریغ نداشتند، تنها اسپهبدوندادهرمزدبرسرسپاهیان زبده خویش با عربها درنبردبود. بنابراین اورا بلقب سپهسالار میخواندند. صاحبتاریخ تبرستان پیکارا وورا با فراشه چنین بیان مینماید:

" فراشه همچنان به پیروی خوداداما مه دادتا به ارم رسید، سپهسالاروندادهرمزد چهارصدتن مردوزن با طبل ودهل وبوق وکرنا (سرنا) وچهارهزارمردوزن سپاهیدیگر تبرودهره (داس) بدست دردوسمت سنگرها درجنگل وبیشه، بکمین نشانیدوفرمودبدستور اوگوش دهندوهروقت شیپورنواخته شد، ازکمینگاه بیرون آمده طبل ودهل وبوق وکرنا

را بصدا درآرندو به تراشیدن بیشه ها پردازندوازبالای درختان سنگ وخاک بسردشمنان ریزند. خودباچهارصدتن دیگرازورزیده ترین همراهان خویش به پیشوازفراشه شتافت. دشمنان چون شمارش تبرستانیان راکم دیدندبحمله پرداختند. تبرستانیان ازجلو وتازیان ازدنبال بحال فراربه تنگه کولارسیدند. چون وندادهرمزدبسنگرگاه خودرسید بدرون جنگل گریخت وتازیان همچنان اووسپاهیان اورادنبال میکردندتا بمحل موعود رسیدند. دراینگاه شیپورنشانی بصدادرآمدوشورشیان ازهرسمت، بنواختن وتراش جنگل وداد وفریادبرآمدند. ازسوی دیگرآوای مرغان جنگلی وصداهای ترسناک درندگان بیشه ای درمحیط جنگل دست نخورده محصور- فراشه وسپاهیان وهمراهان اوراکه هیچگاه چنین پیشآمدی راانتظارنداشتند، بلکه چنین چیزی رادرعمرخودندیده بودند، بگمان اینکه صاعقه ای آمده، سراز پاگم کرده، مات ومبهوت میخکوب شدند. هم دراینگاه بود که سپهسالار وندادهرمزدباچهارصدتن ازشورشیان ازسنگرها بیرون آمده بکشتار پرداختند درانددک زمان دوهزارسپاهی دشمن راازدم تیغ بگذرانیدند. دیگران امان طلبیده وفراشه رادست بسته به پیشگاه آوردندوگفتند "دشمن شما فراشه است وبسم الله".
بدستورونداد هرمزداوراگردن زدند. قبا وکلاه وکمرفراشه راسپهسالاربنشانه پیروزی بر تن کرد. دستگیرشدگان رابدرون تبرستان کوچانیده وهردسته ای رادرجائی دوراز یکدیگرجایداد. پس ازاین پیروزی اسپهبدشروین خودرابسپهسالاروندادهرمزدرسانید وپس ازشادباش، وندادهرمزدپرسیداسپهبدچگونه بینی کاررا پاسخ گفت مردان چنین کنند. سپس دودانگ غنایم باسپهبدرسید. بازمانده رابوندادهرمزدبازگذاشت که میان شورشیان بخش کردواین واقعه سال ۱۶۹هجریست.

پس ازفراشه روحبن حاتم مردخشن وشهوت پرست ودخترازان مردم ازاودر رنج وعذاب یکسال درتبرستان فرمانروا بودسپس خالدبن برمک به تبرستان مامور گشت اوباسپهبدوندادراه دوستانه وسلامت پیش گرفت وبامردم بمهرودادرفتارنمود وهمگی اوراستایش مینمودند. وکارگزاران خلیفه بایذاواذیت مردم، ناتوان بودند. خلیفه درمدت کوتاهی خالدرابیغدادخواست وعمربن علای بدخووزشت کردار رابه تبرستان منصوب کرد. بایددانست که تبرستان شمالی کنارردریاکه دشت وبیابان بود درتصرف اعرابنبودنه بخشهای کوهستان وجبال مستقل واسپهبدان فرمانروا بودند. عمربا حملات پی درپی خویش اسپهبدوندادرابدرون بیشه فرستاد. سربازانش یک روستائی راگرفته بخدمت اوبردندکه ازبستگان اسپهبداست عمرفرمان دادکه او راگردن زنند. آن مردگفت اگرمرانکشیدلانه اسپهبدرابشمانشان دهم. عمرپرسید برچه پیمانی برتواعتمادکنم. گفت برگلیمی که درپشت دارم. عمرخندیدوباهدایت وبومدانی روستائی دردنبال کردن اسپهبدروان شد. چون بجایگاه اونزدیک شدند

آن مردگفت صبرکنیدتا رفته به بینم درکدام لانه است وبنزدا سپهبدرفته گزارش را شرح داد. اسپهبدوندا دفرمان حمله فوری دادودراین نبردفقط عمربا دوسه تن ازهمراهان جان سالم بدربرد. خلیفه ازعمرخشمگین وتمیم بن سنان را بجای اوفرستاد. تمیم با اسپهبدوندا دهرمزد، مهربان بودوکهستان را دوباره باوسپرد. تمیم بزودی فراخوانده شدوپس ازاویزیدبن مزیدوسپس حسن بن قحطبه به تبرستان منصوب شدند.

یزیدوحسن بنا بتعصب نژادی با اسپهبدوندا دهرمزدراه دشمنی میپیمودند. با زدوخوردهای خودهمه سوادکوه را ازدست اوخارج ساختندوکسان وخویشاوندان اورا به بهانه هائی ازمیان برمیداشتند. روزی یزیددریکی ازجنگلها اسپهبدرا بشناخت و زخمی برا وزدچنانکه وندا دهرمزدنا توان گشت ودربیشه وجنگلها متواری شدومدتها آواره بود. تا آنکه هادی پسرخلیفه بگرگان منصوب گردید. اسپهبدبگفته تاریخ تبرستان پس ازاسلام کسان خودرا بشفاعت نزدهادی فرستادوازنوا بخلفا شکایتها نمودوسوگند وفاداری یادکرد. هادی اورا نزدخودطلبید. وندادهرمزدبگرگان رفت ومحترمانه پذیرفته شدوبفرمان هادی همه سوادکوه دوباره باوواگذارگردید.

اسپهبدتا چندی بملازمت ومنادمت هادی بود. هادی بعراق رفت واسپهبدنیز همراهی کرد. درآنجا خبرمرگ مهدی خلیفه باورسید. بسرعت ببغدادشتافت وبسال ۱۶۹ه بخلافت نشست چندی نگذشت که وندا اسپان برادرکوچک اسپهبدوندادهرمزدبگفته ابن اسفندیارشخصی را بنام نوگردن بهرام پسرفیروزکه درگرگان بدست هادی مسلمان شده بود درسوادکوه گردن بزد. خلیفه چون ازاین واقعه آگاه گردیدا سپهبدوندا دهرمزدرا بدربار خویش خواست وفرماندا وکه بکین خواهی بهرام اوراگردن زنند. اسپهبدا ما ن خواسته گفت اینک درپناه خلیفه میباشدوبحکم شرع اسلام ، پناهنده مصون ومحفوظ است. بعلاوه ازکشته شدن اورا غمی نیست ولی تذکرمیدهدکه برادرکوچک اووندا اسپان با اودشمنی داردوگردن زدن بهرام زمینه ایست برای قتل اوتا پس ازاومالک سوادکوه گردد. اگر چنانچه خلیفه اورا امان دهدحاضراست به تبرستان رفته ،سربرادررا بدرگاه فرستد. بگفته ابن اسفندیارعیسی بن ماهان ومرادبن مسلم میانجی شده وخلیفه ازقتل اودر گذشت واورا بآتشکده فرستادتا سوگندوفاداری را تازه کند. اسپهبدچون به تبرستان رسیدبرادرپیغام دادازاودوری گزیندودربیشه ها منزل سازدومنتظرپیشامدجدیدباشد هادی خلیفه پس ازیکسال بسال ۱۷۰ هجری درگذشت وپسرش هارون الرشیدبجای اوبه خلافت نشست.

بگفته ابن اسفندیاردرزمان خلافت هارون الرشیدنخستین مسجدجامع درآمل بسال ۱۷۷ه ساختمان گردیدوزمین آن راازانبارک نام زرتشتی خریدند. اوپس از اسلام آوردن حاضربفروش شد.زرتشتیان باستان فروش زمین راگناه بزرگی میدانستند

www.tabarestan.info تبرستان

وهرگزبفروش آن حاضرنمیشدندا ما زرتشتیان این دوره برخلاف گذشته بویژه پارسیان هنددرفروش زمین بریکدیگرپیشی میگیرندوبسوی قهقهرا پیش میروند.

تا سال ۱۸۰هـ ده نفرا زکارگزاران عرب ما موریت تبرستان یافتند. دراین سال سلام نامی معروف بسیاه مردا زجانب عبدالله بن حازم نایب خلیفه فرماندار رویان بود. مردی بودبداخلاق وشهوت پرست. شیفته یک زن کلاری شد میخواست بزور با او جمع گردد. زن با عفت نگذاشت وداد وشیون بلندکرده برای رهائی ازدست او خود را برودخانه انداخت وهلاک گردید. مردم چالوس بهیجان آمده وبرهبری صدام قاضی شهر بقیام برخاستندوسلام را ازرویان براندند.

مهدی فروح بن شخسان که درفرزانگان زرتشتی ودربخشی ازاین نامه ازاو سخن گفتیم درضمن نامه خویش بپهلوی بپادوسبان گاوباره چنین آورده " تازیان اگرزنی شوهردارکه دارای مذهب دیگرباشدببینندومهرا ودردل گیرند، شوهرش را میکشندتا مقاربت با آن زن برآنان حلال گردد. بدینروزنان ودختران تبرستان ازدست کارگزاران عربی خلافت بغدادد در رنج وعذاب بودند.

عبدالله بن حازم بمجردا طلاع ازشورش مردم چالوس خودرا بدانجا رسانیدوقاضی راکه رهبرشورش بودبدارآویخت ومردم را بآرامش دعوت کردوخواست که بدارالحکومه آیند. مردم روبفرمانداری نهادندوآنها را بباغی محصورراهنمائی نمودند. ماه رمضان بودوموقع افطار، عبدالله سوار براسب بدروازه باغ بانان وانگورافطار میکرد. بشماره هردانه انگور، مردم را ازباغ بیرون آورده سرمیبریدند، پس ازپایان افطارا زچالوس بسعیدآبادرفت. مردم آنجا راکه دردژی پناهنده شده بودندازدم تیغ بگذرانیدوسعیدآبادراچنان ویران کردکه کسی نتوانست درآنجا خانه وزندگی، سروسامان دهد.

عبدالله ازکاربرکنارشدوپسران خالدبرمکی بنام محمدوموسی بفرمانروائی تبرستان منصوب شدند. این دوبرادربه پشتیبانی فضل وجعفربرمکی ظلم وستم فراوان وشکنجه های ناروا بمردم تبرستان مرتکب گشتند. زمین واملاک مردم را بزورغضب و مالیات وعوارض گزافی ازاهالی میگرفتند. هرجا زن یا دختری باجمال میدیدند، بجبر بحرمسرای نایبان خلیفه میبردند. مردم را نه توان دادخواهی بودونه دادرسی موجود. این حال ادامه داشت تا خاندان برمکی مردودشدند. بگفته ابن خلدون واقعه ۱۸۷هجری بست.

پس ازپسران خالدسه کارگزاردیگری ما موریت تبرستان یافتند. آخرین آنها خلیفةبن سعیدبن هارون الجوهری بودکه مهرویه نام رازی را درآمل بنیابت خویش منصوب کردورافع عمزاده خودرا بفرمانداری ساری فرستاد.

گفتیم اسپهبدوندادهرمزدغارنونددرسوادکوه واسپهبدشروین یکم باوندد درهزار

جریب بودوا ینها با هم یگانگی‌داشتندوبیگانگان بدون اجازه‌آنها درسرزمین متصرفی ایشان جرئت آمدورفت نداشتندومسلمانان مقیم آنجا درصورت وفات درقلمروسلطنت ایشان اجازه‌دفن نداشتندوبایستی بقلمروفرمانروائی مسلمانان برده‌دفن نمایند.

بگفته‌صاحب‌تاریخ تبرستان بعدازاسلام "مردم هزارجریب‌چون ازنصب‌نافع بفرمانداری ساری آگاه‌شدند، شبانه‌بساری ریخته‌ورافع راکشتندولی به‌نایب‌خلیفه ودستگاه‌آسیب‌نرساندند. خلیفه‌بن سعیدبمنظوراحتیاط به مهرویه‌که‌درآمل بود نوشت‌که‌احتیاط راازدست‌ندهدوکاری برخلاف‌انجام ندهدوخودراازگزندمردم آمل بر حذرداردند. مهرویه مضمون نامه‌مافوق خودرا درمقرفرمانداری باصدای بلندخواندو بطورریشخندافزودکه‌مردم آمل درهمه‌جهان به‌سیرخوری مشهورندوایشانرازهره‌آن نباشد که‌بدشمنی من برخیزند. این سخنان برشنوندگان گران آمده‌شبانه‌برسراوریختندو کلک اورانیزکندند. سرش رابریدندولاشه‌اش رابه‌بازارآوردندویکدسته‌سیربه‌نشینگاه اونهادندودرچارسوی میدان آمل گذاشتندتا عبرت نوابان آینده‌خلیفه‌گرددولی به بیت‌المال وسرای نایب‌خلیفه‌کاری نداشتندتا مبادابهانه‌ای بدست بیگانگان افتد".

چون هارون الرشیدمرددانا ودوراندیش خبرشورش جدیدتبرستان شنیدگفت این رانبایدشورش گفت. شایدکارگزارمابرمردم ستم روا داشته‌است ورفع ظلم ازواجبات است وخلیفه‌بن سعیدرا ازکاربرکنارکردوعبدالله‌بن سعیدالجرشی رادرتبرستان نیابت خلافت داد. طبری این راواقعه‌سال ۱۸۵ هـ میداند.

عبدالله‌درسال ۱۸۷ جعفربن هارون نامی راازسوی خودبرای دریافت مالیات بسرزمین سوادکوه‌فرستاد. وندااسپان برادروندادهرمزد، ازروی نادانی وبیخبری، جعفررابازوبینی کشت وچهل تن ازسوارانش گریخته‌بآمل آمدند. هارون الرشیددرری بود. عبدالله‌خودرابا ورسانیده‌چگونگی رامعروض‌داشت. خلیفه‌چهارنفرازبزرگان عرب رابا سیصدسوارببهمراهی نماینده مخصوص خویش ودارنده‌فرمان بمدت۱۵روزماموریت دادبه‌تبرستان رفته‌اطاعت وفرمانبرداری اسپهبدشروین یکم باوندواسپهبدوندادهرمزدرا معلوم کنند. نمایندگان ازراه‌فیروزکوه‌بسوادکوه‌وهزارجریب‌آمدندواسپهبدشروین پس ازپذیرائی شایان اطاعت خودووندادهرمزدرااظهاروباخشنودی ورضایتمندی آنهارابری بازفرستاد. نمایندگان ازروی انصاف‌حقیقت امررابهارون الرشیدگزارش دادندکه‌کشته‌شدن جعفرازروی بیخردی وندااسپان بوده‌وباسپهبدشروین وسپهسالاروندادهرمزمرتبط نبوده‌است. البته‌هارون قانع نگشت ودوباره‌کس به‌نزدشان فرستادوآنها رابه‌ری طلبید. اسپهبدشروین وسپهسالار وندادهرمزدپاسخ دادندکه‌مادراطاعت فرمان خلیفه‌حاضروآماده‌جانبازی هستیم مگرماراگروئی بایدتادرامان وپناه‌خلیفه‌باشیم. هارون ازاین پاسخ برآشفت وگفت "مسلمانی رابگروئی گبرگان چگونه‌دهم." دراین

با رقاضی ابوالبحتری، هرثمه بن اعین ، نعیم بن حازم و ابوالوضاح پیک مخصوص خود را بنزدشان گسیل داشت وفرمان داد به پیشگاه آیندویا آماده جنگ شوند . فرستادگان خلیفه چون به ویمه فیروزکوه رسیدند ، اسپهبدشروین دردژکولای هزارجریب بستری و وندادهرمزددرهرمزدآباد لپورسوادکوه بود . اسپهبدا ورا نزد خودخواست وگفت من بستری وناتوانم . شما به ویمه حضوریا بیدونتیجه راگزارش دهید . سپهسالار وندداد هرمزدبه ویمه آمدوبنمایندگان گفت هرفرمانی ازخلیفه دربارهاسپهبدباشدفرمان بردارم وبگرن گیرم ، دراینگاه هرثمه بن اعین ونعیم بن حازم ازروی تعصب وغروربه وندادهرمزدپرخاش کرده پناسزاگفتن آغازکردندکه کم مانده بودهمراهان وگماشتگان وندادهرمزدکاررا بجاهای باریکی کشانند . ولی دیگران بمیان افتاده ازکرده آن دوپوزش طلبیدند . ابن اسفندیاردراین زمینه مینویسد " هرثمه بن اعین با نعیم بن حازم قرارنهادکه ماچون بهم جمع شویم ووندادهرمزداز میان مابیرون شود ،ازپس قفااوراشمشیری برسرفروگذارکه خلیفه جزبکشتن اوراضی نباشد . چون وندادهرمزددر میان ایشان شد ، نعیم خواست فراترآیدوترتیب زخم زدن کند . اسپهبدوندادهرمزد عظیم هوشیاروم تغیظ بود ، عنان بازکشیدوگفت ترابرقراربایدبود . اصحاب عذر خواستند . "

نمایندگان خلیفه بهرطوری بود ، سپهسالاروندادهرمزدرا باسوگندوتعهدحاضر برفتن نزدخلیفه نمودندواوباآنها بری آمدوچندی نگذشت که هارون الرشیدازاودرخواست فروش زمین نمود . اوبنا بآیین زرتشتی که فروش زمین ممنوع است امتناع ورزید . هارون روزی فرزندخودمامون که پسری خردسال بودنزدوندادهرمزدفرستادواودراین بارناچارشد ، زمینهائی که خلیفه ازوی خواسته بودبمامون ببخشد . هارون درعوض یک ملیون درهم بهای زمین وجامی ازجواهرکه بهای آن بخیال ووهم نمیآمدبا انگشتر گرانبها برای اوفرستاد . اما سپهسالارنپذیرفت وگفت مرابآنچه خلیفه فرستاده نیازنیست واگرخلیفه برسرلطف ومرحمت است ، فرمانی دربارهمن بعبدالله بن سعیدالجرشی صادرنماید . هارون بنابدرخواست اورا باهرثمه بن اعین به تبرستان فرستادودستور دادپسران وندادهرمزدواسپهبدشروین رابگروگان بدارالخلافه آردتاپدران درآینده بمخالفت برنخیزند .

هرثمهٔ بسال ۱۸۹هجری شهریار پسروولیعهداسپهبدشروین باوندفرمانروای هزار جریب وغارن پسروولیعهد سپهسالار وندادهرمزدفرمانروای سوادکوه راباخودببغداد برد . بگفته میرظهیرالدین مرعشی بسال ۱۹۲ هـ وقتیکه هارون باردوم بعزم سرکوبی رافع بن لیث عازم خراسان گردیدپسران اسپهبدشروین واسپهبدوندادهرمزدراباخود بری آورده وازآنجا آنها را بپدران خودواپس فرستاد .

اسپهبدشرویین یکم با وندد را وان خلافت مامون بسال ۲۰۰هـ درگذشت وپسرش شهریار بجای اونشست ، بگفته میرظهیرالدین شهریار پسر غارن ونوه شرویین میباشد پدرش درحیات شرویین بدرود زندگی گفت . اسپهبدوندادهرمزد چنانکه مرسوم بود برای عرض تسلیت مرگ پدرومبارکبادی جلوس خودش وتجدید پیمان وفاداری بحضورش رفت وخود او نیز درهمان نزدیکیها درهرمزدآباد لپوردرجهان دیگر با سپهبدشرویین باوندپیوست وپسرش غارن بجای اونشست وبنابسنن باستانی برای اظهار بندگی بخدمت اسپهبدشهریار باوندکه از اخلاف پادشاهان ساسانی بودشتافت .

مامون عازم جنگ با روم بود . با اطلاع از درگذشت اسپهبدان وجانشینی اسپهبدشهریار واسپهبدغارن بفرمانروائی هزارجریب وسوادکوه بآنها پیغام فرستاد چون با روم درپیکار است با سپاه خویش با وپیوندند . اسپهبدشهریار نرفت ولی سپاهیانی را بهمراهی اسپهبد غارن بفرستاد . اسپهبدغارن با سپاه خویش درگوشه‌ای از میدان پیکار با روم سراپرده و خرگاه خودبیفکند . درنخستین روزنبردبراسب سوار شدوبا سپرگیلی خودکه با زروزیورآراسته بودوبا سپاهیان تبرستانی روبمیدان جنگ نهاد وشکست سختی برومیان داد وبطریق آنها را اسیرکرد . مامون درقلب سپاه جایداشت ودربلندی ناظرمیدان جنگ بود . از اطرافیان هویت سوار زرین سپروسپاهیان اوجویا شدوآنها پاسخ نتوانستند داد . درآن حال دیدکه سوار زرین سپرخودرا بقلب سپاه روم جایگاه قیصرزدوپرچم رومی را سرنگون ساخت . مامون بسرعت با سپاه خویش خودرا بیاری اورساندودراین جنگ مغلوبه بواسطه رشادت وهنرهای جنگی غارن سپاه روم هزیمت یافت .

مامون پس از پایان جنگ سوار ناشناس را بحضورخواست . غارن خودرا معرفی نمودو خلیفه اورا نوازش فرمودوگرامی داشت وبارها بقبول اسلام دعوت کردحتی اورا با نتصاب نیابت خلافت درتبرستان تطمیع نمود . اما غارن نپذیرفت وبردین باستانی خویش استوار ماند . خلیفه پس از ناامیدی از اسلام آوردن او ، اورا با تجدیدعهدوپیمان وسوگندوفاداری نسبت بخودروانه تبرستان ساخت .

اسپهبدشهریار باوند از منزلت ومقام غارن نزدخلیفه رشک ورزیدوروش ناستوده وخارج از رویه مردمی پیش گرفت وبا اوببهانه جوئی پرداخت وبخشی از قلمروسلطنت اورا متصرف شد . غارن بسال ۲۰۲هـ درگذشت وپسرش مازیارکه بگفته میرظهیرالدین مردی دلیروشجاع بود جانشین اوشدوزمینهای پدری راکه اسپهبدشهریار متصرف شده بودپس گرفت . اسپهبدشهریار باوندبا مازیار به پیکار برخواست واورا منهزم وفراری ساخت . مازیار بدرون بیشه وجنگل گریخت وبری رفت ودرخانه عبدالله بن سعیدالجرشی که سابقا "نیابت خلافت را داشت پناه هند گشت وباتفاق اوببغداد ودربارخلافت راه یافت .

بزیست پسرفیروزان یکی ازدانشمندان وستاره شناس تبرستانی وازآمل بود . دربغداد

زندگی میکرد و نزد خلیفه مقامی بلند داشت . بگفته ابن اسفندیار مامون او را بنام عربی یحیی بن منصور نامور ساخت و بخواهش مامون اسلام پذیرفت . مازیار در بغداد با بزیست آشنا شد . پس از چند روز که بزیست با خلیفه خلوت داشت از مازیار سخن راند و او را با خلیفه آشنا ساخت . چون خلیفه پدرش غارن را میشناخت و نزد او گرامی بود مازیار را بنواخت و دلجوئی کرد . مازیار بتدریج در دستگاه مامون ترقی نمود . روزی خلیفه او را باسلام دعوت نمود و او هم بپذیرفت . از آن پس نامش بمحمد مولی المومنین و بکنیت ابوالحسن تغییر یافت .

بگفته ابن خلدون و طبری اسپهبد شهریار یکم باوند بسال ۲۱۰ه در کهستان پریم درگذشت و پسرش شاپور بجای او نشست و مردی بدخو و ستمگر بود و مردم از او متنفر و آزرده خاطر . نمایندگانی از سوادکوه و هزارجریب ببغداد آمده از ستم او گزارشهائی بخلیفه دادند . مامون به پیشنهاد بزیست فیروزان، مازیار را بنیابت خلافت در کهستانات تبرستان و خاوری منصوب و بآنجا اعزام داشت .

بگفته میرظهیرالدین مرعشی "مامون ولایت کوهستان را بمازیار داد و او را بموسی بن حفص نایب خلیفه در تبرستان سفارش نمود . مازیار بکوهستان آمد و شاپور را که حاکم کوهستان بود بحیله تمام بدست آورده مقتول کرد ."

در سال چهارم فرمانروائی مازیار در کهستان تبرستان موسی بن حفص وفات یافت و پسرش محمد بجای او نشست . بگفته میرظهیرالدین مرعشی مازیار بهتمامت حاکم شد و از پسرش محمد حسابی نگرفت . با کشته شدن اسپهبد شاپور و مرگ موسی و غارن ، خاندان آل باوند و مرزبانان بخش رزمیخواست و تمیش و دیگر بخشهای مازندران با مازیار بخصومت برخواستند و شکایات ظلم مازیار بخلیفه عرضه داشتند . مامون منشور فرستاد که مازیار بدرگاه خلیفه حاضر شود او تعلل کرد و از آمل برویان رفت و از بزرگان و سران گروه و پیشوایان شاکیان ، زرگلی بگرفت و آنها را بگروئی همراه خود بیاورد و تعدی و ستم خود را زیاد ترساخت . مازیار بخلیفه پیام فرستاد که بواسطه گرفتاری در فرونشاندن شورش دیلمان از آمدن متعذر است مامون مربی مازیار که بزیست فیروزان بود با پیک مخصوص به تبرستان فرستاد که مازیار را با پندو اندرز بدارالخلافه آورد . مازیار چند نفر را باستقبال نمایندگان خلیفه فرستاد و دستور داد آنها را از راهی بیاورند که پیاده بسختی گذر کند و آنها را بهر مزد آپاد آوردند . مازیار با احترام آنها را پذیرفت و پذیرائی شایان کرد ولی نمایندگان از طول راه و دشواریهای گذرگاهها و جنگل و بیشه و کهسارها خسته و فرسوده بودند و مدت زمانی بتن آسانی پرداختند . روزی مازیار آنها را بحضور طلبید و گفت من اکنون بجنگ کفار مشغولم و فرصت حرکت بدارالخلافه ندارم ، پس از بازگشت شما به پیشگاه خلیفه خواهم رسید . قاضی رویان و قاضی آمل ابوالاحمد را با آنها فرستاد و این واقعه سال ۲۱۴ هجریست .

www.tabarestan.info تبرستان

چون نمایندگان خلیفه ببغداد رسیدند مامون از حال مازیار وروفتار وکردار او جویا شد. چون دردربار خودی وبیگانه حضور داشتند قاضی وهمراهان فرمانبرداری او را عرض نمودندوآنچه از آنها پرسیده شدازترس مازیار برخلاف راستی جوابدادند. پس از مرخصی، قاضی آمل به پنهانی قاضی بغداد را بدیدوحقیقت امر مازیار را با او درمیان نهادکه خلع اطاعت کرده وبگفته ابن اسفندیار "همان زنار وزراتشتی را برمیان بسته" وبدین آتش پرستی باقیست وکفروظلم وستم او را حدی نیست. قاضی بغداد حقیقت را بمامون گزارش داد ولی چون عزم پیکار با روم را داشت حل قضیه مازیار را بمراجعت از روم موکول نمود. قاضی رویان واقعه قاضی آمل وملاقات با قاضی بغداد وگفتن حقایق را بمازیار خبرداد.

هنگامیکه خبرحرکت مامون بروم به تبرستان رسید مازیار بگفته میرظهیرالدین "مانندسبع ضاری بمردم درافتاد واز ظلم وتعدی دست کوتاه نداشت وهرچه خواست بظهور رسانید." مازیار بساری رفت وآنجا را مانندچالوس بدست گرفت. مردم آمل ورویان از دوری مازیار استفاده کرده با هم بیگانه گشتند بنزد محمدنایب خلیفه رفتندوخلیل پسر وندادا سپان از بزرگان آمل وابوالاحمدقاضی را با خودهمداستان کرده بشورش برخاستند وهرجا که نماینده مازیار بودبگرفتندوبکشتند. بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام مازیار پس از تسلط برمازندران ورویان، دست کارگزاران ونمایندگان محمدنایب خلیفه را مانندخودا واز کارهای کشوری ولشکری کوتاه کرده وتبریهای غیرمسلمان را بجایشان روی کار آورده بگماشت. "بگفته ابن اسفندیار" مازیار مشاغل عمده را بزرتشتیان میدادمانندبابک ومزدک وغیره، آنها نیزمساجدمسلمانان را ویران مینمودندوآثار اسلامی را ازمیان میبردند. مردم آمل از ستم او بستوه آمده شکایت مستقیم بدربار بغداد فرستادند."

خبرشورش آملیان چون درساری بمازیار رسیدخودرا بآمل رسانیدولی آملیان دروازه شهررا براوبستند. مازیار بترسیدوبرای حفظ ظاهربخلیفه پیک مخصوص فرستادکه محمدبن موسی نایب خلیفه از فرمانبری سرپیچیده وبا علویان بیگانه گشته کسی را بنام خلیفه نشانده است. من با او درنبردم وخبرپیروزی خودرا خواهم فرستاد. مازیار درمحاصره شهرآمل اقدامات جدی نمودوبرادرش کهیارشب وروزدربدست گرفتن شهرجدیت بسزائی مبذول داشت تا آن شهررا بگشود. بگفته میرظهیرالدین" مدت هشت ماه آمل را حصاردادوولایت خراب کرد وخلیل وندادا سپان وابوالاحمدقاضی آمل را بگرفت وبکشت ومحمدبن موسی نایب خلیفه را بندبرنهادحصارآمل وساری را ویران ساخت."

مازیاردرارسال گزارشهای خودبه پیشگاه خلیفه اندک غفلت روا نمیداشت وهرگزارشی که ازطرف محمدبن موسی بوسیله پیک مخصوص ببغداد میفرستاددرطی راه بدست جاسوسان مازیاری افتاده باوبرمیگردانیدند. لذا مامون از نایب خوددرتبرستان گزارشی دریافت

نمیکرد و هرچه بدستش میرسید گزارشات مازیار بود و مامون آن را بکفایت مازیار و بی کفایتی محمد نایب خویش تلقی میکرد.

چون فتحنامه مازیار بخلیفه رسید مامون میخواست از نام آن علوی که در گزارش مازیار بخلافت نشانده شده بود اطلاع حاصل کند. محمد بن سعید را به تبرستان اعزام داشت. برسیدن بآمل کم و بیش از حقایق پیشامد با خبر گشت بخلیفه گزارش داد که نوشته های مازیار برخلاف حقیقت است. علت آن اختلافاتیست که میان او و محمد بن موسی و ابو احمد قاضی آمل رویداده است. مامون از مفاد و گزارش محمد بن سعید و محمد بن موسی خشمناک شده فرمان داد که کهستانات را باختیار مازیار واگذارند و آن واقعه سال ۲۱۸ هجریست.

همینکه فرمان خلیفه بمازیار رسید، بزرگان و سران آمل و مخالفان خود را جمع نمود و آنها را در زندان رودبست بابل که آنزمان مامطیر میگفتند حبس کرد. مامون در همین سال بازبه پیکار روم شتافت و در شهر ترسوس از جهان درگذشت. چون خبر مرگ مامون بمازیار رسید زندانیان را بهرمزد آبادمقر فرمانروائی خویش منتقل ساخت و از خوراک آنان بکاست. حتی محمد بن موسی نایب خلیفه و برادرش نیز که با زندانیان بود حالت بهتر نداشتند و بربوریا میخوابیدند. مازیار حصار و باروهای شهر آمل را خراب کرد و کندن آنرا نیز با خاک پر نمود. چون دروازه گران در شهر آمل را خراب میکردند بگفته ابن اسفندیار بر سر در آن صندوقچه ای یافت شد که در آن لوحی بود از مس زرد و چند سطری بگشتک دبیره بر آن نوشته شده بود. دانائی آوردند که آن را بخواند. او از ترجمه آن خودداری کرد. او را اذیت کردند و شکنجه نمودند تا بالاخره گفت که در این لوح نوشته است "نیکان کنند و بدان کنند و هرکس این را کند سال بسر نبرد." و همانطور هم شد و مازیار قبل از آنکه یکسال تمام شود بخیانت برادرش کهیار گرفتار گردید و بسامره برده او را بکشتند.

مازیار در کهستانها و راهها و دربندها و دره های تبرستان سدها و پاسگاه های نظامی ساخت و بگفته میرظهیرالدین مرعشی "مازیار در کوهستان قلاع ساخت و خندق فرمود کندند. چنانکه از بسیاری بیگار (کارگران) کسی بزراعت پرداختن نتوانست و راهها را دربند ساخت و دیده بان نشانید تا کسی بی رخصت او بیرون نتواند رفت و یا آنکه چیزی بیرون برند."

زرتشتیان درسده های اولیه هجری

روایتی که پس از پایان پادشاهی ساسانیان در سال ۳۲ هجری زرتشتیان مقهور و منفور گشته دستجمعی اسلام آوردند نادرست میباشد. مردم کازرون در فارس جنوب ایران در سده پنجم هجری زرتشتی بودند و فرمانروای آنجا نیز زرتشتی و نامش خورشید بوده است. صاحب فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه (مولفه ۷۲۸ هـ) در مورد شیخ ابو اسحق کازرونی

(۳۵۲ ـ ۴۲۶ه) چنین مینویسد: "شیخ اسحق کازرونی معروف بمرشدنا مش ابراهیم بودوابواسحق کنیه او، وپدرش را نام شهریاربن زاوان فرخ بن خورشید. پدرش مسلمان شد. اهل کازرون خودهمه نعمت پرورده وی بودندصورتا ومعنا زیراکه اهل نواحی بیشترگبران وآتش پرستان وگمراهان بودندوبواسطه قدم مبارک وبرکات انفاس شریف وی همه ازگمراهی خلاص شدند."

شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری درتذکرة الاولیا مولف سده هفتم هجری درمورد شیخ ابواسحق مینویسد: "پدروما درشیخ مسلمان بودندا ما جدش گبربود. نقلست که درطفلی پدر، شیخ را پیش معلم فرستادتا قرآن آموزدوجدش مانع میشدومیگفت صنعتی آموختن اورا اولیتر باشدکه بغایت درویش بودندوشیخ میخواست تا قرآن آموزد. شیخ با پدروما دروجدما جراها کردتا راضی شدند.... وهرگز ازجوی خورشیدمجوسی که حاکم کازرون بودآب نخورد. شیخ برمنبر میگفت امروزدرکازرون بیشترگبرندومسلمانند چنانکه ایشان را میتوان شمردا ما زودباشدکه بیشترمسلمان باشندوگبراندک شوند."

"شیخ بایزیدبسطامی مشهوربسلطان العارفین ازمشایخ واعظم اولیا وقطب عالم بود. جدوی زرتشتی بودوپدرش یکی ازبزرگان بسطام. میگفت روزی دلتنگی بر من درآمدوازطاعت نومیدشدم. گفتم ببازارشوم زناری بخرم وبرمیان بندم تا ننگ من ازمیان خلق برود. بیرون آمدم طلب میکردم. دکانی رادیدم زناری آویخته گفتم این بیک درهم بدهندگفتم بچنددهی گفت بهزاردینارمن سردرپیش افکندم هاتفی آوازدادکه توندانستی که زناری که برمیان چون توئی بندندبهزاردینارکم ندهند."

بقول سفینة الاولیا ولادت او در ۱۳۶ه ووفاتش در ۲۴۶ ه بوده.

ازگفته بالا که ازشیخ فریدالدین عطار نیشاپوریست چنین برمیآیدکه درسده سوم هجری کشتی زرتشتیان درهمه شهرهای ایران دربازارفروخته میشده ودلیلی است بر وجودنفوس بیشمارزرتشتیان درچندین سده های اولیه پیروزی اسلام برایران.

موبدخداجوی پورنامدار (درگذشت ۱۰۴۰ه) مولف جام کیخسرووورساله عرفانی دیگر که هنوزبچاپ نرسیده وموبدخوشی مولف زنده رودا ززرتشتیان هرات میباشند. ازاین دوموبدبمناسبت تالیفاتشان باخبریم. درمنطقه ای که سیصدسال قبل دوموبدزرتشتی زندگی میکرده اند. بیقین نفوس بیشمارزرتشتی وموبدان بیشتری درآنجا ساکن بوده اند. بگفته مایل هروی عضوانجمن تاریخ افغانستان، پل بزرگی که قدمت آن بچندین سده میرسدبوسیله یک زرتشتی برروی رودخانه ای که نزدیک هرات درجریان است ساخته شده است ودلیلی است ازوجودزرتشتیان درمناطق مختلف ایران وراستی گفتارما درآغاز این مبحث.

www.tabarestan.info تبرستان

زرتشتیان اورامان

اورامان بخش بزرگ کوهستانی کردستان است. بگفته شیخ مردوخ صاحب تاریخ کردستان جلد اول، "مردم اورامان تا سال ۸۴۲ هجری زرتشتی بوده اند. هنگامیکه مولانا گشایش از نیاکان مشایخ مردوخی در پانصد سال پیش شروع بتعلیم قرآن و تبلیغ عقاید اسلامی در اورامان نمود، با وجود گذشتن هشت قرن و نیم از شوکت و اقتدار اسلام باز نخواسته اند عقاید اسلامی را بپذیرند و از نصایح و تعلیمات پیرشهریار که از کبار مغان و اجله هیربدان آن منطقه بوده است منحرف شوند. پیرشهریار مولف کتابی است بنام معرفت پیرشهریار چنانکه از نامش پیداست شکی نیست که مجوس و زرتشتی بوده.

دربین اهالی اورامان ضرب المثلی است که از ریش سفیدان و دانشمندان خودشان پرسیده اند که "قرونی قدیما یا مارفتو پیرشالیاری" یعنی قرآن قدیم است یا معرفت پیرشهریار. ریش سفیدان و دانشمندان درجواب گفته اند که "مارفتو پیرشالیاری قدیما قرونی هیزیگه گشایشه کوری آوردنش" یعنی معرفت پیرشهریار قدیم است قرآن را دیروز گشایشه کور آورده است. مولانا گشایش چشمش احول بوده باینجهت در اورامان مشهور به گشایشه کور شده است. مخصوصا "نفرت از تبلیغات و تعلیمات او در مورد اسلام بیشتر سبب این زشتها ربوده است. هرچند کردان در راه تغییر دین بجنگهای جانشکار و مبارزه های نسل برانداز دچار شده اند، معهذا نظر بعلاقمندی مفرطی که بدیانت موروثی خود (زرتشتی گری) داشته اند همواره در باطن همان عشق و علاقه را محفوظ داشته اند. جنگهای زمان خلفای بنی عباس نیز همه جنگ مذهبی بودند. از جمله جنگهای خونینی که در سال ۳۰۷ و ۳۲۴ ه. در شمال کردستان واقع شده همه جنگ مذهبی و برای حفظ مذهب بود."

پیرشهریار حدود یکهزار سال پیش میزیسته و کتاب معرفت پیرشهریار که نسخه منحصر بفرد است در نزد مردم آن منطقه بسیار مقدس است و بدست مردم بیگانه نمیدهند. این کتاب که نصف بیشتر واژه های زبانش و زبان آن گروه کوهستانی پهلویست در تملک خدام مزار او میباشد که در اورامان واقع است و هرسال در روز خیر ایزد وار دیبهشت ماه که چهره گهنبار میدیوزرم و روز درگذشت پیرشهریار است ازدحام شگفتی در مزارش بوجود میآید و حدود پنجاه یا شصت گوسفند نذری در آنجا قربانی میشود. مردم آن سامان باوری بسیار استواری بکرامات پیرشهریار دارند. مولانا شیخ مردوخ بنامه نگار اظهار داشت هنگامیکه بدان منطقه برای دیدن کتاب معرفت پیرشهریار رفته پس از سه روز خدام آنجا کتاب را برای دیدن او میآورند اما بدستش نمیدهند و خودشان کتاب را در دست گرفته ورق را میگردانند تا او بخواند. مزار پسر پیرشهریار معروف به پیررستم نیز در اورامان و پشت کوهی دیگر واقع و زیارتگاه مردم آنجاست. بگفته شیخ مردوخ پیرشهریار دوم هنگامیکه مسلمان شده که در چندسده اخیر شاید کمتر از پانصد سال پیش باشد در کتاب معرفت پیرشهریار

دست برده وقسمتهائی راکه با دیانت اسلامی اصطکاک داشته از آن برداشته است.

شیخ مردوخ درجلددوم تاریخ کردستان بازدرموردا ورامان مینویسد "مردم اورامان هرمزدپرست بوده اندوخودرا از اولادا ردشیردرازدست میدانندتا زمان پیرشهریارا ول کاملا "برعقیده هرمزدپرستی محکم بوده وبواسطه لطماتیکه از اعراب برآنها وارد آمده جدا" از اسلام واسلامیت متنفربوده اند. پیرشهریاردوم قلبا"عقیده اسلامی داشته بطورواضح نتوانسته عنوان اسلامیت را بمردم آنجا گوشزدنماید، ولی باطنا"معنی وماصدق اسلامیت را متدرجا"بآنها تعلیم نموده. بابا مردوخه هم اگرچه با مریدومنسوبین خوددارای عقیده اسلامی بوده اندوشایدبرای تبلیغ اسلام هم بآن نواحی آمده اندولی بازبواسطه سختی وسنگلاخی محل وخشونت ووحشیگری اهالی نتوانسته اندواضح وآشکارعنوان اسلامیت را بکسی تبلیغ نمایندتا اینکه مولانا گشایش موقع بدست آورده آشکارشروع بتبلیغ اسلام مینماید."

ازگفتارشیخ مردوخ پیشوای اهل سنت آن سامان ومقیم سنندج که اینک برحمت حق پیوسته چنین استنباط میشودکه مردم اورامان ومردم نواحی وکردستان شایدتا دویست سال پیش همه بآغوش دیانت اسلام نرفته باشند. هنگامیکه نامه نگاربسال ۱۳۳۷ خورشیدی درمنطقه کردستان به پژوهش مشغول بودم ودرفرمانداری دورودرمیان ازدحامی ازکردان به پرسش وپاسخ پرداختم که ناگاه کردی ازگوشه ای بسویم آمدوپرسیدمیخواهی چه چیزپیداکنی گفتم جماعتی ازکردان که زرتشتی بودند. پاسخ دادآن جماعت مائیم مردم بانه وخانه که ازدویست تا یکصدوپنجاه سال پیش اسلام آورده ایم. متاسفانه اسم آن کردرا ثبت ننمودم.

گفتیم که مردم اورامان وحوالی که اینک همه ازاکرادپیروسنت جماعت میباشند بسیاربه پیرشهریارا ول پسربا خداده (خداداد) اعتقاددارند. ازکرامات پیرشهریار که وردزبان اکرادا ورامانی است آب سردیست که درآنجاروان است وسردی آن مانندآب سردیخچال است میگویندازچشمه ایست که پیرشهریاربادست خویش حفرکرده است نگارنده هنگام پژوهش درآن سرزمین درفصل چله تابستان بحقیقت آن پی بردم. سنگ سفیدرنگی نزدیک مزارپیرشهریاربفاصله ده مترموجوداست افرادمردم اورامان واطرافمیروند تکه ای ازآن کنده برای تبرک وبرکت باخودمیبرندواینکارتنها درروزچهل وپنجم بهار آخرین روزگهنبارمیدیورزم امکان پذیراست. اگرکسی غیرازآن روزبخواهدبابزرگترین کلنگ تکه ای ازآنرا بکندممکن نیست ولی درروزمعین خودش بچه بادست تکه آنرا میشکند چنانکه چون روزبآخرمیرسدسنگ بازمین هموارمیشودولی بتدریج تاسال دیگردرهمان روزبازسنگ بمقدارسابق خودبزرگ میگردد.

درمنطقه اورامان وباوطاعون وامراض گاووجودندارد. میگویندپیرشهریاربا

تعیین حدوددعا کرده که درآن منطقه بیماریهای مذکورنیاید. تاکنون منطقه دچار امراض مذکورنگردیده درصورتیکه روستای بالاترازخط اورامان دچار امراض نامبرده بوده اند.

زوچه پیرشهریار میگویندد دختر پادشاه بخارا بوده است ونامش شاه بهارخاتون. درعنفوان جوانی مجنون وگوش وزبانش کرولال میشود. باوجودمساعی بسیار ازمعالجه اونا امیدمیشوند. نام پیرشهریار وسکونت اودراورامان بپادشاه بخارا خبرمیدهند واورا بهمراه دونفرازوزیران خودباورامان روانه میسازد. چون دختربسنگ نزوا روستائی نزدیک باورامان میرسد،گوشش شنوائی پیدا میکند. چون کمی‌جلوترمیروند، حال جنونش نیزبهترمیشود. همینکه مقابل خانه پیرروشندل میرسندزبانش نیزگویا میگردد. وزیران چون صحبت ازازدواج بمیان میآورندپیردرپاسخ میگویدمن بغیراز این گلیم ازمال دنیا محرومم. بااصرارا ورابازدواج راضی مینمایندوپسری ازاو متولدمیشودبنام پیررستم. مزارپیررستم پسرپیرشهریاردرکوهی‌است مابین درکه وکماله کوه بزرگی‌است که بسختی ازآن گذشتم. کرامات بسیاری ازاونقل میشودکه ازذکرآنها خودداری میشود.

ابن مقفع

عبدالله بن مقفع ازمردم شهرگور (فیروزآباد) وایران پرست باستانی‌است که اسلام آورد. دردربارخلافت عباسی بشغل دبیری اشتغال داشته. اسم اورا روزبه و پدرش رادادویه آورده اندولی صاحب قاموس تاج العرس ازالیتیمه نلم اورادادبه و پدرش رادادگشنسب نوشته است. پدرش دردفترمالیات ودیوان خراج فارس کارمیکرده ومورد غضب حجاج واقع ودستش میشکندبدینجهت به مقفع مشهورمیگردد.

دادبه یاابن مقفع درخدمت عیسی بن علی عم منصورعباسی اسلام آورد. بگفته عباس اقبال آشتیانی،دادبه آخرین شب پیش ازاسلام آوردن درحضورعیسی هنگام غذا خوردن چنانکه عادت زرتشتیان است درموقع غذا بزمزمه پرداخت. بعضی دادبه را مانوی وازفرقه صدیقیون آنها میدانندواعراب صدیق رازندیق گفتندکه ازواژه زندیک پهلوی است. منصورخلیفه عباسی بادادبه دل خوش نداشت ودرفکرآزارا وبود. سفیان بن معاویه نیزبواسطه هزلیاتی که بارها ابن مقفع درباره اوگفته بودازاوکینه دردل داشت تا آنکه بسال ۱۴۲ه اورابتهمت زندیقی وفاسدساختن عقایدمردم دست وپایش رابریده در تنوراندا خت. بگفته طبری ابن مقفع یکی ازنویسندگان نادرزمان بود. بگفته عباس اقبال آشتیانی ازبعضی اشارات معلوم میشودباتمام ایمانی‌که بمذهب اسلام ظاهرمیکرد هنوزچندان دست ازآئین قدیم خودنکشیده ویکباره آنچه راکه ازمراسم وآداب وقومیت ایرانی میدانسته درزیرخاک نکرده بود. ابن مقفع ازمترجمین دانشمندایزان بودو

دلبستگی بسیاری بآثار گذشته ایران و آیین گذشته خود داشت و در مواقع گوناگون آشکار میساخته. بگفته اقبال آشتیانی "کتب ادب و سیر و تاریخ ایرانیان عهد ساسانی را بمیل خود از زبان پهلوی بعربی ترجمه کرده و فضایل و علو نسب و معالی قوم خویش را بطریق نقل تاریخ و حکم و امثال و آداب ایشان گوشزد تازی زبانان نموده و در واقع ایران قدیم را چنانکه باید بعرب شناسانده و عرب را بمعارف گذشته ایرانی آشنا کرده بویژه در ترجمه کتب پهلوی بعربی مقداری از تاریخ قدیم ایران را که دیگران نیز بعدها از او نقل کرده اند مخلد کرده و از صدمه دستبرد روزگار مصون داشته و این اقدام بزرگترین خدمت این مرد بملیت ایرانی محسوب و از مهمترین قدمهائیست که در راه تخلید آثار علمی و ادبی عمومی پرداشته شده."

ابن ندیم کتب زیر را بابن مقفع نسبت میدهد که از پهلوی بعربی نقل کرده است ۱ـ خداینامه، ۲ـ آیین نامه، ۳ـ کلیله و دمنه، ۴ـ کتاب مزدک، ۵ـ کتاب تاج در سیرت انوشیروان، ۶ـ الآداب الکبیر، ۷ـ کتاب الادب الصغیر، ۸ـ کتاب الیتیمه.

المقنع

المقنع بگفته ابن شحنه نامش ابن عطا و از مردم مرو و خراسانی بود. برخی از نویسندگان نامش را حکیم بن هاشم ضبط کرده اند. بواسطه روبندی از زرناب که همواره برچهره داشت، بالمقنع مشهور و گاهی او را البرقعی نیز میگفتند. بگفته محمد غبار صاحب تاریخ افغانستان "مرد کاریزی بادغیسی بوده. عده زیادی از خراسانیان زرتشتی و همچنین نفرات بسیاری از خراسانیان مسلمان، بعنوان سپیدجامگان گرد او جمع شدند."

بگفته جارج سیل انگلیسی "در اوایل عمر در دبیرخانه ابومسلم خراسانی بکار دبیری اشتغال داشت. سپس در جرگه سپاهیان داخل شد و در دوره خلافت مهدی عباسی بگفته مورخان عرب بسال ۱۵۸ هجری بماوراء النهر رفته، مدعی نبوت گردید.

المقنع برای اینکه مرکز اجتماعش از دسترس مرکز خراسان (نیشاپور) دور باشد، در نواحی کش (شهرسبز) باروی استوار نظامی بنا نمود و در نخشب و کش پیروان بسیاری گرد آورد. با کارهای تردستی مردم را شیفته و والهه خود ساخت و آنرا از معجزات خود میشمردند. داستان ماه نخشب و برون آمدن ماه از چاه وابسته باوست و بسا زنده ماه نامور گردید.

المقنع مدعی بود که روح خداوندیکتا برای هدایت خلق، در کالبدا و حلول کرده است و میگفت که روح خداوند از روزگار آدم تاکنون هرزمان که اقتضا میکرده، در کالبدهای پیمبران یا دلپتان حلول مینموده است. پیش از او در کالبد ابومسلم خراسانی حلول کرده و پس از مرگش در کالبد او داخل گردیده است.

المقنع پیروان فراوانی در اندک روزگار در اطراف خود جمع کرد. و برخلاف نیروی

اعراب به پیکار پرداخت و تا سال ۱۶۱ه سرداران مشهور عرب مانند حسام بن تمیم و محمد بن نصر و غیره را از بین برد و با روهای استوار چندی را در اطراف ماوراء النهر متصرف شد و روز بروز بر نیرویش افزوده میگشت. چنانکه مهدی خلیفه عباسی از او متوحش گشته و بوسایل ممکنه او را ببدعت و کفر و زندقه منسوب ساخت، تا مسلمانان خراسانی از حمایت و یاوری او باز آیند و سپاهی گران بفرماندهی سرداران آزموده برای نابود ساختن او و دارو دسته اش بماوراء النهر اعزام داشت. در نبردهای سختی که رویداد المقنع بتنگنا افتاد. پس از دست دادن باروهای متصرفی، بالاخره با روی نشیمن و مرکز عملیاتش بوسیله نیروی اعزامی خلیفه سخت محاصره گردید. المقنع آنقدر مقاومت و ایستادگی نمود، تا اسارت او بیقین پیوست. پس برای آنکه تن بچنین ذلتی نداده باشد، زن و فرزندان و بستگان و کنیزان و بندگان خود را مسموم نمود و خویشتن را در حوض تیزاب غرق ساخت تا نشانی از او بدست نیاید. یکی از کنیزان او خویش را پنهان ساخت و از مرگ نجات یافت. او تنها کسی بود که در قلعه باقی ماند و دروازه قلعه را برای سردار عرب بکشور و آنان را از رویداد در قلعه آگاه نمود.

المقنع به پیروان خود گفته بود که وی بآسمان خواهد رفت و پس از سالیان دراز، بصورت پیر مردی سوار بر خیوان سفیدی بدیدن آنها برمیگردد و بهشت موعود را در اینجا بآنها میبخشد. بگفته جارج سیل، پیروانش بنام سپیدجامگان یا موبدانیان تا پانصد سال منتظر برگشتن او بودند و با حتمال قوی هنوز در گوشه و کنار خراسان و افغانستان و ماوراء النهر بلباس مسلمانی باقی باشند. بگفته مورخان المقنع بسال ۱۶۲ یا ۱۶۳ه خود را در تیزاب نابود ساخت.

نویسندگان زرتشتی زاده مسلمان

هنگامیکه ایران در معرض تهاجم اسلام قرار گرفت و بواسطه خیانت و نفاق بزرگان و ستون پنجم ناراضیان که راهنمای مهاجمان میگشتند از پای درآمد و مقهور تازیان بادیه گردید. بزرگان برای جلب اعتماد و نزدیک شدن بملت پیروز و گریز از پرداخت جزیه و تحقیر و مداخله و نفوذ در امور کشور بجامعه اسلام پیوستند. مردم با سواد و دانش بر زبان عرب تسلط یافتند و آن را غنی تر ساختند و با آن زبان در همه رشته ادب و دانش کتابها نوشتند. زبان پهلوی و پازند بسبب بی اعتنائی هم میهنان روز بروز فراموش میگشت و آنانکه بجامعه اسلام درمیآمدند سخن گفتن و نوشتن بپهلوی را عار و ننگ میدانستند. چنانکه اغلب زرتشتیان این دوره نیز سخن گفتن بزبان دری زبان نیاگان خود را عار میدانند و بفارسی سخن میگویند و فرزندان آنان بزبان دری بیگانه اند. ایرانیانی که اسلام آوردند از عرب عرب تر گردیدند و نام ایرانی خود و پدران خود را نیز تغییر داده عربی کردند و پیوستگی با بزرگان عرب را افتخار میشمردند.

www.tabarestan.info تبرستان

برخی از اصحاب علی بن ابیطالب ایرانی بودند از جمله زیاد ابن ابیه بود که بسبب استعداد دولیاقتش ، علی حکومت استان مهم فارس را باو داد . پس از برقراری صلح بین امام حسن ومعاویه ،زیاد با واطاعت نکرد لذا معاویه او را به برادری خود پذیرفت وبنام زیاد بن سفیان حاکم کوفه گشت . ثابت بن هرمز وحبیب بن سیستانی و خسرو بن یسار از اصحاب امام زین العابدین بودند . برخی از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر و موسی بن جعفر ایرانی بودند وخمس وزکات از ایرانیان به پنهانی بآنها میرسید وخلفای بنی امیه وبنی عباس از آن آگاه بودند ونوعی سرکشی بخویش میدانستند و درپی آزار و اذیت آنها بودند .

درپایان دوره بنی امیه وروزگار بنی عباس در ایران اشخاصی پیدا شدند که ادعای اصلاح دین نمودند ،از جمله استاد سیس ـ بابک ـ یوسف المقنع ـ سندباد ـ وبه آفرید که درروستای زوزن درنیشاپور متولد شد . درجوانی بچین رفت وهفت سال درآنجا ماند و نوادری چند از آنجا با خود آورد . ادعا کرد مجدد کیش زرتشتی است وباو الهام میشود .

آمیزش عرب وایرانی درهمه رشته های فرهنگ پدید آمد وزبان عربی چنان انتشار یافت که مردم با سواد قم ونیشاپور بدو زبان فارسی وعربی آشنا بودند . در ایران زبان ایرانی زبان روستائی شد . ازبزرگان ایرانی مانند عبدالله بن طاهر امیرخراسان حاضر نبود انتشار زبان نیاگان بکند ، زیرا درنظرش زبان اسلامی نبود ونوشته ایرانی ودینی نیاگان هرچه بدستش آمد بسوزانید ونابود کرد . مختار بن عبیده ثقفی با مصعب بن زبیر رزم کرد وکشته شد . مصعب کوفه را بگرفت وحکم کرد از سر بازان ایرانی مختار هرقدر باشند بکشند وعربها را آزاد کنند . ایرانی با وجود اینکه همه گون عرب شد ،روحا" نتوانست عرب بشود .

ما در اینجا نامهای نویسندگان وبزرگان زرتشتی که خود یا پدران ونیاگان آنها اسلام آوردند ،از نوشته پروفسور عباس شوشتری در اینجا میآوریم زیرا هنگام تدوین فرزانگان زرتشتی از آنها بی خبر بودیم .

مهندس ابوالحسن آذرخورد انشمند یست که ابوریحان بیرونی درآثار الباقیه و رساله هندسی استخراج الخط بسیاری از مطالب را از او نقل کرده .

ابوعلی محمد پسر احمد بلخی شاعر درشاهنامه خویش داستان پیدایش انسان نخستین را آورده است وضمنا"چنین پنداشته است اخباری را که او درشاهنامه آورده با کتاب سیر الملوک داد به پسر گشتاسب (عبدالله بن المقفع) واز آن محمد بن جهم برمکی واز آن هشام پسر قاسم واز آن بهرام پسر مردانشاه موبد شهر شاپور واز آن بهرام پسر مهران اسپهانی برابر است وسپس اخبار درست شده را تماما"با کتاب بهرام هروی مجوسی مقابله نموده است .

رساله فی مساحة المجسم المکافی تالیف استاد ابوسهل ویجن پسر رستم کوهی که در سال ۳۸۰هـ میزیسته .

رساله فی الابعاد والاجرام المعنونه باسم العلامه ابوریحان، تالیف ابی الحسن کوشیار بن لبان الجیلی .کوشیار دراین رساله مساحت زمین مقدار بعد قمر از زمین، مقدار فاصله شمس ودیگرسیارات اززمین ومقدار فواصل هرکدام با دیگری، حرکت نور، مقدار طول ظل ودیگرمسایل را یادکرده . (نقل ازنوشته سیدمحمدکاظم امام)

پرفسورعباس شوشتری دریکی ازنوشته های خویش صورتی ازنویسندگان ایرانی دراوایل اسلام را میآوردکه ما دراینجا نقل میکنیم :

زیادالاعجم یکی ازپیشینیان شاعران ایران است که بعربی شعرمیگفت .

اسمعیل بن یسارنسائی (درگذشت ۱۱۰هـ) ازایرانیان فرقه شعوبیه که تعصب ایرانیگری داشت وبعربی شعرمیگفته .

بشاربن بردبن یرجوخ بن یزدگردملقب به مرعث ، پدربزرگش ازبزرگان تخارستان بود، بدست عرب گرفتارشدواسلام آورد. بشارمردی شاعروادیب ودانشمندبود .دریکی ازاشعارعربی خویش میگوید "خاک تیره ، وآتش روشن است وآتش اززمانی که پدیدشد بشراورا پرستید ."

سائب بن فرخ شاعرایرانی عصراموی بودبعربی شعرمیگفت .

ابوحنیفهٔ نعمان بن ثابت بن مرزبان بن هرمزد، امام اعظم سنت جماعت بسال ۸۰هـ ازنژادایرانی درکوفه متولدشد. درآغازبازرگان بودوبفارسی سخن میگفت و زبان فارسی رازبان اهل بهشت میدانست وبه پیروان خوداجازه داده بودبفارسی نماز بجاآورند .

ابوعثمان ربیعه بن ابی عبدالرحمن فرخ ایرانی وازفقهای معروف مدینه بود. متوفی ۱۳۰هـ.حبله بن سالم ایرانی ودبیرخلیفه هشام بن عبدالملک ، کتب رستم و اسفندیاروبهرام چوبین راازپهلوی بعربی ترجمه کرد .

ابن مقفع سخنران ماهر، نویسنده ومترجم نامه های زیرازپهلوی بعربی ۱ـ خداینامه ،۲ـ آیین نامک ،۳ـ کلیله ودمنه ، ۴ـ التاج یاسیره انوشیروان ،۵ـ ادب الکبیروادب الصغیر. درسن ۳۶سالگی وبسال ۱۴۵هـ بفرمان عبدالله المنصورخلیفه دوم عباسی بدست سفیان بن معاویه مهلبی حاکم بصره کشته گردید .

وهب بن منبه ازاهالی انبارنیاگانش ایرانی بودندکه درزمان انوشیروان بیمن رفتندوبعدا سلام پذیرفتند . وهب درذیقارنزدیک صنعا بسال ۶۳۸م متولدشدو تاریخ اساطیری میدانست وبمردم بیان میکرد .

حمادبن شاپوردیلمی گیلانی بسال ۶۹۴ م متولدشدوبحمادالراویه معروف گردید . زیرا تاریخ افسانه عرب رابخوبی میدانست وبیان میکردوحافظه عجیبی داشت .

آبان بن عبدالحمید ،مترجم وشاعر ،نامه های زیررا ازپهلوی منظوم ترجمه نمود . سندباد ، برکتاب مزدک ،برامام ،یوزاسف ،کلیله ودمنه ،کارنامه انوشیروان وکارنامه

www.tabarestan.info تبرستان

اردشیربابکان .

ابوالفضل نوبخت فارسی،بزرگ خانواده نوبخت وستاره شناس دربار خلیفه منصور بود . بخواهش یحیی بن خالدبرمکی کلیله ودمنه را ترجمه نمودوهزار درهم پاداشت یافت .

سهل پسرنوبخت اخترشناسی یادگرفت وکتابی درنجوم وفقه نوشت .

یوسف وموسی دوتن ازپسران خالدوازمترجمین نوشته های پهلوی بعربی بودند .

بشربن حارث حافی مروی بسال ۱۵۰ هـ متولدوپارسای عارف بود . نیای او زرتشتی بودودین اسلام پذیرفت .

خلف الاحمربن حیان ازمردم فرغانه وعربی بیاموخت وشعرمیگفت واشعارعربی زمان جاهلیت راازبرکردوبسال ۱۸۰هـ درگذشت .

ابوالحسن علی بن حمزه ابن بهمن ابن فیروزکسائی الفارسی،نیای اوفیروز ازقرّاء هفتگانه قرآن بود . پسران هارون الرشیدازشاگردان کسائی بودند . بسال ۱۹۷ هـ درگذشت . تالیفات اوست ،کتاب معانی القرآن ،کتاب مختصرالنحو ،کتاب القراآت ، کتاب العدد ، کتاب نوادرالکبیر ، کتاب نوادرالاصغر ،کتاب البحاء ، کتاب المصادروغیره .

یحیی بن زیادمعروف به فرّاء،دیلمی شاگردکسائی ویکی ازمعروفترین نویسنده و ادیب عصرعباسی است . بگفته مورخان نوشته های اوبیش ازشش هزارصفحه میشود .

ابراهیم بن ماهان بن بهمن معروف به موصلی، پدرش ماهان ازخانواده محترم ایرانی نژادبود . بسبب ستم عمال بنی امیه بکوفه رفت ونام خودرا بجای ماهان میمون اختیارنمود . باپسرش اسحاق معروفترین خواننده ونوازنده بودابراهیم بسال ۱۸۹هـ درگذشت .

یونس بن سلیمان،نیای بزرگ اوشهریارازخانواده هرمزدوپدرش سلیمان فقیه بودولی خوداوموسیقی دان ماهربودوکتابی درموسیقی نوشت که بعدها برای ابوالفرج اصفهانی مولف اغانی نمونه شد .

یحیی بن خالدبرمکی، برمک پورجاماسب پورگشتاسب موبدزرتشتی بلخی درمعبد نوبهارخدمت میکرد . نوبهاریا،نَه وی وَها ر،معبدبودائی بودکه بعدها آتشگاه گشت . خالد پسربرمک وزیرعبدالله نخستین خلیفه عباسی بودوپسرش دردربارمحمدالمهدی مقام شامخی داشت وبعدهمه کاره هارون الرشیدشد . هارون اوراگاهی پدروگاهی عم خطاب میکرد . پسران اوفضل وجعفرومحمدهمه وزراء وحکام هارون بودندوهمه با علم وشهامت . سرانجام خلیفه بدگمان شد . برخی راکشت وبعضی زندانی شدند . یحیی بسال ۱۹۰هـ در زندان سکته کرد .

www.tabarestan.info تبرستان

تاریخ زرتشتیان

ابوبکرمحمدبن اسحق،نیای اودرعین الشمربدست خالدبن ولیدگرفتار شدو اسلام آورد،تاریخ اوایل زمان اسلام نوشته اوست وازثقات این علم است .

شاپوربن سهل پزشک مشهورکتابی بنام قرابادین الکبیرازاوست بسال ۲۵۵ه رحلت کرد .

ابوالفشین احمدبن یحیی راوندی ایرانی است که بزبان ایرانی مینوشت مولف ۱۱۴کتاب است . بسال ۲۴۰ه درگذشت .

پوراندخت بن حسن بن سهل وزیرمامون بانوئی تحصیل کرده هنرمندزیبا بود . مامون اورا همسرخودنمودوپس ازمامون مدتی درازززنده بود . خورشت پورانی باو نسبت میدهند .

ابونصربشربن حارث نیای بزرگش ماهان نام داشت گویا پسرش اسلام پذیرفت و نام هلال اختیارکرد . بشرمردی عارف وزاهدبودوعارفانی مثل سری سقطی ودیگران زیردست اوتربیت شدند . متولدسال ۱۵۰ هجریست .

ابوسلمه بن سلیمان همدانی ونخستین وزیرخلیفه عباسی است بسال ۱۳۲ه بفرمان سفاح بقتل رسید .

ابومحمدسلیمان بن مهران معروف بامام عمعش اصل اوازدماوندا ست ولی درکوفه اقامت داشت ونویسنده بود . دردربارخلیفه هشام بن عبدالملک میزیست . وفاتش بسال ۱۴۸ه بود .

فضل بن سهل سرخسی ازمامون لقب ذوالریاستین یافت . مردی دانشمندوستاره شناس وپسریک تن زرتشتی بودکه بدست مهدی خلیفه سوم عباسی مسلمان شد . مامون وزارت خودرا باوداد . بسن ۴۳یا ۴۸سالگی درگرمابه درگذشت .

موبدبهرام پورمردانشاه ازمترجمین است تاریخ ایران راازپهلوی بعربی ترجمه نمود . بیست نسخه ازخداینامه بدست آوردوبعدترجمه کردودرآخرکتاب شاهان باستان از کیومرث گرفته تا یزدگردسوم بدان افزود .

ابوحفص عمربن حفص فرخان تبرستانی مترجم کتب علمی است ازپهلوی بعربی وتفصیل آن معلوم نیست . حاشیه هائی برکتب بطلیموس ویونانیان دیگرنوشته وکتابی مستقلا "درنجوم واخلاق وادب بعربی نوشته است . پسرش محمدنیزمنجم وازنوشته های اوست کتاب المقیاس ،کتاب المواليد ،کتاب العمل بالاسطرلاب ،کتاب المسائل ،کتاب الاختیارات .

هشام بن قاسم اصفهانی ازمترجمین تاریخ ایران ازپهلوی بعربی ترجمه میکرد .

ابوجعفربن یزید بن قعقعه اسم اصلی اوجندب بن فیروزبودوبقراثت قرآن شهرت یافت بسال ۱۳۲ه درگذشت .

www.tabarestan.info تبرستان

ابایزیدبن تیفوربن عیسی بن سروشان بستانی ، عارف‌ومرتاض مشهورمعروف‌به بایزیدبستامی، نیای اوزرتشتی بودکه‌اسلام پذیرفت . بایزیدبسال ۷۷۷ م بدنیاآمدو عمری درازداشت .

اسمعیل بن هیربدایرانی بودوبزبان عربی شعرمیسرود .

ایرانشاه‌بن ابولخیرداستانهای باستانی رادرباره‌بهمن‌بنظم آورده .بندار رازی ازمشاهیرگویندگان اواخرقرن چهارم هجری است‌که‌لغتی درزبان دری وزبان‌پهلوی تالیف کردبنام منتخب‌الفرس واین خودنشانی است‌گویا ازاینکه‌تاپایان قرن چهارم دردربارپویهیان وحدودقلمروایشان هنوززبان وخط پهلوی رایج بوده‌است .

مهران ایرانی بزبان پهلوی وسریانی آشنائی داشته‌وکتاب‌حشائش راتالیف کرده‌است .

بهمنیاربن مرزبان آذربایجانی ازشاگردان شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا درسال ۴۵۸ ه درگذشت . میگویندابوعلی، بهمنیارراد‌رکودکی نزدآهنگری یافت‌که‌آتش میخواست . چون صاحب‌دکان ازاوظرفخواست وی پس‌ازاندکی تفکرمشتی خاکستربرکف‌دست ریخت و آتش راروی آن قرارداد . چون ابوعلی این فطانت رادیدشگفت زده‌شدوکودک رابملازمت خویش‌خواند . وتربیت‌کردوبدست اومسلمان شد . ازنوشته‌های بهمنیارکتابی درمنطق وطبیعی والهی است‌که‌برای اومنصوربن بهرام بن خورشیدبن ایزدیارزرتشتی بعربی تالیف‌کرده‌است ومیگویندا ین کتاب راخوداویادیگری بفارسی ترجمه‌کرده‌است .

ابی محمدعبدالله‌بن عبدالرحمن بن فضل بن بهرام الدارمی ازفقها وشیوخ بغداد درحدودسال ۷۲۷ ه بوده وسنداجتهادبطلاب میداده .

علامه محمدبن فرامرزمشهوربملاخسرومتوفی ۸۸۵ه فقه‌حنفیه‌رابنام غررالاحکام نوشته ودرسال ۸۸۳ه شرح برآن نوشته‌بنام دررالاحکام فی شرح غررالاحکام .

حاجی آقااحمدپسرحاجی علی کرمانی است . پدرحاجی علی زرتشتی مذهب بوده مسلمان شده . درفن اصول وفقه‌سرآمدداشمندان زمان خودبود .

اینست مختصری ازنویسندگان وگویندگان زرتشتی زادگان مسلمان بزبان عربی که‌ازچیرگی عرب‌برایران پدیدگشت . عرب ایرانی وایرانی عرب شد . زبان وتمدن ایران برنگ تازه‌درآمد . دراین عصرسه‌زبان پهلوی یکدیگردرایران گفته‌ونوشته میشد . اول پهلوی وپازندکه‌موبدان وباقیمانده‌زرتشتیان باایمان ازدست ندادندوآنچه ازنامه‌های پهلوی وپازنددردست داریم ازاین عصراست . دوم زبان عربی که‌درسال ۱۲۵ه دردفاتردیوانی خراسان اجباری ودرسرتاسرایران زبان ادبی ورسمی شد .مردم باسوادوداشمندبآن زبان مینوشتندوسخن میگفتند . برخی مانندخانواده‌طاهریان از نوشتن بزبان فارسی یاسرودن شعربفارسی اکراه‌داشتند

سوم فارسی نووآن بردونوع‌گفته میشد . یکی‌محلی ودیگری ادبی که‌بسبب آمیزش عربی بفارسی صورت‌گرفت وباآن زبان کتابها نوشته میشد .

www.tabarestan.info تبرستان

درخراسان پیش ازظهوراسلام، افزون بردین باستانی زرتشتی،دینهای گوناگون دیگرنیزوجودداشت ودین بودائی بتدریج درآن بخشها نفوذنموده وبنیان خویش را استوارساخت. دربخشهای کوههای هندوکش درخط مستقیم ازبلخ بقندهار، دین زرتشتی درمغرب آن بوده ودین بودائی ازسده دوم پیش ازمیلاد درمشرق آن پیروان زیادی داشت دین برهمائی نیزباتفاق دین بوداکم کم پیشرفت حاصل میکرد. دربخشهای جنوبی هندوکش معابدهنودومعابدبودائی ساختمان میگردید. درضمن آیین مهرپرستی وشیواپرستی نیز درسرزمین داورونقاط دیگرخراسان شرقی شایع گردید. دین نستوری عیسوی نیزازسده چهارتاشش میلاددرشهرهای توس، مرو، هرات وغزنین خودنمائی میکرد. معابدبزرگ این مذاهب مانندمعبدنوبهاردربلخ، معبدزورمهرپرستی درزمین داور، معبدآرونای آفتاب پرستی شیوادرکاپیسا، معبدسوریای برهمائی درکوتل خیرخانه کابل ومعبدهندوئی سگاوندلوگردرخراسان شرقی مشهوربودند.

اوضاع سیاسی نیزمانندین یکسان نبود. بخش مغرب خراسان زیرفرمانروائی ساسانیان وبخش پهناورتخارستان تحت تسلط ترکان غربی بود. بخشهای جنوب هندوکش وسرچشمه های رودهیرمندا ستقلال داشتند. بخشهای جنوب وشرق خراسان بشکل ملوک الطوایفی اداره میگشت. هندیها نیزگاهی باعبورازرودسندمها جم میگشتند.

اوضاع اجتماعی خراسان هنگام ظهوراسلام بحرانی ومستعدازهم گسیختگی بود. نیروهای چندپیدا شدندولی بزودی ازمیان میرفتند. بقای مردم خراسان مرهون فرهنگ وتمدن باستانی وخاطرات عظمت ومفاخرگذشته بودکه چون فروغی نورمند، شبهای تار بدبختی رادرخشان نگاهمیداشت ومردم را ببازگشت جاه وجلال ازدست رفته امیدواری میداد.

باظهوراسلام طبع جنگجوئی مردم خراسان درپیشرفت دین نو، موانع بزرگی به وجودآورد. خراسانیان بپذیرفتن دین بازورشمشیروسرنیزه عادت نداشتندوپیشرفت اسلام درخراسان سده ها دنبال افتاد. درسمرقندوبخارا وختن وچین دین بودائی رواج داشت. آموزشهای مزدک درفارس بگفته محمدغبارصاحب تاریخ افغانستان بآئین زرتشتی خلل واردآوردووحدت اجتماعی را بهم زد. پرچم فتوحات سپاه تازیان از سال ۱۲تا ۲۲هـ برفرازمداین وایران مغربی ومرکزی برافراشته گردیدواساس شاهنشاهی ساسانیان بهم خورد.

یزدگردپس ازسقوط فارس بسوی کرمان وخراسان گریخت. ارتش اعراب بدنبال اوبطبس ودروازه خراسان واردگردید. بخشهای مختلف خراسان بدست فرمانروایان بومی بودکه دست نشانده شاهان بیگانه وبآنها خراج میدادند. فرمانروایان مذکور

ومردم‌خراسان ازتسلط بیگانگان برخود،دل خوشی نداشتندومنتظرفرصت بودندتا خود را اززیریوغ فرمانبری‌شاهان ساسانی،ترک وچین آزادسازند.زیراکه‌نمیتوانستندبه شخصه‌با دشمنان بزرگ خودمقابله‌نمایند.

هنگامیکه‌شالوده‌دولت ساسانی پارسی متزلزل وازحملات پی‌درپی اعراب خرد گردید، خراسانیان ازدورتماشاگرمعرکه‌جدال ودردل خوشحال بودند. چون یزدگرد بسال ۲۲هـ بخراسان پناه‌آوردچهره‌موافق با ونشان ندادندوهمراهی ننمودند.بنابر این مجبورشدازمروبماوراءالنهر (وراءرود)برودوازبزرگان فرغانه‌کمک بطلبد. در همان هنگام ۲۰هزارسرباز عرب بفرماندهی احنف بن قیس بتعقیب یزدگردازراه طبس وبگفته‌تاریخنویسان عرب دروازه‌خراسان بمرزخراسان داخل گردیده‌وتامروپیش رفتند یزدگردباکمک ترکان ازآنسوی جیحون بمقابله‌اعراب پیش آمد.

مردم‌خراسان حین عبورارتش اعراب ازخاک آنها، ممانعتی واردنمیآوردندوبه آنها راه میدادندتابنیان پادشاهی بیگانگان،یعنی ساسانیان وترکان،هردوقطع‌گردد همین طورهم‌شد. سپاه‌یزدگردوخان ترک درجنگ مرونا بودگردید.خان ترک،یزدگرد را تنها گذاشته‌بشهرخویش برگشت.

خراسانیان درطی این مدت نسبت با عراب سیاست‌کجدارومریزرا پیروی و حتی الامکان دست بجنگ درازنمیکردند. زیراتا یزدگردزنده‌بود،احتمال نیرومندی دولت ساسانیان میرفت.افزون براین نمیخواستندکه‌اعراب نیزیکباره‌مضمحل گردند. بنابراین بیشترخراسانیان درجبهه‌جنگ با اعراب صلح کرده‌وبا پرداختن اندکی‌خراج قانع میساختند.

دردوره‌خلافت عثمان درلشکرکشی‌اعراب بخراسان وقفه‌حاصل آمد.مردم‌وفرمان روایان محلی برای نابودی نفوذساسانیان ودفاع ازحملات آینده‌اعراب، وقت بدست آوردند.ولیکن نتوانستندبا اتحادفرمانروایان محلی،یک حکومت مرکزی خراسانی تشکیل دهند. لذاهنگام‌دفاع انفرادی گرفتارمشکلات زیادی گردیدند. کابلشاهان بزرگترین فرمانروایان خراسان شرقی،ازنژادکوشان قدیمی،صاحب القاب تگین یا تجن برهمائی مذهب بودند. شاهان مذکوردربرابرترکان، ساسانیان، هندوان واعراب در پیکاربودند. ازکابل گرفته‌تارودخانه‌سندوهامون سیستان منطقه‌فرمانروائی آنها راتشکیل میداد. ولیک دردوره‌زمامداری صفاریان قلمروآنها محدودگردیدودرروزگار دولت غزنوی بکلی ازمیان رفتند.

راه‌دادن خراسانیان اعراب رابدنبال کردن یزدگرد: عثمان خلیفه‌سوم‌اعراب بسال ۳۱هـ عبدالله‌بن عامررا با سپاهی کامل ومجهزمامورتسخیرکامل خراسان ساخت. در پیکارهائیکه‌درقهستان رویداد، مدافعان با پرداخت خراج صلح کردند. چونکه‌مردم خراسان میخواستندبوسیله‌اعراب خودرا اززیریوغ تسلط بیگانگان مانندچین،ترک و

ساسانیان پارس آزادسازند، لذا مقاومت ومقابله با اعراب را خطرات احتمالی نیرومند شدن فرمانروایان بیگانه خود میدانستند. بنابراین حتی الامکان با آنها از در صلح و سازش برمیآمدند تا فرمانروایان بیگانه منضمحل گردند.

ماهوی سوری فرماندار مرو بیشتر از همه مایل برا ستقرار روابط حسنه ودوستانه با اعراب بود. بنابراین عبدالله بن عامر را استقبال نمود وبا تعهد پرداخت خراج هنگفت روابط حسنه با او برقرار کرد. ابن عامر از این مصالحه استفاده های فراوان برد و شهرهای جوین، بحیرآباد، اسفراین، خواف، باخزر، جهان مرغینان، نسا، ابیورد، سبزوار وابرشهر را با پیشروی خود بصلح یا بجنگ بگشاد و نیشاپور را لشکرگاه و مرکز فرماندهی قرار داد.

عبدالله پس از استقرار و استوار ساختن نیشاپور، تسخیر کامل خراسان را وجهه همت خود قرار داد. بنابراین مجاشع بن مسعود را بتصرف مکرر کرمان اعزام داشت. باید اضافه کرد هنگام فرار یزدگرد از فارس، فرمانروای کرمان روی خوشی با و نشان نداد و در فکر استقلال بود. در سال ۲۲ هـ هنگام حمله اعراب شکست یافت. اما کرمانیان گاه و بیگاه سر بشورش برداشته عمال اعراب را کشته یا از قلمرو خویش خارج میکردند. سردار دیگر عرب بنام ربیع ابن زیاد حارثی مامور فتح سیستان گردید و عبدالله بن حازم بتسخیر هرات نامزد گردید. ابن عامر سپاهی نیز برای تصرف سرخس فرستاد.

فرمانروایان شهرهای نامبرده آهنگ پیکار با اعراب را نداشتند و سپاهیان مهاجم را با زر و سیم وصلح از پیکار باز میداشتند. غالب آنها بصلح وتعهد پرداخت خراج تن در دادند. ولیکن بعضی نیز با شمشیر بدفاع برخاستند. فرمانروای هرات با پرداخت یک ملیون درهم نقد و ادای سیصد هزار درهم در سال از در صلح درآمد. اما فرمانروای سیستان بنام ایران پوررستم پورآزادخو پوربختیار پس از پیکار شدید با ربیع صلح کرد.

بگفته محمد غبار صاحب تاریخ افغانستان، ربیع در یک فرسنگی زرنگ (زرنج) مجلس مصالحه منعقد ساخت و اجساد کشتگان سیستانی میدان جنگ را بعوض فرش بر زمین چید و خود بر بالای آن جلوس نمود و کالبدهای بیجان را هم متکای خویش ساخت. در اینحال ایران پوررستم سواره با تفاق موبدان موبد و بزرگان زرنج برسید و نزدیک صدر، نشستن گاه ربیع از سب پیاده شد. چون ربیع را با قدد را زو چهره گندمگون ولبهای کلفت و دندانهای بزرگ برنعشهای کشتگان نشسته دید بایستاد و را بهمراهان خود نشاند اده گفت " میگویند اهریمن در روز بچشم نیاید اینک به بینید که بچشم میآید." ربیع ترجمه سخن او را از مترجم بشنید و بدون اینکه خشمناک شود بخندید و با ایران تکلیف نشستن نمود ولی او نپذیرفت وگفت ما بر این نشستنگاه صدر تو نیاییم که ناپاکیزه صدریست و در همان جائیکه پیاده شده بود فرش گستردند و بنشست و بمذاکره صلح پرداخت.

ربیع پس از مذاکره و مصالحه با ایران پوررستم از زرنج بگذشت و بسایر شهرهای

سیستان روی آورد. ولی فرمانروایان آن شهرها مانندرشت وزرنج وسنارودوغیره‌به پیمان صلح ایران وربیع اعتنا نکرده‌با اعراب بسختی جنگیدند.

ابن عامربمنظورتعقیب یزدگردسپاهی بسوی بلخ وتخارستان فرستاد. زیرا یزدگردپس ازشکست درنبردمرغاب ببلخ گریخت ودرآنجا بگردآوری سپاه مشغول بود. احنف سردار عرب پس ازگشودن شهرهای چندی بجنگ وبصلح تا ببلخ پیش رفت. اما این پیشرفت موقتی بودتا آنکه‌ده‌سال بعدتربلخ را متصرف شدند. با ورود اعراب ببلخ، معبدنوبها را زرونق افتادوشاهزادگان تخاری روی بگریزنهادندودوباره‌بسال ۵۱ هـ بشورش بزرگ ودامنه‌داری برخلاف اعراب دست زدندومدتها ادامه‌داشت تا آنکه قتیبه سردار عرب با خونخواری وکشتاردستجمعی توانست بشورشها پایان بخشد. دراین جنگها بلخ خراب گردیدوباشندگانش متواری شدند. شهربلخ توسط حاکم خراسان غربی اسدالقصری بسال ۱۰۷هـ تعمیرگشت. درآن زمان اقتدار اعراب درخراسان فقط باسم بودواقتدار اصلی وکلی ورتق وفتق اموربدست امیران بومی تمرکزداشت.

چون یزدگردازیاری مردم‌بلخ ونواحی ناامیدگردیدوازجیحون بگذشت. احنف به‌پیشروی خودتا بتخارستان ادامه‌داد. ماهوی سوری فرمانروای محلی مروازبودن یزدگرددرخراسان پریشان بودودرنابودکردن اومیکوشید. بالاخره‌درنزدیکی مرو اورا بکشت خراسانیان که‌خودرا اززیریوغ ساسانیان پارسی آزاددیدنددرصددفاع میهن خودورهائی ازچنگال اعراب بجنبش افتادندوجنگهائی پی‌درپی رویدادوانقلابات و شورشهای ملی تا ۲۰۰ سال ادامه‌داشت تا آنکه‌دست اعراب ازخراسان کوتاه‌گردید و حکومت مسلمان طاهری خراسانی بوجودآمد، حکومتی که‌نسبت بزرتشتیان وفرهنگ ودین آنها کشتاروصدمات ولطمات سختی واردآوردودراین کتاب درآن موردگفتگوشده‌است.

چنانکه‌گفته‌شدباپایان شاهنشاهی ساسانیان، فرمانروایان محلی درشمال و مغرب خراسان درسال ۳۲هـ بجنب وجوش درآمدندوازهمه‌بالاتردلاوری ازهرات بنام غارن سپاهی ازبادغیس وهرات گردآوردوبسال ۳۲هـ بمرکزفرماندهی اعراب درنیشاپورحمله برد. چنانکه‌قیس سردارعرب تاب مقاومت نیاورده‌بسوی بصره‌گریخت. غارن هرات و نیشاپوررا متصرف شد وبسیاری ازسربازان عرب راباسیری گرفت. عبدالله‌فرمانده دیگرعرب درنیشاپورسپاه‌فراری اعراب راجمع کردوبیک شبیخون هولناکی دست زد، چهارهزارتن سواران این فرمانده، با نیزه‌هائی که‌باپارچه‌روغن آلوده‌پیچیده و آتش زده‌بودند دردل تاریک شب لشکرنیمه‌غافل غارن راگردگرفته‌وحمله‌بردند. غارن ازجای درنرفت. بلاد رنگ براسب سوار بمقابله‌ومقاتله‌پرداخت. آنقدربکوشیدتا در میدان نبردکشته‌گردید. سپاه‌بیسردارماندگذشته‌شکست یافته‌فرارکردند.

جنبش سیستانیان: سیستانیان نیزچون هراتیان،برای اخراج اعراب ازخاک خودبه فعالیت پرداختند. عامل عرب راازسیستان بیرون رانده،پیمانهای بااعراب را به طاق نسیان نهادند. اعراب برای تسخیرمجددخراسان فعالیت تازه‌تری بخودگرفتند.

www.tabarestan.info تبرستان

جنگهای سختی بین طرفین رویداد. فرماندهی آن بخش از خراسان از طرف خلیفه به عبدالرحمن بن سمره واگذار گردید که با لشکر جرار وفداکار تا زرنج پیش رفت. ایران پوررستم فرمانروای سیستان، بروش سیاست دیرین با ابن سمره، با او پیمان صلح منعقد ساخت. عبدالرحمن سیستان وحوزه هیرمند تا کابل وزابل را مسخر کرد.

باذان فرمانروای مرغاب: احنف بن قیس از جانب ابن عامر امیر خراسان، با سپاهی گران بعزم تسخیر مرغاب حرکت کرد. فرمانروای محلی مرورود بنام باذان بدفاع پرداخت وپس از پیکار سختی در شهر متحصن شد. احنف او را بقبول اسلام یا جزیه یا جنگ دعوت نمود. بدیهی است شرط اول با روح سرکش خراسانی موافق نبود، چه بگفته محمد غبار خراسانیان درطی روزگاران باستان، امور دینی ومعنوی را با سرنیزه قبول نمیکردند. دینهای قدیم مانند پرستش نیروهای طبیعت ودین زرتشتی همه زاده طبع آریائی بود. دین برهمائی ودین بودائی نیز بعدها بواسطه تماس نژادی وتاریخی از راه تشویق وتبلیغ ومیل خود مردم در آن بخشها شایع گردیده بود. مهاجمین بیگانه چون چین وترک چنین تحمیلاتی را بخراسانیان نکرده بودند.

باذان با نگیزه مزبور مانند سایر فرمانروایان محلی پیشنهاد صلح را رد کرد ولی در مورد صحبت با دو پیشنهاد دیگر، برادرزاده خود ماهک را با نامه ای بسوی سردار عرب فرستاد. بگفته طبری باذان با حنف نوشته بود، نیای من از سواران نامور این کشور بود. اژدهای بزرگی را در این منطقه بکشت ومردم این سامان محض قدردانی فرمانروائی این منطقه را باو سپردند. درصورتیکه مایل بصلح باشی شرط اول شناختن حق من وخاندان من بر این منطقه وعفو از ادای خراج میباشد. در اینصورت حاضرم ۶۰ هزار درهم بعنوان خراج بتو بپردازم، احنف پیشنهاد او را پذیرفت ونامه ای باو نوشت که خواهش تو قبول وبرتو ووخاندانت خراج تعلق نمیگیرد. اما باید در موقع لزوم به مسلمانان کمک نمائی. پیمان صلح طبق این مواد بسال ۳۲ه استوار گردید.

درجنگ مرغاب بگفته تاریخنویسان، قوای عرب درحدود مرورود با بالغ بر ۳۲هزار نفر از سپاهیان ملی خراسان روبرو گردید، که از مناطق دورودراز مانند مرغاب، میمنه وگوزگان برای دفاع از میهن خود وپیکار با اعراب حاضر گردیده بودند. اتفاقاً موقعیت سپاهیان اعراب درمیدان جنگ بسیار خوب بود از یکطرف بکوه واز طرف دیگر برودخانه محصور بودند. مدافعان خراسانی برای تنگی میدان نمیتوانستند با کلیه نیروی خود بحمله بپردازند. جنگ شروع شد وعرب پیروز گردید. احنف پس از تصرف گوزکان بحوالی بلخ رسید. فرمانروای بلخ با پرداختن خراج با احنف صلح نمود. سپاه اعراب بسوی خوارزم راه افتاد ولی از شدت سرما دوباره ببلخ مراجعت واز آنجا به نیشاپور برگشت. سردار عرب با وجود اینهمه پیشرفتها نتوانست شالوده فتوحات خود را کاملاً استوار سازد. نفوذ عرب تنها در نیشاپور باقی ماند.

www.tabarestan.info تبرستان

ماهوی سوری فرمانروای مرو: ماهوی که سیاست دلجوئی و اتحاد با اعراب را بمنظور نابودکردن دشمنان ترکی وچینی وساسانیان پارسی تعقیب میکرد پس از قتل یزدگرد چون از طرف ترک وچین احساس خطر نمینمود، برای دانستن اوضاع ونیروی اعراب، عازم دربارخلافت اسلام گردید. درآن هنگام علی‌بن ابیطالب بمسند خلافت نشسته بود. پیمان نامه قدیمی را که این عامر در مورد مرو بسته بود با ماهوی تجدید کرد و منشوری مبنی بر رضایت بعنوان دهقانان واسواران مرو باو داد. ماهوی بورود بخراسان و اطلاع از اختلافات مرکز خلافت وجنگهای امیران عرب با یکدیگر، در دفاع از میهن و بیرون راندن اعراب با مردم خراسان همکاری نمود و مرز نیشاپور را مستحکم ساختند. علی از استماع این خبر سپاهی گران بسال ۳۶ه به نیشاپور اعزام داشت. خراسانیان بآنها راه ندادند. سردار دیگر با نیروی سنگین تر نیز مجبور شد با نیشاپوریها و مرویها صلح نماید. باین شرط که دو دختر از یک خاندان بزرگ مرو بحضور خلیفه تقدیم کنند. دخترها بمرکز خلافت رسیدند ولی از نکاح با خلیفه سر باز زدند و با زدواج با پسران خلیفه حاضر گشتند. اما خلیفه آنها را طرد کرد و دخترها بمرو مراجعت نمودند. طبری در تاریخ خود از این داستان سخن میراند. نفوذ اعراب از این ببعد در بخشهای شمال غربی خراسان از بین رفت.

سردار مقتدری بنام ربیع‌بن زیاد با ۵۰هزار سرباز از عرب بسال ۵۱ه بعنوان مهاجرت بخراسان کوچ کرد. با مدافعان بادغیسی هرات بجنگید. سپس ببلخ رفت و ناگزیر شد پیمان نامه صلح قدیمی را با فرمانروای محلی تجدید کند. سپاهیان او در نقاط مختلف خراسان ماندند و با مردم آنجا خویشاوندگشته بتدریج آنها را بدین اسلام آشنا میساختند و در نتیجه مردم خراسان در سده‌های بعد کم کم اسلام آوردند.

سلم‌بن زیاد بسال ۶۱ه در زمان خلافت یزید والی خراسان گردید با حسن خلق خویش قلوب خراسانیان را جلب نمود و به نیکوکاری معروف گشت. اما سرکردگان محلی و بومی خراسان تاب تسلط بیگانه و اعراب را نداشتند و برای آزادی خویش در تلاش بودند. در یکی از شهرهای خوارزم در زمستانها انجمن سری برپا کرده نقشه پیکار و دفاع را طرح نموده در تابستانها بموقع اجرا میگذاشتند. سلم از تشکیل این جلسات سری با خبر شد در سرکوبی آن بکوشید. بگفته ابن اثیر شش‌هزار سرباز آزموده عرب را بسرداری مهلب بشهری که انجمن سری تشکیل شده بود اعزام داشت. مهلب شهر را بشبیخون محاصره و سرکردگان بومی را اسیر کرد. ولیکن اهالی با پرداختن پنجاه ملیون درهم نقد و جنس بسردار عرب، سرکردگان خود را آزاد ساختند. پس از این رویداد خراسانیان برخلاف سلم بشورش برخاستند تا آنکه از کار برکنار گردید. پس از سلم بین والیان و سرداران عرب در خراسان دشمنی ایجاد شد و هریک در پی استیصال یکدیگر بودند تا آنکه در سال ۷۷ه امیه‌بن عبدالله از مرو ببلخ لشکر کشید و خواست آنرا مانند نیشاپور و مرو لشکرگاه

اعراب سازد. ولی درپیکارسختی که‌خراسانیان بجان کوشیدندامیه‌محصورگردیدوبا زحمت زیادخودرا ازچنگال بلخی‌ها نجات داده‌به‌مروگریخت.

قتیبه‌ونیزک بادغیسی :عبدالملک خلیفه‌اموی بسال ۸۵هـ بهترین سرداران خود قتیبه‌را با مارت خراسان مفتوحه‌اعزام‌داشت. اووسردارانش بسیاری ازشهرها را با صلح وجنگ بگشود.برادرش تا فرغانه‌وخودش تا بلخ پیش رفت. فرمانروای محلی بلخ که‌عنوان اسپهبددا شت ومردی آزموده‌بودبرای آزمایش نیروی دشمن با اوازدرپیکار درآمدسپس با قتیبه‌صلح نمودوموادپیمان نامه‌اورا پذیرفته‌ومعاهده‌برقرارساخت.

قتیبه‌پس ازعقدمعاهده‌با اسپهبدبلخ بسال ۸۶متوجه‌نیزک فرمانروای محلی‌بادغیس گردیدوتوسط سفیرخویش ازاوخواست اسیران عرب راآزادکندنیزک بشرطی حاضر شدکه‌قوای عرب هرگزدرمرزاوداخل نشوند. قتیبه‌پذیرفت تا خیالش ازناحیه‌اوراحت باشدوپس ازفراغت ازتهاجم‌بنقاط دیگر،کارا وراهم‌فیصله‌خواهددادوباین روش‌ازعدم تمرکزنیروی خراسانیان واتفاق آنها استفاده‌برد.

قتیبه‌بخارا وسغدرا بجنگ وصلح بگشاد. نیزک فرمانروای بادغیس باطمینان پیمان صلح با اوهمراه‌بودوروش رزمی قتیبه‌را مطالعه‌میکرد. چون قتیبه‌بآمل رسید نیزک ازاووداع کردوبسوی بلخ شتافت. آنقدربسرعت پیش رفت که‌درنوبها رتوقف کرد. زیرا ازجانب قتیبه‌ایمن نبودوبجاهم‌احساس خطرمیکرد.قتیبه‌پس ازحرکت نیزک ازاذنی که‌برفتن اوداده‌بودپشیمان گشت. سردارخویش مغیره را با سپاهی بدنبال اوروان کرد. موقعی به‌نیزک رسیدکه‌اودروادی خلم‌داخل شده‌بود. چون دیدتاب نبرد با نیزک را ندارد ناکام‌برگشت. نیزک رفتارزشت ورویه‌نامردی قتیبه‌را بشکستن‌پیمان دلیل کرده‌با اوازدرمخالفت برآمد.

دراینبارنیزک بفکراتحادقوای ملی‌افتادتادستجمعی نفوذوسلطه‌اعراب را بشکنند.بفرمانروایان بومی خراسان مانندجغبویه‌پادشاه‌تخارستان،سپهبدفرمان روای بلخ .باذان رئیس ملی‌مرووحکمرانان محلی‌گوزگان،فاریاب ،طالقان نامه‌ها نوشت وآنها را بتشکیل یک اتحادیه ملی‌ضدعرب دعوت کرد. همچنین بکابلشاه‌پیشنهاد دادکه‌درصورت شکست اتحادیه ،قلمروسلطنت کابلشاه‌پناهگاه‌آنان وخزینه‌احمال و اثقالشان باشد. همه‌بزرگان پیشنهادنیزک راپذیرفتندوجغبویه ،عامل عرب مقیم درپایتخت خویش راازقلمروخودبیرون کرد.

نیزک پغلان راکه‌باروی استوارجنگی داشت مرکزسپاه‌خویش قرارداد.فرمان روایان محلی درصددتهیه‌نیروی جنگ بودندوخودرابرای پیکاربها رآینده‌آماده میکردند،که‌قتیبه‌درموسم‌زمستان با ۱۲هزارسپاهیان آزموده‌حاضربه‌نبردسررسید از نیشاپورمرکزلشکرگاه‌عرب سپاه‌طلبیده‌وبمنطقه‌مروالرودحمله‌کرد.فرمانروای محلی طالقان به‌پیکارایستاد.دررزم‌شدیدی که‌رویدادطرفین تلفات سنگین دیدند.قتیبه

اسیران بگرفت وهمه را درطول چهار فرسخ (۲۶کیلومتر) برچوبهائی که نصب کرده بودبدار زد، وبتسخیر مجددفاریاب حرکت نمود. فرمانروایان مناطق دولت آباد وشبرغان بواسطه آماده نبودن برزم، با قتیبه ازدرصلح درآمدند. سپهدار عرب بسوی بلخ پیش رفت وبرادرش عبدالرحمن تا شقرغان پیشروی نمود. نیزک درگذرگاه پغلان مردان جنگی به گماشت. قتیبه نتوانست باروی استوار پغلان را بجنگ متصرف شود. خطوط روابط خودش نیزطولانی ودرخطردید. درپی چاره بودکه جاسوسی ازخراسانیان راه پنهانی بارو را باونشاندا د. بسرعت با قوای خوددرقلعه داخل گردید. درجنگ سختی که رویدادغالب کش سپاهیان نیزک نابودوقلعه فتح گردید. نیزک فرارکردوبسوی سمنگان دردامنه هندو عقب نشست ودرباروئی بنام گرزمتحصن گردیدودرضمن ذخایرخودرا ازبیراهه بدربار کابلشاه فرستاد. قتیبه بدنبال نیزک برسیدوبه پیکارحصاری مشغول شددوماه طول کشید وزمستان سخت بنزدیک رسید. قتیبه سپاه وخویشتن را درخطرنابودی دید. بخدعه ونیرنگی که دورازقانون انسانی ودینی است دست زد. سلیم را بعنوان سفیرنزدنیزک فرستادتا با اومذاکرات صلح آغازکرده واورا برای ملاقات بیاورد. درضمن قول وپیمانی که به نیزک میدهدا ززبان خودش (سلیم) باشد. قتیبه سفیررا درصورت ناکامی بمرگ تهدید نمودوسوگندخوردکه اورا بدارخواهدزد.

سفیربا ری ازنان وحلوا به نزدیک قلعه گرزرفت که ازخواربارخالی و کلیه کودکان آنجا بمرض چیچک گرفتار وباشندگان متوحش وپریشان شده بودند. حتی جغبویه پادشاه تخارستان نیزدرآن گیرودارحیران بود. سلم بعنوان سفیربحضورنیزک رسید. نان وحلوا تقدیم کرد. مردم قلعه برخلاف ادب بدون اجازه بخوردن نان وحلوا پرداختند سلم پیشنهاد صلح را مطرح کردونیزک را بملاقات قتیبه دعوت نمود. نیزک عدم اطمینان بقول وپیمان قتیبه را بمیان آورد. سلم گفت که اوقول امان واطمینان میدهد. اورا قبول ندارد. نیزک میخواست جواب دهدکه سپاهیان باتفاق گفتندما قبول داریم. نیزک بضعف لشکرپی بردوگفتگوی بیشتررا صلاح ندید. خودرا برای عقدپیمان وملاقات با قتیبه حاضرکردوباتفاق جغبویه ودسته ای ازمحافظین مسلح همراه سلم ازقلعه خارج شد. چون به نیمه راه رسیدند، سواران مسلح قتیبه آنها را دورگرفته اسیرکردند. نیزک فریادزدکه خیانت کردی. قتیبه با سپاهیان بقلعه داخل شدو۱۲هزار ازمردان نیزک و جغبویه را ازدم شمشیرگذراندونیزک وبرادرش را بکشت وجغبویه را بدمشق بدربارخلافت فرستادواودرآنجا جان داد.

خونریزیهای قتیبه وسوزاندن فاریاب: قتیبه پس ازورودبمروفرمانروای خراسانی گوزگان را احضاروگروگانهای چندی ازاوگرفت. فرمانروا هنگام مراجعت بپایتخت خویش درحال مرض درگذشت. مردم خراسان ازقتیبه بدگمان بودند رفتارناشایست و پیمان شکنی اورا با نیزک بادغیسی فراموش نکرده بودند. مرگ فرمانروای گوزگان

را نیز برقتیبه حمل کردند. بنابراین از اوروگردان گشته، عامل اورا بنام حبیب بن عبدالله با هلی که درگوزگان بود بکشتند. قتیبه درقصاص آن همه گروگانهای گوزگانی را که با خود داشت از دم شمشیر گذرانید. فرمانروای شومان نیز از قتیبه بدگمان گردید. برخلاف او بجنگ برخاست ودرمیدان نبرد با کلیه مردان خود کشته گردید. باروی او نیز شکاف برداشت وفرزندان وخاندانش باسارت رفتند.

قتیبه پس از آنهمه خونریزی به کش ونسف حمله برد وسپس به فاریاب شتافت. اهالی آنجا سخت ایستادگی نمودند. قتیبه خونخوار وقسی القلب بود ونسبت بمردم خراسان از پایداری ومقاومت، خشمناک ودررنج بود. فاریاب را پس از فتح بسوزانید وبسغد و بخارا حمله برد وخراج سنگین برمردم آنجا تحمیل ووصول کرد. فرمان داد قرآن را بزبان بومی ترجمه کرده بخوانند. قتیبه عزم حمله بکابلشاه را داشت که سفیران او با هدایا و پرداخت خراج واجازه اقامت نماینده او درپایتخت، بدربارش حاضرگردیدند. بنابر این پیمان صلح را با کابلشاه امضا وعزیمت فتح خوارزم را نمود. فرمانروای خوارزم نیز رویه کابلشاه را اتخاذ کرد.

قتیبه آرام ننشست، برخلاف پیمانهائی که با فرمانروای سمرقند بسته بود، بجانب اولشکرکشید. سلطان سمرقند بجنگ با یستاد وازفرمانروایان شاش (چاچ) وفرغانه کمک طلبید. سپاهیان سمرقند درپیکار مغلوب شدند وبا روی آنها شکاف برداشت. مردم شهر پیمان ادای دوملیون درهم خراج وساختن مسجدی درشهرود ادن سی هزار مردان جنگی را بعرب پذیرفتند. قتیبه ببهانه ادای نماز با سپاه خویش بشهر داخل شدوبیرون نرفت. سلطان سمرقند را از شهر تبعید کردوغنایم زیادی درآنجا بدست آورد. دختری از بزرگان آنجا را بعنوان کنیز بگرفت وخبر پیروزی بخلیفه وقت ولید (۸۶-۹۶ه) فرستاد. فتح سمرقند دلیل دیگر بربدقولی وپیمان شکنی قتیبه شد. این مردخونخوار وخودخواه، به افکار ونظریات مردم خراسان اهمیت نمیداد. مغیره را برخلاف پیمان بخوارزم فرستاد وغنیمتهای فراوان بچنگ آورد. فرمانروای خوارزم را ناگزیر بقبول عامل عربی بنشستن پهلوی خود ساخت.

ابوریحان بیرونی درآثارالباقیه ص ۷۳ درموردبی اطلاعی زرتشتیان خوارزم از تاریخ مینویسد" علت اینکه ما از این اخبار بیخبر مانده ایم اینست که قتیبهٔ بن مسلم باهلی نویسندگان وهیربدان خوارزم را از دم شمشیر گذرانیدوآنچه مکتوبات از کتاب و دفتر داشتند همه را طعمه آتش کردوازآن وقت خوارزمیان امی وبیسواد ماندند."

قتیبه تا سال ۹۶ه هنگام مرگ ولید با قساوت قلب درخراسان فرمانروائی میکرد. هنگام خلافت سلیمان بنام خویش خطبه خواند. سپاهیان اعراب از اوروگردان شدند و خراسانیان نیز از ومتنفرودرآزار ورنج بودند. جنگ داخلی بین اعراب خراسان که شماره آنها به ۵۴هزار میرسید آغاز گشت وقتیبه با خاندان خودبقتل رسیدومردم از ستم

او آزادشدند.

ناتوانی عرب درتحکیم پیروزیهای خراسان: درسال ۱۰۰ه که قلمرو خلافت عرب از سواحل عمان تا اقیانوس اطلس و از قفقاز تا خلیج فارس کشیده شده و پرچم فیروزی آنها برفراز قصر اسپانیا در اهتزاز بود، هنوز امیران و سرداران وارتش آنها نتوانستند در خراسان شرقی وشمالی شالوده اقتدار خود را استوار سازند و حکومتی نیرومند تشکیل دهند. اسد بن عبدالله بسال ۱۰۶ه از راه مرغاب به غرجستان و غور حمله برد. فرمانروای بومی آنجا بنام غرون سخت ایستادگی کرد. اسد عاجز از فتح با نمرون پیمان صلح منعقد ساخت سپس با غوریها به پیکار پرداخت وطی دو سال درچندین نبرد پیشرفتی حاصل نکرد و یکنفر خراسانی مسلمان را بنام ابوخالد برمک عامل بلخ قرار داد. اشرس بسال ۱۰۹ه به سمرقند لشکر کشید و بسیاری از مردم آنجا اسلام آوردند. ولی چون اعراب بواسطه خالی شدن خزانه از مسلمانان جدید جزیه اخذ میکردند آنها نیز از مسلمانی دست کشیدند و با کمک ترکها به پیکار برخاستند. در نبردهای پیکند، بخارا و کمرجه اعراب شکست یافتند. خالد بن برمک تازه مسلمان شده بسال ۱۱۷ه امیر خراسان گردید. بسمرقند حمله کرد و تا بداخله بلخ پیش رفت. برای توفیق در ماموریت خود خراسانیان مسلمان شده را بسرداری سپاه منصوب ساخت.

مردم خراسان برای اتحاد با هم و تولید نفاق بین سرداران اعراب کوشا و تخشا بودند و از طرفی برضد خلفای اموی و طرفداری از خاندان عباسی تبلیغ مینمودند و احزاب سیاسی تشکیل میدادند. خداش بانی طریقه خرّمیه از دشمنان سخت خلفای اموی، خراسان را مرکز خود ساخته بود. بواسطه خدعه وتزویر اسد سردار عرب وبرادر خالد گرفتار وبقتل رسید.

اعراب درطی مدت یک سده فقط درمرو و نیشاپور صاحب نفوذ و قدرت بودند. دربخشهای دیگر خراسان مانند تخارستان، بلخ، گوزگان وهرات تسلط کامل نداشتند، اداره امور بدست فرمانروایان محلی بود. بعضی از آنها به پرداختن جزیه راضی و برخی با قامت نمایندگان خلافت عربی درمحل فرمانروائی خویش اجازه دادند. ولیکن چون فرصت مناسبی دست میداد، جزیه و باج را نمی‌پرداختند. وبشورش برمیخاستند. درضمن اعراب درتلاش بودند که بوسایلی نیروی قوی دربلخ بهمرسانند و عمال خود را در آنجا منصوب سازند. بالاخره دست بدامان خراسانیان مسلمان شده زدند و آنها را بفرماندهی سپاه و عاملی شهرها برگزیدند تا از شورش خراسانیان آسوده گردند. خراسانیان بدین روش با پذیرفتن اسلام در اداره امور کشوری ولشکری اعراب داخل گشته و هنگام فرصت پایه حکومت اسلام خراسانی را بریختند. برای پیشرفت این منظور وانقراض خلافت نیرومند اموی، خراسانیان بتشویق وتبلیغ خاندان عباسی پرداخته آنها را بروی کار آوردند. این امر بزرگ بدست یک مرد خراسانی که اسلام آورده و بنام ابومسلم مروزی خراسانی مشهور

است انجام یافت و او نیز در ازای خدمات گرانبهای خود به آن خاندان بدست همان خاندان بمرگ محکوم گشت.

ابن سمره در پیکار با کابلشاه توفیقی حاصل نکرد به سیستان برگشت تا زرنگ را مانند نیشاپور لشکرگاه اعراب سازد اما سیستانیان بزیر بار نرفتند و نیز پافشاری را دور از احتیاط دانست کارگزاری از خود به آنجا بگذاشت و بدربار خلافت برگشت. ربیع حارثی بسال ۴۳ه از جانب معاویه با مارت سیستان رسید و بکوشید زرتشتیان را به پذیرفتن اسلام وادار گرفتن قرآن وادار دولی توفیقی حاصل نکرد. عبیدالله بن زیاد بسال ۵۳ه امیر خراسان گردید و امارت سیستان را به برادر خویش عباد سپرد. عباد برای تصرف کابل بقندهار لشکر کشید و با سپاهیان کابلشاه جنگهای سخت نمود و پیشرفتی حاصل نکرد. کابلشاه خود را حکمران با لاستحقاق شهرهای جنوب هندوکش تا هامون سیستان و دریای سند میدانست. با وفات معاویه بسال ۶۰ه مردم سیستان دستگاه امارت عربی را برچیدند. عباد ناگزیر شد خزانه کل سیستان را که بالغ بر بیست ملیون درهم میگشت بر داشته ببصره برگردد.

یزید و ابوعبیده زیاد بسال ۶۲ه از جانب خلیفه وارد زرنگ سیستان گردیدند. یزید بکابل لشکر کشید. کابلشاه بدفاع ایستاد. در میدان پیکار سپاه عرب کشته و اسیران فرار و ان داد. یزید سردار سپاه در میدان نبرد کشته گردید و برادرش ابوعبیده اسیر گردید. سلم بن زیاد بر سیدگی اوضاع و ترتیب کارهای خراسان ماموریت یافت. سلم بورود به خراسان اوضاع را پریشان یافت و صلاح در اتخاذ روش مسالمت آمیز دید. با مردم مسلک مهر و محبت پیش گرفت و با کابلشاه از صلح و آشتی سخن راند و با پرداخت نیم ملیون درهم اسیران عرب را آزاد ساخت.

رستم بن مهرهرمزد : عبدالعزیز عامر امیر سیستان گشت و با مردم با محبت پیش آمد. بعزم پیکار با کابلشاه حرکت کرد. در نواحی کابل بواسطه فن جنگی کابلشاه در تنگنای سختی گرفتار گردید چنانکه تمام افراد سپاه بنابودی نزدیک شدند، فوراً به سیستان برگشت و خود و سپاه را نجات داد. عبدالعزیز پس از نجات از مخمصه در زرنج (زرنگ) رحل اقامت افکند و دایم در مصاحبت رستم بن هرمزدیکی از دانایان بزرگ زرتشتی و صاحبدلان سیستان بسر میبرد و پندها و اندرزهای سودمند را از گفته دهقانان پیشین از زبان او میشنید و خود را تسلی میداد. عبدالله بن امیه امیر سیستان بعزم نبرد با کابلشاه ببست لشکر کشید. کابلشاه مردی بود با تدبیر و دلیر و برای اعراب تهدیدی بزرگ. بعبدالله پیغام فرستاد اگر دست از جنگ بردارد یک ملیون درهم با وخواهد بخشید. عبدالله پاسخ فرستاد اگر رواق بست را پر از زر و گوهر سازد نخواهد پذیرفت. کابلشاه بعجله مشغول تخلیه شهرها گردید. قدم بقدم روستاها و باروها را خالی کرده عقب مینشست و او را بدرون دره های خطرناک کشید و راهها را از هر طرف برا و بست و او را محاصره نمود. عبدالله سپاهیان و خویشتن را در خطری سهمناک دید. پیغام

فرستاداگررا ه برگشت را با زگذاردا زپرداخت خراج معاف خواهدبود .کابلشاه پاسخ باز فرستاداگربخواهدزنده با زگردد ،باید ۳۰۰هزاردرهم بپردازدوپیمان نامه صلح را با شرایطی امضا ومهرکندکه درآینده با کابلشاه جنگ نکندودرقلمروا وداخل نگردد .عبدالله بناگزیرشرایط را پذیرفت .

چنانکه گفته شدنفوذاعراب بکابلستان وزابلستان رخنه ننمود .مردم سیستان هم گاه وبیگاه سربشورش برمیداشتند .بسال ۱۰۷ه عامل عرب را درسیستان بکشتندوقاضی عربی نژادرا ازمنصب خویش خلع ومسلمان محلی را بمنصب قضا نشاندند . ارتش عرب بر خلاف پیمان سال ۱۰۹دوباره بعزم نبردباکابلشاه حرکت نمود .کابلشاه را هها را بنبست و بمقابله ایستاد . فرمانده عرب پس ازدادن تلفات بسیاربسیستان عقب نشینی کرد . کارشورشیان سیستان بسال ۱۱۱ه بالاگرفت وبسال ۱۱۶ه فتنه ها بیدارگشت وسیستان نیا آتش اختلاف بین قبایل عرب قلمروخودرا دامن زدندوآنها را بجان هم انداختند .عامل عرب را درسیستان بسال ۱۲۰ه بکشتندوآن هنگامی بودکه سراسرخراسان شمالی وغربی که تحت فرماندهان عرب اداره میگشت بقیام برخاستند .ابومسلم مروزی خراسانی بر خلاف عرب قدبرافراشت . نصربن سیارامیرخراسان را بسال ۱۳۱ه مغلوب نمود . سپس بفارس لشکرکشیدوسیستان را ازنفوذاعراب آزادساخت واداره امورسیستان پس ازیک قرن بازبدست سیستانیان افتاد .

زادان فرخ وفضل بن سهل:درروزگاربنی امیه ، تعصب عربی وقبیله ای بشدت رواج داشت . عربی زبان رسمی قلمروخلافت گردید .امادیوان ودفاتردولتی بخط وزبان پهلوی بود . درزمان حجاج بن یوسف (۷۵-۹۵ه)خونخوارقسی القلب درکوفه ، بزبان عربی منتقل گردید . اینکاربدست صالح پن عبدالرحمن سیستانی دبیرحجاج صورت گرفت . اعراب بسال ۳۰ه هنگام فتح سیستان پدرصالح را باسارت بردند . صالح در دیوان مالیاتی عراق، زیردست زادان فرخ پیشه دبیری داشت .بگفته ابن ندیم وبلاذری درفتوح البلدان،بواسطه رقابتی که با رئیس خودزادان فرخ داشت دفتردیوان راکه تا بسال ۸۲ه هنگام درگذشت اوبپهلوی نوشته میشد .بعربی نوشت وبرآثاراین زبان خط نسیان کشید . فضل ابن سهل ذوالریاستین نوه زادان فرخ خراسانی بود . کتابهای زیادی ازپهلوی بعربی ترجمه کرده بجعفربرمکی تقدیم نمود .جعفرازکارش خوشحال گشت باسلام دعوتش نمود .فضل درمحضرجعفروباحضورتنی چندازبزرگان،اسلام اختیارکردو مقیم بغدادشدوبه پیشکاری مامون رسید .بگفته ابن صبیعه "فضل بن سهل که بعدها در زمان مامون بمقام ذوالریاستین رسیدجوان ایرانی نامجوی زرتشتی ازمردم خراسان بودکه تازه واردبغدادشده وبوسیله برمکیان بحضورهارون رسیده ودردیوان کاری با و سپرده بودند .نخست اسلام آوردومراسم ختان را دربارها واجرانمودندوازاین رهگذربیمار ودربسترآرمیده بود .یکروزجبرئیل پزشک بیمارستان بغدادبعیادت اورفت ودیدفضل

دربسترآرمیده وکتابی عربی درپیش داردومیخواند .جبرئیل بزبان پارسی با او گفت چون بینی نامه ایزد؟ فضل پاسخ داد، خوشه وچون کلیله ودمنه نی" (ازمقاله سیدمحمد کاظم امامدرمجله مهرشماره ۷دوره ۱۲) .

فضل بن سهل میخواست سلطنت راازخاندان عباسی بخاندان علی منتقل وبتدریج بخاندان ایرانی بسپارد .نعیم بن حازم عرب درمجلسی درحضورمامون باوگفت "تومیخواهی سلطنت بنی عباس رابفرزندان علی انتقال دهی، سپس باخدعه وتزویرازآنها پس گرفته شاهنشاهی وخسروی عجم را تجدیدوبرقرارکنی." فضل رنگ سیاه راکه درپرچم ولباسهای رسمی شعارخلفای عباسی بودوازابومسلم گرفته بودند ،برنگ سبزعوض کردکه شعارعلویان بود. مامون پیشنهادش راپذیرفت .اعراب ومخالفان فضل میگفتندرنگ سبزشعارقدیم زرتشتیان است . بواسطه این پیشامدها اعراب بغدادبرخلاف مامون وخراسانیان برانگیخته شدند . مامون برای دلجوئی آنها ،استادووزیرومولای خودفضل را ببخشش واحسان زروسیم به کسان واطرافیان او،وی رابقتل رسانید .

خاندان برمک وابومسلم خراسانی :خاندان برمک یکی ازخاندان مشهورومعتبرپیش از اسلام دربلخ بوده .جعفربانی این خانواده درپایان سده اول اسلامی اسلام اختیارکرد . بین سالهای ۹۶و۹۱هـ بدمشق مرکزخلافت بنی امیه رهسپارگردید .بگفته صاحب تاریخ افغانستان دین قدیم این خاندان زرتشتی بوده وچون یکی ازآنها سمت تولیت معبدنوبها رارا داشت ،بعضی تاریخنویسان نتیجه گرفته اندکه خاندان برمک دین بودائی قبول کرده بودند . خالدبن برمک بوسیله ابومسلم خراسانی درسپاه اوداخل شدودلیریها ازخود نشان دادونظرخلیفه عباسی ابوالعباس سفاح بسوی اوجلب گردیدووزارت رابا وتفویض نمود .

دراواخرقرن اول واوایل قرن دوم هجری،ایرانیان دردربارحجاج خونخواروکارگزاران عرب درایران،نفوذبدست آوردندوحتی بفرماندهی ارتش اعراب نیزرسیدند . ابوخالدبن برمک ازسوی امیرخراسان بفرماندهی بلخ منصوب گردید . درچنان محیطی ابومسلم خراسانی ظهورکرد . بگفته احمدسروش"قبل ازظهوراسلام ، متولی وپرده دار آتشکده معروف بلخ یعنی آتشکده نوبها ربود .برمکیان ازمدتها پیش نسل اندرنسل به ریاست نوبها رمنصوب میشدندوخودازتبارشاهان ایرانزمین بشمارمیرفتند . نوبهار معبدی بزرگ وپرجلال بودکه ۳۶۰ طاق داشت که با دیبا وحریروجواهرات گرانبها آراسته بودوبزرگترین پرستشگاه زرتشتیان دنیا بشمارمیرفت . برمکیان بقدس وپرهیزگاری شهرت داشتندومورداحترام واکرام بیپایان بودند . شهریاران هندوچین سربدرگاه نوبها رمیسودندوبنا بیک رسم مذهبی دست برمک را میبوسیدندزیراوی درآن جامه سفید و چهره روشن مظهرپرهیزوپارسائی بود ."

درموردمعبدنوبها راختلاف نظرموجوداست . زیراکه این معبددریک زمانی معبد

بودائی بوده وشهریاران بودائی کوشانی بزیارت آن میرفتند. اما این معبددراصل آتشکده ورهرام بوده. بگفته احمدعلی کهزاد (افغانستان ونگاه اجمالی باوضاع وشئون مختلفه آن، از عبدالباقی ص ۴۲) "آتشکده وهران که قراریکی از نسخ اوستا، مکشوفه از سمرقند، سپندات پسرویشتاسپه (اسفندیار پسرگشتاسب) که دربلخ بامیک یعنی بلخ درخشان بنانهاده بود، بنام ناویها را یا نوبها رمبدل بمعبدبودائی شدوتانیمه اول قرن هفتم مسیحی حین عبورزایرچین هیون تسنگ هنوزبلخ بحیث راجاگریها یعنی شهرکوچک شاهی ومعبدبودائی آن بنام نوبها ریادمیشد. بسا یادگارهای قیمتی بودا درمعبدبلخ بودیعت گذاشته شده بود. افغانستان وتاسیس دیانت زرتشتیگری آن، فلسفه قدیم بودائی راکه رنگ محدودتری داشت وسیعترساخت."

فیروززرتشتی ملقب بسنباد، راوندیه واستادسیس خالدبن برمک ازمردم بلخ بود ونیای اورانام جاماسب پوروشتاسپ. ابومسلم بواسطه دسیسه وخدعه منصورخلیفه عباسی وهمکاری نزدیکان خوددربغدادنابکارانه بقتل رسید. چون خبرکشته شدن ابومسلم به خراسان رسید. فیروززرتشتی مذهب ملقب به سنباد بگفته محمدغبارکه باشنده روستای "هردانه" درمغرب هرات بودبسال ۱۴۲ه بکین توزی ابومسلم کمربست وبگفته مورخان عرب حدودصدهزارسرباز ایرانی چه مسلم وچه زرتشتی درسپاه اوبودندبه نیشاپورحمله نمود وقومس وری راا شغال کردوخزانه ابومسلم را دررری متصرف گردیدوخودرا سپهبدنامیدو عزیمت عراق وحجازرا داشت. خلیفه عباسی سپاهی گران بجنگ اوا عزام داشت. سنباد درحوالی ری وهمدان شکست خوردوبجانب تبرستان عقب نشینی اختیارکردتا با تجهیز نیروی جدیدبرا عراب بتازدبدبختانه برادرخورشیداسپهبدتبرستان ازخاندانگاوباره که ازسوی برادرباستقبال رفته بودوی وهمراهانش را بکشت وسرهای آنان را بخلیفه فرستادووسایل بربادی سلطنت خاندان خویش را فراهم آورد.

پس ازسنباد فرقه دیگری بنام راوندیه بشورش برخاستندوخلیفه را بتنگنائی دچار کردندتا آنکه معن بن زایده، راوندیه را مغلوب ساخت وبا مارت سیستان منصوب گردید. ولی سیستانیان بسال ۱۵۱ه شکم اورا درقصرفرمانروائی خوددریدند، مردم بست وقندهار بسال ۱۴۴ه برخلاف نیروی خلافت به پیکاربرخاستند. همچنین مردم هرات برهبری استاد سیس بادغیسی استقلال خراسان را اعلام کردند. استادسیس پس ازجنگهای خونین با سپاهیان بیشمارعرب بالاخره منکوب ومنهزم وگرفتارگردید. دخترهمین مرد بنام مرجیله بادغیسی دربعدها زن هارون الرشیدشدومامون ازاوبدنیا آمد.

آذرویه زرتشتی ومحمدشداد: مردم سیستان چه زرتشتی وچه مسلمان به پیشوائی آذرویه پورمرزبان زرتشتی ومحمدبن شداد برخلاف دستگاه خلافت منصورقیام کردند. ازبست به جنگ یزیدبن خلیفه که عامل سیستان بودروی نهادند. یزیددرمیدان نبردمغلوب شد وروی بفرارنهاد.

www.tabarestan.info تبرستان

امیرحمزه بن عبدالله : امیرحمزه نسب خودرا به زوطهماسب یکی از بزرگان سیستان میرساند. مردی بوددانشمندودلیروازباشندگان روستای رول وجون. استادسعید نفیسی نام پدرحمزه را آذرک آورده است .حمزه بسال ۱۸۲هـ برعیسی بن علی حاکم سیستان حمله بردوکشتارمخوفی نمود .عیسی بخراسان شمالی گریخت . حمزه زرنج مرکزسیستان را متصرف شدومردم را ازپرداختن مالیات برای بغداد ،معاف کرد .با نیروقوای ایرانی خودعیسی عامل هارون الرشیدرا دنبال کردوتا هرات وپوشنگ پیش رفت وخونریزیهای سخت درنبردهای اورویداد. عیسی با سپاه تازه دم با او مصاف داد .حمزه بسیستان عقب نشینی اختیارکرد. عیسی درعرض راه بقتل بیگناهان پرداخت وهرجاکه سراغ اتباع و پیروان حمزه را میگرفت ،فرمان میداد همه را شقه کنندیا بدرخت بسته پاره پاره سازند. بدین ترتیب بزرنگ رسیدوکشتارخودرا تکرارکرده برگشت . امیرحمزه دوباره سپاهی تازه بیاراست وعیسی را دنبال کردوتا به پشنگ تاخت . برای کین توزی بقتل عباسیها واعراب پرداخت وحتی بگفته محمدغباررا هافراط پیمود .سپس به نیشاپورحمله بردوبا سپاهیان علی بن عیسی پیکارهای سختی نموده بسال ۱۸۸هـ بسیستان مراجعت کرد .حمزه کلیه نیروی خلیفه را درسیستان نابودساخت ومالیات آنجا وشهرهای شمالی خراسان را نگذاشت ببغداد درود .کارگزاران خلفای عباسی درزرنگ باباشندگان موافقت نموده همانجا اقامت گزیدندوازاطاعت بغدادسرباززدند. حمزه باسی هزارنفرازسپاهیان خوددرسراسرخراسان میگشت وهرجاعرب را مییافت طعمه شمشیرمیساخت . درهمان اوان مردم ماوراالنهر (وراورود)وسمرقندبه پیشوائی رافع بن لیث سیار ،فرمانروای عرب را ازمرزخودبیرون راندند. هارون الرشیدمجبورشدکه برای خواباندن فتنه خراسان از بغدادبدانجا حرکت کندوبالاخره درشهرتوس وفات یافت .

انجمنها

درصفحه ۲۸۵پرستشگاه زرتشتیان ازانجمنهای زرتشتیان ایران،هند،پاکستان ، آفریقا ، سیلان ،عدن ، هانکانک ، بنگلادیش ،لندن ، ملایا یادشده است . اینک انجمنهائی که بعدها بنیادگردیده درزیرآن اشاره میشود .

تهران : بنیادرستم‌گیو ـ کانون دانشجویان زرتشتی ـ کانون زرتشتیان شریف آباد مقیم مرکز ـ گروه زرتشتیان تفت وتوابع ـ کانون مهندسان زرتشتی ـ کنگاش موبدان ـ بزرگ کنگاش یگانگی .

یزد : انجمن زرتشتیان خرمشاه ـ انجمن زرتشتیان قاسم‌آباد.

آبادان : انجمن مزدیسنان .

کانادا : انجمن پارسیان دروانکوور ـ انجمن پارسیان درتورنتو.

آمریکا : انجمن پارسیان درنیویورک ـ انجمن زرتشتیان کالیفرنیای جنوبی درلوس آنجلس ـ مرکززرتشتیان وکتابخانه .

www.tabarestan.info تبرستان

یارسان

اهل حق که خود را یارسان وگاهی هم زرتشتی میخوانند و مسلمانان اشتباها" آنها را علی‌اللهی میگویند پیروقسمی از عرفان ایران باستان میباشند که قریب ۳۵۰ سال پیش دستور آذرکیوان ومکتب او درهند آنرا پیروی میکردند. مذهب یارسان یا اهل حق نه آنکه هیچ رابطه‌ای با اسلام ندارد بلکه کمترین شباهتی هم با آن ندارد. روزه، زکات، نبوت، قرآن، نماز، معاد، حج وسایر اصول وفروع اسلام را قبول ندارند. پیروان یارسان به بازگشت روان وحلول روح معتقدند وعزاداری درمذهب آنها بکلی ممنوع است. اصول دین آنها راستی، پاکی، نیکی، جوانمردی وبخشش است که آن را ردا گویند وچون واژه رتوا وستائی وردفارسی است. چنانکه شیخ امیر از بزرگان آنها در کلام خویش سروده

یاری چوآرچشتن باوری وجا راستی وپاکی، نیکی ردا

یعنی درمذهب یارسان چهار چیز است آنرا بجا آوریدآن راستی، پاکی، نیکی وردا میباشد باز درمورد اینکه مذهب یارسان با اسلام هیچ رابطه ندارد گوید:

نه هفتاد ودودین دینمان برکردن سرمان وسکه بنیام ویردن

هرکه نه هفتاد دووش برنکـــرد ژ ایمه نین ها ژکوئی نامرد

یعنی دین ما از هفتاد ودودین بیرون است سرما به بنیامین سپرده شد، هرکه از این هفتاد ودو برنگشت، از ما نیست او درکوی نامردان است.

ایل سنجابی، خلخالی، گوران، بهرام وند، جلال وند، عثمان وند از اهل حقند. نیمی از گروه لرها نیز بهمین دین پابند میباشند. اهل حق غذا ونیاز مراسم دینی خود را مانند یارسیان هند بغیر از خویش بدیگری نمیخورانند. غذا وخوراکی نیاز را ۹ نفر که هرکدام وظیفه مخصوصی دارند میپزند. آب واستخوان وباقیمانده غذا وحتی آب ظرفشوئی بعد از اتمام غذا را نیز درچاهی میریزند ودرآن را می‌بندند تا باکثافت آلوده نشود. مردم یارسان هنگام دفن میت از یک روز تا سه روز برگور آنها آتش میافروزند. اهل حق یک زن دارند، دوزن وطلاق بین آنها مرسوم نیست. تقویم اهل حق تقویم کبیسه نشده زرتشتیان است چند سال پیش نوروز در ۲۵ آبانماه افتاده بود. اهل حق پنجروز خمسه را پنجه تر میگویند وپس از آبانماه حساب میکنند ومراسم نیاز بجا میآورند. سه روز را روزه دارند وآن ۱۴، ۱۵، ۱۶ ماه قمریست که وسط چله زمستان بیفتد. شب ۱۷ بنام پیربنیامین و۱۸ را بنام پادشاهی خاوندگار جشن میگیرند. کلیهٔ شب هفدهم را شب مردگان وروز آخر سال تقویم خود را بیاد درگذشتگان نیاز مینمایند وبه گورستان میروند. اهل حق درجمع کمر می‌بندند وکلاه بسر میگذارند.

اهل حق درافغانستان درناحیه مزارشریف ودوشی وپل خمری ساکن وبنام غلاظ معروفند. درپاکستان مقیم تربت، مشیکی وگریشه میباشند وبنام ذکری شهرت دارند وکوه

www.tabarestan.info تبرستان

مراد در تربت زیارتگاه آنهاست و آنرا کعبه خود میدانند و اغلب از مردم بلوچ و مکران میباشند.

مذهب یارسان چنانکه اشاره شد عرفان ایران باستان است. اما در هر دوره بزرگانی برای ارشاد بین آنها ظهور نموده‌اند، نخستین آنها شاه خوشین بوده که حدود یکهزار سال پیش میان آنها ظهور نمود. آداب و رسومی برای آنها مقرر نکرد و وعده داد که سیصد سال بعد برمیگردد. سپس سلطان سهاک پسر شیخ عیسی ظهور نمود و اصول دین برای آنها معین نمود و مقرراتی در آداب و مراسم برای آنها وضع کرد. مراسم نذری که بجا میآورند شبیه مراسم گهنبار زرتشتیان میباشد. دو نفر مانند دو موبد دعا میخوانند و یکنفر مانند دهموبد بنام خدمتکار ایستاده پس از اتمام مراسم، نیاز را بین حاضران همانند دهموبد لرک را تقسیم مینماید. دعا و ثنای آنها هنگام برگزاری مراسم بزبان گردیست.

اهل حق اشو زرتشت را پیر بنیامین میدانند باین معنی که روح اشو زرتشت در کالبد بنیامین حلول کرده است و همه اهل حق حتی سلطان سهاک بطور ناموئی سرسپرده اشو زرتشت میباشند. مردم جیحون آباد، احمدآباد و کاکاوند واقع در اطراف دینور همه پیرو اهل حق‌اند و نذر و نیاز و مراسم دینی خود را تا ۵۵ سال پیش، از ترس بیگانگان در زیرزمین برگزار میکردند.

اهل حق بچهار پیر که سپس ۷ نفر گردیدند و بنام هفتن و هفتوان شهرت یافتند افزون بر این بچهل تن و هم به ۷۲ پیر دیگر هم معتقدند و پیر رستم بر آنها ریاست دارد. هفتن آنها بجای هفت امشاسپندان و ۷۲ پیر همان شماره ۷۲ کرده یسنا و ۷۲ نسخ کشتی، کمربندبندگی زرتشتیان میباشد. مردم یارسان هنگام برگزاری مراسم دینی کلاه بسر میگذارند و کمربندی از ریسمان وغیره بکمر می‌بندند آنگاه بدعا و ثنا میپردازند.

بابا یادگاریکی از پیران هفتگانه اهل حق میباشد که سفری هم بهندنموده و نزدیک زرده در محال گوران مزاراوست و زیارتگاه یارسان میباشد. بالای زرده و مزار بابا یادگار چشمه آبی است که بنظر آنها مقدس میباشد و باحتمال قوی معبد ناهید بوده. زیرا در آن حوالی خرابه‌های آثار باستانی موجود است.

اهل حق به ۱۱ تیره تقسیم شده‌اند بدینترتیب، ۱ـ بابا حیدری، ۲ـ خاموشی، ۳ـ شاه ابراهیمی، ۴ـ زنوری ۵ـ شاه حیاسی، ۶ـ بابا یادگاری، ۷ـ آتش بگی، ۸ـ عالی قلندری، ۹ـ میر، ۱۰ـ مصطفی‌ئی، ۱۱ـ حاجی بابا عیسی. تیره آتش پکی سیگار نمیکشند و آتش را مقدس میدانند و شراب میخورند.

چرا یارسان را علی‌اللهی میگویند. مردم یارسان نیز مانند زرتشتیان تا یکصد سال پیش تحت فشار و ستم و محرومیتهای سخت زندگی میکردند. جمخانه (معبد) نداشتند و مراسم دینی خویش را پنهانی در زیرزمین برگزار میکردند و هنگام برگزاری چندین

نفردراطراف کشیک میدادندتا بیگانه‌ای واردنگردد. بنابراین برای کمترساختن محرومیت اشتها ردادندکه روح علی بن ابیطالب دریکی ازپیران آنها حلول کرده است وچون بهم میرسیدندباواژه یا علی بهم سلام میدادندولی اینک چندتیره با گفتن یاسلطان بهم سلام میدهند.

کتب دینی اهل حق که بنام کلام معروفست عبارتست ازدفترشاه‌خوشین،دفتر پردیور ـ دفترساوا ـ دفتردیوان گوره ـ چهلتن ـ عابدین ـ دوره‌پیرالی ـ زلال زلال ـ دوره‌بارگاه‌پارگاه ـ دوره‌دامیار ـ دوره‌هفتادودوپیره ـ دوره‌باباجلیل ـ دوره‌گلیم کول ملقب به‌پیربنیامین ـ دوره‌میره‌باش تجار ـ دوره‌باباسرهنگ ـ کلام شیخ امیر ـ کلام خان الماس ـ کلام شیخ تیمور ـ کلام ایل بگی.

مردم یارسان باباطاهرلررا ازبزرگان اهل حق میدانندکه باشاه‌خوشین هم عصربوده‌است.

اخترشناسان اخیرزرتشتی

درفرزانگان زرتشتی کارنامه‌چندین نفرازرتشتیان اخترشناس ذکرشده‌است. بسیاری دیگرنیزموجودندکه‌خبرآنها بدست ما نرسیده‌وذکرآنها با نگیزه‌بیخبری بمیان نیامده‌است. ازآنانندبهمن ملابهرام اردشیرکه‌نامه‌مشروحی درموردکبیسه‌بسال ۱۱۴۲ی بپارسیان هندنوشته‌است ودیگری بهرام بن سرخاب ول خرمشاهی که‌دررمل واصطرلاب دستی بسزاداشته‌است وهردوتربیت شده ملاکاوس بن رستم پارسی هندی میباشندکه‌چاپار نامه‌پارسیان هندبایران بودو۹سال درایران زیست وطرف‌توجه‌کریم خان زندپادشاه ایران بود. دیگری بهرام دلاک شاگردبهرام سرخاب ول میباشدودرزمان خویش معروفیتی بسزاحاصل کرده .دیگری مهربان جمبورخرمشاهی درویشی بودوالامقام ودررمل واصطرلاب استاد، کارنامه‌اودرفرزانگان زرتشتی آمده‌وشاگردش ویراب‌خرمشاهی است.

منجم ماهری که‌خودراگمنام نگاهداشته‌حدودچهل سال پیش درکهن سالی مرحوم شده جمشیدهرمزدیارازمردم اسمعیل آبادجوپارکرمان است چندین سال پیش ازمرگ پیشگوئی نمودکه‌سلطنت ایران بدست سیدی خواهدافتادکه‌اینک به‌حقیقت پیوسته‌روزوساعت مرگ خویش نیزقبلا "بفرزندانش اطلاع‌میدهد.

اخترشناس معروف‌دیگری جمشیدمنجمی است‌که‌درزمان فتحعلیشاه‌درخرمشاه‌یزد میزیست روانشادکیومرث خسروخرمشاهی نسل چهارم اوست. رمال ومنجم بسیارماهرو معروف‌زرتشتی دریزدبوده‌است. حاکم کرمان وقت بواسطه‌سعایت بدخواهان ازحکومت معزول وبتهران برمیگردد ازپریشان حالی بورودبه‌یزدجویای منجمی میگردد. اورا بجمشیدراهنمائی مینمایند. حاکم صبح زوددرزمستان سخت بدرخانه‌جمشیدمیرودودق‌الباب میکند. جمشیدپیش ازبازکردن درمیگویدمیدانم حاکم کرمانی که‌معزول شده

وباید بتهران برگردی. پس از بازشدن درحاکم قضیه عزل خویش را بیان میکندجواب میشنودحاسدان کارخودراکرده بورودبتهران بقتل میرسی . حاکم با پریشانی ودلهره ازچاره کارجویا میشود . جمشیدپس از دلداری میگویدهیچ اندوه بخودراه مده این تعویذ را با خودببر . هنگام ورودبدروازه تهران باران خواهدبارید . بمنزل نرو ، با بازو ولباس ترخودمستقیما"بخدمت شاه میروی ودرحالیکه بتعویذفشار وارد میآوری عرض میکنی چون فرمان مراجعت بتهران بودپیش ازرفتن بمنزل بخاکبوسی شرفیاب میشوم تا هرچه فرمان رودبموردا جراگذارم . شاه شادشده با فرمان حکومت کرمان برمیگردی. حاکم میگویدهنگام مراجعت تلافی محبت شما را درخواهم آورد . جمشیدپاسخ میدهدهنگام مراجعت جنازه مراخواهی دید . حاکم هنگام ورودبتهران بحقیقت گفتار جمشیدپی میبرد وبا فرمان حکومت کرمان بسوی یزدرهسپار میشود ، بورودبه یزدبا خوشحالی تمام بخانه جمشیدمیرودازدحامی درآنجا می بیند ،می پرسدچه خبراست میگویندا ینک جنازه جمشیدا ز خانه بیرون میآید . حاکم پیاده جنازه را تا دخمه که بیش ازشش کیلومتر راه هست مشایعت مینماید .

رستم نجومی اخترشناس مشهورزرتشتی،تعلیم وتربیت یافته کولونی مغان است که درکوهسارهای ایران بخدمت جهانیان مشغولند . رستم نجومی درزمان شاه سلطان حسین صفوی میزیسته وکتابخانه معتبری ازخودداشته است . حزین شاعردرخاطرات خویش ضمن شرح مسافرت به یزدمینویسد " رستم مجوسی منجم مشهوررا درآنجا دیدم . کتب مجوسی و حکمی بسیار داشت وبه هئیت ونجوم وضوابط رصدماهربود . با اوبسیار صحبت داشتم ورصدی راکه اشمرت مجوسی درچهارهزار سال پیش ازاین نوشته بودنزدوی دیدم .

یکی ازمنجمین دوره صدراسلام خسروشاه مجوسی بودکه منجم شاه غازی رستم بن علی و دردستگاه او نفوذی بغایت داشت . نوبخت وپسرش سهل ازمنجمین بزرگ بوده اندذکرآنها دربخش کتابخانه ها آمده است .

هوشنگ پوربهروزپورا سکندرپورگشتاسب زرپودا زاخترشناسان بنام زرتشتی کرمان زمین میباشد . کارنامه نیاکان اوکه ازمنجمین سرشناس وملاگشتاسب زرپودطرف توجه آقا محمدخان خواجه بوده درفرزانگان زرتشتی آمده است .یکی ازشاعران کرمان زمین دوست بهروزدرموردهوشنگ بیتی بدینقرارسروده است . براخترشناسان جهان تنگ شد که فرزندبهروزهوشنگ شد .

بزیست بن فیروزاخترشناس فارسی که صاحب زیج مامونی است درحضرت خلیفه عزتی بسزا داشت . دربخش زرتشتیان تبرستان ازاوصحبت شده است .

بازهم اخترشناسانی موجودندکه ما ازآنها بیخبریم .

صاحب تاریخ تباهی فارسیان که بسال ۱۲۹۵ه نوشته شده ظلمهائیکه درزمان خودش بزرتشتیان میشده تحت عنوان ظلمهائی که برزرتشتیان میشود چنین آورده :

"شهادت این گروه را مسموع ومحل قبول ندانسته ،مهروصحیح ایشان درقباله و سندات معتبرنشمارندوجایزنخوانندوممنوع دارندواذیت وآزاربرآنها بهرجهت نیکو وجایزشمارندوازپوشیدن اسلحه ولباس واسباب تجمل بازدارند چنانکه اگراحدی از این طایفه لباس فاخرونوی یا بقانون ملت خودرخت سفیدی بپوشدمورد مواخذه حکام عرف وصدمه واذیت الواط واشرارخواهدشد. وهم این طایفه را درهمه کسب ازقبیل قصابی وبقالی وعطاری وصباغی وغیره مما ننعت نمایندوایشان را نجس شمارندونگذارند که دربازاربراسب واستروالاغ سوارشوندویا عمارت عالی بنیادنهندوهکذا درمجالس ومحافل ومرافعات ومحاکمات ایشان را راه ندهندوشهادت دروغ را درحق ایشان جایز وصواب دانندوقتل ایشان را درعوض قصاص روانداردندودیه جزئی مقررداشته اندواگر ازاین قوم زخمی بمسلمان زندکه آن مسلمان هم دزدباشدوبعزم دزدی بسرای اورفته باشددرعوض آن زخم،کُشتنِ خودوعیال بلکه خانواده واهل محله اوراجایزدانندوحکام شرع نیزفتوادهند. هرکس ازاین طایفه دعوت حق رااجابت وگیتی رابدرودگویدکسی ازاقوام اوکه بچندین پشت نسبت جزئی باوداردومسلمان است تمام مایملک اورا باسم ارث میبردواولاد اورا محکوم میکندوحکام شرع برمنع این قواعدحکم نمیکنند. حال آنکه خلاف مذهب اسلام است ورسول عرب وخلفای چهارگانه دراحترام اینقوم مبالغه کرده اند. هرگاه ازحقوق دیوان وجهی درنزدیکی ازاین طایفه باشدوبمیردیا ازکشر استیصال فراری شوداز اقوام وهمسایه وهم محله اوبااذیت فراوان میگیرند .همچنین اگریکی ازاین طایفه مقروض شخص مسلمانی باشدومستاصل وورشکست گرددآنرا ازاقوام وهمسایه ونزدیکان آن شخص که زرتشتی باشدمیگیرندواگرمسلمانی باین طایفه مدیون باشدمحض اینکه بگویدمفلس اورابری الذمه میدانندودیگرازاومطالبه نمینمایندو قس علیهذا .

شادروان هرمزدیارنوروزهمتی در "یادکوتاهی ازسرگذشتم " درموردیزدچنین آورده است . "دریزدآنموقع (۱۳۲۷هجری قمری) خیلی مسلمانان بزرتشتیان اذیت میکردند. ناحق فحش وناسزابآنها میگفتندوکتکشان میزدند. لباس زرتشتیان باید نوع مخصوصی باشدکه شناخته شوند. توی بازارجاهائیکه آب پاشیده بودپای لخت نباید بروند. درب خانه مسلمانان مهم مخصوصاً آخوندها وعلما پای برهنه نبایست آمدوشد کنند، بهرمسلمانیکه میرسیدندبایست بافروتنی سلام کنند. درهرجاکه مسلمانان آنها را میدیدندنبایست سوارباشند. هرگاه برخلاف عمل میکردندموردآزارواقع میشدند،

توسری وکتک سخت میخوردند. ما که مسافرین زرتشتی که از کرمان آمده بودیم با لباسهای برمان شناخته نمیشدیم. بعلاوه در باغ رستم در خارج شهر وارد شدیم کاری بشهر نداشتیم، مگر یک روز برای اینکه شهر یزد و خانه زرتشتیان و بازار را به بینیم خوشبختانه رفتن به داخل شهر و مراجعت کسی متوجه ما نشد، یعنی شناخته نشدیم. بعداً شنیدم که پس از خروج ما از شهر یکنفر ما را شناخته و بدیگران خبر داده بود که دیگر آنها بما دسترسی نداشتند."

در مورد کرمان مینویسد "بیشتر زرتشتیان در رنج و عذاب و مورد شکنجه و آزار بوده اند مسلمین بهانه و ایرادهای بیجا میگیرند و میکوشند با تهدید و جبر مسلمان نمایند." در مورد روانشاد اربابکیخسروشاهرخ و دوران آموزگاریش در کرمان مینویسد "در ضمن متوجه میشود که کودگان مدرسه و اصولاً زرتشتیان زیاده از حد مورد تحقیر و آزار مسلمانان هستند بفکر چاره افتاده با نظر انجمن یکنفر از گزمه ها (شبگرد) که بفرمان دار و غه شبها پاس میداده و روزها بیکار بوده است برسم فراش مدرسه و انجمن استخدام میکند که روزها نگهبان بچه های مدرسه باشد که مورد تعقیب و آزار مسلمانان واقع نگردند." شادروان همتی در سال ۱۲۹۷ خورشیدی از طرف روانشاد اربابکیخسروشاهرخ بسمت رئیس اداره تلفون کرمان منصوب و بکرمان وارد و در رتق وفتق اداره که بیسامانی آن از حد گذشته بود مساعی جمیله بخرج داد. مفتخورهائیکه تلفون را یگان میخواستند چون کارشان پیش نرفت بدولت شکایت کردند که "بچه سبب یکنفر گبر زرتشتی را مدیر و همه کاره تلفون کرده اند در شهری که مسلمانان با کارتلفون و اشیاء تلفون در تماس میباشند و تقاضای عزل او را کردند که جواب منفی شنیدند."

خبرهای گوناگون

ارامنه بویژه ارمنیهای ایران از لحاظ زبان نزدیک بزبان پهلوی و بعضی مراسم آنها بسیار شبیه با یرانیان باستان و زرتشتیان یزد و کرمان میباشد. از جمله لباس زنان ارمنی در روستاها دستمال سه گوشی مانند پنام است که همیشه برلب و چانه دارند، زیرا تنورنان در نزد آنان مقدس است، وحتی به تنور سوگند یاد میکنند. از یک رسم بسیار کهن چنین آموخته اند که در موقع پختن نان دهان آنان پوشیده باشد. (نشانی است که آتش ورجاوند ازدم وتف آنان آلوده نشود.)

تنها ملتی که بین مسیحیان ونصارا برسر مقابر خود آتش میافروزند و محلی برای آتش وعود دارند، ارامنه میباشند که در ایران متوطن هستند. خورشید در نزد ارامنه مقدس است وشکل خورشید در ساختمانهای کهن آنان در "اچمیادزین" ارمنستان برسنگ نبشته های قدیم منقور و در کلیسیاها شکل خورشید با طلا ونقره مزین بجواهر گرانبها هنوز باقی است. قسم بخورشید جزو عادات وکارهای معمولی روزانه آنهاست وبدلبر و معشوق که طرف محبت آنان است "خورشید من" خطاب میکنند.

باید درنظر داشت که در اثر چهار صد سال اقامت در ایران وزندگی بین مسلمانان بسیاری از عادات و مراسم ارمنیهای مقیم ایران از روش باستانی ایرانیان دور شده است. اگر بمراسم وعقاید ارامنه مقیم ارمنستان توجه شود آنچه را در زمان قدیم مخصوصاً دوران ساسانیان که ارامنه با ایران تماسهای تلخ وشیرین زیاد داشته اند و حفظ کرده اند بدیده میآید.

* * * * *

در ۲۴ کیلومتری مغرب اردبیل در استان آذربایجان شرقی، روستائی است بنام آتشگاه که عاق امام هم میگویند. ولی در دفتر اداره دارائی بنام آتشگاه ثبت است. در این روستا مسجدی است که آتشکده بوده وچشمه آب بسیار بزرگی در وسط آتشکده از زمین میجوشید بظن قوی شاید معبد ناهیته بوده. هنگام تبدیل آتشکده به مسجد چشمه را بیرون میکنند. مردم این روستا و اطراف آن تا چهار صد سال پیش زرتشتی بوده اند. بگفته میرمناف اسمعیلی کدخدای روستا، عارفی بنام میرمحمد سمیع بن میرمحمد متوفی بسال ۱۱۳۵ه که مقبره او در همانجا میباشد مردم آن سامان بدست او اسلام آورده اند. پیرمرد صد ساله ای در این روستا سکونت دارد وقباله کهن هزار ساله که بر پوست آهو بقلم زرین نوشته شده دارد ولی میگوید پس از مرگ پدرش که کدخدا بوده بدزدی رفته وراست نمیگفت اما مردم آنجا میگویند خدا وسند را دارد. اگر نشان بدهد تاریخ آتشگاه روشن میگشت.

* * * * *

بگفته سعدی عباسی از مردم رودبار زیتون، مردم آن حدود نوعی از کشتی که پهن میباشد از پشم سفید گوسفند میبافند وحدود ۷۲ نخ دارد وسه دور بکمر می بندند. مردم روستاهای لنگرود و فومن در گیلان نیز چنین کشتی بدور کمر می بندند. مردم رودبار زیتون، زرجرد، رشتقون، شنغه، میان بُردر حومه قزوین، گلین گیه وهرزن واقع بین مرند وجلفا نزدیک مرز شوروی وحدود صد پارچه روستاهای اطراف آن، اموات خود را در مقابر سنگچین میکنند و پس از آن خاک بر آن میریزند و تا سه شب بر آن آتش میافروزند و اگر هوا منقلب باشد چراغ میافروزند.

مردم گَلَن گَیَه، هرزن و اطراف تمام چهارشنبه های یکماه پیش از نوروز را جشن میگیرند و آتش میافروزند و در شب جشن نوروز نیز آتش روشن میکنند و بیاد درگذشتگان خود خوراک میپزند و همه مردم بگورستان میروند و در آنجا خوراک بین مردم تقسیم و با هم بخدا بیامرزی مردگان میخورند.

زنان مردم رودبار زیتون در حال حیض و دشتان جدا می نشینند و پس از وضع حمل تا چهل روز مانند مراغه ئیهای رودبار خود را آلوده نمیسازند. مردم محال دیزبار باختری و جنوبی حسنو در آذربایجان شرقی در بخش شمال تا نزدیکی مرز روسیه و روستاهای آن که زبان ویژه ای بنام تاتی دارند آداب و رسوم مردم گَلَن گَیَه و هرزن را که در بالا شرح داده شد پیروی میکنند.

روستاها عبارتند از کرنیکان، چای کندی، ملک، ارزین، نیستان، خوی نرو، کلاسور، دمیرچی، مرگز. اما مردم کرنیکان بخصوص وحوالی آن مسلمانند و بیشتر آنها از مسلمانی وآداب آن جزنام چیزی با خود ندارند.

درممسنی و بویراحمد، مردم از یکدیگر میپرسند که از کدام تش میباشی یعنی از کدام آتش وخاندان هستی. هنگام عروسی مردم دور آتش بزرگ فروزان میرقصند و عروس را سه بار دور اجاق پدر میگردانند و بعد بخانه شوهر میفرستند. مربیش خود را دور آتش بزرگ ده میگردانند تا بهبودی یابد. مردم اشکور سفلی، علیا و وسطی در گیلان چون شب عید چراغ روشن میکنند تا یکهفته روشن نگاهداشته نمیگذارند خاموش شود. عروس و داماد را دور چاه آب میگردانند که از آثار گرامی داشت اناهیته ایزد آب است. زرتشتیان نیز یکروز پس از دادن شوهر را بر سر آب روان یا چاه آب میبرند و نیایش مینمایند.

* * * * *

آنچه که در بالا ذکر شد نشانی است که مردم نامبرده با حتمال قوی بیش از چندسده از مسلمانی آنها نگذشته باشد که اینک نیز آتش را گرامی میدارند.

بگفته صاحب کتاب سالاریه، غسان درسنه یکصد هجری بامارت کرمان رسید. زرتشتیان کرمان تا قبل از فرمانفرمائی او کمال قوت را داشتند. بلکه بعضی اوقات بمسلمانان تعدی مینمودند. امیر مزبور بسیاری از آتشکده های آن جماعت را در بلدان و بلوکات کرمان ویران کرد و طایفه مزبوره را از ظلم نمودن بمسلمانان باز داشت و هیچکس از آنها را در قریه و بلوکات عاملی نداد تا امارت و حکومتی بر مسلمین نداشته باشند و جمع کثیری از آن قوم را طوعاً یا کرهاً مسلمان کرد و جزیه آنها را علاوه برسابق نمود.

پس از مرگ عضدالله دیلمی، استاد هرمزیکی از امراء دیلم بامارت کرمان رسید. صمصام الدوله او را امارت داد. پس از مرگ او پسرش ابوعلی بامارت کرمان رسید.

بگفته صاحب کتاب سالاریه، شهرک پسر آذرماهان، شاه کرمان بود. در سال ۲۳ هـ بفرمان یزدگرد بدفاع فارس با اعراب بجنگید و شکست فاحشی خورد، در آنوقت یزدگرد در گواشیر کرمان بود. این خبر که بگوشش رسید در غیاب شهرک دشنام زیاد داد که چرا با یستی با سپاهی صدهزار افزون وخزاین زیاد، از ده هزار اعراب شکست بخورد. فیروز برادر شهرک والی کرمان در آن حال حاضر بود. چون دشنام و ناسزا به برادر شنید برآشفت و گفت ای یزدگرد تو خود را ملک الملوک (شاهنشاه) ایران میدانستی و خزاین را ندوخته چندین ساله پادشاهان عجم نزد تو موجود بود و سپاه همه ممالک محروسه ایران با استعداد در حضورت حاضر، کنون نزدیک پنجسال است که سپاه عرب سال بسال و ماه بماه و هفته بهفته و روز بروز از ولایت ایران تصرف مینمایند و حکام تعیین نموده و جزیه و خراج میگیرند، یکدفعه با لشکر عرب مقابل نشدی بلکه مقابل نیامدی. رستم فرخزاد پسر عمت از سعد وقاص شکست خورد و گشته گردید و بشهر

گریختی. یزدگرد چون قوه جواب نداشت سر بزیر انداخت، همان شب یزدگرد در نهایت تفت از کرمان بصوب خراسان شتافت.

* * * * *

کوه تاریخی شهریار کوه بنام اسپهبد شهریار باوندیکی از شاهان دسته یکم از خاندان باوندی درهزارگری جا یدارد. وامروز خاندانی بنام شیار = شهریار از باز ماندگان خاندان شهریار نامبرده که نزدیک به ۶۰ یا ۷۰ خانوار میشوند در دیه های نه پی وفی نسک دهستانهای نرم آب وپشتکوه هزارگری سکنی دارند. تا دوره سادات عمادی مازندرانی در هزارجریب تا سده هشتم هجری پیروکیش وآیین وراه وروش نیاگان باستانی بودند و در این سده بدست میر عمادنامبرده مسلمان گشتند.

* * * * *

بابک خرم دین رهبر فرقه خرمدینان ویک ایرانی غیوروطن پرست درزمان دوتن از خلفای عباسی مامون ومعتصم میزیسته. پدرش مرداس روغن فروشی از اهل مداین بود. قیام بابک در ۲۰۱ هـ شروع شدوعلیه بیگانگان بویژه اعراب بود. مرکزقیام بابک آذربایجان وبا روهای استوارکوههای اطراف آن بود. سالیان دراز سپاه مامون را درنبردهای بسیار بشکست وسردارانش را بهلاکت رسانید. چون معتصم بخلافت رسید همه نیروی خویش را بر خلاف او اعزام داشت. افشین حیدربن کاوس شاهزاده خراسانی برسرقوای خلیفه به پیکار بابک رفت، سرانجام کار او پس ازکشتار بیش از پانصدهزار سرباز خلیفه با حیله وتزویر افشین ایرانی وخیانت سهل ارمنی از پیروان او که فریفته طلای خلیفه شده بودگرفتار گردید خلیفه، بابک را درماه صفر ۲۲۳ هـ باشکنجه بکشت ومرده اش را بدرآویخت. طرفداران بابک بسرخپوش معروف بودند.

* * * * *

فیروزیا ابولؤلؤیکی از نجیب زادگان پارسی بودکه درجنگ ایران وعرب اسیرشده بود عمربن خطاب خلیفه دوم راکه با سیاست خویش ایران را تسخیرنمودبا خنجرزهرآلود مضروب نمود عمرپس از سه روزوفات یافت. پس ازکشته شدن عمر، پسرش عبدالله فیروزودخترش را بجبران خون پدرکشت.

* * * * *

بگفته صاحب تاریخ افغانستان میان سالهای ۱۵۳ - ۱۵۸ هـ یوسف ابرم درهرات ظهور کرد. پس ازسازمان لشکرداوطلب بخشهای میمنه ومرغاب وپوشنگ را اشغال کرد. یزیدبن مزیدکه ازطرف خلیفه منصورا مارت خراسان شمالی را داشت، بدفع یوسف لشکرکشیدوبا او جنگهای سختی کرد. یوسف دریکی ازجنگها اسیرشدوبا سایرسرداران انقلابی دربغداد اعدام گردیدند.

* * * * *

www.tabarestan.info تبرستان

ابن خلدون مورخ شهیر عرب مینویسدکه اغلب ناشرین علم ودانش اعم ازعلوم دینی وعقلی عجم بودند. سیبویه نحوی بزرگ وکسائی ایرانی بودندوابوعلی وزجاج که قواعدواصول عربی را وضع کردندنیزایرانی بودند. ابوالعتاهیه شاعروپیشوای پرهیزگاران وابن قتیبه مورخ وادیب ونویسنده بزرگ ایرانی بود. راویان حدیث وعلمای اصول وابوحنیفه ایرانی بودندوهیچکس بحفظ علم وجمع وتدوین وتالیف مانند ایرانیان اهتمام نکرده است ومصداق حدیث معروف که میگویدکه اگرعلم درپروین باشد دست ایرانیان بآن خواهدرسیددرباره آنان کاملا "تطبیق شده است.

البته کسانی که ابن خلدون یادکرده تا همان عهدعباسی است ورنه درزمانهای بعدداانشمندان بزرگی چون، غزالی، فاریابی، خواجه نصیرالدین توسی، خیام، بوعلی سینا، امام فخررازی، جلال الدین بلخی درعالم اسلام وایران ظهورکردندکه همگی ازستارگان قدراول تمدن وفرهنگ ایرانی بشمارمیآیند.

* * * * *

موکل خلیفه عباسی مردی بدسرشت بود، زندگی خودرا بالودگان ودلقکان متملقان، وشرابخواران وکنیزگان خوشگل بسرمیبرد. ازسوی دیگرمردی بس بیباک وشقی وبیرحم بود. مردم قلمروا وزیربارسنگین ظلم وشقاوت این خلیفه جبار وعمال نابکارش میلرزیدند این خلیفه دستوردادا قلیتهای مذهبی زنارببندندوزنان روپوش مخصوص داشته باشند وبردرخانه های خودنقش شیطان بکشند. آنها راازسوارشدن براسب وشترمنع کردواجازه داد فقط براالاغ سوارشوند، آنهم درخارج ازشهربغداد. (آئینه حقیقت)

* * * * *

ماهک پورشهرک درزمان خلافت عثمان سومین خلیفه اسلام بلندشدوبا عبدالله عامر جنگ کردودرانجام صلح نمودوبحکومت استخرپاینده ماند.

سیستانیها پس ازجنگهای سخت با عبدالرحمن بن سمره چون دشمن راتوانا دیدندبسال ۲۱ه بدادن جزیه تن دردادند.

خاندان استوونددرری تاسال ۴۱ه مقاومت کرد.

* * * * *

بگفته صاحب تاریخ کرمان، زین العابدین ازبزرگان راوروصاحب مکنت بسیاریست. دخترا وبسیاری ازجواهرات پدررا برداشته با پسرفولادزرتشتی عروسی نمود.

حاجی الله وردی زرتشتی راورمیباشد. وقتیکه خانه قدیمی راخراب کردخزانه بزرگی زیرزمین پیداشد. بنابراین مسلمان گشت تاازاوپس نگیرندومسجدوکاروانسراساخت.

* * * * *

www.tabarestan.info تبرستان

بگفته صاحب جامع مفیدی جلددوم ،درسال دوم جلوس شاه عباس،بیکتاش خان برای تصرف دیزدا قدام نمودوقلعه را محاصره کرد. هرگاه لشکریان نکبت مآثرا وطلب مواجب وانعام مینمودندبغارت نمودن قصبات وروستاها ومزارع وخانه های درویشان ومظلومان اشاره مینمود. آنها نیزدرشب بمنازل آن بیچارگان میشتافتندوهرچه درخانه میافتند ضبط وتصرف میکرده طلب دفاین پنهانی مینمودند. صاحب خانه را درتعذیب وشکنجه کشیده آنچه میتوانستندوصول مینمودند. بجهت امتداد ایام محاصره قحط وتنگی آذوقه مردم شهر را ازپای درآوردوجانی بنانی داده میشدبیکتاش خان درسال چهارم جلوس شاه عباس کرمان راگرفت وغارت نمود. یعقوب خان فرمانروای فارس با ۱۲هزار سرباز به یزدحمله کردبیکتاش خان راگرفته وکشت وسرش را بکاشان زیرپای اسب شاه انداخت .حکم کرد سرباز انش شهروقصبات را تا سه روزغارت نمایندوستم فراوان بمردم کردند.

* * * * *

صاحب تاریخ تباهی فارسیان مولفه ۱۲۹۵هـ مینویسدکه "اولادپادوسپان دربخش رستمدار ورویان تبرستان تاسال ۸۸۱هـ حکومت داشته اند. چندتن ازایشان ازآئین قدیم بملت تازی گرویده بودندوگاهی بواسطه حکام بنی‌عباس ودیگران ضعیف میشدندولی سلسله بزرگ ایشان منقرض نمیگشت."

"شاپوربن شهریاربن غارن بن شروین پدرشاهان باوندا ست وفرزندانش بنام غاروندان تاسال ۶۱۶هـ درتبرستان برسرفرمانروائی بودند."

"طبقه دوم غارنوندان هشت نفربودندومدت فرمانروائیشان ۱۴۰سال است که بعداز استیصال آل زیاروآل قابوس دیگربا راستقلال یافته بعضی ازایشان بردین قدیم بوده وبرخی بکیش تازی گرویدندولی همان اسامی پادشاهان فارسی داشته اند. اول این طبقه شهریار بن غارن است واودرزمان سلطان محمدوسلطان سنجربن ملکشاه سلجوقی بوده وبا ایشان مخالفت کرده وباسنقربخاری مصاف داده اورا بشکست وپس سلطان محمدکس باستمالت براو فرستاد. شهریارنیزپسرخودبملازمت سلطان روانه کرد.... شمس الملوک رستم بن اردشیر آخرین شاه این گروه میباشدودرسال ۸۰۶هـ کشته شد."

"مامون خلیفه عباسی مازیارا بخواست ووعده ملک وجاه داد. مازیاربقبول دین اسلام تن دردادوبمولا میرالمومنین ملقب گشت. مامون حکمرانی تبرستان رابمازیار داد. چون به تبرستان آمدمردم بسیاربراوگردشدند. ازمسلمانی برگشت وبپی‌سپردین قدیم زرتشتی شدومساجدرا خراب کرد. عبدالله طاهرحاکم خراسان،شکایتهاازظلم ماهیارنوشت که هنوزبرکیش قدیم خودباقی است وسرعصیان وطغیان ومخالفت دارد."مازیارسرداری دلیرو جانبازویکدنده بود. تعصبات ملی تمام وجودش رافراگرفته وپای بندبسنن ومراسم وعادات وآداب ایران باستان بود. غارن پهلوکه خاندان غارنوندی منسوب باوست یکی ازهفت

خاندان بزرگ ایران و مازیار از فرزندان او حاضر نمیشد مالیات سرزمین تبرستان را بدست خاندان طاهر بسپارد که منفور ایرانیان بودند. خاندان طاهر برای پایداری فرمانروائی خویش در خراسان خود را غلام و زرخرید خلیفه بغداد ساخته بودند. بنابراین ایرانیان آنها را با نظر انزجار خاطر مینگریستند. مازیار بر اثر خیانت برادرش کهیار بدست سپاه عبدالله طاهر اسیر شد و در مجلس باده نوشی اتحاد خود را با افشین و بابک فاش کرد. مازیار بدستور خلیفه وقت معتصم در سال ۲۲۵ هـ قطعه قطعه گردید.

"بجز از فرمانروائی خاندان زرتشتی که در بالا ذکر شد بگفته صاحب تاریخ تباهی فارسیان تا زمان نادرشاه افشار هنوز از فارسیان عمال و حکام مامور میشد و اینقوم را حرمت و عزتی تمام بود (که محل تردید است) حکام لارستان از اولاد ایرج بن گرگین میلاد بوده یکی از آبای آنان در عهد خلافت عمر بن عبدالعزیز مسلمان شده. حکام ولایت هرمز فارس فارسی نژاد بوده اند. حکام سند و ملتان نسب خود را بجمشید میرسانند و جام را باول اسم خود پیوست میکردند. هنوز ایلی در سند هست که بجام مشهورند و شهری در کتیاوار بجام نگر."

"شاهان اسلام در هر گوشه و کنار به تباهی زرتشتیان و کتب مذهبی ایشان میپرداختند. حکیمی در زمان معاویه از خلیفه اجازت خواست برخی از نامه های علمی و عملی در قواعد قیام دولت و سلطنت و سیاست از کتابخانه پارسیان در نینوا از پهلوی بعربی ترجمه کند. معاویه امر کرد تا آن کتابخانه را آتش زدند و سوزاندند که ورقی از آن بیرون نیامد. پادشاهی از اهل اسلام کتابخانه بزرگ هرات را بسوزانید."

"پارسیان را در هرات پرستشگاها بود یکی از آنها پهلوی مسجدی واقع بوده. مسلمانان آنجا شبی اتفاق نموده ساکنان آتشکده را بکشتند و آنرا بمسجد وصل نمودند. زرتشتیان آنجا بفرمانروای خراسان که حکومت هرات هم با او بود شکایت کردند. فرمانروا برای بازجوئی جمعی از علما و قضات آن شهر را بخواست و از گذشته باز پرسید. آن جماعت که خود باعث این ظلم بودند بر کذب عرض پارسیان بقرآن سوگند یاد کردند که پرستشگاه پارسیان نبوده و پس از سوگند ادعای خسارت کردند که چون بر مسلمانان بهتان زده اند قتل ایشان واجب است. فرمانروا بدان موجب حکم کرد که در هرات این قوم را عرصه دمار و هلاک سازند و چنان نیز کردند و هرجا آتشکده پارسیان بود بستدند و مسجد کردند و کتابخانها بسوختند که از هزاران یکی را آثاری بجاست."

"منجمله در داراب فارس عبادتخانه بزرگی در میان کوه از سنگ بریده و سر آن را از روی کوه نمایان کرده گنبد زراندودی بر آن ساخته بودند که بر زین گنبد مشهور بوده. در آغاز استیلای اعراب آن عبادتگاه را مسجد ساخته سنه ۵۸ بخط کوفی بر آن تاریخ نهادند. بمرور ایام ویران گشته و چنان خراب است که درندگان در آن مکان دارند. در سروستان

فارس عبادتخانه عالی بوده که تا زیان آن را بمسجد تبدیل کردند وطی روزگاران منهدم گشته اینک بچارطاق مشهور وازآن آثاری بجاست . درکرمان دردهنه کوهی پرستشگاه بزرگی بوده موسوم بگنبدجبل که بمسجد تبدیل شده اینک آثارش درجزء قبرستان کرمان باقیست . "

بازبگفته صاحب تاریخ تباهی فارسیان " درزمان سلطنت نادرشاه افشار هنوز ۱۲هزارتن اززرتشتیان درجزوسپاه نادرسربازوسواره نظام بودند . باوجوداینهمه حوادث درزمان کریمخان زندقریب ده هزارخانوار درتمام ایران بودند . چون دایم مسلمانان درصددذلت وپریشانی ایشان بودنددرزمان سلطنت آقا محمدخان قاجارهم بسیاری را قتل کردندوبرخی را اسیربآذربایجان بردندکه پیران ایشان را هنوزبیاداست .چنان شدکه درزمان فتحعلیشاه شماره زرتشتیان به ششهزارخانوار رسیدوجزیه سری ایشان دویست تومان بود . بمرورایام دیوانیان وحکام حق الحکومه ورسومات وغیره برآن افزوده ۱۲۵۵ تومان مقررداشته بودندوآن راهم یک بردووسه اضافه کرده به تشددتمام وصول مینمودند که بدینواسطه روزبروزضعف وپریشانی زرتشتیان بحدانتها رسیدونتوانستندزیربارگران جزیه برآیندا کثری بهندوستان فراری شدندوبرخی ازکیش قدیم دست کشیدند ،تاآنکه در سال ۱۲۲۴ای نفوس زرتشتیان ایران به ۶۹۰۰نفررسید . تهران ۲۰۰ یزد ۵۴۵۰کرمان ۱۲۰۰ شیرازوبوشهر ۴۰کاشان ۱۰نفر . "

* * * * *

زرتشتیان ایران درنامه خویش بسالنامه آذرروزوبهمنماه قدیم سال ۹۹۶ی آمارزرتشتیان راچنین مینویسند .یزد ۳۰۰۰خانوار ،کرمان وخراسانیان ساکن کرمان ۴۲۰۰ خانوار ، بهدینان خراسان ۱۷۰۰خانوار ،قزوین ۳۰۰خانوار . آمارشرفا بادوترکابادرا ۲۴۰۰خانوار میدهدوبایزدحساب ننموده است .

لیکن بایددانست زرتشتیان آن دوره بواسطه عدم تماس بازرتشتیانی که دربخشهای دیگرکشورمیزیسته اندبیخبربوده چنانکه تاسال ۸۴۷یزدگردی ازوجودزرتشتیان درهندنیز بی اطلاع بودند . پژوهشهائی که اینجانب درسالهای اخیرباکمک مالی ارباب فریدون رستم فلفلی موسس کارخانه سپنتا درتهران بعمل آورده ام زرتشتیان بیشماری دراطراف بلوچستان زندگی میکرده اند . گروهی درتمیندان بین زاهدان وخاش بودندکه ۷۰سال پیش باضرب خار سخت موسوم بخارگولک بحکم خان بلوچ پدرمجیدنام راوی خبربنگارندهٔ اسلام میآورندکه اینک بخارگولکی مشهورند . مردم کوشه درهمان حوالی هم زرتشتی بوده که اخیراً اسلام آورده اند درخت سروکهنسالی نزدیک آبادی اینهاست که مراسم نذرونیازبجا میآوردند . هنوزدراطراف کوه تفتان زرتشتیان پنهانی وجوددارندکه ازترس جان ظاهراً مسلمان هستند . دربخش کوهستانی بشاکرددرجاسک کمترازصدسال پیش زرتشتی وجودداشته است . طایفه شاهوردیخان

واللهوردیخان حدودهفتادسال پیش زرتشتی بودندکه اینک اسلام آورده اند. چنانکه دربخش کشتارآوردیم ساکنان روستای مال سیدآل معروف بقتلگاه درجنوب برازجان وچندروستای آن حدودزرتشتی بوده اندکه درزمان ناصرالدینشاه قاجار باکشتار وقتل وتهدیداسلام پذیرفته اند. بگفته گشتاسب خسروگشتاسب درهرموده بیست فرسخی بندر عباس بتعدادی سیاه چادربرخورده که زرتشتی بوده وخودرانها ن میداشته اندچون از زرتشتی بودن اوآگاه میشوندشارگردیده درپذیرائیش میکوشند. دربخشهای فارس مردم زرقان نزدیک تخت جمشیدوبوانات در۲۵۰ سال پیش زرتشتی بوده اند. زرتشتیان بوانات به یزدمهاجرت میکنند. زرتشتیان گن دردامنه البرزکه اینک بتهران وصل شده در۲۵۰ سال پیش به یزدمهاجرت مینمایندوبعضی نیزاسلام میآورندآنچه دربالا نوشته شد طبق مدارکی است که بدست آمده وبظن قوی درنقاط دیگرنیززرتشتیان وجودداشته اندکه بواسطه عدم تماس وبیگانگی بتدریج دراسلام مستحیل گشته اند.

درشمال افغانستان عروس ودامادرامانندزرتشتیان ایران، پس ازآنکه سه بار دورآتش فروزان میگردانند. بحجله میفرستند. امادرجنوب افغانستان عروس بمجرد ورودبخانه شوهرنخست میرودپیش آتش خانه یا اجاق خانه وکرنش میکند. اهالی افغانستان عموماً درنیمه ماه شعبان که بشب برات مشهوراست بیاددرگذشتگان همانندزرتشتیان که درشب آخرپنجه وه پیش ازبرآمدن آفتاب بیاددرگذشتگان پشت بام آتش میافروزندآتش افروزی بزرگ درمنطقه خوددارند.

* * * * *

سوگندبچراغ وتش یاآتش درهمه نقاط ایران بخصوص بین کوچیها (عشایر) معمول است. مردم فرمانداری بنادر بسوزچراغ سلمان سوگندیادمیکنند. بین مردم روستانشین خراسان مثالی است که هروقت بی پول میشوی یاراه گم میکنی یاگرسنه میشوی بنشین وآتش روشن کن ودعا بنما. این مثال باقیمانده عادت رفتن بآتشکده برای رازونیاز با اهورامزداودرخواست رفع مشکلات میباشد. پس ازغروب انتقال آتش ازاجاق خانه ا بخانه دیگرممنوع است وآن رانامیمون میدانند. پیشه وری بین ایلات ننگین است و آن مخصوص طبقه پست آنهاست. کارهای آهنگری، نجاری، سلمانی ونوازندگی را امور پست میدانند. سه طبقه دیگربین ایلات عبارتست ازکلانتران، کدخدایان ورعایا، این طبقات باطبقه پست باهم ازدواج واختلاط ندارند. زنهای ایل قشقائی بسیارمتنفذ ودرکارهای ایلی دخالت مینمایند. روضه خوانها، تعزیه گردانها وآخوندها درمیان ایلات موفقیت ندارند.

درشصت سال پیش بالای منارمسجدجامع شوش شب جمعه آتش میافروختندکه مردم دهات اطراف بدانندکه روزبعدروزجمعه است.

* * * * *

www.tabarestan.info تبرستان

درقحطی که درسال ۱۲۸۸ه درایران اتفاق افتاد قریب ده هزار تومان وجه از پارسیان وزرتشتیان ایرانی ساکن هند بتوسط سفارت انگلیس بزرتشتیان ایران رسانیدند که از آن قحطی نصف خلق ایران نابود وهلاک شدند. گروه زرتشتیان چندان صدمه وتنگی نکشیدند.

* * * * *

اعتمادالسلطنه صاحب مرآت البلدان مینویسد که درنزدیکی آمل بنائیست مخروبه که سه برج آن باقیمانده معروفست آتشکده بوده است.

* * * * *

پدشخوارگر یا غارنکوه را مورخان اسلامی وتبرستانی جبال ابن قارن وفرمانروایان آن را ملوک الجبال نامیده اند. کتاب حدودالعالم مولفه ۳۷۲ه دراینمورد گوید" کوه قارن ناحیتی است که مراورا ده هزار وچیزی دیه است ومردمان وی همه گبرگانند."

* * * * *

فیروزکوه یکی از بخشها کوهستانی تبرستان قدیمی است. خرابی ومصایب بسیار بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام* " درطی کشمکشهای متوالی برفیروزکوه و مردمش وارد آمده است. چنانکه بسال ۵۶۴ه مدت چهل روز میدان جنگ علاءالدوله با اسپهبد حسن یکم باوند وغیره بود. بسال ۵۹۴ ه بدست سلطان تکش افتاد ودر ۶۱۹ه رکن الدوله پسرش بدست سپاهیان چنگیزی اسیر وبا همه بستگان کشته شد. ودر ۷۶۶ه بتصرف میرقوام الدین مرعشی آملی آمد وبازمانده گنجینه پادشاهان ساسانی وباوندی بتاراج رفت. درسال ۷۹۴ ه اسکندرشیخی چلاوی بفرمان امیرتیمور فیروزکوه را باکشتار بیشمار بگشود. درسال ۸۰۷ه امیرتیمور بسرکوبی اسکندرشیخی بفیروزکوه آمد وآنجا را با قتل وغارت بی پایان بدست گرفت. بسال ۹۰۹ه شاه اسمعیل یکم صفوی با وضعی دلخراش فیروزکوه را مسخر کرد وهمه متوطنان وساکنان آنجا را که طرفدار پادشاه سابق بودند بکشت وبرهیچکس ابقا نکرد. از آنچه گذشت میتوان استنباط نمود که این شهر که ساکنین آن بواسطه موقعیت کوهستانی زرتشتی بوده اند چگونه راه نیستی را پیموده اند.

* * * * *

بسیاری از سنتها وآداب زرتشتیان بین کوچیها یا عشایر فارس باقیمانده است چنانکه دراوستا بدارندگان فرزندان بسیار بویژه پسر درود میفرستد، بین کوچیها نیز داشتن پسر بسیار مهم است که اجاق خانوادگی را نگهداری کند. حفظ اجاق خانوادگی ولزوم وارث برای پیکار برضد دروغ درآیین مزدیستا اهمیت بسزائی دارد چنانکه اگر شخص درگذشته بی اولاد باشد بامداد چهارم مرگ او پسری را بفرزندخواندگی او از میان خویشان انتخاب و پلگذار مینمایند. درمیان کوچیها خانواده هائیکه یک پسر دارند او را زود داماد مینمایند

* از اردشیر بزرگ

که مبادا دنیا را بزودی بدرودگویدوفرزندی ازاوبرای نگهداری اجاق باقی‌نماند. افرادکوچیها باجاق یاآتش خانه‌وخانواده‌عقیده‌راسخی دارندودرخاموش نشدن وروشن بودنش میکوشندوآنرا منبع آثاروصاحب‌قدرت میپندارند. برخی ازخانواده‌ها صاحب اجاق پرفروغ وقوی میباشند. خیانت وبدسلوکی نسبت بچنین خانواده‌ها خطرناک میشمارند. سالیانی درازی درپیش چوپانی اربابش راترک وبدون جلب رضای اوبجای دیگربچوپانی مشغول میشود. پس ازچندی فرزندش بیمارشده میمیرد. چوپان مرگ فرزندرا علامت خشم اجاق خانواده‌اربابسابق پنداشته، گریه‌کنان وپوزش خواهان نزداربابقدیمی میشتابدوچندین مرتبه‌اجاق اورابوسه میدهدوگرنش میکندوتقاضا مینمایدکه‌دیگرموردخشم آن واقع نشودوفرزندان دیگرش رابخطردچارنکند. قسم باجاقها وکانونی که‌درآن آتش افروخته‌باشدمعمول است واین قسمها باقتضای ایمانی که‌بآن دارند، میتواندمدعی یامنکررا قانع نماید. اجاق مردی راکه‌فرزندنداشته باشدکوریعنی خاموش میدانندوبحال اوتاسف‌میخورند. فقط پسراست که‌میتواندا جاق پدررا روشن نگاهدارد. مردی راکه‌پسرنداشته‌باشدبفرض داشتن چندین دختربدبخت و سیه‌روزگارمیدانند. درعروسیها هنگامیکه‌عروس میخواهدخانه‌پدررا ترک نماید، سجده کنان سه‌مرتبه‌اجاق خانوادگی رامیبوسدوپیرامون آن طواف‌میکند. اجاق یاآتش خانه‌همان آتش دادگاه‌است که‌یکی‌ازسه‌آتشکده‌های زرتشتیان بدان نام منسوب است و گرامیداشت آن بین کوچیها بازمانده‌گرامیداشت آتش دادگاه میباشد. بهمن بیگی‌خان ایل قشقائی به‌بنده‌تعریف‌کردکه‌آتش خانوادگی آنها طی مدت سیصدسال گذشته‌حتی درسفروحضرهمیشه‌روشن نگاهداشته‌شده‌است. رقص درمیان کوچی‌ها درمیدانی صورت میگیردکه‌برجی ازسنگهای سفیدساخته‌شده‌وبربالای آن آتش میافروزندومیرقصند. ازدواج بادخترکم سن بین افرادایل قشقائی برخلاف‌ایل بویراحمدوممسنی بسیار مذموم وناپسندیده‌است وداشتن بیش ازیک زن نیزننگ میدانند.

* * * * *

مردم بشاکرددربلوچستان برروی قبردرگذشتگان خویش دیوارگردبقدریک متر بلندمیسازندکه‌یادگاری ازدخمه‌میباشدوپس ازدفن جنازه‌سنگریزه‌جمع میکنندونزدیک روستای خویش بنام درگذشته‌خویش برروی‌هم انباشته‌میکنندچنانکه‌زرتشتیان دریزد نزدیک دخمه‌مینمودندبگفته‌آقای نژندمردم کرمان درمنزل خویش درمحلی که‌میت گذاشته‌بوده‌چراغ یاشمع روشن میکنند، چنانکه‌زرتشتیان مینمایند.

* * * * *

ارک بم بگفته‌صاحب‌حدودالعالم که‌مولفه‌سده‌چهارم هجریست دردوهزارسال پیش بناشده‌است ودرطی این مدت چندبارتعمیرگردیده، درارک یک آتشکده‌بهرام وجود داشته‌که‌بمسجدتبدیل گردیده‌واطاق آتش راچراغدان علی قراردادند. قریب سیصد

قدم دورتر یک آتشگاه که با احتمال قوی آتش آدریان باشد موجود است و یک آتشگاه دیگر در آنجاست که شاید آتشدادگاه باشد.

* * * * *

طایفه منگل وطایفه جاجی درجنوب کابل، دریکصد و پنجاه سال پیش با تهدید بقتل وستم وضرب با جبار اسلام آورده اند.

* * * * *

بگفته همتی صاحب یادکوتاهی از سرگذشتم "تجارتخانه جهانیان در رفسنجان که رئیس آن شادروان پرویز جهانیان بود در رفسنجان یک تیمچه تجارتی ساخته بود که دارای حمام وبالاخانه ها جای تابستانی مسافر و همه چیز بود و زرتشتیانی که باین شهر وارد میشدند وجای سکونت نداشتند، حیران نمانند ومجانا" در تیمچه ساکن شوند. برای ورود و توقف زرتشتیان بلامانع بود."

* * * * *

یک دخمه کهنه قدیمی در بلوک انار بخش کرمان میباشد. کوه بهشت دوزخ نزدیک سلطان آباد کرمان است دوره اونیم فرسنگ میشود وارتفاع آن ۲۵۰ متر. علامت دخمه دراین کوه بسیار است وعمارتی که ارتفاع ۱۵ متر است دراین کوه میباشد که از سار وج و سنگ ساخته اند واز قرائن ظاهر است که بنای این عمارت قبل از بعثت حضرت رسالت بوده است.

درنزدیکی روستای کریم آباد از بلوک سیرجان کوهی میباشد که دویست متر ارتفاع دارد ودرقدیم دخمه بوده. شاه شجاع آنرا قلعه ساخت وموسوم بقلعه سنگ است اکنون معمول نمیباشد.

جوزم معرب گوزم میباشد بفتح گاف از قریه شهربابک درنزدیکی آن دخمه ای بربالای کوهی است که ارتفاع آن تخمین سی ذرع میشود. (نقل از تاریخ کرمان خطی مولفه ۱۲۸۶)

* * * * *

سدره وکشتی ودخمه وقربانی وپنچایت یزد

پنچایت یزد جلسه آسمان روز وفروردین ماه قدیم ۱۲۲۴ ای: دراین جلسه موبدان موبد دستورنامدار دستور کیخسرو متعهد شدکه موبدان سدره بپوشند ودرحضور حضرات موبدان قرار براین شدکه هرکس سدره نداشته باشد، اورا درآتش ورهرام وگهنبارها راه ندهند واینکه هرگاه چهارنفر گواهی دهندکه موبدی را دیده اندکه سدره ندارد، پرشنوم (نشوه، نه شبه) او باطل است وباید دوباره مراسم برشنوم را برگزار کنند تا آنکه بتواند موبدی کند وآنکه بینوا باشد وتوانائی تهیه سدره را ندارد، مانکجی صاحب سدره برایگان بآنها خواهد داد

مانکجی درجلسه ورهرام وشهریورماه اظهار داشت تاکنون ببهدینان سدره داده میشد، اینک بصلاح جماعت است که سدره بموبدان نیزداده شود. سپس درموردقربانی وبره نکشتن اندرزداد که قربانی بموجب فرمان دین وخدا روا نباشدودرجشن مهرایزدقربانی نکنند.

پنجایت یزددرنامه خودبسالمه دیبآذروآذرماه ۱۲۲۴ای با نجمن اکابرصاحبان پارسی هنددرموردخمه مینویسندکه درورهرام وآبانماه مراسم طلسم دخمه یعنی تقدیس آن برکوه نریمان برگزارشده وگروهی بسیاری ازمردم درمراسم جشن وآفرینگان خوانی شرکت داشتندوبهدینان یزدمتقبل شده اندکه ۲۰۶تومان بابت هزینه دخمه بپردازند.

درجلسه ورهرام وآذرماه مانکجی اظهارداشت پانصدعددسدره ازدهش مهربانجی پانده برای بینوایان کرمان فرستاده شود. قرارشدبهدینان مبلغ بیست هزارروپیه تاحدامکان برای هزینه رفع جزیه بپردازند. درجلسه ورهرام ودیماه ۱۲۲۴بموبدان دستورداده شدهربهدینی که سدره وکشتی نداشته باشد، کاردینی درمنزل آنها انجام ندهندوبموبدی که انجام نمیدهدپنجقران انعام داده میشود. هربهدینی که بی‌سدره و کشتی پیش دستورنامداربرودبا اوهمکلام نخواهدشد. مانکجی اظهارداشت یکهزارسدره ازبمبئی رسیده هرکس میل داردهرسدره به نیم قران بخردوپول فروش آن بازبه بمبئی فرستاده میشودتاسدره های دیگربفرستند. متاسفانه بسیاری ازهموندان اجتماع امروزی ماسنن دینی خودرا خرافات شمرده پوشیدن سدره وکشتی راترک نموده اند. ازذکرایـن خبرواحساسات دین پروری موبدان موبدیزددستورنامداردستورکیخسروبایدستایش کرد که پیشنهادپنجایت یزددرجلسه آبان وآبانماه ۱۲۲۵ای درتعیین حقوق برای اودرپرستار آتش ورهرام راقبول نمیکندوجواب میدهدهرکس هرچه دلش بخواهدبرای نیازبه آتش ورهرام بپردازدمی‌پذیردنه بعنوان واجب.

چون تیمسارسرتیپ دکترجهانگیراشیدری درکتاب تاریخ پهلوی وزرتشتیان در صفحات ۲۸۸ – ۲۵۵ درموردپنجایت یزدوکرمان وانجمنهای یزدوکرمان وشیرازوتهران صحبت داشته اند، ازذکرآن خودداری میشود.

* * * * *

درحدود ۲۸۰تا۳۰۰سال پیش خدابخش جاماسب بختیاری ساکن بوانات فارس باگروه زرتشتیان آنجا به یزدمهاجرت مینمایند. خدابخش که نام اوبرادیه مسین نوشته شده باشنده تفت میگردد.

* * * * *

دربمهراحمدآبادکه درچهارکیلومتری اردکان یزدواقع است حدود ۶۰ سال پیش ویران میگردد. یکی ازاهل اسلام آنرا تصرف وساختمانی برای اقامت خویش درآنجا بنا مینماید.

کتابخانه‌های زرتشتیان

دکتر رکن‌الدین همایون فرخ در اثر خویش کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران صورتی از کتابخانه‌ها داده است و ما در اینجا صورت کتابخانه‌های زرتشتی یا زرتشتی زادگان مسلمان از آنجا اقتباس مینمائیم.

" کتابخانه ابونصر شاپور ابن اردشیر: یاقوت حموی در معجم الادبا، ثعالبی در یتیمة الدهر، ابن اثیر در کامل و ابن خلکان در طبقات الادبا از کتابخانه بنام و معروف ابونصر شاپور بن اردشیر یاد کرده‌اند. ابونصر شاپور بن اردشیر کتابخانه‌اش را وقف عام کرده بوده است. (اینهم یکی از افتخارات ایرانیان است که از قدیم‌ترین دوران دست بایجاد کتابخانه‌های عمومی برای بالابردن سطح معلومات و اطلاعات هم میهنان خود زده‌اند.) در کتابخانه ابونصر شاپور همه مردم توانسته‌اند از نفایس و ذخایر ادبی و علمی گرانقدر آن برایگان استفاده کنند. از اختصاصات کتابخانه عمومی ابونصر شاپور بن اردشیر که آن را بسیار ممتاز میداشته است وجود نسخ خطی متعدد در علوم مختلف بخط مصنفان و مولفان آن بوده است.

" بهانه و دست آویز ستیزه‌گریها و مبارزه مسلمانان با زندیگی (زندیقی) و با اصطلاح جهاد و مجاهده با بت پرستی و خلاف آیین و دین بود. در لفاف این شعار مردم فریب آنچه کتاب و نوشته گرانقدر ایرانی بود بدست فنا و نابودی سپردند که برخی از این رفتار شان ضرب المثل شد. خیذر پور کاوس افشین اشروسنه را که از ایرانیان میهن پرست و از دلیران بنام بود، با تهام اینکه در خانه‌اش کتابی از خدای نامه داشته است آنرا دفتر گبرگان خواندند و باین تهمت ناصواب او را کشتند. وجسدش را نیز سوزاندند و بآب دجله دادند. حکیم مختاری غزنوی در قصاید غرایش چندبار بدفتر افشین اشاره کرده است.

" خدای نامه افشین جلدش با گوهرهای بسیار گرانبها ترصیع یافته بوده است، دانشوران و سخن گستران ایران از دوران هخامنشیان و سپس اشکانیان و پس از آن ساسانیان برای احیای غرور ملی و اینکه هم میهنشان بدانند وارث چه هنرها بوده و چه قهرمانیها در عرصه پهناور گیتی کرده‌اند بپرداختن و ساختن داستانهای ملی و قهرمانی دست یازیده بودند و اینگونه دفترها را دودمان ایرانی بسیار گرامی و عزیز میداشتند و آنرا کارنامه ایران میخواندند و برای بزرگداشت این کتابها برگهایش را زر اندود میکردند و هنر تذهیب از این هنگام بوجود آمد و سپس در جهان رواج یافت و جلد اینگونه کتابها را نیز با گوهرها میآراستند تا با ارزش مادی، ارزش معنوی آنرا به همگان بنمایانند."

کتابخانه رستم بن شهریار در ری: "شهنشاه غازی رستم بن علی بن شهریار در ری کتابخانه‌ای عظیم برپا داشت، بطوریکه ابن اسفندیار از دانشمندان تبرستان در تاریخ بنام خود متذکر است، پس از اینکه رستم بن اردشیر باوندی در تبرستان کشته

www.tabarestan.info تبرستان

شد، او به‌ری گریخت و مدتها در کتابخانه رستم‌بن شهریار، از کتابهای آن بهره‌مند گردید، از جمله در این کتابخانه عالیقدر بنسخه تاریخ تبرستان تالیف ابوالحسن‌بن محمدیزدادی که بتازی بوده است دست یافته و آنرا بفارسی ترجمه کرده، اساس کار خود در تالیف تاریخ تبرستان قرار داده است. این کتابخانه نفیس تا هجوم مغول بری وجود داشته است. عبدالجلیل قزوینی مولف کتاب النقض نیز متذکر کتابخانه غازی رستم بن علی شهریار شده و نوشته است که نسخه اصل کتاب تنزیه را در سال ۵۳۳ه بکتابخانه شهنشاه برده‌اند."

کتابخانه مسجد عتیق اصفهان: "مسجد عتیق اصفهان سابقه تاریخی کهنی دارد و پیش از دوره اسلامی آتشکده بوده و سپس مانند مسجدها یا صوفیه بمسجد مبدل شده و در زمان دیلمیها و سلجوقیان و ایلکانیان و مظفریها و حتی زمان اشرف افغان بارها تعمیر شده و بر وسعت شبستانهای آن افزوده گردیده تا جائیکه امروز بصورت یک مجموعه نفیس از هنر معماری ایران از دوران قبل از اسلام تا زمان حاضر درآمده است. چون این مسجد پیوسته مورد توجه و نظر پادشاهان و وزیران ایران بوده است مدرسه نیز داشته که دارای کتابخانه بزرگ و قابل توجه و مورد مراجعه دانشمندان و طالبعلمان بوده."

کتابخانه فخرالدوله دیلمی: "شاهنشاهان دیلمی که از ایرانیان اصیل و پرچم داران احیای سنتهای دیرین ایران و یکی از پاسداران زبان و فرهنگ آن بوده، هر یک بسهم خود در حدود فرمانروائی خویش بنشر ادب و زبان فارسی کوشش و مجاهدتی چشمگیر داشته‌اند. کتابخانهائیکه این دودمان ایراندوست بنیاد نهادند گنجینه شایگان بوده است. فخرالدوله دیلمی که خود مردی دانشمند و سخن شناس بوده نویسندگان و دانشمندان را بنوشتن کتابها مشوق بود و آثاری بسیار در ادب و دانش بنام او تالیف و تصنیف یافته است."

"پس از آنکه ایرانیان مقهور عربها گردیدند تلاش و کوشش سپاهیان عرب بدور محور انهدام آثار استقلال و ملیت ایرانیان دور میزد. زبان رسمی و دیوانی تازی بود و حکام و فرمانروایان و دیوانیان را از سران عرب برمیگزیدند تا مراجعان و مردم کشور ناچار باشند بزبان دیوانیان که عربی بود گفتگو کنند و آن را برای رفع نیاز بپذیرند. برای محو مظاهر ملی ایران با شدت و سختگیری بیش از حد تصور مبارزه میشد. ایرانیان با دور اندیشی و خردمندی توانستند راه چاره بیابند و با وضع و اختراع خطی که از خط رازدبیره (یا واسف دبیره) ریشه میگرفت خط فارسی را بوجود آورند و برای ثبوت آن نخست بنوشتن قرآن با آن خط پرداختند تا راه هرگونه تهمت و حمله و تجاوز را بخط نوبنیاد خود مسدود سازند. این خط نوساخته را خط فارسی خواندند و عربها نیز آنرا بهمین نام یاد کرده‌اند. ابن ندیم نیز باین حقیقت معترف است و میگوید ایرانیان قرآن را بخط فارسی می‌نوشتند و میخواندند. این خط در اواسط قرن اول هجری بوجود آمد و قرائن و امارات بر صحت

این نظرا اینکه بها فرید (به‌آفرید) فرزند ماه فروردین پیش از سال ۱۳۲ه یعنی قبل از خلافت بنی عباس درنیشاپور واطراف آن آئینی تازه بنیاد نهاد. کیش او از تلفیق آیین مانی با دین بهی سرچشمه میگرفت وچنانکه مورخان عرب ثبت کرده‌اند. هفت نماز آورده بودکه بزبان فارسی بودوبرای این هفت نماز کتابی بزبان فارسی با خط فارسی نوشته بودکه پیروانش آن را میخوانده‌اند.»

کتابخانه خاندان نوبختی: «همچنانکه برمکیان از بزرگان وخدمتگزاران معبد نوبها ربوده‌اند، نوبخت نیز از بازماندگان دودمان مغان فارس بودواز دانش مغان بهره‌کافی ووافی داشت وبا اینکه فارس، خوزستان، ری وخراسان بتصرف عرب و نفوذ اسلام درآمد، با اینهمه نوبخت مغ همچنان سرپرستی مغان را بعهده داشت و آنان را رهبری وهدایت میکرد. دربرابر فشارهای حکام وفرمانروایان عرب با سرسختی ایستادگی مینمود ومیکوشید که آیین بهی را در سرزمین فارس زنده نگهدارد. نوبخت را بجرم تبلیغ ونشر افکار وآیین مغی (مجوسی) دستگیر وبزندان افکندند. نوبخت چنانکه درآثار بازمانده از نویسندگان عرب مستفاد است، از دانش مغان آگاه بوده ودرنجوم وستاره‌شناسی که یکی از دانشهای خاصه ایشان بوده است اطلاعات وسیع وغنی داشته، کتابی نیز از نجوم از او یاد میکنند که نخست بزبان پهلوی نوشته سپس آن را بعربی ترجمه کرده‌است.»

«ابوبکر احمدبن علی خطیب بغدادی در تاریخ بغداد متذکر است که قبل از سال ۱۳۶ه نوبخت مجوس در اهواز محبوس بوده است وبنقل از تاریخ بغداد چنین روایت شده است که اسمعیل بن علی نوبختی برای ابن قاسم کوکبی از شاگردان خود این روایت کرده که جدم نوبخت در آغاز آیین مجوسی داشت ودر دانش ستاره‌شناسی سرآمد دیگران بود. آنگاه که در اهواز زندانی بود روزی ابوجعفر منصور را میبیند که بزندان آمده بوده. نوبخت گفته است که ابوجعفر منصور را مردی با درایت وزیبا روی دیدم او چهره‌ای دلفریب ونیکو داشت.

«منصور نخستین خلیفه عباسی است که درمیان خلفای اسلامی بستاره‌شناسی واحکام نجوم عقیده مند بود ومنجمان وستاره‌شناسان را گرامی میداشت، نظرات واشارات ایشان را بکار میبست. نوبخت را که آیین زرتشتی داشت بقبول اسلام وادار داشت ودر دستگاه خود بکار گماشت. نوبخت وپسرش ابوسهل از منجمان مخصوص ومورد نظر منصور خلیفه بودند بطوریکه خطیب بغدادی، آثار الباقیه وآثار البلاد متذکرند منصور در ساختن شهر بغداد سال ۱۴۴ه ساعتی آغاز بساختمان آن کرد که نوبخت آن ساعت را براساس احکام نجومی اختیار کرده بود.

«ابوسهل ونوبخت از مترجمان کتب پهلوی بعربی بوده‌اند واز این نکته توان دانست که نوبخت وارث کتابخانه بزرگی از کتابهای فرس قدیم وپهلوی بوده است وبا در اختیار

داشتن آنچنان کتابخانه‌ای نه‌تنها وسیله‌نقل آن آثار را بزبان عربی دردست داشته بلکه‌توانسته‌است بفرزندش نیزخواندن ونوشتن خطوط پهلوی اشکانی وساسانی وچه خطوط دیگرایرانی را بیاموزد.

"خاندان نوبختی که‌ازسال ۱۱۴هـ تا ۳۲۶هـ ازآنها نام‌ونشان دردست داریم‌موسس خزانة‌الحکمه‌بوده‌اند. خزانة‌الحکمه مرکزاجتماع ایرانیها وشعوبیه‌بوده‌که‌وسیله‌نوبخت وفرزندش ابوسهل بن نوبخت دایرگردیده‌بودوکتابخانه‌آن بزرگترین کتابخانه‌های زمان بودوبیشترکتابهای آن کلامی، حکمی، فلسفی،علمی‌ونجومی بوده‌است. ابن ندیم نیزمتذکراین نکته‌هست.

"بطوریکه‌گذشت خاندان نوبخت درنقل آثارادبی وعلمی ایران باستان واحیای سنت‌های ایران طی دوقرن خدمات برجسته‌ای انجام‌دادندونهالی راکه‌ایشان کاشتند درسده‌های بعد ثمرات واثرات ارزنده‌ای ببارآورده‌است."

مسعودی درالتنبیه‌والاشراف ازکتاب عظیمی درتاریخ ایران صحبت میداردکه‌در سال ۳۰۳هـ دراستخرپیش یکی‌ازبزرگان ایرانی دیده. این کتاب بگفته‌مسعودی مصورو شامل علوم‌کثیره‌ومطالبی بوده‌که‌درآیین نامه‌وگاهنامه‌نیزوجودنداشته‌وآنرادرنیمه جمادی الثانی ۱۱۳هـ استنساخ وبرای هشام‌بن عبدالملک بن مروان ازپهلوی بعربی ترجمه‌کرده‌بودند.

کتابخانه منوچهرهومجی: درسال ۱۳۱۰خورشیدبانوی روانشادمنوچهرهومجی‌کتابخانه اورابانجمن زرتشتیان تهران هدیه‌نمود. شماره کتابهای آن ۲۵۱۴ میباشدکه‌شامل کتابهای انگلیسی عرفانی وتاریخی وگجراتی است.

کتابخانه‌اردشیریگانگی: بسال ۱۳۴۰خ بانوفرنگیس یگانگی(شاهرخ) کتابخانه بزرگی باهزینه‌خویش بنام‌شوهرخویش اردشیربرروی زمین انجمن زرتشتیان تهران ساختمان نمود. کتابخانه‌نامبرده‌بهترین کتابخانه‌ایرانشناسی وزرتشتی شناسی است مشتمل است برکتابهای انگلیسی ،فارسی، فرانسه ،آلمانی،گجراتی،هندی،اوستا وپهلوی درموضوعات گوناگون بویژه‌درموردین زرتشتی. کتابخانه منوچهرهومجی نیزدراین کتابخانه‌ادغام‌گردیده‌است شماره‌کتابها اینک بیش ازنه‌هزارمیباشد. واقع درتهران کوچه‌زرتشتیان خیابان میرزاکوچک خان.

کتابخانه‌سازمان فروهرزرتشتی تاسیس ۱۳۳۱خ واقع درکوچه‌بامشادخیابان‌حافظ تهران.

کتابخانه‌نرگس بسرپرستی گروه‌زرتشتیان تفت وتوابع مقیم‌مرکزتاسیس ۱۳۵۱خ واقع درمیدان سنائی کوچه‌ششم‌تهران.

کتابخانه‌زرتشتیان بسرپرستی کانون زرتشتیان شریف‌آباد مقیم‌مرکزتاسیس

www.tabarestan.info تبرستان

۱۳۶۰خ واقع درتهران پارس.

کتابخانه‌هورشت واقع درخانه‌روانشادکریمدادصرفه‌پدردکتررستم‌صرفه‌دریزد بسرپرستی هئیت نظارت برسرمایه‌انجمن زرتشتیان تهران باهدای ۱۰۶۱جلدکتابهای فارسی،انگلیسی،پهلوی،اوستاوگجراتی بازماندگان روانشادخدارحم‌هرمزدیارهرمزان اینک بیش ازچهارهزارکتاب داردوامیدزیادشدن هم‌هست.

کتابخانه‌مارکاردرپرورشگاه‌مارکاریزدتاسیس ۱۳۱۳دارای بیش ازدوهزارکتاب که‌بخش مهم‌آن بتوسط دینشاه جی‌جی باهای ایرانی سلیسیتربمبئی ورشیدشهمردان اهداگردیده.

کتابخانه‌ناهیدبسرپرستی انجمن زرتشتیان خرمشاه‌تاسیس ۱۳۵۶خ واقع درخرمشاه‌یزد.

کتابخانه‌زرتشتیان بسرپرستی انجمن زرتشتیان نرسی‌آبادتاسیس ۱۳۵۴خ واقع درنرسی‌آبادیزد.

کتابخانه‌کوچه‌بیک بسرپرستی انجمن زرتشتیان کوچه‌بیک واقع درکوچه‌بیک تاسیس ۱۳۵۷خ.

کتابخانه‌مهرابی بسرپرستی کمیته‌خیریه‌خدادادمهرابی تاسیس ۱۳۴۱خ واقع‌در خیابان ناصریه‌کرمان.

کتابخانه‌پاسارگادبسرپرستی سازمان جوانان زرتشتی، واقع درپذیرشگاه زرتشتیان درشیراز.

کتابخانه‌مرواریددرطبقه‌هم‌کف دربمهرارباب رستم‌گیودرنیوراشل نیویورک اتازونی آمریکا.

کتابخانه‌زرواسترین سنترواقع در LOS ANGELES درجنوب کالیفرنیا اتازونی آمریکا.

دکترهمایون فرخ درپایان صورت‌کتابخانها چنین نتیجه‌گیری میکنند. "هجوم عرب برایران وعدم‌اطلاع وآگاهی گروهی ازوقایع نگاران ازرویدادهای واقعی‌تاریخی درگوشه‌وکنارایران، این توهم‌راپیش‌آورده‌است که‌نزدیک به‌دوقرن ایرانیان دربلا تکلیفی وانقیادخلفابسربرده‌اندرحالیکه‌حقیقت واقع جزاینست. ازسال بیست‌وپنجم هجری پورگیلانشاه‌درتبرستان ورویان علم‌استقلال برافراشت ودرناحیه‌دیگرمازندران اسپهبدباودرسال چهل وپنجم‌هجرت ودابویه‌پورگیل درسال ۵۶ه وپادوسبان درچهلم هجری وتبعیت‌آنان پس‌ازچندی صفاریان،سامانیان،بویهیان و زیاران وووپرچم استقلال برافراشتندوبمرورببنفوذبیگانگان پایان دادند. طرح این مسئله‌برای گروهی غیرمترقبه‌وباورنکردنی است که‌ادبیات وفرهنگ ایران پس‌ازدوران اسلامی متعلق بخودایرانیان است وعرب رادرآن سهمی نیست ووجودگویندگان ونویسندگان

www.tabarestan.info تبرستان

ودانش پژوهان قرن سوم وچهارم هجری برپایه واساس افکار وآثار گویندگان سده های قبل ازآن است . اینک درمییابیم که برخلاف تصورشکاکان درقسمتی ازایران در بیستمین سال هجرت قیام علیه بیگانگان آغازشده بودوبرای حفاظت وصیانت زبان و فرهنگ ایران ازدستبردحوادث پناهگاهی امن وامان بوجودآمده بوده است . آیا قابل قبول است که حکومت وسلطنتی ازبیستمین سال هجرت درمازندران ورویان و تبرستان با استقلال فرمانروائی کندوفاقدخط وزبان باشد؟ آیا این دودمانها که در بخش اعظمی ازشمال ایران حکومت میکرده اندرسال بیستم هجری بخط کوفی دفترها و رسائل حکومتی خودرا مینوشته وتنظیم میکرده اند . درسالهای ۲۰تا ۴۰ه خط کوفی یا مدنی یا مکی درخارج ازحوزه عربستان هم رواج یافته بوده است ؟ آیا این ملوک و فرمانروایان که قهرا با فرهنگ وادب پهلوی وپارتی آشنائی داشته اند (بدلیل وجود کتیبه های پهلوی دربرجهائی درمازندران ازجمله برج گنبدلاجیم ورسکت)با شعروسرود دوران پیش ازاسلام بیگانه بوده اند؟ وآیا یکباره وناگهانی درزمان صفاریان ویا سامانیان شعرخلق السا عه با آنهمه عظمت وبزرگی وبلاغت وفصاحت پدیدآمده بوده است ؟ تحقیق عمیق درا ینگونه مطالب ومسائل به بسیاری ازمجهولات میتواندپاسخ مستدل دهدوما را بعظمت وارزش فرهنگ جهانی وفروغ بخش ایران رهبری وهدایت کند واین واقعیت وحقیقت را برملاءوآشکارسازدکه ایرانیان ازدیرباز درعلوم ودانشهای گوناگون صاحب آثارونظربوده اند . وجودکتابخانه های عظیم دردوران قدیم بحثی نظری وتخیلی نبوده وهمین سنت دربوجودآوردن کتابخانهای بسیاروبیشماردوران پس از اسلام وهمچنین تاسیس وایجادمدرسه ها اثری مستقیم وغیرقابل انکارداشته است .〃

کلانتران زرتشتی

زرتشتیان برای اداره امورخویش دردوران گذشته تحت رهبری کلانتران بودند که ازبین خویش وبا نظردولت انتخاب میشدند . دولت نیزبرای اداره امورا قلیت زرتشتی ،پستی بنام حکومت مجوسیان دایرکرده بود . کلانتران زرتشتی دربار ه امور جماعت خویش با اومذاکره مینمودند . وصول مالیات جزیه ازافرادزرتشتی برعهده کلانتروقت بودکه درموقع خودبخزانه بپردازد .

صاحب جامع مفیدی درموردانتصاب کلانتردرص ۲۰۶ چنین مینویسد . "الله قلی بیک وزیر (درگذشت ۱۰۷۹ه)درزمان شاه صفی ثانی صفوی من حیث الاستقلال زمام مهمات و معاملات وحکومت دارالعباره یزدوتوابع بقبضه اقتدارد رآوردوزیرجلیل القدر و متصدی خالصجات وکرکراق سرکارخاصه شریفه وناظرکل اوقاف دارالعباده مزبورگشت وحکومت وداروغگی مجوسیان که فی الواقع منصبی است عظیم بآن جناب تعلق میداشت وبی شائبه تکلف وسخن آرائی آن دوحه چمن سروری درمدت چهل سال که درکمال اقتدار

وا عتبا ردربلده طیبه یزدعلم ا ستقلال برا فرا شته بود." با زدرصفحه ۷۵۸ چنین آورده "درسا ل ۱۰۷۹ه حکومت مجوسیا ن یزدکه فی ا لحقیقت منصبی ا ست عظیم ا لقدربه محمد خلیل بیک خلف وزیرغفرا ن پنا ه مفوض فرمود."

موقعیت کلانترا ن زرتشتی بسیا رمهم بوده . نا مه ها ئی که ا زپا رسیا ن هندبنا م موبدا ن ا یرا ن میآ مده وجویا ی پرسش پا سخها ی دینی خودبوده ا ند ، درخا نه کلانتر بوسیله موبدا ن وبا حضورا وپا سخ دا ده میشدوهمه موبدا ن وکلانتروبسیا ری ا زبهدینا ن متنفذ ا مضاء میکردند . نا م بهدینا ن وموبدا ن شهرها ی دیگرنیزدرآ ن ذکرمینمودند .

نا مه ها ی پا رسیا ن که ا زسا ل ۸۴۷تا ۱۱۴۲یزدگردی با یرا ن میرسدتنها ا زنا م ملا بهرا م ا ردشیرکلانترساکن خرمشا ه اطلاع دا ریم که درمنزل ا وجوا ب نا مه دا ده میشود .چون هنگا م ورود ملاکا وس بن رستم چا پا رنا مه هند ، کلانتروقت دریزدنبودوبرا ی ا نجا م امور ما لی زرتشتیا ن بشیرا زپا یتخت کشوررفته بود ،پا سخ نا مه تا دوما ه پس ا زورودا وبتا خیر ا فتا د . هنگا م مرا جعت کلانترا نجمنی ا زموبدا ن وبهدینا ن درمنزل ا وتشکیل وپا سخ نا مه نوشته وبچا پا رنا مه دا ده میشود . یزددرآ ن هنگا م دستورنشین بودولی قبل ا زآ ن ترکا با دتا چندین سده دستورنشین بوده ا ست .

ا زنا مه های آ ن زما ن چنین مستفا دمیشودکه پس ا زسا ل ۱۱۰۰یزدگردی شصت خانوا را زموبدا ن زرتشتی ترکا با دبوا سطه ستمکا ری وضرب وشتم ما مورین دراخذ ما لیات جزیه دستجمعی ا سلام میآ ورندویس ا زا سلام آ وردن چون پیشوا ی دین وبعبا رت دیگرسید دین بوده ا ندعما مه سیدی برسرمیگذا رندوسیدوآ قا ی مسلما نا ن میشوند . دستوروقت پس ا زا ین پیشآ مدبا آ تش مقدس ورهرا م به یزدمیرودویزددستورنشین میگردد .

ا زنا م کلانترا ن پیش ا زسا ل ۱۱۴۲ی ا طلاعی دردست نیست . تنها ا زنا م شخصی که در سا ل ۱۱۴۲ی کلانتربوده بنا م ملابهرا م ا ردشیرخرمشا هی آ نهم ا زگزا رشی که ملا کا وس در هنددا ده بدست ما خبررسیده ا ست . ملابهرا م دردوره کلانتری خویش مصدرخدمت مهمی نسبت بزرتشتیا ن شده وآ ن ا ینکه ا قلیت مذهبی یهودمیبا یست یک وصله نا جورکهنه برپشت قبا ی خودبدوزندتا ا زدورشنا خته شوند . ا ما برا ی زرتشتیا ن چنین حکمی وجودنداشت . تنبا ن زرتشتیا ن سفیدبودوتنبا ن مسلما نا ن نیلی یا سیا ه رنگ . ا ما درسا ل ۱۸۸۰م درموردزرتشتیا ن نیزچنین حکمی صا درکردند . ملابهرا م خرمشا هی کلانترزرتشتیا ن بگفته نا پیرملکم ا زحا کم وقت محمدحسنخا ن مهلت سه روزخوا ست وبهمه زرتشتیا ن دستور دا دفورا " لبه گریبا ن پیرا هن خودرا گلدوزی نما یندوروزسوم همه مردم آ ن پیرا هن را پوشیده بکوچه وبا زا ربروند . ملابهرا م بحا کم عرض نمودمقصودا زحکم تشخیص زرتشتیا ن ا زمسلما نا ن ا ست ا ینک با ین وسیله ا زیهودیها نیزتشخیص دا ده میشوند . علما چون دیدندبرخلاف منظورآ نا ن که هتک شرف زرتشتیا ن بودخودرا بوضع بهتری آ را سته ا ند موضوع را مسکوت گذا شتند .

www.tabarestan.info تبرستان

اما نام کلانتران دوره بعد تردریزد عبارتست از خدادادرستم کدخدا کسنویه‌ای مرزبان ظهراب کسنویه‌ای وبعدنوه‌اش هرمزدیارخدابخش وپس ازاوملابهرام خرمشاهی سپس کدخدا بهزادازنام پدرومحل اقامت اوبیخبریم. کدخدا بهزاددرسال ۱۲۲۳ای ببعد کلانتریزدبوده‌است. مردم اززیاده‌رویهای اودرموردجمع‌آوری جزیه بمانکجی وپنچایت یزدکه درسال ۱۲۲۳ای تشکیل شده بودشکایت مینمایند، وبحساب اودرامرداد ماه ۱۲۲۵ای رسیدگی میشود. بدینقرار:

ازرعیت وصول کرده	۹ر۱۱۵۷تومان	خرج کرده	اصل پول دیوان ۸۰۰ر۴ر۸۳۶تومان
تومان عباسی	۸ر۱۹		حق‌الحکومه ۰ر۱۰۰
	۷ر۱۱۷۷		میرزا سیدحسین رکن آبادی ۰ر۲۲
			تفاوت مستمری ۲ر۷
			تفاوت تخفیف ۰ر۱۵
			تومانی سیصد دینار ۲۰۰ر۲ر۲۷
			داروغگی ر۲۵
			میرزاصدر ر۱۳
			مستمری ر۷۲
			مواجب کدخدا ر۴۰
	۹ر۱۱۵۷		
	۸ر۱۹		طلب مردم

بموجب صورت فوق کدخدا بهزادیکصدونودوهشت قران زیادتر از مردم وصول کرده‌است.

آخرین کلانتریزد ملادینیار بهرام کلانتر میباشدکه بموجب فرمان جلال الدوله مورخ به ۱۳۱۶ه با مین الفارسیان ملقب گردید.

کتاب در التیجان تالیف اعتمادالسلطنه درسالنامه ۱۳۰۸ه درآخرکتاب نامهای کارگزاران زرتشتی کرمان را بدین روش میدهد. ملاکیخسروکلانتر، ملاگشتاسب ریش سفیدومیرزا بهمن ریش سفید ودرسالنامه ۱۳۰۹ه نام ملاجمشیدپسرملا کیخسروهم یادشده است. درسالنامه ۱۳۰۹ه نام رستمجی پارسی راذکرمیکندکه نماینده دولت شاهنشاهی درکلکته شهرمهم کشورهندبوده‌است. دردوره زمامداری جلال الدوله پسرظل السلطان بسال ۱۲۶۱ای دریزدکدخدا خدادادسفندیارمربابادی تماس نزدیکی با جلال الدوله داشته ومصدرخدماتی نیزبجماعت زرتشتیان بوده‌است، کتاب الماثروالاثارتالیف محمد حسنخان اعتمادالسلطنه مولفه ۱۳۰۶هجری قمری ازرستمجی زرتشتی هندکه درکلکته قونسول ایران بوده‌واز میرزا حبیب الله سرپرست زرتشتیان وملاکیخسروکلانتروریش سفیدزرتشتیان کرمان ویزدنام میبرد.

www.tabarestan.info تبرستان

رونوشت تعهدی که مانکجی هاتریا از موبدان بزدگرفته است

تاریخ یوم فرخ گوش اج سفندارمزد ماه قدیم ۱۲۲۴ ای سرکارست صاحب مانکجی حضراتان موبدان مفصله ذیل را طلبیده درمنزل آتش ورهرام سئوال پرسیدند. سئوال اول اینکه درطریقت آئین زرتشت انوشه روان، جایزولازم است که کلهم موبدان وبهدینان بقانون راه دین سدره بپوشندیا خیر. حضراتان حاضرجواب دادندکه بلی جایزولازم است، هرکس نپوشدخارج ازدین بهی میباشد. یعنی باید کلاً زن ومرد سدره بپوشند چنانچه هربهدینی با سدره نباشدوهرموبدی بخانه آن شخص برودکارروان بکندآن موبد ازکارموبدی معزول است هوشت ازاو بگیرندوچون قبل ازاین قرارشده بود کلا" زن ومردوطفل موبدان سدره بپوشانندتا دراین هنگام بعضی عمل نموده وبعضی سهل شمرده ازتاریخ فوق اقرارنمودندوسوگندیادکردندکه من بعدازاین خودوعیال خودسدره بپوشندوبپوشانند. بهدین بهی بی بهره هستنداگرنکنند. ودیگر سئوال فرمودندکه درطریقت وبفرموده حضرت زراتشت گاوکشتن جایزاست یا خلاف است. جواب گفته که خلاف است. بفرموده پیغمبرزراتشت بهیچ وجه گاورانبایدکشت. فرمودند اگرچنین است چراگاورابخاتون با نومیبرندورابسیاست میکشند؟ جواب گفته که آنهم خلاف است. بعدازاین عمل موقوف است. امضاء

دستوردستوران نامدار- موبددینیارنوشیروان- موبدبهرام موبدبهمرد - موبد خدابخش مرزبان - موبدفرودآبادان - موبدخدادادخدابخش - موبدجمشیدخدابخش - موبدفریبرز- موبدبهرام اردشیر- موبدخدابخش رستم- موبدآبادان - موبدمهربان پشوتن - موبدخدادادـ موبداورمزدیارسیاوش - موبدرستم مهربان - موبدشهریار اسفندیار- موبدکیخسرومهربان - موبدبهرام خدابخش - موبدپیران رستم- موبدخدادادـ اردشیر- موبددینیاروفادار- موبدخسروبهمن - موبدمهربان خسرو- موبدکیخسرو بهمن - موبدهماوند- موبدخسرومهربان - موبدفرامرز- موبدخدادادینیار- موبد تیراندازاردشیر- حقیردینیارولدباس حضورداشت.

فهرست کتب زرتشتیان که نویسندگان آن زرتشتی بوده اندو اینک دردست نیست یا بنظرنگارنده نرسیده

(نقل از نسخه خطی بنشانی R 84 محفوظ درکتابخانه خورشیدچی کاما دربمبئی)

۱- آئینهٔ سکندر، نام کتابیست از تصنیف ذوالعلوم حضرت آذرکیوان دربیان عقل ونفوس. ۲- تاریخ ابن همایون از تصنیف طایفه اول وخشوران وخشورآبادکه اورا صاحب شریعت وپیغمبرکامل دانند. ۳- اورندنامه، تصنیف پیشدادوخشورو

پیشدادشهنشاهوشنگ . ۴ـ تهمورث نامه ، دربیان ریاضت حضرت کیومرث . ۵ ـ نهاد موبدی. ۶ـ فرهادگرد ،دربیان آنکه برکیومرث وحی نازل شدبجهت فرماندهی وحکمرانی وبنای سلطنت اووذکرسلطنت هوشنگ . ۷ـ اروندنامه دربیان حضرت سیامک یعنی شیث مذکوراست . ۸ـ جاویدان خرد ، کتابیست درحکمت عملی ازتصنیف شاهنشاه هوشنگ . (این کتاب ناقص وچندین چاپ آن موجوداست وبهترین چاپ آن ترجمه و تالیف سیدمحمدکاظم امام بروایت ابن مسکویه رازی میباشد .) ۹ـ نامه شیدستان ، تصنیف شهنشاه جمشید . ۱۰ـ فرهادنامه ، دربیان ریاضت حضرت تهمورث وغیره . ۱۱ـ آفریدون نامه ، دراحوال تهمورث . ۱۲ـ نامه خجسته افراز ،تصنیف وخشورمنوچهر . ۱۳ـ شکوه سار ،تصنیف حضرت ساسان دویم دربیان علم حصولی وحضوری. ۱۴ـ کتاب تهمورث نامه . ۱۵ـ نامه شکوه فزا ، ازفرزانه پهلوان دستان سام دربیان منوچهر . ۱۶ـ خدیو نامه . ۱۷ـ نامه آئینه آئین، ازفرزانه جاماسب . ۱۸ـ واقعه اولیای پارس،دربیان کیخسرو . ۱۹ـ جامع الاصول،ازتصنیف ابن اثیردربیان وجه تسمیه کیخسرو . ۲۰ـ فرآزادگان، کتابیست ازتصنیف آزادسروکه ازنژادسام بن نریمان است واکثرش مشتمل برکردار رستم وخدا پرستی وجهانگیری اوونیزدرآن کتاب مذکوراست که حضرت رستم میگفت که درواقعه ای دیدم که میگفتندسه گناه کردی که باوجود عبادت شراب ازاندازه بیرون خوردی وگوشت زندبار که مکروه است خوردی وجمعی که تهذیب اخلاق بریاضت کنندایشان رانیز براکل گوشت تکلیف نمودی باخبرباش که ترا حرب اسفندیار بایدنمودکه ازآن امری عظیم تر نیست . ۲۱ـ کتاب نیرم سور ، دربیان تهمتن رستم آنچه بتحقیق پیوسته ودرکتب معتبره ایرانیان آمده که رستم بعدازآنکه حضرت زرتشت مبعوث شدقرائت زندآموخت وبدان پرداخت اما درمستی باده نوشی گورکشته شیرخورده ونادانسته بهمن رانیزبخوردن گوشت تکلیف نمودواودست نیازید . ۲۲ـ نامه خردکام ، ازشهنشاه بهمن دربیان اسفندیاروگرویدن رستم بدین زرتشت علیه السلام واورارساله ایست مدلل برقبله نهادن حضرت آتش وغیره . ۲۳ـ نامه آئین دادنام ،ازوخشوردیوبندشهنشاه تهمورث دربیان بزرگی شهنشاه هوشنگ . ۲۴ـ تفسیرژند ، ازآذرساسان اکبر . ۲۵ـ پرتوفرهنگ ، ازآذرکیوان . ۲۶ـ تخت طاقدیس از آذرکیوان درباب نورالانواروربالنوع هراشیاء . ۲۷ـ طباع نامه ، درمعرفت عقول . ۲۸ـ مثل افلاطونی، درمعرفت عقول . ۲۹ـ هدینه سپهر ، ازحکیم جاماسب دربیان فلک الافلاک . ۳۰ـ فرزین فرهنگ ازشیدآئین درباب افلاک. ۳۱ـ هنرآباد ، ازدستان سام دربزرگی کواکب سبعه ومفاصله فیمابین ایشان وکسوف وغیره . ۳۲ـ نامه برزیوند ، ازرسول الله زرتشت علیه السلام . برزیوندبمعنی سخن بی رمز و صریح راگویندودراین نامه چگونگی عناصرچهارگانه که ازآمیزش یکدیگرچه خاصیت پیدا میشودواحوال هفت اقالیم وزلزله زمین وغیره مذکوراست . ۳۳ـ پالان خران، ازشیدوش نامی که پیشکارحضرت ساسان بنده بود . ۳۴ـ کنشنامه ازپادشاه جمشید . ۳۵ـ شرح

www.tabarestan.info تبرستان

سیاست مدن، ازحکما . ۳۶ـ ازشهنشاه اردشیردرانتظام مملکت . ۳۷ـ باستان نامه ، درباب شهنشاه اردشیر . ۳۸ـ نصایح الملوک ، ازآذرمهر . ۳۹ـ بادوان خرد ، از وخشورپیشدادوشهنشاه پیشدادمذکوراست ودرعلامات تفرس . ۴۰ـ خردکامنامه از شهنشاه بهمن . ۴۱ـ رساله تهمتن دوران، درباب آتش پرستی. ۴۲ـ بست شاهی ، در بزرگی اسفندیاروآنچه فیمابین اوورستم واقع شد . ۴۳ـ تهمورث نامه ، دربیان مذکور. ۴۴ـ نامه طهمورسی ،تهمورث نامه راگویندکه دربالامذکورشد . ۴۵ـ نامه فرهادبن اردشیر، درباب سیمرغ که اومرتاض کامل درصورت طایربود . ۴۶ـ رساله ایست ازبهرامشاه که اونیزازمرتاضان حکما بودودراحوال سیمرغ تصنیف نموده . ۴۷ـ کردارنامه ،دربیان رستم واسفندیار، ۴۸ـ نامه دانش افروز، ازشهنشاه اردشیربابکان . ۴۹ـ ویژه پرویزی ، ازبزرگ امیددربیان بهمن یعنی عقل اول . ۵۰ ـ کردارشاهی،درچگونگی شهنشاه بهمن . ۵۱ ـ دادنامه ، درچگونگی شهنشاه بهمن . ۵۲ ـ نامه ازتصنیف بهمنیاربن خرادبن زرمهرکه یکی ازعظمای فرس وصلحای عصربوددراحوال شهنشاه اردشیر، ۵۳ ـ باستان نامه ، ازآذرآئین درستایش بهمن پادشاه . ۵۴ ـ نهادشاهی ازتصنیف وفراهم آورده هائی درباب انتظام مملکت پادشاه بهمن . ۵۵ ـ آئین خسروی ازجوامع ایزدگشسب است درباب انتظام سلطنت شهنشاه بهمن . ۵۶ ـ نامه راست ایستی،ازتصنیف شهنشاه بهمن دربیان قتل زندبار . ۵۷ ـ جاماسب نهاد ـ جمع کرده فرزانه صاحب جمال مشتمل برکردارخسروان ونصایح ایشان ومواعظ فرزانگان وآداب وخواص بزرگان و وقایع اقالیم سبعه . ۵۸ ـ آئین بهمنی ، که درخلق وکردارراوست مشتمل برسخنان آن حضرت . ۵۹ ـ داراب نامه ، ازداراب اکبردرکردارپادشاهان گذشته . ۶۰ـ باستان نامه دانشور . ۶۱ـ خرادنامه . ۶۲ـ دانش افزای نوشیروانی، بوذرجمهرنوشته ۶۳۰. تاریخ شیدوش که ازقدمای مورخین پارس است . ۶۴ـ گلستان بینش ازتصانیف خرادبن آئین گشسب دروانمودکیانی وسایرنامهای اعجام مسطوراست . ۶۵ـ گلستان دانش ، ازتصانیف آذرپژوه بن آذرآئین بن گستهم بن بهرام بن ماه آذربن فریبرزبن کاوس . ۶۶ـ نوروزشاهی، فراهم آورده های خرادبن برزین بن سیمای برزین بن آئین گشسب بن زواره بن زال بن سام دربیان رستم ودخترا وبانوگشسب . ۶۷ـ جاماسبی، ازفرزانه جاماسب . ۶۸ـ دانش فروز، درچگونگی شهنشاه داراب بن بهمن . ۶۹ـ ماه آذر را رساله ایست درشناخت آتشکده ها وآداب زیارت آذرپرستی که بفرموده هرمزبن نوشیروان نوشته . ۷۰ـ نامه فرهادکه یکی ازموبدان است وتاریخ وصفات آذرکده ها وطریق وآداب زیارت ونمازوچون اذکار وسده وچله وسالیانه وخلوت وسایرطاعات وابصارروحانیات ذکرکرده ، درآن کتاب گویدکه آتش بلخ ازآینه گشتاسب است والی یومناکه روزگار حضرت شهریارپادشاه جهان اردشیربابکان است نیفسرده وکسی بخرابی آن جزارجاسب سعی نموده وبعدازاوآسیب الیالیوم برآن نرسیده وهمگی ملوک اعجام درتعمیرومرمت

آن میفزودند. ۷۱ـ نامه‌هوش پیرای، ازبوذرجمهردربیان طبقه‌اشکانیان. ۷۲ـ باستان نامه، دراین نامه‌بسیاری ذکرملوک عجم‌آمده‌است. ۷۳ـ نامه‌فروغ بخشای، دربیان حضرت ساسان. ۷۴ـ کتاب بادسار، ازموبدهوش دربیان شهنشاه‌داراب. ۷۵ـ کارنامه، نسخه‌ایست ازمولفات شهنشاه اردشیربابکان مشتمل برکیفیت خروج‌و طواف اودراطراف واکناف ربع مسکون. (چندین جورترجمه‌این کتاب که‌بپهلویست چاپ شده‌است.) ۷۶ـ سوم‌سور، یعنی آداب العیش نام‌وآن کتاب جهت عوام اردشیر بابکان تصنیف کرده‌وآن مشتمل برآداب خوردن وآشامیدن وبامردم‌زندگانی کردن. ۷۷ـ کارستان، نام‌کتابی سترک است درحکمت عملی ازشهنشاه اردشیربابکان. ۷۸ـ نورحدیقه‌بینش، ازشهنشاه اردشیر. ۷۹ـ سروموزون بساتین، ازشهنشاه اردشیر. ۸۰ـ نهادفارس. ۸۱ـ نهادخسروی، دربیان کرم‌وسخاوت شهنشاه شاپوربیان کرده. ۸۲ـ نامه‌سراسرفرهنگ، ازوخشورهنرپرورساسان پنجم‌درچگونگی سلطنت خسروپرویز. ۸۳ـ کتاب کتب سیر، دربیان خسروپرویز. ۸۴ـ رساله‌ایست ازآذرزرتشت، درریاضت سیامک. ۸۵ـ آمیغستان، دربیان آبادیان که‌ازایشان اختراع اسباب دنیا وجودگرفت. ۸۶ـ اخترستان، دربیان قبله‌نهادن اختران وبوی خوش که‌مخصوص ایشان است افروختن. ۸۷ـ جشن سده‌تصنیف وترجمه موبدهوش درمکانات اعمال وکشتن زندبار. ۸۸ـ سرودمستان، ازموبدهوشیارمرقوم‌است که‌اززمان شت کیومرث تاجمشیدشیروغیره‌درندگان مطیع ایشان بودندوخون نمیریختند. ۸۹ـ زردست اقشار، تصنیف نموده‌موبدسروش درجلسات و آئین نشستن. (این کتاب درهندوایران چاپ شده‌است.) ۹۰ـ نوشدارو، کتابی‌است ازموبدسروش. ۹۱ـ سکنگبین، ازموبدسروش. ۹۲ـ بزمگاه‌تصنیف موبدخوشی. ۹۳ـ ارژنگ مانی، تصنیف فرزانه‌بهرام‌بن فرشادکه‌اوراکوچک بهرام‌گویند. ۹۴ـ ویژه‌موبدی، تصنیف موبدپرستاربن خورشید. ۹۵ـ پیمان فرهنگ، نامه‌ایست ازپیغمبرمه‌آبادو آن راترجمه‌ها کرده‌اند یکی ازآن ترجمه‌ها ترجمه‌فریدون آبتین است ودیگرازبزرگمهر برای نوشیروان قبادواین پیمان فرهنگ کلام‌آلهی است. ۹۶ـ کامگار، ازپارسیه گروه سمرادیان که‌درعهدسلطان محمودغزنوی بودرساله‌منظومه‌نوشته. ۹۷ـ رساله جمشاسپ بن جمشیداست وگروهی در اطاعت اوبودندکه‌ایشان به‌جمشاسپیان معروفند. ۹۸ـ رساله ازخداداد، واوموبدی بوددرهنگام ضعف سلطنت جمشیدوتسلط ضحاک و متابعان او راخدائیان گویند. ۹۹ـ رساله‌ای ازمردی پیکری نام ومتابعان اورا پیکریان گویندوعقیده این فرقه‌آنست که‌ایزدمتعال عبارت ازآتش است. ۱۰۰ـ رساله‌ای ازآلار، وگروهی که‌پیروا وبودندموسوم به‌آلاریانندومذهبشان چنین است که‌خدا ازآب است. ۱۰۱ـ رازآباد، نام رساله‌ایست ازشیداب مشهوربشمس الدین و اوپزشکی بودورساله‌مذکوردرتقویت آئین خویش مدلل بآیات قرآنی ساخته. ۱۰۲ـ نامه‌آخش، آخش موبدی بودپارسی نژادوآیین خودراچنان تعیین نموده‌بودکه‌مایه

آخشیجان خداست . ۱۰۳- موبدآذرخرادکتابی تصنیف نموده دربیان زندکه ۲۱ نسک است . ۱۰۴- رمزستان زرتشت ، ازتصنیف حکیم آلهی جاماسب . ۱۰۵- سانیال ، نام نامه ایست مشتمل برآئین خلع بدن وبحق پیوستن وازاین بزرگتردراین عمل کتابی نیست ازگروه سپاسیان . ۱۰۶- نامه آذریان ، درمیان پادشاه خسروپرویز وپیغمبرعربی محمدآنچه واقع شددراین نامه مذکوراست . ۱۰۷- تفسیرتاوتودکه فرشمی است ازدساتیرمصنف ساسان پنجم . ۱۰۸- رساله ایست ازکلام شیدوش شاگرد ساسان بنده که بوسایط شاگردحضرت ساسان پنجم است . ۱۰۹- کتاب آذرپرستان از حکیم آلهی بوذرجمهردربیان حضرت واجب الوجود . ۱۱۰- چمن سوم ازکتاب شارستان چهارچمن که ناقص است وچمن چهارم آن اکنون بدست هیچکس ازپارسیان نمانده وبا وجودتفحص تمام میسرنمیگردد .

مردان نامورزرتشتی

ارباب رستم‌گیو : که شهرت نیکوکاری اش سراسرکشورایران رافراگرفته ونیک نامی اش موردتصدیق خاص وعام است روز ۱۵مهر ۱۳۵۹درسن ۹۴سالگی بسرای جاودانی شتافت وباپاکان مینوی همنشین گشت . ارباب رستم‌براین مفهوم این جمله گاتها "خوشبخت کسی است که برای خوشبختی دیگران بکوشد" زندگانی پرازکاروکوشش بود . آثارخیرفراوانی که ازاین شادروان درسراسرکشوربنیادگرفته گواه این حقیقت است.

ارباب رستم‌برای گسترش وحفظ موسسات خیریه وبهره وری بیشترمستضعفین: در سال ۱۳۳۷ (۲۲سال پیش) "بنیادرستم‌گیو" تاسیس وبه‌تحقق نیت خیرش آمادگی‌بخشید واینک باختصارفهرست کارهای نیک ودهشهای خیراندیشانه وموسسات خیریه ای که ایجادومورداستفاده عموم است درزیرآورده می‌شود :

(۱)دبستان دوازده‌کلاسه دخترانه‌گیودرتهران (۲)کمک به‌کسربودجه وساختمانهای خیریه انجمن زرتشتیان تهران(۳)مجتمع بزرگ فرهنگی واجتماعی ومسکونی درتهران‌پارس برای استفاده مردم‌فاقدخانه ، بنام‌رستم‌باغ برروی قطعه‌زمینی بمساحت ۲۵هزارمتر که مشتمل است برآدریان(معبد)ـکتابخانه ـ تالارهای اجتماعی برای جشنها وهم چنین تالارمخصوص برای اجرای آئینهای مذهبی ونیزساختمانهائی که درحال حاضر شصت خانواده ازافرادکم‌بضاعت درآن مسکون وافزون برآن ۲۸ دستگاه ساختمان دیگر دردست ساخت وانتظارمی‌رودتاچندماه دیگرتکمیل وموردا ستفادهٔ خانواده مستضعف قرارگیردضمنا" زمین ورزش وبازی دراختیارجوانان ونونهالان قراردارد (۴)دوباب دبستانهای دخترانه وپسرانه دوازده‌کلاسه برروی دوقطعه‌زمین هریک بمساحت پنج هزارمتربنام استادخدابخش واستادپوردادوکه سالهاست مورداستفاده است (۵) آب

انباری برای ذخیره آب از قنات اصلی تهران پارس که بنیاد در آن سهیم است بمنظور استفاده ساکنین رستم باغ بهنگام ضروری وکم آبی (۶) اهدای یک قطعه زمین بمساحت پانزده هزار متر به وزارت آموزش وپرورش برای ایجاد مجتمع فرهنگی که خوشبختانه مورد بهره برداری است (۷) سوهانک (تهران) ـ ایجاد ساختمان درمانگاه بنام جوان ناکام (مهربان گیو) وواگذاری ساختمان وزمین آن بوزارت بهداری (۸) دماوند (قریه کوهان) ـ ایجاد ساختمانهای مسجد ـ حمام بهداشتی ـ درمانگاه مجهز و دبستان که در حال حاضر مورد استفاده ساکنین آن حدوداست وهمچنین ایجاد جاده شوسه ماشین رو از جاده اصلی فیروزکوه به قریه نامبرده (۹) یزد ـ الف ـ کمک به نوسازی وتعمیرات اساسی دبیرستان ۹۰ ساله کیخسروی وایجاد زمین ورزش برای دانش آموزان ب ـ ساختمان تالاری جنب دبیرستان به گنجایش ۴۰۰ نفر بنام "تالار مروارید" مجهز با مبل واثاثیه ولوازم مربوطه که اینک برای سخنرانی وبرگزاری امتحانات ومجالس جشن از آن استفاده می‌شود، پ ـ ایجاد آب انباری بگنجایش تقریبی چهارهزار متر مکعب پیش از لوله کشی شهر یزد برای رفع مضیقه آب آشامیدنی که سه محله مسکونی از آن سیراب می‌شدند، ت ـ کمک به بودجه لوله کشی قریه نصرت آباد یزد، ث ـ ساختمان آب انبار و آسایشگاه برای زائرین درزیارتگاه پیرسبز (چک چک)، ج ـ کمک های نقدی به دفعات به بودجه آموزشگاه دخترانه مارکاریزد ـ سازمان جوانان زرتشتی دبیرستان کیخسروی ـ انجمنهای زرتشتیان شهرودهات وتعمیرات آدریان قریه مبارکه ودیوار کشی آرامگاه یزد (۱۰) کرمان ـ کمک به بودجه ساختمان دبیرستان دخترانه کیخسرو شاهرخ ـ انجمن زرتشتیان وآموزشگاه ها ودانشجویان کرمانی مقیم تهران (۱۱) شیراز ـ کمک به بودجه انجمن زرتشتیان ـ باغ وقفی زرتشتیان (۱۲) ـ تهران ـ کمک به صندوق رفاه مسجد تهران پارس واقع درفلکه دوم (۱۳) دربمهرارباب رستم گیو در آمریکا در ۱۵ کیلومتری شمال غرب نیویورک درنیوراشل برزمین مشجر بزرگی درساختمان پیش چهارطبقه. (۱۴) دربمهر مهربان گیو بنامگانه برادرزاده جوان ناکامش مهربان درکانادا گشا ۱۵ آذر ۱۳۵۷ خ. (۱۵) ابتیاع زمین وسیعی درشیکاگو آمریکا برای ساختمان پرستشگاه زرتشتیان؛ ناگفته نماندکه بهرسازمان اجتماعی که دارای هدف نیک انسانی بوده اند مستمرا "ازکمک های بنیاد برخوردارمی‌باشندهمانندانجمنهای زرتشتیان درتهران ودیگرشهرها ـ سازمان فروهرجوانان زرتشتی تهران ـ کانون دانشجویان تهران ـ کمک به بودجه آرامگاه های زرتشتیان درتهران (قصرفیروزه) اصفهان وشیرازویزدودر مواقع اضطراری کمک به زلزله زدگان وآسیب دیدگان کشورتوسط مقامات روحانی و حلال احمروانجمن مبارزه با سرطان وهمچنین کمک نقدی به موسسات ورزشی وتربیت بدنی کشور: افزون برآن بسیاری ازموسسات خیریه واجتماعی ازکمکهای بنیاد روان شاد ارباب رستم گیوبرخوردارگشته اندکه ما ازآن بی‌خبریم زیرا آن روانشاد ازتظاهر

www.tabarestan.info تبرستان

وخودنمائی بی‌زاروخصلتا" ازفخرفروشی نفرت داشت ازاینجهت اقلامی که دربالابرشمرده شدا مکانا" کامل نمی‌باشدولی‌همین اقلام‌گویای آنست که‌آثارنیک وبناهای‌خیریه‌ارباب رستم‌درسراسرکشورگسترده‌ودرهمه‌جاوهمه‌حال مجسم‌است .

* * * * *

دکتـــراسفندیاریگانگـــی : حسینی‌داوردرزندگی نامه‌اوچنین آورده‌است " بسال ۱۲۸۷شمسی دریزدمیان خاندانی مومن بآیین زرتشتی فرزندی زاده‌شدکه‌نـــامـــش را اسفندیارنهادند . پدرش روانشادبهرام اردشیریگانگی ومادرش شادروان مرواریدبود . این خاندان اصیل ایرانی بیش ازهرموردی وابسته‌بآیین‌زرتشتی بودند ،آیینی که‌هزاران ســـال حفظ وصیانت شده‌بودوشادروان دکتراسفندیاریگانگی همیشـــه تاکیدی دراین مسئله‌داشت .



"درسال ۱۹۳۴میـــلادی در آمریکافارغ التحصیل شدوموفق باخذدرجه‌دکتراگشت . شـــور میهن وخانواده‌موجب شـــدتـــا بایران برگردد . دراواخرجنگ باجدیت وکوشائی اقدام‌بتهیه وسایل وادوات حفرچاه‌عمیـــق کرد . کلیه‌لوازم‌لازم‌را بـــرای حفریک چاه‌ببهترشیوه‌ای‌فراهم آورد .درخردادسال۱۳۲۳نخستین چاه‌عمیق درایران بهمت دکتر اسفندیاریگانگی حفرشد .طـــی مدت ۲۷سال ازآغازفعالیـــت این رادمردازدســـت رفتـــه متجاوزاز۲۵۰۰چاه‌عمیق وقابل بهره‌برداری درسراسرایران بزرگ بهمت توانای وی زده‌شدکه‌زمینها وکشتـــزارهای فراوانی راسیراب میسازد . بامطالعات دقیق وتجربیات عمیقی که‌دراثرحفرهزاران حلقه‌چاه‌ژرف درکشورپهناورایران‌بدست آورده‌بود ،چنان دررشته‌زمین شناسی‌وقشرهای اراضی‌ومیزان آبدهی آنها مسلط شده‌بودکه‌گاهی اوقات مهندسین مجرب خارجی‌ورادکتر دررشته‌زمین شناسی میشناختندوهیچگاه‌تصورنمیکردندکه‌اوداشمندواستادعلم‌اقتصاد است .

"فعالیت سیاسی دکتر اسفندیار یگانگی از دوره بیستم مجلس شورای ملی شروع شد. تا آن هنگام آقای رستم گیو آن را دمرد نیکوکار از سوی زرتشتیان سمت نمایندگی داشت. اما چون بفرمان شاهنشاه بسمت سناتوری برگزیده شد. جماعت ما شایسته‌تر و لایقتر و سزاوارتر از دکتر اسفندیار یگانگی کسی را نشان نداشت و با آرائی بسیار قابل ملاحظه در دوره نوزدهم بسمت نمایندگی بمجلس راه یافت. در انتخابات مجلسین شورای ملی و سومین مجلس موسسان سال ۱۳۴۵ شمسی روانشاد دکتر یگانگی با اکثریت قریب باتفاق در هر دو مورد بسمت نماینده زرتشتیان برگزیده میشوند."

دکتر اسفندیار یگانگی در روز دیبآذر و ۲ مهر ۱۳۵۱ خ در نیویورک این جهان را بهشت و روانش بسوی خلد برین و گروثمان هماخاره پرواز کرد. ما بروان پرگشای گرزمان نشین دکتر اسفندیار یگانگی درود میفرستیم ما افتخار نامش را در نسلها زنده نگاه داشته و همواره بدان مباهی میباشیم.

روز چهاردهم مهرماه ۱۳۵۱، در جلسه شصت و ششم آقای عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورای ملی درگذشت شادروان دکتر یگانگی را اعلام و چنین بیاناتی ایراد کردند "بطوریکه نمایندگان محترم اطلاع پیدا کرده‌اند در خلال آخرین روزهای تعطیلات تابستانی مجلس شورای ملی، یکی از گرامی‌ترین و عزیزترین همکاران ما داعی حق را لبیک گفت و بسرای جاودانی شتافت. شادروان دکتر اسفندیار یگانگی از خاندانهای نیکنام و سرشناس و از خدمتگزاران صمیمی و صدیق کشور و مورد احترام و اعتماد فراوان مردم بود. او مردی فوق‌العاده خلیق و مهربان و خیرونیکوکار و دارای صفات حمیده انسانی بتمام معنی آراسته و با فضل و تقوی و شخصی بود که سالها باید بگذرد تا مادر گیتی چون او فرزندی بزاید (صحیح است) فقید سعید در راه خدمت بخلق و خصوصاً در راه عمران و آبادی کشور عشق میورزید و در طول ۶۴ سال عمر خود خدمات مهمی باین سرزمین نمود که آثار ثمربخش آن سالیان دراز در نقاط مختلف مملکت باقی و برقرار خواهد بود. دکتر اسفندیار یگانگی تحصیلات عالی خود را در رشته اقتصاد در آمریکا بپایان رسانیده و در این رشته صاحبنظر و دارای تالیفات ارزنده نیز بود. وی چهار دوره متوالی از دوره بیستم تا دوره جاری از طرف زرتشتیان بسمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و در تمام مدت نمایندگی خویش با کوشش و جدیت و پشتکار فراوان و در نهایت صفا و صداقت وظیفه ملی خود را ایفا میکرد و بهم میهنان و همکیشان خود خدمت مینمود (صحیح است) ضایعه درگذشت آن همکاری که اکنون جای او در میان ما خالی است موجب تاثر و تاسف شدید و عمیق همه ماست و هیچگاه یاد آن دوست از دست رفته از خاطر همکارانش محو نخواهد گردید. اینک با قلبی اندوهناک این ضایعه اسف انگیز را بتمام دوستان و همکاران و بازماندگان و مخصوصاً همسر و فرزندان آن جنت مکان صمیمانه تسلیت گفته و بروان پاکش درود میفرستیم و در حال قیام یک دقیقه سکوت اعلام میکنم" (احسنت) در این موقع حضار در حال قیام یک دقیقه سکوت نمودند.

"دکتر اسفندیار یگانگی موسس روش نوین بهره برداری از آبهای زیرزمینی، تشویق کننده هنرمندان، بانی بنای باشکوه درمانگاه یگانگی و موسس بزرگ کنکاش یگانگی تربیت کننده مهندسین عالیمقام برای کشور و راهنمای خیراندیشی برای جامعه‌های بشری بود.

با همگان رؤف ومهربان ودرسیمای فرشته‌خویش موجی از بهت وصلابت جلوه‌گری میکرد. مهربان پدری که‌درهمه‌حال نوازشگردلهای خسته‌یتیمان و بینوایان بود وبیان محبت‌آمیزش، مرهمی برزخم‌جانخراش مستمندان، استاد گرانقدری که‌برای یاران ودوستان نزدیکش راهنمای خیراندیشی بودوبرای جامعه خودنیکوضمیروروشن بین. هیچگاه‌کینه‌وکدورتی حتی ازدشمنانش دردل نمیگرفت و بداندیشان راچنان باخلق نیکووگذشت وپرده‌پوشی متنبه‌میساخت که‌برای همیشه‌ثنا خوانش میشدند. رادمردی بودکه‌وضیع وشریف، توانگر، بیچاره، غنی وفقیر، بزرگ وکوچک، استادکرسی دانشگاه‌ودانشجوی دانشکده‌را هرکدام‌بفراخورمقام‌وشخصیتشان احترام‌میکردوباهریک بشیوه‌ای انسان منشانه‌سخن میگفت. چنان باکارگران وزیر دستان فروتنی میکردوبدرددل آنها میرسیدکه‌همه‌زحمتکشان اورا پدرخودمیپنداشتند. جماعت زرتشتی، یک‌یارمهربان، یک خیرخواه‌بیدریغ، یک رهبروآموزگار، یک مردم‌دوست وزیردست نواز، یک دانشمند، یک هنردوست ویک پدروزعیم‌را ازدست داد."

"دکتراسفندیاریگانگی درضمن یکی‌ازسخنرانیهای خویش چنین گفت لازم‌است که افراد زرتشتی بآنچه‌که‌دارندافتخاروومباهات‌کنند. بادقت درفراگیری فلسفه و فرهنگ دینی بکوشندوبدین وسیله‌ابرازوجودنمایند. من بسهم‌خوددراین راه‌تاجائی که‌نیرودا‌شته‌ام، کوتاهی نکرده‌ودرپیشبرداین هدف‌کوشیده‌ام. این آرزوی من‌است که‌همه‌افرادزرتشتی چنین باشندوباشهامت وسربلندی درشناسانیدن فلسفه‌وفرهنگ دینی بکوشند. این زشت‌است ومایه‌کمال تاسف که‌ما زرتشتیان که‌نگاهبانان و حارسان فرهنگ نووزنده‌کنندهٔ‌آیین ورسوم‌وسنن باستانی وحافظ ایدئولوژی جهانگیر باستان بودیم، درخانه‌خودمان ازاین دانشها بیگانه‌بوده‌ودرموردآنها چیزی ندانیم یا بعنوان اقلیت درسرزمین وخانه‌خودنامیده‌شویم. درحقیقت عیب وکوتاهی ازخود ماست واین عقیده‌شخصی من‌است. چون زمان، همه‌آن تعصبات وکجرویهای دیرین را ازبین برده‌وعصرما عصرکاروکوشش وتجلی حقایق است. اینک امکانات برای شناختن وشناساندن بسیاراست وهرگاه‌دراین موردکوتاهی شود، خیانتی غیرقابل گذشت و جبران خواهدبود."

* * * * *

روانشادهرمزدیارتیراندازآرش: مردخودساخته‌وبگفته‌دکترخطیبی مدیرعامل شیروخورشیدسرخ ایران میزان کمک‌آن روانشادبشیروخورشیدسرخ‌ایران ازمرز ده ملیون تومان میگذرد. افزون براین درزیرفهرستی ازکارهای خیراوبنظرمیرسد:

۱ـ تاسیس استودیوم‌فرحنازپهلوی درزمینی بمساحت ۱۸۰۰۰مترمربع بااحداث ساختمان درحدودهشتادملیون ریال، ۲ـ واگذاری هفتادهزارمترمربع زمین به تربیت‌بدنی، ۳ـ واگذاری پنجهزارمترمربع زمین برای درمانگاه‌روئین تن بایک

ملیون تومان نقدبرای ساختمان،۴ـ دبیرستان پسرانه‌آرش واگذاری بانجمن زرتشتیان تهران چهارهزارمترمربع زمین باساختمان ، ۵ـ دبیرستان دخترانه‌آگاهی واگذاری بانجمن زرتشتیان تهران ۲۴۰۰مترمربع باساختمان،۶ـ واگذاری ده‌هزارمتر مربع زمین بشهربانی برای احداث خانه‌برای افسران شهربانی،۷ـ سه‌هزارمترمربع زمین برای مسجدجامع درخیابان بهارباکمک پولی،۸ـ سه‌هزارمترمربع زمین برای دبستان دخترانه‌وپسرانه‌درخیابان بهار،۹ـ نودوپنجهزارمترمربع زمین واگذاری به جمعیت شیروخورشیدسرخ برای احداث اداره‌مرکزی وانبارداروء۱۰ـ بنیادخیریه‌هرمزد آرش ،آن روانشادبرای تاسیس این بنیادشش قطعه‌زمین بمساحت نزدیک به‌یکصدوپانزدهزارمترمربع زمین به‌انجمن زرتشتیان تهران واگذارنمودندوطبق شرایط واگذاری (صلحنامه)اجازه‌دادندکه‌سه‌قطعه‌زمین بمساحت ۳۵هزارمتربفروش رسدووجوه‌حاصل ازآن خمیرمایه‌تاسیساتی که‌موردنظراست بشود. طبق اساسنامه‌بنیاددرهشتادهزارمترزمین باقیمانده‌باتوجه‌به‌اولویت‌این تاسیسات زیربرقرارخواهدشد:

۱ـ ساختمان باشگاه ـ سالن پذیرائی برای مراسم‌سدره‌پوشی وعروسی ومهمانی وتالارسخنرانی واستخرشنا وکتابخانه‌وزمینهای ورزش ،۲ـ خانه‌هائی برای سکونت محصلین بی بضاعت زرتشتی که‌درداشگاه‌ومدارس عالی تحصیل مینمایند،۳ـ خانه‌هائی برای اقامت موقت زرتشتیان مسافرکه‌ازخارج بتهران واردمیشوند،۴ـ خانه‌هائی‌برای پیرزنان بیوه‌بی بضاعت ومستمندزرتشتی،۵ ـ خانه‌هائی برای سکونت افرادبی‌بضاعت وکم‌بضاعت زرتشتی،۷ـ مستغلاتی برای تحصیل درآمدبنیادمذکور. موسسات مزبوربتدریج وبارعایت الویت ایجادمیشود. برابراساسنامه‌اداره‌بنیادبه‌هئیتی مرکب ازهفت نفرواگذارشده‌باین شرح،۱ـ آقای تهمتن آرش مادام‌العمر،۲ـ بانوگردآفریدتهمتن مادام‌العمر،۳ـ سه‌نفرازافرادزرتشتی باانتخاب‌آقای تهمتن آرش ،۴ـ رئیس انجمن زرتشتیان تهران ،۵ ـ یکنفرنماینده‌انجمن زرتشتیان تهران ،پس ازآقای تهمتن آرش پنجنفرازولیه‌راهم‌انجمن زرتشتیان انتخاب خواهدکرد. النهایه‌انجمن بایدحتی المقدوریکنفررا ازبین اولادان ذکورواناث‌آقای تهمتن آرش نسلا"بعدنسل انتخاب نماید.

ناگفته‌نماندکه‌فرزندبرومندش تهمتن نیزدربذل وبخشش وکمک به‌بینوایان دست ودل گشاده‌داردوازقرارمسموع درتلاش است مرکزبزرگی برای زرتشتیان درلوس‌آنجلس آمریکا بنیادنهد.

* * * * *

کارنامه‌فرزانه‌استادکیومرس را درفرزانگان زرتشتی ص ۵۸۱ داده‌ایم، ولی چون آقای خسروخدا مرادکی فریادداشتی که‌آن روانشادبخط خوددردفتریادداشت ثبت کرده‌است برای مافرستادوحاوی مطالبی است ازاوضاع فرهنگی یکصدسال گذشته‌ی ما ،

آنرا عینا" در اینجا میآوریم.

یادداشت تذکره فقیرکیومرس وفادار اردشیرمهربان جمشیدخرمشاهی

"پدرپدرم اردشیرتاجرشیرازواز حیث علوم وفضایل ازطرف علمای شیراز، اردشیر آخوندخطاب میشده است ودرزلزله بزرگ شیراز غرق ومرحوم شده است. سرمایه اورا عمویم خسرونام تماما" نقدکرده بهندآمده دردستگاه نظام حیدرآباد دارای مقامی شده باخانواده (خوانانیست) مربوط بوده است. درعنفوان شباب درچادرگاه حیدرآباد مرحوم شده است ترکات اورا عموی دیگرم خورسندنام ازایران رفته ضبط ودرهرکجا به نزولی سپرده همه بور شکستگی تجارازمیان رفته است وخورده دیگردرآخرین دفعه درتجارتخانه مرحوم دادا بهائی کامه بودکه بنده بوکالت پسروزن عمویم خورسندازترستیان (امنا) مرحوم دادا بهائی کامه گرفته بایشان دادم. پدربنده برادرکوچک وازما دردیگربوده وازارثیه پدرمحروم وفقیرو ناتوان مانده درحالیکه بنده شش ساله بودم مادرم در ۱۲۳۸ یزدگردی دروبائی بزرگ قبل ازقحطی آخری ایران درگذشت. پدرم جزچهارطفل صغیرویتیم ومبلغی قرض چیزی نداشت. مرا درشهربخانواده بزرگی که خانواده کلانتززرتشتیان بودسپرد. مرحومه مادردینیار کلانترکه امین الفارسیان حالیه باشند، مراچون فرزندخودتوجه نمودونزدمعلمین آن زمان که خانگی معلمی میکردندسپردوتحصیل میکردم تا ۱۲ ساله شدم. خوشبختانه ازظهرا ازمدرسه بردینگ سکول سال گردمرحوم جمشیدجی پتیت که مرحوم مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا برپاکرده بودتحصیل کرده شاگردی، به یزدآمدوآن استادجوانمردشیرمردحالیه هستند. دریزدازخودمدرسه دایرنمود. پدرم بنده رانزداستادجوانمردبه تحصیل سپردتا دوسال آنجا تحصیل کرده چهارده ساله شدم. همیشه ذوق داشتم به برادران ورفقای خودهر چه راخودیادگرفته امبیاموزانم. صبح وعصروشبانه رفقای خودرادرسی که خودخوانده بودم یادمیدادم. در ۱۵ سالگی بتفت رفته ازخودمکتبی بازکردم وتادوسال هم آنجا خانگی معلم بودم. چون امرمعاشم نمیگذشت وپدرم مقروض بود، شوقم به بمبئی کشیدوبرادرم که سفری بهندآمده بودبهندآمدم خیلی مایل بودم تحصیل کنم. قرض پدروایران بیادم میآمدوادای قروض رافرض ذمه خوددانستم وتحصیل زبان راهم منحصربآمیزش باپارسیان دانستم وخوشبختانه تادوسال درخانه مرحوم دادا بهائی واریه درگرانت رودبنوکری پرداخته پیش خودبسیرکتب پارسی میپرداختم. بعدازدوسال نوکری درکرلواریدکان کوچکی بر داشته سه سال دکان داری کرده بعدازپنجسال توقف بمبئی عازم ایران شده پدروکسان رادیدن نمودم وبمجردورودچون شاگردان مدرسه خانگی استادجوانمردزیادبودبنده را بزیردستی خودمعلم نمودندهم خودم تحصیل میکردم وهم بشاگردان مبتدی درس میدادم. بعدازیکسال استادجوانمردمعلم بزرگ چون امرمعاشش درمعلمی نمیگذشت درادار تجارتی ارباب اردشیرمهربان به بمبئی آمدندوکلیه مدرسه خودبه بنده سپردندوتازه مرحوم استرخدا بخش بهرام رئیس ازطرف فندزندمرحوم کامه جی معلم زنده شده بودند و

نزد ایشان هم تحصیلی درپارسی میکردم. بعد از ایشان بنده یکسال آن مدرسه را شخصاً معلم بودم. چون آن مدرسه در شهر بود و منحصر بآنجا و پولی بود و بنده درده و میل داشتم برادران وطنم هم تحصیل کنند و ضمناً آبله کوبی آنوقت در یزد دایر نبود و جمعی تلف میشدند با میدا اینکه از طرف انجمن اصلاح حالات زرتشتیان ایران در ایران مکاتب مجانی و عمومی دایر شود بهند آمدم و با تصویب و تقویت مرحوم مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا و اقدام مرحوم ارباب کیخسرو مهربان و کوششهای مرحوم مغفور اردشیر سهرابجی دستورکامدین ورای مرحوم مغفور سردینشاه جی باروئت اول و اکابر صاحبان اعضاء محترم انجمن اینجا تعلق بدا یرکردن مدارس مجانی در ایران و بنده آبله کوبی گاوی را هم در اینجا بموجب سرتی فیکت تحصیل کرده بنده را در بمبئی ماموربمدرسه خرمشاه نمودند و به یزد رفتم و اکابر صاحبان از ارباب اردشیر خواهش مرخصی استاد جوانمرد و با ماستر خدابخش معلمی مدرسه ارباب کیخسرو مهربان نمودند و چنان شد که تا حالا هم هستند. بنده از ۲۱ مارچ ۱۸۸۸ ماموربمعلمی شد و در بمبئی هم آنوقت بموجب نمونه رقعهٔ که هست در آتش ورهرام مادی شیت انجمنی از ایرانیان کردم و هرکس بفراخور حال وجهی اعانه دادند و خورده ای تسلیم فند شد و خورده کتاب در سیه خرید و با ایران رفت و در مدرسه خرمشاه معلم بود و اطفال خرمشاه و خیرآباد و اهرستان نزد بنده تحصیل میکردند و حالا در بمبئی شاگردان بنده جمعی هستند و بیشتر هم بنده براین بود که دهاتیان تحصیل کرده داخل تجارت شوند و بیش از پنجاه نفر شاگردانم نزد تجار اجیر شدند و چند نفرشان حالا در ایران مختصر تجارت شخصی دارند. بدبختانه این اواخر به تجارت زرتشتیان ایران سکته بزرگی وارد آمد و گماشتگان بیکار شدند و بعضی به بمبئی آمده اند، بنده با مرحوم مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا رابطه مخصوصی داشت و طرف توجه آن مرحوم واقع بود. با مرحوم کیخسروجی خانصاحب وکیل ثانوی انجمن اکابر صاحبان درهرکار طرف مشورت و رهنمائی بود و انجمن ناصری زرتشتیان یزد را که دایر است برهنمائی ودلایل و اصرار بنده برپا نمودند. با جناب اردشیرجی صاحب وکیل حالیه فرمانبرداری داشته درخدمت ایشان اغلب اوقات بوده است و سه سفر در ظرف این مدت بطهران رفته بخدمت ایشان درهمین اداره خیراتیه خدمت نموده است و تخفیف مراعی (مالیات چارپایان از مردم حومه یزد میگرفتند) در سفر دوم بنده حاصل شد در یزد سمت ریپورت نویسی انجمن محترم ناصری و آمد و شد بدرب خانه شرع و عرف داشته در خدمت ودلسوزی قوم حتی القوه کوشش و اقدام داشته است که زرتشتیان چهارمحل در بمبئی که نزدیک به بنده بوده اند میتوانند تصدیق آنرا بدهند."

درصفحه دیگر صورت فعالیت انجام داده خود را چنین آورده." پرستار جلو حکومت (زرتشتیان هنگام ورود حکومت میبایستی جلو او برقصند و دهل بزنند) سازوگشت جلو مرده، مهرگان وشرابخوری وافتضاحات روز ورهرام، آبله کوبی، اقدام و ایجاد معارف

ومدارس مدرسه‌کیخسروی وخرمشاه ، نطق ووعظ،مراعی،عضویت بلدیه‌طهران،الفت با اروپائی وایجاددواخانه‌مرسلین درخرمشاه ،آب انبارمرحوم‌مغفورحاجی‌علی‌اکبردر خرمشاه ،مجذوب ساختن علماواعیان واشراف ،دفترداری انجمن ناصری ،ایجادانجمن ناصری،انجمن‌رهنمای زرتشتیان،دادگاه‌چم ،معلمی،نمایندگی‌ملل‌متبوعه‌ودارالشورای ایران،جشن مهرگان."

استادکیومرس درصفحه‌دیگردفتریادداشت خویش آمار زرتشتیان یزدرابسال ۱۲۸۲ای‌چنین یادداشت نموده.

خلفخانعلی	۳۴۴ خانوار	۳۰۱ مردان	۴۴۶ زنان	۴۸۳ پسران	۳۸۵ دختران		
نرسی‌آباد	۱۱۴ خانوار	۱۳۸ مردان	۱۳۵ زنان	۱۴۵ پسران	۱۵۵ دختران		
کسنویه	۲۴ خانوار	۳۶ مردان	۳۶ زنان	۲۱ پسران	۳۸ دختران		
نصرت‌آباد	۲۰ خانوار	۱۷ مردان	۲۱ زنان	۲۶ پسران	۱۷ دختران		
علی‌آبادو							
کریم‌آباد	۲۲ خانوار	۱۸ مردان	۲۲ زنان	۳۲ پسران	۳۲ دختران		
مهدی‌آبادرستاق	۸ خانوار	۸ مردان	۹ زنان	۱۴ پسران	۱۵ دختران		
حسن آباد							
قطب‌آباد	۲۰ خانوار	۲۰ مردان	۲۰ زنان	۳۰ پسران	۲۹ دختران		
شرف‌آباد							
اردکان	۶۸ خانوار	۷۵ مردان	۱۰۳ زنان	۸۶ پسران	۸۴ دختران		
کوچه‌بیک	۶۵ خانوار	۷۱ مردان	۱۰۲ زنان	۱۲۵ پسران	۷۲ دختران.		
خرمشاه	۱۳۹ خانوار	۱۰۴ مردان	۱۶۹ زنان	۱۶۶ پسران	۱۱۸ دختران		
مبارکه	۳۸ خانوار	۳۷ مردان	۴۳ زنان	۶۰ پسران	۴۴ دختران		
تفت	۱۱۳ خانوار	۹۰ مردان	۱۲۴ زنان	۱۰۹ پسران	۹۲ دختران		
قاسم‌آباد	۵۷ خانوار	۶۷ مردان	۸۳ زنان	۸۸ پسران	۷۶ دختران		
حسینی	۱۹ خانوار	۱۲ مردان	۱۸ زنان	۹ پسران	۱۷ دختران		
خلیل آباد	۴ خانوار	۴ مردان	۵ زنان	۸ پسران	۳ دختران		

جمعیت ۱۵محل یزدیکهزاروپنج خانواروننهصدونودوهشت مردویکهزاروسیصدوپنجاه و چهارزن ویکهزاروچهارصدودوپسرویکهزاروصدوهفتادوهفت دخترجملتا" همه‌چهارهزارو نهصدوسی‌ویک میباشد.

درصورتیکه‌کیخسروجی خانصاحب درسال ۱۲۶۱ای تهیه‌نموده‌ودرفرزانگان زرتشتی صفحه ۱۵آمده‌آمارعلی آبادوکریم‌آبادوخلیل آبادومهدی آبادرستاق راندادهاست .درضمن آماراستادکیومرس‌فاقدآمارمریاباد، اهرستان ،مزرعه‌کلانتر،الهآباد، زین آباد، رحمت‌آباد، خیرآباد،جعفرآبادچم، آبشاهی ومزرعه‌صدری میباشد.

www.tabarestan.info تبرستان

استادکیومرس آمارمدارس زرتشتیان وشماره دانش آموزان وچندکلاسه وشماره آموزگاران وحقوق سالیانه آنها را به روپیه هندکه ازاکابرصاحبان میرسیده بدینطریق داده است .

دبستان کیخسروی درمحله	۴ معلم	۱۲۰ شاگرد	۷درجه فارسی ۷درجه انگلیسی حقوق ۱۹۲۰ روپیه
دبستان خرمشاه	۲ معلم	۵۵ شاگرد	۵درجه فارسی حقوق ۷۷۰ روپیه
دبستان کوچه بیک	۱ معلم	۴۴ شاگرد	۵درجه فارسی حقوق ۳۷۰ روپیه
دبستان نرسی آباد	۱ معلم	۵۸ شاگرد	۵درجه فارسی حقوق ۳۰۰ روپیه
دبستان مریاباد	۱ معلم	۴۱ شاگرد	۴درجه فارسی حقوق ۲۰۰ روپیه
دبستان اهرستان	۱ معلم	۲۷ شاگرد	۴درجه فارسی حقوق ۳۰۰ روپیه
دبستان قاسم آباد	۱ معلم	۴۵ شاگرد	۶درجه فارسی حقوق ۱۶۰ روپیه
دبستان خیرآباد	۱ معلم	۱۸ شاگرد	۳درجه فارسی حقوق ۱۲۰ روپیه
دبستان مبارکه	۱ معلم	۳۵ شاگرد	۵درجه فارسی حقوق ۱۶۰ روپیه
دبستان تفت	۱ معلم	۵۷ شاگرد	۶درجه فارسی حقوق ۲۴۰ روپیه
دبستان الهآباد	۱ معلم	۲۷ شاگرد	۲درجه فارسی حقوق ۶۰ روپیه
دبستان مزرعه کلانتر	۱ معلم	۴۰ شاگرد	۳درجه فارسی حقوق ۶۰ روپیه
دبستان شرف آباد	۱ معلم	۴۱ شاگرد	۶درجه فارسی حقوق ۱۰۰ روپیه
دبستان رحمت آباد	۱ معلم	۱۵ شاگرد	۲درجه فارسی حقوق ۱۶۰ روپیه

* * * * *

آقای فریدون فلفلی : فرزندرستم جمشیدخدارحم جاویدنرسی آبادی بنیانگذارکارخانجات صنعتی سپنتا باحدود ۱۵۰۰ نفرکارگروکارمنددرسال ۱۳۰۱ شمسی درحومه یزدازپدرومادری کشاورزبنام رستم وگوهراهل نرسی آبادیزدپابعرصه وجودگذاشت پس ازاینکه دوران کودکی را پشت سرنهاد تحصیلات ابتدائی را درا هرستان یزدومتوسطه را درشهر یزدبا موفقیت بپایان رسانید. وی درهنگام تحصیل به کارزراعت هم مشغول بودوتحت نظرپدربزرگوار خود مرحوم رستم دراحیای زمینهای بایرکوشش میکرد و با وجودداشتن تکالیف مدرسه وموقعیت آن زمان ازلحاظ عدم وسایل مدرن کشاورزی وغیره باغات تحت نظرآنها همیشه ازنظرکشت وبرداشت موردتحسین سایرین بودا ما بتدریج که میاه قنات اهرستان (حومه ای که آنموقع محل اقامت آنها بود) کاهش یافت ودرنتیجه مخارج کافی برای خانواده تامین نمیشدهمانندبسیاری دیگرازهمکیشان راهی سفرشد ،سفری دور ودرازآری وی ازطریق زاهدان وکویته باهزاران اشکال بسوی بمبئی حرکت کردپس از رسیدن بدیارغربت میل داشت برای تکمیل تحصیلات خودوبخصوص زبان انگلیسی اقدام کندولی چون مخارج وهزینه زندگی هرشخص هرکجاکه باشدبایستی تامین گردد



www.tabarestan.info تبرستان

قدم اول را برای درآمد خود برداشت و آن گرفتن کار دریک رستوران بود ولی زیاد طول نکشید که محل کار خود را مطابق سلیقه خود ندید و احیانا "آینده نگری وی باعث شد که کار دیگری برای خود دست و پا کند تا هم به تحصیل بپردازد و هم بتواند فعالیت بیشتری در شغل احتمالی خود بنماید لذا از مدیر رستوران مربوطه معذرت خواست و به جستجوی شغل دیگری برآمد. چندروزی نگذشت که یکی از تجار ایرانی که آنزمان معروف بود و آقای فلفلی را خوب میشناخت او را به همکاری دعوت کرد روز بعد وی مشغول کار شد و نیز ضمن کار و فعالیت به امر فراگیری و تکمیل زبان انگلیسی پرداخت آقای فلفلی آنموقع جوانی بود بیست و چند ساله و بسیار فعال و خوش برخورد و قابل اطمینان. چند سالی بدین منوال گذشت و پس از اینکه وضع تجارتخانه را با پشتکار عجیب خود رونق بخشید و نیز تحصیلات خود را بپایان رسانید صاحب بازرگانی با و پیشنهاد شراکت کرد و آقای فلفلی آنرا پذیرفت چندی هم با مشارکت یکدیگر به تجارت پرداختند تا اینکه با موافقت یکدیگر از هم جدا شده و وی خود موسسه تجاری کوچکی افتتاح و با برادرش آقای گشتاسب فلفلی که آنموقع دریزد مشغول تجارت بود شروع به کار کردند. این دو برادر بقدری دوستدار کار و نیز بحدی مردم دار بودند که طرف اطمینان عده زیادی از مشتریان قرار گرفتند و خلاصه سود رسانی بدیگران باعث شد که خود نیز بهره ببرند گرچه متاسفانه طولی نکشید که آقای گشتاسب فلفلی برادر نازنین و طرف قابل اطمینان ایشان بعلت بیماری سرطان در تهران برحمت ایزدی پیوست که در این جا لازم است بروان پاک او درود بفرستم. آقای فریدون فلفلی برای چندسالی به تنهائی و با کمک دوستان امور تجارتخانه را بخوبی اداره نمود و پس از آنکه پی برد که کشور ایران هم نیازمند برمی شخصی چون او و امثال او دارد هندرا ترک و به میهن بازگشت و با کمک یکی از مهندسین ایرانی سنگ بنای کارخانه پروفیل سازی را در سال ۱۳۳۹ بنا نهاد در آنموقع درب و پنجره اکثرا "از چوب و یا آهن های توپر ساخته میشد. ولی این مصنوع جدید هم فرم شده و زیبا بود و هم ارزانتر ولی با وجود این سالها طول کشید تا درب و پنجره سازها مزیت آنرا دریابند و لین دستگاه پروفیل سازی را در خود کارخانه و با دست توانای کارگران ایرانی تحت نظر مهندس ایرانی ساخته شد کارخانه ای بود نسبتا "کوچک در نزدیکی سه راه آذری با چنده کارگر و کارمند اما بتدریج و با مدیریت صحیح کارخانه وسعت پیدا کرد و دستگاههای دیگری ساخته شد و پس از چندسال که نیازمردم باین مصنوع چه برای ساخت درب و پنجره و چه مصنوعات فلزی دیگر بیشتر شد مدیر کارخانه آقای فلفلی برآن شد تا کارخانه را بجای فعلی با وسعت حدود یکصد و هشتاد هزار متر مربع انتقال دهد در کارخانجات سپنتا (اهواز و تهران) درحال حاضر لوله های آب و گاز و فاضل آب و ورق های گالوانیزه جهت شیروانی و برای مصارف دیگر و حدود یکصد و چندنوع پروفیل درب و پنجره و غیره ساخته میشود آقای فلفلی حتی یک مهندس خارجی هم ندارد و تمام امور منجمله ساخت دستگاهها و ماشین آلات مورد لزوم بوسیله حدود یکهزار و پانصد کارگر و کارمند ایرانی انجام میگیرد و این خود گویای آنست که مدیریت صحیح تا چه

حدمیتواندبرای کشورمفیدقرارگیردوناگفتهنماندکهکارخانجات سپنتا یک شرکت سهامی عام میباشدواغلب کارگران وکارمندان واشخاص درآن سهیمند. آقای فلفلی بسیارسخت کوش ومردمداراست وکارش رابحدعشق دوست داردنا میبردهکهحدودساعت پنج صبح سرکارخودحاضرویکسرهتانزدیکیهای شب مشغول کاراست معتادبههیچگونه مواد مخدرحتی سیگارنبودهوزندگی رابا سادگی هرچهتمامترمیگذراند ازتجملات بدوراست ولی درعوض برای کارهای خیریهچه متعلق بهکیش خودیعنی زرتشتی باشدوچهدولتی وبرای عمومهممیهنان همیشه علاقمندبودهوبدون تبلیغ وسروصداکمک کردهاست مانند تعمیروساختن قسمتی ازساختمان جدیددبیرستان دخترانهانوشیروان دادگردرتهران ـ کمک بهآدریان بزرگ تهران درونک ـ ساختن دبستان درکاشمر ـ کمک بدانشجویان کمدرآمد ـ کمک بانجمن زرتشتیان برای امورخیریه ـ کمک باشخاص بی بضاعت وکم درآمد. بایدتذکردادکهاین مقدارا طلاع نیزکهبالغ برملیونهاتومان میشودمقدار هزینهبدون اطلاع مردم میباشد. این جزئی اطلاع نیزازنزدیکان اوبزحمت بدستآمده است. نگارندهازآقای خدادادخدابخشی وجمشیدفلفلی کهاین خبررادادند بسیار سپاسگزاراست.

* * * * *

www.tabarestan.info تبرستان

روانشادگشتاسب فلفلی : فرزندرستمجمشیدخدارحمجاویدنرسی آبادی متولد ۱۳۰۲خازروستازادگان زرتشتی است ودرضمن اشتغال بتحصیلات ابتدائی ومتوسطه در روستای خویش وشهریزدبوالدین خودکهبکار کشاورزی مشغول بودندکمک میکرد.نوجوانی بوددوستداشتنیوپس ازاتمامتحصیلات و استخدامدریکی ازتجارتخانهای یزد،کمال مهارت رادرراموزبازرگانی بهمرسانیدکه موجب شگفتی بازرگانان درجهاول گردید. پس ازاندک مدتی باهمکاری وهمیاریبرادر خویشآقای فریدون کهدربمبئی اقامت داشت ،تجارتخانهای ازخویش تشکیل داد. بواسطهپشتکاروهوشی سرشارودرستی ومردم داری ومتانت وروی بازوچهرهخندان در اندک زمان طرفاطمینان بازرگانان و اربابان رجوع واقع گردیدومردمرا در معاملات بواسطهدرستی وپاکی مجذوب خویش ساخت ومورداحترامآشنایان بود. پس ازمدتی شعبهتجارتخانهرادرتهران گشود و

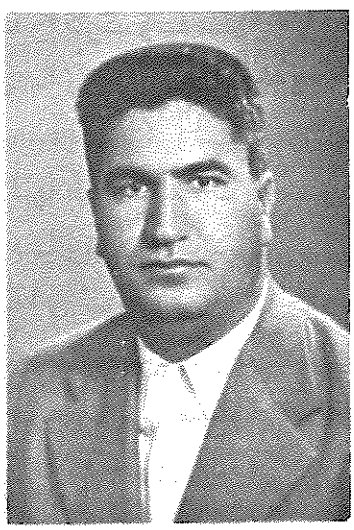

مراجعان بیشمار خودرا بیشترخشنودساخت . مهربانی ومردمداری وچهره‌خندان اوفقط برای پیشرفت امورباز رگانی نبود ، اصولا" شخصی بودبی‌ریاودلسوزبرای همه و مستمندان بدون تبعیض وپایبندبدین زرتشتی . امابرای کارگشائی وکمک بمردم دین ومذهب برای اومسئله‌نبود ،همه‌راخواهروبرادرخودتصورمیکرد .غیرازکارهای تجاری ، هرکس مشکلی داشت چه‌ازلحاظ کمکهای مادی ومعنوی اومشکل گشابود . حتی بنگارنده‌باوجودیکه‌نمیشناخت درسفرم‌بایران که‌گرفتارقوانین ارضی بودم‌کمکهای شایان نمود . روانشاددرعنفوان جوانی بسن ۳۳ سالگی بسال ۱۳۳۵خ بمرض سرطان درتهران بسرای مینوشتافت وکودکی خردسال بنام‌منوچهرازخودبیادگارگذاشت که اینک برومندگشته‌وامیداست راه‌وروش پدروعموی خویش رابکارگیرد .

* * * * *

ارباب فریدون زرتشتی وارباب مهربان زرتشتی فرزندان روانشادموبدجمشید موبدکیخسرومیباشند . هردوبرادررادمردانی هستندکه‌باتفاق یکدیگراوقات خویش را صرف‌اموراجتماعی وفرهنگی اجتماع بویژه‌اجتماع خویش مینمایند . درنشرکتب دینی وفرهنگی برایگان بین ارزانیان وخواستاران وکمک بنویسندگان درابتیاع‌آن که هزینه‌بزرگی دربرداردجهدی بلیغ دارند. کارهای خیرخودراچنان باخاموشی انجام میدهندکه‌دیگران ازآن بیخبرمیباشندمگرکارهای بزرگی مانندتعمیرواداره‌آتش ورهرام‌یزدکه‌ماهیانه‌باهزینه‌سوخت وحقوق موبدان وکارکنان ومدیرماهیانه‌حدود دوازده‌هزارتومان خرج برمیدارد. بنیادخانه‌زرتشتیان دراصفهان وتحویل آن بانجمن زرتشتیان اصفهان . هزینه‌آرامگاه‌یزدباتفاق بنیادخیریه‌ارباب رستم‌گیو . اهدای زمین وصل بسازمان فروهربامبلغ دویست هزارتومان برای ساختمان آن . اهدای مبلغ معتنابهی برای آدریان بزرگ تهران . کمکهای پراکنده‌بدانشمندان و نویسندگان زرتشتی وغیرزرتشتی . اداره‌یک کلاس دینی درشهریزد. کمک بساختمان آرامگاه‌زرتشتیان درلندن وبسامانندآن که‌ماودیگران ازآن خبرنداریم .
ازاهورامزدا توفیق وسلامتی آنان راخواهانیم .

* * * * *

موبدان موبد ایران

برابرنامه‌هائی که‌موبدان وبهدینان ایران بزرتشتیان هندنوشته‌وچندی از آن رادرفرزانگان زرتشتی صفحات ۲۵۹–۲۹۵آورده‌ایم ، ازنامه‌مورخه‌اورمزدوخردادماه ۸۸۰یزدگردی چنین برمیآیدکه‌دستورمرزبان رستم‌شهمردان موبدان موبدترکابسادو شرفابادبوده‌است . دستوربیژن ایزدیارموبدان موبدکرمان ودستورآذرگشسب ایزدیار دستورسیستان ودستوربهرام‌رستم‌شهمردان موبدان موبدخراسان بوده‌اند .

www.tabarestan.info تبرستان

برابر نامه مورخه بهمن روز وخرداد ماه قدیم ۹۲۸ یزدگردی دستور نوشیروان دستور ماوند ادرستم باشنده ترکاباد موبدان موبد ایران بوده است. دستور ماوند ادهوشنگ دستور شرفاباد و دستور بهمنیار موبد شاه موبدان موبد خراسان و دستور اسفندیار اردشیر دستور سیستان و دستور بهمنیار دستور ایزدیار موبدان موبد کرمان بوده اند.

برابر نامه شهریور روز وفروردین ماه ۹۹۶ یزدگردی دستور بهرام دستور اردشیر دستور ماوند ادستور رستم باشنده ترکاباد دستوران دستور ایران بوده است. جدش دستور ماوند ادستور رستم نیز سمت دستوران دستوری ایران را داشته است. دستور نوشیروان دستور مرزبان موبدان موبد کرمان و دستور بهمرد بهرام شاه دستور سیستان بوده اند.

از نامه مورخه بهمن روز وارديبهشت ماه ۱۰۰۵ یزدگردی پیدا است که دستور بهرام دستور اردشیر همچنان سمت دستوران دستوری را داشته است. نامه مورخه ورهرام ایزد وارديبهشت ماه ۱۰۱۹ یزدگردی از کرمان دستور رستم دستور اردشیر نوشیروان را بموبدان موبد کرمان نام میبرد. پدرش دستور اردشیر موبد است که بنا بدعوت اکبر شاه گورکانی هند بهندوستان مسافرت و در تدوین واژه های فارسی سره در فرهنگ جهانگیری به میر جمال الدین انجو کمک نموده است. (فرزانگان زرتشتی ص ۳۵۲ دیده شود.)

از نامه ای که بسال ۱۰۲۲ ای از یزد نوشته شده دستور ماوند اپور دستور بهرام اردشیر ماوند ادرستم بسمت دستوران دستوری ایران یاد شده است. بنابراین پدرش دستور بهرام باید جهان را بدرود گفته باشد. در نامه بالا ذکر دستور بهرام دستور مهربان سورگی آمده که دستور آن محل بوده است. سوراگ روستای بزرگی بوده در توران پشت یزد.

در نامه ای که حدود سال ۱۰۳۷ یزدگردی از کرمان نوشته شده است دستور رستم اردشیر موبدان موبد کرمان بوده است.

اما از سال ۱۱۴۱ یزدگردی یا حدود آن شهر یزد دستور نشین میگردد و از ترکاباد و شرفاباد ذکری نیست. سالها پیش از آن گروه موبدان ترکاباد در برابر رستم و آزاروضرب و شتم ماموران وصول مالیات جزیه تاب و توان و استقامت خود را از دست داده شصت خانواده با تفاق یکدیگر اسلام میآورند و چون پیشوای زرتشتیان یا بعبارت دیگر آقا وسید آنان بوده اند، در اسلام نیز خود را باجامه سیدی میآرایند. دستوران دستور ایران در سال مذکور چنانکه از نامه مورخه خرداد روز وآبان ماه ۱۱۴۲ ای از سوی موبدان و کلانتر یزد بگروه زرتشتیان هندبویژه دستور کاوس پور دستور فریدون و بهدین دهنجی شاپور منوچهر بشماره R57 محفوظ در کتابخانه خورشیدجی کاما در بمبئی برمیآید. دستور مرزبان پور دستور هوشنگ میباشد ملا فیروز پور ملاکاوس دستور دانشمند پارسی هندپیش او در یزد بتحصیل علوم مذهبی و پهلوی و اوستا و فارسی پرداخت و در روز دین روز وارديبهشت ماه قدیم ۱۱۴۱ ای در منزل بهدین اردشیر بهرام خرمشاهی کلانتر وقت زرتشتیان و حضور دستوران و موبدان و بهدینان یزد مراسم نوزادی را برگزار مینماید (فرزانگان زرتشتی ص ۵۳۱ دیده شود).

نسل برادران موبدخسرو و موبدشهریار جمشیدبادوپشت با و میرسدوبهمن موبد باشنده لندن وبرادرانش جهانگیروکیخسرو مقیم آمریکا فرزندان موبدشهریار رو موبد خسرومیباشند. دستوران دستوری ایران تا سال ۱۲۳۶هق برابر ۱۱۹۰ایزدگردی با دستور مرزبان پاپسرش ظهراب بوده. اما درحدودآن سال ،زمان فرمانداری شاهزاده محمد ولی میرزا فرزندفتحعلیشاه قاجار دریزدعلمای اسلام بزرتشتیان نسبت کفروزندقه میدهند وازفرماندا رقتل عام یا اسلام آوردن آنها راخواستار میشوند. شاهزاده را دگربعلمای اسلام پیشنها دمینمایدبهتراست درخصوص دین وتوحیدپرسشهائی چندا زززرتشتیان بشود اگرپاسخ آنها منطقی ودرست است بایدبایشان ستم شودواگرغیرازآن باشدبمرادشما رفتارخواهدشد. پرسشهای علمای اسلام وپاسخهائی که موبدکیخسروپورموبدخدابخش به اتفاق موبدخدابخش پورموبدفرودوهیربدخدابخش پورهیربدجاماسب نوشیروان جاماسب پوردستورکاوس ازنژادنوروززنده بآن داده موردقبول علمای اسلام وشاهزاده واقع ورفع زحمات اززرتشتیان میگرددوآن پرسش وپاسخها بنام رساله دین مسئله بارها درپندنامه ملافیروزچاپ شده است. دستورکاوس پشت چهارم هیربدخدابخش مشاوروهمیارموبدکیخسرو درتنظیم پاسخ به پرسشها ،دستوراصفهان بوده که هنگام قتل عام زرتشتیان گبرآباد اصفهان درزمان سلطان حسین صفوی داروندارخودراگذاشته با آتش مقدس به یزدپناهنده میگردد.

اما بگفته یادگارخسرونا شرپندنامه ورساله دین مسئله چون دستورکیخسروپاسخ درست ومنطقی به پرسشهای علمای اسلام میدهدازسوی جماعت زرتشتیان باتفاق همگی بسمت دستوران دستوری ایران برگزیده میشودوخانواده دستورمرزبان هوشنگ ازدستوران دستوری خلع میگردند، پشت دستورکیخسروطبق شجرنامه ای که هیربدخدایاربرادردستورنامدار موبدان موبدیزدوپوردستورشهریاردرکتاب اندرزنامه پهلوی تالیف وترجمه خویش داده به دستورجاماسب ولایتی معروف میرسدکه در ۱۰۸۹ایزدگردی بهندوستان وسورت سفرنمود وسه نفرازموبدزادگان آن دیاررا دراوستا وپهلوی استاد ساخت وانکتیل دوپرون فرانسوی ازشاگردا وبنام دستوردارابا اوستا آموخته بفرانسه ترجمه نمودوایرانشناسی ازآن زمان آغازگشت ما درمورددستورجاماسب درجای دیگراین تاریخ گفتگوکرده ایم.

نسل روانشادموبدان موبددستورنامدارطبق شجره نامه ای که فرزندش موبداردشیر آذرگشسب بنگارنده داده اندبدینطریق به دستوران دستورکیخسرووودستورجاماسب ولایتی میرسد. دستورنامدارپوردستورشهریارپوردستورنامدارپوردستورکیخسروپهلوان پاسخ دهنده پرسشهای علما وپورموبدخدابخش پورموبدنوشیروان پورموبدرستم پورموبدمهربان پوردستورجاماسب ولایتی پورموبدحکیم پورموبداردشیر.

دستورجاماسب ولایتی شجره نامه خویش را درتاریخ کتابت کتاب خطی اوستا چنین آورده است. اندرروزفرخ رام ایزدوماه مبارک فروردین موافق رواج ایرانیان وسال

www.tabarestan.info تبرستان

یکهزار ونودوسه یزدجردشهریاران من دین بنده‌جاماسب دستورحکیم‌دستوراردشیردستور نوشیروان دستورزراتشت دستورجاماسب دستورشاهویردستوربخت آفرین ولایت ایرانی ساکن دارالعباده‌یزد. بنابراین شجره‌نامه‌دربعضی نوشته‌هاکه‌اوراکرمانی قلمداد نموده‌اندسهواست ، ووی یزدی میباشد ، (دیده‌شودکتاب دکتراونوالا بنام MANUSCRIPTS BEARING ON ZOROASTRIANISM P.56)

هنگامیکه موبدکیخسروبدستوران دستوری برگزیده میشودفرمانی مورخ‌صفرالمظفر ۱۲۴۰ه از طرف دولت باحکم‌مستمری سالیانه‌بیست تومان مادام‌الحیات باووپس از درگذشت اوبفرزندش صادرمیشود. پس ازدستورکیخسروپسرش دستورنامداربسمت موبدان موبدی میرسد. هنگام‌ورودمانکجی‌هاتریابه‌یزدوتشکیل پنچایت زرتشتیان درروزخردادوفروردینماه ۱۲۲۴ای نام‌دستورنامداردستورکیخسرودرصدرنام اعضای پنچایت دیده میشود وفرمانی نیزازامیرکبیرمورخ ذیحجه ۱۲۶۵هق بدین مضمون صادرشده‌که موبدموبدان‌موبد نامدارشرف اندوزحضورپادشاهی گشته‌وبمامورین دستوردادشده‌که‌نسبت باووزرتشتیان همراهی وحمایت کنند.

دستورنامداردرسال ۱۲۳۱ای درمیگذردوپسربزرگ اودستورشهریاربا تفاق آراء عده‌ای اززرتشتیان بسمت دستوران دستوری برگزیده‌میشودوازطرف وزارت امورخارجه طبق فرمان مورخ جمادی الاخری ۱۲۸۰هق یک شال ترمه‌خلیل خانی برسم‌خلعت باودادده میشودونیزبسرنشینی انجمن ناصری زرتشتیان یزدبرگزیده میشودکه‌بتوسط کیخسروجی خانصاحب درروزبادایزدوشهریورماه ۱۲۶۱یزدگردی تاسیس میشود.

دستورشهریاردردوران سالخوردگی بعلت دردپای شدیدازفعالیت بازمیماند. بنابراین دستورتیراندازپورموبداردشیررابرای رسیدگی واداره‌امورموبدان موبدی وملاقات بامقامات مربوطه‌دولتی بجانشینی خویش انتخاب مینماید. دستورتیراندازدرزمان خویش کارهای مهمی رابا شهامت انجام‌داده‌است وباحکمران وقت یزدجلال الدوله پسرظل السلطان روابط دوستانه‌داشته‌وطرف توجه علمانیزبوده‌است.

درزمان ناصرالدینشاه‌قاجارازطرف دولت وقت فرمان مستمری مبلغ سالیانه چهل تومان بنام‌موبدان موبددستورشهریاردستورنامدارصادرمیگردد.پس ازدرگذشت اوپسران اوبنام‌هیربدخدایارودستورنامدارازدولت وقت تقاضا مینمایندکه‌مستمری مزبوردرحق آنان پرداخته‌شود. بنابراین طبق فرمان مورخه‌شهررجب ۱۳۱۰هق چهل تومان مستمری مذکوربالمناصفه‌درحق دوبرادرنامبرده‌دردفترمستمریات یزد ثبت وسالیانه‌بآنها پرداخت میشود.

پس ازدستورشهریارپسربزرگ اودستورنامداربسمت‌موبدان‌موبدانتخاب میشودلیکن درسال ۱۲۸۴یزدگردی باتشکیل کنکاش موبدان ازسوی موبدان یزدمقام‌موبدان‌موبدی بصورت شورائی تغییرشکل میابد.

بگفته صاحب حدودالعالم مولف قرن چهارم هجری دردههای بکتکین ترسایان و گبرگان وصابیان نشینند. ناحیت کوه قارن (درتبرستان) آبادان وبیشتر مردمانروی گبرگانند. پرکدر، برکران رودمرونها دهاست واوراقهندزاستاستوار واندروی گبرگان اند وایشان را به آفریدیان خوانند.

* * * * *

تاورنیه درسفرنامه خودگوید "سه ماه درکرمان ماندم. دراین شهربیش ازده هزار گبرهستند. درچهارمنزلی کرمان پرستشگاه بزرگ آنان است وپیشوای بزرگ آنان در همانجا جای دارد. هرزرتشتی ناگزیراست درهنگام زندگی خودبآنجا برای زیارت برود".

دریادداشت دیگرکه نامگوینده آن فراموش شده موقعیت پرستشگاه بزرگ را را بُر ذکر مینماید.

* * * * *

پیرشهریار

درصفحات دیگرکتاب درموردپیرشهریارگفتگوشده، لیکن چون گفتار دهخدا زرتشتی بودن اوراتاییدمینمایدبازدراینجا میآوریم. بگفته فرهنگ دهخدا "دراورامانکردستان پیری روحانی ازمغان زردشتی بوده است موسوم به پیرشهریاروبکردی پیرشالیارخوانند ازاوکتابی باقیست بنام ماارفتوپیرشالیار (معرفت پیرشهریار) ونزدمردم اورامان بسیارمحترم است وبدست خارجی نمیسپارندوکلماتش رادرمواردبسیاربجای مثل بکار میبندند. اینکتاب مرکب ازچندبندمسجع است که ترجیع آنها این بیت است وتکرار میشود:

گوشت بروانه پیرشالیاربو هوشت جه کیاستهٔ ذانای سیمیاربو

یعنی بگفته پیرشهریارگوش کن وبنوشته دانای سیمیار (زردشت) هوش خودرا بسپار. در سخنان پیرشهریاراشارات بسیارراجع بحفظ آیین قدیم است واهل محل درمجوس بودنش شکی ندارندولی معتقدندکه شخص دیگری هم باین نام بوده است دراواخرقرن پنجم هجری واورا پیرشهریارثانی گویندومیگویندا سلام آورده خودرا مصطفی خواندوکتاب معرفت پیرشهریارراتحریف کردوهرچه بادیانت اسلامی منافات صریح داشت برگرفت. گویند در ۸۴۲ه شخصی بنام مولانا گشایش به اورامان سفرکردتا مردم آنجا را قرآن تعلیم دهد. مردم اورامان اورا گشایش کور میگفتند."

خدمات فرهنگی لهراسب وزرتشتیان هندوایران

میرزا سروش لهراسب فرزندتیراندازمهربان لهراسب قاسم آبادی متولد ۱۲۸۳خ درباغ جمشیدآبادتهران تحصیلات خویش را درمدرسه زرتشتیان تهران ودارالفنون و کالج آمریکائی بپایان رسانیده ودیپلمه خودرا درسال ۱۳۰۳ ازکالج آمریکائی بدست

آورد. بنا بدستور روانشاد ارباب کیخسروشاهرخ ودرخواست موبدرستم‌صداقت مامور مدیریت دبستان دینیاری یزدگردیدکه‌فقط دانش‌آموزان موبدزاده‌وسپس زرتشتی‌را می‌پذیرفتند. میرزا سروش باجلب موافقت هئیت نظارکه‌ازروانشادان رستم‌ماوندادو مهربان دستورتیراندازوجمشیدپرویزدانش‌آموزان مسلمان که‌اغلب فرزندان‌روسای ادارات بودندپذیرفته‌شدند. سپس باجلب موافقت هئیت نظاررستم‌شهزادی وفیروز آذرگشسب رابرای ادامه‌تحصیل بتهران اعزام‌داشت وبعدبرای تحصیل اوستا وپهلوی به‌بمبئی رهسپار میشوند.

درآن زمان دبستانهای یزدشش کلاسه‌بود. میرزا سروش نخستین بارکلاس هفتم‌و هشتم‌را دردبستان دینیاری تاسیس نمود. پس ازاتمام‌دوره‌استخدام‌دریزدبتهران مراجعت ودرآموزشگاه‌زرتشتیان بشغل نظامت وتدریس کلاس هفتم‌مشغول میگردد.

پرورشگاه‌مارکارازموسسات انجمن زرتشتیان ایرانی‌بمبئی‌درآن زمان بتازگی دریزدداایرشده‌بودوتوسط مدیرانی که‌ازهندفرستاده میشدنداداره میگشت وآنها بترتیب عبارت بودندازدکترجمشیدجی‌پتل،مانک ملاومنوچهرکنتراکتر. چون منوچهرکنتراکتر وخانمش عازم‌هندبوددندینشاه‌جی‌جی‌باهای سلیسیتررئیس انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی بنابروابط نزدیکی که‌باارباب کیخسروداشت وسفارش مانک ملا،ارباب کیخسرو شاهرخ میرزا سروش لهراسب رامجبوربپذیرفتن مدیریت پرورشگاه‌کرد. هرچه‌پدرروان‌شادش گریه میکردکه‌باپای برهنه‌ازیزدفرارکرده‌وبتهران مهاجرت کرده‌نمیخواهدپسرش به‌یزدبرگرددردل ارباب کیخسروتاثیری‌نکرد. باوجودیکه‌پیشنهادسه‌کارمهم‌وآبرومند ازطرف وزارت دارائی توسطمیلیسپوی آمریکائی برای مترجمی‌ووزارت پست وتلگراف وبانک شاهنشاهی سابق برایش حاضربوداشتغال بکارجماعتی راترجیح وچون بر انگلیسی مسلط بودوپرورشگاه‌توسط پارسیان اداره‌میشدارباب کیخسروهم‌اصرار بر پذیرفتن مدیریت پرورشگاه‌کردپدرازدوری فرزندومسافرتش به‌یزداندوهناک گردید.

پرورشگاه‌مارکاربابیست نفرایتام‌درساختمان اجاره‌ای درمحله‌سلسبیل یزدبود، وبچه‌ها برای تحصیل نخست بدبستان خسروی سپس بدبستان کیخسروی میرفتند. چون با لباس متحدالشکل ودرصف حرکت میکردنددرراه‌موردتحقیروتمسخربیگانگان بی‌تربیت قرارمیگرفتند. میرزا سروش باوجودمخالفتهای بسیارتصمیم‌بتاسیس بدبستان پسرانه مارکارا میگیردمعهذا مردم‌چه‌زرتشتی‌وچه‌مسلمان فرزندان خودرابرای تحصیل بآنجا میفرستندوتعدادداندانش‌آموزان شش کلاس بصدنفرمیرسدوکلاس هفتم‌وهشتم‌نیزدایرمیگردد.

چون ساختمان پرورشگاه‌گنجایش ۳۵نفرایتام‌وهشت کلاس مدرسه‌وچهاراطاق برای کارگاههای خیاطی،نجاری،پارچه‌بافی،قالیبافی‌وترمه‌بافی‌که‌دانش‌آموزان موقع تعطیل وفراغت بفراگرفتن صنعت مشغول میشدندنداشت، میرزا سروش باانجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی پیشنهادابتیاع زمین وساختمان مستقل میدهد. انجمن پیشنهاد را می‌پذیردوروانشادمارکاربشخصه‌بمیرزا سروش مینویسدزمینی‌که‌ابتیاع میشودنبایدکمتر

ازهفتادهزارمترباشد. دراین موقع‌چون زمینی باین مساحت بآسانی پیدا نمیشد برادران خرمشاهی آقایان مهربان ورستم‌خدادادخدادیان وسروش بهرام‌جیوه و شهمردان ایران ورستم‌خرمی‌دوست وندیم‌مارکارزمینی بقیمت بسیارارزان درشرق شهروبین هفت روستا برای پرورشگاه‌خریداری نمودند.روانشادبهرام‌خدادادفرهومند (خاله‌زاده)ده‌هزارمترزمین خودرا بقیمت نازل به‌پرورشگاه میفروشد.کمک وهمکاری‌و تشویق ازبرادران همشهری مسلمان یزدبسیارارزنده‌وموجب ایجادموسسات مارکار میگردد. ازآنان آقایان حاج غلامرضا مرشدوحاج سیدابوالقاسم‌روهنی‌که‌زمین واقع درجلوخیابان متصل باراضی مارکاررا بابهای بسیارنازل مرحمت کردند.محبتهای همه‌ایشان موجب دلگرمی مارکاروانجمن بمبئی ومیرزاسروش واجتماع زرتشتیان بود. ساختمان بلافاصله‌درسال ۱۳۱۲خ وماه‌اسفندآغازودرمهرماه ۱۳۱۳بهره‌برداری شد. نقشه‌پرورشگاه‌توسط برزوسهراب آقادرهندتهیه‌گردیدومشتمل بودبردودستگاه‌عمارت جلوبرای دبستان ودبیرستان وسالون سخنرانی وحدوده‌هزارمترمیدان برای بازی و ساختمان عقب هم‌مشتمل بودبرسه‌خوابگاه‌واطاقهای درس ولباس ودینی وکتابخانه‌ومحل سکونت سرپرست وزیرزمین واطاقهائی دردوطرف برای کارگاهها وآشپزخانه‌ونهارخوری. پرورشگاه‌درمهرماه ۱۳۱۳باحضورمارکاروفرمانده‌شهرافتتاح‌یافت ودبستان ودبیرستان ازمحل اجاره‌ای بآنجا منتقل وروزبروزبرتوسعه‌آن وشماره‌دانش‌آموزان افزوده‌گشت.

برای دختران زرتشتی‌مدارس فرم‌جدیددرشهریزدوجودنداشت.جهانیان وموبدان مکاتبی‌داشتندبا معلم‌قدیمه.لذا میرزاسروش تاسیس مدرسه‌جدیدبنام‌مدرسه‌دخترانه مارکاربانجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی پیشنهادمیدهدوآنها نیزموافقت خویش را اعلام‌میدارند.خوشبختانه‌اولیای مدرسه‌جهانیان ومدرسه‌موبدان نیزهمکاری وموافقت خویش راعملی میسازندودبستان ودبیرستان دخترانه‌مارکاردرسال ۱۳۱۴خ درساختمان اجاره‌ای درشهریزددایرمیشود.بعدها دوخواهر،آدخت همسرشاپورگشتاسب ودولت همسر فریبرزنسیمی محل فعلی رابانجمن واگذارمینمایندوباصلاحات وتغییرات وتعمیرات دبستان ودبیرستان مارکاربآنجاانتقال مییابدکه‌هنوزهم‌دایراست.

چون دهات زرتشتی‌نشین یزدکه‌بالغ برحدود۱۶محل است ومدرسه‌پسرانه‌درآنها بسرپرستی انجمن اکابرصاحبان بمبئی قبلاً دایرشده‌بودوتوسط نماینده‌اعزامی‌آنها ازهنداداره‌میگشت وروستاها فاقدمدرسه‌دخترانه‌نبود. باکمک وخیراندیشی وبودجه رادمنشان هرمحل دبستان دخترانه‌بسرپرستی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در روستاها تاسیس میگرددوشماره‌آنها ۱۴فقره‌است.

تعداددبستان ودبیرستان وکودکستان درشهریزدهشت فقره‌بشرح زیرمیباشد. دبیرستان کیخسروی،دبستان خسروی، دبستان دینیاری،کودکستان رشید،دبستان‌پسرانه مارکار،دبیرستان پسرانه‌مارکار،دبستان دخترانه‌مارکاروودبیرستان دخترانه‌مارکار.

تعداد ۱۳دبستان پسرانه‌ودخترانه‌بسرپرستی انجمن اکابرصاحبان بمبئی است وتعداد ۱۴بسرپرستی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی ویک دبستان دخترانه‌شهریارا هرستانی درروستای اهرستان ویک دبستان دخترانه‌درنرسی‌آباد ویک دبستان دخترانه‌درشریف‌آباد که‌مجموع دبستان دردهات سی‌فقره میشود.صاحب خیران هرمحلی اندوخته‌خودرا برای صرف دانش وبینش وامورخیریه‌ازفرضیات دینی میدانند،وساختمانهای مدرن وسالونهای وسیع درهرمحل احداث کرده‌اند.

هزینه‌آموزشگاهای‌انجمن اکابرصاحبان بمبئی وانجمن زرتشتیان ایرانی‌بمبئی وپرورشگاه‌مارکارازهندتامین میشد.درسال ۱۳۴۶خ بودجه‌ای که‌ازانجمنها واز هندمیرسید بواسطه‌مقررات دولت هندوکنترل ارزقطع میشودومیرزا سروش درتنگنا گرفتار میگردد. بنا چارخدمت مرحوم‌کاظم‌معصوم‌خانی رئیس‌فرهنگ یزدمیرودوایشان هم‌فورا "اورادل داری وهزینه‌مدارس‌را ازبودجه‌دولتی تامین نموده‌وتوسط اداره‌فرهنگ آموزگاران را بدبستانها ودبیرستانها میفرستد.

بایددانست ازکلیه‌مدارس‌زرتشتیان درشهروروستاها برادران مسلمان هم استفاده مینمایندواستقبال ویگانگی وبرادری بین مسلمان وزرتشتی برقراربوده است وجدائی وتفاوتی بهیچوجه‌بعمل نیامده‌است وهمچنین موسسات بهداشتی‌زرتشتیان اززایشگاه‌بهمن ومطب ودواخانه‌سررتن تاتاکه‌قبل ازهمه‌چنین موسسات بهداشتی دولتی دریزدتاسیس گردیده‌رایگان دراختیارازانیان همشهری قرارداشت وپیوسته علمای اعلام‌یزدقدردانی میفرمودندکه‌موجب تشویق کارکنان مربوطه‌بوده‌است.

برای فروش زمینهای اضافی پرورشگاه‌دریزدکمیته‌املاک باعضویت روانشاد ارباب رستم‌گیووآقای فریدون زرتشتی تشکیل یافت ومقداری اززمینها فروخته‌شده‌بود،بنا بخواهش وتوصیه‌روانشاددکترا سفندیاریگانگی،ساختمان نیمه‌تمام‌هنرستان بوسیله ارباب وفادارتفتی وروانشادهرمزدآرش به‌نیت اهدای باجتماع متوقف شده‌بودخریداری شودرنظربودبقیه‌اراضی اضافی دریزدرا فروخته‌وهنرستان مشتمل‌برسه‌دستگاه‌عمارت وسالون ناتمام‌راکه‌برروی بیست هزارمترزمین قراردادوبهترین نقطه‌تهران پارس مقابل رستم‌باغ‌ودبستان استادخدابخش ودبستان استادپورداود (ازبناهای روانشاد ارباب رستم‌گیو)قراردادتکمیل نمایدوپرورشگاه‌که‌تعدادد انش‌آموزان آن دریزد بعلت مسافرت زرتشتیان دهات وشهربتهران روبکاهش بودبآنجا منتقل شودویک دستگاه عمارت دیگرنیزتکمیل وبرای دانشجویان زرتشتی که‌درتهران ماوا ومسکنی ندارند اختصاص یابدودستگاه‌دیگربرای صنعت وحرفه‌زنان ودوشیزگان زرتشتی که‌درتهران‌پارس ورستم‌باغ سکونت دارنددایرشودکه‌متاسفانه‌فروش زمین بدستورانجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی بانگیزه‌بیخبری آنها ازموقعیت وتساهل وتحقیق متوقف وکارها راکد ماند.

آقای خدامرادکامران ازرادمردان اجتماع چون حال اسفناک هنرستان نیمه تمام را می‌بینندپیشنهاد میدهدحاضراست با مبلغ سه ملیون تومان قسمتی از ساختمان هنرستان را تکمیل نماید .پیشنهاد او با انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی فرستاده شد . لیکن متاسفانه بواسطه ناپختگی اعضای انجمن پیشنهاد مورد موافقت آنها نگرفت وبعد که از خواب غفلت بیدار شدندو موافقت خودرا اظهار داشتندکار از کار بواسطه پیشامدها گذشته بودوآقای کامران هم از انجام پیشنهاد خودعاجز .گویا قسمت اجتماع ما چنین بود که از یک مجتمع هنرستان محروم ماند .اینک امیدواری تمام است که انجمن زرتشتیان تهران که وکالت نامه انجمن بمبئی را دارا میباشندو با تشکیلات جدیدخویش وجدیتی که در اصلاح امور اجتماع دارندو علاقه ای که بتکمیل ونگهداری این بنای عظیم وسودمند دارند درکار خویش موفق گردند .

تذکار این حقیقت لازم است که میرزا سروش لهراسب کلیه امور مالی ساختمان و پرداختهای کلیه هزینه های آموزشگاها وپرورشگاه بعهده استاد اردشیرخدابخش وفاداری خرمشاهی که با کمال علاقه ودرستی وپشتکار وظایف خویش را انجام داده است سپرده بود .امر مهم دیگری که میرزا سروش انجام میدهدبرای کلیه آموزشگاها چه درشهروچه دردهات هئیت نظاری بین ۳تا ۵ نفراز اهل محل برقرار میسازدکه با مورمدارس،آموزگاران ،دانش آموزان، ساختمانها وتعمیرات وهرگونه مشکلات مربوطه رسیدگی وفیصله میدادندو موجب سپاسگزاری اورا فراهم میساختند .

میرزا سروش لهراسب پس ازچهل سال فعالیت خستگی ناپذیردراداره موسسات فرهنگی وبهداشتی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی دریزدبا قلبی محزون ودلی شکسته وکالبدفرسوده وتندرستی ازدست داده ازعدم موافقت انجمن با پیشنهادات او که موجب پیشرفت امور موسسات وبسود اجتماع بوددرسال ۱۳۴۷خ خودرا بازنشسته میسازدولی چون انجمن وکالت امورا راضی خودرا بنام او تنظیم نموده بودتا سال ۱۳۵۶تماس خودرا با انجمن قطع نمینماید .لیکن بواسطه تساهل وعدم فعالیت آنها درکسب اطلاع وواقف شدن بموقعیت که موجب توقف همه جور پیشترفتها وزیان اجتماع میگرددبسیار رنج میبرد و بالاخره خودرا بکلی مستعفی میسازدوانجمن بمبئی وکالت نامه را بنام رئیس انجمن زرتشتیان تهران تنظیم وبرای آنها میفرستند .

میرزا سروش لهراسب با نگیزه عشق سرشاری که به پیشرفت فرهنگ اجتماع داشت با حقوق ماهیانه ۶۰تومان ودرروزگاران پسین با حقوق ماهیانه یکهزار ودویست تومان برای پیش بردن امورفرهنگی اجتماع اکتفا مینماید ،درحالیکه شاگردان او بیش از سه تا پنجهزار تومان حقوق درادارات دولتی ،ملی وخصوصی دریافت میداشتند .نظرش بمنافع مادی نبودونظرش به پیشرفت امور اجتماع بودکه آنهم بواسطه کارشکنیهای دست اندرکاران با یاس مواجه شد .

www.tabarestan.info تبرستان

میرزا سروش لهراسب همیشه دعاگوی آقای فریدون زرتشتی میباشدکه اورا وادار بپذیرفتن مدیریت کارخانه درخشان یزدرا افزون بروظایف موجودموسسات فرهنگی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی نمودکه موردتقاضای صاحبان کارخانه وبیش از ۷۵نفرزرتشتی درآنجا بکارمشغول بودندوهم ممنون وسپاسگزار انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئیمیباشد که به پیشنهاد تلگرافی آقای فریدون درآن موردموافقت خودرا اعلام داشتندزیرا سه سال خدمت فقط روزی دوساعت با حقوق مکفی که عایدش گردیدآینده اش را بهبودبخشید.

روانشاد دینشاه بهرام نایب رئیس انجمن زرتشتیان بمبئی درآخرین سفر خود بایران هنگامیکه انجمن دستورتخلیه ساختمان درمانگاه سررتن تاتا را دادکه موردا جاره ارباب مهربان گودرزشاهجهان برای مونتاژرادیووتلویزیون بودوچهل نفردختران زرتشتی درآنجا مشغول کاروفراگرفتن هنروهم مزدمیگرفتندوسرگرم بودندوماهانه مبلغی اجاره برای تامین هزینه پرورشگاه مارکار میپرداخت وبرخلاف میل میرزا سروش تعطیل گردیده بودمحل را دریزدبازدیدکردموقع مراجعت گریه میکردکه چطوربواسطه عدم تحقیق مقامات بمبئی ماشین آلات بیمصرف ومحل متروکه وبدون درآمدودختران نالان بود خدمت آقای مهربان گودرزرفت وپوزش خواست لیکن نوشدا روبعدا زمرگ سهراب چه فایده دارد.

تذکراین نکته لازم است که پیران قدیم گفته اندانسان درهرموقعیتی که باشدباید با درستی وپشتکاروظایف خودرا انجام دهد. اگرکارفرما ازدادن حقوق مکفی کوتاه آیدا هورامزدا درجای دیگربا ومیرساند. همین پیشامدچنانکه بدرستی شنیده ام درحق میرزا سروش بوقوع میپیوندد.درا وایل جنگ جهانی دوم یکی ازدوستانش که نام خودرا پنهان داشته ازمیرزا سروش میپرسدچقدرپول پس انداز کرده ای؟ جواب میدهدبا اشکال وصرفه جوئی فراوان دوهزارتومان وجه مذکوررا ازا ومیگیردودربازرگانی بنامش بکارمیاندازد در ششماه وجه مذکورهشت برابرمیگردد.اما وجه را با ومستردنمیداردودربازرگانی ومعاملات اراضی بکار انداخته سرمایه ای برایش فراهم میکنداینک ازمحبت آن دوست ودوستان دیگر درزندگی خودودوران پیری دچارزحمت نمیباشد.چهل سال خدمت درانجمن واکتفا با حقوق ناچیز، اینک نه حقوق بازنشستگی با ودادهشدونه بازخریدی. خداوندهمه را براه راست هدایت فرماید.

موبدی که اسلام آورد

میمون نام اهوازی یکنفرموبدزرتشتی بودکه درسده دوم هجری اسلام آورد.وی بفلسفه های آن عصربویژه فلسفه اشراق آشنائی کامل داشته است. پسرش عبدالله درجرگه فقها ومتفکران اسلام درآمدوبنیان گزارمذاهب قرمطی وباطنی درایران میباشد.بیشترانقلابات قرمطیان وباطنیان بدست شاگردان اودرعراق وبحرین ویمن وشام برپا شده است. یکی ازشاگردان اوموسوم به ابوعبدالله محتسب شیعی معروف است که میگویندمدتی دربصره سمت محتسبی داشته

است . اوبدستورعبدالله بیمن میرودوچون دریک سفرحج باروسای قبیله مصامده بربر ، که آنها نیزبحج آمده بودندآشنا میشودوایشان را برای تبلیغ مذهب باطنی که درظاهر طرفداری ازخانواده پیغمبرمیکردندمساعدمی‌بینندهمراه آنها بشمال آفریقا میرودومکتها درشهرابیجان درکوهی زندگی میکنندودرنهان قبایل بربررا بمذهب باطنی دعوت مینماید چون عده‌کافی حرف اوراقبول میکنند ،برضدخانواده‌بنی‌اغلب که‌ازطرف عباسیان درشمال آفریقا حکومت داشتندقیام مینماید . پس ازجنگهای بسیارموفق میشودزیادة‌الله‌نام نوه ابراهیم‌اغلب را مغلوب وازشمال آفریقا بیرون کندوحکومت عبیدیان راکه‌بعدها بنام‌فاطمیان معروف شدندتاسیس نمایدچنانکه درتاریخها نوشته‌اندمعدنام‌که‌بوسیله ابوعبدالله محتسب شیعی اززندان آزادوبنام‌علوی بودن بحکومت رسانیده‌شدواورامهدی موعودمیخواندند ، نوه‌عبدالله‌بن میمون اهوازی میباشد . دراین باب دوصورت مجلس تنظیم‌شده‌که‌نص آنها درکتاب‌تاریخ ابن خلدون مغربی جلدچهارم‌آمده‌است .

اورامان تخت کهنسالترین آبادی جهان

آبادی اورامان بخش بزرگی ازستان کرمانشاهان است . اورامانات مسکن قدیمی‌ترین طوایف ونژادهای شناخته‌شده بشربوده ومردمانی نظیرکوتی‌ها وکاسی‌ها درآنجا سکونت داشته‌اند .آشوریان چون نیرومندشدندبکردستان که‌درآن روزگاریکی ازمراکزتجمع مردمان آریائی بودتعلق خاطرارضی پیداکردندوبارها آنرا موردحمله‌قراردادند .این حملات مدتها بی‌اثربودتاآنکه‌نوبت به‌آشوربانیپال مقتدرترین پادشاه‌گروه‌آشوررسید اوکردستان راتسخیرکرده‌مرکزپادشاهی خویش‌قرارداد . ازاین زمان آریائیهای مقیم کردستان به‌اورامان ومناطق اطراف‌آن که‌بعلت صعب‌العبوربودن راههای ارتباطیش دورازدسترس سپاهیان آشوربودروی آوردندوآنرا بخاطرآنکه‌ایشان راازگزند دشمن متجاوزوپیروزمصون میداشت گرامی ومقدس شمردند . اقوام‌آریائی مهاجرمتدرجاً ساکنان بومی اورامانات را درخودحل کردندوباگذشت سالها اینجا بصورت منطقه‌ای آریائی‌نشین درآمدوآریائیها بمبارزه‌باآشوریان پرداختندوسرانجام‌براین قوم‌پیروزشدند .

پس ازشکست آشوریها وسلطه مادها وپارسها برکردستان،اورامانات همچنان بصورت یک منطقه‌پارسی نشین باقی‌ماندوتااین زمان نیزبازماندگان آن نسل مهاجر از آریائیها همچنان اورامانات را بعنوان یک منطقه‌پارسی نشین حفظ کرده‌اند .دردوران پرشکوه‌فرمانروائی هخامنشیان ، اشکانیان وساسانیان برایران،مردم‌اورامانات تابع ایشان بودندوآئین زرتشت راپیروی میکردند . خرابه‌های آتشکده‌پاوه‌که‌بعداز آتشکده‌آذرگشسب بزرگترین آتشکده‌ایران بودوهشتصدسال مداوم‌دایروآتش مقدس درآن زبانه میکشیدیکی‌ازدلایل غیرقابل انکارروواج آئین زرتشت دربین مردم‌اورامانات تا بعدازظهوراسلام‌است .

آتشکده‌بزرگ پاوه‌که‌عده‌ای‌ازسلاطین ساسانی باپای پیاده‌بزیارت‌آن رفته‌اندپس

ازجمله اعراب با یران بدست سربازان یکی ازسرداران عرب موسوم به عبدالله بن عمر ویران شد. اما هنوز بقایای این آتشکده ویک برج دفاعی واقع درکنار آن باقیست و ازگذشته پرشکوه اوراما نات داستانها میسراید. درموردخراب شدن آتشکده عظیم پاوه بدست سپاهیان عبدالله بن عمرسندگویائی وجودداردکه اکنون درموزه سلیمانیه عراق نگهداری میشود. این سندیک پوست آهومیباشدکه ابیاتی بزبان وخط پهلوی بمضمون زیرروی آن نوشته شده است

هورمزگان رمان آتران کژان — هوشان شاردوه گوره گوره کان
زورکارارب کردنه خاپور — گنافی پالهتاشاره روز
زن وکینکان بدیل بشینا — میردآزاتلی ژه روی هونیا
روشت زردشتره مانندبیکس — بزیکانیکا هورمزدهیوچکس

ترجمه ابیات بپارسی چنین است: معبدها ویران شدآتشها خاموش ـ بزرگان خود راپنهان کرد ـ عربهای ظالم خراب کردند ـ دهات پهله را تاشهروز ـ زنان ودختران اسیر شدند ـ مردان آزاددرخون غلطیدند ـ آیین زردشت بیکس ماند ـ اهورامزدا برهیچکس رحم نمیکند.

دراورامانات مردم سده ها دیرتر ازسایرمناطق کردستان اسلام آوردند. موقعیت طبیعی این منطقه راه رابرسرداران اسلام وشمشیرآنها میبست. اما بهرحال اسلام هم حدود پانصدسال پیش بوسیله گشایش نامیکه قرآن را باخودبآنجا بردومردم اوراگشایش کور میخواندندراه نفوذیافت باحتمال قوی دویست سال طول میکشدتاآن مردم سخت کوش معتقد به پیرشهریاروکتاب معرفت اوکه درجای دیگرازآن گفتگوشده تن باسلام دردهند. (اقتباس ازاطلاعات مهرماه ۱۳۵۱).

روستاهای پیش ازاسلام دربزد

محمدمفیدمستوفی بافقی صاحب جامع مفیدی مولفه ۱۰۹۰ه درکتاب خویش از روستاهای یزدوتاریخ احداث آن صحبت مینماید. اینک درموردبسیاری ازروستاها که باموضوع زرتشتیان بستگی داردگفتگومیشود.

استخری (درگذشت ۳۴۰ه) مینویسد" یکی ازشهرهای مهم بین خراسان واستخر، کشه میباشدوآن کوره مهم یزدوابرقوست. کشه شهرمهم یزددرکناربیابان واقعست. هوای آن بواسطه مجاورت بابیابان بسیارسالم وتمام وسایل استراحت شهرهای بزرگ رادارا میباشد. بلوکات آن حاصلخیزوزندگانی درآن نیزارزان است. قلعه محکمی داردبا دروازه آهنین که یکی رانام دروازه ایزداست ودیگری رابمناسبت مسجدبزرگی که بطرف ده بیرون دروازه بنزدیکی آن قراردارددروازه مسجدمیگویند. (بنزدیک دروازه ایزد کشه (کسنویه) آتش ورهرام بوده که درنیمه سده ششم هجری بمسجدوصل میشود (ر. ک پرستشگا

زرتشتیان ص ۱۹۸) شهر با آب قنات سیراب میشود و رودخانه‌ای نزدیک قلعهٔ المجوس یا قلعه زردجا ریست و آن قریب بدهکده‌ایست که معدن سرب دارد و شهر و ده‌ها ت آن میوه‌جات بسیار دارد که با صفهان و سایر نقاط صادر میگردد. کوههای آن نیز مشجر و گیاه‌های زیاد دارد که بخارج فرستاده میشود. بیرون شهر ده‌ی است با خانه‌های زیبا و بازار دلکش، غالب مردم شهر اهل فرهنگ و دانش میباشند."

ابن حوقل (متوفی ۳۲۱ه) گفتار بالا را تکرار و افزون بر آن گوید" بنسبت کوره استخر کوره یزد بزرگتر است و شهرهای آن عبارتست از کشه که قلعه میباشد و میبد و نائین وفهرج فقط در این شهرچها رمنبر وجود دارد و در جاهای دیگر نیست." ابن حوقل بنقل از استخری شهر کشه را بنا با همیت آن بعد از استخر ذکر کرده و میگوید شهر کشه دارای قلعه معتبر است. بگفته یاقوت (درگذشت ۶۲۸ه) "کشه از جایهای فارس و حومه مهم یزد و به کوره استخر بستگی دارد.... یزد نام منطقه‌ایست و قلعه آن را کشه گویند."

بگفته ایرانشناس آمریکائی ویلیام جکسن واژه کشه در اوستا بشکل کته آمده که بمعنی گودال است. آیتی صاحب تاریخ یزد مینویسد که در یزد گودالهای بزرگی بوده که تقریبا" پر شده و داخل خانه‌ها گشته است، صاحب تاریخ جدید یزد، این نام را یونانی میداند و جهانگردان خارجی هم همین نظریه را اظهار کرده‌اند ولی در اشتباه میباشند. آیتی شهر قدیم یزد را دورتر از موقعیت فعلی آن میداند و در مورد کشه میگوید "اما شهرت این سرزمین بنام کث یا کشه مسلم است حتی قریه‌ای هم هنوز وصل به یزد کنونی است به نام کشنویه که در نوشتجات قدیم با ثاء مثلثه بوده و اکنون با "س" مینویسند. یاقوت حموی در معجم البلدان مینویسد" وبین میبد و کشه مدینهٔ یزد عشره فراسخ."

بگفته صاحب جامع مفیدی" خواجه صواب قنات صواب را که الحال بآب سواشهرت یافته احداث نمود و در میانه شهر و کشنویه ده‌ی بساخت و آب آن قنات در آن محل شرب میشد و بمرور آن قریه خراب شده است. از این گفته که در سال ۱۰۷۳ه نوشته شده معلوم میشود که شهر کشنویه بتدریج با یرو بدیه تبدیل گردیده است. در سده اخیر آب قنات آن نیز خشک گردید و مردمش در بدر گردیدند.

بیده، عقدا، میبد درکنار دریای ساوه که در حوالی یزد بود بنا شده و این دریا از ساوه تا همدان و یزد کشیده بود و دیه با رجین بندر آن دریا بود. اینک آن دریا خشک و تا بقم رسیده و بدریاچه ساوه نامور گردیده است.

یزدآباد، دهاباد، پادین آباد بنا بفرمان یزدگرد اصغر در یزد احداث گردید. در زمان صاحب جامع مفیدی دهاباد موجود و معمور بود و اثری از یزدآباد و پادین آباد باقی نبود. در سده گذشته یزدآبادی در استان یزد بر روی خرابه‌های یزدآباد قدیم بنا شده است.

بلاشگرد، دژدوبرادران، فیروزآباد مجومرد، فیروزآباد میبد : یزدگرد دوم پور

بهرام‌گوردوپسرداشت بنام‌فیروزوبلاش . یزدرا باقطاع ایشان واگذارکرد .آنها بارو
استوارطرف جنوبی شهربرای حفظ اموال خودساختندکه‌خرابه‌های آن بنام‌قلعه‌قمار
بازان باقیست . بلاش درنزدیکی شهرباغستانی بساخت وآب جاری کردوقصری عالی‌بنا
کردوآذردرمهرتخت نشین کردوآن را بلاشگردنام‌نهاد . درروزگارصاحب جامع مفیدی به
ابوالعسکرمشهوربوده . اینک اثری ازآن باغات ومزارع نیست ، ولیک برآمدگیهائی
که‌برروی آن کشت وزرع‌میشوددرکوی زرتشتیان سمت مریابادباقیست وباحتمال قوی
خرابهای آن درزیرکشتها مدفون باشد . زیارتگاهی درهمانجاست که‌به‌پیربلاسکرنامور
است . فیروزآبادهکدهائیست که‌فیروزشاه احداث کرده‌یکی‌وصل به‌مجومردودیگری به
میبدمیباشد .

میبدرانام‌بگفته‌صاحب جامع مفیدی "موبدگردبوده‌بنام‌شاه‌موبدپورقبادوبمرور
ایام‌وکثرت استعمال میبدگردیده‌است .بنابرداستان احداث آن،چون قبادبپادشاهی
رسیدنذرکرده‌بودآتشکده‌بسازد.ازمداین وفارس واصفهان متوجه‌یزدشد .چون بولایت
میبدرسیدقصبه‌کرده‌عمارت نمودودرناحیه‌سفلی میبدکه‌الحال به‌هفتادرمشهور است
صحرائی وسیع‌بودبفرمودتاآتشخانه‌عظیم‌بناکردندوازهفت آتشکده‌هفت آتش درآن آتش
خانه‌آوردند . اول ازفارس دوم‌ازبلخ سوم‌ازآذربایجان چهارم‌ازفساپنجم‌ازاصفهان
ششم‌ازقزوین هفتم‌ازتیسفون ودرحوالی آتشخانه‌قریه‌ای بساخت وآنرا هفت آذرنام‌کرد
ومجوس (زرتشتیان)این آتشخانه‌را بغایت بزرگ میداشتند ."

فهرج ،خویدک ،فرافتر: بفرمان قباددرنواحی یزداحداث گردید . فهرج در ۳۰
کیلومتری یزداست ،خویدک درحوالی فهرج وفرافتردرهمان حوالی که‌روستائی بسیار
وسیع ومعموربوده‌است . بگفته‌صاحب جامع مفیدی "چون خبرکشته‌شدن یزدگردبعثمان
رسیدسپاهی عظیم‌بسرکردگی سعیدبن عثمان وقثم‌بن عباس وعمروبن مالک برای فتح
فارس ویزدوخراسان روانه‌کرد .سپاه‌عرب ازراه ابرقوبه‌یزدآمدندومردم‌را باسلام‌دعوت
کردند . عمربن مغیره‌من حیث الاستقلال والانفرادبحکومت یزدمتمکن گردیدولشکری‌فرا
آورده‌متوجه‌فهرج شدوایشان را باسلام‌دعوت نمود .چون ابانمودندحکم‌بقتل وقمع‌ایشان
نمودواموال ایشان رابعدازقتل آن جماعت بتاراج دادوقلیلی ازآن جماعت که‌از
کشتن نجات یافته‌بودندبولایات متفرق شدند ."

موقع هجوم‌اعراب به‌یزدوکشتارزرتشتیان فهرج وخویدک وفرافترقتلگاه‌شد .
مهریزومهرپادین خراب گردید .کشتارگاه‌بنام‌شهدامعروفست .مسلمانان بزیارت آنجا
میروندبتصورا ینکه‌قتلگاه‌اعراب است .غافل ازاینکه‌خودقهرا اسلام‌آورده‌اندوشهیدان
آن محل زرتشتی وازخویشان خودشان بوده‌که‌بروانشادی آنها شمع‌وچراغ میافروزند .
بقول آیتی صاحب تاریخ یزداخیرا"علمای یزدزیارت آن محل رانا روادانسته‌اند .
بطورکلی آن محل کشتارگاه‌زرتشتیان وخرابه‌آتشکده‌آنهاست .

www.tabarestan.info تبرستان

مهرآباد ،مهرگرد ،مهرپادین،هرمز: چون مهرنگاردختر انوشیروان بگفته صاحب جامع مفیدی مالک الرقاب یزدگردید ، بنایان ومقنیان را بعمارت واحداث قنوات ما مورکرد . ازآنجمله درهشت فرسخی (۴۸کیلومتر)یزددیهی وسیع ساخت وبنا م خود مهرگرد نامیددرسال ۱۰۹۰ه مهریجردوا ینک مهریزگوبندوقناتی جاری ساخت مهرپادین نام و درآن محله عالی ساخته مهرآباد موسوم کردودرآن میوه گرمسیری وسردسیری هردو میشود. درحوالی شهر میبددیهی دیگربساختندوآنرا مهرجردنام نهادکه مهرگردباشدوبرادراو هرمزدریک فرسخی مهریجردقنات جاری ساخته دیهی معتبرعمارت کردوآنرا هرمزنام نهادواکنون بهخورمیزناموراست ودرهمین قریه قلعه رفیع ساخته وعمارات عالی درآن قلعه بسیاربوده . درروزگارصاحب جامع مفیدی بسال ۱۰۹۰ه بعضی ازدیوارهای قلعه بر جای بوده است .

توران پشت ،ابرندآباد : چون توران دخت بپادشاهی رسیدعاملی برای آبادانی یزدتعیین نمودودرکهستان یزددیهی بساخت وآن را توران گردنام کردوالحال بتوران پشت مشهوراست وقریب آنجا کوهیست بغایت رفیع وبکوهی دیگرمتصل نیست ویک راه بیش ندارد که برفراز آن کوه توان رفت . درروزگاران باستان برفراز آن کوه قلعه ای بوده وبقلعه کک کوهزاد اشتها رداشته است . ابرندسرهنگ ایران دخت چون به یزد آمد قناتی جاری کردوقریه ای احداث نمودوآنرا ایران آباد نام نهاد .امروزابرندآباد گویندوبرکنارقریه دژی محکم بساخت وخندق حفرکرد . درروزگارصاحب جامع مفیدی دژ خراب بوده وآثاروعلامات بعضی دیوارها بجای بوده وآن قریه نزدیک بهفتصدسال معمور بوده .

دیگرازروستاهای پیش از اسلام عبارتست از اشکذرکه بگفته صاحب تاریخ جدیدیزد احداث کرده اشکین زال اشکانی است ، زارچ ،هفتادر ،بارجین که پارگین نیزمیگفتند سخوید ،تفت ،فراشاه ،بندارآباد ،سریزد ،کرمانشاهان،شهربابک ،خورنق، ساغند ،تژنگ ، اسفنجرد ،بفرویه که معین آباد جنب آن احداث گردیده ، اردکان ، نارستان ، ابرقو ، رباط شتران،اهرستان،اردان وایرنان درکهستان یزدازآثارایراندخت است .

صاحب جامع مفیدی درجلدسوم ص ۶۷۳درموردا هرستان چنین گوید ."اهرستان جنت نشان آن موضع دلگشا ازقری مشهوره جهان ورشک روضه جنان است . دراطراف نهرهای آب چون سلسبیل روان وباغات فردوس مانندش ثانی بهشت جاویدان . سکان منازل و عماراتش ، زردشتی نژادان ماهروی مشکین مویکه نه چشم چرخ مانندرخسارشان دراطراف جهان دیده ونه بدست دهرمثل چنان نگاران رسیده ." خیرآباد ،عیش آباد ،خرمشاه ،سر دوراه ،کوچه بیک ،سرچم ازمحله های اهرستان بوده .صاحب جامع مفیدی دراثبات این گفتاردرص ۶۷۹ مینویسد" دیگرازباغات جنت نمای اهرستان باغ شاه نگاراست که در محله خیرآباد واقع گشته ."

نرسی‌آباد: کیانرسوسپهسالارسلطان علاءالدوله‌کالنجاربسال ۵۱۷ه قنات نرسو آباد را درسر ریک جاری نمودودرپائین کسنویه‌وشهرطرح محلات وبیوتات وباغات اندا خت وباغستان وکشتخوان دها با دونرسوآباد بیکدیگراتصال یافت ودرکمال معموری رسید تا درسنه ۸۶۰ه بسبب ورودسیل باغات وکشتخوان تمامخراب گردیدوساکنان آن متفرق وپراکنده‌شدند.

مریاباد: ترکان خاتون والده‌سلطان قطب‌الدین بسال ۶۱۰ه قناتی‌ازطرف مهریجردحفرنموده‌بنزدیک شهردیهی احداث کرده‌مریم‌آباد نامنهاد. سلغرآباد مشهور به‌آب شوررا سلغرشاه‌بسال ۶۴۰ه حفرنموده‌وآب آن درمریاباد ویعقوبی وسرهنگ شرب میشود.

کفلامرز: که‌نام‌درست آن گردفرامرزمیباشدبوسیله‌امیرفرامرزبن گرشاسب بن سلطان علاءالدوله‌کالنجاراحداث گردیده. امیرمبارزالدین محمد (متوفی ۷۶۵ه) به سال ۷۴۷یزدرا متصرف شدوباولادخویش روستاهای زیررااحداث نمودند. مبارزآباد، ترکاباد با مردختران مبارزالدین خانزاده‌خاتون ومختومزاده‌خاتون احداث شد. شاه‌آباد رستاق، بدرآباد، مظفرآباد میبد، خاتون آباد، مظفرآباد زارچ، دیلم‌آباد، احمد آباد میبد، سلطان آباد تفت، علی‌آباد کهستان، محمدآباد. شرفاباد شهترازآثار شرف‌الدین محمدپدرامیرمبارزالدین محمد (۷۲۰ه) میباشد.

نعیم‌آباد، فتح آباد: نصرت‌الدین یحیی زمان فرمانروائی خوددریزدبسال ۷۸۰ه نعیم‌آباد راکه‌بآب شاهی اشتهاریافته‌احداث کردوهم‌دراین سال فتح‌آباد را در دوفرسخی یزد (۱۲کیلومتر) عمارت کردوبه‌دهنومعروف است بگفته‌صاحب جامع مفیدی‌در زمان تالیف کتاب "تمامی رعایای هردودیه مجوسند." مزرعه‌کلانتروزحمت‌آباد همه زرتشتی نشین بوده. ترکاباد مرکزمهم‌زرتشتیان بوده‌وموبدان موبدایران درآنجا مقام‌داشت. پاسخ پرسشهای پارسیان هندتاسال ۱۱۱۸ای ازاین محل بوده. برخی‌از نامه‌ها نیزازشرفاباد وکرمان نوشته‌شده. آخرین نامه‌پارسیان ایران بپارسیان هند ازموبدان موبدی است که‌درکوی زرتشتیان میزیسته‌ودرمنزل کلانتروقت ملابهرام در خرمشاه‌بسال ۱۱۴۲ای نوشته‌شده‌وبمصحوب ملاکاوس پارسی بسورت فرستاده‌شده‌است. اینک درترکاباد، احمدآباد، محمدآباد، آبشاهی، دهنو، میبدوروستاهای دیگر زرتشتی بکلی ندارد. برخی ازوقایع آن دوره‌درفرزانگان زرتشتی وپرستشگاه زرتشتی گردآورده نگارنده‌آمده‌است.

ذکربعضی پذیرشگاه‌ها که‌درپرستشگاه‌زرتشتیان نیامده

مسافرخانه‌درخرمشاه‌یزد: درمهرماه ۱۳۰۸خ بهدینان شهریاربهرام‌واردشیر

اسفندیار وخدایار اسفندیار ومهربان زند، مسافرخانه‌یا پذیرشگاه‌را برای آسایش زیارت‌کنندگان شاه‌ورهرام ایزدوآبانبارجلوآن را برای رفاهیت عموم‌زرتشتیان انفاق نموده‌اند. زمین ساختمان موقوفه ازنیاگان اردشیربهرام پشوتن میباشد که‌بملت زرتشتی واگذارشده.

خانه‌پری دریزد: خانه‌پری دستوررستم‌باسرمایه دکترشهریار موبداردشیربانکی درمهرماه ۱۳۴۱ای برای استفاده موقتی همکیشان زرتشتی که‌بقصدزیارت به‌یزدمیآیند بجماعت زرتشتی انفاق گردیده‌است.

پذیرشگاه استادیمان پرورش: نشانی یزد، مریم‌آباد،جنب‌آب‌انبار استاد کیخسرو. بنیاد ۱۳۵۹خ.

پذیرشگاه اسفندیار یزدانی: نشانی سیرجان فلکه‌گیتی‌نوردروبروی بانک ملی بنیاد ۱۳۵۶خ.

خانه‌دانشجویان ویژه زرتشتیان: بسرپرستی انجمن زرتشتیان تهران اهدائی آقای خدارحم داوری فرزندبهمردپولادخرمشاهی. نشانی تهران- خیابان مصدق(پهلوی سابق) بنیاد ۱۳۴۱خ.

خانه‌دانشجوی دختران زرتشتی: ساختمان روانشاددکتربهرام‌یمان پرورش در تهران خیابان حافظ کوچه‌هورتاب پلاک ۶ بوسیله دکتردینیارهرمزدی محمدآبادی پل گذارروانشاددکتربهرام پرورش بجماعت زرتشتیان واگذارشده‌که‌طبقه‌دوم وسوم‌ویژه خانه‌دانشجویان دختران وطبقه‌اول برای مراسم سدره‌پوشی وپاتختی باشدوهمچنین مبلغ چهارصدهزارتومان برای ساختمان یک تالارورزش ازسرمایه‌دکتربهرام پرورش بنام آن روانشاد اهدافرموده‌اند.

آتشکده‌هائی که‌درپرستشگاه‌زرتشتیان ذکرنشده

آتشگاه‌قصران: دکترحسین کریمان درنوشته‌خویش بنام قطرن بخش دوم ص ۶۷۶ و ص ۶۹۷ میگوید" این آتشگاه درشمال تهران درنقطه‌ای مرتفع برروی قله‌کوهی از شاخه‌های توچال درمرزمشترک دیه‌های آهاروشهرستانک واقع است. فاصله‌این آتشگاه تاتهران ۳۰ کیلومتراست. آتشگاه‌قصران بنام ایزدناهیدبوده‌است. برای معبد قصران ازدیربازعلاوه‌برنامهای آتشگاه وآدران سه‌نام‌دیگربجای مانده‌است یکی‌قصر دختریا قصردخترک یا قلعه‌دخترودیگرقزل ماما ودیگرقزماما." آتشگاه‌شایدآتش ورهرام بوده‌باشد. (نگارنده)

مجله‌هنرومردم درشماره ۱۷۲ ازآتشکده‌درشهرنطنزکاشان وآتشکده‌رباط درشهر نطنزگفتگومیکندونیزازیاقوت نقل قول مینمایدکه‌زوزنازتوابع خواف رابسبب کثرت دادوستدورونق تجارت بصره‌کوچک نامنهاده‌وبآتشکده‌ای درآنجا اشاره‌نموده‌است.

www.tabarestan.info تبرستان

آتشکده سوراخانی: نزدیک باکو در ساحل دریای خزر (هنر و مردم شماره ۱۸۲).

آتشکده مرو: صاحب تاریخ بلعمی در ذکر یزدگرد شهریار میگوید" در ری آتشخانه قدیم بود که در جهان هم از آن آتشخانه قدیمتر نبود، از آنجا آتش برگرفت و از آنجا برفت و با صفهان شد از آنجا خوش نیامد ش از آنجا بکرمان شد آنجا نیز خوش نیامد ش از آنجا بخراسان آمد و در شهر نیشاپور میبود و آن آتش با وی بود و از نیشاپور بمرو آمد آتش در مرو بنهاد."

آتشکده فیروزدرچین: فیروز پسر یزدگرد در سال ۶۷۷ میلادی برابر سال ۳۴۱۵ زرتشتی برابر سال ۵۵ هجری خورشیدی در شهری بنام چانگنگن یا سنگنن فو کینگ Changngan, Singan Fu آتشکده بنا کرد بگفته صاحب ایرانامه فیروز در شهر چین Chin Keang نیز آتشکده بنا کرد ولی در سال ۸۴۴ میلادی اتفاقی پیش آمد که دولت وقت آنسرزمین پیشوایان دینها را بگرفت و معابدشان را خراب کرد و در ضمن آتشکده ها نیز از میان رفتند.

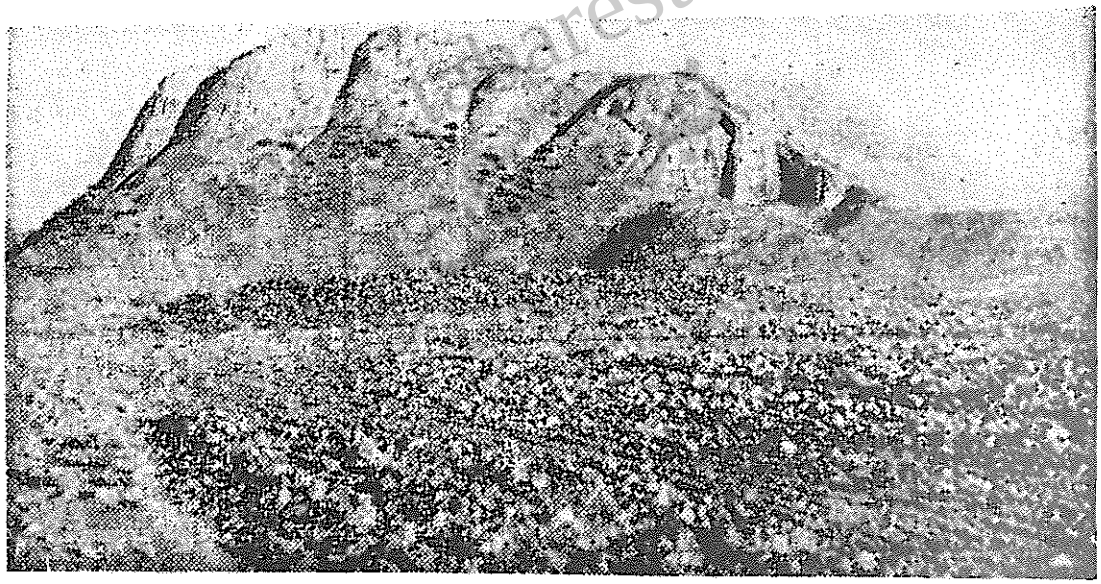

تپه معروف به تل حجاج ـ در زیر این تپه آتشکده ضحاک‌مار دوش کشف شد. این تپه در نزدیکی روستای «خیرآباد» فسا قرار دارد.

فسا ـ خبرنگار اطلاعات: آتشکده ضحاک ماردوش، در روستای «خیرآباد» فسا کشف شد.

«خیرآباد» دهکده سرسبزی است که نزدیکی فسا واقع شده و در یک کیلو متری این روستا تلی وجود دارد که بتل ضحاک یا آتشکده ضحاک معروف است.

این تل در چند قرن پیش به «تل حجاج» معروف شده بود که مجددا نام اصلی خود، تل ضحاک را باکشف این آتشکده باز یافته است.

در این محل آتشکده‌ای وجود داشته که در زمان ضحاک ماردوش ساخته شده بود و در همان زمان، در این تل چاهی کنده شده که بنوبه خود از عجایب روزگار است، چرا که، این چاه از بالای تل کنده نشده، بلکه چاه از پائین تل حفر شده که آب آنرا از بالای تل میکشند.

دهانه و دیواره‌های چاه با خشت و گل ساخته شده و قرنهاست، ساکنان خیرآباد، از آب آن استفاده میکنند.

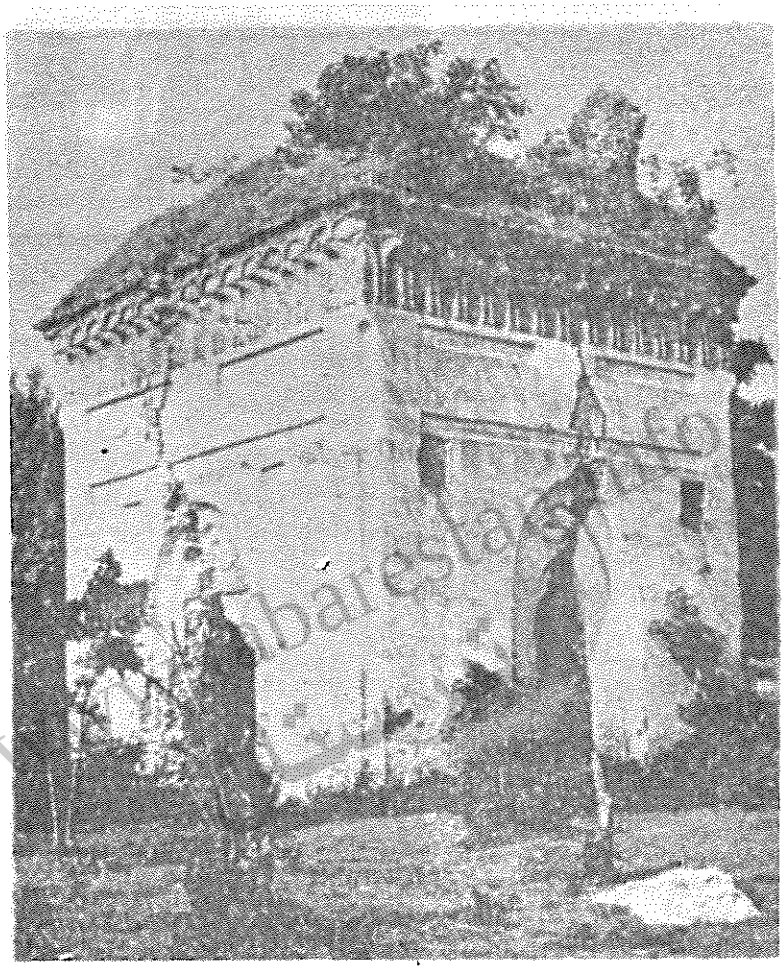

بنای تاریخی آتشکده‌واقع درپائین بازارآمل

بلای آسمانی درخراسان

درزمان حکومت عبدالله بن طاهر، بعلاوه‌جنگها وکشمکشهای داخلی، زلزله مدهشی بسال ۲۲۴ه درخراسان رویداد، که‌تلفات وخسارات سنگین واردساخت و در سال ۲۲۰ه بواسطه‌خشک شدن رودهیرمند، قحطی سختی درسیستان رویدادوآب رودخانه ازحدودبست خشک شدوقحطی ومرگ دربین مردمان ظاهرگردید. اهالی وحتی بزرگان وصاحبان نعمت بسیارمردندواین واقعه تایکسال دوام‌داشت وزرتشتیان بیشماری که‌اکثریت مردم‌آن سامان راتشکیل میدادندازبین رفتند.



یکی‌دیگرا زبنا های‌تا ریخی‌آ تشکده‌وا قع‌درپا ئین با زا رآ مـــل

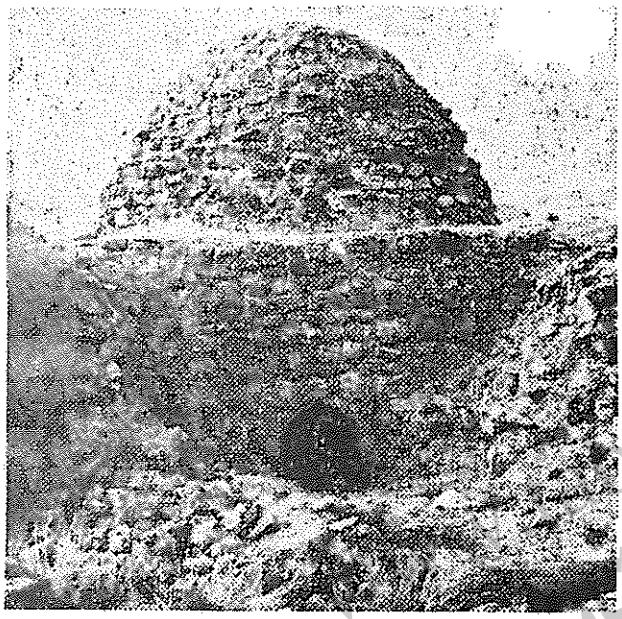

گروه بررسی وشناسائی اداره‌کل حفاظت آثار باستانی‌وزارت فرهنگ وهنر که بمنظورشناسائی‌آثار باستانی فرماندار یکل‌زنجان به‌آن منطقه عزیمت‌کرده بودموفق به‌کشف سه آتشکده‌ازدوره ساسانیان شد . این آتشکده ها که درحوزه طارم سفلی قـرار دارند از نظر معماری ومصالحی‌که درساختمان آنهابکار رفتـه در ردیف بهترین آتشکده های‌عصر ساسانی است وبا وجـود آسیب فراوانی‌که براثر مرورزمان بآنها رسیده از لحـاظ معرفی تمدن ساسانیان حائـزاهمیت است .
عکس بالا یکی از سه‌آتشکده‌مکشوفه ساسانی را نشان‌میدهد

پل گبرها

پل بابا رکن الدین دراصفهان برروی زنده‌رودمعروف به‌پل خواجومیباشد . به گفته‌فرهنگ دهخدا بانگیزه مجاورتش به‌گبرآبادآنرا پل‌گبرها هم‌میگفتند .لیکن‌ازقرار تحقیقات نگارنده‌چون بیشترکارگران ساختمان پل زرتشتیان ساکن گبرآبادبوده‌اند پل گبرها هم‌شهرت میابد . ساختمان پل مذکورازسال ۱۰۵۲هـ آغازو۱۰۷۷هـ پایـــان یافته‌است .

اوضاع اجتماعی زرتشتیان ایران در یک قرن اخیر

اوضاع زندگانی زرتشتیان ایران پس از چیرگی تازیان بویژه پیش از دورهٔ ناصرالدین شاه قاجار و قبل از سلطنت شاهنشاه فقید رضا شاه پهلوی، بسیار خراب بوده در حال فقر، بیچارگی، مسکنت مذلت و ستم بی پایان روزگار میگذرانیدند. حتی در دورهٔ پادشاهی شاه عباس صفوی که ایران روی آبادی و امنیت بخود دید، زرتشتیان ایران مانند گذشته در تحت فشار بودند.

زرتشتیان یزد در نامه خویش بزرتشتیان هند مورخه بهمن روز و اردیبهشت ماه سال ۱۰۰۵ یزدگردی برابر دوشنبه جمادی الثانی سنه ۱۰۴۵ هجری راجع بسختی هائی که در آخر هزاره یزدگردی رویداده و گروهی انبوه را از بین برده و واقعه سال ۹۹۷ یزدگردی در زمان پادشاهی شاه عباس سخن رانده مینویسند:

که وضعیت زرتشتیان بسیار سخت است و اخیرا "دو نفر از آنها را مقتول و کتب مذهبی و بسیاری نسخ خطی زند اوستا را تباه و بغارت برده اند.

شاه عباس در حدود سال ۹۹۴ یزدگردی جمعی کثیر از زرتشتیان را از اطراف ایران کوچانده و در قریه جدیدالاحداث خود بنام "گبرآباد" یا "گبرستان" وصل به "جلفا" ی "اصفهان" منزل داد. حتی بسیاری از فضلا" و دانایان و کشاورزان قوم را که در یزد و کرمان با خویشان و بستگان خود بآرامش میزیستند باجبار در "اصفهان" ساکن ساخت.

فرزانه سیاوخش پور منوچهر که یکی از آنهاست در ضمن اشعار خویش از این پیش آمد صحبت میدارد. امروز اثری از آثار "گبرآباد" که سیاحان اروپائی از آن سخن میرانند بنظر نمیرسد. سیاح رومی موسوم به "پطردیلاوال"، در نامه خویش از "اصفهان" مورخه ۸ دسامبر (۱۶۱۷) میلادی راجع بفقر و بیچارگی زرتشتیان در "گبرآباد" مینویسد:

"خانه های گبران پست و حقیر است. همه بینوا و عاری از زروزینت میباشند بی نوایان اسلام نسبت بآنها توانگر محسوب میشوند. گبرها شغل و کسبی ندارند و همه مزدور و کارگرند و با مشقت و سختی بسیار امرار

www.tabarestan.info تبرستان

معاش مینمایند . و در ضمن نامه اظهار میدارد:

"روزی از گبری پرسیدم شما چه ملتی هستید و پرستش شما کدام است؟ گفت ما بهدین هستیم و خدای یکتا را می پرستیم . آتش ، آفتاب ، ماه و ستارگان را ایزدان و مظهر تجلی انوار آفریدگار میدانیم . " چون گفتم دین ما بر خلاف دین شماست ، زن او که پهلویش ایستاده بود و سخنان ما را می شنید با تعجب فریاد کرده پرسید چطور ممکن است کسی خدا را نشناسد و نپرستد ؟ آنگاه متوجه شدم که " مسلمانان بی جهت این مردم را کافر خوانده و مردود میدانند " سیاح نامبرده در ضمن تعریف از جلفا و ارامنه آنجا مینویسد که کلیه آنها توانگر و بازرگانان و صاحب نفوذ میباشند و مسلمانان با مدارا و تلطف با ایشان رفتار مینمایند .

در اواخر سلطنت صفویه و زمان پادشاهی شاه سلطان حسین بقول سرجان ملکم ـ ارامنه و مسیحیان که طرف توجه و محبت درباریان و اشراف و مسلمانها بودند ، بواسطه نفوذ علمای دربار مردود گشته و اموال ایشان بغارت رفت . مورخ نامبرده در جلد اول کتاب خویش موسوم " بتاریخ ایران" مینویسد :

" از ابتدای سلطنت سلطان حسین بکلی ورق برگشت ، ارامنه بسبب مال و مذهب در معرض بغض و حسد وزراء دولت و ملاهای ملت در آمدند "

خوانندگان محترم از این جمله میتوانند قیاس نمایند که حال زرتشتیان بدبخت آنزمان در قبال حال ارامنه عزیز بچه منوال بوده است .

" مادام منانت فرانسوی " از قول . م . دالیر " که در سال (۱۶۶۵) میلادی بایران مسافرت کرده راجع " بگبرآباد " مینویسد :

" زرتشتیان بسیاری از نقاط ایران نابود گردیدند قبل از آنکه در " گبرآباد " پناه یابند "

" ژین چاردین " که بین سالهای (۱۶۴۳ و ۱۷۱۳) میلادی در عالم سیاحت میکرده است راجع بمشاهدات خویش در ایران و زرتشتیان و سرانجام " گبرآباد " مینویسد :

" شماره اندکی از گبرها یا پارسیان باقی هستند . این ساکنین باستانی ایران که بآئین نیاگان خویش وفادار مانده‌اند بواسطه تعصب مسلمانان نابود گشته و دهات بی شماری در جنوب اصفهان که منزل وماءوای آنها بود در جنگ داخلی گذشته ویران و عده معدودی از بازماندگان باطراف

یزد و کرمان پناه بردند .

این جماعت بقدری بی نوا میباشند که در روز تاجگذاری پادشاه خویش قادر بفرستادن هدیه و پیشکشی نبودند ـ بدینمعنی که چون سلیمان سوم تاجگذاری نمود از طرف اصناف مختلف کشور بپادشاه ایران هدایائی تقدیم شد ولی زرتشتیان ایران بواسطه فقر و مسکنت پوزش خواسته و معاف شدند . "

این حال ادامه داشت و هرروز بروشی نو ، بر آنها ستم میرفت و از شماره ایشان میکاست . فقر و ناداری و مسکنت و بی چیزی مزید بر مصائب گشته دانش دینی و رسمی را نیز فراموش نموده بودند و در غایت جهل و نادانی بسر میبردند که :

در حدود سال (۱۲۷۳) هجری روانشاد مانکجی صاحب پور لیمجی ـ هاتریا برای سیاحت مهین و دیدن اوضاع ناگوار همکیشان گرامی وارد ایران شد وقتی اوضاع رقت آور و بی خبری همکیشان را ملاحظه نمود در صدد اصلاح حال آنها و رفع بلای جزیه همت گماشت .

بهندوستان مراجعت کرده و در بین پارسیان بتبلیغات پرداخته و با جمع آوری سرمایه بار دیگر با روحی قوی و شکست ناپذیر در سال (۱۲۸۲) هجری از راه بندرعباس بایران مراجعت و طرف توجه علما و اشراف و اعیان کشور واقع گردید .

باید دانست که نفوس زرتشتیان در آغاز قرن هیجدهم میلادی درحدود یکمیلیون نفر بوده است و از آن زمان با سرعت عجیبی روی بتقلیل نهاده تا بجائی که در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار این عده به (۵۰هزار) و در زمان محمد شاه قاجار بسی هزار و در سال (۱۲۸۵) هجری قمری مطابق آماریکه از فرزانه بهرام پور رستم پور خسرو پور آبادان پور بهرام نرسی آبادی متخلص بمسکین در دست است به ۶۹۰۰ نفر رسید . برطبق صورت زیر :

یزد (۵۴۵۰) نفر ـ کرمان (۱۲۰۰) نفر ـ طهران (۲۰۰) نفر ـ شیراز و بوشهر (۴۰) نفر ـ کاشان ده نفر .

فرزانه بهرام نامبرده با استاد جوانمرد شیر مرد و میرزا ـ اسفندیار افسری و جمشید استاد بهرام مزرعه کلانتری و میرزا افلاطون اسکندر کرمانی از جمله شاگردان روانشاد مانکجی صاحب بوده اند .

www.tabarestan.info تبرستان

فرزانه بهرام سرآمد اقران خود گشت و پس از طی دوره تحصیلات بمعاونت و نیابت روانشاد مانکجی صاحب‌سرافراز گردید و زمام امور زرتشتیان در غیاب آن مرحوم سپرده دست وی گشت .

فرزانه بهرام ، فارسی و عربی را نیکو میدانست و در انگلیسی و گجراتی و اوستا دست داشت و صاحب‌طبعی موزون نیز بود . برای پیشرفت اجتماع زرتشتی در طهران اقامت گزیده و بفعالیت و کوشش کم نظیری همت گماشت .

فرزانه بهرام در هنگام خدمتگزاری خویش چندین نامه بانجمن ها و کدخدایان و سران قوم زرتشتیان یزد و کرمان نوشته و ایشانرا بانجام وظایف اجتماعی آگاه ساخته و وقایع آندوره را برای ما در آن نامه‌ها شرح میدهد که در نوع خویش کم نظیر است و مطالعه این نامه‌ها ما را بوضع زندگانی زرتشتیان آنروز آشنا میسازد .

فرزانه بهرام علاوه بر این نامه‌ها که حاوی اطلاعات بسیار مفید است چندین رساله در اخلاق و دین و تباهی پارسیان باسم روانشاد مانکجی بنا بخواهش منیف‌پاشا وزیر فرهنگ دولت عثمانی نوشته که تا کنون بطبع نرسیده است .

مهدی فروح بن شخسان برادر دستور دینیار معروف‌به "سلمان فارسی" در زمان خلافت یزیدبن معاویه نامه‌ای بزبان پهلوی به بادوسپان گاوباره اسپهبد رویان نگاشته است‌که فرزانه بهرام نامبرده ترجمه این سند مهم تاریخی که بالفبای اوستائی موجود بود آنرا بفارسی نقل نموده‌که نسخه منحصر بفرد آن بخط بهرام برای ما بیادگار مانده است‌که در یکی از شماره‌های آینده همین مجله درباره آن بحث خواهیم نمود .

دیوان اشعار بهرام که در جزو کلکسیون مرحوم مانکجی صاحب در کتابخانه کتب‌شرقی (کامه) ثبت و ضبط است ، اشعارش سلیس و روان و از توحید و اخلاق سخن میراند .

www.tabarestan.info تبرستان

محمود افغان و یک سردار زردشتی

" محمود افغان با همهٔ شقاوتها و بی رحمی هایش بر مرگ این سرباز رشید و بهادر ایرانی وزردشتی تعزیت گرفت و بواسطهٔ این پیش آمد بغایت متاءلم و اندوهناک گشت و حتی کار بجائی رسید که برسر مقبره اش موبدان را با مستمری معین ، برای افروختن آتش مقدس و سرودن زند اوستا بر گماشت ."

کرمان قبل از سالهای (۱۷۲۰ میلادی) مرکز مهم جماعت زردشتی بود ـ بسیاری از بزرگان و دستوران قوم ساکن خراسان و سیستان بدانجا پناه برده بودند کلیه نفوس آنها در آن زمان بقول دکتر مدی در حدود (۱۲) هزار نفر میشد .

در اوائل اقتدار سلاطین صفویه گروه زرتشتیان بند شهر که آن موقع " گواشیر " نام داشت باجبار خارج شده بیرون دروازه سمت شمال اقامت اختیار کردند .

خانه و بازار و درمهر و آتش ورهرام ساختند و در آن محل زندگی مینمودند تا آنکه اواخر سلطنت صفویه رسید و محمود افغان در سال (۱۷۲۰ میلادی) بعزم تسخیر ایران از قندهار بسمت کرمان حمله آورد شهر " گواشیر " بواسطه استحکامات سخت و قلاع معتبر فتح نگردید لاجرم افغانان به محله زرتشتیان در بیرون شهر ریخته آنها را غارت و قتل عام و مساکن و منازلشان را آتش زدند (خرابه های آن امروز باسم گبر محله باقی است .) بقیهٔ السیف در حدود یک دهم جان بدر برده با حال پریشان ، داخل حصار شهر ، پناه بردند . مسلمانان باین گروه که کاملا" تحلیل رفته و شماره ایشان بحدود (۱۲۰۰) نفر رسیده بود با نظر تعصب مینگریستند . بقول صاحب تاریخ کرمان (۱) " زرتشتیان مورد حمله و فشار الواط و اشرار واقع

---

۱ ـ رجوع شود بتاریخ کرمان نسخه خطی بنشانی (۸۰۲) در کتابخانه بنگاه خاورشناسی کاما .

www.tabarestan.info تبرستان

و هرروز بلکه هر ساعت انواع مختلف آزار و ستم میکشیدند چنانکه این بندگان خدا مالک مال و عیال خود نبودند و هر یک از مسلمین ساکن کرمان هر نوع تعدی و ظلمی را که اراده میکرد به آنها مینمود." این امر تا سنه (۱۲۷۰ هجری) ادامه داشت تا آنکه " روانشاد مانکجی صاحب " از بمبئی بایران وارد و با حسن تدبیر و زحمت و مخارج بی شمار بتدریج رفع ظلم و تعدی ستمکاران را از آنها نمود .

یکی از ظلمهای فاحشی که در همان اوایل قتل و غارت عمومی نسبت بزرتشتیان عملی گردید مسئله جزیه بود ـ عمال دولتی بازماندگان زرتشتی را از چنگال ستم افغان ، سرشماری نموده و مالیات جزیه را بدون کسر یکدینار بر آنها قسمت نمودند مرحوم ملافیروز دستور دانشمند پارسی در سفرنامه خویش در این مورد میگوید :

بکرمان قتل عامی گشت یکباره — بسی بهدین در آن گردید کشته
هزاران مرد بهدین کشته گردید — زایشان زندگی برگشته گردید
نماند از ده یکی کس زنده برجا — فتاد هرجا تن و دست وسروپا
ولی آن جزیه بد بر حال اول — نکردند اندر آن چیزی مبدل
زبعد قتل مردم را شمردند — حسابش را بدفتر جمله بردند
برایشان جزیه را کردند قسمت — نهادند آن چنانی زشت بدعت
بضرب ظلم بگرفتند تا چند — خدا بگشاد ناگه آن چنان بند

ظلم مذکور تا دوره سلطنت کریمخان زند ادامه داشت . چون این شاه بعدل و داد موصوف بود دو نفر بهدین که نامشان معلوم نیست ، از کرمان بشیراز رهسپار شدند تا بوسیله‌ای ، عرضحال خویش بحضور شاه تقدیم دارند . آن بیچارگان با میدیکی از رجال کشور که متاسفانه اسمش مجهول مانده یک سال و نیم در شیراز معطل و حیران ماندند ـ نه عرضحال خویش را توانستند بشاه تقدیم دارند و نه روی رفتن بوطن را داشتند .

اتفاقا " روزی بملا کاوس بن رستم پدر ملافیروز نامبرده برخورده درد دل مینمایند و یاءس خویش و پریشانی بهدینان کرمان را باو گوش زد میکنند . ملا کاوس دستور دانشمند پارسی و استاد نجوم در آنوقت از راه اصفهان بشیراز وارد و بواسطه پیش گوئی های خویش مهمان سلطنتی بود و

در دربار شاهنشاهی نفوذی راسخ داشت فورا " عریضه ایشان را بشاه تقدیم و با صدور فرمان همایونی ظلم را از سر زرتشتیان کرمان رفع و ایشان را رهین منت خویش ساخت .

محمود بن میرویس افغانی سلطان قندهار پس از آن که در سال (۱۷۲۰ میلادی) چنانکه گفتیم بکرمان حمله و بر محله زرتشتیان تاخته ویران نمود و بعداز گوشمالی از لطفعلیخان بافغانستان مراجعت کرد . دو سال بعد درسال (۱۱۳۴ میلادی) چون از ضعف دربار ایران یقین کامل داشت با نیروی قوی تر ناگهان بکرمان تاخت و ارک و حصار را بی دفاع بگشود و شهر را تسخیر کرده از راه یزد باصفهان حمله برد . بقول سرجان ملکم مولف تاریخ ایران (۲) " محمود چون میدانست زرتشتیان از شاه سلطانحسین و اعیان کشور دلخوشی ندارند برخلاف گذشته بدلجوئی آن ها پرداخت و ایشان را در گرفتن انتقام از شاه سلطان حسین و دشمنان خویش تحریک نمود و بهمه گونه یاری و آزادی امیدواری داد . بقول " جوناس هانوای Jonas Hanway سیاح و بازرگان انگلیسی که در سال (۱۷۴۴ میلادی) یعنی ۲۲ سال بعداز حمله محمود افغان درایران سیاحت میکرده است . نصراله نامی از زرتشتیان که سرباز بوده است دعوت محمود افغان را پذیرفت و زرتشتیان را در زیر پرچم خویش جمع و آنها را از تاریخ درخشان نیاکان متذکر و به آینده امید بخش نوید داده بکمک محمود باصفهان حمله برد . جنگ و کشتار و محاصره اصفهان را سرجان ملکم مورخ انگلیسی مفصلا" شرح داده و خارج از موضوع ماست . " جوناس هانوای " بازرگان نامبرده در سیاحت نامه خویش (۳) مینویسد: " محمود بزرتشتیان خاطر نشان ساخت که ساعت نجات از یوغ ستم ستمکاران

---

۲ – رجوع کنید بتاریخ سرجان ملکم ترجمه میرزا حیرت چاپ بمبئی .

۳ – رجوع شود به

A Historical account of the British trade over the Caspean Sea with the author's Journal of Travels of the revolution of Persia. By Jonas Hanway vol II pages 153,193,208.

فرا رسیده است و اگر در واقع بفرزندی نیاکان دلیر و بهادر خویش افتخار دارند بایستی آزادی نامبرده را با دست خویش تحصیل نمایند . سخنان محمود زرتشتیان را بهیجان آورد با شجاعت ذاتی خویش قدم بمیدان پیکار نهاده دلیرانه جنگیدند . "زبردست خان" سردار لشکر افغان در گشودن حصار "قیز" پس از چندین حمله عاجز آمد ـ لذا نیروی زرتشتیان را بآن امر نامزد ساخت . سربازان پارسی (زردشتی) چون در شکستن دروازه حصار تلفات سخت دادند از حمله مستقیم دست کشیده بوسیله حفر راه زیر زمینی بوسط قلعه و رخنه در دیوار حصار و آتش زدن ، شاهد پیروزی را در آغوش کشیدند ." سیاح نامبرده در تعریف سردار زرتشتی مینویسد :

" یکی از سربازان زرتشتی که در ارتش محمود بمنظور آزادی از یوغ ستم و تعقیبات سلطان وقت جنگ میکرد نصرالله نام داشت .

نامبرده سرداری شجاع و با مهابت بود که ذکر نامش ایجاد ترس و واهمه مینمود ـ محمود او را به تسخیر فارس مامور نمود .

این سردار دلیر بهر نقطه‌ای که می رسید و هر راهی که می پیمود مردم آن شهر و دیار از شنیدن نامش برخود لرزیده خویش را تسلیم و دروازه قلاع را برویش میگشادند . بدینطریق بدون ریختن قطره‌ای خون بحوالی شیراز رسید .

اما سرنوشت در اینجا مشی خود را تغییر داد و در اولین پیکار زخمی مهلک باو رسیده بزندگانیش خاتمه داد .

مرگ این سپهدار که شهرتی بسزا داشت لشگرش را دچار غم و اندوه و ماتم و عزا ساخت بطوری که هنگام بلند نمودن جنازه مراسمی بس خونین باحترامش اجرا گردید ـ کلیه سربازان شمشیر بخاک کشان بدور جنازه طواف نمودند . سپس اسیران و غلامان را نیز بطواف مجبور ساختند و بعد آنها را برسم هندوان و خرافات بر پیش پای میت قربان کردند . مهمترین اسبان متوفی را بعنوان نیاز که مرسوم افغانهاست قربان نموده و گوشتش را بین سربازان قسمت نمودند .

" نصرالله قامتی بلند داشت ولی خوشگل نبود . در اوان طفولیت خود را بجنگ و ورزش و مشق سربازی عادت داده بود که بالنتیجه در جوانی معروفیت تامی حاصل کرد و در نظر اقران و امثال و سربازان مورد ستایش و احترام واقع گردید .

www.tabarestan.info تبرستان

" بنفس خویش اعتماد قوی داشت و از موفقیت های پی در پی که در جنگها نصیبش میگشت مردم تصور میکردند که برموز جادوگران و پیشه‌جوگیان هنود عالم میباشد . اعتقاد باین خرافات اطمینان و اعتماد در نفس سربازانش تولید کرده ویرا شکست ناپذیر میدانستند " .

" نصرالله با ارمنی ها دوست بود و آنها را در حمایت خویش نگهبانی میکرد . سپهداری بود خوشخو و سلیم و با پناهندگان بمدارا و مهربانی سلوک مینمود . بقول خویش وفادار و صاحب‌رافت و شفقتی عظیم بود که سایر امرا و سرداران از آن بوئی نبرده بودند .

انسانیت و شفقت در سربازی که موظف به خونریزیست صفتی است بسیار نادر و زیبا ، سردار نامبرده بواسطه اخلاق نیک خویش حتی بعد از مرگ نیز مورد احترام و ستایش واقع گردید . محمود افغان مالک تاج و تخت ایران آرامگاه شاهانه بر قبر او نزدیک قبرستان ارمنی ها بنا کرد و دو نفر موبد استخدام نمود که شبانروز آتش مقدس را در آرامگاه او فروزان نگاه دارند . افغانها او را از صاحبدلان و اولیا میدانستند و باتجلیل و تکریم از او یاد میکردند . این اعتقاد افغانها نسبت باو ، با وجود مخالفت آنها با عقاید زرتشتیان قابل توجه است زیرا میدانستند نصرالله زرتشتی و از گروه ایرانیان باستانی است . "

سرجان ملکم مورخ انگلیسی در کتاب خویش " تاریخ ایران " راجع بالحاق زرتشتیان بارتش محمود مینویسد :

" دربار بعدد لشکر افغان اختلاف است بعضی گویند قریب‌بچهل هزار نفر میرسید و برخی بر آنند که از بیست هزار بیش نبود .

قدری از ایشان هنگام قطع بیابان یا بر تلف شده بودند و بعضی دیگر در محاصره ارک کرمان و شهر یزد از پای درآمده بودند .

لکن معدودی از طایفه " گبران " بامید اینکه اگر محمود منصور شود از ظلم و بیدادی که سالها به آن مبتلا بوده‌اند استخلاص خواهند یافت بلشگر او ملحق شده بودند . " مورخ نامبرده در تعریف‌جنگ اصفهان مینویسد :

" محمود میسره را که غالبا " گبران بودند بنصراله خان نامی که یکی از ایشان بود واگذاشت و از ظلم و بیدادی که ایام سابق بر ایشان رفته بود متذکر ساخته بکشیدن انتقام تحریص نمود . " راجع بسردار زرتشتی

و فوت او میگوید :

" نصراله گبر که در اول ورود محمود به ایران در کرمان با او پیوسته بود در این اوقات به تسخیر فارس مامور و تقریبا " همه آن صفحات را مسخر کرده بود مگر شیراز را و در یورش شیراز زخمی کاری بوی رسیده و پس از چندی سبب هلاک وی گشت . گبران و ایرانیان و ارامنه و افاغنه همه بر فوت وی تاسف خوردند از آنرو که مردی بهادر و جهاندیده و نیکو سیرت بود و محمود نیز تعزیت وی گرفت و در مصیبت او بغایت متالم و اندوهناک گشت . بعداز فوت او امارت لشگر به " زبردست خان افغان محول شد . "

آنچه از قول " سرجان ملکم " و " جوناس هانوای " برمی آید نصراله سردار زرتشتی بواسطه شجاعت ، درستی و اخلاص که شیوه نیاگان او بوده بمقام سپهبدی ارتش محمود نایل و نام درخشانی از خود باقی وبیادگار میگذارد . سرجان ملکم چون در دوره اخیر یعنی در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار میزیست و از چگونگی دفن نصراله بی اطلاع بوده از آن صحبت نمیدارد ولی " جوناس هانوای " سیاح و بازرگان انگلیسی چون چند سال بعد از غائله افغان در ایران سیاحت میکرده است قولش مقرون بحقیقت میباشد زیرا آرامگاه را بچشم دیده و مستمری موبدان و آتش موبدان نیز درخاطره ها باقی بوده که در سیاحت نامه خویش متذکر گشته است .

آیا باعث سرافرازی نیست در زمانی که زرتشتیان برجان و مال وزن وفرزند خویش ایمن نبودند یکنفر پادشاه اسلام آرامگاه یک سردار دلیر زرتشتی را بپاس خدماتش تعمیر و موبدان را برای برافروختن آتش مقدس استخدام نماید ؟

آیا اگر مانکجی صاحب پور لیمجی هاتریا برای رفع جزیه و ظلم و تعدی که بزرتشتیان میشد بایران مراجعت و فعالیت لازمه ابراز نمی کرد و در تعلیم، تربیت و ایجاد مدارس فداکارانه کوشش نمی نمود جمعیت ما بکلی از بین نمیرفتند ؟

آیا هستی زرتشتیان امروز در ایران از خدمتگزاری و اخلاص و دین پروری مانکجی نیست ؟

پس امروز که زرتشتیان ایران صاحب نام و جاه و عزت و شرف و مکنت و ثروت دبپلمه و لیسانسیه و دکتر و مهندس سرشناس و بالاخره در وضعیت بهتری بسر میبرند ، بجا وشایسته است که یادگار زیبائی بنام آن روانشاد بپا کرده واقلا " بدین وسیله از خدمات آن مرحوم قدردانی وروانش را درمینو شاد وخرم سازند .

در دوره‌ایکه ایرانیان باستان دارای تمدن درخشان بوده اهورا مزدای دانا و توانا را می پرستیدند ، مردم قاره اروپا بویژه انگلستان در وادی جهالت و کفر قدم میزدند ، بخدایان طبیعت فدیه و نیاز میدادند.

مردم ایرلاند در سده اول میلادی بقول مولف کامبریج میدیول هیستری Cambridge Medival History نخستین نوزاد خویش و نوزاد چارپایان خود را به بتی موسوم به ماک اسلچ (Mag Slecht) قربان میکردند تا مورد تلطف و مهربانی خدای نامبرده واقع و بین گروه خویش صاحب‌قدرت و نفوذ و ثروت گشته ، کشتزارشان محصول فراوان بدهد. کلیه اهالی جزیرهٔ انگلستان پیرو آئین کلت بودند و آثار مرئی و محسوس طبیعت را مظهر ارواح مقدسه با نام وبی نام میدانستند که‌روی زمین ، بالای زمین ، زیر زمین ، بالای آسمان و میان آسمان ساکن وممکن است با مردم کره خاک بنظر دوستی یا دشمنی بنگرند. آری انگلستانی که امروز دم از سیادت و آقائی عالم میزند در دوره‌ایکه سیادت جهان با ایران بود مردمش در حال بربریت و توحش زندگی میکردند. هر بخشی از خاکش در تحت فرمان امیر یا بزرگی بود قلمرو حکمرانی بعضی از آنها بقدر یک روز مسافرت با اسب طول داشت و غالبا" با هم در زدوخورد و کشمکش بودند . بخش مهمی از جزیره بریتانیا بین سالهای ۵۵ قبل از میلاد و ۴۳ بعد از میلاد بوسیله ارتش دولت رم اشغال گردیده بود . بقول سرجارج بردوود Sir George Birdwood بسیاری از ایرانیان باستان باتفاق سربازان رم در خاک بریتانیا سکونت اختیار و آثار زیادی از خودبیادگار گذاشته‌اند ، بقول کاربت W.J. Corbet دین مسیح در اواخر قرن دوم راه خود را بانگلستان بازو با پشتیبانان کفر و ضلالت کشمکش آغاز کردو تلفات و شهدای بی شمار داد تا آنکه در سال ۶۵۱ میلادی پندا Penda یکی از خوانین مقتدر شکست فاحشی خورد و مسیحیت بر کفر فایق آمد خود پندا نیز دست از ضلالت کشیده دین مسیح بپذیرفت .

امروز که تقریبا" نصف مردم جهان بزبان انگلیسی آشنا و توسعه فرهنگ زبان هیچ کشوری بقدر زبان انگلیسی نیست تا قرن ششم میلادی صاحب علم و هنر نبودند . دانش امیران کشور ، خوانین طوایف و سران لشگر ناچیز بود. پادشاهان در دربار خویش نوازندگانی داشتند که عرایض مردم را بعربی

میرسانیدند و فرامین دولتی را می نوشتند . در چنان دوره‌ای ایرانیان باستان باطراف و اکناف عالم پراکنده و حتی بخاک انگلستان مهاجرت نمودند . آداب و فرهنگ خویش را بمردم بیاموختند .

دانشمند انگلیسی " سرجارج بردوود " که ذکرش گذشت در نامه خویش بانجمن پارسیان ادینبورگ Edinburg مورخه ۳۰ اوت ۱۹۰۸ درتائید قول ما مخصوصا " یکنفر زرتشتی بنام " آیو Ivo " را ذکر کرده چنین مینویسد :

" استقرار مسیحیت در اروپا و تعمیم آن مدیون حقیقتی است که قسطنطین کبیر قیصر روم بواسطه تماس با زرتشتیانی که در ارتش او خدمت می کردند بدین عیسی کشش پیدا نمود . زرتشتیگری مذهب افلاطونی ومسیحیت ارتباط بسیار نزدیک بهم داشته و عاری از آلهیات نظری است . این سه نفوذ مهم روحانیت بالاخره بنیان بت پرستی را از مغرب رودسند تا آخر خاک بریتانیا منهدم ساخته وبرخرابه‌های بتکده‌های یونان و روم کلیساهای فرق مختلفه مسیحی تعمیر نمود .

بزعم اینجانب در جزیرهٔ بریتانیا چهل آثار از ایرانیان باستان، زرتشتیانی که در قشون اشغالی روم مشغول خدمت و در آن جزیره سکنی داشته‌اند در دنباله دیوار " هادریان Hadrian " نزدیک " ادینبورگ " باقی مانده است .

رئیس دیر رامسای Ramsay در سده یازدهم میلادی تالاری را در دیر (آیویز St. Ives) واقع در (هانتین گدن شایر Hantingdenshire) بیکنفر زرتشتی موسوم به " آیو " نیاز و باسم او مخصوص گردانید . زرتشتی نامبرده بظن قوی در سده هفتم میلادی در نخستین وهله هجوم تازیان بایران بانگلستان مهاجرت و در آن جزیره جهان را بدرود گفته رسوم ادب و سلوک مغر بیان ناشی از دربار ایرانیان باستان است که بوسیله دربار قیاصرهٔ قسطنطنیه و از آنجا بدربارهای سلاطین مسیحی قرون وسطی که برروی خرابه‌های دولت روم بنا گشته بما رسیده است از همین رسوم و آداب دستگاه ایرانی است که ما بربریها که مقصودمان انگلیس ها ست تربیت شده و آداب رومی را از خود دفع و خویش را آقا و شریف گردانیدیم " تشخیص اسم (آیو Ivo در متن نامه آمده بسیار مشکل و لابد یکی از نام های ایرانی است که نویسندگان خارجی بواسطه عدم وانس آنرا تحریف و از شکل اصلی خود خارج نموده‌اند .

زرتشتیان و
اکبر شاه گورگانی شاهنشاه هند

اکبر شاه هندی علی رغم مخالفت‌های سخت، سدره جامهٔ مقدس زرتشتیان را براهنمائی دستور مهرجی رانا بپوشید وکشتی بمیان بست و آتشکده را در قصر خویش بنا ودر برابر زبانه‌های درخشان آذر، با پروردگار خویش براز و نیاز مشغول گردید.

دربار شاهنشاهان مغول را در هند میتوان چون فرهنگستانی تعبیر کرد. دانشمندان و علمای کشورهای اطراف بواسطه فرهنگ دوستی پادشاهان و نوازش و تقدیر و تشویق آنها در تعقیب کارهای فرهنگی در آنجا جمع، و فعالیت ابراز میداشتند. دورهٔ مغول دوره درخشان هند بود. کتابهای زیادی در آن زمان بفارسی تألیف و ترجمه گردید. همایون شاه عاشق کتاب، همواره درمسافرتها حتی در جنگها و عقب‌نشینیها نیز کتابخانه نفیس خود را با خویش همراه داشت اکبر شاه پسرش نیز هیچ از وی کمتر نبود. جنبه روحانیت و معنویت حتی در خردسالی بر او غلبه داشت.
اکبر شاه عاشق اشعار صوفیانه پارسی بود بعدها با فلسفه یوک "جوک" هنودکه با تصوف اسلامی شباهت دارد آشنائی پیدا کرد. بقول "وینسنت" مولف کتاب "اکبر مغول کبیر" "گویا اکبر در کلیه مراحل زندگی با محبوب خویش یگانه بود از طعن یا مداخله روحانیون اسلام باکی نداشت و تا آخر عمر صوفی صافی ضمیر ماند."
یکی از فعالیت‌های گوناگونی که اکبر از خود ابراز داشت مساعی او در تأمین مذاهب اتباع و اتحاد آنها و تأسیس مذهب برگزیده بود. شهرت این اقدامش در اقصای عالم پیچید و توجه بسیاری از خارجیان را بسوی هند متوجه ساخت. بعضی از آنها با دربار سلطنتی رابطه پیدا کردند وبرخی در بخش‌های دیگر کشور متمرکز گشتند. اکبر، پادشاه متدینی بود، دینی را در پس همه دین‌ها و خدائی را در پس همه خدایان مذاهب میدید. جوکیان سنیاسیان، مرشدان هنود، پیران، فقرا و دراویش اسلامی، کشیش‌ها و

پیشوایان نصاری ، دستوران و موبدان پارسی را بدور خویش جمع و با آنها معاشرت داشت .

بقول خافی خان صاحب منتخب اللباب " و چندان مردم صاحبکمال و مستعد از شعرا و فضلا و حکمای ذوفنون از ترک و تاجیک و عرب و عجم بآوازه وسعت خلق و کرم وصیت غریب‌نوازی و هنر پروری آن خسرو انجم حشم در پایتخت هندوستان فراهم آمده بودند که در هیچ وقتی از واقعات پادشاهان سلف هند شنیده نشد . "

حضرت دستور آذر کیوان و مریدان او نیز جزو دسته نامبرده بودند که بهندوستان کشور جوکیان و فقرا وارد شدند . فرزانگان نامبرده زرتشتی در ایران بمجاهدت نفس و ریاضت های سخت مشغول و معتقد بودند نیاگان آنها از پادشاهان باستانی ایران نیز ریاضت را ستوده و مرتاض بوده‌اند .

شیخ شهاب‌الدین سهروردی شهید معروف به شیخ اشراق نیز با این عقیده همراه و " اصل خمیره حکمت و میراث معرفت بنظر او از ناحیه مشرق به کیومرث و فریدون و کیخسرو و از ملوک افاضل انتقال می یابد و اصل شرقی را آن میداند که از طرف حکمای قدیم ایران و خسروانیان تاسیس یافته . " (۱)

حضرت دستور آذرکیوان از مشاهده حالت روحی اکبر شاه و تمایل او بریاضت و اشتغال باوراد و اذکار و غیره و صحبت و معاشرت او با سالک و مرتاضین هرچند که قبلا " بقول مولفین " دبستان المذاهب " و " مآثرالامرا " دعوت شاهنشاه را مبنی بر حرکت بهندوستان نپذیرفته بود اما بعدها با مریدانش عازم دربار هنود گردید ولی با دربار اکبرشاه تماس پیدا ننمود . بعضی از مریدانش با کبرآباد " اگره " مسافرت نمودند لیکن مرکز خود او و پیروانش " پتنه " بود زیرا مرکز مهم روحانیت و فلسفه و یکی از مراکز قدیم مذهب بود/ و عرفان را تشکیل میداد .

چنانکه گفتیم اکبر پادشاهی متدین و طالب معاشرت و صحبت ارباب فضل و کمال بود و بمجالست اصحاب وجدوحال میلی تمام داشت لهذا درسال بیستم جلوس خویش سنهٔ " ۹۸۲ هجری " فرمان داد عبادت خانه در جنب ارک سلطنتی بسازند و همه علما و مشایخ را در مجلس جمع نمود و از صحبت ایشان مستفیض میگشت و در شبهای جمعه ولیالی متبرکه در آن نشیمن قدس باحیای شب مصروف میداشت .

۱- رجوع شود به " روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان " نشریه انجمن ایرانشناسی " تهران .

www.tabarestan.info تبرستان

اما سه سال بعد بقول صاحب منتخب التواریخ عبدالقادر بن ملوک شاه بدوانی که امام دربار سلطنتی بود آرامش و صفای عبادتخانه بقیل و قال و فحش و دشنام و ضدونقیض و تکفیر وتضلیل علما و مشایخ تبدیل شد و هریک بدیگری نسبت بیدینی و کفر و تناقض میداد .

شاه که صاحبجوهری نفیس و طالب‌حق بود از مشاهده اختلاف‌رای پیشوایان اسلام در اصول و فروع دین و تنازع آنان حیران و سرگردان گشت " و اختلاف‌علماء که یکی عملی را حرام و دیگری بحیله همان عمل را حلال میساخت راه انکار پیش‌گرفت و چون از علمای عهد که هرکدام باعتبار جاه و عظمت خود را بهتر از امام غزالی و رازی تصور نموده بودند درگات ها را دیده و قیاس غایب‌بر مشاهده حاضر سلف‌را نیز منکر" و از همه مایوس شد لذا علمای سایر مذاهب‌و ادیان را بشرکت در مباحثات عبادت‌خانه دعوت نمود .

شیخ ابوالفضل وزیر شاهنشاه و مولف‌اکبر نامه جزو وقایع سال ۹۸۶ هجری راجع به همین پیش‌آمد و حضور علمای مذاهب دیگر در کنفرانس مذهبی مینویسد " بیستم مهرماه الهی در آن عبادت‌خانه خلوت‌تجرد را در بزم تعلق چراغ افروختند و نقد دانش‌اندوزان مدرسه و خانقاه بعیارگاه بردند . صاف‌از دردوسره از مغشوش‌جدا کردن‌آغاز شد و فراخی حوصله و بسطت ظل‌الهی چهره آرای گشت . صوفی ، متکلم ، حکیم ، فقیه ، سنی ، شیعه ، برهمن ، جتی ، سیورا ، چارباک ، نصارا ، یهود ، صابی ، زردشتی و سایر گوناگون مردم از دید آرامش محفل همایون و نشستن‌کیهان خدیوبرفرازممیزی و آراسته شدن نزهتگاه بی غرضی نشاط فارغ البالی نمودند و بی بیم پرخاش‌کنان جنگجوی گنجینه گشای راز گشتند . خودآرایان لجاج پیشه ازبد گوهری و کم اندیشی در گلزار پندار فرورفته سود و زیان‌اندیشیدند..... برعلمای قشر و فقهای تقلید که خود را بچرب‌زبانی و نقل‌آرائی از فحول حکما و سرآمد خانواده آگهی شماره کردند کار دشوار شد و بسیاری را پرده از روی برداشتند ."

صاحب‌منتخب‌التواریخ که ذکرش گذشت نتیجه این‌کنفرانس مذهبی را بغلبه زرتشتیان خاتمه و چنین‌شرح میدهد :

" مزدیسنان‌که از شهر (نوساری) از ولایت (گجرات) آمده‌بودند زرتشت را حق نمودند و احترام آتش‌را عملی بس‌ستوده گفتند و بجانب خود کشیده از اصطلاح و راه و روش‌کیانیان واقف‌ساختند و فرمودند (اکبر)

که آتش ما را باهتمام شیخ ابوالفضل بروش ملوک عجم که آتشکدهٔ ایشان همیشه برپای بود دایم الاوقات چه در شب و چه در روز در محل (قصر) نگاه میداشته باشند که آیتی است از آیات خدا و نوریست از انوار وی ودرایام نوروز سال بیست و پنجم جلوس سجدهٔ آفتاب و سجدهٔ آتش علانیه میکردند و مقربان نیز در وقت افروختن شمع و چراغ قیام ساختند "

آنچه از خبر مولف منتخب التواریخ معاصر اکبر شاه برمیآید اینست که :

۱- زرتشتیان هند مقیم شهر (نوساری) حقانیت آئین زرتشت را بشاهنشاه ثابت نمودند .

۲- شاه از بیانات آنها متاثر و راه و روش کیانیان را تعلیم گرفت .

۳- شاه نگاهبانی آتش را به شیخ ابوالفضل وزیر خویش محول داشت تا بروش آتشکده پادشاهان ایران همیشه آتش را در قصر فروزان نگاهدارد زیرا آیتی است از آیات خدا و نوریست از انوار وی .

۴- دو سال پس از رابطه پارسیان (نوساری) با دربار شاه درسال (۹۸۸) هجری در ایام نوروز سال بیست و پنجم جلوس سلطنت خویش علنا" بسجده آفتاب و آتش پرداخت و مقربان را نیز در وقت افروختن شمع و چراغ مجبور بقیام نمود .

از آنچه گذشت و بنا بقول صاحب " منتخب التواریخ " و محققین اروپائی چنانکه خواهیم دید هئیت پارسیان " نوساری " با موفقیت حقایق آئین مزدیسنا را بشاهنشاه فهمانده و او را بسوی آئین خویش متمایل ساختند .

" منتخب التواریخ " راجع بوجود هئیت زرتشتیان ایران سخن نمیگوید و اگر هئیتی از آنها در آن موقع حضور میداشتند لابد ذکر ایشان را نیز بمیان میآورد و تنها از مزدیسنان که از شهر (نوساری) از ولایت (گجرات) آمده بودند ... " صحبت نمی نمود .

بنابراین برخلاف تصور برخی، دستور آذر کیوان یا همراهان او با زیگر این میدان نبوده اند . شیخ ابوالفضل مولف " اکبر نامه چون بقول صاحب " دبستان " و مولف " ماثرالامرا " نسبت بدستور آذرکیوان و مریدان او اعتقادی عظیم داشته اگر زرتشتیان ایران در کنفرانس مذهبی که آنرا بعبادت

خانه ، نشیمن قدس یا کاشانه آتش تعبیر میکنند شرکت میداشتند به یقین در نگارش وقایع سال (۹۸۶) هجری تنها با ذکر کلمه زردشتی اکتفا نمی‌نمود از آنان مختصرا " سخن میراند .

محققین و خاور شناسان اروپائی نیز قول صاحب " منتخب التواریخ " را تائید مینمایند چنانکه دائرة المعارف بریتانیا می نویسد :

" اکبرشاهنشاه هند بروش عرفانی بمطالعه حقیقت قرآن جدیت نمود و در تحقیق اصول سایر مذاهب مساعی ابراز داشت و در نتیجه اینگونه پژوهش ها آئینی اختیار کرد که اساس آن برشالوده توحید و مراسم مذهبی زرتشتیان قرار داشت . "

بقول کاپیتان وانس کندی " اکبر احترام و نماز بخورشید و ستارگان و آتش مقدس را که نمونه فروغ آمیغی است واجب شمرد و تقویم زرتشتیان را معمول ساخت و جشن های آنها را اعیاد دولتی قرار داد . " بقول پرفسور ژهانسک " اکبر بستایش خورشید اقدام نمود و آن را بزرگترین نور خدای یگانه خواند و جشن های زرتشتیان باستانی را معمول ساخت و سال و ماه آنان را بجای سال و ماه قمری مرسوم کرد و آتش را مقدس شمرد . "

صاحب منتخب التواریخ نیز مینویسد :

" تاریخ هجری عربی را تغییر داده ابتدای آن سال جلوس گرفتند که (۹۶۳) بود و ماه را برسم ملوک عجم اعتبار کردند و عیدها نیز موافق اعیاد زرتشتیان در سالی چهارده قرارداده شد و عیدهای مسلمانان و رونق آن شکست . " (۲)

اینک باید دید زرتشتیانی که با دربار اکبر تماس پیدا کرده و او را تا اندازه کم یا زیاد در تحت نفوذ آئین زرتشتی و روش پرستش و مراسم و اعیاد خود که ذکرش گذشت در آوردند کی بوده‌اند و چگونه این موفقیت نصیب آنها گشت ؟

چنانکه گفتیم بیانات " عبدالقادر بدوانی " مورخ معاصر و امام دربار که خود در مباحثات کنفرانس مذهبی شرکت داشته مشعر براین است که جمعی از بزرگان پارسی از " نوساری " در مذاکرات عبادتخانه شرکت داشته و شاهنشاه را در تحت تاثیرات حقایق مذهبی خود قرار دادند اینک میبینیم این جمع کی بودند ؟

۲- چهارده جشن زرتشتیان که اکبر شاه معمول ساخت عبارتند از جشن های فروردین گان و اردیبهشت گان و غیره .

www.tabarestan.info تبرستان

آثار تاریخی در دست حاکی است براینکه همایون شاه پدر اکبرشاه هنگام ورود به (نوساری) با " مانک چنگه " بزرگ آنجا آشنائی پیدا کرد و در سال (۱۵۳۵ میلادی) اورا بخدمت خویش گماشته دهدار "نوساری" ساخت .

دو سال بعد " مانک چنگه " (۳) در قریه زاد بوم خویش بدست اشرار مقتول گردید . همایون شاه پس از کشته شدن " مانک " پسرش "بهمن" را بدهداری " نوساری " بجای پدر منصوب ساخت .

چون همایون در گذشت اکبر بر تخت سلطنت نشست ماموریت نامبرده تا زمان حیات بدست " بهمن " بود .

هنگام ورود اکبر در سال (۱۵۷۳ میلادی) " بگجرات " منوچهر پسر مهتر را که پس از مرگ پدر ریاست خانواده و دهداری نوساری بعهده او بود در رکاب خود " باگره " بردوخزانه دار خویش ساخت .

منوچهر برادر خویش نوشیروان و بستگان دیگر را نیز با خودبپایتخت برد . در غیاب منوچهر یکی از خویشان او " بهرام جاسا " جشنک" عمل دهداری را بعهده گرفت و " بهرام فریدون " هومجی را بسمت عمال خویش برگزید .

آنچه از بیانات بالا استنباط میشود چندین نفر از بزرگان معروف " نوساری " از جمله " منوچهر " خزانه دار شاهنشاه و برادرش " نوشیروان " و سایر بستگان او که متاسفانه نامشان مجهول مانده در پایتخت حاضر بوده‌اند اما چون از دسته موبدان و پیشوایان مذهب نبودند نمی توانستند درمقابل روحانیون سایر ادیان قدر برافرازند . لذا اکبرشاه بعمال بخش های " گجرات " پیغام اکید فرستاد تا دانشمندی با کفایت و شایسته که بتواند او را با رموز آئین مزدیسنا آشنا سازد بپایتخت اعزام دارند .

۳ـ در آثار زیر اسم " مانک چنگه " بنظر رسیده است . در روایت (شاپور آسا " مورخه ۸۹۶ یزدگردی برابر (۱۵۲۷ میلادی) از او بعنوان " دهیوپت " بمعنی بزرگ و رئیس ده یا کلانتر اسم برده شده . در قصه کاوس واسپندیار که در سال ۹۰۰ یزدگردی (۱۵۳۱ م .) تالیف شده از او باسم سازنده دخمه نوساری صحبت میدارد . انکتیل دو پرون فرانسوی در کتاب زند و اوستا از یک روایت پارسی سخن میدارد که در روز دی باذر و ماه آبان ۸۸۵ ـ یزدگردی بنام " مانک چنگه " نوشته شده است .

www.tabarestan.info تبرستان

فرماندار "سورت" چون از پیام شاهنشاهی مطلع گشت تحقیقات لازمه بعمل آورد. بزرتشتیان "سورت"، "بروچ"، "کمبایت"، "نوساری" و سایر دهات پارسی نشین پیغام فرستاد. انجمن پارسیان "نوساری" خبر دادند دانشمند پرهیزکاری موسوم بموبد "ماهیار" پیشوای آنهاست. در صورت لزوم حاضرند بدربار شاهنشاهی روانه سازند.

فرماندار وسایل حرکت را فورا "فراهم و موبد ماهیار معروف بدستور "مهرجی رانا" در سن (۴۳) سالگی باتفاق پسرش "کیقباد" در روز هرمزد و ماه خرداد سال ۹۴۶ یزدگردی بپایتخت عزیمت نمود.

وینسنت اسمیت مورخ انگلیسی معتقد است "اکبر در سال ۱۵۷۳ م. (۹۴۲ یزدگردی) هنگام محاصره شهر (سورت) با دستور "مهرجی رانا" آشنایی پیدا کرده است."

اما بقول انکتیل دوپرون فرانسوی "اکبر سلطان مغول پدرجهانگیر در حدود (۱۵۰) سال قبل به "ککری کری" آمد که نیم میل آنطرف "سورت" واقع است. در دانستن حقایق مذهب پارسیان اصرار داشت و فقط دستور "مهرجی رانا" مقیم "نوساری" توانست اصول آئین خود را باو بفهماند."

هئیت پارسی پس از چهل روز مسافرت بپایتخت وارد شدند شیخ ابوالفضل وزیر سلطان مقدم آنها را گرامی داشت و پس از چهار روز استراحت دستور "مهرجی رانا" در عبادتخانه بشرف حضور سلطانی مشرف گشت و در مذاکرات و مباحثات عبادت خانه شرکت نمود و سلطان را بواسطه پاکی گفتار و فروخره یزدانی و برتری تاثیرات سخنان پیغمبر ایران کهن شیفته خویش ساخت.

اکبر شاه در خلوت نیز دستور "مهرجی رانا" را ملاقات و درموضوعات روان، جهنم، همستگان، نژاد و معجزات زرتشت، رسوم و عادات ایرانیان، مراسم کیانیان، احترام آتش، خورشید، ستارگان، ماه و سایر انوار، توحید، اسرار زرتشتیگری، نیرنگ یا اورادواذکار، پاکی، راستی، سدره و کشتی، نوروز خاص، نوروزعام و جشن های ماهانه مذاکرات بعمل آورد.

از بیانات و پاسخهای دستور دانا بسیار متاثر گردید. اصول آئین مزدیسنا را بستود و در پیروی آن جدیت نمود و بر طبق مراسم زرتشتی سدره پوشید و کشتی بمیان بست سال و ماه و مراسم و اعیاد زرتشتیان را در قلمرو کشور خویش معمول ساخت.

www.tabarestan.info تبرستان

" استریوشام ماستر " فرماندار " سورت " ، در ضمن نامه خویش متضمن شرح عادات و مراسم معموله بین پارسیان در تائید بیان بالا می نویسد :

بقول پرتقالیها پیشوای پارسی باکبرشاه سدره و کشتی جامه مقدس را پوشانید و شاهنشاه در عوض ملکی نزدیک " نوساری " به پیشوای نامبرده عطا کرد .

دستور " ایرج جی " " سهرابجی " " مهرجی رانا " سراینده " ماهیارنامه " در این مورد میگوید :

که چون شاه را گشت خاطر نشان — زدین زراتشت اسپنتمان
بیاورد بروی ز دل اعتقاد — بپوشید سدره خود از راه‌داد
برو بسته کشتی چو زرتشتیان — همی داشته بود چندین زمان
بسدره وکشتی شه نیک بخت — بنزدیک خاصان نشسته به تخت

و باز در مورد ستایش آتش میگوید :

شه اکبر همیشه بوقت نماز — بنزدیک آتش شدی با نیاز
بر آن عود و صندل نهادی تمام — برافروختی از بزرگی مدام
ورا سجده‌کردی و خواندی کلام — بخود خواستی از خدا نیک کام

بسیاری از خاور شناسان اروپائی از تمایل اکبر شاه بآئین زرتشتی سخنها رانده‌اند از آن جمله پرفسور " ویلسن Wilson " با استناد از بیانات " بدوانی " مولف منتخب‌التواریخ و آثار کشیشان پرتقالی که بادربار شاهنشاه هند آمدوشد داشته و در تبلیغ وی به مسیحیت میکوشیده‌و ناامید شده‌اند مینویسد :

" بسیاری از مزدیسنان از قریه (نوساری ـ گجرات) آمدند وجمعی را بدین زرتشت تبلیغ نمودند و شاهشاه نیز تا حدی یکی از آنها بود.(۴)

اما دربار و صاحب‌منتخب‌التواریخ در ذکر وقایع سال (۲۴) جلوس اکبر شاه پس از ذکر احترام آفتاب‌و ناسزا به " بیربل " وزیر هند وی شاهنشاه در مورد با سدره و کشتی بر تخت‌نشستن اکبر شاه می نویسد :

" وقشقه وزنار را جلوه‌داد " قشقه خالی است‌که پارسیان وهندوان بر پیشانی نهند و زنار نیز کشتی زرتشتیان می باشد .

---

۴ - Prof. Wilson's works edited by Dr. Rost vol II

www.tabarestan.info تبرستان

بعلاوه از اقوال مورخین اسلامی مبنی بر تمایل اکبر شاه بزرتشتی‌گری و سدره پوشی او که ذکر همه سخن را بدرازا می کشاند دریک سفینه کهنه که قدمت آن بضدوپنجاه سال (۱۵۰) قبل میرسد چندین غزل و تصنیف بزبان "هندی" و "مراتی" موجود است که دال بر حقیقت سخن بالا و از کرامت (مهرجی رانا) و سدره پوشی (اکبر شاه) صحبت میدارد. دو تصنیف از سفینه نامبرده اثر طبع (تانسن) خنیاگر شهیر دربار اکبر میباشد. نامبرده هندو بود و در دربار (رامچند) راجه (بهماته) خدمت میکرده و بطوری در فن خویش استاد بوده که در یک موقع مهاراجه مبلغ ده میلیون روپیه باو انعام میدهد. چون اکبرشاه از شهرتش مطلع میگردد او را از راجه نامبرده بدربار خویش میطلبد.

تصنیف‌های نامبرده مطول و از کرامت دستور (مهرجی رانا) و شکست روحانیون سایر ادیان و سدره پوشی اکبر شاه صحبت میدارد و چون از حوصله این مقاله خارج است خوانندگان را بمطالعه کتاب (فرزانگان زرتشتی) دعوت مینمائیم.

چنانکه گفتیم اکبر شاه شیفته فضایل و کمالات دستور (مهرجی رانا) گردید و به برتری او بر سایر روحانیون اذعان نمود. ازخدماتیکه در عبادتخانه ابراز داشت قدردانی و او را نوازش فرمود و خلعت‌های گرانبها بخشید و یکهزار جریب‌زمین (۸۰ هکتار) واقع در محلی موسوم به (گلشهری) در دو فرسنگی (نوساری) برای مدد معاش باو عطا فرموده

دستور (مهرجی رانا) پس از دو ماه اقامت در دربار آنگاه که مورد نوازش شاهنشاه و بوصول خلعت سرافراز گردید از حضور پادشاه رخصت یافته به (نوساری) مراجعت نمود. زرتشتیان محل استقبال شایانی از او بعمل آوردند و از موفقیت او شادیها نمودند و در سال (۹۴۸ یزدگردی) او را بسرنشینی کلیه مجامع مذهبی مفتخر و یکسال بعد در روز (باد) و ماه (تیر) سنه (۹۴۹ یزدگردی) با تصویب قطع نامه بمرتبه دستوران دستور زرتشتیان منصوب گردید.

اسم دستور (مهرجی رانا) اصلا" دستور (ماهیار) پسر (رانا) میباشد و به (مهرجی رانا) معروف گردید نسب او از این قرار است: دستور (ماهیار) پور (رانا) پور (ماهیار) پور (جشنک) پور (هیربددادا) پور (هیربدجشنک) پور (رانا) پور (هیربدموبد) پور (هیربد قیامدین) پور (هیربدموبد) پور (قیامدین) پور (هیربدزرتشت) پور (موبدهرمزدیار) پور (هیربدرامیار).

www.tabarestan.info تبرستان

دستور (مهرجی رانا) درروز (دی بآذر) وماه (اسفند) سال (۹۶۲یزدگردی) به مینو مسافرت نمود .

زرتشتیان یـــــــزد
دردورهٔ فرمانداری خان بزرگ محمد تقیخـــــــان

" باغ دولت‌آباد با خون و عرق و زحمت رایگان زرتشتی ساختمان گردیده و "
" حتی خشتهای بامها را نیز باجبار برپشت زنان حامله زرتشتیان نرسی آباد "
" و کسنویه حمل نموده‌اند تا جنین آنها سقط گـــردد ."

از روزگار صفویان ببعدا وضاع زندگی زرتشتیان از هر حیث روی بتنزل نهاد . با قتل نادرشاه شیوع هرج و مرج و جنگهای داخلی ، این جماعت توسری خور نیز بطرف اضمحلال پیش میرفتند . موقعیکه اشرفخـــان افغان در حدود سال ۱۱۴۱ هجری در پنجمین جنگ خویش با عنایت سلطـــان برای تسخیر یزد ، تفت را تصرف‌کرد و فرمان قتل عام صادر نمود گـــروه انبوهی از زرتشتیان نیز در آن‌گیرودار از دم شمشیر تیز گذشتند .

علم خان (۱۱۶۰ هجری) فرماندار یزد مرد ظالم و خونخواری بود از فرط ستمکاری رعایا را مستاءصل و پریشان روزگار ساخت ، حتی دست تعدی باعیان و اشراف‌شهر یزد درازودر رعایت‌خاطر آنان توجهی ننمود .

حال زرتشتیان بیچاره که مورد تنفر و شکنجهٔ مسلمانان واقع‌بودند میتوان قیاس‌کرد چه بوده است . غالب آنها از فرط بیچارگی و بینوائی با مزدوری و بنائی و مشقت امرار معاش مینمودند و بهرمزدی که‌کارفرمایان مسلمان بآنها میدادند باجبار قناعت میکردند .

اوضاع زندگی آنها بسیار پریشان بود چنانکه فقیران مسلمان در برابر آنها توانگر محسوب‌میشدند . اما حالت روحی شان بسیار خوب‌بود ، مصائب و مشقات را با خوشروئی تلقی مینمودند و گشایش‌کاروپیشرفت امـــور را از اهورامزدا خواستار بودند . هرچند زرتشتیان مزدور بینوا ، صابـــرو ستمکش بودند ، بازهم اشخاصی شیردل مانند خدا داد رستم کدخدا و مرزبان ظهرا بکسنویه‌ای و منجمی چون بهرام بن سرخاب ول خرمشاهی و شاعری مثل جمشید خسرو داراب خرمشاهی داشتند . شاعر اخیر بواسطهٔ سرودن یک غزل مصدر خدمت بسیار مهمی گردید .

www.tabarestan.info تبرستان

آنوقت سال ۱۱۶۱ هجری بود و بزرگان شهر یزد چون دیدند علم‌خان با آنها از در مسالمت بر نمیآید ، محمد تقیخان پسر میرزا محمد باقر بافقی معروف‌بخان بزرگ که پدر و نیاگانش یزدی و آنوقت جوان ۳۲ساله بود بتسخیر و فرمانداری یزد دعوت نمودند . نامبرده با دلیران مجرب و ورزیدهٔ خود بیزد رهسپار شد .

علم خان اوضاع را مخالف‌و بزرگان را دشمن دید شبانه از یزد فرار نمود . بدینطریق محمد تقیخان بدون جنگ و خونریزی با رضایت اهالی و تصویب‌شاهرخ میرزا ، سلطان وقت بفرمانداری یزد منصوب‌گردید .

محمد تقیخان مردی با کفایت و درایت و دوراندیش بود. دردورهٔ فرمانداری او که تا هنگام مرگش بسال ۱۲۱۳ هجری امتداد داشت هرج ومرج در کشور حکمفرما و چندین پادشاه یکی از پی دیگری تاج و تخت شاهی را متصرف‌شدند . از آنانند شاهرخ میرزا ، آزادخان ، کریمخان زند ، علیمراد خان ، ابوالفتح خان ، محمدصادق خان ، جعفرخان ، لطفعلی خان زند ، آقا محمد خان خواجه و فتحعلیشاه که بدون مدعی بر تخت سلطنت جلوس نمود .

محمد تقیخان در طی این مدت فرماندار یزد بود و در آبادانی و ساختمان و اجرای قنوات ابراز مساعی نمود و با کمال مهارت هریک از پادشاهان وقت را با ارسال تحف‌و هدایا و شیرین‌زبانی و خوشگوئی از خود خوشحال و راضی نگاه میداشت .

باغ دولت‌آباد وصل بشهر و اراضی کوچه بیوک و نرسی آباد ، از عمارات مجلل اوست که ساختمانش قبل از سال ۱۱۷۰ هجری با تمام رسیده است .

باغ مذکور موقع آبادی بهترین و قشنگترین بناهای یزد بود که با خون و عرق و زحمت رایگان زرتشتیان ساخته شده است . بدینطریق که مامورین فرماندار هرروز مزدوران و بنایان زرتشتی را باجبار در کار ساختمان میبردند تا نیمروز بدون دادن یکشاهی اجرت از آنها کار مفت میگرفتند. حتی خشتهائی که بر بامها بکار رفته است ، بر پشت زنان حامله زرتشتیان نرسی آباد و کسنویه ببالا حمل میگردیده تا شاید بدین طریق جنین آنها سقط گردد .

محمد تقیخان فرماندار مقتدر و مطلق العنان بود . امرا و اطرافیانش نیز چون متعصب‌و خویش را در برابر کسی مسئول نمیدیدند، در وارد کردن فشار و ظلم بر بهدینان و تعدی بر مال و ناموس آنان خودداری نمیکردند تا مگر اسلام بیاورند .

www.tabarestan.info تبرستان

جمشید خسرو دارا بخرمشاهی که ذکرش گذشت از جملهٔ استادان بنا بود که در آنجا برایگان زحمت میکشید و شاعری بود شیرین سخن که عمر خویش را در مصائب و مشقات بپایان رسانید .

هنگامیکه نصف بیشتر بنای دولت آباد بآخر رسیده بود ، روزی نزدیک ظهر وقتی که بالای پی بچیدن خشت مشغول بود ، بجای ورد بنائی بسرودن غزل ذیل میپردازد . اتفاقا " در همان آنیکه بیت اول را میخواند ، فرماندار برای معاینهٔ کار در حال عبور از خم کوچه آنرا میشنود . همانجا صبر میکند تا غزل تمام شود . استماع غزل مذکور در وی تاثیری بسزا بخشیده حالش را دگرگون میسازد . نزدیک میشود و جویای خوانندهٔ شعر میگردد ، کلیه مزدوران که زرتشتی بودند از مشاهده فرماندار رنگ از خود میبازند و بر خویش میلرزند .

خان بزرگ از مشاهدهٔ این وضع از آنها دلجوئی میکند . جمشید بخود جرئت داده خویشرا معرفی میکند .

فرماندار همانندم کلیه کارگران را آزاد میکند و سپس دستور میدهد ، بعدازاین بهمهٔ مزدوران زرتشتی که برای کار حاضر شوند اجرت روزانه بپردازند . آری ستم چون از حد گذشت اهورامزدا بتوسط غزلی از یک شاعر دهاتی مصائب آنها را رفع نمود . اینست غزل نامبرده :

ایکه هستی بندهٔ یزدان هم از یزدان بترس
ایکه دیوان میکنی از صاحب دیوان بترس
ایکه یزدان را بیکتائی شناسی مرحبا
حق شناسی پیشه کن از کفرونشناسان بترس
ایکه میترسی زیزدان و نمیترسی زکس
زیردستان را مترسان اززبردستان بترس
ایکه از زور دو بازو غرهٔ ایمن مباش
روزگارت بفکند از گردش دوران بترس
ایکه داری حرص دنیائی مروت پیش گیر
مال دنیا آتش است از آتش دوران بترس
ایکه گوئی لذت شیرینی ازدندان خوش است
لذت از دندان مجو ازکندن دندان بترس
ایکه عالم را مسخر کردی از ظلم و ستم
ظلم بی پایان بود ازآه مسکینان بترس

www.tabarestan.info تبرستان

ایکه گوئی مال مردم از عسل شیرینتر است
گرعسل شیرین بود از نیش زنبوران بترس
ایکه چون جمشید غمخواری نداری در جهان
هرکجا که میرسی از این بترس و آن بترس

روانشاد استاد کیومرث وفادار خرمشاهی هنگامی که تاریخ ساختمان باغ دولت‌آباد، واقعه مذکور برای نگارنده شرح میداد و غزل بالارا از حفظ میخواند میگفت تعداد ابیات بیشتر از اینها بوده است و مرحوم پدرش همه را بحفظ داشته و متاسف‌بود که چرا آنها را یادداشت ننموده‌است.

جمشید خسرو دارابدارای اشعار زیادی است‌که بعضی از آنها در سفینه‌ها محفوظ مانده. از آنجمله است ابیات آبا هرستان نداردا عتبار که گویای تاریخ مهاجرت اولیهٔ زرتشتیان ببمبئی میباشد.

در اطراف گوشهٔ از تاریخ

یکی از آرزوی دیرین ما چنین بوده است‌که جوانمردی در این جماعت قد مردانگی علم نماید و تاریخ این گروه را پس‌از تسلط اعراب به این کشور از گوشه و کنار جمع آوری نموده و در دسترس افراد جماعت مخصوصا " نسل آتیه قرار دهد.

تاریخ قدیم ما قبل، از تسلط اعرابکم و بیش بر تاریخ دانان و علاقمندان به این آب و خاک هویداست و تازیان که پس‌از تسلط باین کشور توانستند با شقاوت و قساوت قلب بی نظیری جمیع آثار ادبی وعلمی و مذهبی ایرانیان را سوزانده و تباه سازند خوشبختانه نتوانستندبه نوشته‌های مورخین قدیم یونان و روم دست یابند و این تواریخ با نضمام مانده‌های آثار قدیم نیاکان ما در تخت‌جمشید، طاق بستان و مداین گواه و شاهد بزرگی و عظمت ایران قدیم است. ولی ازاینکه بگذریم از زرتشتیان پس‌از تسلط اعراب‌آثار و تاریخی نمانده و آنچه مانده است‌بحکم صفر و بسیار ناچیز است.

خوشبختانه اینک نویدی میرسد که یکی از افراد دانشمند جماعت آقای رشید شهمردان از چندی پیش برای انجام چنین امر مهم ودشواری کمر همت بسته‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

ما از سایر دانشمندان قوم خواهشمندیم و انتظار داریم که اینک که آقای رشید شهمردان دست باقدام چنین کار خطیری زده‌اند ایشانرا تنها نگذارند زیرا جمع آوری تاریخ آنهم تاریخی که باید فقط ازگوشه وکنار از روایات و نامه‌ها و کتب مختلف کمیاب جمع آوری شود کار ساده‌ای نیست.

مخصوصا" از همکیشان ارجمندی که دارای کتب و یا نوشته جات قدیمی و یا اطلاعات مفیدی در این خصوص باشند خواهشمند است که توسط این مجله یا مستقیما" به آدرس آقای رشید شهمردان در بمبئی ارسال دارند تا ایشان بتوانند با حسن وجهی این کار را بانجام رسانند.

درخاتمه لازم است یک نکته را توضیح و تشریح نمائیم. یک نفر مورخ مانند هر فرد عالم به علم دیگری چون فیزیک دان یا ریاضی دان ناگزیر است حقیقت مطلب و امررا آنطوری که بوده است برشته تحریر درآورد و مورخ حسابی کسی نیست که جریان امور را مطابق میل خود یا صلاح فعلی اجتماع تعبیر نماید. ممکن است گاهی اوقات حقایقی بگوش عده‌ای خوش نیاید ولی این تقصیر مورخ نبوده زیرا او وظیفه‌اش فقط ذکر حقایق است.

چندی قبل در شماره‌ٔ هفتم سال اول مجله هوخت در تحت عنوان "محمود افغان و یک سردار زرتشتی" مقاله‌ای بقلم آقای رشید شهمردان درج شده‌بود که مورد ایراد و انتقاد شدید برخی از افراد جماعت قرار گرفت. ولی بنده در درج آن ایرادی ندیده و هنوز هم نمی بینم.

آیا توقع و انتظار دارید پدران ما که تعدادشان بچندین میلیون میرسیده و امروز فقط چند هزاری ازآن باقیست در مقابل آنهمه جور وستم و کشت و کشتار دست جمعی بدون نشاندادن عکس العمل و یا جنب‌وجوش، حیات و هستی خود را فدا کرده باشند. خیر! آنانهم بحکم غریزهٔ طبیعی بشری که دفاع از موجودیت خویش است دست باقداماتی زده و گاهی هم شایدبرای سرکوبی وتلافی ساخت وپاختهائی مینموده‌اند. و ذکر چنین حقایقی نمیتواند کمترین لکه‌ای بدامان زرتشتیان که میهن پرست ترین افراد این کشورند وارد سازد.

بعقیدهٔ بنده بیان این‌گونه حقایق بشررا آگاه میسازد که جوروستم چون از حد خود گذشت هر مذهب‌دوست و میهن پرستی را از مذهب‌و میهن خود بیزار میسازد.

باید ازحقایق تاریخ پندآموخت ودرس عبرت گرفت اینک درزیرمقالهٔ دیگر بقلم این دانشمندمحترم درج نموده‌زحمات ایشانرا تقدیروموفقیتشانرا ازدرگاه

اهورا مزدا خواستاریم .

دکتر رستم صرفه

* * * * *

نفوس و فرهنگ زرتشتیان ایران درشصت سال قبل

" اگر اهورامزدا روانشاد مانکجی صاحب را بایران نفرستاده بود و آن خیرخواه دانش‌پرور در تعلیم و تربیت و ایجاد دبستانها مساعی ابراز نمیداشت مردم باسواد در بین جماعت حکم سیمرغ و عنقا را پیدا مینمودند . "

زرتشتیان در سده‌های گذشته در محیط بسیار نامساعد و در تحت فشار و ستم نامحدود زندگی میکرده و شماره آنان بطور فاحشی روزبروز بتحلیل میرفته . این گروه بواسطه عشق دین‌پروری و ایران دوستی با سختی و محنت بسیار فرهنگ مذهبی را حفظ نمودند . نامساعدتی روزگار ، بی مبالاتی بدین و راستی از شماره گروه دانشمندان قوم میکاسته‌است . چنانکه در نامه زرتشتیان یزد از ترکاباد مورخه سال ۸۴۷ یزدگردی (۱۴۷۸ میلادی) خطاب‌بزرتشتیان هند حقیقت‌بیان بالا دیده میشود . در نامه چنین‌آمده : ـ

" بدانند در روزگاری که گذشته است‌از کیومرث‌تا امروز هیچ روزگار سخت‌تر و دشوارتر از این‌هزارهٔ سرهیشم نبوده است‌و نه ازدور ضحاک تازی و نه افراسیاک و نه از تور جادو و نه اسکندر یونانی که دادار اورمزد میگوید که این‌کسان‌گران‌گناه‌تراند و ازاین‌هزاره‌سرکه اورمزد گفته است‌که هشتصدوچهل وهفت‌سال‌که گذشته است‌پیشترین روزگار بترنبوده است . اما بهدین‌در این‌زمانه کار کرفه کردن‌و راه اورمزد دسترس‌اندک‌است‌و نیرنگ و برسم ویوژداثر گری و پاکی و پلیدی هم اندکی بجای مانده است‌و باقی از دست‌افتاده است‌چه از ایران‌و هندوستان همه بسیار پاکی و پلیدی ره و رسم است . "

باز سه سال‌بعدتر درنامهٔ دیگر از شرف‌آباد یزد مورخه سال ۸۵۰ یزدگردی چنین مینویسند . " این ضعیفان چهار کس پنج کس هستند که اندر خط پهلوی راه میدانند فاما آنچه اصل است‌یافت‌نمیشود از سبب‌آنکه بدادوستد روزگار و تن و جامه آلوده شده‌اند . "

www.tabarestan.info تبرستان

بنسبت ازدیاد نفوذ علمای متعصب در دورهٔ سلسلهٔ صفویهٔ محرومیت های زرتشتیان نیز ترقی یافت. هرچند بار مصائب آنها در دوران هرج و مرج کشور بیشتر میگردید نفوسشان روی بتنزل مینهاد. چنانکه جمعیت یک ملیون ایشان در آغاز قرن هیجدهم میلادی، در زمان سلطنت محمد شاه قاجار بین سالهای ۱۸۳۶ و ۱۸۴۶ میلادی (۱۲۰۵ – ۱۲۱۵ یزدگردی) به سی و دو هزار نفر رسید.

فرهنگ آنها نیز همینطور تنزل یافت تا آنکه در سال ۱۸۵۴ میلادی (۱۲۲۳ یزدگردی) هنگام ورود روانشاد مانکجی صاحب بایران تقریبا "بصفر رسیده بود و نفوسشان برطبق سرشماری آن خیرخواه دانشور ۷۷۱۱ نفر بود. بدینطریق: –

یزد	۶۶۵۷ نفر
کرمان	۹۳۲ نفر
تهران	۱۰۰ نفر
شیراز	۲۱ نفر

مرحوم مانکجی صاحب پس از سیاحت و اقامت چند سال در ایران وساختن دو دخمه در یزد یکی در شریف‌آباد و دیگری در کوه نریمان و یک دخمه در تهران با پول خیریهٔ اکابر صاحبان از راه بغداد به بمبئی مراجعت و بین پارسیان به تبلیغات پرداخت و لزوم کمک بزرتشتیان ایران را برای بقای جماعت اکیدا" توصیه نمود. در سال ۱۸۶۵ میلادی یادداشتها و مشاهدات در ایران را تاءلیف و بین جماعت منتشر ساخت. از اثر مساعی و فعالیتهای آن روانشاد بود که انجمن خیریه‌ای بنام "انجمن بهبودی حالات زرتشتیان ایران" در سال ۱۸۵۵ میلادی بریاست سردینشاه مانکجی پتیت در بمبئی تشکیل یافت و مانکجی صاحب دوباره در سال ۱۲۸۲ هجری (۱۸۶۶ میلادی) از طرف آن انجمن که بانجمن اکابر صاحبان معروف شده برای کوشش در بهبودی حال و فرهنگ زرتشتیان بایران عزیمت نمود.

مانکجی صاحب بورود بایران برای تعلیم و تربیت جوانان زرتشتی یک دبستان بنام آقای نوشیروان مانکجی پتیت در تهران و یک در کرمان و یک در جوفار و یک در یزد بخرج انجمن اکابر صاحبان تاسیس نمود و درباسواد ساختن جماعت اهتمام و مساعی ابراز میداشت. پس از مدتی اکابرصاحبان هند بنا بمخالفتهای شدید چند نفر از بزرگان زرتشتی یزد با مانکجی صاحب و بدگوئیهائی که متصل از او مینمودند خشمناک گردیده دبستان یزد را تعطیل

نمودند . آن روانشاد چون دید اقدام اکابر صاحبان بضرر جوانان قوم تمام میشود بخرج خویش باز همان دبستان را براه انداخت و سپس مرحوم اربـــاب کیخسرو مهربان در ساختمان بنای دبستان اقدام نمود . مرحوم استاد کیومرث وفادار خرمشاهی نیز در همان اوان برای تشویق زرتشتیان ایرانی بساختن مدارس در دهات عازم هندوستان گردید و کم‌کم دبستانهای دیگر یکی بعداز دیگری در دهات یزد بنا گردید و بسرپرستی انجمن اکابر صاحبان واگـــذار شد . چنانکه در بعدخواهیم دید بر طبق گزارش روانشاد کیخسروجی خانصاحب زرتشتیان ایران در سال ۱۸۹۱ میلادی یعنی ۲۵ سال پس از بنای نخستیـــــن دبستان صاحب‌ده باب دبستان بودند .

جنرال هوتم سیندلر در سال ۱۸۷۹ میلادی درست یک ربع قرن پـــس از مانکجی صاحب‌باز از زرتشتیان ایران سرشماری نمود . نفوس آنها بـــــر طبق صورت زیر ۸۴۹۹ نفر که ۴۳۶۷ نفرمرد و ۴۱۳۲ نفر زن بوده‌اند بدین طریق :

شهر یزد	۱۲۴۲ نفر
دهات اطراف یزد	۵۲۴۱ نفر
شهرکرمان	۱۴۹۸ نفر
دهات وبخشهای کرمان	۲۵۲ نفر
بهرام آباد رفسنجان	۵۸ نفر
تهران	۱۵۰ نفر
کاشان	۱۵ نفر
شیراز	۵۲ نفر
بوشهر	۱۲ نفر

فرزانه کیخسروجی خانصاحب‌پور تیرانداز خورسند کوچه بیگی لیسانسیه‌دانشگاه بمبئی که پس از مانکجی صاحب‌بنمایندگی اکابر صاحبان پارسیان هند درایران منصوب گشت ، هنگام ورود بمیهن‌در سال ۱۸۹۱ میلادی (۱۲۶۱ یزدگردی) سرشماری دقیقی از جمعیت زرتشتیان ایران بعمل آورده که درسالنامه گجراتی ۱۲۶۴ یزدگردی (۹۵-۱۸۹۴ میلادی) برای ما بیادگار مانده است برطبق صورت نامبرده که در ذیل داده میشود ، جمعیت زرتشتیان ایران جملتا " ۹۲۶۹ نفربوده‌اند از اینقرار :

www.tabarestan.info تبرستان

یزد	۶۹۰۸	نفر
کرمان	۱۹۷۳	نفر
تهران	۲۹۵	نفر
شیراز	۳۲	نفر
کاشان	۱۹	نفر
قم	۳	نفر
بوشهر	۲	نفر
بندرعباس	۶	نفر
مشهد	۳	نفر
عرض راه بمبئی	۲۸	نفر

فرزانه کیخسروجی خانصاحب نه تنها آمار مردان وپسران وبانوان ودوشیزگان را جداگانه معین کرده ، بلکه شماره مردان باسواد وپسران باسواد هرمحل را نیز مشخص نموده است ودرطی گزارشات خویش متذکر گردیده که مقصود ازمردان باسواد کسانیست که خواندن ونوشتن میدانند ولی ازپسران باسواد صاحب معلومات خوب اراده میگردد وازدوشیزگان کسانی مراداست که عروس نشده اند وبانوان زرتشتیان بغیرازچند نفر همه بیسواد میباشند . زرتشتیان نقاط دیگر کشور بغیرازشهرستان یزد کرمان ، وتهران همه از طبقه مردان وجوانان میباشند .

آمار زرتشتیان تهران عبارتست از مرد ۸۶ نفر که ۸۱ نفرشان باسواد و پسر ۱۱۳ نفر که ۱۰۴ نفرشان باسوادند . بانوان ۴۷ نفر و دوشیزگان ۴۹ نفر سی نفر زرتشتی در باغات شاه ، ظل السلطان ، نایب السلطنه وجلال الدوله که عبارتست از سلطنت آباد ، امیرآباد ، عباس آباد ، عزت آباد ، کامرانیه و غیره باشد بباغبانی مشغولند .

بنابرآنچه گذشت و بانگاه دقیق بر آمار مفصله بالا دیده میشود که اگر اهورامزدا روانشاد مانکجی صاحب را در ۹۷ سال قبل بایران نفرستاده بود و آن خیرخواه دانش پرور در تعلیم و تربیت و ایجاد دبستانها مساعی ابراز نمیداشت مردم باسواد در بین طایفه حکم سیمرغ و عنقارا پیدا مینمودند .

مسئله دیگری که جلب توجه میکند اینست که ساکنین شهر اکثریت باسواد را تشکیل داده اند و گروه انبوه جماعت که در دهات یزد امرار معیشت مینموده اند همگی بیسواد و در جهل مرکب غوطه میخورده اند . چنانکه باسوادان شهر یزد در بین طبقه مردان و پسران عبارتست از ۱/۴ و ۴۸٪ و باسوادان دهات در بین همان طبقات مساویست به ۱/۴ ۸ و ۸٪ باین معنی که دهاتیها صدی چهل

کمتر از شهریها باسواد داشته‌اند .

برطبق آمار فوق عده باسواد بین جماعت زرتشتی شهرستان یزد عبارت از صدی ۷ و ۶ بوده و سوای بانوان و دوشیزگان صدی ۷ر۱۳ عده باسواد بین جماعت زرتشتی استان کرمان عبارت از صدی ۱ر۱۳ بوده وسوای زنان و دوشیزگان صدی ۴ ½ ر ۲۷ . چنانکه می بینیم زرتشتیان کرمان در دوران پریشانیها و محرومیت های شدید بسی بهتر از زرتشتیان یزد در حفظ فرهنگ و سواد خویش میکوشیده‌اند . حتی اینک نیز دبیرستان و دبستانهای خود را باهمت خویش بدون توسل بکمک هندوستان بطور بسیار آبرومندانه اداره‌کرده و میکنند (اگر چه این موضوع درگذشته باحقیقت مقرون است . ولی متاسفانه امروز اوضاع چنین نیست ـ هوخت) اما بودجه بنگاههای فرهنگی زرتشتیان یزد سوای دوسه بنگاه از خیرات ومبرات پارسیان و زرتشتیان ایرانی ساکن هند سرچشمه میگیرد .

مرحوم کیخسرو جی خانصاحب‌تنها بسرشماری زرتشتیان اکتفا ننمود بلکه آمار درستی نیز از دبستانهای آنها و اسامی آموزگاران و شماره دانش‌آموزان را هم تهیه نموده است . بانگاهی بآمار مزبور در زیر دیده میشود که شماره دانش‌آموزان تهران ۱۳ نفر و کرمان و جوفار ۵۱نفر و محله زرتشتیان در شهر یزد ۲۰۲ نفر و دهات اطراف آن در حدود ۲۳۰ نفر بوده‌اند . برای صورت‌آمار زرتشتیان بفرزانگان زرتشتی تالیف‌نگارنده‌ص ۱۵ ـ ۱۶ ـ ۱۷ مراجعه شود .

صورت دبستان و آمار دانش‌آموزان زرتشتی

درسال ۱۲۶۱یزدگردی (۱۸۹۱ میلادی)

اسم محل	موسسین	اسامی آموزگاران	شماره دانش آموزان
تهران	شت نوشیروانجی مانکجی پتیت	میرزا اسپندیار رستم بهمردمعروف بافسری	۱۳
خلفخانعلی	ارباب کیخسرو مهربان	استادجوانمرد شیرمردنوذر	۱۴۹
در یزد	وکلاس مخصوص انگلیسی زندواوستا بامعنی	ماسترخدابخش بهرام رئیس و میرزا مهربان بهرام رئیس .	۵۳
خرمشاه	آقای خدادادرستم کنتراکترخرمشاهی مقیم پونه	استاد کیومرث وفادار اردشیر خرمشاهی	۸۴

گفتار گوناگون

مبنی بر وجود زرتشتیان در نقاط دیگر عالم

" در بخشهای کوهستانی افغانستان و بلوچستان طوایفی زندگی میکنند که پیرو آئین ایران باستان ولی ناشناس میباشند . در ساحل بحر خزر طایفه‌ای وجود داردکه بزبان روسی متکلم و خویش را زرتشتی مینامند . "

دردره‌ها و کوههای بین هندوکوش و مشرق افغانستان طایفه‌ای زندگی میکنند که بکافر سیاه پوش معروفند . این طایفه بقول فقیربن حسینقلی دنبلی صاحب تاریخ دنبلی ، یزدان پرست و پیرو آئین ایران باستان میباشند ؛ گروه کافر سیاه پوش اموات خویش را مانند زرتشتیان دفن نمیکنند و در دخمه میگذارند .

سرالکساندر برنز که بین سالهای ۳۸ ـ ۱۸۳۶ در صفحات افغانستان ماموریت داشته ، در گزارشات خویش از قول ارمنیهای ساکن کابل از یکنفر زرتشتی صحبت میدارد که در حدود سال ۱۸۱۰ میلادی برای جستجو و تحقیق از حال گروه کافر سیاه پوشان و آثار و اخلاف نیاکان خویش که ایران را ترک و باطراف پراکنده شده‌اند وارد کابل میشود . شخص مذکور خود را شهریار میخواند و در کابل با ارمنی ها مراوده داشت و همه‌جا خویش را علنا " گبر میگفت . هر چند دوستانش او را از این کار و مسافرت بنواحی کافرستان (محل گروه کافرسیاه پوشان) که خارجیان را بقتل میرسانند منع نمودند سودی نبخشید . شهریار بجلال آباد و سپس بلقمان رفت . اثاثیه خویش را آنجا گذاشت و در لباس درویشی از راه " نجیت " بکافرستان رهسپار شد . غیبت او چندین ماه طول کشید . پس از مراجعت بهزاره میرسد ، بورود آنجا طایفه علی اللهی او را بجرم زرتشتیگری بقتل میرسانند . ملک عثمان از این واقعه خشمناک شده آنها را دو هزار روپیه جریمه کرد . جماعتی شهریار را از زرتشتیان هند میدانستند اما کاغذی از جیب او که از طرف دولت ایران صادر شده بود پیدا شد که بکرمانی بودن او دلالت میکرد .

آری شهریار در آن دوره که زرتشتیان بجان و مال خویش ایمن نبودند برای جستجوی نشان زرتشتیان که از ستم مسلمانان در اطراف جهان بطور

www.tabarestan.info تبرستان

ناشناسی زندگی میکردند بآن قسم مسافرت خطرناک تن درداده و علنا " بین گروه متعصبین اسلام خود را زرتشتی و اوستای کشتی میخوانند ، تا بهدینان پنهان از مشاهده او خود را بوی آشکار سازند . افسوس که شهریار شهید شمشیر تعصب افغانان گشت و اطلاعات او بدست ما نرسید و صد افسوس برما که در دوره آزادی و در دورهٔ که همه قسم وسایل امنیت برای زرتشتیان فراهم و صاحب شرافت و عزت و نام و نشان میباشند ، برای جستن نام و نشان زرتشتیان در عالم هیچگونه مساعی از خود ابراز نداشته ونمیداریم .

درحوالی کوه تفتان نزدیک خاش بلوچستان طایفهٔ زندگی میکنند که مراسم و عادت آنها بمراسم و عادات زرتشتیان شباهت دارد . ولی ظاهرا" از اهل تسنن میباشند این گروه خود را طایفه رستمی میخوانند یکنفر سیک که در دوران بعد از جنگ جهانگیر اول با آنها دادوستد داشت واز پارسیان هندوستان و مراسم آنها نیز بی اطلاع نبود ، در سال ۱۹۲۴ بپارسیان خبر داد که طایفه نامبرده بطور حتم زرتشتی میباشند که خود را ظاهر نمیسازند .

یکی از دراویش پارسی موسوم به آقای طوطی چند سال بعد گذارش بآنسو میافتد و مدتها در بین آنها اقامت میکند و خواص بعضی از گیاهها و تاثیرات بخشی از اوراد را از آنها یاد میگیرد و نیز آنها را زرتشتی مینامد .

آقای خدابخش شهریار نرسی آبادی که مدتها در خاش اقامت ولی بطرز زندگی و مراسم آئین آنها دقیق نبوده است ، پس از سئوال نگارنده جواب داد که گروه نامبرده با زرتشتیان بسیار مهربان میباشند اما بمسلمانها با نگاه دشمنی مینگرند و نیز زنان آنها هنگام عادت ماهانه مانند زرتشتیان بمردم نزدیک نمیشوند و در محوطه جداگانه می نشینند .

صاحب تاریخ دنبلی نیز در تائید قول بالا گروهی از اکراد دنبلی سخن میراند که از مرکز خویش از کوهستانات سرچشمه دجله بسمت کوههای مکران و بلوچستان مهاجرت نموده و پیرو آئین باستان و یزدان پرست میباشند . در گزارشات دولت ترکیه قدیم در بازرسی سرچشمه دجله راجع باین اکراد آمده است . " کردان عجم یزدان پرستان عجم در آن کوهستانات میباشند . لباس قدیم دارند و بقانون قدیم رفتار مینمایند . چشمه دجله در میان این طایفه میباشد . "

درتاریخ دنبلی که تالیفش سال ۱۲۷۰ هجریست آمده که ساکنین دژدنبل و دژروشن و دژ هوخت و اطراف آن اکراد یزدان پرست میباشند و در

سایر قلاع کم ارتفاع و دشتها اکراد علی اللهی و سنی مذهب ساکن هستند. رود ارس از کوهستانات دژ روشن و رود دجله از دژ دنبل مسکن اکراد یزدان پرست سرچشمه میگیرد. اکراد یزدان پرست در کوهستانی که رشته آن از شمال کشمیر و کنار تبت و چین و بدخشان امتداد دارد و از طرفی بقسطنطنیه وکوهستانات بربرو مصرمیرسد، ساکن و بکردکافر معروفند. اکرادی که قلاعشان محکم و در کوهستانات صعب المرور زندگی میکنند تابع هیچ دولتی نبوده و پیرو مذهب قدیم فریدونی و یزدان پرست میباشند.

خبر مستقیم دیگر از این طایفه و محل سکونت آنها بنظر نرسیده است. اما از یک خبر غیر مستقیم بحقیقت قول صاحب تاریخ دنبلی میتوان حدس زد. بقول آقای هرمزدیار دینیار قاسم آبادی، رشید اردشیر رحمت ـ آبادی مشهور بزردک یا طلا ریش که چاروا داری میکرد، در حدود سال ۱۸۹۰ ـ میلادی هنگامیکه با گشتاسپ رحمت آبادی قاطرچی بحوالی سیرجان میرسند، بدستهٔ از ترکها (بظن قوی اکراد) برمیخورند. ترکهای نامبرده پس از آگاهی از حال و مذهب ایشان با آنها از در دوستی و محبت سخن میرانند و از داستان روزگار ان گذشته خود و راهزنی و قتل و غارت کلیه قوافل مسلم که با آنها مواجه میگشتند، صحبت بمیان آورده میگویند موقعی بیک قافله حمله میبرند و همه اهل قافله را از دم شمشیر تیز میگذرانند مگر یک جوان بسیار رشید و خوش سیما را که از دیدنش بر او رحم میکنند وازقتلش منصرف میشوند. و با سارت بدیار خویش میبرند و با خود میاندیشند که وی را بدین خود تبلیغ و نگاهدارند و اگر چنانچه از پذیرفتن دین انکار نماید. آنگاه او را بقتل رسانند.

لهذا جوان را با خود از بیراهه بدیار خویش برده در اطاقی محبوس میسازند. اسیر چون خود را زندانی می بیند و سرنوشت رفقای خودرا نیز بچشم دیده بود، هراسان و پریشان میشود. از ترس خواب بچشمش نمیآید. بزمزمه شروع میکند بخواندن ورهرام یشت که بحفظ داشت. پیرزن منزل از شنیدن زمزمهٔ اوستا تعجب میکند، زیرا که جوان را مسلمان فرض مینمود. فورا "فرزندان خود را از ماوقع خبردار و اورا از اطاق بیرون آورده از دین و مذهبش جویا میشوند. جواب میدهد زرتشتی است. اما کشتی نشان دین را با خود نداشت. بعلت اینکه مسلمانان قافله اگر از زرتشتی بودنش مطلع میشدند، در قتلش میکوشیدند. چون ترکها او را مانند خویش زرتشتی می بینند، بسیار خوشحال میشوند. اتفاقا "آنروز چهرهٔ گهنبار بود اورا

با خود باطراف و خانه‌ها برده میگردانند و شادیها مینمایند که اهورا-مزدا آنها را از قتل او منصرف نموده است. وقتیکه مطلع میشوند که مقتولین هیچکدام زرتشتی نبوده‌اند سپاس خدایرا بجا میآورند.

داستان بالا بسیار نزدیک است بقول صاحب تاریخ دنبلی و بظن قوی واژه ترکها بایستی کردها باشد و ناقل قصه آنها را اشتباها "ترک" تصور نموده است. آنچه در بالا گذشت کلیه حدس و قیاس است و تاکنون سند تاریخی و ماءخذ صحیح قابل اعتبار، سوای تاریخ دنبلی و قول سیک وآقای طوطی درویش پارسی بدست ما نرسیده است.

* * *

در کالکازا Kalkaza دهی در ساحل بحر خزر گروهی ساکن هستند که بزبان روسی متکلم، ولی پیرو آئین ایران باستان و خود را زرتشتی مینامند. آقای ج. شپارد دبیرتایمز آوایند یا بمبئی (۱۴ - ۱۹۰۶) دراین مورد در کتاب خویش Territorialism India مینویسد. "یکی از افسران نیروی دریائی روسیه، وابسته بیک کشتی روسی که درسال ۱۹۱۴ در بندر بمبئی لنگر انداخت، بیکنفر پارسی که آذوقه آنها را تهیه مینمود، اظهار داشت که در ساحل بحر خزر دهی موسوم به کالکازا موجود است و غالب ساکنین آن اخلاف ایرانیان باستان میباشند که نیاکانشان بدانجا پناهنده شده‌اند. این مردم تا کنون کلیه مراسم و آداب زرتشتی را مراعات مینمایند و هرچند زبان روسی اختیار کرده‌اند اما مذهب قدیم خویش را پیروی مینمایند و شگفت‌تر آنکه هنوز خود را زرتشتی مینامند."

یکی از زرتشتیان در تایید قول بالا نقل میکرد که در حین مسافرت بروسیه در یکی از دهات قفقاز با شخاصی برخورده که در برابر آتش بعبادت مشغول بوده‌اند. از کسانیکه از زرتشتیان آن سامان یا نقاط دیگر ومحل آنها اطلاع دارند خواهشمنداست معلومات خود را بوسیلهٔ نامه هوخت بدسترس مردم بگذارند.

امیدواریم در آینده بتوانیم اخبار بیشتری در این موضوع راجع بزرتشتیانی که در کوهستانات خراسان زندگی میکنند بنظر خوانندگان محترم برسانیم.

www.tabarestan.info تبرستان

" شماره زیادی ازمردم مغولستان کمونیست و
ترکستان چین زرتشتی و پیرو آئین کهن
ایران میباشند. "

گفتارگوناگون مبنی بروجود زرتشتیان درنقاط دیگر عالم

در حدود سال ۱۸۳۰ میلادی سیدی از اهل ترکستان بپارسیان هند بشارت داد که جمعیتی از زرتشتیان در حوالی ختن، جنوب‌شرقی کاشغر ساکن واز خود بزرگ و امیردارند. بزرگان پارسی از سرالگساندربرنز Sir Al. Burns که چندی بعداز طرف‌دولت انگلستان مامور افغانستان گردید حقیقت خبر مذکور را جویا گشتند. نامبرده پس‌از تحقیق از مسافرینی که در آن‌حدود آمدوشد میکردند، در نامه خویش بنوروزجی فریدون جی خبر مذکور را خالی از حقیقت میشمارد و معتقد است جمعیت مزبور بایستی فرقه‌ای از مسیحیان باشند.

اظهارات سرالکساندربرنز، بنظر ما، پس‌از تدقیق در آثار هیچ نویسندگان زرتشتی سده دهم هجری قابل‌اعتبار نیست. صاحب‌دبستان المذاهب در ضمن شرح حال دستور آذر کیوان و جانشینان و مریدانش دو نفر زرتشتی بنام انوش و زربادی را بازرگانان کاشغر و آن‌حدود میشمارد. زربادی پدر زن شیدوش میباشد که خلیفه موبد سروش بود. خود موبد سروش بقول صاحب دبستان مدتها در ترخان اقامت داشته و فره‌قاری شریک زربادی ازکرامات وی صحبت میدارد. همان‌کتاب‌موبد خدا جوی را از اهل هرات میداند که در پتنه بخدمت دستور آذرکیوان نایل و در سلک مریدانش داخل میگردد.

بنابرآنچه گفته شد، اگر جمعیتی از زرتشتیان در کاشغر و اطراف ترکستان چین‌که امروز بسین‌کیانگ معروفست وجود نمیداشتند زربادی وانوش بآنطرفها نمیرفتند. بعلاوه اسامی زرتشتی زربادی و انوش و شیدوش با اسامی معموله بین زرتشتیان این سامان شباهت ندارد. تاریخ، شرح حال وچگونگی عامه را ثبت‌نمینماید اینک که ذکری از چند نفر بزرگان ما و مسافرت آنها بآن‌حدود در دبستان باقیمانده ثبوتیست‌که جمعیت زرتشتیان یحتمل بطور ناشناس‌که بآسانی شناخته نشوند در آن‌صفحات باقی باشند و تحقیقات سرالکساندر برنز از مسلمانهائی که بحقیقت امر آشنا نبوده نمیتوانند

نتیجه‌ای در برداشته باشد و چنانکه گفتیم قابل اعتبار نیست و حتما " بایستی جماعتی از زرتشتیان در اطراف و نواحی ترکستان چین یا روس سکنی داشته باشد .

دلیل دیگر

در سال ۱۹۴۷ میلادی پس از خاتمه جنگ دوم جهانی یکنفر مغول چینی موسوم به بهرام جزو اسرای جنگ بدهلی و سپس به بمبئی وارد میگردد . گذرش بدکان مسلمان ایرانی میافتد ، داخل شده جویای کار میگردد . صاحبدکان شغلی باو مراجعه میکند و در دکان بکار مشغول میشود . چینی همان روز اول موقع عصر دست و صورت شسته شروع میکند بخواندن اوستای کشتی . صاحب دکان چون کشتی در دست او می بیند او را از دکان خارج میکند . چینی نامبرده چنانکه بعدها اظهار میداشت ، صاحبدکان را که فارسی صحبت مینمود زرتشتی تصور کرده است . چون از دین وآئین او اطلاع حاصل میکند فحاشی کرده خارج میشود ، تا بعداز مدتی با چندین نفر زرتشتیان ایرانی آشنا میشود مخصوصا " آقای رستم بهرام فرخانی شدیدا " اورا تحت امتحان قرار میدهد و از زرتشتی بودنش یقین حاصل میکند .

چینی نامبرده فارسی و زبان چینی را خوب میدانست . فارسی اش شبیه بفارسی افغانی بود اوستا را حفظ داشت و از روی کتاب خرده اوستای فارسی بدرستی میخواند . چینی مزبور گدائی نمیکرد . باوجود آنکه گرسنه و فقیر بود ازهیچکس سئوال نمینمود . اگر کسی پولی باو عنایت میکرد ، عکسهای بزرگان زرتشتی و در مهرها را میخرید تا هنگام ورود بمیهن خویش بمردم آنجا نشان دهد و از وجود زرتشتیان در نقاط دیگر بشارت دهد .

آقای کیخسرو اردشیر فیتر دبیر ایران لیک تحقیقات زیر را ازچینی نامبرده بعمل آورده و در گزارش جلسه لیگ مورخه ۸ ژانویه ۱۹۴۸ دفتر شماره پنج صفحات ۲۰-۱۱۷ ثبت نموده است ، ترجمه فارسی آنرا در اینجا نقل مینمائیم .

در هفتم ژانویه ۱۹۴۸ یکنفر چینی موسوم به بهرام پور کیقباد پور جهانگیر باداره ایران لیک آمد و خود را از گروه زرتشتیان مغولستان معرفی نمود . آقای جهانگیر چینی والا سردبیر جریده هفتگی پارسی آوازنیز توضیحات مفصلی راجع ببهرام نامبرده در جریده خود مورخه ۱۴ دسامبر ۱۹۴۷ درج نموده است .

بهرام چینی نامبرده میگفت که جمعیت زرتشتیان در نقاط مختلفه

www.tabarestan.info تبرستان

مغولستان بچندین صدهزار نفرمیرسد واز خود شاه وامیر دارند. وانگ تهمورث بمعنی شاه تهمورث که اینک ۴۵ ساله میباشد پادشاه آنهاست و درپایتخت کشوردراولن بتون Ulon Beton که اسم جدیدش اورگا Urga است بردیهیم سلطنت نشسته است چون از مذهب اوسئوال کردم باین عبار جواب داد "مذهب ما عناصری ودین ما زرتشتی است، شاید بعلت ستایش عناصر بعناصری مذهب معروف باشند. از شهرهای زرتشتی نشین کشور خود "کرشر" Karshar و "اکسو" Akso را نام برد. شهر اخیردر ۲۰۰ میلی شمال شرقی کاشغر واقعست وکرشربهمان مقدار مسافت درسمت مشرق اکسواست. از کوههای میهن خویش رشته کوه آلتای و رودخانه بگداس دریا را ذکر نمود. راه آهن در شهر آنها وجود ندارد پس از ۵ روز مسافرت بخط آهن منچوریا و چین میرسند. لیکن خط شوسه و موتور روی در سراسر کشور موجود و غالب مسافرت با کامیون ها انجام میگیرد. معادن نفت، طلا، نقره، آهن، مس و ذغال در آنجا یافت میشود و عجالتا "طلا استخراج میگردد. اقسام پول مروج بین آنها عبارتست اسکناس آنرا Sopyo یا Khapyo و سکه طلا Toompoor و سکه نقره Yangchan و سکه مس را Koonchan میگویند. زبان کشور آنها مغولی است ولی زرتشتیان بین خود زبانی دارند شبیه بزبان دری و آنرا زبان دازه Dazeh میگویند و با الفبای پارسی مینویسند. مغولان و چینیهای غیر زرتشتی این زبان را نمیدانند. زبان فارسی و زبان چینی نیز بین زرتشتیان آنجا دایر است.

چون راجع بروش دفن میت پرسیده شد گفت میت را پس از آنکه بتوسط اطفال غسل میدهند با پارچه سفید میپوشانند و بوسیلهٔ تابوت آهنی بآرامگاه ابدی که آنرا پوروستوا Poorusatva میگویند میبرند و مراد از آن خورشید نگرشنی است. پوروستوا از تکه‌های سنگ بزرگ ساخته شده و بر نقطهٔ بلندی واقع است. میت را بر روی تخته آهنی خوابانده بر سنگ نهند. میگذارند تا مرغان لاشخوار که آنرا بیرکوت Birkoot میگویند بمصرف برسانند. در پوروستوا آتشکده موجود و موبد و دستور که بترتیب‌گی گیل Gigil و لاما Lama مینامند مراسم مذهبی را که بزبان دازه چب‌یت Chabyat میگویند تا سه ماه هر هفته مرتبا "در محل آرامگاه بجا میآورند. در خانوادهٔ که میت اتفاق افتد تا چهار روز گوشت نمیخورند. استخوانهای میت پس از آنکه چندین ماه خورشید نگرشنی یافت و کاملا "خشک گردید در آب‌رودخانه میاندازند. زنان هنگام عادت ماهانه خویش در محوطه‌جداگانه می نشینند و کسی بآنها نزدیک نمیشود. (این رسم سابقا "در محله خلفخانعلی در یزد معمول بود).

www.tabarestan.info تبرستان

آتشکدهٔ آنها موسوم است به بور خون Boorkhoon و فروهر به برخوم Borkhoom دیوار آتشکده از بیرون با عکس فروهر زینت یافته و در محوطه اندرونی ، آتش شب و روز فروزان و مجسمه طلائی زرتشت نیز زینت محل میباشد کلیهٔ مردها در محوطه آتشکده بندگی میکنند و کشتی آنها با نخ بسیار کلفت درست میشود . چراغهای بسیاری شب و روز درآتشکده روشن و چیزهای خوشبو بآتش تقدیم میشود . افروختن چراغ بر سرچاهها هم مرسوم است .

چون از بهرام خواهش شد اوستا بخواند شروع کرد بخواندن نیرنگ کشتی که غالبا " عبارت پازند بود و اظهار داشت بخشی از نماز آنها بزبان دازه میباشد و شاید مقصودش همان واژه‌های پازند باشد . اما راجع بعروسی بهرام گفت که درازدواج رضایت پسرودختر شرط مهم میباشدپسرپس از جلب رضایت دختر بجلب رضایت والدین میکوشد مراسم عروسی که آنرا توی Toi میگویند در آتشکده بعمل میآید ، موبد هنگام عقد ازدواج سئوالات چندی از داماد و عروس مینماید در مهمانی ها که بمناسبت جشن عروسی انجام میگیرد ، فقط گوشت پرندگان استعمال میشود و از خوردن گوشت حیوانات احتراز بعمل میآید . کلیهٔ خوردن گوشت گاو بین زرتشتیان آن صفحات مرسوم نیست و آنرا حرام میدانند اما چینها میخورند .

راجع بتاریخ خودشان بهرام اطلاع درستی نداشت و گفت از زمان کیانیان در آن محل ساکن میباشند ولی از شاهنامه و پهلوانان آن کتاب بی اطلاع نبود . در خصوص داستان خودش و ورود بهندوستان اظهار داشت که در دوران جنگ برای فروش اسبان مغولستانی عازم تبت میگردد در نزدیکی مرز تبت با یکنفر سپاه هندی آشنائی حاصل میکند که وی را از یک مهلکه نجات داده بمحل امن میرساند . اما بورود به تبت افسران انگلیسی او را باتهام جاسوس ژاپنیها بازداشت و بدهلی میفرستند در طی مدت جنگ در پایتخت هندوستان زندانی بوده و سران ارتش داغهای بسیار سخت بربدن او میگذارند تا اخبار نظامی دشمن را بروز دهد هنگام شرح این واقعه زارزار میگریست .

پس از خاتمه جنگ و آزادی بطرف کلکته مرکز چینی های مقیم هند رهسپار میگردد تا با کمک کنسولگری چین مقیم آن شهر بمیهن خویش باز گردد . اما اداره سیاسی چین بمناسبت اشتغال نایرهٔ جنگ بین کشورخویش و مغولستان کمونیست از یاری باو خودداری مینماید . بنابراین پس ازمدتها عازم بمبئی میگردد .

سخنرانی
مانکجی صاحب در جشن ناصری

" تا همه افراد جماعت چه غنی ، چه فقیر ، چه توانا ، چه ناتوان"
" در برداشتن بار جماعت دست اتحاد بهم ندهند و تا افراد نسبت"
"به بزرگان و توانایان و متنفذین و خدمتکاران جماعت حساد"
" بورزند . و تا توانگران در دلجوئی بینوایان مسامحه نمایند"
"و تا بزرگان افراد با کفایت جماعت را قدردانی نکنند ، این "
" قافله تا بحشر لنگ است"

نیمه آخر سال ۱۲۹۹ هجری و آغاز سال ۱۲۵۲ یزدگردیست . مساعی سالیان دراز انجمن اکابر صاحبان بمبئی ، برای رفاهیت همکیشان خود در ایران که بتوسط رجال سیاسی دولت انگلستان و روان شاد مانکجی صاحب ابراز میگشت در حال نتیجه بخشیدن است . مستر ر ، ف . تامسن و زیرمختار دولت بریتانیای کبیر در دربار ناصرالدینشاه ، بنا بدستور وزارت امور خارجه انگلستان ، چندین بار برای الغای مالیات جزیه شاه را ملاقات و بالاخره گوشزد کرد که اگر با الغای مالیات مورد مذاکره ، عموم رعایای خود اعم از مسلمان ، زرتشتی ، کلیمی و نصرانی را با یک نظر بنگرد . درجهان متمدن نام شه به نیکی و دادگری شهرت خواهد یافت . شاه از استماع این بیان بسعید خان وزیر امور خارجه امر فرمود فرمان معافیت زرتشتیان را از پرداخت مالیات جزیه صادر نماید . وزیر نامبرده با پشتیبانی ظل السلطان ، نایب السلطنه و مجلس شورای دربار که با این نظریه موافقت داشتند در ماه رمضان المبارک سنه ۱۲۹۹ هجری قمری فرمان مذکور را مزین با مهر شاهنشاهی صادر نمود . بنابراین حکم از نوروز یونت ئیل سال ۱۲۵۲ یزدگردی هشت صد تومان جزیه زرتشتیان یزد و ۴۵ تومان جزیه زرتشتیان کرمان که جمعا " ۸۴۵ تومان باشد بخشیده شده مالیات مذکور که بارز آن زمان در حدود چهارهزار روپیه میشد در طی مدت ۲۹ سال یعنی از ابتدای سال ۱۲۲۳ یزدگردی بتوسط انجمن اکابر صاحبان پارسی پرداخته میگشت .

روانشاد مانکجی صاحب برای سپاسگزاری از مراحم شاهانه بزرتشتیان کرمان ، شیراز ، کاشان وسایر نقاط ایران دستور داد ، مجلس جشن ودعاگوئی

بنام جشن ناصری تشکیل و دوام و بقای شاهنشاه را از اهورامزدا مسئلت نمایند. زرتشتیان یزد که از مهربانی های ظل السلطان و عاملش ابراهیم خلیل خان در رفاهیت بودند، مجلس جشن خوانی بسیار با شکوهی را بهمان نام تشکیل و چنانچه روانشاد مانکجی صاحب‌فرموده بود خیال داشتند هرساله درروز دیمهر ایزد و تیرماه قدیم آنرا برپا سازند و طول عمر و دوام سلطنت شاهنشاه را از اهورامزدا بخواهند.

تهران در روز هرمزدوامرداد ماه قدیم ۱۲۵۲ یزدگردی برابر ۱۸ دسامبر ۱۸۸۲ و ۷ صفر ۱۳۰۰ هجری شاهد جشن بسیار باشکوهی بودکه باگل و لاله مزین و در باغ حاجی ظهیر الدوله میرزا علیخان قاجار دامادناصرالدینشاه نزدیک سفارت انگلیس تشکیل یافت. بغیراز زرتشتیان ۵۰ نفر از سران کشور و کارمندان اروپائی و ترکی سفارتخانها و بازرگانان ارمنی نیز جز مدعوین بودند. دسته موزیک شاهزاده نایب‌السلطنه امیر کبیر رئیس کل قوا در مجلس مترنم بود. کلیه زرتشتیان هم آهنگ مجلس جشن را با نماز ستایش و آفرین و دعای بشاهنشاه آغاز نمودند. سپس روانشاد مانکجی صاحب‌سخنرانی مفصلی بپارسی خطاببه زرتشتیان ایران، و هندوستان و چین در شرح اوضاع اسف‌انگیز سابق بهدینان در ایران و آسودگیهائی که در این اواخر از مراحم شاهانه نصیب آنها شده بود، ایراد و در ضمن چنین گفت:

"سوای مراحم ملوکانه بمهر ورزی و بنده نوازی، دستوران دربار همایونی و همراهی اکابر صاحبان هندوستان اگر بهدینان ایران در تلخکامی بوده باشند چاره آن در دست خودشان است و آن اینست که روش مردم داری و نیک رفتاری را شاهراه خود نموده در میان خودشان دوستی و یگانگی ومهربانی با همکیشان خود را از دست نداده دستگیری افتادگان وچاره سازی درماندگان کنند و با هموطنان خود حسن آمیزش را پیشه خویش ساخته و پاس بزرگی بزرگان را نگاهداشته و از رفتارهای خودسرانه دوری و دوراندیشی و دوربینی بویژه درستکاری را شیوه خود نمایند و در هر شهری که بوده باشند، یکی از مجربان و کارآگاهان و ریش سفیدان خود را انتخاب نموده‌ودر کارهائیکه در میان خودشان و رجوعاتیکه با دیوان اعلی اتفاق میافتد باو اظهار کرده، سئوال و جواب‌و رتق و فتق این قبیل امورات را باو واگذار نمایند. والا اگر کارچندین بدین راه رود، بدلائل آشکار این پراکندگی و

نبودن همت بزرگان و پیران این گروه که در نگهداری بی برگان دارند ، شراره گشته و همه این گروه را فرا خواهد گرفت . "

" چنانکه مردمان جهانگرد بارها دیده‌اند که در نیستان نیهای بزرگ که نسبت " بسایر نیها قوی هیکل و زورمند هستند ، بوزیدن بادها برنیهای کوچک و خردتر از خود سائیده شد و از اینرو شراره پیدا و همه نیستان را فرا گرفته و میسوزاند . اگر چنانچه بزرگان و پیشوایان این گروه نیز در نگاهداری بی برگان و بینوایان خودداری بفرمایند و در آسایش آنها برنیایند آشکاراست که بینوایان و نیازمندان این گروه نیز دست مدد خواهی خود را بدامن دیگران زده و در جرگه پیروان بیگانه شمرده خواهند گردید . و نیز این آشکار است که همه مردان که این همه بیمهریها را از بزرگان خود دیده‌اند برای پاداش کردن بکسانیکه پیرو این گروه بوده و از آنها بیمهریها و بدیها دیده ، با هرزه کردار ان آئین یک دل و یکزبان شده و بپاداش و کیفر نمودن آنچه که از آنها دیده‌اند خواهند کوشید و چون همان مردمان از کارورخنه‌های این گروه آگاهی وبینائی دارند آشکار است رنجهائیکه از آن مردمان خواهد رسید بزرگتر و زیانش بیشتر خواهد گردید . چنانکه ۲۸ سال پیش که بنده در یزد جایگزین بود در آن روزها یکی از دستوران این گروه که پنجاه سال پیش داشت ترک آئین خودکرد و این بنده او را نمیشناخت . چند روز از این کار گذشته سواره آهنگ جائی داشتم دیدم که یک مرد مانند علما و پیشوایان اسلام عمامه و ردائی دارد . چون نزدیک این بنده رسید سلام کرد . پرسیدم که شما کیستید ! و چه نام دارید . گفت آیا نشنیده‌اید که در این روزها یکی از دستوران آئین زرتشتی پیرو اسلام گردیده و بجرگه اسلامیان در آمده است من همانم . بنده برای اینکه از گزارش کار او آگاه شوم از اسب فرو آمده جلو اسب را بنوکر خود داده دست دستور گرفته و گفتم که همانا چیزی از آئین اسلام بر شما آشکار شده است که از پیروی آن خودداری نکرده‌اید . خواهش دارم که آنچه را دیده و دانسته‌اید مرا نیز بیاگاهانید که بنده هم دانسته باشم .

بپاسخ گفت که من از دستوران این آئین بودم و از روش آئین این گروه چیزی نخوانده و نمیدانستم . موبدان و دستوران دیگر از من نادان تر و نابیناتر انداز آن گذشته جوانانی که از ایران بهندوستان رفته و ازراه نیک و بد چند پولی بدست آورده و بر میگردند و کسانیکه در خود ایران مالدار هستند بضعیفان این گروه پیشدستی و بزرگواری نموده ، و خود خواهان

خود نمائی و فرمانروائی میکنند. چون کارها و دنیاداری هریک از این گروه را سنجیده و بآرمانهای مردی و مردمی برابر و یکسان ندیدم ناچار بمسلمانان پناه آوردم اکنون پندار آن دارم که سزای بدیهائی را که هریک از کسان این گروه بمن و دیگران نموده است بدهم و بپاداش کردارهای ناشایست خودشان برسانم چون گفته های آن دستور را بترازوی راستی سنجیده و درست دیدم دم در کشیده و پوزشها نمودم و گفتم که در نامه مردمی گفته و نگاشته شده است که اگر چنانچه سگی پای انسانی را دندان گیرد نباید آن مرد پای سگ آزاردهنده را دندان گیرد و گفته عبدالله انصاری را برای دستور سرودم که خوبی بخوبان خرخاری و بدی ببدان سگ ساری وخوبی ببدان کردن کار عبدالله انصاری است. دستور چون اندرز بنده را شنید زارزار بگریست و خواهش کرد که اورا پولی داده روانه بمبئی نمایم.

ناچار بفرمان مردی و مردمی اورا پول داده روانه بمبئی داشتم اگر این قسم کسان دشمنی و کینه ورزی را بکنار گذارند. هیچگاه اینطور ناروائیها دیده نخواهد شد."

"و نیز غفلتهائی که این گروه دارد یکی آنست که پسران ودختران که میباید روزگار کمی پس از رسیدن و خود شناختن همسر گیرند کوتاهی کرده سالیان دراز بی همسر و همبر میگذارند و چون خواهش هریک از دختر و پسر سرشتی است و چاره جوئی اینکار بجز نگاهداری و پاکدامنی خودشان از دیگر کس بر نیاید ناچار فریفته دیگران شده و ترک آئین خودشان میکنند و پندار بزرگ خودشان را که دست آوردن همسر است از پیش میبرند اینست که مایه بدنامی وبی آبروئی طایفه و آئین میشوند.

"و نیز وقتیکه یکی از این گروه با یکی از بزرگان بساط دوستی مبسوط داشته و مظهر راءفت و مهربانی آن بزرگ میشود دیگران بجای اینکه از این باره مبتهج و مسرور و مفتخر و سرافراز شوند بالعکس حسد برده وهماره خیال خودرا بدان مصروف ومبذول میدارند که درمیانه آنان ضدیتی واقع ورشته دوستی رااز همدیگر بگسلانند والبته این قبیل اطوار واخلاق مطبوع صاحبان بینش و انسانیت نگردیده لازم است که دراین حالات مشعوف و ممنون بشوند وترتیب اسباب دوستی رابا ولین وسیله تدارک ومهیا دارندونیزکسانیکه ازاین گروه پنجشاهی بدست آورده وتوانگرمیشوند برای نگاهداری جان ونیروی بزرگواری خودباهریک ازهرزه کاران دست یکی شده وناتوانهای این گروه راکه دشمنی ویااینکه پندار بزرگی بآنها دارند آزار میدهند.

" و نیز وقتیکه اتفاقی افتاد و لازم است که هر یک از افراد در آنجا جمع شده و در پیشرفت کاری که بجهت آن فراهم آمده‌اند اتفاق کرده و آن کار را پیش ببرند ، بالعکس هریک مخالف مقصود رفتار کرده و آن کار مهم را متروک میگذارند و در صدد اتمام و انصرام آن برنیامده و اگر راه اندک مصرفی و خرجی نموده شود مسامحه و اهمال مینمایند . و حال آنکه اگر ملت و جمعیتی در یک مرکز اتحاد کرده و راه همراهی و یگانگی پیش گیرند البته آنکار هرقدر ممتنع الحصول باشد از پیش خواهد رفت و از آن مخمصه و اشکال خلاصی خواهد یافت چنانکه گفته‌اند : با برادران مردن بهتر و گوارا تر است که تنها بحجله عروس رفتن .

" این نیکخواه میخواستم که چند کس از خردسالان اینگروه را برای دست آوردن دانش و دانائی به بمبئی روانه دارم . ولی خودشان نگذاشتند . دستور بزرگشان گفت هرکس پسر خود را بدست آوردن دانش و بینش بگمارد فرزند جوانش میمیرد . چون خود دستور یک فرزند داشت و نمیخواست که اینکار کرده شود از اینرو دیگران نیز فرزندان خود را از فرستادن به بمبئی مانع آمدند . پس از آن چند نفر از خردسالان را فراهم آورده و بآموزگاری سپرده بودم آنها در اندک روزگار خواندن و نوشتن را آموخته و در آزمون بخوبی بر آمدند . یکی از ریش سفیدان در انجمن یکی از آنها را دیده و باین بنده تند شده و گفت که سرکار صاحب اینها رعیت زاده‌اند دانائی بدست آورده و برماها برتری خواهند جست شما در اینکار کوشش ننمائید . پس از آن خود آن مرد و دیگران ، بچگان و فرزندان هرکس راکه درس میخواندند ببدراه نمودن سرکردند و گفتند که از دانش و بینش چیزی بدست نخواهد آمد بروید پیله‌وری و برزگری پیشه خود سازید که نانی بدست توانید آورد .

" بنا براین بفروتنی بسیار بهمه موبدان و دستوران و بهدینان سوداگر و پیله‌ور و برزگر و غیره آشکارا نوشته میشود که تا دل خودشان را از غل و غش پاک نسازند و در کارهای نیکو کوشش ننمایند و دستگیری بینوایان نکنند ، هرگز روز نیکبختی خود و فرزندان خود را نخواهند دید . چون خدای توانا هم در اوستا فرموده که : هر کس درویش پرستی و زیر دست نوازی کند او دوست داشته من است و شت اسپنتمان زرتشت

فرموده : که بهدین آنست که هرروز و هنگام از خوراک خود بریده بیمایگان را بدهد او دیندار است . و گفته بزرگان است که هنگام رفتن در تاریکی دست پیش نگاهدارید که از دیوار دنیوی آزار نشوید . گویا همین است که جهان مانند تاریکی است و کسی نمیداند که بکجا خواهد رفت بنابراین اگر دست دادودهش را پیش دهند از رنجشهای دیوار دنیوی و آزارهای آسمانی درآسایش خواهند ماند اگر این گفته نکورا جزاین بینید و یاد ننمائید و چنانکه اعتقاد بعضی برآنست که چراغ تاریکی رشوت وتعارف دادن و کار از پیش بردن است ، البته این عقیده خلاف است و آشکار است که در آتش پندار ناروائی خودشان خواهند سوخت . "

آنچه در بالا گذشت بخشی است از اندرزهائی که روانشاد مانکجی صاحب برای تنبیه و آگاهی ما در جشن ناصری تهران ایراد و سپس بزبان فارسی و گجراتی بین همه زرتشتیان عالم منتشر ساخت .

اینک نیز اوضاع اجتماعی ما از اوضاع اجتماعی هفتاد سال قبل هیچ دست کمی ندارد اگر ما خواهان ترقی و حفظ مقام و عزت و آبرو و شان جامعه میباشیم باید نصایح آن روانشاد را که از قلبی پاک و مملو از محبت تراوش نموده بکار بریم .

www.tabarestan.info تبرستان

آغـــــاز تمـــــاس

زرتشتیان ایران با پارسیان هندوستان

" اکبرشاه گورگانی، موبد اردشیر دستور نوشیروان کرمانی را دعوت نمود تا بکمک میرجمال الدین در تدوین فرهنگ جهانگیری بکوشد. دستور آذرکیوان دعوت شاهنشاه هند را برای شرکت در مذاکرات عبادتخانه نپذیرفت. زندگی زبانهای اوستا و پهلوی مرهون خدمات دستور جاماسب ولایتی کرمانی است که با تحمل مشقات سفر هند در تعلیم وتربیت موبدان پارسی سعی بلیغ نمود. دستورداراب سورتی استاد انکتیل دو پرون فرانسوی شاگرد دستور جاماسب کرمانی است."

سال ۸۴۶ یزدگردی بود (۱۴۷۷م) زرتشتیان ایران جماعت مزدیسنان را منحصر بخود میدانستند. تصور نمیکردند مزداپرستان در کشورهای دیگر هستی داشته باشند. ورود نریمان هوشنگ پارسی با نامهٔ از طرف پارسیان هند در آن سال بهیزد، جاروجنجال برپا نمود. از مشاهده او واستماع مژده نفوس زرتشتیان در هندوستان تعجب نمودند. از فرط خوشحالی سرازپا نمیشناختند. اهورامزدا را سپاس گفتند که بخشی از پیروان راستی را در دیار بیگانه در پناه خویش در امان داشته است.

زرتشتیان ایران از آن زمان ببعد کوشیدند تا با زرتشتیان هند راه مراوده باز کنند نامه‌های آنها خطاب بپارسیان هند محفوظ در جنگها حاکی است بر اینکه دو نفر از زرتشتیان ایران بنام نوشیروان پور خسرو مرزبان پور اسفندیار نخستین کسانی میباشند که برای دیدن برادران زرتشتی خویش و تحقیقات از چگونگی آنها در سال ۸۵۱ یزدگردی بگجرات و دهات پارسی نشین عزیمت نموده‌اند. باز در ۲۹ سال بعدتر در سال ۸۸۰ یزدگردی برابر ۹۱۶ هجری قمری بهدین فرخ پور بر نجش و بهدین نوروز پور فریبرز و بهدین سعدالمرء پور مرز با تشاه و بهدین نوشیروان پور مهربان بقصد بازرگانی بسوی هندوستان متوجه و حامل نامه پارسیان گردیدند.

اکبر شاه گورگانی شاهنشاه هند هنگام تشکیل عبادتخانه یا کنفرانس مذهبی در سال ۹۸۶ هجری برابر ۹۴۷ یزدگردی (۷۹-۱۵۷۸ میلادی) فرمانی بطلب دستور آذرکیوان که از صاحبدلان و فرزانگان والا مقام زرتشتی است

www.tabarestan.info تبرستان

در اوستا ، پهلوی ، فارسی ، ترکی ، تازی و هندی استاد بوده بقول صاحب دبستان المذاهب شیخ بهاء الدین عاملی و میرابوالقاسم میرفندرسکی از مجتهدین گروه امامیه نسبت بحضرتش ارادت داشتند و از محضرش استفاضه‌ها برده‌اند. دستور آذرکیوان دعوت سلطان هند را نپذیرفت زیرا شخصی بود وارسته دل از جهان و متاعش شسته . صاحب دبستان در ضمن شرح کنفرانس مذهبی مینویسد . " و نامه‌ها بآذرکیوان که سرکرده یزدانیان و آبادیان بود نبشتند و او را بهند طلبیدند . آذرکیوان از آمدن عذر خواست و نامهٔ از تصانیف خود فرستاد در ستایش واجب الوجود و عقول و نفوس و سموات و کواکب و عناصر و در نصیحت پادشاه مشتمل بر چهارده جزو هر اول سطر آن پارسی بحت دری بود و تصحیف آن میخواندند عربی میشد چون قلب میکردند ترکی بود چون تصحیف آن میخواندند هندی میگشت . نواب علامی شیخ ابوالفضل اعتقادی تمام بآذرکیوان داشت . "

شیخ ابوالفضل وزیر معروف سلطان بود و صاحب تصانیف عدیده ودر شخص شاه نفوذی بغایت داشت .

نواب صمصام الدوله شاهنوازخان در کتاب خویش مآثرالامرا قول صاحب دبستان را در این مورد تایید مینماید .

اما سالها بعدتر دستور آذرکیوان بسورت رهسپار و در اصلاح عادات و آداب پارسیان که با مراسم هنود مخلوط بود کوشش نمود .

پس از چندی از مخالفت محافظه کاران و موبدان که باو نفرین میکردند که کالبدش پس از مرگ بدخمه نرسد خشمگین شده بطرف پتنه مرکز عرفان و فلسفه متوجه و در آنجا اقامت اختیار کرد و در تعلیم و تربیت خویش و بیگانه ابراز مساعی نمود . با حرکت دستور آذرکیوان بسوی هند دسته‌ای از شاگردان او مانند موبد خوشی ، موبد سروش ، موبد خداجوی هراتی و فرزانه بهرام بن فرهاد نیز بهندوستان رهسپار و مقیم آن دیار گردیدند. دستور آذرکیوان در سال ۹۸۲ یزدگردی (۱۶۱۳ م) در ۸۰ سالگی در پتنه جهانرا بدرود گفت و در همانجا بخاک سپرده شد مزارش تا امروز زیارتگاه خاص وعام است . فرزانه بهرام بن فرهاد صاحب شارستان و از فضلای معروف شیراز و در محضر علمای اسلام بغایت محترم و معزز بود .

شاگردان دستور آذرکیوان با دربار شاهنشاه هند دارای روابط حسنه بوده ودر شهرهای بخش شمالی کشور مانند پتنه ، لکهنو ، دهلی ، اگره ، لاهور کشمیر آمدوشد داشته‌اند . (در فرزانگان زرتشتی ، از آذرکیوان و مریدانش

مشروحا " صحبت شده است .)

موبد اردشیر کرمانی شخصیت برجسته دیگریست که در سال ۹۶۲یزدگردی بهند عزیمت نموده تفصیل آن اینکه شاهنشاه هندوستان در سال ۱۰۰۱ هجری (۹۴-۱۵۹۳م) بمیر جمال الدین حسین انجو فرمان داد در تالیف فرهنگ پارسی سره و لغات زند و پازند و پهلوی همت گمارد .

چون شخص با کفایتی در لغات مصطلح زرتشتیان استاد باشد درهند پیدا نمیشد ، اکبر شاه بنا بصوابدید دستور مهرجی رانا از شاه عباس شاهنشاه ایران تقاضا نمود ، موبد اردشیر پور دستور نوشیروان کرمانی را بسوی پایتخت هند گسیل دارد تا در تدوین فرهنگ نامبرده بمیرجمال الدین یاوری نماید .

موبد اردشیر از مشاهیر فرزانگان زرتشتی است که شهرت فضل ودانش او در دربار شاهنشاه هند نیز پیچیده بود . بنا بدعوت اکبر شاه درسال ۹۶۲ یزدگردی بهند عزیمت نمود و در لاهور بکمک میرجمال الدین مولف فرهنگ جهانگیری بنگارش لغات زند و پازند و پهلوی و واژه‌های مصطلح مذهبی زرتشتیان پرداخت . بیانات مولف فرهنگ نامبرده در تحت واژهٔ " برسم " راستی قول بالا را میرساند . پس از بیان معنی واژه چنین آمده . " شرح این لغت از مجوسی که در دین خود بغایت فاضل بوده و اردشیر نام داشت و او را مجوسیان موبد میدانستند و حضرت عرش آشیانی (اکبر شاه) محض بجهت تحقیق لغات فرس مبلغها از برای او فرستاده و از کرمان طلبیده بودند تحقیق نموده نوشت . "

صاحب دبستان نیز در همین مورد مینویسد " وهم اردشیر نام زرتشتی دانا را زر فرستاد از ایران آوردند . " صاحب مآثرالامرا همین قول را تکرار و علاوه میکند که او آتش را با خود آورد . موبد اردشیر پس از اتمام ماموریت چون از طرف پارسیان دعوتی از او بعمل نیامد در سال ۹۶۷یزدگردی بدون مسافرت بگجرات از راه ملتان بایران مراجعت نمود . اما بورود بملتان بهدین کاوس ماهیار نامهٔ از دستور قیامدین پور پدم ساکن بروچ متضمن پرسشهای دینی و دعوتش بگجرات بدست او داد . لیکن چون موقع از دست رفته بود عذر خواسته دستور قیامدین را بایران دعوت مینماید .

موبد اردشیر در نامه خویش مورخه دین ایزد و فروردینماه قدیم ۹۶۷ یزدگردی در ضمن جواب نامه دستور قیامدین اشعار میدارد .

" معلوم آن برادر بوده باشد که چون بملتان رسیدم بهدین کاوس

ماهیار را دیدیم و پسندیدیم و از هر باب احوالها پرسیدیم بهدین کاوس چندان تعریف خدا شناسی و راستی و درستی و دین پروری و هوشمندی و یک‌جهتی ایشان را گفت که اشتیاق فقیر یکی صد شد بعده آنکه اگر این فقیر بهدین کاوس را در لاهور میدید البته بخدمت میرسید و از دیدار ایشان و جماعت مشرف میشد اما چون تقدیر چنان رفته بود نصیب نشد بهدین کاوس گفت که دستور قیامدین بسیار بسیار میل آمدن بایران دارد و تحقیق میآید از این رهگذر تسلی خاطر فقیر شد امید که دیدار سلامتی نصیب شود و طریقه برادری و محبت و دین پروری آنست که در این ولا راهها ایمن و ازبکیه شومیه ناپدیدار شده اند و میانه پادشاهان هند و ایران آمدورفت است اندیشه بخاطر رسانند چون جهت دین می آیند درجه کلی در آخرت خواهد بود و دردنیا نیکنام خواهد ماند و کار ایشان و بهدینان آنجانب خالص و بیغش میشود و رنج ایشان ضایع نخواهد ماند ."

پارسیان هند در مراسلات پی در پی خویش از موبدان ایران درخواست میکردند دو نفر موبد دانشمند بهندوستان گسیل دارند تا علوم دینی و پهلوی را به آنها تعلیم دهد . اما موبدان ایران از مسافرت به آنحدود راضی نمیگشتند زیرا راه خشکی خطرات بیشمار داشت و عبور از آب دریا را نیز مرگبار میدانستند یعنی کفاره ناپذیر می پنداشتند .

باوجود این در سال ۹۸۱ یزدگردی (۱۶۱۲ م) یعنی پس از ۱۳۴ سال دو نفر موبد و یکنفر بهدین که نامشان مجهول مانده باتفاق بهدین اسفندیار پور سهراب از اهالی سورت از راه خشکی عازم هندوستان میشوند .

شهریار پور رستم پور صندل کرمانی در سال ۱۰۱۹ یزدگردی بعنوان سیاحت و چاپار ، نامه زرتشتیان ایران را بپارسیان مقیم گجرات میبرد . بهرام بن مهربان یزدی وارد شیربن شهریار یزدی در همان دوران بهندوستان آمدوشد داشته و قاصد نامه‌های طرفین بوده‌اند باید دانست راه پارسیان به جزیره بمبئی تقریبا " تا دو قرن ونیم پیش باز نشده بود و غالب آنها در دهات گجرات مانند سنجان . برُوچ . بانسده . بلسر، واریاو . نوساری . سورت و غیره پراکنده بودند ـ دو شهر اخیر مرکز مهم آنها را تشکیل میداد و مسافرین زرتشتی ایران تا بآن نواحی بالاتر نمیرفتند .

شخصیت بسیار برجسته‌ای که در سال ۱۷۲۰ میلادی (۱۰۸۹ یزدگردی) بشوی هندوستان رهسپار و در ۲۶ نوامبر همان سال وارد بندر سورت گردید دستور جاماسب ولایتی کرمانی است که استاد اوستا و پهلوی و ستاره شناس و منجم

ماهر میباشد که اوستا و پهلوی را زنده نگاهداشته ایرانشناسی امروزه را مرهون خدمات خود ساخت چون در هندوستان بر سر سنن مذهبی و تشریفات دینی اختلافات عظیم بین پارسیان حکمفرما بود. در اصلاح آنها همت گماشت اما بجز کشتار و خونریزی نتیجه ای ندید.

علت را جهالت و نادانی پیشوایان تشخیص داد و در تعلیم وتربیت موبدان سعی بلیغ نمود. دستور دارا ب، استاد انکتیل دوپرون فرانسوی آنکه اوستا را بفرانسه ترجمه و در دیار باختر منتشر ساخت و رشته ایرانشناسی را ایجاد نمود، شاگرد همین دستور جاماسب ولایتی و تعلیم و تربیت یافتهٔ اوست.

انکتیل دو پرون راجع بدستور جاماسب و فعالیت او، وقایع آن دوره و اختلافات بین پارسیان می نویسد:

" تقریبا "۴۶ سال قبل دستور بسیار دانشمندی موسوم بجاماسب ولایتی از کرمان وارد بندر سورت گشت. دستور نامبرده در اتحاد زرتشتیان که در مسئله استعمال پنام (روبند) دو دسته شده بودند ابراز مساعی نمود. گروهی معتقد بودند که در مورد میت باید استعمال شود و جمعی برخلاف آن دستور جاماسب برسم کرمان زمین با عقیده دسته اخیر موافق بود. اگر این دستور دانشمند مشقات سفر هند را متحمل نگشته و برخلاف عقیده دسته اول رای نداده بود شاید جوی خون بین پارسیان جاری نمیگشت."

" دستور جاماسب و ندیدادهائی را که در بخش گجرات بین پارسیان معمول بود مطالعه نمود. تفسیر های آنرا مطول دید. در چندین جا اشتباه یا تکرار داشت. دید جهل و نادانی بین پارسیان حکمفرماست و از رموز مراسم آئینی و حقایق دینی بیخبرند. لجاجت و تعصبات بیجا دامنگیر آنها شده برای اصلاح و رفع جهل در تربیت چندین موبد بکوشید موبد دارا ب را از سورت و موبد جاماسب را از نوساری و موبد دیگری را از بروچ انتخاب نمود و در تعلیم آنها همت گماشت وزند و پهلوی بایشان بیاموخت. دستور جاماسب پس از چندی بواسطه مخالفتهای شدید خسته شده بکرمان مراجعت نمود."

بقول خان بهادر بهمن جی بهرامجی پتل صاحب پارسی پراکش دستور جاماسب ولایتی هنگام ورود بسورت متوجه شد بین تقویم زرتشتیان هند وایران یکماه تفاوت موجود است. از اظهار این اختلاف دم نزد. زیرا مساعی او در رفع اختلافات دیگر جماعت بواسطه تعصبات جاهلان کار بجدال کشیده بود. از تجربیات گذشته، بجهالت عموم و نادانی پیشوایان از رموز تشریفات

و سنن مذهبی یقین حاصل کرده بود . بنابراین برای اصلاح حال سه نفر موبد هوشیار را از هر بخشی برای تعلیم انتخاب و در تربیت آنها ابراز فعالیت نمود دستور دارا بکومانا دادا دارو ساکن سورت ، دستورجاماسب جاماسب‌آسا ساکن نوساری و دستور دیگری ساکن بروچ باحتمال قوی دستور فریدون پدر دستور کامدین از شاگردان او بودند و اوستا و تفسیرپهلوی آن بیاموختند .

درهمانسال مانکجی ایدلجی ، دلال ارمنی ها بنا بتعلیم و اشاره دستور جاماسب‌کرمانی ، تقویم ایرانی یعنی روزوماه‌قدیم رااتخاذکرد .

اقدام نامبرده مباحثات شدیدی راجع بتقویم بین جماعت ایجاد کرد و سالیان دراز ادامه داشت . دستور جاماسب‌هنگام مراجعت بایران کتابهای خود را در هند بجا گذاشت و آن عبارتست از یک نسخه درست وندیداد با تفسیر پهلوی آن و یک کتاب‌فروشی و یک ترجمه وجر کرددینی و نیرنگستان ، ترجمه دو کتاب‌اخیر بفارسی و باجملات زند مخلوط و در چگونگی مراسم دینی صحبت میدارد .

شانزده سال بعدتر بهدین جمشید ایرانی در سال ۱۷۳۶ میلادی (۱۱۰۵ یزدگردی) از ایران بهندوستان رهسپار و ببندر سورت واردشد . چون در رشته نجوم و ریاضی دست داشت مباحثات تقویم روبشدت گذاشت پارسیان از او خواهش نمودند تا با محاسبات نجومی تردیدی را که دستور جاماسب‌با ورود خویش بهندوستان در دل آنها ایجاد نموده رفع نماید بهدین جمشید بجای اینکه خود براستی گفتار دستور ایران گواهی دهدریاضی و نجوم را بیک نفر موبد با هوش موسوم بکاوس بن فریدون تعلیم داد ، نامبرده پس از اتمام تحصیلات خویش بحقیقت قول دستور جاماسب‌رای داده‌آتش مباحثات را شعله ورتر ساخت بهدین جمشید چهارسال بعدتر در سال ۱۱۰۹ ـ یزدگردی به بمبئی مسافرت و چون ساکنین انگشت شمار آن جزیره بواسطه اختلافات تقویم روی خوش باو نشان ندادند بایران مراجعت نمود مباحثات تقویم که بالاخره بمنازعه و خونریزی کشید داستان درازی دارد اگر فرصت یاری کرد در آینده بر سر آن صحبت خواهیم داشت .

www.tabarestan.info تبرستان

نخستین ازدواج پارسی با زرتشتی ایرانی

داستان اولیه بمبئی و پارسیان

" سیاوخش کرمانی چون باجبار اسلام آورد ، برای آنکه ناموس زرتشتیان بدست مسلمان نیفتد دختران خویش را پنهان نگاهداشته و باتفاق سیاح آلمانی به بمبئی فرستاد. پیروزه دختر جوان ایرانی از بین جوانان پارسی پیرمرد ۷۵ ساله را بشوهری خود انتخاب نمود . رستمجی دارابجی نخستین پارسی است که دوسال حاکم مطلق بمبئی و تاطی حیات ، آمروناهی بومیان بود. اولین در مهر بمبئی هنگامی ساخته شد که ۱۶ خانوار زرتشتی در آنجا ساکن بودند . "

در پیش گفتیم که زرتشتیان کرمان برای رفع ظلم و ستم از سرخویش بسخنان محمود بن میرویس افغانی که در سال ۱۷۲۲ میلادی (۱۱۳۴ قمری) بایران حمله نمود فریفته شده ، با قوای خویش در تحت فرماندهی نصرالله نامی از سردار زرتشتی بکمک افغانان باصفهان حمله و تاحدود شیراز برای آنها تسخیر نمودند . پس از آنکه این سردار دلیر در یکی از جنگهای شیراز از پای در آمد ، روزگار بر زرتشتیان سخت گردید. مخصوصا " پس از قیام نادر قلی میرزا و برچیده شدن بساط افاغنه در سال ۱۱۴۲هجری قمری برابر ۱۷۲۹ میلادی فشار مسلمانان بر زرتشتیان از حد گذشت وآنانرا یارای استقامت نماند . فامیل فامیل محض نجات خویش اسلام میآوردند . اجحاف در اخذ مالیات جزیه در کرمان که در شماره ۷ سال اول هوخت از آن صحبت داشتیم . تا حدود سال ۱۱۹۲ قمری (۱۷۷۸ میلادی) ادامه داشت ، علت مهمی بود که زرتشتیان را به ترک دین پاک نیاگان خود وادار میساخت .

آن دوره ، دورهٔ پادشاهی نادر شاه بود . بقول صاحب کلیله ودمنه " هر که بر پشت کره خاک دست خویش مطلق دید دل او چون سر چوگان بر همکنان کژ شود و مروت را زیر قدم بسپرد " نادرشاه پس از یکدوره فتوحات پی درپی و استیلا بر کشورهای همسایه و گرد کردن خزائن بیشمار ، بر اطرافیان و مردم بدبین شد . نوردیده خویش را نابینا ساخت و خود درآتش

قهر و غضب خویش بسوخت و دیگران را نیز بسوزانید . وقتیکه شاهنشاه کشور برجان و مال رعایا ستمکاری آغاز کند بمفاد الناس علی دین ملوکهم عمال دولت نیز به پیروی او از اجحاف و تعدی فروگذاری نمیکنند .

زرتشتیان آندوره روزگاری تیره و تار داشتند . سیاوخش بن دینیار کرمانی با سه پسر و زن خویش فرنگیس یکی از خانواده‌های زرتشتی کرمانی است که محض رهائی از فشار ستمکاران در حدود سال ۱۷۴۰ میلادی (۱۱۰۹ - یزدگردی) دین اسلام پذیرفت . اما دو دختر جوان خود را برای آنکه ناموس زرتشتی بدست مسلمانان نیفتد در منزل زرتشتیان مخفی نگاه میداشت و برای نجاتشان از چنگال آنان و از دست نرفتن دین ، بدوری و درد فراق جگر گوشگان راضی گشت و منتظر فرصت اعزام آنها بهندوستان بود تا در پناه پارسیان در آرامش زندگی کنند .

کارساز بندگان ، کار او را بسامان آورد . یکنفر سیاح آلمانی که نامش بما نرسیده در سال ۱۷۴۲ میلادی بکرمان وارد و از راه هندوستان مصمم مراجعت بدیار خویش بود . زرتشتیان فرصت را مغتنم میشمارند و سیاوخش با الحاح و اصرار و گریه و زاری از او خواهش مینماید تا دودختر را با خویش بهندوستان برده و در آنجا بدست خانواده محترم پارسی بسپارد . عواطف سیاح آلمانی از مشاهده اوضاع اسف‌آور زرتشتیان تحریک و بتقاضای آنها تن در میدهد . هنگام مسافرت دست دختر را بدست او میدهند . مرد آلمانی از دیدن دختران دل از دست میدهد و درهمان آن از پدرش سیاوخش یکی از آنها را خواستگاری و رضایتش را در ازدواج با دختر جلب مینماید و قول میدهد او را در رفتار بدین خود آزاد گذاشته ، دختر دیگر را در هندوستان بشخص امینی بسپارد . و سیاوخش که خود باجبار دین بهی را از دست داده و بظاهر مسلمانی آراسته بود و میخواست که دخترش با گوهر گرانبهای دین مزین باشد ، در آن گیرودار حیران ماند . ولی چون بیچاره بود دختر را در پناه یکنفر اروپائی دید نه که دشمن دین و آئین بهی نبود ، بهتر دانسته بآن ازدواج رضایت میدهد سپس هر دو دختر باتفاق سیاح آلمانی روی در راه میآورند و پس از چندی بساحل هندوستان در جزیرهٔ بمبئی که اخیرا " موقعیت بندری را حاصل کرده بود پیاده میشوند . سیاح آلمانی بوفای پیمان ، دختر کهتر را که پیروزه نام داشت بدست نیکاپور بهرام سپرده خواهش میکند اورا بعقد ازدواج شخص نیکوکار پارسی در آورد و خود با دختر دیگر که نامش مجهول مانده بطرف اروپا رهسپار میشود .

www.tabarestan.info تبرستان

شهر بمبئی که امروز عروس هند نامیده میشود و یکی از بنادر بزرگ بازرگانی است در چند سده پیش، از هفت جزیرهٔ بسیار کوچک تشکیل یافته و تا سال ۱۶۶۲ میلادی (۱۰۳۱ یزدگردی) از مستعمرات شرقی دولت پرتقال بود. چون در آنسال کاترین شاهدخت پرتقالی بعقد ازدواج چارلز دوم در آمد، بعنوان جهیز بپادشاه انگلستان واگذار شد. دارابجی پور نانا باهای ساکن قریه موراسوماری از توابع سورت که در قلمرو سلطنت دولت مغول بود، نخستین پارسی حادثه جوئی است که در حدود سال ۱۶۴۰ میلادی (۱۰۰۹ یزدگردی) با خانوادهٔ خویش بجزیره بمبئی مهاجرت و در آن جزیره با تلاقی که در آن زمان هپتانسیا نام داشت و ساکنین آن ماهیگیران و چندین خانواده پرتقالی بودند سکونت اختیار کرد. دارابجی پس از چندی، در خدمات دولتی حکومت پرتقال داخل و اداره بخش مهم امور جزیره با و محول گردید.

چون در سال ۱۶۶۲ مالکیت بمبئی بدولت انگلستان انتقال یافت، دارابجی بنا بتوصیه مقامات مربوطه پرتقالی بهمان شغل قدیم خویش باقی بماند و با تجربیات گذشته خویش برای انگلیسها مصدر خدمات بسیار مهمی گردید. دارابجی در بخش فارت یکی از جزایر هفتگانهٔ بمبئی و مرکز سکونت ماهیگیران که نامش بمباین بود که بمبئی باشد برروی اراضی وسیعی که دولت برایگان باو واگذار کرد باغ و عمارات شخصی بساخت و اینک باسم خاندان او بنام محله پتل معروفست و مرکز بازرگانی شهر و ادارات دولتی و ملی است.

دارابجی از طرف انگلیسها مامور وصول مالیاتی بود که بر افراد ماهیگیران وضع نموده بودند دارابجی در حدود سنه ۱۶۸۹ در گذشت و دو پسر باسم ماکوجی و رستم جی از خود بیادگار گذاشت.

پس از فوت دارابجی پسر کهتر او رستمجی، پهلوان داستان ما از طرف انگلیسها بجای پدر منصوب و در انجام وظایف محوله ابراز فعالیت نمود. شرکت هند شرقی (ایست ایندیا کمپانی) در آن هنگام رتق و فتق امور بمبئی را برعهده داشت و فرماندار از طرف آنها منصوب میگردید. شهر بمبئی در آن موقع عاری از استحکامات دفاعیه بود. سیاهان جنجیره در ۴۵ میلی جنوب بمبئی، دزدان دریائی بودند که گاه و بیگاه بجزیرهٔ بمبئی حمله آورده شهر را میچاپیدند یکی از این حمله های سخت در سال ۱۶۹۰ میلادی (۱۰۵۹ یزدگردی) اتفاق افتاد. فرماندار وقت سرژرمن چیلد پس از شکست فاحش با انعقاد پیمان و دلجوئی از امیردزدان تا چندی

www.tabarestan.info تبرستان

بمبئی را از شر آنها در امان داشت ، اما دو سال بعد در سال ۱۶۹۲ ـ بواسطهٔ شیوع طاعون سختی فرماندار انگلیسی با کلیهٔ نفرات وسپاهیان خویش شهر را تخلیه نمود . چون این خبر بجنجیره و بیاقوت خان امیر دزدان رسید فورا " با افراد دستجمعی خویش مجددا " به بمبئی حمله وبخش مهم و قلعهٔ شهر واقع در دونگری را متصرف شدند .

رستم جی چون حال را بدینمنوال و قلعه و جزایر شمالی را درتصرف دشمن دید فرصت از دست نداد . رشتهٔ امور نظامی و کشوری شهر را بدست گرفت . جماعت ماهیگیران و بومیان حوالی را مجهز و در تحت فرماندهی خویش بر یاقوت خان حمله نمود و پس از چندین شکست سختی که بآنها داد قلعه را دوباره متصرف و آنها را از بمبئی براند (این قلعه را انگلیسها چون در دسترس دزدان قرار میگرفت بعدها خراب نمودند) مردم بمبئی از این پیروزی شایان که حتی از انگلیسها نیز ساخته نبود و دو سال قبل مجبور بانعقاد پیمان با دزدان شده بودند ، شادیها نمودند و رستم جی را بنام جنرال رستم جی خواندند . رستم جی ما وقع را باطلاع مقامات مربوطه شعبهٔ سورت شرکت هند شرقی رسانید و تا ورود فرماندار جدید طی مدت دوسال حاکم مطلق شهر بمبئی بود . هر چند که در دفتر حکومتی انگلستان اسم او چون از طرف دولت بفرمانداری منصوب نشده بود جزو فرمانداران بمبئی ثبت نشده است اما دفتر شرکت هند شرقی از داستان شجاعت و کارنامه او در غیاب فرماندار و اضمحلال یاقوت خان صحبت میدارد . بمبئی در مدت دوسال فرمانداری رستم جی در کمال امنیت بود و رعایا از رفتار او کمال رضایت و خشنودی را داشتند . بورود فرماندار جدید به بمبئی ، رستم جی رشتهٔ امور نظامی و کشوری را تحویلش داد و خودبلقب پتل بمبئی (کلانتر) ملقب و بمنصب مستوفی گری منصوب گشت و بعلاوه قطع و فصل امور مردم و دادرسی بکلیه دعاوی و امور قضائی بومیان با وواگذار گردید .

باید اشعار داشت که اهمیت کلانتری در آنزمان مانند ریاست کل شهربانی بوده است .

از آنچه گذشت رستم جی پور دارابجی پور نانا باهای نخستین پارسی با شهامتی است که در حدود دو قرن ونیم پیش با کفایت و شجاعت وکاردانی خویش ارتشی فراهم و در تحت فرماندهی خود شهر را در غیاب حاکم و ارتش دولتی از دست دشمن پس گرفته و آنانرا متواری ساخته و از طرف ملت بنام جنرال معروف میشود . کلیه مردم بمبئی و بومیان اطراف بادیدهٔ احترام

بوی نگریسته و امرش را از دل و جان میپذیرفته‌اند . تهیهٔ آذوقه‌واشیه کشتیهای انگلیسی وارد بر ساحل بمبئی بر عهده او محول بوده است . کرسی ریاست انجمن پارسی پنچایت نیز تا طی حیات با او بود .

انگلیسیها مرکز بازرگانی خویش را در دوران نفوذ رستم جی از سورت به بمبئی انتقال دادند . لذا عده بازرگانان و هنرمندان و دلالان پارسی که با آنها و خارجیها روابط بازرگانی داشتند بآنجا مهاجرت نمودند . مانند :

هیرجی ردیمنی نخستین پارسی هندی است که در سال ۱۷۵۶ میلادی (۱۱۲۵ یزدگردی) بچین مسافرت و روابط بازرگانی را با آن کشور ایجاد نمود . سرکاوسجی جهانگیر باروشت از نبیرگان اوست .

لوجی وادیا در سورت کشتی ساز بود . از تشویق دودلی ، رئیس کل کشتیهای انگلیسی در شرق به بمبئی مهاجرت نمود و درسال ۱۷۳۵ میلادی (۱۱۰۴ ی) اولین لنگرگاه را در بندر بمبئی بنا و کشتی سازی را دایر کرد . خانواده و ادیا و خیرات آنان معروفست .

هومجی پور بهرام جی دادی شت بازرگان بود ودرسال ۱۶۸۸ میلادی به بمبئی آمد و دخمه مخصوص مختص بخانواده خویش در آنجا بساخت وتا کنون دایر میباشد . قریه مبارکه نزدیک تفت در یزد با پول اردشیردادی شت از نبیرگان او و همت مرزبان ظهرابکسنویه‌ای ایجاد شد . در آینده از آن صحبت خواهیم داشت .

رستم مانک معروف‌به رستم سیت که درسال ۱۶۶۰ میلادی ازدربار شاهنشاه مغول پروانه تاسیس کارخانه و بنگاه بازرگانی در سورت برای انگلیسها گرفت و خود دلال آنها بود در ۸۶ سالگی در سال ۱۷۲۱ در بمبئی در گذشت خانواده ستنا از فرزندان او میباشند . شهرت رستم مانک دریزد نیز پیچیده بود و دستور جاماسب‌حکیم در سال ۱۷۲۲ چند نسخهٔ خطی اوستا را با خود به بمبئی برای او هدیه میبرد . اما چنانکه گفته شد دوسال قبل از ورودش جهانرا بدرود گفته بود . بنابراین دستور جاماسب‌بسورت عزیمت و در آنجا رحل اقامت میافکند .

بناجی پور لیمجی پور رستم جی که در سال ۱۶۵۴ میلادی متولد و در سال ۱۷۳۴ وفات یافت نخستین در مهر بمبئی را بر روی زمین ملکی خود جلو منزل رستم جی پتل بساخت و آنرا در روز آدرایزد وآذرماه شاهنشاهی ۱۰۷۸ یزدگردی برابر ۱۵ ژوئن ۱۷۰۹ افتتاح نمود . در آنموقع جمعیت

پارسی در بمبئی از ۱۶ خانوار تجاوز نمیکرد .

بیکاجی پور بهرامجی، یادگار خیر او بنام چاه آب بیکا بهرام در نزدیکی ایستگاه چارچ گت در بمبئی که در سال ۱۷۲۵ میلادی حفر شده تا کنون شهرت عمومی دارد و آبش را برای نوشیدن بجاهای دورودراز میبرند. سیاح آلمانی پیروزه دختر ایرانی را بدست او سپرد که هنگام ورودش به بمبئی چهارده سال داشت و درروز دیبمهر و مهرماه قدیم ۱۰۸۹ یزدگردی برابر ۲ مه ۱۷۲۸ میلادی در کرمان متولد شده بود.

آن روزها نزدیک محله پتل تالابی وجود داشت که پارسیان هنگام غروب در آنجا جمع و ساعتی چند در صحبت یکدیگر خوش بودند. روزی بیکا بهرام دختر ایرانی را با خود بآنجا برد تا ازبین جوانان حاضر یکی را بعنوان شوهر برای خود انتخاب کند . پیروزه پس از نگاهی بهمه رستم جی پتل پهلوان داستان و بزرگ پارسیان را برای شوهری خود برگزید . رستم جی چون دید نزدیک است طوقی بگردنش افکنده شود پریشان و شرمنده گردید برخاست و راه منزل پیش گرفت . هرچند بیکا بهرام حامی و پشتیبان دختر به پیروزه اصرار نمود جوان دیگری را بر گزینند ، دختر انکار نمود روز دیگر باز او را بآنجا برد تا شاید شوهر دیگر انتخاب نماید . آنروز رستم جی در آنجا حاضر نبود بنابراین پیروزه پوست کنده باو گفت که با شخص دیروزی ازدواج خواهد کرد و بدیگران اعتنا ندارد . لذا بزرگان پارسی بمنزل رستم جی رفته پس از چند روز الحاح و اصرار او را بآن ازدواج راضی مینمایند . تگفته نماند رستم جی در آن موقع ۷۵ مرحله از مراحل زندگی خویش را طی نموده بود و باوجود دو ازدواج فرزندی ازدو زن سابق خود نداشت مردم باو فهمانیدند که چون خود دختر ایرانی بازدواج با او اصرار دارد ، انکار او بیمورد است شاید خواست خداوندیست که فرزندی برای او از این دختر قدم بجهان گذارد . هر چند پیروزه در آن هنگام چهارده ساله بود بواسطهٔ قامت بلند و رسائی که داشت بیست ساله بنظر میرسید همینطور رستم جی نیز باوجود کبرسن ، سالم و تندرست و قامتی زیبا داشت و سیمایش سال او را بیش از ۴۵ نشان نمیداد .

چنانکه گفتیم رستم جی رئیس پارسیان بمبئی و مرجع امور ساکنین آن شهر بود بالاخره از اصرار دوستان بازدواج با پیروزه دختر جوان هر چند که از خانواده و اصالت او آگاهی نداشت تن در داد ، ولی در طی زندگانی خانوادگی بنجابت و خون پاکش پی برد که چگونه در رضایت خاطر

او میکوشد و خانه را محل عیش و سور میسازد . رستم جی از این ازدواج خوشبخت و خوشحال بود و همواره اهورامزدا را سپاسگزار که چنین فرشته خصالی را از ایران برایش ارمغان فرستاده است . رستم جی برخلاف زنهای اولیه خویش از پیروزه پدر چهار پسر گردید آنهم فرزندانی که برنام نیک پدر افزودند و برای جماعت خویش و مردم شهر بانجام امور خیر موفق شدند . اسامی آنها بترتیب از اینقرار است .

(۱) کاوسجی در سال ۱۱۱۴ یزدگردی (۱۷۴۴ م) متولد و در ۵۵ ـ سالگی در ۶ اوت ۱۷۹۹ میلادی در گذشت .

(۲) دارابجی در سال ۱۱۲۳ یزدگردی (۱۷۵۴ م) متولد و در سال ۱۸۰۴ میلادی جهان را بدرود گفت .

(۳) کیخسرو در سال ۱۱۲۵ یزدگردی (۱۷۵۶ م) متولد و در سال ۱۱۶۳ یزدگردی (۱۷۹۲ م) وفات یافت .

(۴) تهمولجی در سال ۱۱۲۶ یزدگردی (۱۷۵۷ م) متولد و درسال ۱۸۲۸ میلادی بسرای دیگر شتافت .

رستم جی پتل چون بسن ۹۵ رسید یعنی در سال ۱۷۶۲ م دو فرزند بزرگ خویش را داماد نمود .

اسناد در دست از مقامات مربوطه شرکت حاکی است بر اینکه چنین مجلس با شکوه سور را کسی بیاد ندارد . رستم جی از فرط خوشحالی وبرای اینکه همه پارسیان هند دراین شادی وی شرکت داشته باشند بسته های شیرینی و حلوا بین زرتشتیان ساکن دهات و قصبات گجرات مانند سنجان ، بروچ ، کمبایت ، بلسر ، بانسده ، نوساری ، سورت ، واریاو ، واودواده و دهات و توابع آن بخش نمود .

رستم جی یکسال پس از این عروسی در ۹۶ سالگی در روز آسمان ایزد و شهریورماه شاهنشاهی ۱۱۳۲ یزدگردی برابر ۱۲ آوریل ۱۷۶۳ بجهان باقی شتافت .

پیروزه بانو در طی مدت ۴۵ سال پس ازدرگذشت شوهر درنگاهداری فرزندان و نبیرگان خویش و تربیت آنها بخوی و اخلاق وروش ایرانی رنج فراوان برد و در ۸۰ سالگی در روز خیرایزد و شهریورماه قدیم ۱۱۷۷ یزدگردی برابر ۱۵ فوریه ۱۸۰۸ درگذشت .

کاوسجی فرزند مهتر رستم جی و پیروزه بانو در سال ۱۷۶۳ میلادی پس از فوت پدر بمنصب کلانتری بمبئی و پست دادرسی بجای پدر منصوب گردید .

www.tabarestan.info تبرستان

چون انگلیسها در سال ۱۷۷۴ میلادی قصبات تهانه ، کلیان ، بندره و دهات تابعه آن را از دولت مراته تصرف نمودند ، بخشداری و مستوفی - گری متصرفات جدید را نیز حواله کاوسجی نمودند و او باتفاق برادران خویش در انجام آن همه امور مهم ابراز فعالیت نمود .

بعلاوه تهیه آذوقه کلیه کشتیهائیکه به بندر بمبئی لنگر میانداخت کنترات و اداره آنرا به تهمولجی برادر کهتر خود ، که در انگلیسی سرآمد بود واگذار کرد . بقول مولف " بمبئی بهار " کاوسجی جوان رشید و خوش سیما بود و علت آن پوشش ایرانی او بود که مادرش بواسطه عشق بایران و ایرانیت برخلاف پارسیان که با البسه هندیان ملبس بودند ، فرزندان خود را لباس ایرانی میپوشانید تا بایران و ایرانیان علاقه داشته باشند وبراستی فکرش درست و بجا بود .

بعدها فرزندان او بزرتشتیان ایرانی که به بمبئی پناه میبردند کمک شایانی مینمودند و بواسطهٔ محبتهای آنها شالوده مهاجرت زرتشتیان ایرانی بهندوستان از آنزمان ریخته شد .

کاوسجی چون در طفولیت بلباس ایرانی خو گرفته بود در بزرگی نیز از خود دور نمیکرد و همیشه و همه جا آنرا میپوشید و در این لباس جلال و ابهت مخصوص داشت .

چون کاوسجی بخشدار تهانه ، کلیان و بندره شد ، شماره بسیاری از پارسیان را در آن قصبات مسکن داد .

و در سال ۱۷۸۰ میلادی برای آنها دخمه ، در مهر و نساخانه بساخته کاوسجی در بمبئی نیز آثار خیر از خود بیادگار گذاشته است که اینک بنام او معروفست و یکی از آنها تالابی است که اخیرا " شهرداری بمبئی بعلت تنگی فضا پرساخت و اینک محله تالاب کاوسجی پتل نام دارد .

www.tabarestan.info تبرستان

آغاز مهاجرت
زرتشتیان ایران به هندوستان

" چون مسلمانان خواستند دختر نه سالهٔ کیخسرو ایزدیار را بربایند ، شبانه نوردیده خویش را برداشته مخفیانه بهندوستان رهسپار گردید و شالودهٔ مهاجرت زرتشتیان را به بمبئی بریخت . دختران او با خانوادهٔ محترم پارسی ازدواج نمودند و درنجات برادران دینی خویش در ایران کوشش کردند . ستمکاریهای " خان بزرگ " فرمانداز مطلق العنان یزد نسبت بزرتشتیان ومحرومیتهای اجتماعی آنان و قحطی و خشکسالی یزد و خشک شدن آب اهرستان مدد این مهاجرت گردید . چون مسلمانان بمحلهٔ زرتشتیان حمله و میت زرتشتی را برای دفن تقاضا مینمایند ، بانوی دلیر ماه‌ستی خدابنده در جلو آنها استقامت بخرج داده با فصاحت خویش آتش خشم آنها را خاموش و دست خالی برمیگرداند . ملاخسرو و بهرام بن رستم پس از ورود بهندوستان در دستگاه امارت نشین حیدر آباد دکن صاحب جاه ومقام گردیدند . ملابهرام جمشید بین اهالی شیراز براستگوئی مشهور واردشیر آخوندهم معروف بود . "

در پیش گفتیم سیاوخش بن دینیار کرمانی در نتیجه فشار مسلمانان در حدود سال ۱۱۰۹ یزدگردی (۱۱۵۴ هـ ـ ۱۷۴۰ م) با زن و پسران خویش باجبار دین اسلام پذیرفت و دختران خود را برای حفظ دین بهی ، دو سال بعدتر بهندوستان اعزام داشت . فشار نامبرده علی رغم تصریح قرآن در آیه لااکره فی الدین یعنی تبلیغ بجبر روانیست ، بانواع و اقسام ادامه‌داشت و آنانکه بینوا و بیچاره بودند و راه بجائی نداشتند قربانی اینگونه ستمکاریها میگشتند و ناگزیر از دین پاک نیاگان خویش چشم میپوشیدند اما کسانیکه میتوانستند چاره‌ئی بیندیشند برای حفظ دین بهی و نجات خود بوسایل گوناگون متوسل میشدند .

بنا بقول صاحب بمبئی بهار ، بهدین ایزدیار و بهدین آدرباد نامی دو نفر از زرتشتیان کرمان در حدود سال ۱۱۳۴ یزدگردی یعنی ۲۵ سال بعد از واقعه سیاوخش بن دینیار برای نگاهداری دین و ناموس و جان خود با کلیه خانواده خویش مخفیانه و با تغییر لباس از کرمان رخت بر بسته وچون راه بجائی نداشتند بسوی یزد مهاجرت نمودند و درآن شهر رحل اقامت

www.tabarestan.info تبرستان

افکندند.

ایران در آنزمان پس از قتل نادرشاه دوران هرج و مرج خویش را می پیمود و محمد تقیخان بافقی معروف‌بخان بزرگ فرماندار مطلق العنان یزد بود، کسیکه نسبت بزرتشتیان ستم روا میداشت، چنانکه در روز پر برفی هنگامیکه در سردر ارگ خویش نشسته بود دید یک نفر زرتشتی بدبخت در میدان قلعه بر روی یک پای ایستاده و پای دیگرش را در زیر دامن قبا گرم نگاهمیداشت، فرمان داد پای آن مرغ یکپارا ببرید. دژخیم بی رحم فورا "پای آن بدبخت را قطع و از زندگی محروم ساخت. شمه‌ئی از تعدیات این فرماندار یزدی را در شماره ۱۲ سال اول هوخت شرح داده‌ایم. پناهندگان از این مهاجرت طرفی برنبستند و پس ازمرور زمان باز باجبار مهاجرت اختیار نمودند. اما این مهاجرت که گویا خواست خداوندی بود، بنفع زرتشتیان ایران تمام شد و راه نجات و روزنه امیدی برای آنها باز کرد و گرنه پس از پایان یافتن یک قرن دیگر نشانی از ما باقی نمیماند.

سه سال پس از ورود ایزدیار و آدرباد، ملاکاوس دستور دانشمند پارسی با نامه‌ئی از طرف پارسیان متضمن پرسشهای دینی، از سورت و راه بندرعباس وارد یزدگردید. نه سال در یزد و اصفهان و شیراز بماند و زرتشتیان را از طریق و چگونگی مسافرت بهند آگاه ساخت و با پسرش ملافیروز پس از ورود به بمبئی در دلجوئی از زرتشتیان ایرانی ابراز مساعی مینمود.

کیخسرو پسر ایزدیار چندی پس از ورود به یزد با گلنار دختر آدرباد مزاوجت نمود. رشته یگانگی مهاجرین از این وصلت استوارتر گردید. کیخسرو و گلنار صاحب‌چندین فرزند شدند. بزرگترین دختر آنها شیرین بانو بودکه در یزد بعقد ازدواج بهدین رستم فرامرز درآمد. ولی گلستان بانو دختر دومی چون در حسن و جمال بیمانند بود مورد نظر و طمع دشمنان دین واقع شد و نقشهٔ ربودن او را که در آن وقت فقط نه سال داشت طرح و چون نزدیک بعملی شدن رسید پدر از واقعه آگاه گشت. شبانه نور دیده خویش را برداشته مخفیانه بسوی بمبئی رهسپار شد و پس از تحمل مشقات و سختیهای بیشمار در طی طریق و عبور از دریا بوسیله زورق بادی بالاخره در سال ۱۱۶۴ یزدگردی (۱۷۹۵ م) وارد آن شهر گردید. آن سال سالی بود که لطفعلیخان زند بواسطه خیانت دوستان خود کشته شد و اهالی کرمان بواسطه وفاداری با و قربانی ستمکاری های آغا محمدخان خواجه گشتند. اما

لطف‌یزدانی شامل حال زرتشتیان شد و بواسطه نفوذ ملاگشتاسب منجم کرمانی در شخص شاه طرف‌توجه سلطان جبار قرار گرفتند و آن داستانی است خارج از حوصله این مقاله و در آینده هنگام فرصت از آن صحبت خواهیم داشت.

در آن دوره پای زرتشتیان در شهر بمبئی باز نشده بود. سوای پیروزه بانو که در پیش از او صحبت داشتیم و در آن موقع ۶۷ سال داشت و پیرزنی بود خانه نشین و از یارودیار و بستگان خود بیخبر، ایرانی دیگر در آن شهر وجود نداشت مهاجرین زرتشتی در این شهر بیگانه، بی مأمن و مسکن بودند. کیخسرو ایزدیار با کودک نه ساله خویش گلستان بانو پس از آنکه در ساحل بمبئی پیاده شد در نزدیکی محله رستم جی پتل حیران و سرگردان بایستاد نه راه بجائی بلد بود و نه کسی را میشناخت و نه زبان میدانست که از عابرین چاره جوئی کند بیاد دیار و یار و فرزندان عزیز افتاد که بواسطهٔ ظلم دشمنان از آنها جدا گشته و بشهر غربت روی آورده است و اینک غریب‌و بیکس و آواره و پریشان در گوشهٔ خیابان باید بایستد. بغض راه گلویش را گرفته و بدرگاه خدا نالان بود که ناگاه گشایشی بکارش رسید. یکنفر پارسی دیندار موسوم به ایدلجی پور دارابجی لشکری اورا بدید و بدانست مسافر است، نزدیک رفت و ازحالش جویا شد اورا با دخترش در منزل خویش پناه داد و چون فرزند نداشت گلستان بانو را بعنوان فرزندی بپذیرفت. کیخسرو ایزدیار چون دید میزبان گرامی نوردیده‌اش را بمثل فرزند خود دوست میدارد، اورا بوی سپرد و خود دوباره بایران برگشت تا دختران دیگر خود نازبانو و خورشید بانو و پیروزه بانو را بمأمن آزادی برساند. لذا در سه سفر پی در پی دیگر بهند، هر دفعه باتفاق عده‌ئی از زرتشتیان که بواسطه خشکسالی ومحرومیت‌های اجتماعی و فشار های مذهبی در مضیقه بودند یکی از دختران خویش را به بمبئی کوچ داد.

دختران کیخسرو ایزدیار بواسطه توجهات آقای ایدلجی لشکری حامی و پدر خوانده گلستان بانو با فامیل محترم پارسیان ازدواج نمودند. چنانکه عروسی گلستان بانو با فرامجی بیکاجی پاندی و نواز بانو با هرمزجی ایدلجی کاما و خورشید بانو با نامدار جاوید نرسی آبادی وپیروز بانو با پشوتن جی مهر بانجی مهر هومجی واقع گردید. گلستان بانو دختر دومی کیخسرو ایزدیار، حقیقتاً بزرگی بگردن زرتشتیان ایران دارد. تشکیل انجمن بهبودی حال زرتشتیان ایران معروف‌بانجمن اکابر صاحبان

پارسی و سازمان بنگاههای خیریه آنها در ایران و اعزام مانکجی صاحب برای سرپرستی زرتشتیان و مساعی آنها در رفع مالیات جزیه بواسطه نفوذ او بود . راجع بداستان وی و فعالیت های فرزندانش در آینده سخن خواهیم راند .

دهها ئی که امروزه در اطراف شهر یزد دیده میشود در آن دوره وجود نداشت . قنوات نوابی و دولت آباد و تره خانی حفر نشده بود . قاسم آباد ، زین آباد ، مبارکه ، خلیل آباد ، حسن آباد مشیر ، مهدی آباد مزرعه اردشیر و غیره وجود نداشت . خیرآباد ، اهرستان ، خرمشاه ، سردوراه و کوچه بیک بوسیله آب اهرستان مشروب میگشت . کلیه آبادی اطراف یزد در قرن هشتم هجری بواسطه این آب بود احمد بن حسین بن علی الکاتب مولف تاریخ جدید یزد که کتاب خویش را در سال ۸۶۲ هجری تالیف نموده در تعریف این آب مینویسد : " آب اهرستان بچندین موضع قسمت میکنند و قریب پانصد مصنعه در شهر و بیرون از این آب مملو میگردد و بیشتر باغات معمور بر کنار این آب واقعست و قریب هزار کوچه از شارع اهرستان برمیخیزد و همه بر باغ و خانه و بساتین و مساکن مردم میباشند و این آب بشهر میرود و بدارالشفاء حاجبی میگذرد و از آنجا بدر مدرسه وردان روزمیرود و بدارالفتح و بدر مسجد میگذرد و تمام شهر سیر میکند و الیوم دوازده آسیا در اهرستان بر این آب دایر است آسیاء عزالدین وغیره . و قریب هزار کوچه و بیشتر از این آب بهره میبابند و دو رویه درخت بید و توت و سنجد بر لب آب اشاره بود و هنوز بعضی هست چون محله ماء ترک و دشتوک و یخدان و نوع آباد و مسعودیه و سردوراه و کوچه بیک و چهار منار و در مدرسه عبدالقادریه و مصلی عتیق و گوشه حظیره و سرچم و غیره مردم ازاین آب فایده میبابند . "

بارها اهرستان باین آباد که معموری شهر بسته بآن بود بواسطه خشکسالی و یا سیلاب خراب و بایر و مردمانش پراکنده و در بدر شده اند . یکی از این وقایع در سال ۸۵۸ هجری رویداد مولف تاریخ نامبرده در این مورد میگوید "چون سال ثمان و خمسین و ثمانمائه (۸۵۸) در آمد در یزد قحط واقع شد و باران نیامد و چشمه ها خشک شد و وباء واقع گشت . اغنیا فقیر شدند و مساکین اسیر و جوانان پیر گشتند و پیران در گذشتند . اطفال خرد و عورات بر سر راهها برگذرها بر همدگر افتاده بودند . گلستان خارستان و مسجدها بیمارستان گشت . قرص گندمین چون قرص آفتاب در ابردیماهی

محجوب ماند و هر که نان نداشت جان بر میافشاند و هرروز صدودویست میمردند و بیشتر بکفن نمیرسیدند .... در سال ستین و ثمانمائه (۸۶۰) بارندگی بر اطراف روی نمود و چون بارندگی یوما " فیوما " میشد هر هفته رودی عظیم در رودخانه جاری میگشت تا چهارشنبه بیست و سوم فروردینماه سنه مذکور در پسین گاه سیل روی بشهر آورد. اکثر کاریزها و رستاق از سیل مملو شد و از صحرا بمحلات و باغستان ورود کرد، عمارات شهر و محلات خارج شهر را خراب کرد گویا روز قیامت و شب رستاخیز بود. کس بکس نمیپرداخت از پسین گاه سه شنبه تا چاشتگاه چهارشنبه این سیل جاری بود... و بدلیل عقل تا صد سال مثل این خرابی تعمیر نخواهد یافت و آثار او ظاهر خواهد ماند و تمام نباتات و اشجار قدیم و جدید که آب سیل بدور سیده گفتی که شعله آتش براوزده شده است چندان خشک شد که اثر نم در او نماند."

در حدود سال ۱۱۴۰ یزدگردی باز آباهرستان بعلت خشکسالی بته میکشد. باغات و کشتزارهای خرمشاه و اهرستان و کوچه بیک تماما " خشک و مردم آنجا مستاصل و پریشان روزگار و دربدر میگردند. شاعر دهاتی وقت " جمشید خسرو دارا ب " از این پیش آمد و عدم اعتبار آباهرستان و بدبختی مردم در قصیده " آباهرستان ندارد اعتبار " نوحه سرائی کرده واز مسافرت اجباری و مهاجرت دستجمعی زرتشتیان برای تحصیل روزی و کسب معیشت بطرف هندوستان و دسته‌ئی بسوی اصفهان اشاره مینماید. فرزندان خسرو گشتاسب غایب باعضهان کوچ مینمایند و اسفندیار اردشیر و شاهویربن سرخاب ول و خواهران رستم ایران خرمشاهی و جماعتی دیگر چون نامدار جاوید نرسی آبادی و مرزبان ظهراب کسنویه‌ئی و ایران گشتاسب حسینی (جدنگارنده) و برادر مهترش کیخسرو بسمت هندوستان رهسپار و در بمبئی رحل اقامت میافکنند و بعضی ها در آنجا داماد میشوند. نامدار جاوید نرسی آبادی چنانکه گفتیم با دختر کیخسرو ایزدیار ازدواج نمود و ایران پور گشتاسب حسینی مروارید دخت ایران خرمشاهی را بعقد ازدواج خود در آورد .شاهویربن سرخاب ول برادر ملابهرام بن سرخاب ول خرمشاهی میباشد که از منجمین بسیار معروف زرتشتی بود و پیشگوئیهای او کلیه مقرون بحقیقت بوده است. ملا فیروز شاعر و دستور دانشمند پارسی در مواردی چند از استادی او صحبت داشته است. ملا بهرام در حدود سنه ۱۷۷۰ میلادی (۱۱۴۰ یزدگردی) نزد ملا کاوس ستاره شناسی یاد گرفته است.

www.tabarestan.info تبرستان

دارا بپور مهربان معروف بدارا بمهر یکی از شخصیت های برجسته زرتشتی یزد و در خرمشاه منزل داشت. شاعر دهاتی جمشید خسرو دارا بدر یکی از غزلهای خویش از او اسم برده میگوید:

عرض اخلاص مرا برگوش آقایم رسان
آن هنرمند جوان دارا بابن مهربان
کای جوان هوشمند بی نظیر پیر خرد
بنده رادادی خجالت در میان مردمان
آن هنرهائیکه باشد جمله در بازوی تو
یک بیک کرده کرامت آن خداوند جهان

درحدود سال ۱۱۵۰ یزدگردی مصیبت عظیمی بر او روی آورد. ماه پرویز دختر زیبا و جوانش در بامداد روز عروسی جوانمرگ شد. دارا باز فشار اندوه نامبرده دیری نپائید و جهان را بگذاشت. چندی بعد زن وپسر جوانش نیز بواسطهٔ ناتوانی از پرداخت جزیه و تحمل تعدیات ماموریان دولت، اسلام آوردند. اما هر چند ظاهرا "بلباس مسلمانی آراسته بودند باطنا "آئین بهی را پیروی میکردند. پس از مراجعت کیخسرو ایزدیار از بمبئی پسر دارا بمهر و مادرش چون از ظاهر مسلمانی خویش بتنگ آمده بودند مخفیانه بهندوستان رهسپار گردیدند. مادر بورود به بمبئی چشم از گیتی پوشید. پسر نیز پس از چندی علیل و ناتوان گردید. بعداز مدتی با نامی نو بایران و خرمشاه مراجعت نمود و در منزل یکی از خویشان اقامت اختیار کرد، لیکن بواسطه کسالت طولانی خویش چندی پس از ورود در گذشت. چون بلباس زرتشتی ملبس بود و مسلمانان از هویت او بیخبر بودند، مردم ده بنا بوصیت خودش میت را بآئین مزدیسنی بدخمه سپردند. یکی ازمفسدین بمسلمانان خبر رسانید و بآنها گوشزد نمود که مرحومی را که هنگام غروب بدخمه سپرده اند پسردارا بمهر جدیدالاسلام است. غوغا و همهمه ازاین خبر بین مسلمانان تولید و بمحله زرتشتیان حمله وتقاضای استرداد میت را مینمایند. بزرگ زرتشتیان خرمشاه در آن موقع بانوئی بود با کمال و فصیح و حاضر جواب و برخلاف جنس خویش قوی و پهلوان موسوم بماه ستی خدابنده. چون تغیر و خشم مسلمانها را بدید خود را بین آنها انداخته کدخدایشان را بخود خوانده میگوید که مسلمان بقانون اسلام باید مختون باشد بیائید برویم و میت را در دخمه ملاحظه نمائیم اگر مختون باشد ضبط کرده دفن نمائید و هر مقدار غرامتی را که بخواهید از ما وصول کنید

والا در آرامش ما زرتشتیان بیچاره بیجهت خلل وارد نیاورید. خشم مسلمانها از این پیشنهاد معقول فرو می نشیند ولی چون شب بودقرار بر این میدهند که علی الصباح کدخدای مسلمان باتفاق او بدخمه رفته میت را ملاحظه نمایند. بانوی دلیر نامبرده پس از گذشتن نیمی از شب یکه و تنها بر اسب سوار و بشتاب بطرف دخمه رهسپار و در دل شب در آن محل مخوف داخل گشته آلت تناسل مرحوم را با کارد ازکالبد جدا کرده پائین سرازه پرت مینماید و دوباره بسرعتی هرچه تمامتر بمنزل مراجعت و پس از شست وشو به بندگی میپردازد که کدخدای مسلمان در خانه اش را میزند. بدون معطلی با کدخدا براه میافتد. چون در دخمه را باز و داخل میشوند، کالبد میت را بی آلت تناسل می بینند. کدخدای مسلمان حیران و در اقدامات خود با شکست مواجه میشود و پس از مباحثات زیاد بالاخره قول ماه ستی را بزرتشتی بودن مرحوم می پذیرد.

در روزگار کریمخان زند، ملا بهرام جمشید مهربان خرمشاهی درشیراز حجره داشت وبخرید وفروش کالا میپرداخت. بواسطه راستی ودرستی خود بین اهالی شهروعشایر مشهور بود. غالب چادرنشینان و ایلات فارس و اطراف او را معتمد خود قرار داده و با او سروکار داشتند و حتی نقدینه و در آمد فروش خویش را بدون اخذ سند به پیش وی امانت میگذاشتند. ملا بهرام نه تنها طرف وثوق ایشان بود بلکه علمای عظام شهر نیز او را امین وقولش را بردیگران ترجیح میدادند. میگویند سالی رؤیت هلال عید در آخر ماه صیام بسیارضعیف بود و بغیراز دو نفر همگی از مشاهده محروم ماندند. بینندگان که یکیشان عالم علوم مذهبی بود، رویت هلال را بمجتهد بزرگ شهر اعلام داشتند، اما مورد قبول نیفتاد. شاهد دیگر اظهار داشت ملا بهرام نیز برؤیت هلال موفق گردیده است. مجتهد او را احضار نمود و جویای رؤیت هلال گشت. چون ملا بهرام دیدن ماه نورا تصدیق نمود. مجتهد بپذیرفت. شخص عالم از رجحان قول یکنفر غیر مسلم کافر بر قول مسلم و عالم مسلم اعتراض نمود. مجتهد در جواب گفت که در چند سال قبل یکروز ملا بهرام با دیک سربسته و ممهور بمنزل او رفته اظهار میدارد که این دیک امانت فلان لر میباشد که از سه سال قبل مراجعت ننموده است پس از تحقیق معلوم شده که هنگام عزیمت بدیار خویش در طی طریق در گذشته است. لذا خواهش میشود محتویات آنرا که نمیدانم چیست بوارث یا وراث او مسترد دارید. اینجانب

در جلو ملا بهرام دیگ را گشودم و دیدم پراست ازمسکوکات طلا و نقره اگر این امانت نزدیکی از مسلمانان بنام امروزه میبود بجرئت میگویم که مسترد نمیداشتند . اما ملا بهرام با وجودیکه دیگران ازموضوع بی اطلاع بودند بدست من سپرد تا بمالکش ردنمایم . ملا اردشیر معروف به آخوند یکی دیگر اززرتشتیانی است که درشیراز بدادوستد مشغول وطرف توجه مردم آن دیاربوده ودرزلزله شیراز بزیر آوار رفت ودرگذشت.پسرش ملاخسروبعدازمرگ پدر ماترکش را پول نقدکرده تقریبا " درحدود سال ۱۸۰۰ میلادی (۱۱۷۰ یزدگردی) عازم هندوستان شدودردستگاه امارت نشین نظام حیدرآباد دکن به پست مهمی گماشته شد . ملاخسروچون درانجام وظا محوله ابراز مساعی مینمود طرف توجه مقامات مربوطه واقع گردید. اما از زندگانی خویش بری نچید ودرعنفوان شباب درشهر چادرگات ازتوابع حیدرآباد درگذشت .

بهرام بن رستم ایران خرمشاهی (جد مادری نگارنده) در طفلی یتیم گردید و در هشت سالگی با قافله هند به بمبئی عزیمت نمود و در آن دیار در پناه عمه خود بتحصیل علم و هنر پرداخت . پس از کسب کمال بحیدرآباد دکن رفت . بواسطه فصاحت و رشادت و قامت زیبا در دربار نظام ، طرف توجه درباریان و شاه واقع گردید. شهریار رستم بهمرد کوچه بیگی شاعر دهاتی که در هشتاد سال قبل بسن کهولت رسیده بود در این مورد میگوید :

گوی بود مانند سرو روان — توگفتی بود رستم پهلوان
سخن بودش هریک چودردرصدف — برآورد در دم چو تیراز هدف
هرآنکس که دیدش بگفت آفرین — هزار آفرین جهان آفرین
ستادن چو طوبی ورفتن چو سرو — خرامان و پویان چنان چون تذرو
سوی حیدر آباد رفت آن جوان — دل خرم و شاد چون پهلوان
چو نواب آنجا مراورا بدید — رشیدی او دید و هر سو شنید
طلب کرد اورا برتخت خویش — همیرفت چون شید تابنده پیش
درودی بشه داد و کردش سلام — نگه کرد نواب عالیمقام
ورا دید بالا و حیرت بماند — بدل هرزمان نام یزدان بخواند
از او کرد پرسش زسرتا به بن — بفرمود با آن سران انجمن
که این نوجوان در برتخت ما — مواجب دهید از زر بارگاه

www.tabarestan.info تبرستان

بهرام بن رستم چنانکه از بیات فوق دیده میشود بعنوان یکی از دربا ریان وندیمان سلطان حیدرآباد پذیرفته میشود بعدها نواب شیفته راستی ودرستی وشیوهٔ نیکوی او گردیده وی را به پست مهم ریاست مباشرت املاک خاصه منصوب میگرداند. بهرام درزمان حیات خویش زرتشتیان ایرانی دیگررا نیزدراقامت درامارت نشین حیدرآباد مشوق گردیده است از آن جمله نوشیروان نرسی آبادی درشاه آباد دکن بزراعت وکاسبی مشغول شد. نوشیروان آباد ان شریف آبادی درشولاپوربشرا بفروشی پرداخت وتیرانداز محلتی به پیله وری وزراعت مشغول شد. بهرام بن رستم درسی سالگی دربمبئی بدرودزندگی گفت وزن جوان بنام خرسن ویک دخترشش ساله بنام آتبهیر (مادرنگارنده) ازخودباقی گذاشت.

خدادادشهریارجمشیدخرمشاهی پسرعموی میرزاخدامرادبهرام کی‌فرمیباشدآنکه کارنامه اش را درفصل زرتشتیان وانقلاب مشروطیت آورده ایم. خدادادد‌رخردسالی بسن ۷ یا ۸ باتفاق پدرازشیرازبه‌بمبئی رهسپارمیشود. درروزگاریکه رانندگان لوکوموتیف‌قطارراه‌آهن راهمه انگلیسها واندکی هم پارسیان بودند، خدادادیکی ازبهترین رانندگان لوکوموتیف‌قطارراه‌آهن هندبودکه بتازگی ازبمبئی بداخله هندبنیادگشته‌بود. عموی خدادادملا بهرام جمشیدمعروف‌به‌لاچی یعنی هل بودکه تجارت عمده هل منوط باوبود ملابهرام زرتشتی مشهوربراستگوئی مقیم شیراز است که‌جلوترازاوسخن رانده‌ایم.

بخش دیگر از
تاریخچه مبسوط وکامل زرتشتیان ایران

" سردبیرمحترم‌هوخت. مقاله زیردرنیمه‌آخردسامبر ۱۹۵۰برای اطلاعات ماهانه‌فرستاده‌شدتابادرج آن، مقالات تاریخچه زرتشتیان رادرتحت‌عنوان فوق تکمیل نمایندچون تاکنون در صفحات آن نامه‌شریفه مندرج نگردیدخواهشمنداست برای‌اطلاع برادران زرتشتی درصفحات هوخت منتشرفرمائیدکه‌شیوهٔ سپاسگزاری است. "

جای خوشحالی است که اخیرا " اطلاعات ماهانه در شماره ۳۲ مقاله "تاریخچه کامل ومبسوط زرتشتیان " رابطبع

رسانیده و آقای ایرج افشار نویسندهٔ محترم مقاله با وجود عدم وسائل درروشن کردن بخشی از تاریخ ، خوب از عهده برآمده و کار را برای دیگران آغاز نموده‌اند . اینک موقعی است که هریک از مطلعین بفراخور اطلاعات خویش در تکمیل تاریخچه نامبرده مساعی ابراز دارند .

بسیاری از زرتشتیان در دوره استبداد صغیر در راه آزادی و مشروطیت و کمک بمجاهدین و آزادیخواهان با قدامات مجدانه مشغول بوده و چند نفر نیز مانند ارباب‌رشید مهر و ارباب‌پرویز شاهجهان و ارباب‌کیخسرو رستم کرمانی بویژه ارباب فریدون خسرو اهرستانی جان‌خود را در این راه قربان ساخته‌اند . تجارتخانه جمشیدیان و تجارتخانه جهانیان و تجارتخانه ارباب‌کیخسرو کرمانی که برای دولت کار بانک را انجام میدادند در مواقع لزوم از معاونتهای مادی و وارد کردن مهمات برای آزادیخواهان خودداری نمینمودند . بسیاری از جوانان غیور زرتشتی مانند ارباب‌مهربان جمشید پارسائی ، هنگامیکه سرباز ان محمد علی میرزا پیشروان آزادی را تعقیب‌نموده و در خیابانها و پس‌کوچه‌ها گوش بزنگ بودند ، بمب و اسلحه را برای آزادیخواهان میبردند و همینطور ارباب‌رستم شاهجهان که چون شیر درنده بین زرتشتیان ابراز فعالیت مینمودند .

اما جای افسوس است هرچندکه قانون اساسی بکلیه اتباع کشور

حق مساوات اعطا نمود ، متاسفانه اصل ۵۸ متمم قانون اساسی با تعیین امتیاز بین اتباع ، مساوات اعطا شده را بطور غیر مستقیم لغو وجامعه زرتشتی ، فرزندان اصیل کشور را که صاحبخون پاک نیاگان باستانی خویش میباشند از اشغال مشاغل حساس کشور محروم نمود . ما امیدواریم روشن‌فکران گروه اکثریت در رفع این نقص مهم در قانون اساسی کشور دموکرات، کشوری که امضاکننده منشور اقیانوس اطلس میباشد فعالیت ابراز خواهند داشت .

چنانکه آقای افشار اشعار داشته‌اند زرتشتیان ایران در زنده نگاهداشتن تاریخ ، فلسفه وفرهنگ مذهب خود رنجهای بیکران کشیده‌اند . اما متاسفانه ستمهای بی پایانی که از دورهٔ سلطنت صفویان ببعد سربار مصائب آنها گردید ، بویژه قتل و غارت آنها درکرمان هنگام غائله افغان و کشتار عام ساکنین گبرآباد اصفهان بفتوای علما و فرمان شاه سلطان حسین ، میراث گرانبهائی را که باقربانیهای فراوان چون جان گرامی خویش حفظ نموده بودند در آخر دورهٔ کریمخان زند از دست دادند . چون خواست اهورامزدا بود که سخنان وخشور کهنسال ، فراموش نگردد ، زرتشتیان ایران را درسده دهم هجری برانگیخت تا فرهنگ اوستا و پهلوی را بپارسیان هندوستان که بواسطه آوارگی و اقامت طولانی در دیار غربت فراموش کرده بودند تعلیم دهند .

میراث گرانبهای نیاکان باستانی بدینطریق بدست آنها سپرده شد و آنها نیز بنوبه خود در فروزان نگاهداشتن آتش محبت ایران جانفشانیها و مساعی ابراز داشتند و باز میراث نامبرده را چنانکه خواهیم دید درسال ۱۸۸۴ میلادی در شخص شهید روانشاد ماستر خدابخش بهرام رئیس به زرتشتیان ایران برگرداندند .

اوضاع زرتشتیان ایران پس از خاتمه سلسله زندیه از بد ، بتر گشت و بجز عدهٔ انگشت شماری باسواد در بین آنها پیدا نمیشد . مالیات جزیه عموم را مستاصل و پریشان روزگار ساخته بود . چنانکه در حدود سال ۱۲۶۵ هجری قمری شصت نفر از زرتشتیان قریه ترکاباد یزد که مرکز مهم دستوران و موبدان زرتشتی بود چون از پرداختن دو ریال پول جزیه عاجز بودند و مامورین نیز با ضرب‌چوب و چماق و مشت و لگد و شتم و لعن مطالبه مینمودند طاقت نیاورده با خانواده خویش اسلام آوردند . اینحال ادامه داشت تا سال ۱۲۷۳ هجری رسید و فرزانه محترم مانکجی صاحب‌پور لیمجی‌هاتریا

www.tabarestan.info تبرستان

از هندوستان بزیارت میهن نائل گشت اوضاع اسفانگیز بهدینان را مشاهده نمود و در بهبودی حالات و تعلیم و تربیت آنها و رفع جزیه همت گماشت.

ملا بهرام رستم خسروآبادان نرسی آبادی و استادجوانمرد شیرمرد نوذر خلفخانعلی و ملا افلاطون اسکندر گشتاسب‌کرمانی و میرزا اسفندیار افسری اله آبادی سرآمد شاگردان او بودند که به ترتیب‌درتهران ویزد و کرمان در خدمات اجتماعی و تعلیم و تربیت زرتشتیان محل خویش فعالیت ابراز نمودند.

روانشاد استاد کیومرس وفادار خرمشاهی که مصدر خدمات مهم فرهنگی زرتشتیان یزد گردید، زیردست استاد جوانمرد تربیت یافته. دبستانهائی که در اوایل سده چهاردهم هجری در دهات زرتشتی نشین یزد بر پا گشت و بسرپرستی انجمن اکابر صاحبان پارسی بمبئی محول گردید اثر مساعی و زحمات خستگی ناپذیر او و دهش زرتشتیان بینوای ایرانی است‌که از فرط فشار برادران مسلم بهندوستان مهاجرت و در آنجا دارای سروسامانی شدند. استاد کیومرس در سخنرانی بیمانند خود، آنگاه که مظفرالدینشاه هنگام اعطای مشروطیت بارعام داد، اربابجمشید بهمن ؛ب اربابکیخسرو رستم کرمانی، اربابکیخسرو شاهرخ و استاد کیومرس ازجا زرتشتیان بحضور سلطانی مشرفگشتند. در خاتمه سخنرانیهای مفصل علما و سران و مدیران جراید، استاد کیومرس با فصاحت و بلاغت خدادادی خویش توجه شاهنشاه و علما و اعیان و اشرافکشور را بحفظ حقوق گروه اقلیت زرتشتی متوجه ساخت، چنانکه شاه با بیان دربار خویش فرمودند "البته البته البته زرتشتیان هم وکیل خواهند داشت و آن وکیل هم شما خواهید بود" استاد کیومرس در پاسخ عرض نمود که اربابجمشید، بزرگ جامعه زرتشتی است و وکالت حق اوست و در همان مجلس او را بسمت نمایندگی زرتشتیان شناختند. بدینطریق اربابجمشید دریک گردش اولیه مجلس وکیل زرتشتیان بود و چون بعلت کبرسن خود را از آن شغل مهم بکنار کشید بصلاحدید سران قوم وکالت زرتشتیان در مجلس با اربابکیخسروشاهرخ که در تجارتخانه اربابجمشید سمت دبیری را داشت محول گردید.

اربابکیخسرو شاهرخ شخصیت برجسته زرتشتی است و تا طول حیات ریاست مباشرت مجلس را در دست داشت. بتصدیق دوست و دشمن درطی زندگانی خویش خدمات مهمه نسبت بمجلس و میهن انجام داده است.

یکی از فرزانگان زرتشتی که در احیای فرهنگ مزدیسنا در ایران

قدم بزرگ برداشت ماستر خدابخش پور بهرام رئیس نرسی آبادی است و تا آخرین لحظه حیات محور فرهنگ زرتشتیان بود. نامبرده در زبانهای مختلفه انگلیسی، گجراتی، پارسی، اوستا، پهلوی، زندو پازند استاد والسنهٔ سانسکریت، عربی، فرانسه و آلمانی را نیز بطور کامل میدانست. این دانشمند وارسته که تا هنگام شهادت از علایق دنیوی دست شسته بود، در خدمات اجتماعی و فرهنگی زرتشتیان ابراز مساعی مینمود.

تاسیس انجمن زرتشتیان ناصری یزد که در سال ۱۸۹۲ میلادی بدست آقای کیخسروجی خانصاحب دومین نمایندهٔ پارسیان هند شالوده ریزی گشت از نر فکر وهمت او بود و تا سال ۱۲۸۷ یزدگردی (۱۹۱۷ میلادی) هنگامی که با تیر تعصب بدمنشان شهید شد، سمت دبیری و مشاور مذهبی آن انجمن را داشت.

در طی مدت سی و سه سال در تعلیم اوستا و پهلوی و مسائل مذهبی بموبدان و بهدینان صرفهمت نمود و هزاران پرسشهای دینی و آئینی راکه از اطراف با انجمن یا بخودش میرسید پاسخهای متین داد، حتی علماء و بزرگان و رجال کشور نیز از پرسشهای وابسته بفرهنگ مزدیسنا خودداری ننموده‌اند. هنگامیکه میرزا محمد حسینخان ذکاء الملک راجع بحقیقت زبان دساتیر از انجمن زرتشتیان ناصری یزد سئوال نمود استاد ماستر خدابخش آنرا پاسخ متین داد و زبانش را جعلی خواند، وی نخستین کسی است که چنین حقیقتی را در ایران بیان نمود. استادان اوستا و پهلوی هندوستان بویژه هیربد تهمورث انگلساریا و استاد بهرام گور که با استاد ماستر رابطه و مکاتبات داشته‌اند علومقام فرهنگی او را تصدیق نموده‌اند.

دانشمند نامبرده در تالیف و تدوین کتب آئینی مزدیسنا ابراز فعالیت نموده است و چون استادی بود وارسته و نه جویای نام و شهرت، کتب خویش را پس از اتمام تالیف بدون هیچ انتظاری برای انتشار به دیگران واگذار میکرد:

تالیفات او:

۱ ـ بندهشن را در سال ۱۸۷۸ میلادی از پهلوی بفارسی ترجمه نمود و بموبد مهرگان موبد سیاوخش سپرد تا در طبع و نشرش اقدام نماید ولی متاسفانه اینک که ۷۲ سال از تالیفش میگذرد هنوز از گوشه خانه موبد مهرگان قدم بیرون ننهاده و چون پرده نشینان از انظار مخفی است.

۲ ـ گواه زناشوئی زرتشتیان که همه پند و اندرز دینی و بزبان اوستا و پهلوی بود . بتصویب دستوران کیش بهی آنرا در سال ۱۸۸۶ میلادی به زبان دری و معمول بین مردم ترجمه نمود و اینک هنگام عقد ازدواج بین موبدان زرتشتی مرسوم میباشد .

۳ـ گلدسته چمن آئین زرتشت بتوسط برادرش میرزا مهربان در بمبئی طبع و منتشر گردید کتاب مذکور بوزیران و علمای معروف و سران کشور و مدیران جراید و حتی بسلطان وقت مظفرالدین شاه اهدا شده است .

۴ـ رساله برخلاف قربانی در سال ۱۲۶۵ یزدگردی تالیف و منتشر گردید و بین زرتشتیان تاثیری بسزا بخشید و صدی هفتاد از قربانیهائی که هنگام جشن مهرگان بعمل میآمد کاسته گردید .

۵ ـ آئین نامه ارث و میراث و زناشوئی در سال ۱۲۸۰ یزدگردی بتصویب دستور نامدار پور دستور شهریار و سران جماعت بر طبق مقررات مذهبی و آئین نامه معمول بین پارسیان هند تنظیم کرد .

۶ ـ گاتها در سال ۱۲۸۵ یزدگردی سخنان مقدس وخشور کهنسال را از اوستا بپارسی ترجمه و برای طبع و انتشار بخدمت اربابکیخسرو شاهرخ که نماینده جماعت بود به تهران فرستاد ولی طبع آن بعللی بتاخیر افتاد تا آنکه استاد شهید گشت و چنانکه اربابدر سئوال و مطالبه وراث آن روانشاد راجع بنامه مقدس مزبور اظهار داشتند و در روزنامه هفتگی فروهر مورد بحث قرار گرفت در منزل او مفقود گردیده بود .

روانشاد دینشاه جی جی باهای ایرانی سلیسیتر رئیس سابق انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی دانشمندی است که جدش بواسطه ستم و فشار وبالاخره تعقیب مسلمانان از یزد فرار و به بمبئی پناه میبرد و چنان از ایران و مردمش رنجیده خاطر بود که هرگز اسم ایران را برابر فرزندان خویش بزبان نمیآورد . اما برعکس نوه اش دینشاه ، جویای ایران و خواهان ترقی میهن دور افتاده بود . در بهبودی اوضاع اجتماعی مردم بویژه زرتشتیان ایران و تاسیس بنگاههای فرهنگی در آنجا و پخش فرهنگ مزدیسنا ، رل بسیار مهمی بازی نموده است . دولت ایران محض قدردانی از خدمات ایران پرستانه اش او را باتفاق فیلسوف هند ، سر را بیندرانات تاگور بایران دعوت و بنشان درجه یک علمی سرافراز فرمود و در مدت اقامت در میهن مهمان شاهنشاهی بود .

آقای دینشاه کتب و رسالات ادبی بسیاری را بانگلیسی و گجراتی و فارسی تالیف نموده است یکی از تالیفاتش بنام سرودهای رحمانی زرتشت شهرت

بسزائی حاصل نمود وبچندین السنه مختلفه اروپائی ترجمه گردید ونگارنده نیز آنرا به فارسی ترجمه وبنام تعلیمات زرتشت درسال ۱۳۱۱ شمسی منتشر ساختم. برای آنکه هم میهنانش به مقام اخلاقی وتعلیمات پیغمبر ایران باستان پی ببرند، استاد پورداود را به بمبئی دعوت وبکار ترجمه کتب مذهبی زرتشتیان گماشت ودرحدود مدت ده سال یا بیشتر مخارج اقامت استاد را چه درهند وچه در اروپا متحمل ودر تهیه همه گونه وسایل مادی برای ایشان ابراز مساعی نمود تا با فکر راحت درگزارش او ستا فعالیت ابراز دارد. براستی میتوان گفت موفقیت استاد پورداود در سرکار فرهنگ مزدیسنا از کمکهای مادی ومهربانی ودلجوئی و تشویق آقای دینشاه ایرانی بوده است.

دستور خدایار پور دستور شهریار برادر کهتر دستور بزرگ یزد بود در کودکی به بمبئی شتافت ودر اوستا وپهلوی وانگلیسی وگجراتی استاد گردید چندی پیش از شهادت استاد ماستر خدابخش به یزد وارد وتا مدتی در دبستان دینیاری آموزشگاه موبدان به تدریس اوستا وانگلیسی پرداخت وسپس بهندوستان مراجعت ودر آنجا جهان را بدرود گفت. دستور خدایار کارنامه اردشیر بابکان را از پهلوی بفارسی ترجمه نمود وکتاب خوبی نمای دین زرتشتی را برای اطلاع بهدینان از اصول آئین خویش درسال ۱۸۹۸ میلادی تالیف ومنتشر نمود.

استادان زرتشتی در دانشگاه

دکتر شاهپور نریمانی زاده :- فرزند بهمن متولد ۱۳۱۰ خ تحصیلات دبستانی ومتوسطه را در یزد در دبستان خدادادی خرمشاه ومارکار وایران شهر طی کرد وسال ۱۳۲۸ بدریافت دیپلم نایل وبتهران عزیمت نمود درضمن تدریس در آموزشگاههای زرتشتی در دانشگاه تهران بتحصیل ادامه ودر رشته های زبان و ادبیات انگلیسی از دانشکده ادبیات ودانشسرای عالی فارغ التحصیل شد. درضمن کار بتحصیل ادامه وبدریافت فوق لیسانس در رشته های علوم اجتماعی وزبانشناسی نایل گردید وتحصیل در دانشکده حقوق را نیمه تمام گذاشت بهند مسافرت ودر دانشگاه بمبئی در زمینه زبان وفرهنگ ایران زمین با مر پژوهش وتدریس مشغول شد ودرسال ۱۳۴۹ خ در دانشگاه مذکور با خذ درجه دکتری Ph.D. در ایرانشناسی موفق گردید. سپس کار مطالعه وپژوهش را در دانشگاه دهلی آغاز نمود ودر بخش سنسکریت ودوره دکتری علوم اجتماعی با ادامه تحصیل مشغول وبا تلاش فراوان آنرا به پایان رسانیده بسال ۱۳۵۳ بایران مراجعت ودر فرهنگستان بعنوان پژوهشگر بکار پژوهش پرداخته وسپس در دانشگاهها بامر تدریس

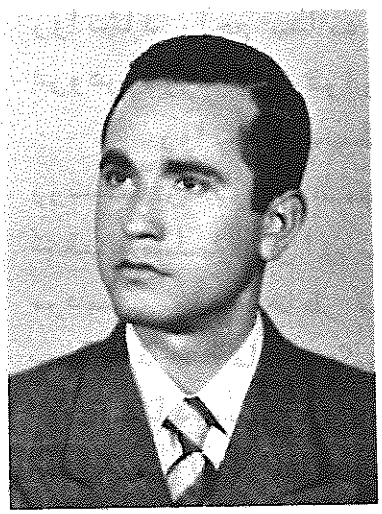

مشغول گردیدونیزمدت کوتاهی دردانشگاه لندن دربخش زبانهای کهن هندوایرانی نیزمطالعه وتحقیق نموده است . دکترنریمانی زاده چندین مقاله تحقیقی پیرامون فرهنگ وزبانهای هندوایران وتمدن وفرهنگ اوستائی بزبانهای پارسی وانگلیسی درچندمجله داخلی وخارجی ازاودرج گردیده است .

استادان زرتشتی که مشخصات آنها بمانرسیدبذکرنامشان اکتفا میشود :ـ دکترفرهنگ مهرفرزندمهربان رئیس سابق دانشگاه شیراز ـ دکترفرهاد آبادانی فرزندساماستاددانشگاه اصفهان ـ دکترخدارحم رئیس بهرامی استاددانشگاه تهران ـ دکتربوذرجمهرمهرفرزندمهربان استاددانشگاه تهران ـ دکتراردشیرخدادادیان استاددانشگاه ملی ـ برزومدارائی فرزندبهرام استاددانشگاه آریامهر ـ دکتر خدادادمستغنی فرزندفریدون استاددانشگاه شیراز ـ دکترسهراب سعادت استاد دانشگاه شیراز ـ مهندس سیروس نوشیروانی .

زرتشتیان وجهانشاه

دستورنوشیروان پوردستورمرزبان ازدانشمندان معروف کرمان زمین وموبدان موبدویوژدا ثرگرآن دیاربود .دراوستاوپهلوی استادوشعرهم میگفت بسی ازداستان مذهبی ومراسم وتشریفات دینی راازوندیدادوستاوپهلوی بفارسی ترجمه ومنظوم ساخته مزدک نامه ،قصه سلطان محمود ،کرامات موبدان،داستان جمشیدوحقیقت درباب مرگ ، داستان نوشیروان عادل ومرزبان گارسانی دراهمیت گهنبار . داستان ارداى ویراف وقصه پادشاه هرات ازجمله منظومات اوست داستان اخیرازیک واقعه تاریخی زرتشتیان سخن میراندوما برسرآن صحبت میداریم .

چون سخنان منظوم بهترازسخنان منثوردربرابرزوال روزگارایستادگی مینماید بنابراین زرتشتیان پیشین غالب داستان خودراهرچنداشعارشان سست وبیمایه میبود بقالب نظم درآورده اندا شعاردستورنوشیروان نیزازهمان رقم ولی چون دارای جنبه تاریخی است ازاهمیت آن نمیکاهد .

دستورنوشیروان درستاره شناسی نیزبهره وافی داشته ودررملوزیج واسطرلاب استاد وپیشگوئیهای اومقرون بحقیقت بوده است . چنانکه درشرح احوالش آمده .

مراورابسی علم وتدبیربود — بسی رازدیرینه رامیگشود
زرازدل خلق آگاه بود — همه رازپیشش خدامینمود
برمل وبزیجش همه سال وماه — چه کردی توانگربکارش نگاه
یکی مردصادق بدوخوب دان — همه راست بدگفته اش برنشان

دستور نوشیروان در سال ۹۵۲ یزدگردی برابر ۹۹۱ هجری (۱۵۸۳ م) با اتفاق بزرگان زرتشتی کرمان زمین عازم یزد و زیارت زیارتگاههای آن دیار میگردد .

بین آنها و بین زرتشتیان یزد یگانگی کامل حکمفرما بود ، موبدان و بزرگان یزد هم بهمراهی آن ها بزیارت زیارتگاهها میشتابند .

رسیدیم در یزد با اتفاق نبد آن زمان درمیانمان نفاق
همه جمله دستور یزد آنزمان شده جمع آن جایگه همچنان

دستور خسرو پور دستور ماونداد که امضایش در نامه بهندوستان مورخه بهمن روز و خردادماه قدیم ۹۲۸ یزدگردی جزو اسامی موبدان شرفاباز آمده است در ضمن صحبت واقعه‌ای نقل مینماید که در حدود بیش از صد سال قبل بر زرتشتیان یزد رویداده بود ، دستور نوشیروان داستان مذکور را بنظم نگاشته و جزو نامه‌های دینی برای پارسیان هند فرستاده و امروز جزو روایات برای ما محفوظ مانده است .

دستور نوشیروان در اواخر قرن دهم ونیمه قرن یازدهم هجری میزیست . نامه‌هائی که پس از سنه ۱۰۳۶ هجری از کرمان بهندوستان رسیده چون دارای امضای او نیست و بامضای پسرش رستم رسیده است بظن قوی بایستی جهان را بدرود گفته باشد .

اینک داستان نامبرده را با وقایع تاریخی زمان تطبیق مینمائیم :

سال ۸۲۶ یزدگردی بود (۸۶۲ هجری ۱۴۵۷ م) حاجی قنبر جهانشاهی از اواخر سال ۸۶۰ هجری از جانب جهانشاه بن قرا یوسف سومین سلطان قراقوینلو در یزد فرمانروائی میکرد ، فرمانداری بود دادگر و سلیم النفس و درترفیه احوال رعایا و عمران و آبادانی شهر کوششها مینمود ، مردم یزد بواسطهٔ خشکسالی سالهای قبل و سیل و طوفان سنه ۸۶۰ هجری که غالب آبادیها را ویران و قنوات را کور نموده بود در پریشان حالی میزیستند . در چنین موقع زرتشتیان یزد بواسطه یکی از ناکسان که اسمش مجهول مانده و همواره بر دینی و آئینی تازه راه میپیمود در عذاب و زحمت بودند این ناکس بد جنس هرروز بوسایلی گوناگون در تباهی زرتشتیان و دین بهی فعالیت بخرج میداد . بنا بقول دستور نوشیروان :

یکی مرد دستور خسرو بنام ماونداد بدبابش ای نیکنام
چنین گفت از بهر ما داستان چوبرگفت یکسر شنودیم زان
که دردورپیشین یکی پادشاه هراتش بدی منزلا ی نیکخواه

www.tabarestan.info تبرستان

جهانشاه بد نام آن شهریار — همی راند من بشنو و یاد دار
به یزد اندرون بود بهدین بسی — که بددر میانشان یکی ناکسی
بهرروزبردین دیگربد اوی — بداومرد بدفعل و هم زشتخوی
همه هیربد کدخدا آن زمان — پریشان شدندی از آن بد گمان
ببین تا چه بد ساخت آن بدگهر — روانش بماناد اندر سقر
برفت آنزمان سوی شهر هرات — که نومید بادا ز پل صراط

یزد از سال ۸۵۸ هجری جزو قلمرو سلطنت میرزا مظفرالدین جهانشاه ترکمانی در آمد و تبریز پایتخت آن پادشاه بود و هرات دارالسلطنه شاهرخ میرزا و گورگانیان. پس از فوت شاهرخ میرزادرسال ۸۵۰ هجری دررری بین امرای چغتای و نبیرگان امیر تیمور گورگانی اختلاف افتاد و برسر تملک هرات پیکارها شد و بارها دست بدست بگردید، تا آنکه در سال ۸۶۱ هجری بدست میرزا سلطان ابراهیم مفتوح شد و او پدر خویش علاء الدوله را برتخت سلطنت گورگانیان بنشاند بنا بقول صاحب تاریخ منتظم ناصری در اوایل سال ۸۶۲ هجری جهانشاه بسوی خراسان حمله و سپاه میرزا سلطان ابراهیم را در نزدیکی استرآباد در هم شکست و یکسره بسمت هرات راند. علاء الدوله چون تاب مقاومت با ارتش جهانشاه را نداشت فرار را بر قرار اختیار نمود و هرات بی تکلف در تحت تملک میرزا مظفر الدین جهانشاه در آمد، این واقعه درماه شعبان همان سال اتفاق افتاد. اما دراوایل سال ۸۶۳ هجری سلطان ابوسعیدبن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور که پس از قتل عبدالله فرمانفرمای ماوراالنهر در سال ۸۵۵ هـ پادشاه آن دیار گردیده بود با لشگری جرار به عزم پیکار با جهانشاه متوجه هرات گردید جهانشاه از حرکات فرزند خویش در آذربایجان ومرکز سلطنت دل نگران بود و میلی به پیکار نداشت، لذا با سلطان ابوسعید از در آشتی در آمد و هرات و خراسان را باو واگذار نمود و سایر بخشهای ایران را از آن خود ساخت و در صفر ۸۶۳ هجری عازم تبریز گشت.

بنابرآنچه گذشت میرزا مظفرالدین جهانشاه ششماه هرات را متصرف و برتخت سلطنت آن جلوس نمود بنابراین واقعه زرتشتیان در اواخر سال ۸۶۲ هجری روی نمود.

آن ناکس زرتشتی که از او سخن داشتیم اندکی پیش از سال ۸۶۱ هجری بسمت هرات پایتخت گورگانیان متوجه و در آن شهر رحل اقامت میافکند. آنگاه که پادشاهی هرات بجهانشاه مسلم گشت روزی بخدمت آن شاه شرف حضور

یافته برخلاف زرتشتیان یزد و دین بهی داد سخن داد و سلطان را برعلیه بهدینان برانگیخت فرمان قتل همگی یا اسلام آوردن آنها را از شاهنشاه تقاضا نمود و درخواست کرد ماموریت این امر هم بوی بسپارد و زرتشتیان را در تحت اختیار او بگذارد .

دو سه سال بد اندر آن جایگاه — بآخر بشد او بر پادشاه
بکرد عرض بر شاه آن بدگهر — بشو آگه از گفت او سربسر
بگفتش که هستند بیدین چند — به یزداندرایشان همه ناپسند
تبه ساز این دینشان را کنون — که آن دین نماند بگیتی‌درون
مسلمان بکن این گروه سربسر — مگر رحمت آرد بتو دادگر
بده حکم برمن تو ای شهریار — که آن قوم را من کنم زار وخوار

حاجی قنبر جهانشاهی فرماندار یزد در محمود آباد اقامت داشت محمود آباد را امروز مرزآباد میگویند و دریک فرسخی شهر واقعست . در روزگاران سابق بسیار آباد و نشیمنگاه بزرگان بوده . چون قلعه‌وعمارات فرمانداری شهر بنا بقول احمد بن حسن بن علی الکاتب " تمام روی بخرابی آورده بود و بواسطه محاصره ها و حکام متعدد کسی ضبط عمارت نکرده‌بود " لهذا فرماندار وقت حاجی قنبر جهانشاهی بتعمیر آنها و ساختمان بناهای جدید اقدام نمود. باین علت بیشتر اوقات را در محمودآباد بسر میبرد .

چون گوش جهانشاه از تلقینات ناکس زرتشتی مسموم گردید . دبیر خود را بخواند و بفرماندار ساکن محمودآباد حکم نمود . تمامی زرتشتیان را چنانکه خواهش ناکس نامبرده میباشد مسلمان کند و یا بقتل آرد وحکم را با مشورت حامل فرمان یعنی آن ناکس بمورد اجرا بگذاردواگرزرتشتیان اسلام بیاورند اورا برآنها سردار نماید .

دبیری طلب‌کرد آن شهریار — نوشتش چنان حکم زان کاروبار
که برمحمود آباد حاکم نوشت — درون یزدازایشان که ومه‌که هست
تمامی بکش یا مسلمان بکن — توای حاکم یزد بشنو سخن
مسلمان چوکردی توزیشان کنون — بدین مرد بسپارشان همچنون
که سردار ایشان بود او برین — زحکم چنین نگذری اندراین

آن ناپاک بدجنس با قلبی مملو از سرور و شادی از موفقیت خویش در آزار و اذیت همکیشان با فرمان شاهنشاهی بیخبر وارد یزد شد و یکسره بمحمود آباد و خدمت فرماندار شتافت و فرمان را ارائه داد و باجرای فوری آن مبالغه نمود. حاجی قنبر جهانشاهی چنانکه گفتیم مردی سلیم النفس و دادگر بود. از وصول چنان حکم و آزار بخشی از رعایا خشنودی نداشت ولی در عین حال سرپیچی از فرمان امیر مظفرالدین جهانشاه راکه آنزمان باوج عظمت خویش رسیده بود بزه نابخشودنی میشمرد، بویژه هنگامیکه حامل فرمان مامور نظارت در اجرای آن بود. لذا خواهی نخواهی کلیه بهدینان را از خردوبزرگ و دستور و کدخدا بحضور خود طلبید. زرتشتیان از که ومه بادلی پراز درد و رخساری زرد بخدمت فرماندار رسیدند، چون آن ناپاک لعین را در برابر خویش دیدند با انتظار مصیبتی عظیم ترس برآنان غلبه نمود. پس از اطلاع از فرمان شاهنشاهی دایر بر اسلام آوردن ویا جان سپردن همه متفق القول کشتند که "ما پیرو دین به ایم و خداوند یکتا، خالق کیهان و خورشید و آسمان و ماه و ستارگان را میپرستیم، لزومی بدین نو و آئین تازه نداریم. هیچیک از ما مسلمان نشویم ولو فرزندانمان را برابر دیدگانمان بقتل برسانند. ما در دین خود استواریم و از آئین و مذهب دیگران روگردان. عزت دنیای فانی و زندگانی چندروزه را با دین مزدیسنی که فرستاده اهورا و آورده اشو زرتشت است سودا نخواهیم کرد"

بین زرتشتیان وقت عارفی بود روشندل و صاحب فروخره یزدانی و نامش بهدین جمشید ـ چون اتفاق جماعت را بدید دلش از فرط سرور و شادی بتپید. به بزرگان گفت "از فرماندار چهل روز مهلت بستانید تا من بهرات روم و از شاهنشاه دادخواهی نمایم."

یکی مرد بهدین جمشید نام — بدیشان چنین گفت آن نیکنام
چهل روز مهلت ستانید از او — روم تا هرات و شوم دادجو
خداخواست تا دین بماند بجای — چو آن داور راست شد رهنمای

خواست اهورامزدا بود که دین کهن راستی در برابر دروغ وزوال پایدار بماند. فرماندار هدایای بزرگان جماعت را بپذیرفت و علی رغم مخالفتهای شدید ناکس لعین بعرض حال آنها ترتیب اثر داد و چهل روز مهلت عطا نمود تا در اطراف قضیه فکر نموده باسلام روی آورند و بیجهت خود را بکشتن ندهند.

بهدین جمشید پس از احراز این نخستین موفقیت برای تکمیل آن با کل

www.tabarestan.info تبرستان

باهورامزدا یکه و تنها از راه میان برو بیراهه عازم دارالسلطنه هرات گردید . بعداز ورود بمقصد دوسه روز دور از غوغای جهانیان باعتکاف و پرستش اهورامزدا پرداخت و برای پیشرفت منظور و نجات جماعت بدرگاه او التجا برد و تضرع نمود پس از خروج از انزوا ، برای غسل بی اختیار بچشمه رسید که جلو ارک حرم شاهنشاهی جاری بود . جمشید چون محل را خالی از اغیار دید مهیای غسل گردید . از قضا دختر شاهنشاه بالای بام ناظر او بود . جوانی دید زیبا ، چون ماه تمام روشن و پرتو انوار رحمانی از سروپای وجودش تابان بود . از یک نظر واله و شیفته او گردید . خود را از بام بپائین رسانید . دامن دایه مهربان را بگرفت و ماجرای عشق را با او در میان نهاده التماس نمود اورا باندرون دعوت نماید . دایه بتمنای او تن درداد . بیرون رفت بجمشید نگریست و بصدق مقال شاهدخت پی برد . در کار خویش حیران ماند . صدای اندرونی اورا بتحصیل رضای دختر برانگیخت . قدم پیش نهاد و از جمشید احوال پرسی نموده او را بدرون ارک دعوت نمود و بخدمت دختر برد

هم از عشق او دخت شد بیقرار — فرود آمد از بام بی اختیار
بدایه چنین گفت آندخت شاه — زمن بشنوای مادر نیکخواه
یکی مردمن دیده‌ام این زمان — زدیدار او من شدم ناتوان
تن پاک او همچو کافور هست — تن او سراسر پراز نور هست
بروتو بیارش بدینجا کنون — که مردی ندیدم دگر همچنون

دیدار جمشید از نزدیک قلب شاهدخت را با مهرش لبریز ساخت . احوالش پرسید از نسب و دیارش جویا و نام و نشانش پرسان گردید .

بپرسید حالش پس آندخت شاه — که رازت بکن آشکارا چوماه
چه مردی و شهری مقامت کجاست — دروغی مگو و بگو جمله راست

جمشید پس از ستایش اهورامزدا و درود برجان پادشاه بازبانی گویا و موثر از دین راستی سخن بمیان آورده گفت مائیم پیروان راستی و گریزان از دروغ و کاستی سپس احوال پریشان زرتشتیان یزد وبدکاری های ناکس لعین و فرمان شاهنشاهی دایر بر قتل همگی همدینان و درخواست مهلت چهل روزه از فرماندار و عزیمت خود بهرات بهردادخواهی از بارگاه جهان مطاع امیر مظفر الدین جهانشاه بسمع شاهدخت برسانید ، دختر که سراپای

وجودش از آتش عشق او میسوخت چون از خطر جان بهدینان و ماموریت مقدسش آگاه گردید ، با خود پیمان بست که اورا در آن اندوه، یار و مددکار بوده در پیشرفت منظورش با جان خود بازی کند لذا :

بگفتش مخور غم تو ای نامدار — که کارترا ساخت پروردگار
برو تو بفردا بیا با مداد — که گردی همی باز خندان وشاد

جمشید از خدمت شاهدخت مرخص و درگوشه انزوا بپرستش اهورا مزدا پرداخته برای نجات بهدینان استغاثه مینمود.

از آنطرف شاهدخت با دلی پردرد بمهد علیا مادر خویش پناه برد از هاله نورانی و چهره پر فروغ جمشید و آئین زرتشتی و غمازی ناکس و فرمان شاهنشاهی و بدبختی بهدینان شرحی موثر و حکایتی غم انگیز بگفت و تمنا نمود بحضور شاهنشاهی از او سخن بمیان آورده و عفو عموم زرتشتیان را از درگاه جهانشاهی درخواست بنماید و او بهدینان را سپاسگزار خود سازد .

ملکه زمان محض رعایت خاطر فرزند دلبند خویش قضایای یزد و ورود جمشید پرشیدرا برای دادخواهی همان شب بعرض جهانشاه رسانید و استدعای عفو زرتشتیان نمود شاهنشاه از طرز بیان مهد علیا و روشن روانی بهدین جمشید متاثر و از نابکاری ناکس و صدور فرمان خویش متاسف گردید .

چون بامداد بر آمد و بارگاه شاهنشاهی بحضور جهانشاه مزین گشت بهدین جمشید با هاله فروغ یزدانی و چهرهٔ نورمند و دلی روشن و مستظهر بلطف و کرم یزدانی در دربار جهانشاه قدم نهاد، پس از مدح و ستایش بازبانی دلپذیر از ستم و نابکاری ناکس لعین دادخواهی و فرمان عفو عموم زرتشتیان را از بارگاه ظل اللهی درخواست نمود جهانشاه از دیدن جمشید و گفتار موثرش هاج و واج ماند اورا بخود خواند و دررديف نامداران بنشاند و در چهره درخشان او خیره شد سپس از داستان او و بهدینان و اوضاع یزد جویا گردید

چون جمشید سخنان خویش بآخر رساند شاهنشاه محض تسلی خاطر خویش و اطمینان بر حقیقت داستان شاهدخت فرمود در وسط بارگاه جامه را از خود کنده عریان گردد جمشید بفرمان شاهنشاه لخت گردید .

تابش پرتو انوار یزدانی و فروغ راستی از سراپای وجودش دیدگان

شاه و درباریان را خیره ساخت شاه در اندیشه فرورفت و بنادرستی ناکس لعین یقین حاصل نمود و با خود گفت آنکس را که یزدان با خلعت انوار خویش بیاراید دینش دین خداپرستی و مذهبش مذهب ملهم الهی است و دست درازی بر آنان باعث قهر و غضب خداوندی است .

کسی را که یزدان چنین نورداد ابراو نشاید ستم کرد یاد

لذا دبیری طلب فرمود و فرمان سابق خویش را لغو و عموم زرتشتیان را شامل عفو خویش فرمود و به فرماندار امر کرد ناکس لعین را بدست جمشید بسپارد تا بسزای نابکاریش برساند و فرمان را با مهر خویش مزین و بدست جمشید داد و اورا خلعتی فاخر بخشیده مرخص فرمود .

جمشید پس از ستایش اهورامزدا بر جان و دولت شاهنشاه درودوآفرین فرستاده از دربار خارج و با سرعت هرچه تمام و دلی شاد و خندان روزسی ونهم وارد یزد گردید . عموم زرتشتیان از ورود او و مژده موفقیت مسرور و مقدمش را گرامی داشتند . حاجی قنبر جهانشاهی فرماندار یزد فرمان شاهنشاه را از جان و دل بوسیده زرتشتیان را آزاد و ناکس نابکار را حوالهٔ جمشید نمود . بزرگان جماعت آن مردود منفور را دست و پا بسته دو شاب بر سرورویش ریخته و عسل بربدنش مالیدند و بردرختی بستند تا مورو زنبور از او تغذیه نمایند بدینطریق آن ناکس لعین بازجری عظیم بسزای بدکاری خویش رسید و جان بمالک دوزخ تسلیم نمود . و بهدینان از شراو آسوده و ایمن گردیدند .

همان موروزنبور کندش بتن بمرد و بشد تابر اهرمن
بیکماه بگذاشتش همچنان که دیدند اورا همه مردمان
ببرده بهمراه آن کرده خویش هر آنچه عمل بودش آمد به پیش

ملا گشتاسب کرمانی

" هنگامیکه آغا محمدخان خواجه ، سلطان خونریز قاجار مردم کرمان را بگناه همراهی با لطفعلیخان زند در آتش قهروغضب خویش بسوزانیدوکرمان آباد

را بشهر کوران وبیغوله رنجوران مبدل ساخت
گروه زرتشتیان که درطی ادوار گذشته مورد ظلم
وستم وکینه فراوان گروه اکثریت بودند بواسطه
شخصیت برجسته ونفوذ یک فرد زرتشتی در شخص شاه
از آتش ظلم سپاهیان مظفر و دژخیمان پادشاه در
امان ماندند . "

ملاگشتاسب بن بهمن کرمانی دانشمند و ستاره شناس زرتشتی است در استخراج تقویم و هئیت و ریاضی دستی بسزا داشت . رمل نیکو میدانست و در سلوک و عرفان گام میزد .

هنگامیکه آغا محمدخان قاجار برخلاف لطفعلی خان زند علم طغیان برافراشت و او را در شهر کرمان محاصره نمود ، در اوایل محاصره کسی را گمان نبود که آغا محمد خان بتواند شهر را فتح نماید .

روزی لطفعلی خان ، ملاگشتاسب را خواسته امر نمود ارتفاع گرفته بقاعده نجومی به بیند که آغا محمد خان شهر کرمان را فتح مینماید یا خیر ملا گشتاسب اسطرلاب را برابر آفتاب برده طالع وقت را معین وبعداز ملاحظه دقیق گفت روز جمعه ۱۵ ربیع الثانی آغا محمدخان شهر را فتح خواهد نمود . لطفعلی خان از این سخن رنجیده فرمان داد گشتاسب را حبس نمایند و گفت اگر روز موعود حصار گشوده نشود اورا بقتل رسانند .

گشتاسب محبوس بود تا روز موعودکه شهر فتح شد . تاریخ گیتی گشا در ذیل آقا محمد رضای شیرازی روز جمعه ۲۹ ماه ربیع الاول سال ۱۲۰۹ هـ را تاریخ فتح کرمان میداند که بواسطهٔ خیانت نجفقلی خان خراسانی ساکن کرمان و معتمد لطفعلی خان زند صورت گرفت .

بدینطریق که چون طرف اطمینان بود حفظ باروی ارک که از یک سمت بخارج شهر اتصال داشت و با ومحول بود ، او نیز با آغا محمدخان همداستان شده دروازه را برآنها بگشود و کار بر لطفعلیخان زند ولینعمت خویش تنگ و اورا فراری ساخت .

خبر پیشگوئی ملاگشتاسب وزندانی بودنش درسپاه دشمن به پیچید . آغا محمدخان را شادومسرور و یاران و اطرافیانش را قویدل ساخت . همینکه حصار کرمان بشکست و شهر مسخر شد ، ملا گشتاسب بفوریت از زندان نجات یافت و طرف محبت و توجه مخصوص آغا محمد خان قرار گرفت . با وجودیکه زرتشتی بود و اهل اسلام اورا مردود میدانستند ، شاهنشاه وی را بسیار گرامی میداشت وارادت خاصی نسبت باو پیدا کرد و خلعتی فاخر بخشید و مستمری و وظیفه امیرانه برایش مقرر ساخت و در مسافرتها و پیکارها

www.tabarestan.info تبرستان

اورا در رکاب خود میبرد و همواره مورد بذل و بخششهای شاهانه قرار میداد. چنانکه بسیاری از اسیران همینکه خود را از دوستان و آشنایان ملاگشتاسب قلم میدادند فورا "آزاد و باعطای خلعت و نوازش پادشاهی و اجازه مراجعت بزادبوم خویش مفتخر میگشتند.

ظلم و ستمی که این سلطان سفاک و خونخوار خود خواه و سرسلسله قاجاریه بمردم کرمان ونواحی روا داشت در صفحات تاریخ ثبت وورد زبان مردم می باشد ونیازی بذکر نیست. در آن گیرودار که شهر کرمان بشهر کوران تبدیل گردید گروه زرتشتیان بواسطه ارتباط دینی با ملاگشتاسب که طرف توجه شاه بود، برخلاف زعم دکتر مدی وسایر دانشمندان پارسی که از نفوذ و شخصیت ملاگشتاسب بیخبرند درامان ماندند و آسیب ندیدند. گویا خواست اهورامزدا بود که شماره اندک زرتشتیان از سرزمین کرمان محو و نابود نگردد.

ملاگشتاسب تا اوایل شاهنشاهی فتحعلیشاه قاجار در کرمان میزیست و بخدمت خلق و بیچارگان قیام داشت. بواسطه عزت و احترامی که دردربار داشت محسود مسلمانان و همگان بود. همینکه دارفانی را وداع گفت دشمنان فرصت یافته خانه و زندگانی و کلیه متروکات وی را از کتب جفروزیج و اسطرلاب و غیره که با هزاران زحمت تهیه کرده بود بباد غارت دادند و فرزندانش را بیچاره و مستاصل ساختند. حتی فرمان مستمری نامبرده درآن گیرودار مفقود شد و بالنتیجه وظیفه مقرره مقطوع و بازماندگانش پریشان روزگار گشتند. هرچند اسکندر پسر مهتر از مقامات مربوطه کرمان دادخواهی نمود کسی بدادش نرسید و بواسطهٔ پریشان روزگاری نتوانست خود را بپایتخت رسانیده عرضحال نماید و بوضع ناگوار خانواده سروصورتی بخشد.

فرزندان و نوادگان ملاگشتاسب چنانکه در زیر خواهیم دید مانند پدر و بامس خود در نجوم و اسطرلاب دستی بسزا داشته و مورد لطف و نوازش بزرگان وقت بوده اند.

ملا اسکندر در تحت سرپرستی پدر در نجوم و ریاضیات بهره وافی حاصل کرد. پس از فوت پدر باستخراج تقویم و سالنامه پرداخت بواسطهٔ مهارت در رمل و جفر مرجع بزرگان و حکام و سران کرمان بود. زندگانی درویشانه و محقر اختیار کرد. با صوفیان و دراویش معاشر بود. استانداران کرمان در دورهٔ زمامداری خویش وظیفه جزئی برایش مقرر میداشتند و از او دلجوئی مینمودند. ملا اسکندر در سال ۱۲۷۳ هجری جهان را بدرود گفت.

ملا بهروز پور ملا اسکندر زیر دست پدر در ریاضی و نجوم و زیـــــج استاد شد . پس از فوت پدر تقویم استخراج میکرد در خدمت بمردم وبیچارگان کوششها مینمود. طرف‌توجه بزرگان کرمان و متنفذین ومحرمها نکجی صاحب‌پور لیمجی هاتریا بود . مرحوم غلامحسین خان سپهدار چون بحکمرانی کرمـــان منصوب‌گشت واز استعداد و قابلیت وی مستحضر شد ، مستمری معهود پـــــدر روانشادش را در حق او مقرر ساخت . ملا بهروز بنا بخواهش مرحوم مانکجـی صاحب‌رساله‌ء در کبیسه زرتشتی در سال اودئیل ترکی ۱۲۳۵ یزدگردی برابـــر ۲۹ دیماه جمشیدی سنه ۷۸۷ جلالی تالیف‌نمود . رساله نامبرده در بنگـــاه خاورشناسی کاما در بمبئی بنشانی Hpms 295 محفوظ است . ملابهروز درسال ۱۲۹۵ هجری جهان را بدرود گفت .

ملا افلاطون پور ملا اسکندر فرزانه‌کرمان زمین در چهارسالگی ازنعمت مهـر پدری محروم و یتیم گردید . هنگامیکه مانکجی صاحب‌در سال ۱۲۸۲ هجری (۱۸۶۵ م) وارد کرمان گردید او را باتفاق جوانان زرتشتی دیگر باخـود به تهران برد و در تعلیم و تربیتش همت گماشت . فرزانه افلاطـــون دوره تحصیلیه‌ء خود را در اندک زمانی تمام و در اواخر سال ۱۲۹۰ هجری فارغ ـ التحصیل شد و یکسال بعد ، از سوی مانکجی صاحب‌عازم کرمان گردید تا در تعلیم و تربیت جوانان زرتشتی آن شهر ابراز فعالیت‌نماید .

فرزانه افلاطون در زادبوم خویش موقعیت مهمی احراز و شهرت خاصی حاصل کرد نصرت‌الدوله فرمانفرما و پسرش ناصرالدوله نسبت‌باو مهربانیها و نوازشها ابراز داشته‌اند . میرزا سید کاظم وزیر او را طرف توجه‌ومحبت خود قرار داده بود .

فرزانه افلاطون ، گجراتی و انگلیسی هم می دانست‌و در نظم اشعار نیز دست‌داشت . در اقبال ناصری کتابیکه برای تدریس مبتدیان درسال ۱۳۰۳ هجری تالیف‌و طبع نمود میگوید :

بدان امید باقبال ناصری نامیـــد — کتاب مختصر نافـــع گرامـــی را
مگر زبخت شهنشاه عهد ناصردیـــــن — که گردزنده‌ء جاوید خاص وعامی را
مراین فقیرهم ازبخت بهره ور گـــردد — پیابد از کرمش بهترین مقامی را
عجب‌نباشد از صاحب‌عدالـــت و داد — که التفات‌کند کمترین غلامی را
زبحر جود شهنشاه می نگـــردد کـــم — زقطره‌ء که رسد کام تشنه‌کامی را

و فرزانه افلاطون در ستاره شناسی و رمل اسطرلاب ارث جدوپـــــدری

خودنیز محروم نبودوزیر دست برادر خویش ملابهروز دراین فن بهره وافی حاصل کرد .

ملامرزبان پور ملا گشتاسب مانند جدوعموی خویش درستاره شناسی استاد بود وتقویم استخراج میکرد . درطلسم ونیرنگ دست داشت ومرجع کارهای حکمرانان وبزرگان شهر وپیشگوئیهای اومقرون بحقیقت بود . عبدالحمید میرزا ناصرالدوله استاندار کرمان اورا طرف توجه قراردادونوازشهای گوناگون درحقش مبذول میداشت . شادروان اربابکیخسرو شاهرخ ازنسل فرزانه گشتاسب بهمن میباشد .

از گذشته باید پند گرفت

" بواسطه خیانت باد ان وارسال گزارش نادرست ، خسروپرویز واقعه تازیان رانادیده انگاشت . بواسطهٔ نادرستی و خودخواهی ودشمنی دستوران و موبدان وسران کشور بایکدیگرو قتل شاهزادگان ، نژاد ساسانی برافتاد وتازیان پیروزشدند . اگر مردم کشور ازبزرگان وپیشوایان دین راضی میبودند ،سپاه تازی رابمرز راه نمیدادندی . اگر نژاد ماهوسوری بکلانتری منصوب نمیگشت دستور دانشمند یزدترک دین بهی نمیگفت . بواسطه دشمنی موبد بدستور بزرگ ومهربانیهای مجتهد اسلام دستور کرمان با عیال خود مسلمان شد . روانشاد مانکجی صاحب که عمرخود رادرخدمتگزاری زرتشتیان ایران بسربرد از دست وزبان مادرامان نبود . روانشادان کیخسروجی خانصاحب وماسترخدابخش درراه خدمت باین جماعت جان خودرا باختندتا مین افراد جماعت مقام روحانیت را محترم نشمارند ووسایل تا ی زندگی دانشمندان دین رافراهم نیاورند بادامهٔ پیشهٔ موبد امیدوار نباید بود . "

مهدی فروح بن شخسان یکی از موبدان ایرانی است که درصدراسلام مسلمان وبلقب مهدی ملقب گشت . از اسم ایرانی او اطلاعی دردست نیست . نامبرده چندی پس ازشهادت حضرت امام حسین ع درسال ۶۱ هجری (۶۸۰ میلادی)

www.tabarestan.info تبرستان

یک نامه پهلوی بادوسبان گاوباره، اسپهبد رستمدار و رویان نوشته و حقایق تلخی را ذکر و خود را برادر دستور دینیار بهزاد معروف بسلمان فارسی قلمداد و از بدگوئیها و نفرین ایرانیان نسبت باو دفاع مینماید. نامه مذکور را موبد برزین رام پور خورزاد پور بهرام پور اسفندیار بفرمان اسپهبد طبرستان شهراکم پور نام آور (۶۷۱ - ۶۴۰ هجری) بزبان فارسی آن دوره که مخلوطی است با زبان دری و لغات دساتیر ترجمه کرده است. ترجمه مذکور را که با الفبای اوستائی نوشته شده بود فرزانه مانکجی پور لیمجی ها تریا، در دوران اقامت خویش در ایران در اواخر سنه ۱۸۷۱ میلادی ابتیاع نمود. فرزانه بهرام بن خسرو بن آبادان نرسی آبادی آنرا باشاره او در سال ۱۲۹۹ هجری بالفبای فارسی نقل نمود.

نسخهٔ اوستائی نامبرده را فرزانه مانکجی صاحبچندی بعد باتفاق یک نسخه خطی دساتیر که سال ۳۵۹ هجری تاریخ تحریر آنست و در اوایل سال ۱۸۷۱ میلادی بتوسط بهبودخان حاکم کلات نادری از آقا جاوید مقیم آن سامان خریده بود به بمبئی بخدمت آقای اردشیر جی سهرابجی دستور کامدین میفرستد. نسخه فارسی نامبرده در کتابخانه کاما در بمبئی محفوظ و نسخهٔ نیز از قرار اطلاع در خدمت آقای شهزادی موجود میباشد.

مهدی فروح بن شخسان در نامهٔ خویش هنگام دفاع از دستور دینیار راجع بعلل شکست ایرانیان و تسلط تازیان چنین مینویسد. جملات درابروان با قوسین از نگارنده و برای توضیح واژه‌های مشکل آورده شد.

" در آغاز رای کشورستانی شان (تازیان) بسرنه و دین ایشان را روی روائی پدید نه بید. اما چون استاره بهیاره‌شان بید (مساعدشان بود) و بخت از ما روی تابید، دستوران و هیربدان پرمان دادار و فرا-رونه کنش بهشتند (نیکوکاری بگذاشتند) و دشمت و دژهوخت و دژهورشت گشتند و خدیوان و خسروان کشور را برانداختند، ورنه کجا آن تابتازیان را بید و توان که با خسروان ما کارزار کرند (کنند)

" هنگامیکه شاهنشاه مینو آرامگاه پرویز اور (به) بادان تیره روان پیام کرد که محمد و همدستانش را اوعه درگاه فرسته، اژپلید اندرونی خویش پدش در نساخته (با او نمیساخت) سخنان ناراست او عه پادشاه ننگاریده بگوشن و پتت آن تازی مرداژراه به نشدی (و بگفتار و توبه آن مرد عرب از راه راست منحرف نمیشد) و با تیغش میشمرد (قتل مینمود) یا بشاهنشاهش گسی میکرد (بخدمت شاهنشاه میفرستاد) هنگامیکه بدینجا نکشیدی.

" وردستوران مرمردم کشور را وتره نکرده (نیازرده بیدنهم) بچه ره مهتران ایران در نهانی با عمر هیاره (مساعدت و همکاری) کردی . از بدان مدار ؟ که ار مردم کشور اژدستوران خشنود بیدنهم تازی سپه رااور هیچ مرز ره ندادی . ورگجسته ماهوی سوری کش دادار اورمزد پادافره کره (کند) یزدگرد شهنشاه را نکشتی ، تخت و تاج ما مرتازیان را کهدادی. چه نگارم چین نیک وبنم ویشتر وناه اژخود ماته (چون نیک بیشتر گناه از خودماست) و اژسستی بخت و ناهیاره استاره (نامساعدتی ستاره) و پادافرهٔ کارها که اوعه این خواری اندریم (و سزای اعمال است که در این ذلت میباشیم) چنین اژین پیش بکیفر بزه مردم ازجمشید گشتند و اوعه بیور اسپ تازی پیوستند و برای آن سترک بر کشیده داور ناراست سخنان را (چونکه در گذشته بسزای گناه مردم از مخالفت با جمشید و یاری بضحاک تازی و برای سخنان ناراست نسبت بآن داور بزرگ) پاک دادار سالهای دراز گیتیان را در استم اندر داشت . کنون هم اژوناه وبزه دستوران ، ساسانیان را نژاد برافتید و دروندان چیر آمدند .

" اتخوانده بوت (البته خوانده اید) که اژاین پیش هم اژ ناراستی دستوران ، ایرانیان را چه رنجها فتید . هنگامیکه دارای دارا را کشتند شهریاری از خاندان کیان سپری شد . سالها این کشور بی فرارونه (ناراستی) و هال ماند تا بیگانگان اور کشورداری شدند . اژشاهان آن گروه یکی ناپرمان دین اورمزد کارکرد ودستورانش پادافره نکردندومروی را بهیاره شدند (و او را مساعدت کردند) که توزجددینان را بروهان هزوان همجا درازه (بنابراین بواسطه آن رسوم بدخواست مخالفین دین برخواهش نیکان پیشی دارد) واژشومی آن نهاده نهاد (رسم بد) آن خانواده و نام و نشان شان اژ اسکندر برباد شد ..... و بفرمایند دستوران مردمان کشور را اژ راه آئین آگاهند و آسایش و هان را اژیزدان توزند (بخواهند) و برادر مراهم خدامرزی دهند و اژبیغاره و بدگوئی بگذرند . "

آنچه دربالا گذشت بخشی است از سخنان مهدی فروح بن شخسان . نامه نامبرده بسیار دراز و از اوضاع زرتشتیان آن دوره و چگونگی صدراسلام و خلفای اربعه صحبت میدارد . اگر فرصت یاری کرد روزی مشروحا " ازآن نامه و خدمات گرانبهای سلمان فارسی نسبت بایران و زرتشتیان سخن خواهیم راند . اما متاسفانه چنانکه اشاره شد بواسطهٔ خودخواهی ها و رشک و

کینه زرتشتیان نسبت بیکدیگر کوششهای سلمان فارسی نیز خنثی گردید و بسوی اضمحلال و نیستی پیش رفته و میرویم .

فرزانه مانکجی لیمجی هاتریا دانشمند پارسی هنگام اقامت در تهران در سال ۱۸۸۵ میلادی مقدمه‌ای برای کتاب فرازستان که محمد اسمعیل خان زند باشارهٔ او تالیف نمود نوشت . چون بعداز وفات آن روانشاد کتاب مذکور در بمبئی طبع گردید مباشرین چاپ بواسطهٔ عدم اطلاع مقدمهٔ نامبرده را برآن نیفزودند .

مقدمهٔ مذکور در کتابخانه کاما در بمبئی محفوظ است و بقطع وزیریست و دارای ۱۴۳ صفحه ۱۴ سطری و شامل ۶۶ فقره . در ذیل فقرات ۴۶ و ۴۷ داستانی آمده که جالب‌توجه است و بایستی از آن پند گرفت . فرزانه روانشاد مینویسد :

" آبادی جهان و آسایش جهانیان موقوف برعایت قوانین دین ودولت است و پریشانی مردم و خرابی عالم از راه بیدیانتی روسای ملک و ملت ، و برای دریافت این مطلب از گذشتگان توان دانست . چنانچه تقریبا " ۱۲۰ سال پیش از این تاریخ ملا فیروز بن کاوس روانشاد که دستور زاده خردمند و دستوری دانش نهاد بود با پدر بزرگوار خود در صغرسن بعزیمت سیاحت از هندوستان بایران مسافرت نمود و چندی در یزد بزیست و مدتی دراصفهان بتکمیل علوم و تحصیل فنون پرداخت و انجام از راه بغداد بهندوستان معاودت کرد . در آن روزگار در میان فارسیان یزد ، دستوری دانا ومتدین و حقشناس بود که روزگار خویش را به پیروی آئین و کیش و مهربانی درحق بیگانه و خویش بپای میبرد و همان روزگار بجهان باقی شتافت . دونفر برادر که نژادشان بماهوسوری میرسید و در آن اوقات رتبه کلانتری و کدخدائی یافته بودند و با خانوادهٔ دستور مذکور عداوت و دشمنی داشتند با آنکه اولاد آن دستور مغفور قابل و دانا بودند و یکنفر از اقارب وی که نیزمردی دانا و دیندار و با تقوی و پرهیزگارو شایسته قایم مقامی دستور مغفور را داشت آن برادر سوری نسب ، منصب‌دستوری را بهیچ یک از اولاد و اقارب‌دستور رفته ندادند و یکی از اقارب‌خراسانی خویش را که اسم دستوری داشت واز رسومش نیک عاری و عاطل بود و الف از با و یمین از یسار نمیشناخت بدین منصب‌جلیل منصوب‌داشتند و دیگر دستوران هم از بیم عداوت و طمع رشوت ساکت‌گشته بدان کار رضادادند . از این جهت آن دستور نجیب‌پرهیزگار که از اقرباقارب‌دستور مغفور بود از وضع سلوک و رفتار سوری زادگان رنجیده و از مذهب‌راسخه قدیمه خود دست‌کشیده فرار بر قرار و دین متین اسلام را اختیار نمود . باری چون این واقعه

در هندوستان مسموع فرزانه ملافیروزبن کاوس شد و خود نیز از صدمات و بدرفتاریهای بعضی دستوران و موبدان هندوستان سخت دل آزرده ورنجیده خاطر بود شرحی در مذمت دستوران وبدی اطوار ایشان برشته نظم کشیده وبیادگار گذاشت. بیتی چند از آن درر منثور در این نامه مذکور تا اندک نشانه بسیار و مشت نمونه خروار آید و آنها اینست. در آغاز اشعار خویش میفرماید:

دوری ازدستوروازموبدفرار هرکه میجوید بودکامل عیار
الحذر از موبدودستورهم تیره جانانند وباطن کورهم
موبد ودستور هذا عهد نا جودرون و از برون گندم نما

" پس از این رهگذر دانسته میشود که زشت رفتاری پیشوایان آئین و کیش تا چه پایه مایهٔ وحشت قلوب مردم دوراندیش میشود و موجب تنفر دلهای بیگانه و خویش میگردد. چنانکه در ایام مسافرت بحدود کرمان از بعضی معروفین آن سامان شنیده شد که پیش از طلوع کوکب دولت قویشوکت قاجاریه دستور بهمن نامی که مردی با دیانت و امانت و اندر حدود کرمان دستور بزرگ فارسیان بوده است و در عهد شباب و ایام جوانی چون مایه بوراثت از خود داشته بتجارت اشتغال مینموده و شال کرمانی از کرمان باصفهان میفرستاده و گماشتهٔ او آنجا فروخته متاع مناسب باب کرمان برای او باز بکرمان ارسال میداشته و معاش خود را از سود کسب بخوشی فراهم میآورده و با آنکه دستور بزرگ بوده دیناری باسم دستوری از احدی قبول نمینموده و چندان با اصالت و دیانت بوده که بدون رسیدگی ومطالبه گمرکچیان حق المرور متاع خویش را بدون زیاده و نقصان باهالی گمرکخانه کرمان تسلیم مینموده و چون درآن حدود رسم است که شال کرمانی را اهالی گمرکخانه طاقه طاقه مهر میکنند و بفراخور کوچکی و بزرگی و سنگینی وسبکی آن حق المرور ماخوذ میدارند. دستور مذکور نیز بهمان قرار همواره معمول میداشته است.

" دستور دیگری نیز در آن روزگار با آن دستور با دیانت درباطن خصومت و عداوت داشته و پیوسته مترصد بوده که ویرا بآسیبی بزرگ گرفتار نماید. علیهذا در خفا بارهای تجارتی ویرا باز کرده شالهای مهردار را برداشته بجای آن شالهای بیمهر نهاده بود و باهالی گمرکخانه خبر میدهد که دستور بهمن پیوسته شالهای بیمهر جزو شالهای مهردار نموده حمل ونقل مینماید و این مایهٔ دولتی را که بدست آورده ازاین رهگذر است وشاهدی

بهتر از بارهای خود اونیست . ملاحظه نمائید شاید شالهای بیمهر در آنها باشد . گمرکچیان نیز چون بارهای وی را باز میکنند و شالهای بیمهر را می بینند برآشفته دستور بهمن را گرفتار عذاب و نکال و مورد هرگونه زجر وآزار مینمایند و بفرمان حکمران آن سامان جمیع مایملک او را بغارت و تاراج میبرند . دستور بهمن بیچاره با عیال و اطفال پریشان وگریان و سوزان ، گرسنه و دلسوخته شب را بصبح میبرد . در همان محله دستور مذکور یکی از علمای اسلام که مردی سخت با مروت و دیانت بوده خانهٔ داشته واز مجاری حالات دستور بهمن مستحضر شده مبلغ معینی پول درهمیان نهاده بیخبر درخانه دستور مذکور میاندازد. چون بامداد دستور بیچاره دلتنگ و اندوهناک از خواب برخاسته بخیال فرار از خانه بیرون میآید ناگاه نظر بهمیان پول میافتد برداشته متحیر میشود که این وجه از کیست . از هرکس میپرسد احدی اظهار اطلاع نمینماید. انجام دستور بهمن چنان گمان میکند که شاید حضرت عزت بربیچارگی و بی تقصیری و مظلومیت من ترحم فرموده این وجه را از عالم غیب رسانیده که از عیال و اطفال خجلت نکشم و بجهت مصارف یومیه دل زیر بار غم ندارم . خلاصه چند روزی با آن وجه گذران نموده بازهم روزی وجهی در همیان درخانهٔ خود می یابد و حیرتش میافزاید و ازهرکس هم مستفسر شده احدی اظهار اطلاع نمینماید و بهمین قسم یافتن وجه تکرار مییابد و دستور یقین میکند که این وجه از عالم غیب ومحض عنایت حضرت لاریب است و دیگران هم براینگونه گواهی میدهند .

" روزگاری براین نهج میگذراند و هماره بدان وجه کفاف آسایش بسر میبرد تا آنکه نوروز سلطانی میرسد ناگاه در شب عید چند دست لباس مردانه و زنانه تازه دوخته باهمیان پول در دهلیز خود می بیند افتاده است . خاطر جمع میشود که اینکار مردی با دیانت و رافت و بزرگی با مروت و انسانیت است . خلاصه با آن وجه و لباس ، عید خود و وابستگان را بشادی گذرانیده مترصد می نشیند که فاعل آنهمه جوانمردی را بشناسد. ناگاه روز آواز پائی آهسته از دهلیز خانهٔ خود مسموع میدارد . بی محابا دویده و بهمیان پولی که در راه افتاده بود اعتنائی نکرده می بیند همان مردعالم همسایهٔ اوست که بشتاب بخانهٔ خویش میرود . خود را بقدم های وی میاندازد و از مراتب رعایت و مروتی که در آن مدت در حق وی مبذول ومرعی داشته اظهار شکرگذاری مینماید و معروض میدارد که از مکارم اخلاق عالی متمنی ومستدعی هستم که مرا بغلامی و عیالم را بکنیزی قبول فرمائید و بکیش و مذهب خویش

که اصل دین و حقیقت آئین است پذیرفته دارید . عالم مذکور جواب میدهدکه ای برادر اگر این جزئی احسان باین مطلب مایل شده‌ئی من هنوز در حق تو کاری که شایستهٔ ذکر باشد نکرده و از عهدهٔ حقوق جوار و همسایگی بر نیامده‌ام و هنوز از تو بزیر بار خجالت اندر وسخت اندوهگین وشرمسارم که چرا پیش از آنکه ترا متهم داشتند استحضار نیافتم که نگذارم بتو چنین ظلمی وارد شود و ستمی روا گردد . این مایه احسان قابل آن نیست که تو دست از کیش خویش برداری و بپاس آن بمذهب من رجوع کنی . روشن است که اینمقدار مال ترا بپایهٔ اول حال نخواهد رسانید. همینقدر بود که‌تخواستم گرفتار خجلت عیال و پریشانی اطفال گردی و درمیان همکیشان شرمنده‌وشرمسار آئی . دستور بهمن ابا نمودو دست از دامن آن بزرگوار برنداشت تا آنکه‌اورا کلمهٔ اسلام آموخت‌و خود و عیال بدین اسلام درآمدند .واکنون بطور مذکور از نژاد آن دستور مرحوم جناب‌غفران مآب‌آقا عبدالرحیم در سردسیر کرمان دارای تمول و سروسامانندوپشت‌به پشت برعایت عابر و وارد و مردی ومردمی روز میگذرانند .

" پس از اینجمله گفته آمد توان دانست‌که رستگاری و دیانت و بد رفتاری و عدم انسانیت‌در مراتب‌ترقی و تنزل ملت و مملکت‌چه مایه مدخلیت دارد . اینست‌که مردمانی که بفر خرد آراسته همواره بحسن رعایت و رافت و رحمت قلوب‌مردم را جذب نموده تمام آفریدگان را برروش خویش و ترقی بمدارج مردمی کیش مایل مینمایند . آری :

بندهٔ حلقه بگوش ار ننوازی برود لطف‌کن لطف‌که بیگانه‌شودحلقه‌بگوش

داستان بالارا چنانکه گفتیم فرزانه مانکجی صاحب‌در آثار خویش برای ما بیادگار گذاشته . اینگونه وقایع پس از اضمحلال ساسانیان درتاریخ زرتشتیان زیاد دیده میشود واقعهٔ دیگری راجع بموبد یزدی از قول همان دانشمند در مقالهٔ جشن‌ناصری باطلاع خوانندگان رسید . نفاق ، کینه ، دوروئی ، رشک ، بددلی ، غرور ، خودخواهی ، حسادت‌نسبت‌ببهتر و برتر از خود و کوشش‌در خرابی و نابودی مجامعی که ما عضویت‌نداریم . انتقادات‌و اعتراضات بیجا بخیر خواهان و خدمتکاران‌گروه و انجمنها ، جماعت مارا پریشان و بتحلیل میبرد و هم اسپهبدان طبرستان را مضمحل ساخت .

همه اذعان داریم که هستی اینچند هزار زرتشتی در ایران ، مرهون فعالیت و فداکاریهای روانشاد مانکجی صاحب‌میباشد . ولی پدران ما درعوض آنهمه نیکوئیها چه پاداشی بآنمرحوم دادند؟ در نامه‌های پی درپی با مضای

سران جماعت و بعنوان انجمن اکابر صاحبان پارسی از او بدگوئی نمودیم . در روزنامه های بمبئی با مضای مستعار خدابنده خدمات او را بعکس جلوه دادیم . اما اکابر صاحبان با علم بحقیقت اوضاع بنامه های ما وزبان دراز در روزنامه‌ها وقعی ننهادند و در عوض دبستان خیریه‌ای را که بخرج خود و بنا به پیشنهاد او برای ما تاسیس نموده بودند بستند . لیکن مانکجی صاحب در برابر آنهمه بدیها ، چون اقدام اکابر صاحبان را بخسارت جماعت دید باز بخرج خود همان دبستان را براه انداخت .

فرزانه روانشاد در حدود ۴۵ هزار تومان از حاجی میرزا یحیی و میرزا حسن لله باشی طلب داشت . منشی زرتشتی او رستم جی بنوید پنجهزار تومان اسناد بدهی را از صندوق ولینعمت خویش دزدیده بآنها مسترد داشت و با همکاری پشوتن نامی از دانش آموزان ۱۴ سالهٔ دبستان قبض بدهی بمبلغ ۵۲ هزار تومان با مضای مانکجی صاحب جعل نمود و برای پوشاندن گناه بهمدستی بدهکاران در مسموم کردن آن روانشاد کوشش نمود ولی بخیر گذشت . این داستان سردراز دارد واز حوصلهٔ این مقاله خارج . سرگذشت فرزانه مانکجی صاحب کتابی جداگانه لازم دارد . چون ذکر حقایق تاریخی مستلزم ذکر اسامی خائنین میباشد و بمذاق نسل امروزه خوش آیند نیست و نویسنده را بتحقیر بزرگان متهم میسازند ، گمان نمیرود در تدوینش کوشش بعمل آید .

فرزانه کیخسرو تیرانداز خورسند کوچه بیگی لیسانسیه دانشگاه بمبئی و دومین نماینده اکابر صاحبان پارسی ، فرزانه والاتبار بود . در دوران زندگانی کوتاه خود در ایران خدمات مهمی نسبت بجماعت انجام داد . تاسیس انجمنهای ناصری زرتشتیان یزد و کرمان از اوست . شاهنشاه وقت ناصرالدین شاه او را بخطاب خان مفتخر ساخت و بکیخسرو جی خانصاحب معروف گردید . فرزانه نامبرده پس از دو سال اقامت در ایران ، هنگام دومین دورهٔ خویش در کرمان ، بوسیلهٔ زرتشتیان آنسامان مسموم و رهسپار گروثمان گردید .

فرزانه اردشیر جی ایدلجی ریپورتر ، سومین نماینده اکابر صاحبان نیز از دست و زبان ما زرتشتیان در امان نبود . درمراسلات پی در پی با کابر صاحبان پارسی و با مضای سران قوم آنقدر از او و همکاران او استادکیومرس وفادار خرمشاهی و استاد جوانمرد شیر مرد و ماستر خدابخش بهرام رئیس و برادرش میرزا مهربان بد گفتیم و دروغ و ناسزا نوشتیم که خود را بنظرآنها خوار ساختیم . چنانکه امروز ما را بنظر مجسمه دروغ مینگرند و بخود راه نمیدهند و بعرایض صادقانه‌مان بی اعتنا میباشند . بزرگان اخیر پیشروان

فرهنگی جماعت ما میباشند . این مایه تحصیلاتی که پدران ما و نسل امروزی بدست آورده‌اند از زحمات و مساعی و از خود گذشتگی آنهاست . ولی ما چه پاداشی بآنها دادیم ؟ در پی قتل هر چهار نفر برآمدیم . اول ماستر خدابخش را شهید ساختیم . سپس روی باستاد کیومرس آوردیم چون او حال بدینمنوال دید مخفیانه جلای وطن اختیار و به بمبئی رهسپار شد . دشمنان دست از وی نکشیدند و تا قریه انار او را تعقیب نمودند . لیکن بیاری اهورامزدا از آنجا رد شده بود . استاد جوانمرد و میرزا مهربان فورا " منزوی شدند و در امان ماندند . لهذا باابراز اینگونه حقشناسیها نسبت بخدمتکاران گروه و نسبت بدهشمندان جماعت که در این اواخر از ارباب رستم گیو هم نمیگذریم ، اگر فرزندان آنها و خویشان آنها نسبت بدین نیاگان ، نسبت بجماعت بیعلاقه گردند نباید گله کرد و خدمات پدران آنها را نادیده انگاریم و هرکسی که اززحمات ومساعی آنها تقدیرنماید زبان اعتراض بلند کنیم .

این روزها دادوفریاد بلند است که دستور نداریم . موبد نداریم ، موبدزادگان بشغل شریف موبدی نمیپردازند . آیا تقصیر از کیست ؟ آیا ما بوظیفه خود کوتاه آمده‌ایم یا آنها ؟ مقاله آقای دکتر صرفه نیا در موضوع مقام روحانیت قابل تحسین است . در روزگاران گذشته حتی تا دویست سال قبل ، بموجب شواهد در دست ، افراد زرتشتی چه غنی چه فقیر صدی ده از محصول و درآمد خویش را بدستور بزرگ میپرداختند تا وسایل زندگانی موبدان وتعلیم وتربیت موبدزادگان را تامین نماید آیا در این دوره کسی یک دینار از درآمد خود را در این راه میدهد ؟ بنابراین موبدزادگان حق دارند بمشاغل دیگر بپردازند و ببازرگانی و دکتری مشغول شوند . آقایان شهزادی و آذرگشسب پس از یکدوره تحصیلات دینی و اتلاف بهار جوانی ، برای امرار معاش خود و فرزندان باجبار بشغل دیگری روی آور شده‌اند . آیا جماعت برای تامین زندگانی آنها اقداماتی بعمل آورده است ؟

اگر نسل جوان امروزه بجای انتقاد و عیب‌جوئی از دیگران واتکاء بمساعدت و همکاری انجمن هریک بتنهائی در راه ترقی و اعتلای جماعت بکوشند به پیشرفتهای مهم و به برگشت جلال و شکوه گذشته امیدوار میتوان بود ؟ بایستی از گذشته پند گرفت و از آنچه مایهٔ زیان گروه است دوری گزید وبه پیران و بزرگان و خدمتگزاران قوم بدیدهٔ احترام نگریست . و از بدرفتاری افراد نسبت بخود غضبناک نشد و برای کشیدن انتقام بعملیاتی دست نزدگه بشرافت جماعت لطمه و صدمه وارد آید .

www.tabarestan.info تبرستان

روانشاد کیخسروجی

خانصاحب بانی انجمن ناصری زرتشتیان یزد

" انجمنهای زرتشتیان ایران چه در یزد و یا کرمان ویاتهران از تاریخ تاسیس الی حال خدمات بسیار مهمی رانسبت بجماعت انجام داده اند. هستی جماعت، آبروی جماعت وایجاد آموزشگاههائی که جوانان مارا تربیت نموده از اثر مساعی وفعالیتها وفداکاریها و بذل وبخشش اعضای این انجمنهاست. نسل جوان بایستی با تقدیم احترامات پسران جماعت وذکرجمیل آنان حقشناسی خود رابه ثبوت برسانند. "

در صفحه ۱۶ شماره ۳ سال سوم هوخت خبری درج است که روانشادمانکجی صاحبشالوده انجمن ناصری زرتشتیان یزد را ریخته است. هرچند خبر مذکور نادرست است ولی خورده گیری برآن هم جایز نیست، زیرا مرحوم مانکجی صاحب کسی است که کشتی زرتشتیان ایران را از دریای متلاطم طوفانی و نیستی حتمی نجات و بساحل هستی و زندگی شرافتمندانه رهبری نمود. بنابراین اگرایجاد انجمن زرتشتیان نیز که از کارهای اساسی آن موقع است باو نسبت داده شود چندان بیجا نیست.

اینک برای اطلاع عموم، بانی و تاریخ تاسیس انجمن ناصری زرتشتیان یزد و اسامی اعضای نخستین دوره و مختصری از فعالیتهای آنها را درزیرشرح می دهد:

چون مانکجی صاحب در روز بهمن ایزد و مهرماه قدیم ۱۲۵۹ برابر ۱۶فوریه ۱۸۹۰ جهان فانی را وداع گفت امنای انجمن اکابر صاحبان پارسیان هند دراول سپتامبر ۱۸۹۰ کیخسرو جی خانصاحب فرزند تیرانداز خرسند کوچه بیگی از جوانان تحصیل کرده ایرانی را بسمت نمایندگی خویش در ایران منصوب ساختند.

کیخسرو جی در ۸ سالگی یتیم گردید و هنگام قحطی سختی که درسال ۱۲۴۰ یزدگردی در یزد رویداد و گروه بیشماری را از بین برد، باتفاق مادر

و خویشان از کوچه بیک کوچ نمود و بهندوستان مهاجرت و در بمبئی بتحصیل پرداخت و در اندک وقتی از دانشگاه بمبئی باخذ دیپلم B.A. که درآن دوره بسیار مهم بود نایل آمد. کیخسرو جی پس از انتصاب فورا" ازراه بوشهر و شیراز و اصفهان بتهران عزیمت نمود و پس از ورود بآنجا وارائه اعتبار نامه خود بامنای دولت و شاه و انجام خدمات مهم در پایتخت ازطرف نخست وزیر وقت بموجب فرمان زیر بخطاب لقب خانی و اعطای یک عدد مدال طلا مفتخر گردید.

هـــــــو

حکم عالی شد چونکه عالیجاه مجدت همراه کیخسروجی ولدتیرانداز وکیل انجمن موقوفات فارسیان هندوستان از روز ورود بدارالخلافه الی حال در کمال صداقت و نیکخواهی و خیراندیشی نسبت به زرتشتیان ایرانی حرکت نموده لهذا از طرف وزارت جلیله اعظم مشارالیه را بخطاب لقب خانی واعطای یک عدد مدال طلا مفتخر و اعزاز داده شد که موجب زیادتی اعتبار خوددانسته برحسن نیت و قدر قیمت خود بیفزاید. تحریرا" فی غره شهر جمادی الاولی توشقان ئیل خیریت دلیل سنه ۱۳۰۹.

کیخسرو جی خانصاحب پس از یکسال اقامت در تهران و کسب اجازه از حضور شاهنشاه بصوب یزد و کرمان حرکت و در رتق و فتق امور زرتشتیان آن سامان و رفع مظالم آنها و مکاتبات با مصادر امور در تنبیه اشرار وعطف نظر بطایفه زرتشتیان ابراز مساعی نمود و بنا به پیشنهاد شهید روانشاد ماستر خدابخش بهرام رئیس در لزوم ایجاد انجمن برای رفع مظالم از افراد جماعت و بتصویب انجمن اکابر صاحبان و تحصیل اجازه از حکام شرع وعرف و فرماندار وقت شاهزاده جلال الدوله نخستین جلسه انجمن ناصری زرتشتیان یزد را در روز بادایزد و شهریورماه ۱۲۶۱ برابر رجب ۱۳۰۹ و ژانویه ۱۸۹۲ درمحل دبیرستان کیخسروی واقع در محله خلدخانعلی تشکیل و اساسنامه و آئین نامه آنرا تنظیم و انجمن بفعالیت خود پرداخت و در طی ۶۵ جلسه نخستین سال تاسیس که ۴۸ جلسه آن عادی و ۱۲ فوری و ۳ خصوصی و دو عمومی بود خدمات بسیار مهمی را انجام و ۸۶۸ فقره مطالب مهم اجتماعی را مورد مذاکره قرار داد. انجمن در ظرف مدت یکسال ۳۲۹ نامه و حکم و عریضه و ۱۴ فقره تلگرافا باطراف فرستاد و جواب ۱۴۵ استفتا بنوشت. چهار حکم گواه ثبت دفتر و ۱۴ وقفنامه در طومار انجمن ثبت و ۱۱ فقره سند مردم را در صندوق انجمن بامانت پذیرفت.

در ظرف مدت یکسال ۱۰ فقره تلگراف و ۲۴۵ نامه از اطراف با انجمن رسیده که ۲۵ نامه از طرف شاهزادگان و امنا و اولیای دولت و اداره حکومتی و ۳ نامه از طرف علمای اعلام شرع متضمن بر تقدیر از فعالیتهای انجمن بود. بعلاوه ۵۷ نامه از خارج کشور نیز در طی آن مدت با انجمن میرسد.

انجمن بر طبق آئین نامه دارای ۲۸ عضو و اسامی اعضای نخستین دوره عبارت است از:

آقای دستور نامدار دستور شهریار رئیس، آقای دستور تیرانداز موبد اردشیر نایب رئیس، ملا دینیار ملا بهرام کلانتر ملقب بامین الفارسیان، امین انجمن ـ آقای ماستر خدابخش بهرام خداداد، مستشار القوانین آئین بهی و مسئول جواب استفتا استاد جوانمرد شیر مرد و استاد کیومرس وفادار، دبیر و دفتردار و مسئول تنظیم مراسلات و نوشتن گزارش ـ آقای رستم مهربان رستم، آقای کیخسرو مهربان رستم ـ آقای گودرز مهربان رستم ـ آقای شهریار بهرام مهربان ـ آقای سروشیار بهمن نوذر ـ آقای پولاد تیرانداز ـ آقای اردشیر بهرام اردشیر ـ آقای نوشیروان شهریار رستم ـ آقای موبد اسفندیار موبد بهرام ـ آقای رستم مهربان بامس ـ آقای رستم خدامراد بامس ـ ملا بهمن ابن مرحوم جمشید ـ ملا رستم بهرام شهریار ـ ملا خدابنده بهمن رستم ـ ملا هرمزدیار جمشید بمان ـ ملا پرویز شاهجهان ـ ملاشهریار بهمن ـ ملا بهرام خدابخش ـ ملا مهربان کاوس ماوندادـ ملا شاه بهرام نوذر نوشیروان ـ ملا خسرو مهربان جمشید ـ ملا بهرام بهمن.

اشخاص زیر بجای کسانیکه بواسطهٔ مسافرت یا علل دیگر از شرکت در جلسات غیبت نموده‌اند انتخاب شده‌اند:

آقای اردشیر مهربان رستم ـ ملا خدارحم شهریار دینیار ـ ملا کیخسرو خداداد ـ ملا خدایار رستم بهرام مهربان ـ ملا سروشیار بهرام اردشیر.

در نخستین دو جلسه انجمن کیخسرو جی خانصاحب برای راهنمائی و تعلیم دیگران کرسی سرنشینی را پذیرفت و درسایر نشست‌ها اشخاص زیر هنگام تشکیل جلسه سرنشین بوده‌اند.

آقای کیخسرو مهربان رستم، ۵ جلسه ـ امین الفارسیان ملا دینیار بهرام کلانتر ۴۷ جلسه ـ آقای گودرز مهربان رستم، ۲ جلسه ـ آقای شهریار بهرام مهربان، ۱ جلسه ـ آقای اردشیر مهربان رستم، ۸ جلسه ـ

انجمن در اصلاح امور و رفع مرافعات افراد جماعت سعی بلیغ مبذول میداشت چنانکه در سال دوم تاسیس چهار صد فقره نزاع بین افراد زرتشتی را کوتاه و تجاوزات و تعدیات بیگانگان را نسبت بافراد جماعت رفع نمود.

www.tabarestan.info تبرستان

مرحوم کیخسروجی خانصاحب محبوب القلوب همه وطرف توجه اولیای دولت بود وهمگی درمراسلات خود او را دوست یا مقرب الخاقان خطاب مینمودند ، چنانکه فرمانفرما حکمران کرمان درنامه خویش با ومینویسد : " مقرب الخاقان گرامی دوست مهربانا " امین السلطان صدراعظم درنامه خودبا ومینویسد "عالیجاه عزت همراه دوستا مهربانا "شاهزاده جلال الدوله حکمران یزددرنامه خود با وچنین خطاب میکنند " علیجاه درایت همراه فخامت اکتناه رفعت جایگاه "وشاهزاده ظل السلطان در پاسخ نامه او مینویسد " مویدالزمانی کیخسروجی وکیل انجمن پارسیان هندوستان سلم الله ".

مرحوم کیخسروجی خانصاحب دردستگاه دولتی وبین رجال دولت و شاهزادگان نفوذی بغایت داشت وحکمرانان محل ازاو ملاحظه مینمودند ودر رفع شکایات زرتشتیان کمال کوشش را مینمودند. چنانکه معتمدالسلطان محمدحسن خان حکمران کاشان درجواب نامه شکایت آمیز کیخسروجی خانصاحب ازظلم عمال او نسبت ببازرگانان وپیله وران زرتشتی آنجا ،بخصوص ملاخدابخش کیخسروکه درقمصرباغی ابتیاع وماموربن حکومتی اضافه مالیات از اووصول مینمایند مینویسد "مکرم دوست مهربانا مراسله مودت مواصله سامی دراسعداوقات واصل وازسلامتی مزاج شریف نهایت خرسندی وانبساط خاطرحاصل شد . ازبابت طایفه فارسیان ساکن کاشان شرح مفصلی قلمی داشته بودید خیلی تعجب کردم که ایشان با همه محبت ومهربانی که دراین دو سال بآنها شده ومیشود چرا بیجهت اسباب مزاحمت شما شده اند...".

سپس حکمران پس از شرح مفصل ازتوجهات خودنسبت بزرتشتیان وشکایت ازرفتار بعضی ازآنها وقبول همراهی کامل نسبت بزرتشتیان ورفع همه گونه ظلم ازآنها مینویسد " خواهش مینماید هراوقات مطلبی دوستانه دارید بخود اینجانب اظهار دارید انجام بدهد دیگر با شمشیر وتیروکمان جنگ رستم واسفندیار روم وروس ،هندوستان وانگلیس درمیان نباشد که من زمین خورده همه پهلوانان میباشم . اگر ازشما منفعت نمیرسد ضرر هم نرسد بهتر است همه روزه شرح سلامتی وحالات را با هرگونه فرمایش باشد قلمی دارید. زیاده طالب سلامتی است ".

کیخسروجی خانصاحب درطی اقامت خوددریزددرضمن اعلامیه ئی که برای جمع اعانه بین زرتشتیان یزدمنتشرساخت بعموم خاطرنشان نمودکه

انجمن اکابر صاحبان پارسی در رفع جزیه و مظالم زرتشتیان از جیب فتوت خویش هزینه سنگینی را متحمل و محض ترقی بهدینان در تاسیس دبستانها در تهران و یزد و کرمان فعالیت نموده‌اند و اینک ارباب کیخسرو مهربان رستم عمارت مدرسه را از وجه خالص خود ساخته ومعادل پنجهزار روپیه باسم خود و ۲۵۰۰ روپیه باسم مرحوم خسرو مهربان، بانجمن اکابر صاحبان سپرده است که سود آن بمصارف مذکور موسوم بدبیرستان کیخسروی و واقع در شهر برسد. و برخی از پارسیان بمبئی نیز باینکار خیرکمک نموده‌اند مخصوصا "آقای هرمزدیار شهریار کوچه‌بیگی از پول خود درکوچه بیک مدرسه ساخت و وجهی که سودش کفاف مخارج آموزگار را بنماید بانجمن سپرد و هنچنین آقای خداداد رستم رشید خرمشاهی در خرمشاه مدرسه ساخت و برای هزینه اداره امور آن سرمایه معین بانجمن سپرد و آقای خدابخش مرحوم بهمرد نرسی آبادی نیز مدرسه‌ئی در نرسی‌آباد ساخت و بانجمن واگذار نمود خوبست محض قدردانی از بزرگان پارسی که برای ترقی ما ابراز مساعی نموده‌اند زرتشتیان ایران نیز بقدرهمت خود برای هزینه دبستانها و مخصوصا "دبیرستان کیخسروی که مخارجش روزافزون است و تاسیس دبستانهای دیگر در دهات اعانه جمع و بانجمن پارسیان بمبئی بسپارند تا سودش درراه فرهنگ جماعت بمصرف برسد. زرتشتیان یزد درخواست آن روانشاد را با پرداختن مبلغ ۱۴۲۵۰ روپیه با حسن وجه استقبال و موجب تشویق وی ودلگرمی امنای انجمن گردیدند. در اینجا لازم است خاطر نشان نماید در شصت سال قبل موقعی که زرتشتیان ایران مبلغ مذکور را بعنوان اعانه بذل نموده‌اند قیمت پول بسیار گران بود و مبلغ مذکور بسیار مهم زیرا در آن هنگام حقوق ماهی بیست یا سی ریال بنظر مردم بسیار زیاد و کالای مورد احتیاج بسیار ارزان بود.

در زیر اسامی اشخاص و صورت وجه امدادی آنان دیده میشود:

آقای گودرز مهربان رستم	۲۰۰۰	روپیه
آقای شهریار بهرام مهربان کیقباد	۱۰۰۰	روپیه
آقای خدابنده بهمن رستم	۱۰۰۰	روپیه
آقای رستم بهرام مهربان کیقباد	۵۰۰	روپیه
آقای بهمن بهرام مهربان کیقباد	۵۰۰	روپیه
آقای رستم خدامراد	۱۰۰۰	روپیه

www.tabarestan.info تبرستان

آقای اردشیر بهرام اردشیر	۱۰۰۰	روپیه
آقای خداداد رشید فرامرز	۱۰۰۰	روپیه
آقای هرمزدیار جمشیدیان	۱۰۰۰	روپیه
آقای نوشیروان شهریار	۱۰۰۰	روپیه
آقایان ولدان ماونداد کیقباد	۱۰۰۰	روپیه
آقای رستم هوشنگ خسرو	۵۰۰	روپیه
آقای رستم بهرام شهریار	۵۰۰	روپیه
آقای شهریار بهمن شهریار	۱۰۰۰	روپیه
آقای بهمن جمشید گشتاسب	۵۰۰	روپیه
آقای سروش بهمن نوذر	۱۰۰	روپیه
آقای بهرام استاد خسرو	۱۰۰	روپیه
آقای نوذر نوشیروان	۱۰۰	روپیه
آقای شاه بهرام کیخسرو	۱۰۰	روپیه
آقای فولاد اسفندیار شهریار	۵۰	روپیه
آقای خداداد بهمن جمشید	۵۰	روپیه
آقای پولاد مرحوم تیرانداز	۲۵۰	روپیه

زرتشتیان کرمان نیز با تاسی از زرتشتیان یزد در جواب اعلامیه کیخسروجی خانصاحب بموجب زیر مبلغ ۳۳۹۳ روپیه اعانه بانجمن اکابر صاحبان پارسی سپردند تا سودش بهزینه دبستان کرمان برسد .

میرزا بهرام مهربان گشتاسب مهربان شهریار یزدی ساکن کرمان	۱۰۰۱	روپیه
آقای بهمن خسروشاه منوچهر	۱۰۰۱	روپیه
شهریار خدابخش جمشید	۴۰۱	روپیه
شهریار بهمن رستم فولاد	۱۰۰	روپیه
شهریار سروشیار فولاد مهربان	۱۰۰	روپیه
شهریار بهرام خدابخش رستم خان	۱۰۰	روپیه
شهریار گشتاسب کیخسرو	۵۰	روپیه
شهریار خدابخش نوشیروان	۱۰۰	روپیه
آقایان جمشید و ویلنا رولدان جهانگیر رستم جمشید کوکی	۱۰۰	روپیه
آقایان خداداد و خدایار ولدان کیخسرو آبادان	۵۰	روپیه
آقای کیخسرو مهربان جاماسب	۵۰	روپیه

www.tabarestan.info تبرستان

آقای رستم رشید مهربان شهریار	۴۰	روپیه
آقای خدابخش مرحوم کجکینی	۲۵	روپیه
آقای اردشیر بهمن نامدار	۱۰	روپیه
آقای رستم بهرام رشید	۱۰	روپیه
آقای بهمن ویلنار اردشیر	۱۰	روپیه
آقای سهراب رستم خداداد مشهور بکماجی	۱۰	روپیه
آقای مراد رستم خداداد کماجی	۱۵	روپیه
آقای بهمن بهرام کاملی	۵۰	روپیه
آقایان رستم واردشیرولدان خسروصندل	۱۰۵	روپیه
آقای اردشیر اسفندیار شهریار	۱۰	روپیه
آقای دینیار فرامرز زارع	۲۰	روپیه
آقای اردشیر نوشیروان بهرام	۲۰	روپیه
آقای اردشیر خداداد	۱۵	روپیه
آقای هرمزدیار کیقباد	۱۰	روپیه

بعلاوه زرتشتیان کرمان یکصدمن بذر افشان سرآسیاب و شصت وپنج من بذر افشان طهماسب‌آبادرا با جمع کردن اعانه از افراد زرتشتی بمبلغ یک هزار و پنج ریال و نیم ابتیاع و وقف‌نموده تولیت‌آنرا به انجمن اکابر صاحبان پارسی سپردند تا درآمدش را در راه مواجب‌آموزگاران دبستان کرمان خرج نماید در زیر صورت اسامی اعانه دهندگان بنظر میرسد :

ملارستم دهموبد	۷۰	ریال
ملا شهریار خدابخش شهریار	۱۰۵	ریال
پولاد اسفندیار	۱۰	ریال
رستم بهرام اردشیر	۵۰	ریال
رستم گشتاسب	۱۵	ریال
اردشیر خسرو صندل	۲۰	ریال
دینیار جهانگیر	۲۵	ریال
مراد خدابخش	۱۰	ریال
سروشیار فولاد	۵۵	ریال
مرزبان سهراب‌غیر	۲۰	ریال
شهریار بهرام بامس	۱۰	ریال
شیرزاد آذرباد	۵۰	ریال

www.tabarestan.info تبرستان

میرزا بهرام مرحوم گشتاسب	۵۰	ریال
خدابخش اسفندیار	۱۰	ریال
موبد خداداد موبد مرزبان	۳۰	ریال
آدرباد مرحوم رستم	۵۰	ریال
خداداد کیخسرو آبادان	۱۵	ریال
جمشید خداداد داراب	۲۵	ریال
خدامراد بهرام	۱۳	ریال
رستم خسرو صندل	۶۵	ریال
کیخسرو مهربان جاماسب	۱۰	ریال
جمشید جهانگیر	۳۰	ریال
خدابخش بهرام صندل	۲۰	ریال
سروش کیخسرو باابویش	۱۰	ریال
خسرو فولاد	۵۰	ریال
بهمن خسرو شاه	۵۰	ریال
کریمداد هرمزدیار رستم	۱۰	ریال
اردشیر شهریار	۷/۵	ریال
اردشیر خداداد مرزبان	۱۰	ریال
خدابخش مرحوم نوشیروان	۲۰	ریال
مرحوم خداداد جمشید	۵۰	ریال
شهریار کیخسرو	۵	ریال

www.tabarestan.info تبرستان

از صورتهائی که در بالا داده شد دیده میشود که جماعت مادرشصت سال قبل هر چند بدبخت و پریشان روزگار بوده‌اند ولی همه باتفاق هم چه دارا و چه نادار و بقدر استطاعت خود در ایجاد خیریه‌هائی که بنفع عموم باشد همت نموده‌اند . متاسفانه جوانان دانشمند این دوره و یا بازرگانان و کشاورزان و کاسبکارانی که از بنگاههای خیریه جماعت که از همت انجمنها بوجود آمده استفاده برده‌اند، میخواهند یک یا چند نفراز توانگرانی که پدروجدشان در شصت سال قبل پیله‌ور یاکارگر و یا گلگاربود و بازحمت و پشتکار سرمایه‌ئی اندوخته‌اند بار اجتماع را تنها بردوش کشند و آنها نیز راحت و بی هیچگونه تکلف از بنگاههای خیریه ایشان استفاده ببرند و چون از این توانگران همتی چنانکه آنها مایلندبظهور

نمیرسد آنها را بباد فحش بپیچند خوب است افراد جماعت از روش کار پیشینیان پند گرفته و همه باتفاق یکدیکر و بقدر همت خود اگرچه مبلغ امدادی شان بسیار ناچیز باشد در ایجاد بنگاههای عام المنفعه ابراز مساعی نمایند و منتظر اقدام کلی یک یا چند فرد توانگر نباشند.

از مطلب دور افتادیم کیخسروجی خانصاحب در دوران اقامت کوتاه خود در کرمان تعدیات و ظلمی را که علی نقی خان ضابط رفسنجان با اخذ اضافه مالیات نسبت به پیله وران زرتشتی آنجا مینمود و آنها را ازدادو ستد بازنان منع نموده بود، بوسیله شکایت به فرمانفرما رفع نمود.

مرحوم کیخسرو جی خانصاحب پس از دو سال اقامت در ایران وانجام ماموریت خود بهندوستان مراجعت نمود چون امنای انجمن اکابر پارسی از فعالیتهای شایان توجه وی راضی و خوشحال بودند دوباره اورا بسمت نمایندگی خود بایران اعزام داشتند. ایندفعه کیخسرو جی خانصاحب باتفاق عیال خویش و تحف و هدایا برای شاه و رجال دولت از راه بندرعباس بصوب کرمان عزیمت نمود. اما بورود آنجا پس از کسالت جزئی که علت آنهم در اسرار پیچیده است در روز مهرایزد و خردادماه قدیم ۱۲۶۲ یزدگردی در عنفوان جوانی بدار باقی شتافت.

www.tabarestan.info تبرستان

دستور اردشیر کرمانی

دستور اردشیر پور نوشیروان از فرزانگان زرتشتی و مردم کرمان زمین است. درعلم لغت و فرهنگ دستی بسزا داشت. در زند و پازندوپهلوی استاد بود در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری میزیست. بنا بدعوت اکبرشاه گورکانی پادشاه هند، بکمک میرجمال الدین حسین فرهنگ جهانگیری را تالیف نمود. صاحب دبستان در ضمن شرح وقایع قبل از رجب سال ۹۸۷ هجری میگوید "...وهم اردشیر نام زردشتی دانا را زر فرستاد از ایران آوردند .... و از کرمان آتش پرستان را بخواند و دقایق دین زرتشت را از ایشان پرسیدند و نامه‌ها بآذر کیوان که سرکردهٔ یزدانیان و آبادانیان بود نبشتند و اورا بهند طلبیدند." صاحب کتاب ماثرالامرا در این مورد میگوید "اردشیر نام زرتشتی را از ایران طلبیدند او آتش با خود آورد آنرا از انوار ایزدی دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل مفوض شد که بدستور آتشکده‌های فارس باحتیاط نگاهدارد.

از مسافرت دستور اردشیر بهندوستان بنا بخبر فوق شکی نیست اما این دعوت چنانکه دیده میشود برای تدوین فرهنگ واژه‌های پارسی سره ، زند و پهلوی بوده ، نه آوردن آتش و بنای آتشکده و بیان دقایق دین زرتشتی ، زیرا مباحثات نشیمن قدس و عباد تخانه یا کنفرانس مذهبی با شرکت دستور مهرجی رانا ، دستوران دستور هند و مقیم نوساری ۱۳ سال قبل از ورود او که ظاهرا " در سال ۱۰۰۱ هجری انجام گرفته منحل و اکبرشاه آئین برگزیده (دین آلهی) خویش را اعلام نموده بود .

شبوت بیان فوق مندرجات فرهنگ جهانگیری است . مولف آن میرجمال الدین حسین از سادات انجو بنا بفرمان اکبر شاه و کمک مادی او تالیف کتاب را رسما " در سال یکهزار هجری شروع و درسال ۱۰۱۷ هجری سه سال بعداز فوت اکبرو زمان سلطنت جهانگیر تمام کرده بنام او موسوم ساخت . در دیباچه فرهنگ مینویسد :

" نگارنده این کتاب و گزارنده این ابواب ابن فخرالدین حسن . جمال الدین حسین انجو ملقب بعضدالدوله چنین گوید که ازعنفوان جوانی و شباب مرا رغبت و میل تمام بخواندن و مطالعه اشعار قدما بود و در صحبت یاران و دوستان بیشتر اوقاتم صرف مذاکره دواوین استادان باستان میگشت چون اکثر اشعار ایشان مشتمل بود بر لغات فارسی و پهلوی و دری و اصطلاحات و غیر آن ناچار بکتب لغات پارسی که آنرا فرهنگ میخوانند رجوع میافتاد .

بسا لغات و اصطلاح در اشعار قدما یافت میشد که در هیچ فرهنگی نبود و آنچه بود اختلاف و اختلال بسیار داشت . چه صیرفان رشته دانش وفرهنگ در تحقیق و تنقیح نقدلغات و اصطلاحات خبط بسیار نموده میان لغت پارسی وعربی تفرقه نکرده بودند . بنابراین مقصود بحصول نمی پیوست و مطالب ضروری مهمل میماند . لهذا داعیه ترتیب کتابی در این فن شریف مرکوز خاطر فاترم گردید . از بسیاری تتبع و تفحص ، چندان لغات و مصطلحات بهمرسید که هیچ صاحب فرهنگی را دست نداده بود . لیکن ترتیب آن بسبب مواقعی که ذکر آن موصل بزیاده فایده نیست درحین تاخیر بود .....مجملا سخن مهارت فقیر در این علم اشتهار تمام یافته در شهر ذیقعده سنه ۱۰۰۱ هجری وقتیکه رایات آفتاب اشراق بندگان حضرت عرش آشیانی (اکبرشاه) در شهر سرینگر که دارالملک کشمیر است نزول اجلال داشت ، یکی از یاران بتقریبی سخن تحقیق لغات ومصطلحات پارسی که فقیر بدان موفق گشته بود در محفل بهشت آئین مذکور ساخت . بندگان حضرت عرش آشیانی بمجرد استماع این مقدمه کمینه مخلصان را بحضور اشرف اقدس طلب داشته بزبان دریار گوهر نثار فرمودند که از آن زمان که عریان را بر

بلاد عجم استیلا دست داده زبان پارسی و دری و پهلوی متروک بل نابود گشته بنابراین شرح کتبی که درقدیم الایام پارسی زبانان پرداخته‌اند و معانی اشعار که شعرای باستان بزیور نظم آراسته اند درپرده خفاوستر حجاب مخفی و مستور مانده ....باید که تودراین فن شریف‌کتابی بنام نامی و اسم سامی مامرتب‌سازی ... "

میرجمال الدین پس از شرح طولانی و ذکر فرهنگهائی که برای مراجعه جمع کرده مینویسد " سوای این ۴۴ فرهنگ ۹ جلد دیگر که اسم کتاب‌ومصنف معلوم نشد و تفاسیر و تواریخ و کتب‌زند و پازند و دیگر کتب‌که تفصیل اسامی شان موجب‌تطویل است و از کتب‌نظم و دواوین‌شعرا که اشعارشان بطریق تمثیل مسطور است ، چون این‌کتابها را در قدیم الایام تصنیف کرده‌اند اکثر لغات‌را بفرس‌قدیم شرح نموده بودند .... لغاتی که از حدیقه و دیوان‌حکیم سنائی غزنوی یافته شد از مردمان غزنی و کابل پژوهش نمودم و آنچه از دیوان‌حکیم ناصرخسرو و سفرنامه او ظاهر گردید از خراسانیان و بدخشیان تفحص‌کردم ... پوشیده نماند که این‌کتاب‌را به ۲۴ باب‌موافق حروف تهجی که نزد پارسیان متداول است و درآئین سوم مشروحا " مرقوم میشود حصر نمودم ... لغات‌زند و پازند و لغات‌غریبه که دانستن آن‌ضروری بود و از آن‌گزیری نبود و داخل اصل‌کتاب‌که مشتمل بر فرس‌قدیم است‌کردن مناسب‌نبود هرکدام را در دری‌علیحده درج نمودم . "

نکته قابل‌توجه آنست‌که مولف‌بواسطه تعصب‌خویش‌در پارسی سره بر طبق شماره حروف‌پارسی که ۲۴ حرف‌است‌کتاب‌را در ۲۴ باب‌بخش‌نمود اما از ذکر نام کسیکه لغات‌زند و پازند و واژه‌های غریبه را برایش‌شرح نموده‌خود داری کرده است .

چنانچه از مندرجات‌دیباچه استنباط میشود هنگام ورود اکبرشاه بکشمیر که واقعه سال یکهزار هجری است مولف‌لزوم تالیف‌فرهنگ لغات‌فرس‌زند ، پازند و پهلوی و دری را بشاه گوشزد میکندو چون اکبرشاه بآئین مزدیسنا متمایل و بدانستن واژه‌های مزدیسنائی و پهلوی عشق وافر داشته باشعف تمام بتالیف‌آن امرو در تسهیل وسایل‌کاروابتیاع کتب‌لازمه اوستا ، زند ، پازند ، و پهلوی و دری و جمع آوری فرهنگهای مدون‌فرمان داده و امر میکند ازخزانه عامره مخارج‌آنرا بپردازند و در ضمن‌دستور میدهد به اردشیر دانای زردشتی زر فرستاده از کرمان بخواهند تا میرجمال الدین با کمک او فرهنگ نامبرده را تمام نماید .

بیانات فرهنگ جهانگیری در تحت واژه برسم راستی قول بالا را میرساند پس از بیان معنی واژه چنین آمده "شرح این لغت از مجوسی که در دین خود بغایت فاضل بود و اردشیر نام داشت و او را مجوسیان موبد میدانستند و حضرت عرش آشیانی (اکبرشاه) محض جهت تحقیق لغات فرس مبلغها از برای او فرستاده از کرمان طلبیده بودند تحقیق نموده نوشت." و همچنین تحت واژه آذر آمده "فقیر که راقم این حروفم پیری از پارسیان را که در دین زرتشت بود دیدم که جزوی چند از کتاب زند ووستا داشت.

چون مرا رغبت و شغف تمام بجمع لغات فرس بود و در فرس از زند و وستا کتابی معتبرتر نیست بجهت تحقیق لغات با او صحبت میداشتم و اکثر لغاتی که در خاتمه این کتاب از زند و پازند و وستا نقل شده از تقریر آن زرتشتی است و او هرگاه قرائت رند مینمود باین لغت که میرسید آدربضم دال غیر منقوله میخواند و میگفت که در کتاب رند و وستا این لغت بدال منقوطه نیامده.

صاحب فرهنگ جهانگیری در بیان اولیه خویش صراحته میگوید اکبرشاه دستور اردشیر را برای یاری او در نگارش فرهنگ چنانکه گفته شد از کرمان دعوت کرده است و البته مقصود او در بیان دومی از "پیری از پارسیان" همان اردشیر میباشد که "اکثر لغات زند و پازند از تقریر آن زرتشتی است."

بولاچمن، در مجله انجمن آسیائی بنگال مینویسد "هیچ سلطانی پیش از این نتوانسته مانند اکبر، اصول بردباری و فراخی حوصله را علانیة از خود نشان دهد، اصولی که بر رعایا و دانشمندان و فرهنگ نویسان نیز موثر گردید. چنانکه لغات مذهبی ستایندگان آتش که اسلام در خاموش کردن شعلهٔ آن جدیت وافر بخرج داد، در فرهنگی که مولف آن سیدی اصیل بود تشریح گردید، منظور مولف در گنجاندن آن واژه‌ها در کتاب بخویش فقط رضای اکبر شاهنشاه کشور که باطنا "صوفی و ظاهرا" بواسطه اجرای مراسم پارسی، زرتشتی بود نبوده است.

بقول آنکتیل دوپرون "چون اکبر در هندوستان شخص باکفایتی را نیافت که در تالیف فرهنگ بمیرجمال الدین کمک نماید لذا به مشورت دستور مهرجی رانا، از شاهنشاه ایران شاه عباس صفوی تقاضا کرد دستور اردشیر را از کرمان بهند گسیل دارد."

شاهد دیگر قول بالا کتاب بگجراتی است موسوم به "کسر تاریخ قدیم

پارسیان " مولف آن دستور رابادی اسپندیار قیامدین از اهل بروچ می باشد که در بین سالهای ۱۷۵۱ و ۱۸۶۲ میلادی میزیست وکتاب را اندکی قبل ازفوت خویش طبع نمود . بقول مولف مذکور اکبرشاه دستور اردشیر رابرای تالیف فرهنگ جهانگیری به هند دعوت نمود . صاحب برهان قاطع نیز بیان بالا را در تحت واژه برسم تائید مینماید .

چنانکه گفتیم دستور اردشیر در سال ۱۰۰۱ هجری بنابدعوت اکبرشاه بهند آمد ودربار بکمک میرجمال الدین بنگارش لغات مصطلح زرتشتیان پرداخت پس از اتمام کار خویش در سال ۹۶۷ یزدگردی برابر ۱۰۰۵ هجری بکرمان مراجعت نمود . ثبوت قول فوق نامه ای است از دستور اردشیر نامبرده بدستورقیامدین پدم ساکن بروچ که راجع بموضوع آتشکده نوشته ودرروایت دارابهرمزدیار ضبط است در روایت چنین آمده :

" نبشته شد در روز دین ماه فروردین قدیم سنه ۹۶۷ یزدجرد شاهنشاه "

سپس چنین مسطور است " وقتیکه دستور اردشیر نوشیروان کرمانی از ایران زمین در ملک هندوستان پیش اکبرشاه آمده بود آنگاه این مکتوب بدستور قیامدین پدم نوشته بود . "

www.tabarestan.info تبرستان

موفقیت های
دختر خردسال زرتشتی ایرانی دردربار بیگانه

" گلستان بانو دختر ایرانی در ۱۲ سالگی عروس شد . با تبلیغات خویش افکار پارسیان رابمیهن وهمکیشان متوجه ساخت . فرامجی پاندهٔ شوهر گلستان بانوو بازرگان معروف بمبئی در پیشرفت امور اجتماعی ملت کوششها نموده وپدرزرتشتیان ایران محسوب میشود . بنیادخیریهٔ زرتشتیان بینوای ایرانی در بمبئی ازاثر تبلیغات گلستان بانوو اقدامات فرزندان اوست . تاسیس انجمن اکابر صاحبان پارسی واعزام مانکجی صاحب بایران مرهون زحمات خستگی ناپذیر مهربانجی یانده فرزند گلستان بانواست . خانواده دادی شیت برای اقامت مهاجرین زرتشتی پذیرشگاه بساختند . "

عدو شود سبب‌خیر اگر خدا خواهد

چشم طمع دشمنان دین بگلستان بانو، پدرش باجبار چنانکه درپیش گفته شد باتفاق دختر خردسال از میهن مالوف‌دیده بردوخت وبمسافرت و مهاجرت بنقطهٔ نامعلوم دوراز خویشان ویاران تن درداد. اهورامزدا بدینوسیله باین کودک خردسال فرصت داد تا درپناه شوهر و بکمک او و فرزندان وبستگان جدید خیرخواه خویش درنجات وکمک همکیشان بیچاره ایرانی خود ابراز مساعی نماید. پیش‌ازبیان واقعه تذکر میدهد، نخستین پارسی که بجزیرهٔ بمبئی مهاجرت اختیار وسکنی گرفت دارابجی نانابای نام داشت‌که در سال ۱۶۴۰ میلادی از سوماری قریه زادبوم خویش ازتوابع سورت برای تحصیل معیشت وکسب‌نام و اعتبار قدم بیرون نهاد. پیروزه‌بانو دختر سیاوخش بن کرمانی که درسال ۱۷۴۲ (۱۱۰۳یزدگردی) باتفاق جهانگرد آلمانی در ساحل بمبئی پیاده شد وبیکا بهرام بازرگان پارسی اورادرپناه خود گرفت بارستم‌جی پسر همین دارابجی ومعروف‌بجنرال ازدواج نمود.

بیست‌وسه سال پس‌ازدارابجی یعنی در سال ۱۶۶۳ دومین پارسی موسوم بسهرابجی کارواجی ببمبئی رهسپار وچون پیش‌یک ساعت‌ساز فرانسوی موسوم بچیکه ساعت‌سازی یاد گرفت، به‌چیکه ساعت‌ساز معروف‌گردید.

اما سه سال بعدتر در سال ۱۶۶۶ خورشید جی پور پوچاجی آنکه نسلش مصدر خدمات بسیار مهمی نسبت بزرتشتیان ایران گردیدندوبخش مهم موضوع این مقاله میباشند بعزم مهاجرت به بمبئی از بروچ قریه زادبوم خویش حرکت نمود وبعدها به پانده مشهور شد. وجه تسمیه این نام آنکه هنگام پیاده از بروچ حرکت و بسوی جنوب وبمبئی پیش میرفت، بمناسبت اشتعال نائره جنگ بین دولت اسلامی گجرات ودولت مراته‌هنود، فرمانده ارتش دولت متخاصم اخیر، خورشیدجی را باتهام جاسوسی گرفتار ودرقلعه پاندرنزدیک بلسر محبوس ساخت. لیکن چند ماه بعد پس از ثبوت بی گناهی آزاد گردید ودنبالهٔ مسافرت خود را گرفت و بورود بمقصد بپاندره وبعدها به پانده یعنی باشندهٔ قلعهٔ پاندره معروف‌گردید.

موقع ورود خورشید جی پانده ببمبئی، جزیرهٔ نامبرده در حال انتقال بدولت انگلیس بود. سران دولت جدید (شرکت هندشرقی) در بخش فارت (قلعه) بساختن استحکامات دفاعیه پرداختند. خورشید جی پانده تهیه مصالح وعملجات ساختمان راکنترات نمود و چون کارش بالا گرفت خانوادهٔ خود رانیز از بروچ به بمبئی طلبید.

خورشیدجی را پسری بود بهرام نام که مانند پدر با شرکت هندشرقی سر وکار داشت وکارهای آنها را بمناقصه برمیداشت . بهرام سه پسر داشت موسوم به : (۱) بیکاجی (۲) خورشیدجی (۳) کارابائی . بیکاجی پسر بزرگ بهرام‌جی پانده کسی است که دربالا بنام بیکا بهرام ازاویاد کردیم وسیاح آلمانی دختر ایرانی پیروزه بانوراهنگام ورود بهند باوواگذار نموده بود تابعقد ازدواج مرد محترم پارسی درآورد .

بیکابهرام بین بازرگانان جزیره موقعیت مهمی داشت . درسال ۱۷۲۵ مغازه بزرگی پراز کالا و مشروبات اروپائی دربازار انگلیسها بازنمودکه امروز میدیوزاستریت Meadous Street نام دارد . بیکا بهرام بین انگلیسها وسران شرکت هند شرقی معروفیتی بسزا داشت ویکی از امنای انجمن پارسی پنچایت بود و در ۸۰ سالگی ۲۳ اوت ۱۷۸۳ جهان را بدرود گفت .

بیکابهرام چهارپسر بنام : (۱) لیمجی (۲) پشوتن جی معروف‌بپسی کاکا (۳) فرامجی معروف‌به فلاکاکا (۴) ورستم جی از خود بیادگار گذاشت .

لیمجی فرزند مهتر بیکابهرام ، سالیان دراز بکمک پدر درمغازه مشغول کار بود . پس از در گذشتش باتفاق برادران مغازه را بنام لیمجی بیکاجی کمپانی توسعه داد وبردایرهٔ دادوستدوبازرگانی بیفزود . اما پس ازمرگ او درسال ۱۸۰۴ برادران شرکت را منحل ساخته هریک جداگانه شرکتی تاسیس وبفعالیت پرداختند . چنانکه پشوتن‌جی پسر دومی او باتفاق فرزندان خود فرامرز وجمشیدجی شرکتی بنام پستن‌جی بیکاجی وپسران برپانمود ، پشوتن‌جی نیز مانند پدر دردورهٔ خود یکی ازامنای انجمن پارسی پنچایت بود . بقول روزنامه بمبئی چابک مورخه ۲۱ مارس ۱۸۴۷ " در امور خویش بسیار منظم و دستگاهش انضباط عجیبی داشت . اقران حتی انگلیسهای متفرعن براورشک میبردند . درکارهای انجمنی وبازرگانی آراء دیگران ، دربرابر رای او تحت‌الشعاع واقع میگشت . پشوتن‌جی در ۸۲ سالگی در سال ۱۸۴۷ (۱۲۱۶ی) درگذشت . "

اما فرامجی پسر سومی بیکابهرام پهلوان مقاله که اینهمه پیش‌درآمد را برای شناساندن خاندان اوآوردیم باید حامی وناجی بلکه پدر زرتشتیان ایران نامید . اونیز مانند برادر خویش پشوتن جی در سال ۱۸۱۲ مستقلا" ببازرگانی وبابنادر خلیج فارس بدادوستد پرداخت وسفری هم ببوشهر نمود فرامجی چنانکه معمول زرتشتیان زمان بود . قبل از سنین بیست ، ازدواج نمود . نگفته نگذاریم دستور مهرجی رانا ، دستوران دستور هندوستان که

موفقیتهای او را در دربار اکبرشاه گورکانی سلطان مغول درهوخت شرح داده ایم در ۱۵ سالگی متاهل گردید . فرامجی چون به ۲۱ سالگی رسید پدر سه دختر گردید . اما زن جوان ومحبوب و مهربانش درهمان سال جوانمرگ شد واورا داغدار و پریشان خانمان ساخت .

گفتیم که گلستان بانو در سال ۱۱۴۶ یزدگردی (۱۷۹۵ م) باتفاق پدر درساحل بمبئی پیاده شد و در پناه ایدلجی پور دارابجی لشکری بیارمید و چون نامبرده فرزندی نداشت اورا بعنوان فرزندی پذیرفت دوسال پس از فوت عیال فرامجی یعنی درسال ۱۷۹۸ (۱۱۶۶ی) ایدلجی چون دید آن نیکمرد مردم نواز گرفتار بیخانمانی وکودکان خرد میباشد ، دختر خوانده خود گلستان بانو را بعقد ازدواج اودرآورد گلستان بانو هنگام عروسی ۱۲ سال داشت وشوهرش فرامجی ۲۳ سال .

همانطوریکه بیکابهرام ، پیروزه بانودختر جوان وزیبا ونخستین مهاجر زرتشتی ایران را به بمبئی درسال ۱۱۰۳ یزدگردی (۱۷۴۲ م) بعقد ازدواج رستم جی پتل در آورده اورا بسر وسامانی رسانید وهمچنانکه خاندان پتل بواسطهٔ خوش قدمی و نیک نفسی آن بانوی پارسا بمقامات عالیه نائل گردیدند اهورامزدا بیکابهرام را نیز فراموش نفرمود ودر پاداش این عمل نیک گلستان بانو دختر خوشگل و نیکخورا به بمبئی مهاجرت داد واین دومین مهاجر را بوسیله ایدلجی درخانواده او داخل وبعقد ازدواج پسرش فرامجی درآورد .

خاندان پانده بویژه فرزندان فرامجی از اثر جدیت وفعالیت وخوش قدمی گلستان بانو شهرت خاصی حاصل کرده ومصدر خدمات بسیار مهم اجتماعی و دینی گردیدند .

گلستان بانو بین پارسیان بمبئی بنام گل ولایت یعنی گل میهن معروف بود .

کلیه هندیها ازواژه ولایت شهر زادبوم خویش را اراده مینمایند . چنانکه هرگاه عازم دیار خویش باشند میگویند بولایت میرویم .حتی بانگلیسها نیز هنگام مراجعت بانگلستان میگویند بولایت میروند . مردم بواسطه محبتی که بگلستان بانو داشتند دربین خود با نام گل ولایت از او سخن میراندند . نیک نفسی وخوش بینی او بحدی مشهور بود که مانکجی صاحبهاتریا درکتاب خویش اظهار سیاحت ایران صفحه ۱۶۴ مینویسد :

" گلستان بانو بسیار نیک نفس وسخی طبع بود ، نسبت به بینوایان ومسکینان دلسوزی ورافت نشان میداد . بانوئی بود دانشور ودیندار ، خوش خلق و شیرین سخن ، با همه بمدارا ومحبت سلوک مینمود چنان این بانونیک

نفس و خوشقدم بودکه پارسیان هنگام دعا بفرزندان وخویشان ونوادگان خود میگفتند چون گل ولایت خوش یمن وخوش نصیب باشی . "

گلستان بانو را ۹ فرزند بود . اسامی آنها بترتیب عبارتست از :
۱ – برزوجی ۲– پشوتن جی ۳ – مهربانجی ۴– بهرامجی ۵ – دارابجی ۶– دنبائی که با دادابائی هرمزجی کاماجی عروسی نمود ۷– دینبائی بانوی پستن جی بروزجی لالا ۸– باچوبائی عیال منوچهر جی فرامجی کوهلا ۹– آبنهیر که بعقد ازدواج سردینشاه مانکجی پتیت بارون اول درآمد وبنام لیدی شکربائی نامیده شد .

اوضاع زرتشتیان ایران چنانکه سابقا " اشعار داشتیم درآن دوره بسیار خراب بود . از اشر تعدیات وستمهای بی پایان ، مستاصل وپریشان روزگار وبسوی بمبئی فرار مینمودند . مانکجی صاحبدر یکی از مجالس سخنرانیهای خویش در سال ۱۸۶۳ میلادی (۱۲۸۰ هـ قمری) در حضور بزرگان پارسی چنین اظهار داشت : " سابقا " اکثر ازاهالی ایران بی تمیز وفتنه انگیز وشریر ومغرور بودند . اکنون ازنتایج آن اشخاص بمقتضای عاقبت گرگزاده گرگ شود الواط واشرار چند درایران هستند که پیروی از آباواجداد خود کرده ساعت بساعت برشرارت و جرئت خود افزوده درمقام آزار مردمان بی آزار برمیآیند واز هر نوع ظلم وستم رواداشتن درباره هر کسی مضایقه نمیکنند علی الاتصال برخلاف شرع انور بمعصیت های کبیره اشتغال مینمایند . ودرپی و درصدد خرابی مملکت ورعیت برآمده شرارت ومفت خوری خودرا پیشه کرده ازهرنوع تعدی وبیحسابی مضایقه ندارند وفتنه انگیزی رابجائی رسانیده اند که باعث قتل وعزل وزرای سلطنت واولیای دولت نیزگردیده اند دراینصورت تصور بفرمائید بیچاره زرتشتیان ساکنین ایران خصوصا " متوقفین شهر یزدوکرمان چه حالت دارند هرگاه ده یک اینگونه تعدیات وبیحسابیها وظلم وستم که درباره زرتشتیان ایرانی می شود درباره هرمذهب وملت دیگری میشد الیحال تاب مقاومت نیاورده ناچار فرار اختیار میکردند یا دست از دین وآئین آباواجداد خود برداشته یا اینکه خودرا هلاک مینمودند . در اینصورت زرتشتیانی که فی الحال درایران اقامت دارند الحق جای آن دارد که هرآن، هزاران تحسین برایشان نمایند ....

بجهت استحضار حضار همینقدر عرض مینماید که این مسافر حین اقامت درایران سرزمین برای سرپرستی زرتشتیان متوقفین یزدوکرمان با مخارج و خسارت بسیار وزحمت ومشقت بیشمار واستدعا وتمنا ، از طرف اولیای دولت

وامنای شریعت مطهره وبزرگان واعیان یزد وکرمان خاطر جمعی واطمینان حاصل وهمگی رادرتحت سرپرستی معاونین خود قرار داده بود . باوجود آن در این مدت با آن همه اهتمام هفت نفر از زرتشتیان از دست الواط واشرار بقتل رسیده چندین نفر از ضرب قمه وخنجر زخمی گردیده وقریب چهل نفر رادرعرض راه برهنه کرده اسباب و اموال آنهارا برده اند.

ازاینها گذشته گاهی درخیال قتل این مسافروبنده زاده هرمزدیار هم افتاده ، دایم در صدد فرصت بوده اند ... اکنون تصور بفرمائید که با اینهمه اهتمام وصدور احکام موکده از طرف اولیای دولت وامنای شریعت که فی الحقیقه دراین اوقات بهیچوجه راضی بتعدی به طایفه زرتشتیان نیستند اینطور حرکات از الواط واشرار بظهور میرسد آیا حال سابق این گروه بچه پایه بوده است ؟ " (نقل از ترجمه اظهار سیاحت ایران)

برای تهیه آسایش وسرپرستی مهاجرین زرتشتی به بمبئی که شمارهٔ آنها اخیرا " رویافزونی بود فرزندان گلستان بانو دست باقدامات مجدانه زدند . برزو فرزند مهتر اوباکمک برادران خود پشوتن جی ومهربانجی در سال ۱۸۳۴ (۱۱۹۹ یزدگردی) خیریه‌ای بنام خیریهٔ زرتشتیان بینوای ایرانی تشکیل وازخیرخواهان غالبا " نوه ونوادگان کیخسرو ایزدیار وپیروزه بانو عیال رستم جی پتل که درگذشته ازاویادکردیم وخویشان آن ها درخواست اعانه نمودند .

سیل دهش دهشمندان روی بافزونی نهاد بنابراین برزو درپنجسال بعد دردهم اوت ۱۸۳۹ برای دادن ترتیبات بهتری دراداره امور خیریه وسرپرستی مهاجرین کلیه دهشمندان رادرمجلسی دعوت وبتصویب آنها لوده انجمن خیریه زرتشتیان بینوای ایرانی رابنام Destitude Irani Charity Funds ریخت و متولیانی چند برای اداره امور خیریه برنز زیر معین گردید.

۱ـ فرامجی بیکاجی پانده شوهر گلستان بانو وپدرموسس (رئیس)
۲ـ فرامجی نوشیروانجی پتل نسل چهارم پیروزه بانو (متولی)
۳ـ پستن جی رستم جی پانده برادرزاده فرامجی بیکاجی (متولی)
۴ـ منوچهر جی فرامجی کاما (متولی)
۵ـ پشوتن جی فرامجی پانده فرزند گلستان بانو (دبیر)
۶ـ مهربانجی فرامجی پانده فرزند گلستان بانو (دبیر)

سرمایه خیریهٔ نامبرده دهسال بعدتر هنگام تنظیم تولیت نامه وثبت آن بر طبق آئین نامه دولتی به ۲۹۴۷۶ روپیه میرسد .

www.tabarestan.info تبرستان

با جدیت مهربانجی دبیر خیریه در سال ۱۸۵۰ برای آسایش واقامت مهاجرین ایرانی یک قطعه زمین وسیع دربهترین نقطه هوادار بمبئی در چوپاتی از یک نفرهندوابتیاع گردید . خورشیدجی اردشیر دادی شیت خانواد که پیرو تقویم ایرانی میباشند و نخستین بار آتش بهرام ودرمهر قدیمی را دربمبئی بنانهادند ونسبت به زرتشتیان ایران کمال محبت راداشتند حاضر شدکه برزمین مذکور پذیرشگاهی مخصوص زرتشتیان ایران بسازد . اما روزگار باوامان ندادودر ۲۱ اوت ۱۸۵۱ درگذشت . لیکن درصبح چهارم پسرانش اردشیر جی و نوشیروانجی وهومجی ودخترانش مهربانووما نک بانو ونوادگانش هیرجی جهانگیرردی منی حاضر شدند فکر آن روانشاد راعملی و پذیرشگاهی بزمین مذکور بنامگانه آن مرحوم برای مسافرین ایرانی بنا نمایند به پیروی قول خویش درسال ۱۸۵۳ عمارتی درآن محل ساختمان کرده حواله امنای خیریه نمودند درسردر عمارت برسنگ مرمر به زبان فارسی و گجراتی و انگلیسی چنین نوشته شده است :

" بنام پاک یزدان بخشنده مهربان ، خیرات خانه خورشیدجی اردشیرجی دادی شیت که بجهت پرورش غربای زرتشتیان ایران ساخته درتصرف ترستیان (متولیان) داده فی سنه ۱۲۲۲ یزدگردی مطابق ۱۸۵۳ عیسوی موافق ۱۹۰۹ بکرماچیت (سنه معموله بین هنود)

خورشید جی دادی شیت فرزند مهتر اردشیر دادی شیت میباشد ، بزرگوار که مرزبان ظهرا بکسنویه‌ای را مامور احداث قریه مبارکه دریزد ونجات دسته‌ای از زرتشتیان آنجا نمود . موقع فرصت درآینده ازاوسخن خواهیم راند .

بابنای پذیرشگاه کار مهاجرین زرتشتی سروسامانی گرفت . هنگام ورود به بمبئی دربدروسرگردان نمیشدند . ازدلسوزیهای گلستان بانووفرزندانش نه آن که برای اقامت خود محلی یافتند بلکه مخارج خوراک ولباس کلیه واردین بپذیرشگاه تاهنگام اشتغال بکار وکسب با خیریهٔ نامبرده بود .

ایران بویژه یزد درسال ۱۸۷۱ (۱۲۴۰ یزدگردی) ببلای قحطی سختی دچار گردید : بسا از زرتشتیان از بینوائی بناتوانی رسیدند . از خبر واقعه ، پارسیان خیراندیش ، پارسیانی که خون تازه ایرانی درعروق خودداشتند ویا بعبارت دیگر نیمه ایرانی بودند پریشان گشتند بتوسط سفارتخانه انگلستان بزرتشتیان کمک رساندند سیل مهاجرت اینان بسوی بمبئی جریان یافت . گروهی دراین مسافرت جان بربادادند جمعی درزیرریگ گرم بندرعباس بغنودند دسته‌ای که پس از چندین ماه بمقصد رسیدند شبحی بیش نبودند و

بتوسط امنای خیریه یکسره به بیمارستان منتقل گردیدند مگر اندکی بپذیرشگاه وارد شدند ، چون عمارت پذیرشگاه گنجایش آنهمه مسافرین را نمیداد. بنابدرخواست مهربانجی پانده سومین فرزند گلستان بانو سرکاوسجی جهانگیرردی منی بارون اول درسال ۱۸۷۲ ساختمانی دیگردرزمین پذیرشگاه بنامگانه همان خورشید جی دادی شیت جد مادری خود بساخت و برسردرآن سنگی بدینگونه به زبان انگلیسی وگجراتی وپارسی نصب نمود.

" این مسافرخانه راسرکاوسجی جهانگیرردی منی نایت سی اس آی بیادگار روح پرفتوح جد خودش خورشیدجی اردشیر دادی از پول خویش بنانموده بجهت مساکین زرتشتیان ایران درسنه ۱۲۴۱ یزدگردی وسنه ۱۸۷۲ عیسوی. "

سرمایه خیریهٔ نامبرده درسال ۱۹۳۵ هنگام تنظیم وتثبیت آخرین تولیت نامه به ۸۶۴۹۰۰ روپیه رسید واینک ۱۰۹۶۴۰۸ روپیه میباشد ازمنافع آن هرماهه درحدود ۱۲۰۰ روپیه نقد به بینوایان زرتشتی ایرانی بمبئی کمک خرج پرداخته میشود و درحدود ۸۰۰ روپیه مخارج مراسم دینی صاحب خیران وخوراک باشندگان پذیرشگاه میرسد .

اسامی متولیان امروزی آن بترتیب از قرار زیراست : دکتر دادی بائی نوروزجی شاعر (رئیس) کیخسرو هرمزجی کاماورستم جی بیژن جی آل بلس (متولی) دارا بکیخسرو دارابجی پانده ونوروزجی جهانگیر کاماریا (عضو)

این رشته سردراز دارد . برگردیم باصل موضوع وکارنامه گلستان بانو وشوهر وفرزندانش . فرامجی بیکاجی شوهر گلستان بانو پس ازیکدورهزندگانی درخشان وکسب نام و شهرت در ۷۳ سالگی روز تیرایزد وشهریور ماه قدیم ۱۲۱۶ (۷ فوریه ۱۸۴۷جهانرا بدرود گفت .

نامه نگار وقت نوروز جی دارابی چندار ودبیر روزنامه بمبئی چابک در ستایش اومینویسد : " یکی از بزرگان پارسی وشخصیت برجسته گروه زرتشتیان قدیمی فرامجی بیکاجی پانده معروف به فلاکاکا پس از ۷۶ سال زندگانی پس از خدمت وفداکاری از این گیتی ناپایدار رخت بربست وبسرای جاودانی شتافته ، روح پاکش قرین سروش ایزد واشوزرتشت سپنتمان گردید این مرد اشویکی ازبزرگان نامور جامعه پارسی وبازرگان معروف وامین جزیره بمبئی وخیرخواه توانگران ومربی مهربان ناتوانان بوده پدرزرتشتیان ایران محسوب وپشت وپناه وپرورنده مسافرین دربدر وپریشان روزگار وناجی وحامی و تسلی بخش دردمندان بود .

مردی بود پرهیزگار ، فریضه گذار ، سپاسگزار دانادل ، دلسوز ، فروتن ، شریفه ، راست گفتار فرصت شناس ، درستکردار ، ارباب ، دانشمند ، صاحب‌فرزندان وقبیله ، باهمت ، باعیش ونوش دمساز ، شوخ وظریف ،فعال، مشاور مهربان وهمدرد وخیرخواه و بالجمله دوست نیکی ودشمن بدی ."

روزنامه نامبرده سن فرامجی را ۷۶ اشتباها " نوشته است . رتن جی وچا صاحب‌بمبئی بهار در ص۲۸۵ درستایش او مینویسد : " از معاینات و مشاهدات خود می گویم که روانشاد فرامجی بزرگی بود نمونه کامل‌پرهیزگاری سادگی ، دینداری ، خوش یمنی . اگر ازبزرگان سابق کسی درحیات باشد و بدرستی قولم گواهی خواهد داد لذا بگفتار خود بیشتر ادامه نمیدهم ."

فرامجی بیکاجی ، صاحب بهترین صفات حمیده وفضایل نیکو بود وبا بهترین وپاکترین خون وخانواده ایرانی وصلت نمود گلستان بانوهمسرنجیب ومهربانش بقول مانکجی هاتریا " هیجده سال پس از اودر ۸۰ سالگی روزتیر ایزد ومهرماه قدیم ۱۲۳۴ (۷ مارس۱۸۶۵) درحالیکه شهرت نام نیکش درهند پیچیده وخانواده بزرگ ودلسوز ومهربان وخدمت گزار ونوع دوست ومردم پروری که در کمال خوشی وشادکامی بودند از خود بیادگار گذاشت ، رهسپارگروشمان و قرین شوهر مهربان گردید .

گلستان بانو درطی زندگانی خویش باموفقیت همراه ونوادگان بسیاری دورش جمع وبمشاهده سومین نسل خود نائل ویا بعبارت دیگر مادرجدوجده گردید .

درزندگانی کسی راسراغ نداریم که مانند گلستان بانو خوش قدم بوده واز حیات خود برسودمند چیده باشد ، بشودکه همه مانند اومهربان ، خوش یمن ونیک نفس باشیم . "

تکرار پی درپی مصایب‌همکیشان درایران و تبلیغات گلستان بانو بود که شوهر وفرزندانش درراه خدمت بهمکیشان ایرانی اینهمه فعالیت ابراز داشتند و سایر خویشان ودوستان وآشنایان را بمساعدت تشویق نمودند ، جماعت زرتشتیان ایران را ازپرتگاه نیستی برهانیدند . خون پاک این دخترنجیب ایرانی واحساسات لطیف‌ودعاهای بی ریای او دربارگاه اهورامزدا پسران و دخترانش را برای خدمت بمیهن وهمکیشان ایرانی ونوع پرستی برانگیخت . خواهران گلستان بانو که سابقا " از آنها نام برده‌ایم مانند اومصدرچنین خدمات مهم فراموش نشدنی نشدند ، بیائید ازخدابخواهیم بشودکه ما و فرزندانمان چون گلستان بانو وفرزندان اودرخدمت بمیهن وبهدینان موفق

گردیم . آمین

کیخسرو ایزدیار پدر گلستان بانو چند سال پس از آنکه دختران وفامیل خود را درساحل بمبئی پیاده وهمه را عروس نمود راه دیار آخرت پیمود گل نار دختر آدرباد کرمانی عیال کیخسرو ومادر گلستان بانو سالهای درازی درهند بزیست وبنام کوورباتی نامیده شد : مانکجی صاحب درضمن آثار خود از آشنائی خویش با گلنار وپاکی واشوئی او اشاره‌ها نموده است .

برزو فرامجی فرزند مهتر گلستان بانو و فرامجی بیکاجی است . درسال ۱۷۹۶ قدم بعرصه وجود نهاد ودرسال ۱۸۲۳ ببازرگانی بچین مسافرت نمود پس از اندک مدتی از آنجا مراجعت وباتفاق جهانگیر هیرجی ردی منی (پدرسرکاوسجی جهانگیر بارون اول) ولکشمن هریچندر شرکتی بنام برزوجی جهانگیر کمپانی تاسیس وبتجارت وحق العمل کاری پرداخت . شرکت مذکور درماه آوریل ۱۸۳۲ منحل گردید . یکسال بعد بنمایندگی شرکت معروف‌ش موتیچند امیچند بسمت سواحل ملبار رهسپار شد . درامارت نشین میسور با مهاراجه آنجا آشنائی حاصل نمود مهاراجه مجذوب کفایت ودرایت او گشته وی را دردربار خویش عزیز و محترم داشت ومامور توسعه بازرگانی امارت نشین خود نمود برزوجی تاهنگام وفات ۱۸ نوامبر ۱۸۴۴ دردستگاه مهاراجه نفوذی بغایت داشت . برزو چنانکه گفته شد باتفاق برادران خویش درتهیه وسایل رفاهیت مهاجرین زرتشتی به بمبئی وایجاد انجمن خیریه زرتشتیان بینوای ایرانی نهایت اهتمام را مبذول داشته است .

پشوتن حی دومین فرزند گلستان بانو است و درسال ۱۸۰۶ متولد گردید در سال ۱۸۳۰ بشرکت برادر خویش مهربانجی بنام پستن جی ومهروانجی مغازه‌نوشابه فروشی وکالای نفیسه وامتعهٔ اروپائی باز نمود وشعبات آنرا درسال ۱۸۴۴ در شهرهای کراچی ، مسگر ، فیروزپور وحیدرآباد سند دایر نمود . باکناره‌گیری مهربانجی درسال ۱۸۴۵ ازشرکت مزبور برادر کهتر بهرامجی را با خود یار و ببازرگانی ادامه داد . پشوتن در ۱۲ ژوئن ۱۸۵۳ جهان را بدرود گفت .

مهربانجی سومین فرزند گلستان بانو است در سال ۱۸۱۲ از مادر بزاد و درخدمت بگروه زرتشتیان ایرانی وجماعت بهدینان وجددینان خدمات گرانبهائی انجام داد .

مهربانجی چنانچه گفتیم درسال ۱۸۳۰ باتفاق برادر خویش پشوتن ببازرگانی پرداخت اما ۱۵ سال بعد شرکت را منحل ومستقلا" بتجارت مشغول شد و درضمن حق العمل کاریهای شرکتهای انگلیسی را نیز انجام میداد . درسال ۱۸۶۳ بشرکت نوشیروانجی فرزند خودودارابجی برادر کهتر ورهنجی بائی پشوتن برادرزاده

خویش شرکتی بنام مهربانجی فرامجی پانده ایجاد نمود . درسال ۱۸۶۰با تفاق دینشاه (بعد به سردینشاه پتیت ملقب‌شد) ونوشیروان فرزندان مانکجی پتیت نمایندگی شرکت محدود کارخانه نخریسی و نساجی مانکجی پتیت واقع دربمبئی وسپس نمایندگی کارخانجات دیگر راهم برعهده گرفت . بعد چندین کارخانه پنبه پاک‌کنی در نقاط مختلفه هند دایر کرد .

مهربانجی چنانکه گفته شد در سال ۱۸۳۴ بکمک برادر مهتر خویش برزوجی درجمع آوری خیریه برای آسایش مهاجرین زرتشتی دست باقدامات مجدانه زد و تا۵ سال دبیر افتخاری آن خیریه بود وامورش را باحسن وجه اداره مینمود . نخستین تولیت نامه آن‌که درسال ۱۸۴۹ تنظیم وبثبت رسید از اثر جدیتهای او بود .

پس از روبراه شدن امور رسیدگی باحوال مهاجرین زرتشتی دربمبئی مهربانجی بیکار نشست و بتشویق مادر وکمک سردینشاه پتیت شوهر خواهر کهتر خویش انجمن بهبودی حال زرتشتیان ایران ، دربمبئی را دایر ساخت ومانکجی صاحب پورلیمجی هاتریا را بعنوان نمایندگی بایران اعزام داشت . انجمن نامبرده درایران بانجمن اکابر صاحبان پارسی معروف‌میباشد . درآینده برسرآن صحبت خواهیم داشت . مهربانجی تاآخرین لحظه حیات ریاست آنرا دارا بود .

درسال ۱۸۵۶ بنابتوصیه گلستان بانو مادر خویش بمانکجی صاحب‌دستوددادد درزیارتگاه خاتون بانو نزدیکی عقدا یک خیله بزرگ وگنبد پیررا بخرج اوبسازد درسال ۱۸۶۹ مهربانجی بتولیت انجمن پارسی پنجابت برگزیده شد .

مهربانجی نه اینکه تنها درفکر مهاجرین زرتشتی ایران بود بلکه همکیشان پارسی هندوبینوایان میهن ثانوی رانیز از نظر نینداخت . در ۷ مارس۱۸۶۵ روز درگذشت مادر خود گلستان بانو مبلغ صدهزار روپیه بانجمن خیریه مهربانجی پرداخت‌که خود موجد آن بود تااراضی وسیع بخش‌گیرگام که آنزمان کشتزار بود بقیمت مناسب‌ابتیاع وبقیمت تمام شده یاارزانتر درقطعه هائی کافی برای ساختمان یک خانه بزرتشتیان طبقه متوسط بفروشند مشروط براینکه برای نشیمن خود یا زرتشتیان دیگر بکاربرند . بدینطریق درمحله کرل وادی تحت سرپرستی خودش اراضی وسیعی خریداری شد وبقیمت مناسب‌بین پارسیانی که از گجرات به بمبئی رهسپار میشدند توزیع وکولونی پارسی نشین درآنجا برپا نمود . اکنون‌که قریب‌صدسال از واقعه میگذرد وکلیه بخش‌گیر کام هندونشین شده است باز پارسیان زیادی درآن محله سکنی دارند .

مهربانجی درانجام این نظریه که باموفقیت تام همراه بود موازی ۲۵ هزار روپیه خسارت را از کیسه فتوت خود بذل نمود . کاش خیرخواهی نیز درایران پیدا میشد تا باپیروی از فرزند نیک نهاد گلستان بانو اراضی وسیعی را در تهران که نسبتا " ارزانتراز قطعه های کوچک میباشد بخرد وقطعه قطعه کرده بقیمت تمام شده بین زرتشتیان بشرط اقامت خود یا بهدینان بخش نماید ومحله تمام زرتشتی نشین درتهران بوجود آورد

مهربانجی برای اقامت موقتی پارسیانی که از دهات اطراف وبخشهای گجرات برای انجام امور خویش به بمبئی میآمدند پذیرشگاهی با مخارج ۱۱۱۴۷۴روپیه بنانمود ودرروز درگذشت مادرخویش گلستان بانو افتتاح و پذیرشگاه پانده نامیده شد اینک پذیرشگاه مذکور محل استفاده عموم زرتشتیان میباشد وهیچوقت خالی از مسافر نیست .

مهربانجی بیمارا ن بینوای زرتشتی نیازمند بآب وهوا واستراحت را نیز فراموش ننمود . درکنار دریا بهترین محل بخش قلابه دربمبئی روی زمین بسیار وسیعی آسایشگاه بزرگی با مخارج ۴۱۴۱۱۰ روپیه برای اقامت چندماهه زرتشتیانی که نیازمند بآب وهوا واستراحت باشند ساختمان نمود . این آسایشگاه مشجر ، گنجایش اقامت ۷۶ خانواده زرتشتی دارد . در ۴ دسامبر ۱۸۶۵ جشن گشایش آنرا گرفتند . وباغ مهربانان نام نهادند . درموقع نگارش این مقاله درحدود بیست خانوار زرتشتی ایرانی درآنجا ساکن میباشند .

بغیرازآنچه در بالا ذکر شد مهربانجی در حدود ششصدهزار روپیه بعناوین مختلفه از دارائی خود انفاق نموده است . مهربانجی در ۶۴ سالگی ۷ مارس ۱۸۷۶ برابر فروردین ومهرماه قدیم ۱۲۴۵ یزدگردی ۱۱سال پس از درگذشت مادر خود بمینو مسافرت کرد .

بهرامجی چهارمین فرزند گلستان بانو بنمایندگی برادران دراداره کراچی بکار مشغول و شعبات تجارتخانه رادرشهرهای سند تاسیس نمود و زمین ساده آرامگاه پارسیان را در حیدرآباد سند بخرج خود گلکاری و اطرافش دیوار کشید . بهرامجی درعین جوانی در ۲۸ سالگی ۱۵ دسامبر ۱۸۴۷ درگذشت .

دارابجی پنجمین فرزند گلستان بانو است درسال ۱۸۲۸ متولد شد و اولین زرتشتی است که در سنگاپور اداره باز کرد وببازرگانی مشغول شد .

www.tabarestan.info تبرستان

در سال ۱۸۶۳ چنانکه گفتیم در شرکت مهربانجی فرامجی پانده وخیریه بینوایان زرتشتی ایرانی بود . بنامگانه روانشاد مادرش گلستان بانو دخمه وآتشگاه نزدیک آنرا با خرج خویش درکرمان بمبلغ ۸۰۷۵ روپیه بساخت دخمه وآتشگاه نامبرده دردهم ژوئیه ۱۸۶۷ تقدیس وافتتاح شد . دارابجی در ۲ ژوئن ۱۸۹۰ (فروردین ودیماه ۱۲۵۹ ی) بدار آخرت شتافت وپنج فرزند بنام کاوسجی ، فرامجی ، پستن‌جی ، خورشید جی ، و برزوجی ازخود بیادگار گذاشت .

ازآنچه گذشت دیده میشود پسران گلستان بانو دیندار ، فعال ، باکفایت و درایت بوده وببازرگانی باطراف واکناف وحتی چین وسنگاپور مسافرت نموده ودرکارهای خود موفق وکامروا بوده شهرت خاصی حاصل کرده‌اند . فرامجی بیکاجی شوهر گلستان بانو چنانکه گفتیم ببوشهر وبنادرخلیج فارس مسافرت ودرآنجاها دادوستد داشته است . اگر فرصت یاری کرد راجع به شکربانو کهترین دختر گلستان بانو وفعالیتهای اووشوهرش سردینشاه پتیت وبرادرش مهربانجی که دربالا ازاوسخن داشتیم درآینده بیشتر صحبت خواهیم کرد .

پاسخ پرسش آقای اردشیر برزگر درموردتاریخ :

چندی پیش متوجه شدم که آقای اردشیر برزگر درشماره پنج دوره پنجم هوخت از انجمن زرتشتیان تهران ودکتر جمشید اونوالا واینجانب درمورد تاریخ یزدگردی سئوال نموده بودند . آقای برزگر دردرستی تاریخی که دکتر اونوالا درکتاب خویش " مسکوکات تبرستان " تقویم تبرستانی و ۱۱ ژوئن ۶۵۲ میلادی برابر ۳۲ هجری رامبداء آن میداند تردید نموده واینکه مورخان نامی تبرستان حسن بن اسفندیار واولیاء الله آملی ومیرظهیرالدین مرعشی ازتاریخ دیگر که " عجم بنونهاده بودند " ومبداء آن سال ۶۱۰ میلادی و ده سال پیش از هجرت میباشد سخن بمیان میآورند . آقای برزگر معتقد است " ایرانیان باستانی رامانند ملل دیگر مبداء تاریخ نبوده وسال جلوس هرپادشاهی را مبداء تاریخ خود قرار میدادند که دردوره‌ی پادشاه دیگر ازنوآغاز میشد... ایرانیان بنا بروش نیاکان باستانی مبداء تاریخ خود را از سال جلوس یزدگرد سوم آخرین پادشاهان ساسانی (۱۰/۱۱ هـ = ۶۳۱ م) برگزیدند که تاامروز دنباله دارد وگروهی سال کشته شدن یزدگرد (۳۱/۲ هـ برابر ۶۵۲ م) وگروهی سال تولد اویعنی (۶۱۰ م) برابر با سال بعثت پیغمبر اسلام رابرگزیدند . "

www.tabarestan.info تبرستان

درپاسخ نوشته آقای برزگر اینجانب‌با استفاده از "تقویم وتاریخ درایران" تالیف‌آقای ذبیح الله بهروز وتحقیقات ومطالعاتی که مستقلا" ازمنابع دیگر بعمل‌آورده باین‌نتیجه رسیده‌ام که محال است ایرانیان باستان با آنهمه فرهنگ وبزرگواری که جهان تمدن را مدیون خویش ساخته‌اند تقویم وتاریخ مستقلی از خود نداشته باشند . ابن خلدون نقل از طبری میگوید "درایام ملوک الطوایف‌ولادت عیسی بود این ولادت در سال ۶۵ازغلبه الاسکندر برسرزمین بابل درسال ۵۱ اشکانی بود" ازاینقرار اشکانیان ازخود تاریخ مستقلی داشته ومبداء آن ۳۲۲ سال پیش ازمیلاد است . درکتب‌پیشینیان بدو تاریخ دیگر برمیخوریم که دردوره اشکانیان بوده یکی تاریخ بن زایش مهرکه بقول بهروز مبداء آن ۲۷۱ پیش از میلاد ودیگر تاریخ نیبران مبداء آن ۲۰۸ پیش ازمیلاد میباشد . سال نزول وحی را بمانی در سال ۵۳۹ مهراشکانی و سال مرگش را ۵۲۲ نیبران داده‌اند . آقای تقی زاده درکتاب‌خویش "گاه شماری درایران قدیم" ازتاریخهای اوستای جدید وپارسی قدیم واوستای قدیم که درایران معمول بوده سخن میراند . ولی تاریخهائی بااین نام بغیر از پارسی که مبداء آن هم فرق دارد دیده نشده است.

دردوورقه ازتقویم پهلوی اشکانی که پنجاه سال قبل درتورفان چین پیدا شده وقدمت آن بقرن هشتم قبل از میلاد میرسد نام تاریخ یزدگردی آمده‌است . بعد راجع بآن صحبت خواهیم داشت . بنابراین ایرانیان باستان قبل ازیزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی وحتی قبل از دوره اشکانیان صاحب‌تاریخی بوده‌اند که از زمان قدیم بنام یزدگردی معروف‌بوده است . کلیه "تقویم یزدگردی" معمول که امسال سال ۱۳۲۴ آنست ومبداء آن اول فروردین وسه شنبه ۲۲ربیع‌الاول میباشد ومنسوب‌به یزدگرد سوم وسال جلوس اواست ازاونیست ، زیرا سال ۱۱ هجری وشب‌سه شنبه وماه ربیع الاول سال وروزوماه رحلت سیدکاینات رسول الله است . بقول مورخان ایران وعرب یزدگرد نه آنکه درآنسال برتخت سلطنت ایران جلوس ننموده بود بلکه ایرانیان از وجود اوهم بیخبر بودند وچون پوراندخت درجنگهای بعدازسال ۱۴ هجری شکست سختی خورد بزرگان برآن شدند مردی را از خاندان ساسانیان پیدا کنند و برتخت نشانند .

بقول مورخان درماه چهارم ازپادشاهی اردشیربن شیرویه ابوبکربخلافت رسید .. (حمزه) خالد درسال دوازدهم هجری بفرمان ابوبکر بایران لشکر کشید و در موضوع الحفیر بهرمز یکی از اسواران برخورد کرد. (مجمل) چون هرمز خبر آمدن دشمن راشنید شاه اردشیر را مطلع ساخت . (ابن الاثیر) ابو

عبیده بفرمان عمر بعراق شتافت خسرو مرده بود وپوراندخت بجای او نشسته بود رستم وفیروزان دوقیم بودند بکارهای ملک می پرداختندوهردوضعیف بودند لشکر ابوعبیده شکست خورد وهمه کشته شدند . (یعقوبی) جنگ جسر که ابوعبیده در آن کشته شد آخر رمضان سال ۱۳ هجری بود . (بلاذری) فیروزان و رستم بپوراندخت گفتند نام زنها وکنیزان خسرو وخاندان ساسانیان بما بده واو دادوایشان درطلب آنها فرستادندتا مردی را ازفرزندان کسری نشان دهند . ایشان گفتند جزیک پسر بنام یزدگرد شهریار نمانده اوراآوردند مسلمانان بعمر خبردادند واین درذیقعده سال ۱۳ هجری بود . (طبری) چون یزدگرد بتخت سلطنت نشست روزگار خلافت عمر بود وحرب قادسیه (مجمل) جنگ قادسیه درسال ۱۵ هجری بود . (تاریخ گزیده) اندر عهد یزدگرد شهریار پنجسال عمر خلیفه بود وبعد عثمان (مجمل) عمر دهسال وششماه خلافت کرد و درسال ۲۳ هجری کشته شد . بقول حمزه اصفهانی نقل از موسی بن عیسی کسروی ومجمل التواریخ ، یزدگرد شهریار در سال ۹۵۳ اسکندری برابر ۲۰ هجری بسلطنت رسید .

هبة الدین لاری منجم قرن نهم هجری در شرح هئیت قوشچی پس از نقل روایت معمولی جلوس یزدگرد درسال ۱۱ هجری مینویسد " ولیکن اینها موافق تاریخ مشهور نیست چه این سال ، سال وفات سید کائنات است و در تواریخ چنان مذکور است که لشکر ظفراثر اسلام چون متوجه جنگ ایشان شد پوراندخت از دختران کسری پادشاه بود " صاحب روضه الصفا نیز بهمین روش در خاتمه ذکر روایت معمولی میگوید " درکتب معتبره بنظر رسیده که اسلام جابان بلکه واقعه قتل ابوعبیده وجسر درزمان حکومت پوران قبل ازآنکه یزدگرد برمسند سلطنت نشیند دست داد . "

ازآنچه گذشت دیده میشود که درسال ۱۱ هجری برابر ۶۳۲ میلادی یزدگرد سوم برتخت سلطنت ایران ننشسته وایرانیان ازوجود اوبی اطلاع بودند .
بنابراین اگر در آنسال بپادشاهی نرسیده سنه یزدگردی معمول ازاونیست و سنه رحلت حضرت محمد میباشد . این تاریخ تاروزگار درازی دوش بدوش تاریخ هجری تاریخ عربها بوده . سنه هجری درزمان خلفای عباسی بصورت امروزی درآمد وسنه رسمی شد وسنه رحلت بتدریج متروک گشت . اما کارگردانان مدعیان نبوت وظهور در قرن سوم وچهارم هجری که جدال وبحث برسر تاریخ و تاریخگذاری بلند کردند واختلال درنوشته های پیشینیان امرعادی گشت ، سنه رحلت راکه مبداء اش اول فروردین وباسنه یزدگردی معمول زمان ساسانیان یکی است تاریخ جلوس یزدگرد قرار داده تقویم یزدگردی نامیدند تا تاریخ یزدگردی قدیم فراموش

شود و طول زمان زرتشت تقلیل یابد وپیشگوئیهای جاماسب‌که در ۱۵۰۰ سال بعداز زرتشت دورهٔ ظهور است برابر با عهد آنها گردد. (برای اطلاع بیشتر در این مورد وتقویم یزدگردی و رحلت به " تقویم وتاریخ در ایران" تالیف ذ. بهروز ، تهران مراجعه شود .)

امیران عرب‌در دورهٔ حکمرانی خود در استانهای مفتوحه بتقلید پادشاهان ایران بنام خود سکه ضرب‌نمودند . غالب‌اینها دارای سنه‌هجری وبعضی سنه رحلت میباشد . سکه شناسان سنه اخیر رایزدگردی نامیده‌اند که بین زرتشتیان معمول است .عربها دراوایل لشکرکشیهای خویش بصره‌راکه آبادی نداشت پادگان ارتش قرار دادند. با ادامه لشکرکشیها وفتوحات بتدریج توسعه یافت وترقی کرد ودرزمان بنی امیه مرکزمهم فرماندهی استانهای شرقی گردید وقلمرو آن تاکرانه‌های خراسان وماوراءالنهر رسید. بعضی‌از سکه‌هائی که در ضرابخانه بصره ضرب‌شده دارای سنه رحلت وبنام عبیدالله بن زیاد است وبرروی آن تاریخ ۵۱ و۵۲ میباشد . زیاد پدر عبیدالله‌تا هنگام وفات در سال ۵۳هجری امیر بصره بود وعبیدالله بنیابت اودرخراسان خکمرانی ولشکرکشی مینمود. پس ازفوت پدر درسال۵۵ هجری امیربصره‌گردید وتابعداز۶۴ هجری که برخلاف‌مرکز خلافت‌قدبرافراشت وبنام خود خطبه‌خواند درآنجاسروری داشت . بنابراین تاریخ ۵۱ و۵۲ برسکه اوازبصره چون در آن هنگام درآنجا امیر نبود هجری نیست وبیقین‌سنه رحلت است‌که برابربا ۶۳ و ۶۴ هجریست . آشکاراست امیران ونایبان عرب‌که در محو فرهنگ وشعائر ایرانی منتهای کوشش را بعمل میآوردند هرگز راضی نمیشدندبرسکه‌های خود تاریخ جلوس یزدگرد راضرب‌نمایند . بفتوای عقل‌سلیم سنه مسکوکات ضرابخانه شهربصره که بوسیله تازیان وجمعیت آنها آباد گردید بطورحتم سنه رحلت است ونه یزدگردی . سنه رحلت درمسکوکات سایر امیران کم وبیش دیده میشود که باتفاق سنه هجری بین عربهای وقت معمول بود . مسکوکات ضرابخانه‌های دیگر ایران‌که دارای سنه رحلت میباشد عبارت ازضرابخانه شاپور در فارس بنام عبیدالله‌بن زیاد وضرابخانه دارابجرد بنام عبدالملک بن مروان وعبدالله بن الزبیر وزیادبن ابی سفیان وازضرابخانهای خراسان ومروالروذ درهمان استان بنام امیه‌بن عبدالله‌وضرابخانه نهرتیری در خوزستان بنام عبدالله بن عامر وسجستان بنام سلم بن زیاد . ژهن واگنر صاحب‌کتاب‌مسکوکات عرب‌ساسانیان تاریخهای مذکور رااشتباها " یزدگردی میخواند .

بازدلایلی دردست است که قبل ازقرن هفتم هجری سنه یزدگردی معمول وبعبارت دیگر نسه رحلت بین زرتشتیان معمول نبوده است . تاریخ تحریر نسخه‌های خطی اوستائی وپهلوی ودینی که پیش ازقرن هفتم هجری نوشته‌شده سنه یزدگردی ندارد . دربعضی ازنسخه‌های خطی مذهبی محفوظ درکتابخانه‌های اروپا وهند، رونوشت تاریخ تحریر واسم کاتب‌نسخه‌های قبلی که از آن استنساخ شده ضبط گردیده . اینگونه کتابها چندین تاریخ تحریر داردکه‌از نسخه‌های ماقبل استنساخ گردیده است . ازآنجمله نسخهٔ خطی وندیداد (اوستا پهلوی) متعلق بکتابخانه هیربد بهمن‌جی اسپندیارجی دستور راد بادینه درسورت ، دارای ۷ تاریخ تحریر واسم کاتبان نسخه‌های ماقبل میباشد . دیگر نسخه خطی وندیداد درکتابخانه دانشگاه کوپنهاک بنشانی (I I) دارای سه تاریخ تحریر میباشد که با تاریخ تحریر شماره ۲،۳و۵نسخه سورت برابر است ودیگر نسخه خطی وندیداد بنشانی (PB)متعلق بکتابخانه کدستور دارا بدستور پشوتن سنجانا بمبئی ، شش تاریخ تحریر داردکه دو تاریخ تحریر آن مطابق نسخه (KI) ونسخه سورت وسه‌تاریخ دیگر برابرنسخه وندیداد سورت است . تاریخ تحریر این نسخه‌ها به پهلوی است . ودیگرنسخه‌های خطی دساتیر محفوظ درکتابخانه ملافیروزدربمبئی بنشانی (HP(ms)131) یک تاریخ تحریر نسخه بسیار کهنه را که‌ازآن استنساخ شده ضبط نموده‌است. این تاریخ که درقرن چهارم هجری نوشته شده‌ودرزیردیده میشودباوجودیکه‌کاتب آن موبد زرتشتی است ونام روزدینی مزدیسنا رادادهسنه‌یزدگردی راندادهواگر چنانچه سنه‌نامبرده‌درزمان اومرسوم میبود بکارمیبرد ویا لااقل باتفاق سنه هجری مینگاشت وآن اینست :

" درآخر کتاب‌کهنه قدیمی تاریخ اتمام تحریر آن باین قسم نوشته‌اند یزدان برآسمانی کاغذ این‌آسمانی نامه‌که دستورانش دساتیرخوانند بفرمان خرد موبد روان ایزد که فرازین‌هوش را فرزانه فرزند هم اوبراین شید اسپهبد رابهین‌پوراست ودر هرمزد روز هفدهم ششم ماه تازی بسال سه‌صد و پنجاه‌وهشت تازیانی شماربدست کارموبدنوبهارشناخت بانجام رسید . "

چنانکه دیده میشود کاتب‌زرتشتی بواسطه تعصب‌ازنوشتن نام ماه عربی خودداری کرده‌است اگرسنه‌یزدگردی معمول میبود بطور حتم آنرا مینوشت ونه سال تازی را . تاریخهای تحریر واسم کاتبان درنسخه خطی سورت باختصار بدینقرار است :

اسم کاتب‌اولی نسخه سورت ، هیربد هماست‌بن شادان بن هرمزد میباشد ،

www.tabarestan.info تبرستان

ولی تاریخ ندارد .بقول کترک صاحبکتاب بجواهر شرق یحتمل درقرن پنجم هجری نوشته شده .

اسم کاتب دومی " دین بنده اردشیربن وهومن بن روزوه بن شاه برزین بن شاهمرد نوشتم اندرماه تیروروزسروش سال ۵۵۴ " این سال معلوم نیست چه تاریخی است بظن قوی یزدگردی نیست زیرا کاتبان زرتشتی سال یزدگردی را بعنوان " شاهنشاه یزدگرد هرمزان ازتخمه خسروقبادان ویاساسان"با تجلیل ذکر نموده اند .

کاتب سومی رانام " دین بنده موبد رستم بن میتروآوان (مهربان) بن مرزبان بن دهشن هیار پس از ورود بهند این کتاب وندیداد رانوشتم اندر روز سپندارمزد وماه فروردین وهیزگی برای خود " این کاتب سنه رانداده است بنابحدس دستوردارا بسنجانا باستناد از تاریخ تحریر کتاب ارداى ویراف راکه در ایران همین کاتب درروز امرداد وماه شهریورسال ۶۱۸ پارسی نوشته است بایستی بعدازسال ۱۲۶۹میلادی برابر ۶۳۸ یزدگردی نوشته شده باشد . سنه پارسی باسنه یزدگردی چنانکه خواهیم دیدچهل سال فاصله دارد . ۶۱۸ پارسی برابر ۵۷۸ یزدگردی خواهد بود بنابراین حدس دستور سنجانا با این حساب درست درنمیآید .

کاتب چهارمی رانام " دین بنده هیربد زاده میتروآن بن کیخسروبن میتروآوان بن دهگان نوشتم اندر روزخرداد وماه آبادن وهیزگی سال ۶۹۲ بعداز یزدگردشاهنشاه ازتخمه خسروقبادان . " این موبد بشغل کتابت مشغول بوده و بسیاری ازکتابهای خطی ازاوست .

کاتب پنجمی همان کاتب چهارمی است ومینویسد " دین بنده میتروآوان که بکشور هندوان آمده ام این نسخه وندیداد رادرنوساری درسال ۷۳۲ پارسی بروانشادی زال سنگان پارسی مقیم کمبایت برای استفاده عموم نوشتم " . سنه ۷۳۲ پارسی یزدگردی نیست بعدراجع بآن صحبت خواهیم داشت .

تاریخ تحریر ششمی بزبان سانسکریت میباشد و ترجمهٔ اینست " دراین شهرناکساریک (نوساری) هنگام حمله سلطان غیاث الدین استادمهربان بن استاد کیخسرو پارسی مذهب که ازکشور ایران آمده این نسخه وندیداد رابخط زال پارسی مذهب پسر سنگانه وبروانشادی پدرونیاکان اودرسال ۱۳۷۸ سموات چهاردهم ماه اشوین سو دوشنبه برابر ۶۹۲ پارسی ماه آبان روز اورداد این کتاب وندیداد رانوشته و وقف نموده . " مقصود ازسال پارسی دراینجا سال معمول بین پارسیان است وهنود آنرا سال پارسی میگویند واین سال یزدگردی معمولی است .

www.tabarestan.info تبرستان

کاتب‌هفتمی را نام ربادی است وکتاب‌را درروز ما راسپند وماه اردیبهشت سال ۱۱۸۰ یزدگردی نوشته است .

ازمفاد مندرجات بالا دیده میشود که تاریخهای قبل از ۶۹۲یزدگردی نام یزدگردی ندارد . سال ۵۵۴ یحتمل پارسی است وهجری نیست والا ماه عربی راهم مینوشت وامکان ندارد یزدگردی باشد زیرا کاتبان زرتشتی چنانکه گفتیم در نوشتن این تاریخ نام یزدگرد را با تجلیل واحترام ذکر میکردند. سال ۷۳۲ پارسی بیقین یزدگردی نیست کاتب‌آن موبد مهربان کیخسرو درسال ۶۹۲ ی از ایران بهند آمده ودرهمان سال درنوساری کتاب‌را نوشته وبجای سنه یزدگردی که درنسخه‌های دیگر دارد تاریخ پارسی گذاشته است . شاهد ما نوشته دیگر که همین کاتب‌درکتابخطی دیگر محفوظ درکتابخانه دانشگاه کوپنهاک بنشانی (KS)پس از اختتام کتاب‌بپهلوی مینویسد که اهورامزدا ویزدان راسپاسگذار است‌که درروز....ماه بهیزکی .... سال ۶۹۲ شاهنشاه یزدگرد هرمزان بکشور هندوان آمده ودرشهر کمبایت‌کتاب‌را ازنسخه هیربد رستم مهربان استنساخ‌کرده است . کاتب‌جای نام روزوماه راچون بیاد نداشته سفید گذاشته است‌شاهد دیگر ما نوشتهٔ سانسکریتی است‌که میگوید استاد مهربان درسال ۱۳۷۸ سموات کتاب‌را بخرج زال کمبایتی نوشته است . سال ۱۳۷۸ سموات برابر ۱۳۲۲ میلادی و ۶۹۲ یزدگردی است .

بنابراین مبداء سال ۷۳۲ پارسی سی سال قبل از هجرت وچهل سال قبل ازرحلت وبیست سال پیش ازبعثت و برابر ۵۹۰ میلادیست . مبداء این تاریخ بیست سال پیش ازتاریخی است‌که ابن اسفندیار درمورد مرگ آذر ولاش ومیر ظهیرالدین درمورد مرگ گیل‌گاوباره اسپهبدان تبرستان ذکر میکنند . درسال ۵۹۰ میلادی چنانکه تاریخ نشان میدهد بسطام برخلاف‌خسروپرویز طغیان نمود و تبرستان وبخشی ازخاک شمالی ایران را متصرف‌واستقلال خودرا اعلام نمودوبنام خود سکه زد . سکه‌های اوباسنه ۱، ۲، ۳، ۴، ۵و ۱۰ دردست است .

هرچند مبداء سال پارسی با سال طغیان بسطام برابراست اما شرافت و اخلاق وبالاخره تعلیمات دینی بزرتشتیان اجازه نمیدهد سال پادشاهی یکنفر طاغی را که شاهنشاه خویش عاصی گردیده مبداء تاریخ قرار دهند . مبداء تاریخ پارسی که آقای تقی زاده درکتاب " گاه‌شماری " ازآن سخن میداردبازمان این سال بسیار فرق دارد. مبداء سال ۳۵مرگ آذرولاش‌که ابن اسفندیار و ۵۰ خورشیدی مرگ گیل‌گاوباره‌که‌میرظهیرالدین مرعشی مورخان تبرستان ذکرنموده‌اند یحتمل سال بعثت باشدکه‌با ورود علویان درتبرستان درگوشه‌وکناربجا مانده‌وابن

اسفندیار آنرا تاریخ جدید عجم تصورکرده باشدوبا تاریخی که برمسکوکات تبرستان دیده میشودوبا سال تولد یزدگرد رابطه ندارد. چون درقرن هفتم وهشتم هجری تاریخ رحلت بنام یزدگردی بین زرتشتیان رواج گرفته بود، اولیاء اللهآملی درتاریخ رویان اشتباها " سال مرگ آذرولاش رایزدگردی " نامیده است. باحتمال قوی سال ۳۵ مرگ آذرولاش که " عجم بنونهاده بودند " اشتباهی ازکاتب باشد وجملهٔ " عجم بنونهاده بودند " راازخوددرعبارت آورده. حک و اصلاح مرضی است که کاتبان شرقی بدان گرفتارند و بعدها میرظهیرالدین واولیاء اللهآملی باستناد ازتاریخ ابن اسفندیار درکتاب خویش ذکر نموده‌اند. درهرحال سال ۷۳۲ پارسی دراین یک موردودرمورد کتاب ارداى ویراف که بسال ۶۱۸ پارسی درایران نوشته شده‌وسال ۳۵ و ۵۰ خورشیدی ودردومورد تاریخ تبرستان درجای دیگر دیده نشده‌وراجع بآن نمیتوان اظهار نظر نمود وآنچه گفته شد ازروی حدس وقیاس است مگر آنکه دانشمندان با تحقیقات خویش ویا اکتشافات جدید روشنی برآن افکنند.

اما سنه تبرستانی راکه دکتراونوالا وژهن واگر درکتاب مسکوکات تبرستان و عرب ساسانیان مبداء اش را ۱۱ ژوئن ۶۵۲ م = ۳۲ هـ پس از کشته شدن یزدگرد میدانند شایان بحث وتحقیق میباشد. بنابقول مورخان ایرانی که ذکرش گذشت جلوس یزدگرد سوم درسال ۱۱ هجری نبوده است بنابراین مرگش نیزکه بیست سال پس از جلوسش اتفاق افتاد ممکن نیست درسال ۳۲ هجری باشد. درخطط مقریزی از علی بن یحیی منجم نقل شده که درزمان یزدگرد سوم روز اول فروردین یزدگردی از پنجم حزیران بطرف پنجم ایار سیر میکرده است. آقای ذبیح الله بهروز صاحب " تقویم وتاریخ در ایران " اول فروردین یزدگردی رادرسال ۶۷۸ میلادی برابر پنجم حزیران حساب میکنند وبا استناد بطالع اردشیر بابکان که منجمین ضبط نبوده‌اند ومدت سلطنت بین اوویزدگرد سوم که مورخان متفق القولند سال جلوس یزدگرد را ۹۴۴ مهری اشکانی برابر ۶۷۳ میلادی و ۵۲ هجری شمسی میدانند. بزعم اینجانب فرضیه آقای بهروز با دردست داشتن مسکوکاتی که بقول باسنه تبرستان ضرب شده مورد تردید است. مبداء تاریخ تبرستانی باحتمال قوی سال جلوس یزدگرد سوم میباشد که فرخان اسپهبد تبرستان پس ازکشته‌شدن شاهنشاه درسال ۵۲ هـ وبرقراری آرامش درقلمرو خود آنرا ادامه داده بر سکه‌های خود زده زیرا وجدان باسپهبدان که شاهنشاه راسایه خداوصاحب فر میدانستند اجازه نمیداد درآن گیرودار وکشمکشهای باتازیان واضمحلال خاندان ساسانی که خودنمک پرورده‌ٔ آنها بودند ودرحالیکه پیروز پسر شاهنشاه در

بدست آوردن سلطنت از دست رفته از همسایگان استمداد میجست ، شاهنشاهی خویش را اعلام وتاریخ جدیدی بوجود آورند .

اگر قول آقای واکر ودکتر اونوالامبنی براینکه اسپهبدان تبرستان پس ازکشته شدن یزدگرد درسال ۳۲ هـ استقلال خود را اعلام وتاریخ جدیدی بوجود آورده‌اندصحت داشته باشد لااقل بایستی مسکوکاتی هم باسنه ۱ تا ۵۹ و بنام گیل گاوباره (۴۰ – ۲۵ هـ) ودابویه (۵۶ – ۴۰ هـ) که بعدازیزدگرد درتبرستان فرمانروائی داشتند بدست آمده باشد . مسکوکات تبرستان ازسال ۶۰ وبانام فرخ بقول اونوالا وبانام فرخان بقول Mordtman شروع میشود . اگر گیل گاوباره باکشته شدن یزدگرد سوم استقلال خودرا اعلام نموده بود طبیعی است که سکه‌نام خودوسال پادشاهی را نیزرواج میداد وبنام اسپهبدی قناعت نمینمود بزعم مایزدگرد در سال ۳۲ هـ جلوس نمودودرسال ۵۲ هجری کشته شد لذا گاوباره درحیات نبودودابویه نیز چندان پس از یزدگردنزیست که سکه ضرب‌نماید بنابراین جانشین اوچون پس ازکشته‌شدن شاهنشاه وسپری شدن زمان وبجائی نرسیدن مساعی شاهزاده درتصرف‌کشوروکمی سکه‌رایج رااحساس کرد باادامه تاریخ سال جلوس شاهنشاه سکه بنام خود ضرب‌نمود . قولی که ممکن است سکه‌های گاوباره و دابویه ضرب‌شده‌وبدست نیامده قابل قبول نیست زیرا تاکنون کلیه مسکوکات تبرستان حتی عمال عرب‌که یکسال ودوسال حکمرانی داشته‌اند بدست آمده است .

دلیل دیگر اگر این تاریخها تبرستانی میبودبایستی درضرابخانه‌های خارج از قلمرو تبرستان ضرب‌نشده باشد مسکوکاتی که بااین سنه درخارج ازتبرستان دردست است ، عبارتست ازضرابخانهای شوش (خوزستان) بنام عبیداله‌بن زیاد با تاریخ ۳۰،۳۱،۳۴ برابر ۶۲–۶۴هجری اردشیر خره ودارابجرد (فارس) هردوبنام سلم بن زیاد با تاریخ ۲۶ برابر ۵۸ هجری نهاوند (جبال) زرنج (سیستان) هردوبنام عبیداله بن زیاد با تاریخ ۲۷ برابر ۵۹ هـ و ۲۶ برابر ۵۸ هجری – علت چهل سال فاصله بین سال ۲۰ یزدگرد و ۶۰ فرخان همانا عدم احساس قلت سکه رایج ومساعی شاهزاده فیروز دربدست آوردن سلطنت وگسیختن شیرازه امور وکشمکشها وحملات عرب برای تصرف‌تبرستان میباشد که مجال آرامش بآنها نمی داد .

سال جلوس یزدگرد سوم را برتخت سلطنت ایران بتحقیق نمیتوان معین کرد . با دردست داشتن مسکوکات تبرستان ومسکوکات ضرابخانه‌های خوزستان و فارس وجبال وسیستان با تاریخ یزدگردی بنظر اینجانب بایستی درحدودسال ۳۲ و۳۵ هجری باشد . دراینصورت قول علی بن یحیی منجم درخطط مقریزی مبنی

www.tabarestan.info تبرستان

براینکه درزمان سلطنت یزدگرد سوم اول فروردین برابر پنجم حزیران بوده صادق می آید، چه بقول آقای بهروز آن درسال ۶۷۶ میلادی است که چندی بعد از سلطنت یزدگرد میباشد واختلاف چند سال درروایات پیشینیان امرعادی وقابل خرده‌گیری نیست ".

گفتیم که امیران عرب درمحو فرهنگ وشعائر ایرانی بغایت می‌کوشیدند وراضی نمیشدند برسکه‌های خودسال جلوس یزدگرد راضرب نمایند بنابراین مسکوکاتی که با این تاریخ ازعبیدالله بن زیاد وبرادرش سلم پیداشده بطلان گفته بالا میشود . درپاسخ میگوئیم مسکوکاتی که با جلوس یزدگرد از امیران عرب درخارج ازقلمرو تبرستان بدست آمده فقط ازعبیدالله وسلم میباشدکه بین سالهای ۵۸ و ۶۴ هجری است . عبیدالله درسال ۵۳ هجری ازطرف معاویه امیرخراسان گردید وبسوی بخارا لشگر کشی نمود و ارتش بخارخدای را درهم شکست وقبلا" نیز بنیابت پدر درفارس حکمرانی داشت . سکه‌های او از سال ۵۲ هجری و ۴۱ رحلت شروع میشود و همینطور سلم نیز که امیری دست ودل باز وبه اجودبنی زیاد معروف بود بنیابت برادر در بخشهای فارس حکمرانی مینمود سپس بامیری خراسان منصوب گردید . سکه‌های آنها باسنه جلوس یزدگرد فقط هنگام اوج قدرت آنهاست که خیال سروری ومخالفت با مرکزخلافت را درسر می‌پختند فکر این دو برادر بابکاربردن تاریخ جلوس برجزئی ازسکه‌های خوداین بود که دردلجوئی ایرانیان بکوشند وآنهارا هواخواه خود بسازند چنانکه امیران عرب درتبرستان همین اقدام رانمودند عبیدالله درسال ۵۵ هجری امارت بصره واستانهای شرقی وسپس کوفه رادردست داشت وبرادرش سلم بنیابت اوامیر خراسان بود . چون در سال ۶۴ هجری برسرخلافت کشمکش درگرفت عبیدالله دربصره وسلم درخراسان بنام خود خطبه خواندند . طولی نکشید بین هواخواهان او و برادرش سلم وطرفداران خلیفه کشمکش آغاز وچندین سال تا هنگام وفات آنها ادامه داشت . غالب امیران عرب که شماره ایشان به ۲۷ نفر میرسد باستثنای عمال آنها درتبرستان برسکه‌های خود تاریخ هجرت دارند وبعضی ها هم تاریخ رحلت . ازاقدام دونفر امیردربکاربردن تاریخ جلوس آنهم بروی جزئی از سکه‌های خوددراواخر فرماندهی وبانظری خاص نمیتوانند بطلان گفته بالا باشد .

تاریخ یزدگردی که درتقویم تورفان ذکرش آمده ودرایران معمول بوده باینجهت یزدگردی میگفتند که روزوماه آن بیکی از ایزدان نسبت داشت یزدگردی یعنی الهی نه آنکه منسوب بشخص یزدگرد نام باشد . مبداء تاریخ یزدگردی ۷۴۷ سال پیش ازمیلاد وبموجب زیجها ۵۰۳۳۳۵ روز پیش ازتاریخ رحلت

و اول هزارهٔ یازدهم است . این هزاره بقول بندهشن سیوشانس اوشیدر نام دارد وتفسیر آن بختان وپیروزگرونرسی میباشد بعدها پیروزگررا بمعنی عربی آن ناصرگرفته هزاره‌را تاریخ بختان ناصر میگفتند سپس مختصرگشته بختنصر گردید تاریخ بختنصر درزیجها تاریخ یزدگردی است که منجمین دوره اسلامی نام یزدگردی رااندا ختند وبتدریج تاریخ رحلت راچنانکه گفتیم بنام یزدگردی معرفی کردند . بکسانیکه مایل باشند راجع بتاریخ وتقویم وجهت اختلال درحساب زیجها کاملا" اطلاع حاصل کنند توصیه میشود ازمطالعه دقیق کتاب تقویم وتاریخ درایران شماره ۱۵ ایران کوده تالیف آقای ذبیح الله بهروز غفلت ننمایند .

موبدان وعلمای اسلام

هفته قبل یکی ازدوستان باوفا درنامهٔ خود باینجانب سخت گله‌داشت که مدتهاست گوشه‌ای ازتاریخ در صفحات هوخت بنظر نرسیده است . شکایت دوست بجاست وهرچه بگوید وبنویسد حق دارد . زیرا پس ازمسافرتم بایران ومراجعت از آنجا که بایستی بیش ازپیش گوشه‌های تاریک تاریخ زرتشتیان روشن گشته وجماعت ازپیشامدهای گذشته خود آگاه شود اصلا" قلم دردست نگرفته‌ام وعلت آن کسالت مزاج وناخوشی است که ورود به بمبئی بآن گرفتار واینک نیز از آن راحت نشده‌ام . در اینمدت نه تنها برای هوخت چیزی ننوشتم بلکه توانائی سپاسگزاری ازذوات محترمی که هنگام اقامتم درایران بنده‌را مرهون مهربانیهای خودساخته‌اند نیز ازمن سلب گردید وازاین پیش آمدبسیار شرمنده‌ام درفکر بودم بااستفاده ازیادداشت های مسافرتم مقالات خواندنی برای هوخت تهیه ببینم ویزدان راسپاس گویم که جماعت مارا باداشتن بزرگان خدمت گذاری چون ارباب رستم گیو ، ارباب مهربان مهر ، اربا ب اردشیر جهانیان ، آقای سهراب سفرنگ ، آقای دکتر صرفه آقای میرزا سروش لهراسب و سایر کارمندان انجمن زرتشتیان تهران که ذکر نام همه سخن بدرازاکشد و کسانیکه علیرغم سیل ناسزاها که افراد جماعت بجای حقشناسی چون کودکی نادان بروی آنها روان میسازند وبازهم بانیروی مالی ومعنوی خود دربهتری وترقی جماعت میکوشند سرافراز کرده است . البته نام این بزرگان و خدمتگذاران درصفحات تاریخ زرتشتیان ثبت وهرگز محو نخواهد گشت . چون

www.tabarestan.info تبرستان

تدبیر با تقدیر موافق نبود درانجام وظیفه ادبی خویش کوتاه آمدم واز خوانندگان گرام هوخت ودوست باوفا پوزش میطلبم وامیدوارم که گوشه از تاریخ درصفحات آینده هوخت نمودار گردد.

پس از ذکر این مقدمه برگردیم بگوشه‌ای ازتاریخ.

بعدازاضمحلال دولت ساسانیان کشور آبادایران جولانگاه تازیان قرار گرفت. اسلام درمیهن زرتشت راه خود را بگشود. مردم بقهر وجبرویا از استیصال وعداوت دین جدید راپذیرفتند. زرتشتیان مالک الرقاب مقهور و مورد حمله وطعن ولعن گروه قوی مسلمانان قرار گرفتند پادشاهان وعلمای اسلام همواره بنحوی ازانحاء میکوشیدند که زرتشتیان اسلام بیاورند. گاهی بانیروی شمشیر وسوزاندن کتب‌دینی وزمانی با مباحثه ومناظره آنانراطرف حمله خویش قرار میدادند. یکی ازاین مباحثات درسال ششصدیزدگردی اتفاق افتاد. علمای اسلام پاسخ مسائلی چند از زرتشتیان خواستار شدند. موبدان موبد وقت که متاسفانه اسم اوبرما مجهول مانده بطور بسیار منطقی پاسخ ومسئله آفریدگار ویزدان واهریمن راحلاجی میکند. پاسخهای نامبرده بطور بسیار دلکشی نوشته شده ودرتحت عنوان "کتاب‌علمای اسلام" بتوسط موبدان ایران درسده نهم یزدگردی به پارسیان هند ارسال ودررویت دارا بهرمزدیار برای ما به یادگار مانده است. بخشی ازآغاز کتاب‌نامبرده که‌پرسشهای علما راازمضامین آن میتوان دریافت برای نمونه درذیل دیده میشود:

" درعهدالدین بعدازششصدازیزدجردی علمای اسلام ازیکی ازدین آگاهی‌مسئله چند خواست ودراین معنی سخن‌گفته شد ودراین باب‌کتابی ساخته‌اندونام این کتاب‌علمای اسلام نهاده‌اند. یعنی پیداکننده‌چگونگی جهان وروح مردم ازازل تا ابد پرسید که شما انگیزش راچه گوئید وایمان دارید یانه؟ موبدان موبدگفت که‌ما انگیزش راایمان داریم و قیامت‌خواهد بودن. پس علمای اسلام گفتند که جهان بوده‌است وخدای راآفرینش مردم ونیستی وبازمردن وباززنده‌کردن دراین چه مصلحت‌است؟ این‌دستور آن ایام گفت‌که آنچه تومیپرسی بسوی انگیزش نخست‌بباید دانستن‌که آفریدن‌چه بود ومیرانیدن‌چیست و بازرنده کردن‌چراست. بباید گفتن که جهان بوده است یا آمده. اگرگویند بوده این سخن محال بود. بسبب‌آنکه درجهان نونوچیزها افزاید وهم درجهان میکاهد وچون وچنین بود که میکاهد ومیافزاید ونقصان میگیرد وباززیادت میشود. پس هرچه پذیرنده کون وفساد بوده ومعلول بود خدای رانشاید. پس‌درست‌شد که جهان نبوده است و بیافریده‌اند پس هرآفریده راازآفریدگار چاره نیست و بباید دانستن‌که‌دردین

پهلوی که زرتشتیان بدان مذهب اند جهان راآفریده‌گویند. پس چون گفتیم که جهان آفریده است بباید گفتن که ، که آفریدوکی آفریدوچون آفرید و چرا آفرید ... "

ازبخش دیگر کتاب علمای اسلام چنین برمیآید که درآن عهد ازشماره موبدان دانشمند کاسته میشده‌وجماعت زرتشتیان درمقابل تبلیغات اسلام استقامت نمی‌ورزیده‌وبدین جدید میگرویده‌اند. موبدان موبد درپاسخ خویش راستی راپیروی وباصراحت لهجه سخن میراندوبزیرعقیده‌جبرمیزندوبدی راازخدای نمیداند. بخش نامبرده ازاینقرار است :

" چه ازموبدان خردمند کمترکسی مانده‌اندوواجب‌دیدم اصل دین به پیداکردن تاهرکسی سخن ازجماعتی که نه بردین باشد ، نشنودودین دوستی‌در دل اوباطل نگردد وراه اشوئی بدروندی رهانکندوازخدایتعالی برستگاری خواهد که‌این گیتی پتیاره مندناگاه‌خواهدگذشت. موبدان موبدگفت که ایزدان وامشاسفندان که‌میگویند نام همکاران است (موکلان) ونام خدایتعالی یزداست وصف‌هورمزد واورمزد یزدراهیچکس تغییر نتوان گفت. اورمزد بی صفت است وآویژه ونیکی و روشنائی باشد که‌بااوهیچ بدی وتاریکی نیامیزد وقومی که‌مخالفان دین به‌اند بامادراین مسئله خلاف‌میکنند و گویندنیکی وبدی ازخدای است وزراتشت اسپنتمان دروغ وخیانت وجهل وستمکاری ومکربر ذات خدایتعالی رواندانشته‌است. پس ماراجواب‌مخالفان دین باید گفت و گوئیم چون مارابرکتاب‌شماوشمارابرکتاب‌ما اعتقاد نیست وروشن کردن اصل دین بهی جز بادلیل و برهان معقول دست ندهد. شمارابامادراین مسئله‌خلاف نیست که‌خدای شناسی بعقل باید کرد. جواب‌چون در دنیا وهرچه دردنیا هست پذیرنده کون وفساداندوهرآینه معلول باشند ومعلول خدای رانشاید.

واقعه دیگری شبیه بمباحثه بالا که‌تاثیر کلام اوستاوکرامت دستور زرتشتی را میرساند ووردزبان پیشینیان وداستان چامه سرائی یکی‌ازشاعران دهاتی قرارگرفته ونامش برمامجهول است درسال ۷۲۴ یزدگردی دریزدرویداده است درآن وقت شاه نظام فرمانداریزد بود. نسبت بزرتشتیان حسن ظنی نداشت وزیری داشت بدخووظالم وآن وزیردرشخص حاکم نفوذی بغایت داشت. یزد درآن هنگام پناهگاه زرتشتیان بود. بهدینان وموبدان بیشماری در آن شهر تمرکز داشتند دستوران دستور آن دوره رانام دستور بندار بود.

فرماندار بواسطه خبث طینت ونفوذ وزیر زشتخو وتحریکات اوباسلام آوردن اجباری گروه زرتشتیان فرمان صادرساخت وهمه‌زرتشتیان ، پیروجوان

وبزرگ وکوچک را دریک محل جمع کردوآنها را بقبول آئین اسلام امرنمودگفت که اگر دین کهن خودرا نهشته واسلام نیاورند باید دست ازجان شیرین خود بشویند وازآن جماعت که مات زده بودند جواب فوری مطالبه نمود .

کدخدایان وپیران قوم باقوت قلب چنین پاسخ دادند " فرمان شه را شنفتیم . ما نیز پرستندهٔ خدای یکتا وفرزندان کیا وپیرو راه راست و جویای نام ونشان وازداشتن دین نیاکان مفتخر وسرافرازیم . آنچه مراد و مقصود فرماندار است ازاین بیچارگان میسر نیست . ما راسه دستوروپیشوای داناست . شاه پیمان کندوآنها راطلبیده ازدین وتوحید پرسش نماید وپاسخ پذیرد اگر پیشوایان دانای ما اسلام بیاورند ، ما همگی بجان حاضریم . "

فرماندار سه دستور دانا رابدربار خویش احضاروآنها رابقبول اسلام ویادادن جان فرمان داد. دستور بندار بزرگ آنها بودعرض کرد " پادشاها ما مردمی هستیم بیگناه وپرستنده خدای یکتا وصاحب خرد وهوش خداداد. کشتن دانا خلاف آئین سروری وراستی است . ما نه ساحریم ونه جادوگر ، بلکه دل را بمهروپیمان پیغمبر خویش استوار داشته ایم . "

فرماندار ازاستماع جواب ازاصول وفروع دین پرسشها نمود وپاسخهای متین دریافت اما چون خودبین وغرض داشت قانع نشد .

چون غرض آمد هنرپوشیده شد
صدحجاب ازدل بسوی دیده شد

پیشنهادکرد " اگرشما این انگشتری مراکه اکنون دراین گل انداخته و یکهزار خشت خام میسازند نشان دهید که درکدام خشتی است ، آنگاه بدرستی دین و ایمان شما یقین حاصل کرده آزارتان روا نخواهیم داشت . " سپس فرمان دادهرسه دستور دانا رادریک اطاق زندانی سازند وانگشتر رادرگل انداخته بساختن هزار خشت امرنمود . پس ازچهار روز خشت حاضر شدوچون برای احضار دستوران بزندان شتافتند آنرا خالی دیدند واززندانیان اثری نیافتند . هر طرف بجستجو پرداختند تاآنکه سه دستور راکه متاسفانه اسم دونفرشان مجهول مانده درمنزل خویش بعبادت مشغول یافتند . آنها رابازداشت وبخدمت شه نظام آوردند. فرماندار برآشفت که " باعلم جادو اززندان جسته اید . اینک نشان دهید که خاتم درکدام خشتی است . "

هرسه دستور زبان بواج واوستا رازمزمه کنان خشتها رابچهار بخش تقسیم

نموده ازآن یک بخش را اختیار نمودند وبازآنرا نیز بهمین منوال بچهار بخش تقسیم نمودند واین عمل تکرار یافت تاآنکه یک خشت باقی ماند .
آنگاه دستور بندار بفرماندار عرض نمودکه انگشتری درآن خشت ودرفلان گوشه میباشد چون فرماندار بشکستن خشت وبیرون آوردن خاتم امرنمود دستور گفت حیف است که چنین خشت عالی شکسته شود وانبری بدست گرفته آنرا زمزمه کنان درخشت فروبرد وخاتم رابیرون آورده بشاه تقدیم نمود .
فرماندار وتماشاچیان درحیرت فروماندند . اماشه نظام به پیروی خوی زشت ، پیمان رافراموش نمود ، آنهاراکافروساحرخوانده وبپذیرفتن اسلام امر فرمود دستورجوابداد " جان برکف حاضر ولی دست از دین برنخواهیم داشت . "
فرماندار ازاستماع پاسخ رُک غضبناک گشته حکم کرد سریک دستور رابا تیغ ازتن جداکردند ودستور دیگررا تکه تکه ساختند تاشاید دستور بندار از جان بترسد وباسلام آوردن تن دردهد . امادستور نامبرده آه سردی ازجگر برکشید وبشه نظام گفت " وقوع این حادثه راازپیش میدانستم واینک مراهم چون دیگران خواهی کشت . ولی بدان پس ازشهادت من سه قطره خون بردامن تو پیدا خواهد شد وچهل روز بعد دیگری ترابکیفر اعمالت خواهد کشت . "
فرماندار ازشنیدن این سخن یکه خورده بدژخیم امرنمود . تا اورادورتربرد وباره بدنش رادونیم کند .
دستور بندار چون حال رابدینمنوال دیدبه پسر خویش بهرام وصیت نمود که پس ازشهادتش فورا " با بستگان بخراسان مهاجرت ونزد خویشان آنجا پناه گزینند زیرا شهریزد پس ازچهل روز ببلا وخونریزی دچار خواهد گشت . دژخیم دستور رادرحالیکه بواج مشغول بود باره دونیم ساخت . بهرام ازدیدن حال پدر دهشت برداشته همان جاجان بجان آفرین تسلیم نمود .
پس ازشهادت دستوربندار چنانکه فرموده بود . سه قطره خون بردامن فرماندار پدید آمد . شه نظام از عاقبت وخیم خویش هراس برداشت ، سایر زرتشتیان راکه دید حاضرند برای دین بآسانی جان بدهند آزاد ساخت .
پیشگوئی دستور بندار بحقیقت پیوست . در روز چهلم قشونی ازمشرق به یزد حمله آورد وجمعی کثیرازمردم شهررادرخون غرقه ساخت وشه نظام با خانواده اش درآن گیرودار بقتل رسیده وارکآنان بغارت رفت .
احمدبن حسین بن علی الکاتب صاحب تاریخ جدید یزد راجع بفرمانداری یزد مینویسد " درزمانیکه رایت منصور خاقانی (شاهرخ بهادر پسرامیرتیمور) بجهت عصیان امیرزاده بایقرا متوجه فارس شد وبشیراز آمد درسال تسع و

عشر وشمانمائه (۸۱۹) درزمان مراجعت شاه نظام کرمانی رابحکومت ابرقوه ویزد نصب‌کردند وشاه نظام بابرقوه آمد وازابرقوه به یزد آمدوکاشی‌مسجد تمام کرد وبرغرفه‌ها سوره فتح نوشت ... الخ " مولف‌نامبرده دوصفحه در ستایش‌کارهای مذهبی او و تعمیرات مساجد وابنیه‌های دینی مینگارد وازوضع حکومت وکشتاری که موضوع داستان ماست هیچ اشاره نمیکند.تاریخ فرمانداری شاه نظام دریزد طبق تاریخ جدید یزد با تاریخ ۷۲۴ یزدگردی که چامه سرای ماضبط نموده است ۶۲ سال فرق دارد .

واقعهٔ دیگر درزمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار و فرمانداری فرزندش شاهزاده محمد ولی میرزادریزد واقع شد ، علمای متعصب‌بزرتشتیان نسبت کفروزندقه داده وازحکمران قتل عام یا اسلام آوردن آنهارا خواستار میشوند. بنابه پیشنهاد شاهزاده دادگر ، علمادرمسائل دین وتوحید پرسشهائی از زرتشتیان بعمل می آورند باین امید که اگر جواب‌منطقی نباشد همه‌راباجبار مسلمان یا بقتل آورند . اما برخلاف‌انتظارشان جواب‌طبق دلخواه فرماندار بود ودست ازسرزرتشتیان بیچاره برداشتند . پرسش های علماوپاسخهائی راکه دستورکیخسروپور دستور خدابخش بمشورت موبد خدابخش پور موبد فرود وهیربد جاماسب‌پدرشاعر داده‌اند دررساله‌ای بنام " دین مسئله " بتوسط هیربد خدابخش پور جاماسب‌درسال ۱۲۰۷ یزدگردی منظوم گردیده ودرجزو پندنامه ملافیروز دربمبئی بطبع رسیده‌است .

نیم قرن بعدتر فرزانه خدابخش پور اردشیر پور خسرو پلگذار دینیارپور بهرام پور ظهراب‌پور نوشیروان یزدی محلتی بسا اوقات بابزرگان وعلمای اسلام در حقانیت دین نیاکان خود بمباحثه ومناظره مشغول میبوده وبرمراسم معموله بین مسلمانان اعتراض مینموده‌است فرزانهٔ نامبرده مباحثات مذکور رادرروز هرمزدوماه اسفند سال ۱۲۳۹ یزدگردی درمجموعه‌ای بنام " تیغ‌براه دین " جمع کرده‌وبرای مابیادگار گذاشته‌است . در ضمن مقدمه چنین مینویسد " درباره بحث دین ومذهب‌درهرکجا اتفاق افتاده آنرا بقلم درآورده‌که‌انشاءالله ازدیده وشنیده وگفته بهره،وفیضی بامید یزدان بهره‌بردار باشندونام آنرا گذاشتیم " تیغ براه‌دین " ازراه دین بیاری یزدان که دین بهی ، دین بهی هست ، بی شک است وشبهه ... چون بنای آدمی ازجسم فانی است بجهت یادبود هراوقاتی بابزرگان اسلام‌مباحثه‌داشتم نوشتم‌تا بهدینان آگاه‌باشندویقین حاصل کنند ازدین ، وبحرف‌باطل خودرا ازراه درنبرند . "

مباحثات نامبرده درنوع خودبی نظیر وبسیار دلکش وشیرین است نسخه خطی آن جزو کالکسیون روانشاد مانکجی هاتریادر کتابخانه ملافیروز دربمبئی

محفوظ است . ازقرار معلوم مولف‌نامبرده رساله خویش را بخدمت مانکجی صاحب‌تقدیم وخواهش‌کرده آنرا بگجراتی ترجمه وعنوان بآن بدهندکه‌بمعنی شمشیر دین باشد .

فرزانه مرزبان ظهراب
چگونه‌قریه‌های مبارکه‌وزین‌آباد دریزد ایجاد شد

فرزانه مرزبان پورظهراب‌رادمرد دیندوست ، فعال ، خیرخواه ،نیک اندیش ، دلیر وباهمت زرتشتی ازاهالی قریه کسنویه حومه شهریزد ودرعهد خویش بزرگ جماعت وکلانتر زرتشتیان بود . خانهٔ مسکونی آنها درکسنویه‌که دواشکوبی وازهمه منازل اطراف‌بلندترو باشکوه‌ترودارای بالاخانه وسه‌سر طویله‌وغیره است وحتی بلندترازمنازل مسلمانان حوالی واطراف است درحالیکه مساکن زرتشتیان به اجبار میبایستی پست‌تر باشد ، ازجلال وابهت وبزرگی ورشادت صاحب‌آن داستانها میسرایند . قریه مبارکه نزدیک تفت مستحدثه‌اوست.
فرزانه مرزبان دراوان جوانی درحدود ۲۵ سالگی گویا درسال ۱۱۷۰ یزدگردی چندین سال بعدازموقعیکه کیخسرو ایزدیار باگلستان بانو دختر ۹ سالهٔ خویش ازایران فرار نمود رهسپار بمبئی گردید ودرخانه اردشیردادی‌شیت ازخاندان ثروتمند پارسی که نسبت بجماعت زرتشتی ایران علاقه‌وافرنشان‌میداد بخانه شاگردی وپیشخدمتی مشغول گشت .

فرزانه مرزبان جوانی بود زحمتکش و صاحب‌احساسات بلند وعالی ، کارگری درمنازل خانواده‌های پارسی باطبع بلند اووفکر خدمت بجماعت سازش نداشت . کلیهٔ حقوق اینگونه نوکرها بسیارکم وبیش ازماهی یک یادوروپیه‌نبود . زرتشتیان ایرانی که‌ازآن زمان ببعد به بمبئی مسافرت مینمودند بجزدونفر همه‌درخانه‌های پارسی استخدام میشدند وپس ازآن بتدریج بکسب‌وکار روی میآورند .

فرزانه اردشیر دادی شیت سردسته پارسیانی است که پیرو تقویم زرتشتیان ایرانی یعنی تقویم قدیمی هستند ودربمبئی آدریان وآتش ورهرام قدیمی راکه بنام آنها معروف است بنا نموده‌اند وموبدان ایرانی راکه بهند رهسپار میشدند درآدریان خویش منزل وما وا میدادند. خاندان دادی شیت بسیار بزرگ وتوانگر و برای اموات خوددربمبئی دخمه ساختند اینک دخمه نامبرده بسته‌شده‌وا موات آنها دردخمه عمومی سپرده میشود.

فرزانه مرزبان درچنین خانواده توانگر بکارمشغول بود. شوکت وجلال آنها رابابیچارگی وبردگی زرتشتیان درایران که بپرتگاه نیستی وزوال نزدیک ومحکوم بمرگ بودند مقایسه میکرد. اندوه وملال روزافزون سینه‌تنگ اورافشار میداد. زیرا هرسال شماره بسیاری ازخانواده‌های زرتشتی پراکنده دردهات دوردست یزد ومحصوربین مسلمانان بوسایل گوناگون مانند ربودن دختران وپسران حتی زنان آنها را باجبار مسلمان کردن، غصب اراضی ودارائی منقول وغیرمنقول آنها بحکم شرع بوسیلهٔ خویشان تازهٔ جدیدالاسلامها ویافشاروستم نامحدودهنگام وصول مالیات جزیه وغیره مجبور بترک دین نیاکان خویش میگشتند. اینگونه افکار اورا اذیت میکرد. فکرنابودی زرتشتیان درمیهن خودوخشوربرایش غیرقابل تحمل بود. محزون ومغموم بکنجی مینشست وخیال خورد و خواب ازسرش میپرید. گاه‌وبیگاه این حال برای اودست میداد. دادی شیت گمان میکرد دوری ازوطن و خویشان باعث نگرانی اوست. روزی بتسلی خاطرش میکوشد. امافرزانه مرزبان درپاسخ دلجوئیهای اوبادیدگان اشک آلود اظهارمیدارد درقبال اینهمه لطف و مهربانی که‌ازاربابان محترم می‌بیند غربت برای اومعنی ندارد ودوری ازمیهن وخویشان برایش نگرانی نیست. اما حزن واندوه اوبرای دین است، برای جماعت است، برای گروه زرتشتیانی است که درایران بپرتگاه نیستی رسیده‌اندوهرسال ازشماره آنان میکاهد ونزدیک است روزی که‌نام آنها ازصفحه وطن محوگردد.

فرزانه اردشیر دادی ازشنیدن داستان فرزانه مهربان وعلت اندوه وماتم اوحالش دگرگون گردید وخود نیزماتمزده ودردریای حزن غوطه‌وروچون فرزانه مرزبان ازآینده بهدینان نگران وگریان گردید وپرسید راه نجات چیست وآیا روزنه امیدی بنظرش میرسد؟ فرزانه مرزبان پس از تفکر زیاد جواب میدهد بنظر اویک راه هست وآن احداث یک قریه نوومنزل دادن خانواده زرتشتیانی که دردهات دور افتاده بین مسلمانان محصوراند درآنجا تابوسیله اراضی وآب‌قریه جدیدالاحداث امرار معیشت نمایند وبدینوسیله از خطر جددنیان ایمن گردند. این رای را فرزانه اردشیر بپسندید وهزینه اقدام بطرح راپرسید جواب‌شنید

درحدود پنجهزار روپیه بلکه بسی بیشتر .

فرزانه اردشیر مانند فرزانه مرزبان درد دین داشت وعلاقه ومحبت فراوان نسبت بزرتشتیان ایران . دلش باوضاع واحوال پریشان آنان بسوخت وبرای نجات آنها وحفظ دین صرف پنجهزار روپیه بلکه بیشتر برایش قابل توجه نبود بفرزانه مرزبان گفت حال که چنین است بایستی برای نجات بهدینان ازچنگال جددینان فوری اقدام نمودوهرچه زودتر خودرا برای مراجعت بوطن واحداث قریه نوحاضرسازد. کلیه مخارجش هرچه باشد ولوهرقدرهم از پنجهزار روپیه هم تجاوز نماید میپردازم . "

فرزانه مرزبان ازشنیدن تصمیم اربابخودشادمان گشت وبادلی پراز امید رخت سفربربست وبسوی میهن مراجعت نمود . هنگام ورود به یزد برای ایجاد قریه جدید درتک وپوافتاد . بیابانها وکوهستانها رابگردیدتا محلی نیکو ومناسب انتخاب ودرحفرقنات آب اقدام نماید ، عقلش بجائی نرسید حیران و سرگردان بود تا آنکه روزی پس از تک وپوی زیاد خسته وکوفته ، مایوس و دلواپس دربیابان زیردرختی بخوابید سروش عالم غیب باومژده دادومحل حفر قنات وآفتابی شدنش واراضی قریه رادرعالم رویا باوبنمود . شادمان ازخواب برجست ومحلی راکه درروبا دیده بود بیافت ومادرچاه رابکند . آب فراوان نو قنات پرمیاه وآبادانی بزرگ راباومیداد .

درآنزمان حاجی علینقی خان پسر بزرگ محمدتقیخان بافقی معروف بخان بزرگ پس از فوت پدر درسال ۱۲۱۳ هـ (۱۱۶۸ ی) که بعنوان گروگان درپایتخت بود از طرف فتحعلیشاه بفرمانداری یزد منصوب گردید وتاهنگام مرگ سال ۱۲۱۹ هـ دریزد حکمرانی مینمود . پس از مرگ اوبرادرش حاجی عبدالرحیمخان که اونیز درپایتخت بسر میبرد بفرمانداری یزد منصوب گشت ، ولی فتحعلیشاه با اونظر موافق نداشت وامرکرد برادر کهترش زین العابدین خان بنیابت او دریزد فرماندار باشد . زین العابدین خان بقول صاحب تاریخ یزد مردی عصبی مزاج بوده ودرخشم بمنتهی درجه شدت وجان راعاقبت بر سراین خصلت نهاد مینویسند که دربحبوحه زمامداری خود برمتصدی خشم کرده کم کم خشمش شدیدی شده وبچوبکاری پرداخته وبالاخره عصبانیت او بجائی کشیده که دروسط چوبکاری سکته کرده " (۲) دوره فرمانداری زین العابدین خان چندان طول نکشید و زین آباد حومه تفت مستحدثه اوست . پس ازفوت اوحاجی عبدالرحیم خان از

(۲) بتاریخ یزد تالیف آیتی ص ۳۷۹ مراجعه شود .

فتحعلیشاه رخصت یافته به یزد آمده بفرمانداری مشغول گشت . دوره فرمانداری حاجی عبدالرحیمخان وبرادرش زین العابدین خان کلاهفت سال بوده است (۸۲ - ۱۱۷۵ یزدگردی) فرزانه مرزبان درزمان فرمانداری حاجی علینقی خان وحاجی عبدالرحیم خان باحداث قریه جدید برای زرتشتیان آواره مشغول فعالیت بوده ودرزمان زمامداری زین العابدین خان بنیابت برادر دریزد آب قریه براراضی فعلی مبارکه آفتابی میشود . فرزانه مرزبان ساکنین قریه جدید الاحداث رااز زرتشتیانی برمیگزیند که بین مسلمانان محصور ودردهات کوهستان ونقاط دوردست مانند سخبید ، خراشه ، دهبالا ، دشتک وغیره میزیسته اند

زین العابدین خان پائین قریه چم وبالای زین آباد فعلی قنات محقری داشته بنام زین آباد که آبادی آن بیش ازیک جریب زمین نبوده و اینک خشک شده است . هنگام آفتابی شدن قنات فرزانه مرزبان باآنهمه آب زیاد وریختن طرح قریه بسیار بزرگ زین العابدین خان خواهش خودرا برای دیدن آب وقریه بفرزانه مرزبان تذکر وبآنجا میرود . درآن عهد بزرگان مقتدر اگر بجائی بتماشا وگردش میرفتند وبربیچاره ئی وارد میشدندوکالائی ازمال آن شخص را میپسندیدند وتعریف میکردند ومبارک باو میگفتند طرف باید درجواب بگوید پیشکش است وآنرا تقدیم نماید بنابراین زین العابدین خان چون بدیدن قریه جدیدالاحداث فرزانه مرزبان میرود وباتفاق اودراراضی مستحدثه میگردد متصل وپی درپی میگوید مبارکه (مبارک است) مبارکه مبارکه تاآنکه بالاخره فرزانه مرزبان مجبور میشود بگوید نصف آب پیشکش است .

زین العابدین خان فورا " جلو نصف آب قنات راگرفته میبرد بقریه زین آباد جدیدالاحداث خودوآنجا رامشروب میسازد وقریه فرزانه مرزبان هم بنام مبارکه مشهور میگردد . هرچند فرزانه مرزبان اززین العابدین خواهش مینماید آب را درهمان قریه مبارکه مشروب سازد اثری نبخشیدونصف آبی را که اوباسرمایه خیریه اردشیردادی شیت برای زرتشتیان بیچاره آفتابی کرده بود بواسطه ظلم فرماندار ازدست دادوزرتشتیان ازاستفاده تمام آب محروم ماندند . قریه مبارکه بین سالهای ۸۲ - ۱۱۷۵ یزدگردی هنگام فرمانداری زین العابدین خان وبرادرش حاجی عبدالرحیم خان احداث گردید .

فرزانه اردشیر دادی شیت که باهمت وسرمایه اوقریه مبارکه ایجاد گشت درسال ۱۱۲۴ یزدگردی دربمبئی متولد ودر۵۵ سالگی سال ۱۱۷۹ ی درهمان شهر رهسپار مینووگروثمان گردید .

فرزانه مرزبان تا سال ۱۲۲۲ یزدگردی درحیات بوده . ثبوت قول ما حواله آدریان است مورخه ۱۸ محرم ۱۲۶۹ ه که مدعیان بمبلغ بیست تومان بکدخدا مرزبان صلح مینمایند. سند نامبرده درصندوق پنجایت درآتش ورهرام یزد محفوظ بوده است . (۳)

نسب آقای رستم یزدان پناه ایرانی ساکن تهران بدین ترتیب به فرزانه مرزبان ظهراب میرسد . رستم پور شهریار هرمزدیار پور خدابخش پور مرزبان ظهراب هرمزدیار جد آقای رستم ایرانی ونوه فرزانه مرزبان ظهراب درعهد خویش هنگام پیری جد خود کلانتر زرتشتیان بوده است . آقای رستم ایرانی اززرتشتیان نامور وسرشناس ومتنفذی است که باکلیه رجال دولت آشنائی ودوستی دارد ودرپس پرده مصدر کارهای مهمی بوده که ذکرش خارج ازاین مقوله است .

زرتشتیان مبارکه بانی قریه خودرا ازیاد نبرده‌اند وتاکنون درآنجا گهنباری بنام اردشیر دادی ومرزبان ظهراب خوانده وروان آن دونفرخیرخواه را شاد مینمایند .

حتی فرزانه بهرام نوشیروان صاد کسنویه‌ای که درسال ۱۲۷۵ یزدگردی دبستان ومسافرخانه‌ای درقریه مبارکه بنانمود روی سنگ آن چنین نوشته است : " مسافرینی که آمدورفت میکنند بهشتی روان مرزبان ظهراب رایاد وشاد نمایند . "

www.tabarestan.info تبرستان

اوضاع فرهنگی پارسیان
درپنج قرن گذشته

کوشش پارسیان دراصلاح تقویم ـ مشاجرات ومباحثات دینی ـ تاسیس انجمن پژوهش دینی دربمبئی ـ بوجود آمدن تقویم فصلی (دینی) اضمحلال یکی از امارت نشینهای هند بعلت مشاجرات تقویم پارسیان .

بارها اتفاق افتاده که مباحثات ومجادلات مذهبی بین جماعت موجدمساعی درمطالعات وپژوهش درفرهنگ وآثاردینی گردیده است . دوره رفورم واصلاحات

---

(۳) رجوع شود بنسخه خطی شماره H.P.(mS) 213 محفوظ دربنگاه خاور شناسی کاما بمبئی .

مذهبی اروپا نیز ازاثر همین گونه پیشامدها بوده .

کوشش پارسیان هند درمطالعات فرهنگ دینی را نیزدرطی دوقرن گذشته تولید اختلاف‌نظر درسنن وفروع مذهبی باعث گردید .

ما دراینجا مختصرا " درشرح مسائلی که مولد مباحثات ومجادلات مذهبی وباعث پیشرفت مطالعات دینی پارسیان گردید میپردازیم . قبل از شروع باصل مطلب ذکر مختصری ازوضع اطلاعات دینی پارسیان درپنج قرن که ازخلال سطور نامه‌های ایران پیداست خالی ازفایده نیست .

بقول خان بهادر بهمن جی بهرامجی پتل تاریخ نویس پارسی وصاحب‌پارسی پراکش،پارسیان هند بیش از ۱۲۰۰ سال قبل برای حفظ دین ، خان ومان وزاد وبوم خود ایران را ترک وبسوی هند مهاجرت اختیار وتا امروز غالب‌مراسم دینی وآداب‌جماعتی خودرا نگاهداشته‌اند . هنگام اقامت درهندودرشهرسنجا ، شعائر ملی وطرز ادای مراسم دینی راتامدتهای متمادی بنابروش باستانی بجا میآوردند . درجنگ سنجان ، الفخان سردار سپاه اسلام فاتح شد وباغارت شهر مرکز وماوای پارسیان راتباه ساخت وکتابخانه وخانمان آنها بربادرفت. اما آتش مقدس تا ۱۲ سال درپناه غار کوه بهاروت محفوظ ماند .

پس ازاین پیشامد پارسیان ببخشهای مختلف‌گجرات پراکنده شدند وبمرور زمان سنن وفروع دین رابواسطه دوری ازیکدیگر فراموش کردند. بالاخره درقرن ۱۵ میلادی پس از آنکه از حقیقت تعمیل بعضی ازمراسم وسنن دینی مشکوک گشتند واختلافات نظر تولید گشت ، پارسیان مقیم نوساری وسورت وبروچ وکمبایت وانکلیسر باتفاق آراء جوان باهوش ودلیری رادرسال ۸۴۷ یزدگردی باپرسشهائی چند بسوی موبدان دانشمند ایران فرستادند تاجواب‌بسیاری ازمطالب دینی را که درآن اختلاف‌داشتند بیاورد .

نریمان هوشنگ قاصد نامبرده باجواب‌پرسشها که درآبانماه ۸۴۷یزدگردی نوشته شده بهندوستان مراجعت‌کرد . (برای اطلاع کامل ازاین مراسلات بفرزانگان زرتشتی تالیف‌نگارنده مراجعه شود .)

موبدان ایران درضمن نامه خود مینویسند :

" ازایراخط پهلوی این چیزها ننوشتم که چنان گفت ونمود نریمان هوشنگ که‌مگر خط پهلوی نمیدانند هیربدان وبهدینان مازدیسنان نوساری وکنبایت و بهروچ وانکلیسر . دراین شهرها گفت بهدین هست وهیربد نیز هست مگر خط پهلوی نمیدانند .... از کیومرث تا امروزهیچ روزگار سخت‌تر ودشوارتر ازاین هزاره سرهیشم نبوده است ونه ازدور ضحاک تازی ونه افراسیاب‌ونه تورجادو و نه

اسکندر یونانی که داداراورمزد میگوید که این کسان گران گناه تراندو ازاین هزاره سرکه اورمزد گفته است که ۸۴۷ سال گذشته پیشترین روزگار بترنبوده است. اما بهدین دراین زمانه کار کرفه کردن راه اورمزد دسترس اندک است ونیرنگ وبرسم ویوژ داشرگری وپاکی وپرهیزکاری هم اندکی بجای مانده است وباقی ازدست افتاده است .... که درنوساری سالاری بهدین است داور نام چنگه شاه وجزیهٔ بهدینان نوساری رادور کنانیده است .... ودیگر بدانند که نسای بهدین بکافر فرمودن وبدخمه بردن دردین .... ودر کمبایت والکلیسرگاهان چوبین است .... دو هیربد دانا بیایند وخط پهلوی بیاموزند وشایست وناشایست بدانند درراه خشکان نزدیک است وازقندهار تاسیستان نزدیک است واز سیستان تایزدبیم نیست .... "

نریمان هوشنگ درسال ۸۵۵ یزدگردی باردوم بایران رفت تاپاسخ پرسشهای بیشتری رابیاورد درضمن نامه موبدان ایران چنین ذکر است :

" سالها شده است که بهدین ایران اندکی هستند بسیار درطلب وانتظار بوده اند که یکی درملکی از نشان بهدین آگه شوند ...

درسال ۸۸۰ یزدگردی نامه سومی ازایران بهند میرسد که درآن اشعار شده " .... تاایام عرب گذشته وایام ترک درآمده این فقیران رامعلوم نبود که درممالک هندبهدینان مانده اند یا نه تاقبل از ۳۵ سال ازاین تاریخ بهشت بهر نریمان هوشنگ متوجه اینجانب شد مکتوب ازاشوروان بهرامشاه وچنگه شاه وازجماعت بهدینان ودستوران بدینجانب نوشته بودند .... این فقیران جواب آن نوشته بدست نوشیروان خسرو ومرزبان اسفندیار قبل ازاین ۲۹ سال که گذشته فرستاده بودیم وهیچ چیزی هم ارسال نفرمودند واین فقیران رامعلوم نیست که احوال بهدینان آن ولایت چون است .... "

درنامهٔ بهمن روزوخردادماه ۹۲۸ یزدگردی درباب ارسال کتب دینی و ورس آمده " ودیگر آنکه ورس راازجهت خاطر دین وه که درآنجا ضعیف شده فرستاده شد. دراینجا ورس چنین کمتر ازهزار شاهی نمیدهند. "

بدینطریق تاسال ۱۱۴۲ یزدگردی پرسشها ازهندبایران میرسید وپاسخها از ایران بهند ومجموع این نامه ها بنام روایات معروف گردید. ازسال ۸۴۷ تا ۱۱۴۲ یزدگردی ۲۶ نامه پاسخ پرسشها ازایران بهند میرسد (صورت کامل آن در فرزانگان زرتشتی داده شده است.) صدها مسائل دینی دراین نامه ها باشرح وبیان توضیح داده شده وتاسالیان درازمانند کتب مذهبی دارای احترام بودو ازاصول وفروع دین پارسی شمرده میشد.

ازذکر این حقیقت تلخ وناگوار نباید خودداری کرد که اکثریت جامعه پارسی درآن دوره بشهادت آقای خان بهادر بهمن جی پتل تاریخ نویس پارسی بیسواد بوده‌اند وموبدان وپیشوایان دینی تنها خواندن ونوشتن میدانستندو استثناء بین بهدینان افرادی دانا وبرجسته یافت میشدند که نسخه‌های کتب دینی وگزارشات آنرا چون جان عزیز میداشتند وحفظ میکردند . مردم عوام فقط نماز خواندن راازموبدان فرا میگرفتند واطلاعات دینی آنها ازاین بیش تجاوز نمیکرد .

پارسیان پس ازتماس باارویائیان درسورت درکسب دانش مساعی ابراز داشتند . ازنیمهٔ قرن ۱۶ تا ۱۸ میلادی بسیاری ازبهدینان کتب مذهبی و روایات مذکوره دربالا و نامه‌های حماسی وغیره را برای خود نویسانیدند . از آنجمله است ترجمهٔ گجراتی مینوخرد درسال ۱۵۵۴ میلادی بوسیلهٔ هیربد زال پور هیربد کامدین مقیم دمن ـ خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۶۸۰ بوسیلهٔ هیربد گرشاسب جی برزوجی سورتی برای نانابهائی پتل مقیم اومرا ـ ترجمهٔ گجراتی خرده‌اوستا درسال ۱۶۸۳ بوسیلهٔ دستور داراب هرمزدیار مقیم بلسر ـ ترجمهٔ گجراتی خرده اوستا درسال ۱۷۲۴ بوسیلهٔ دستور جاماسب آسا مقیم نوساری ـ خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۷۳۳ بوسیلهٔ دستور دارابشائی مقیم نوساری برای شت دادابهائی فرامجی رستم جی شیت مقیم سورت ـ خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۷۶۰ بوسیلهٔ موبد بهمن جی دادابهائی رستم ختانیا مقیم سورت برای بهدین جیجی پور ماکاپتل مقیم سنگاپور ـ خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۷۶۳ بوسیلهٔ هیربد شاپورجی رستم جی ملامقیم نوساری برای بهدین رانجی رتن جی جسه‌والامقیم بمبئی ـ خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۷۷۸ بوسیلهٔ دستوررستم‌جی بهرامجی سنجانا مقیم سورت برای دهنجی بهائی منوچهر جی ردیمنی مقیم بمبئی .

پس از ذکر این مختصر درمورد تاریخ روایات که‌نمایندهٔ اوضاع فرهنگ دینی پارسیان تا ۲۰۰ سال قبل میباشد اینک بذکر مسائل ومباحثاتی که موجد پیشرفت دانش وتحقیقات مذهبی وبررسی فرهنگ وسنن باستانی گردید میپردازیم .

دراوایل قرن ۱۸ میلادی دومسئله مهم دینی مولد مباحثات وبالاخره باعث مطالعات درفرهنگ دینی گردید . مسئله نخست این بودکه‌آیا صورت جنازه رابایدبا پنام (پارچه سفیدیست‌که موبدان هنگام ادای مراسم دینی برروی خودمیبندند پوشانید یاخیر . مباحثات درمورد این مسئله بی نتیجه ماند واختلاف‌بین مردم رفع نگشت وتاامروز درسورت ونوساری ودهات اطراف‌آن صورت میت رابا پنام میپوشانند درحالیکه درسایر نقاط زرتشتی نشین باز میگذارند .

مسئله دوم این بود که آیا پای میت را باید جمع کرد ویا دراز گذاشت. اختلاف‌نظر دراین مسئله نیزتاکنون مرتفع نشده وهردوروش باقیست.

مسئله سوم ایجاد مباحثات درمورد کبیسه ووجود اختلاف‌یکماه درتقویم زرتشتیان ایران و پارسیان هندبود. موبد جاماسب‌ولایتی کرمانی در۲۶نوامبر ۱۷۲۰ (۱۰۸۹ یزدگردی) بعزم سورت‌ازایران حرکت‌وهنگام ورود بمقصد متوجه شد که بین تقویم زرتشتیان ایران وپارسیان هند یکماه اختلاف‌موجوداست. از جلب‌توجه پارسیان باین اختلاف‌خودداری کرد زیرا دید که تعصبات بیجا آتش‌خشم آنانرا درکار مباحثات واختلافات دومسئله نامبرده بالا برافروخته ونتیجه‌ای هم بدست‌نیاورده‌اند ومشاهده نمودکه گروه پارسیان درموردعلوم دینی ومراسم وسنن باستانی بکلی بیخبر وعامی‌اند. بنابراین سه نفراز موبدزادگان باهوش رابشاگردی خویش برگزیدواوستا وتفسیرپهلوی رابآنها بیاموخت. ایشان رانام دستوررا بمعروف‌به کوماناداداورمقیم سورت و دستور جاماسب معروف‌بجاماسب آسا مقیم نوساری ودستور دیگری ازبروچ‌بحمثل دستور کامدین‌پور دستور فریدون‌جی میباشد.

درهمان‌اوان آقای مانکجی ایدلجی دلال ارمنیهای سورت باشاره دستور جاماسب‌ولایتی تقویم معروف‌بتقویم قدیمی ایران رااختیارکرد. این پیش‌آمد موجد مباحثات سختی درمورد تقویم بین پارسیان شد. چون درسال ۱۱۰۴ یزدگردی بهدین‌جمشید ایرانی مطلع ازعلم نجوم وستاره شناسی ازایران وارد سورت‌گشت. برشدت‌مباحثات افزود. پارسیان ازاوخواستند بامحاسبات تنجیم تردیدی راکه بوسیلهٔ ورود جاماسب‌ولایتی بهند دردل‌آنها راه‌یافته است‌رفع نماید. اونیز بجای آنکه رای خود را ظاهر سازد علم نجوم رابیک نفر موبد باهوش موسوم بکاوس‌پور فریدون بیاموخت‌که بعدها بکاوس منجم معروف‌گشت. این شخص با مباحثات‌خویش‌نشان‌داد که گفته دستور جاماسب ولایتی درست‌وبجاست. جمشید درسال ۱۱۰۸ رهسپار بمبئی گشت‌ولی نتوانست توفیقی درآنجا بدست‌آرد. موبدی ازبمبئی بنام شهریارجی نوروز درنامه‌خود مورخه ۱۱ نوامبر ۱۷۴۰ بنوساری وبنام دهسائی خورشیدجی تهمولجی مینویسد جمشید ایرانی ازسورت‌به بمبئی وارد ودرترغیب‌پارسیان باختیار تقویم‌قدیمی کوشاست وامیدوار است‌آنها را باخود همعقیده سازد".

پنجسال بعدازاین واقعه درسال ۱۱۱۳ یزدگردی چند نفراز بهدینان بینوای سورت‌بنام بهمن‌پورلیمنو ـ رانجینوپور خورشید ـ بهرام‌پور دادا ـ بوبت جینوپور رستم ـ لالابینوپور سهراب تقویم قدیمی رااختیار ومراسم پنجه‌وه

را یکماه جلوتر بعمل آوردند . دراین هنگام چند نفراز پارسیان دیگر متمایل بتقویم قدیمی آنرا بی ترس وواهمه اختیار نمودند . وقوع اینگونه وقایع پارسیان رادرمورد دین نگران ساخت وچون ازحقیقت آئین بیخبربودند درآموختن وپژوهش آن بکوشیدند . دهنجیشاه منجیشاه یکی از بزرگان پارسی سورت که بتقویم قدیمی متمایل بود موبد کاوس رستم جلال پدر ملافیروز معروف راازبروچ دعوت نمود واورا بایران فرستاد تادرمورد تقویم واختلافی آن پژوهش بعمل آرد . موبد کاوس درهیجدهمین روز شهریور ماه سال ۱۱۳۷یزدگر باتفاق فرزند خردسال خود پشوتن که بعدها بملافیروز مشهور گشت ازسورت رهسپار دیار ایران گردید . دوازده سال درایران بماند ودرتحقیق ازحقیقت مسئله تقویم مساعی جمیله ازخود ابراز داشت . ببخشهای مختلف زرتشتی نشین درایران مسافرت وبالاخره درسفندارمذ روز وامردادماه ۱۱۴۹یزدگردی بسورت برگشت . چندین نسخ خطی اوستا ومحضرها واستشهاداتی ازعلماودانشمندان در مورد تقویم باخود بیاورد . رونوشتهای آن فورا " بین روشنفکران جماعت و مشتاقان پخش گردید . ازطرف دیگر پیروان تقویم معموله درهند معروف بتقویم شاهنشاهی یارسمی نیز بیکار ننشسته دلایل وبراهین گوناگونی رادرمورد حقیقت تقویم خویش بین مردم منتشر کردند . مباحثات ومجادلات سختی دربروچ وسورت آغاز گشت . دستور کامدین جی وپس ازاوفرزندانش دلایل محکم درلزوم کبیسه وحقیقت تقویم شاهنشاهی ازکتب باستانی بیافتند . مباحثات درمجامع عمومی منجر بحملات ودشمنی وکینه گردید . چنانکه درحدود سال ۱۱۵۱یزدگردی درمجمع عمومی مباحثه دربروچ بهمدیگر حمله کردند . درآن گیرودار یک خانم حامله پارسی وپیرو تقویم قدیمی ازحملهٔ هماجی پور خورشید جی ازپای درآ ودرگذشت . هماجی درداگاه محکوم باعدام وسایر فتنه جویان محکوم بزندان وتاوان شدند . اختلافات شدت یافت وبین خانواده‌ها نزاع وجدائی تولیدگشت وحتی ازدواج بین قدیمیها وشهنشاهی‌ها نیز ممنوع شد وبیکدیگر نسبتهای زشت میدادند وکودکان نیز در پی آزار واذیت یکدیگر بودند .

پیروان تقویم قدیمی مقیم بمبئی درسروش ایزد وفروردین ماه ۱۱۵۴ یزدگردی اولین آتش ورهرام رادرشهر بنانهادند . دراین موقع چندین خانواده پارسی بمبئی تقویم قدیمی اختیار کردند . وقوع این حادثه پارسیان بمبئی، سورت وبروچ رابرآن داشت که درتقویت مساعی خویش درآموزش وپرورش وپژوهش فرهنگ وتاریخ دینی بکوشند .

درسال ۱۱۸۸ یزدگردی (۱۸۱۹ میلادی) هنگامیکه مباحثات تقویم برشدت

خود افزود . شالوده بنای دوآتش بهرام دربندرسورت ریخته شد . یکی برای گروه شاهنشاهی ویکی برای گروه قدیمی، انجمن پارسی محل ببنای آتش بهرام قدیمی سخت اعتراض وازساختمانش ممانعت نمود باین دلیل که آتش بهرام پادشاه دین است ودوپادشاه دریک اقلیم نگنجند کاربمحاکمه کشیدودادگاه ساختمان هردوآتش بهرام راموقوفه‌بخاتمه محاکمه نمود .

دهجیشاه ومنوچهر شاه فرزندان ایدلجی وادیا سردستهٔ شاهنشاهی‌ها دردادگاه ادعای ۲۵ هزار روپیه خسارت ازکالابهائی سازنده آتش بهرام قدیمی نمود . محاکمه چهار سال طول کشید و دادگاه پس از تحقیق وپرسش ازگواهان بیشمار واستماع دلایل فریقین ازکتب اوستا . وجرکرد دینی ، روایت ، زرتشت نامه ، سکندرنامه ، برهان قاطع وغیره درچهارم نوامبر ۱۸۲۲ رای خود را بطرفداری قدیمیها صادروحکم بنای آتش بهرام آنها را صادرکرد ودرضمن هردوفرقه راآشتی دادوقرارشد گروه شاهنشاهی‌ها اول ساختمان آتش بهرام و تخت نشینی (تقدیس) آنرا طی مدت یک سال یعنی تاسروش روزواردیبهشت ماه ۱۱۹۳ برابر ۱۹ نوامبر ۱۸۲۳ بپایان برسانند وبعدگروه قدیمیها دست بکار ساختمان وتخت نشینی آتش بهرام خود گردند . (رونوشت جریان محاکمه و رای دادگاه سورت که همه بفارسی بوده دریک نسخه خطی بشماره ۱۳۰ درکتابخانه خورشیدجی کاما بمبئی محفوظ است) .

دستور اسفندیارجی‌کامدین مقیم بروچ برای حقانیت نظریه شاهنشاهی‌ها رساله‌ای بگجراتی تحت عنوان " حقیقت‌کبیسه درتاریخ پارسیان " رادرژوئیه ۱۸۲۶ درسورت منتشر ساخت . مندرجات رساله دراثبات کبیسه واینکه زرتشتیان باستان درتقویم مذهبی خود کبیسه را مرعی میداشتند صحبت میکند .

همینکه کتاب به بمبئی رسید مباحثات پس ازبیست سال خموشی دوباره باشدت هرچه تمام آغاز گشت . ملافیروزبن کاوس درهفتم اوت ۱۸۲۸ (۱۱۹۷ ی) درپاسخ رساله دستور اسفندیارجی وتکذیب مندرجاتش وبطرفداری تقویم قدیمی بانتشار یک سلسله مقالات درروزنامه بمبئی سماچار اقدام نمود . دستور اسفندیارجی یکهفته بعد درسورت درگذشت وفرزند بزرگش دستورکاوس بجای پدر مباحثات راادامه داد . روزنامه بمبئی سماچار بعلت وصول مقالات زیاد درمورد تقویم اوراق خود رادوبرابر ساخت .

دستور فریدون جی دارابجی جاماسب آسانا . پشتیبان دستور اسفندیارجی کامدین دربمبئی بطرفداری تقویم شاهنشاهی روزنامه دیگری بنام اخبارکبیسه منتشر کرد . طرفداران تقویم قدیمی نیز درعین حال روزنامه دیگری بنام

ابطال الکبیسه بطرفداری تقویم خود بوجود آوردند بعلاوه ستون جرایدنیز ازمکاتبات دراین مورد پرمیشد .

طرفداران تقویم شاهنشاهی وقدیمی چند نفرازدانشمندان رابین خود برگزیدند تادر انجمنی درمورد مسئله تقویم بحث نمایند . گاهی نیز بعضی ازمسلمانان ودانشمندان بمبئی برای شرکت درمباحثات دعوت میشدند . حاجی هاشم اصفهانی بطرفداری گروه شاهنشاهی برخاست و آقا محمدشوشتری بطرفداری دسته قدیمی داد سخن میداد . گروه پارسیان برای ادامه مباحثات ونیل به نتیجه قطعی نگران بودند . مقالات درجراید پس ازیکسال ونیم منقطع گشت ولی هردو دسته برای اثبات نظریات خویش بتدوین وانتشار کتب و رسایل پرداختند . پیروان تقویم قدیمی ازدستوران دانشمند ایران و علمای اسلام خواستند تادر مسئله مورد بحث روشنی افکنند . گروه شاهنشاهی نیز دلایل جدیدی بلزوم کبیسه درآوردند از کتب دینی بجستند وهم از کتب نویسندگان اسلامی فقراتی دال برحقیقت نظریات خودبیافتند .

پس ازانتشار کتاب بگجراتی دستور اسفندیارجی کامدین نخستین کتابی که بفارسی دراین مورد ،مطبوعه سال ۱۸۲۷عیسوی میباشد .یکسال بعد هیربد دوسابهائی سهرابجی منشی آنرا بگجراتی ترجمه ومنتشر ساخت .

ملافیروز درجواب ورد نظریه لزوم کبیسه کتابی بنام " ادله قویه بر عدم جواز کبیسه دردین زرتشتیه " تالیف وپخش نمود . سپس حاجی هاشم اصفهانی درجواب ملافیروز " رفع الهزل " رادرسال ۱۸۳۳ تدوین ومنتشر ساخت وآنرا باز دوسابهائی سهرابجی منشی درسه سال بعدبگجراتی ترجمه نمود . دستوراردلجی سهرابجی‌سنجانا درسال ۱۸۲۸ کتابی بنام " خروه وهیزک " تدوین کرد مندرجات آن فقراتی است از اوستا ، پهلوی وپازند بطرفداری کبیسه وملافیروز درجواب آن اویژه دین رانوشت که بعدازوفاتش درسال ۱۸۳۲ منتشر گشت وهم درسال ۱۱۹۷ یزدگردی کتابی بنام رساله استشهاد طبع نمود که شامل رونوشت محضرهائیست که ازمنجمین وعلما ودانشمندان اسلامی وزرتشتی بوسیله پدرش ملاکاوس هنگام اقامت درایران جمع آوری شده بود ومندرجات آن تصدیق برعدم کبیسه درتقویم یزدگردی میباشد . گروه پیروان تقویم شاهنشاهی نیز درقبال این اقدام محضرها واستشهاداتی که دال برروجود کبیسه درتقویم زرتشتی واز اصفهان برای آنها رسیده بود . تحت عنوان گواه الکبیسه باتفاق ترجمه گجراتی آن بوسیله هیربد دوسابهائی سهرابجی منشی ودستور فریدون دارابجی جاماسب آسانا درسال ۱۲۰۳ یزدگردی منتشر کردند . درخلال این مدت رسالات وکتابهای دیگر نیز درهمین موضوع منتشر گشت که اینک اثری ازآن دردست نیست .

www.tabarestan.info تبرستان

کمیته تقویم شاهنشاهی برای تبلیغات خویش هزینه چهل هزار روپیه آن زمان را متحمل شد وکمیتهٔ قدیمی نیز درحدود همین میزان بمصرف رسانیدند . درخلال جریان این مباحثات عده دیگر ازپارسیان نیز تقویم قدیمی اختیار کردند . طبق آمار سال ۱۸۹۱ میلادی بین نفوس ۹۱۳۶۱پارسی درکشورهند ۷۲۰۶ نفر پیروتقویم قدیمی بوده‌اند .

ذکر واقعه دیگری که باعث مساعی پارسیان درتوسعه‌فرهنگ دینی و تاسیس انجمن پژوهش دین زرتشتی گردید خالی ازاهمیت نیست .

پارسیان پس ازسال ۱۸۳۹ میلادی ورویداد یک واقعه مهم ازبذل مساعی درتحقیق دین وتشویق بهمدینان درآموختن حقایق مذهب‌کوتاهی ننمودند . این واقعه عبارت بود از تغییر مذهب‌دونفر جوان پارسی بنام دهنجی بهائی نوروز وهرمزجی پستن جی بمذهب مسیحی . مرسلین ومبلغین عیسوی درجراید بمبئی برخلاف‌آئین زرتشتی وانتقاد ازتعلیمات پیغمبر مقالات منتشر میکردند . دکتر ویلسن سردسته آنها درمقالات وخطابهای خویش ازوندیداد انتقاد وپارسیان را بتغییر مذهب‌وپذیرفتن دین عیسوی ترغیب مینمود .

دانشمندان پارسی نیز بیکار ننشستند ودردفاع ازحقایق دین خویش خامه فرسائی مینمودند . چنانکه درسال ۱۸۴۰ یعنی یکسال بعدتردارابجی هرمزجی بنگالی کتاب " راستی مزدیسنان " وهیربد دارابجی منشی " تعلیم زرتشت " ودستورایدلجی سهرابجی سنجانا " معجزات زرتشت " راتدوین وطبع نمودند .

درسال ۱۸۴۱ دستور منوچهرجی ایدلجی جاماسب‌آسا مباحث دینی خویش را تحت عنوان " نیرنگهای قلمکش " و دستور اسفندیارجی فرامجی رابادی نخستین مترجم اوستا بپهلوی وندیداد وبسنا " " حدیث گمراهان " را منتشر ساختند واز ژوئیه ۱۸۴۲ مجله ماهانه بنام " رهنمای دین زرتشتی " بسردبیری ودبیری نوروزجی فرامجی ودستور ایدلجی سهرابجی سنجانا دردوبخش شروع به انتشار نهاد . بخشی درشرح حقایق آئین مزدیسنا وبخش دیگر درانتقاد ازدین نصاری ونقایص آن .

دکتر ویلسن پیشوای مسیحیان وسردسته مخالفین دین درژانویه ۱۸۴۴کتابی برخلاف عقاید پارسیان منتشر ساخت‌که درجراید گجراتی ومجله راهنمای زرتشتی برخلاف‌مندرجات آن قلمفرسائی شد .

در۳۱ اوت ۱۸۵۶ جوان دیگر پارسی دین عیسوی پذیرفت . دراین موقع نیز پارسیان چندین رساله برخلاف‌دین عیسوی وتوضیح حقایق آئین خود برای اطلاع همدینان بی اطلاع خویش نگاشتند .

www.tabarestan.info تبرستان

چنانکه دیده میشود پیشامدها ومباحثات مذکور بدون نتیجه نبوده است وبهترین ثمره آن واداشتن پارسیان بکسب اطلاع وتحصیل فرهنگ دینی خود و ایجاد انجمن پژوهش دینی و کوشش دررفع اختلافات مذهبی وتعصبات وعقاید بیجا بوده است .

روانشاد خورشیدجی رستم جی کاما استاد اوستا وپهلوی که مورد ستایش بینهایت خاورشناسان مغرب واقع گردیده در ۳۰ مارس ۱۸۶۴ برابر روز آذر وماه آبان ۱۲۳۳ یزدگردی انجمن پژوهش دینی زادربمبئی بنیاد نهاد . اعضای اولیه آن عبارت بودند ازشاگردان خودش ودستوران وموبدان معروف دین .

دستور پشوتن بهرامجی سنجانا ـ دستور ایرج جی سهرابجی مهرجی رانا ـ دستور جاماسبجی منوچهرجی جاماسپ آسا ـ آقای خورشیدجی رستم جی کاما ـ دستور داراب پشوتن سنجانا ـ آقای منوچهرجی پستنجی خرگات بترتیب از سرنشینان اولیه انجمن بودند . این انجمن تاکنون بفعالیت مشغول ومصدر خدمات بسیار مهمی نسبت بجماعت زرتشتیان بوده است .

خورشیدجی کاما بانی انجمن درسال ۱۲۳۶ یزدگردی مسئله تقویم واصلاح آنرا چنانکه دیدیم مشاجره سختی بین پارسیان براه انداخته بود در۲۴ نشست مورد مطرح قرار داد .

چون همه وقت انجمن درپیرامون موضوع نامبرده بآخر میرسید بالاخره کمیته مخصوصی بنام کمیته فصلی معین شد تادراطراف آن تحقیقات لازمه بعمل آورده گزارشات خود را بجماعت بدهد . این کمیته پس از چندین سال نتایج مذاکرات خودرا انتشار دادوپیشنهاد نمود که روز نوروز جمشیدی برابر ۲۱ مارس رابایستی اول سال قرارداد ودرضمن ماه دی رابایدماه اول سال محسوب نمود .

درسال ۱۲۴۲ یزدگردی خاورشناس معروف مغرب زمین مرداتمن درمقاله خود بادلایل وبراهین باثبات رسانید که زرتشتیان دردوره ساسانیان درهرچهار سال یکبار کبیسه میکردند . خورشیدجی کاما نیز صاحب همین عقیده بود .

درجلسات انجمن پژوهش دینی درسال ۱۲۶۵ یزدگردی چندین خطابه که بطور مستقیم یا غیرمستقیم درمورد تقویم وکبیسه صحبت مینمود خوانده شد .

سخنرانان خطابهای نامبرده را نام خورشیدجی کاما ـ هیربد مهرجی بهائی مدن ـ هیربد جمشیدجی دادابهائی نادرشاه ـ هیربد شهریارجی باروچا ومنوچهرپستن جی خرگات میباشند .

باز درسال ۱۲۶۷ آقای خورشیدجی‌گاما وهیربدشهریارجی باروچا در۹نشست انجمن مسئله تقویم وکبیسه را مورد مذاکره قرار دادند .

www.tabarestan.info تبرستان

بنا بگواهیِ نامهٔ هفتگی "راست‌گفتار" مورخه ۲۹ مارس ۱۹۰۸ پارسیان روشنفکر روز نوروز جمشیدی سال ۱۲۷۷ یزدگردی را اول سال وهرمزدوفروردین ماه بشمار آوردند و ۲۰ مارس که آخر سال ۱۲۷۶ یزدگردی باشد اورداد روز و کبیسه خوانده ومراسم مذهبی آنرا بجا آورده وتقویم فصلی یادینی راشروع کردند وهرچهارسال را بعدازاین یکروزکبیسه حساب مینمایند .

موضوع اصلاح تقویم دوباره توجه جماعت پارسی رابخود متوجه ساخت ودر سال ۱۲۷۹ پس ازدوجلسه مذاکرات درمجمع عمومی حل موضوع را محول بکمیته مخصوصی ساخت که اصلاح تقویم راعملی نمایند . سه سال بعدتر تقویم فصلی عملی گردید ومراسم پنجه‌وه رادرآخرسال وقبل از نوروز جمشیدی بعمل آوردند .

اختلافات ومشاجرات وکینه‌ودودستگی که مسئله تقویم بین پارسیان تولید نموده بود درسال ۱۲۵۲ یزدگردی ازبین رفت ودوستی ویگانگی جای آنرا گرفت . بدینطریق که گروه موبدان دسته بگرپاپیروتقویم شاهنشاهی بعلت اختلاف‌نظر بادستور سنجانا از آتش ورهرام‌وادیا دربمبئی خارج شده و بآتش ورهرام دادی شیت که مال گروه قدیمی‌هاست پناه برده ودرآنجا مشغول تعمیل مراسم دینی خود گردیدند امنای آتش ورهرام قدیمی‌هاکمال محبت رادرحق آنها مرعی داشتند تاآنکه پس از مدتی شاهنشاهی‌ها آتش ورهرام دیگری بنام آتش ورهرام انجمن دربمبئی تقدیس نمودند . همچنین درسال ۱۲۸۵ یزدگردی بزرگان گروه قدیمی دستور کیخسرو جاماسب آسانا راکه شاهنشاهی بود بدستوری آتش ورهرام خود دربمبئی بنام بناجی برگزیدند .

روانشاد دینشاه ایرانی سلیسترئیس انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در سال ۱۲۹۴ یزدگردی ازکلیه دانشمندان وموبدان پارسی درمورد تقویم فصلی سئوال نمود وهمگی بادلایل وبراهین متین پاسخ دادند که پیروی تقویم فصلی طبق قانون دین میباشد .

پاسخهای نامبرده دررساله‌ای چاپ ومنتشر گردید ودرنوروز جمشیدی سال ۱۲۹۵ جماعت زرتشتیان ایرانی مقیم بمبئی درمجمع عمومی باتفاق آراء برای اتخاذ تقویم فصلی رأی دادند وازآن سال زرتشتیان ایرانی تقویم فصلی را معمول داشتند . انجمن زرتشتیان تهران نیز درهمان سال به‌رهبری ارباب کیخسرو شاهرخ تقویم فصلی را بکار بردند .

پیش ازپایان کلام خلاصه داستان دیگری که چگونه مشاجرات تقویم بین پارسیان باعث سقوط واضمحلال خاندان نوابب‌بروج گردید از قول دکتر جیوانجی

مدی درژورنال آسیائی بمبئی مورخه ۱۵ مارس ۱۹۰۷ برای اطلاع همدینان در اینجا درج مینمائیم .

حقیقت داستان را سید عباسعلی منشی مخصوص خود نواب تحت عنوان قصه مودودخان بهادر برای ما بیادگار گذاشته ودرسال ۱۱۹۳ هق بزبان اردو تالیف گشته .

دهنجیشاه منجیشاه سردسته گروه قدیمیان ازنواب امارت نشین بروچ خواهش میکنند که دراختلاف موجوده تقویم بین پارسیان قضاوت کرده رای خود را صادر سازد .

نواب مودودخان فرزند میرزا احمدبیک بقاضی خود امر بتحقیق موضوع دادقاضی نیز سردسته شاهنشاهیها را خواسته وبدون مراجعه بدلایل قدیمیها قول اورا مقرون بحقیقت دانسته بخدمت نواب عرض مینماید . نواب نیز براستی تقویم شاهنشاهی رای داد .

دهنجیشاه از این امر آزرده خاطر ودرپی فرصت انتقام میگشت . اتفاقاً نواب ازکالای وارده اوگمرک وعوارض گزاف مطالبه مینماید . بنابراین دهنجیشاه بمقامات مربوطه انگلیسی بندر سورت که از سال ۱۷۵۹ میلادی متصرف شده بودند مراجعه وبآنان خاطرنشان میسازد که شهربروچ از قدیم جزو علاقه سورت بود وعواید گمرکی آن سالیانه درحدود صدهزار روپیه میباشد ونواب در طی چهل سال گذشته هیچ نپرداخته است لذا رئیس اداره بازرگانی هندشرقی موازی چهار میلیون روپیه را ازنواب بابت عواید گمرکی مطالبه مینماید و چون نامبرده از پرداخت آن سرباز میزند پادگان سورت با هفتصدنفرازسربازان هندی بعزم پیکاربانواب ازراه دریا عازم بروچ میگردد . فرمانده هندی پادگان سورت ودوست نواب اورا قبلاً ازحرکت قشون مطلع میسازد . نواب بروچ باکمک سربازان مهاراجه باروده ، نواب کمبایت ، راجه راجپیپله وسلطان دهلکه نیروی انگلیسها را درمیدان پیکار شکست میدهد .

مقامات انگلیسی بمبئی پس ازتنبیه فرمانده پادگان سورت بانواب بروچ ازدرآشتی درآمده واورا بعنوان مهمان خود به بمبئی دعوت وباشکوه وجلال تام ازاواستقبال وپذیرائی بعمل می آورند ودرضمن درمورد مطالبه چهارمیلیون روپیه آنرا بچهارصدهزار روپیه صلح مینمایند مشروط براینکه نواب آنرا در دوسال وشش قسط بپردازد .

چون موقع پرداخت قسط اول منقضی میشود پادگان سورت ناگهان ببروچ حمله میکنند . دراین گیرودار فرمانده نیروی انگلیسی مقتول ولی شهربروچ در۱۸ نوامبر ۱۷۷۲ بتصرف آنها درمیاید .

اطلاع یک خبر دیگر نیز خالی از اهمیت نیست. درسال ۱۸۷۲ میلادی یک دختر پارسی طبق قانون عیسوی با یکنفر جوان نصاری ازدواج کرد. درطی ۴۵ سال زندگی با شوهر، پیرودین زرتشتی ومراسم دینی را مرتبا "بجای میآورد. قبل ازوفات درسال ۱۹۱۷ میلادی بپدرومادر خود وصیت کرد که جنازه اوراطبق آئین زرتشتی دردخمه بسپارند. والدین جنازه اورابدادگاه میبرند و پس از کسب اجازه ازدکتر جیوانجی‌مدی سکرتری پارسی پنچایت چون خواستند مراسم دینی بعمل آورند دستور داراب سنجانا دستوربزرگ بمبئی ممانعت مینماید ومیگوید شخصی که درطی زندگانی همخوابه یکنفر جد دین بوده خود نیز جد دین است ونباید جنازه او دردخمه سپرده شود لذا آنرا بقبرستان نصاری منتقل مینمایند.

انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی برای استحکام شالوده تقویم دینی ازسال ۱۲۹۶ یزدگردی بفعالیت مشغول وباکمک خیرخواهان زرتشتی ایرانی و مهروانجی منوچهرجی‌کاماولیدی همابائی پتیت یک درمهرفصلی رادربمبئی مقابل ایستگاه چرچ گیت بنیاد نهاد ومراسم تقدیس آن در نوروز جمشیدی سال ۱۳۰۹ یزدگردی پایان ودرمهرباشکوه وجلال تمام گشایش یافت.

www.tabarestan.info تبرستان

مانکجی و انجمن زرتشتیان کرمان در ۹۴ سال پیش

روانشاد مانکجی هاتریا پس ازاقامت وگردش درایران وانتظام امور زرتشتیان وداد خواهی ازمرکز سلطنت ورفع بعضی ازمحرومیت ها برای دادن گزارش فعالیت خود بانجمن پارسیان بمبئی بهندوستان مراجعت وپس از سخنرانیهای چند بین بزرگان زرتشتی وآشناساختن آنان باوضاع اسفناک بهدینان ایران و لزوم حمایت وکمک فوری دوباره ازراه بندرعباس وکرمان بتهران مراجعت نمود. صاحب‌تاریخ کرمان که نام مولف مجهول مانده درمورد ورود اوبآن دیار مینویسد "مجملاصاحب مزبور (مانکجی) درسنه ۱۲۸۲ هجری (۱۲۳۵ ی) ازبندرمعموره بمبئی بصوب‌کرمان عزیمت‌کرده باکشتی وارد بندر عباس گردیدند وقریب‌یکماه دربندرعباس توقف‌نموده ازراه بلوک رودبار وجیرفت وبم وراین و ماهان و اردشهروارد کرمان شدندونیزحضرات زرتشتی مذهب ساکن کرمان ازتجار وغیره یک منزل دو منزل استقبال کردند. وکیل الملک حکمران کرمان، دولاب سهرابخان

را که دویست گام خارج شهرسمت شمال شرقی بود منزل بجهت صاحب تعیین فرمودند وهمه اعزه واکابر کرمان دیدن ازصاحب نمودند وکمال احترام را داشتند ونیز صاحب از آقای حاجی سیدجواد وحاجی محمدکریمخان دیدن نمودند ووکیل الملک آنچه لازمه تعارف وتشریفات بود نسبت بصاحب نمودونیز صاحب بجهت همه اکابر واشراف کرمان سوقاتی فرستادند. مکث صاحب سه ماه درکرمان شد وازکرمان ۱۲ بچه ازطایفه زرتشتی بجهت تحصیل علوم همراه برداشته روانه یزد شدند. "

روانشاد مانکجی صاحب درروزدیبآذر و خردادماه ۱۲۳۵ یزدگردی زرتشتیان شهرو اعضای پنچایت (انجمن) رابدولاب سهرابخان دعوت نمودوجلسه خصوصی تشکیل داده درمورد امور زرتشتیان ووظایف همگان صحبت داشت. مذاکرات این جلسه وجلسات بعددردفتری ثبت ودربنگاه خاورشناسی خورشید جیکاما بمبئی بشماره HP (ms) 213 محفوظ است. مطالب زیر باکمی تغییر وتبدیل ازآنجا اقتباس وبرای اطلاع بهدینان دراینجا درج میشود. مانکجی صاحب درجلسه نامبرده چنین اظهار داشت:

" میدانید بابا که درهر ملتی رسم است ریش سفیدی وبزرگتری داشته باشدکه سرپرستی طایفه بکندبزرگتری ودانشمندی لازم است. نه آنکه امر بجهت خودپسندی آن شخص باشد بلکه برای خدمت جماعت محل خود است چنانکه چوپان برای نگهداری گوسفندان مقرر میشود. گفته شده است که ما دوچشم داریم، دو گوش، دودست ودوپا وهرکدام بکار مخصوصی مشغول وزحمت میکشند وشکم بزرگ است ومیخورد اگر چشم وگوش وهوش وفهم وزبان ودست وپا رشک ببرند که چرا ما کارکنیم وشکم بخورد ودست ازکار بکشند آنوقت خودشان بی قوت میشوند زیرا شکم نمیخورد تابآنها نیرو برساند. بنابراین برافراد طایفه واجب است که بزرگتر خودرا محترم بدارند وبرای اندکی ناراحتی یاضرر زبان بناسزا نگشایند واگر رنجش وکدورتی در میان آید ندیده انگارندوصبروحوصله بخرج دهند. وهمچنین بربزرگان واجب است که برای فقیری وضعیفی وزعیمی وشالبافی ازصدتومان خودصرفنظر کنند ونگذارند ضرر بآنها وارد شودوخسارت رابرآن بینوایان روانداردند. زیرا یکصدتومان آن بزرگ بایک دینار آن فقیربرابر است. امابزرگان نیز نباید دستی وبی سبب بخود ضرر بزنند بلکه اگر از جد دینی بدردمندی صدمه وارد آید آنرا رفع کنند ونگذارند جددین به بینوا و ضعیف فشار وارد آورد. ناتوان رادستگیری کنند ودرراه ترقی دین بکوشند که باعث خشنودی خداو پیغمبر باشد درهرجماعتی پنچایت وانجمنی هست اعضای پنچایت باید اول این فکرها رابکنند و اگر قوت انجام این کارها رادرخود می بینند عضو پنچایت گردند وپای درعمل خیربگذارند که درخدمت پادشاه ومیان

خلق عالم نامشان باقی بماند وتحصیل آخرت بشود . نام همه اعضای پنچایت یا بزرگان دردفتر نوشته نمیشود بلکه نام کسانی نوشته میشود که زیادتر برای جماعت زحمت کشیده وازکیسه خود خرج کلی وبیشتر نموده و درراه دین عقیده درست داشته وبی ریا وازته دل برای گروه کوشش نمایند .

همان کرت دهسال پیش که اینجا آمدم وپنچایت تشکیل یافت وشما برادران عضو آن گشتید بسیار ممنونم که بدرستی وراستی امورات وقفی وکارهای دینی وگهنبار وغیره راهریک بجای خود بانجام رسانیدید وبسیار ممنونم نه اینکه زبانی میگویم بلکه دردفتر پنچایت بمبئی نام شما برادران را نوشته وخرجهائی راکه کرده و زحمتهائی راکه کشیده‌اید نوشته‌اند. حاصل دنیا هم همین است که اسم شخص به نیکوئی بلند و تحصیل آخرت شود . اگر صدهزارتومان ازشخص باقی بماند حاصلی ندارد بجز همین نام نیکو که درمیان خلایق برده شود . خداوند عالم راسپاس گوئید که این سعادت را بشما داده است حال چون اتفاق آلهی شد که بازهمدیگر را دیدیم خدا راشکرمیگوییم و اززحمتهائی که دادم مرا خواهید بخشید .

عرض اولم دراین مجلس اینست که از ۱۲ نفر اعضای پنچایت ۷ نفر باقیمانده‌اید حالا زحمت افزا میشود که پنج نفر دیگر شخص معقول و درست دیگر راباخود همدست نمائید که باز ۱۲ نفر بشوید. شما برادران بترتیب ذیل ۷ نفر میباشید :

۱ـ دستور جهانگیر مرحوم دستور رستم ۲ـ ملا بهروز ملا اسکندر ۳ـ ملاگشتاسب دینیار ۴ ـ ملا اورمزدیار خسرو ۵ ـ ملادینیار اورمزدیار ۶ـ ملاظهراب گشتاسب ۷ ـ استاد آدرباد اورمزدیار .

الحال اینجانب پنجنفر دیگر رابدین ترتیب معین مینمایم که باشما برادران همدست شوند . ۱ـ ملاخسرو مرحوم فولاد ۲ـ ملارشیدشهریار مهربان شهریار ۳ـ ملابهمن جمشید ۴ ـ استاد سهراب خدادادبهمن ۵ ـ ملاخدادادخسرو صندل واز شما برادران پنچایت توقع دارم کسانی را که نام بردم باخود عضو پنچایت سازید وایشان هم این زحمت راقبول نمایند .

" عرض دیگر اینکه دستور جهانگیر را سرنشین پنچایت قراردهید وملا گشتاسب دینیار که تاحالا زحمت تحویلداری کشیده همینطور بآن کاربرقرار باشد ویکنفر منشی که همه مراسلات واسنادرا بنویسد لازم است واین زحمت را تا بحال ملابهروز اسکندر کشیده وبهتر است آینده هم بااوباشد . عرض دیگر اینکه سالی شصت تومان برای مصارف مدارس کرمان معین شده وچیزی برآن

نمیتوان اضافه کرد . بنابراین دومدرسه درشهریکی پای آتش ورهرام ومعلم آن هم دستور رستم ولد دستور جهانگیر باشدباسالی ۲۴ تومان مواجب‌ودیگری درمحله پرمون وملاشاهرخ پسر ملااسکندر معلم آنجاباشد واوهم سالی ۲۴ تومان مواجب‌بگیرد ویک مدرسه هم درقنات غسان پای آتش‌آدریان آنجا وموبد جهانگیر موبدمرزبان باسالی ۱۲ تومان مواجب بمعلمی آنجابرقرار شود . (ملاشاهرخ وملا بهروز پسران ملااسکندر بترتیب پدروعموی روانشاد ارباب کیخسرو شاهرخ بزرگ وسرور ونماینده جماعت درمجلس شورای ملی ورئیس انجمن زرتشتیان تهران میباشند .)

عرض دیگر اینکه ده‌دوازده نفر بچه بینوایا توانگر راهمراه من کنید تابتهران برده وسه سال درآنجا درس بخوانند وعالم شوند وبعدهرکارخود میخواهند بکنند واگر هم میخواهند معلمی بکنند من بآنها مواجب میدهم . مطلب‌دیگر راجع بسدره پوشیدن است . شمابرادران پنچایت وموبدان قول داده بودید که سدره بپوشید حالا می بینم بسیاری بقول خود رفتارنمیکنید خوبست بین خود قراری بگذارید واگر کسی بعدازاین بی سدره وکشتی باشد اوراتنبیه نمائید .

پائین گزارش امضای اشخاص زیرثبت شده دستور جهانگیرابن اشویه روان دستور رستم، بهروزاسکندر، گشتاسب‌دینیار شهریار، اورمزدیار خسرو نامدار آدرباد اورمزدیار ـ خسرو فولاد رشیدمهربان ـ دهموبدرستم مهربان، کریمداد دینیار ـ بهروز اورمزدیار خسرو، محراب برخوردار بیژن ـ داراب ولدخداداد بهمن ـ خسرو مهربان ظهراب‌خداداد ـ جمشیدابن دستورجهانگیرموبدرستم جهانگیر ـ مرزبان ظهراب‌اردشیر رشید ـ رشید جهانبخش .

درجلسه روز خورشید ایزدوتیرماه ۱۲۳۵ یزدگردی درپای آتش ورهرام کرمان مانکجی صاحب‌درضمن صحبت اظهار داشت . " میخواهم چندنفربچه‌ها را باخود بتهران ببرم که‌درآنجادرس بخوانند وعالم داناشوند ولی مادروپدر ایشان مانع میشوند . اکابران میدانند که پریشانی جماعت همه بجهت نادانی است اینست‌که وسایلی فراهم کرده‌اند که بچه‌ها درتهران درس بخوانند و خودتان هم دراینجا اقرار نموده‌اید که‌همه بدبختیها بواسطه نادانی است. حالا من مسئولیت راازگردن خود دور کردم . اگر کسی بچه‌ها نفرستند که درس بخوانند شماشغل الذمه هستید دریزد قرار گذاشتیم که گهنبار نانی یکقران وگهنبار چاشنی دوقران بدهند که برای راه خیر خرج شود . شماهم دراینجا درمیان خودچنین قراری بگذارید واین پول راجمع کرده برای کارجماعتی خرج

کنید . پول گهنبار برای خیر است هرکس گهنبار خواند پول زیادی گهنبار را باید به پنچایت بدهد که درراه خیرخرج کند وهرکس ندهد پنچایت حق وصولی آنرا داشته باشد وهرکس داماد میشود یکقران وعروس هم نیم قران بدهد بصندوق پنچایت وشما دورهم بنشینید وهرچه خیرجماعت است بکنید .

اگر توانگران ونیم توانگران این دوره جماعت نصف‌ده‌ها هزارتومان هز بینه عروسی وداماد خود را بصندوق انجمن اهدا میکردند تا بمصرف کمک به بینوایان یا کارهای اجتماعی مهم دیگر گروه بشود ارزش مقام جماعت ازاین بیشتر میگشت .

بازیکهفته بعد درجلسه روز رشن ایزد و تیرماه درپای آتش ورهرام کرمان مانکجی صاحب اظهار داشت : " برای بهدینان کرمان چندکار لازم است که بانجام برسد . ازآنجمله است تعیین دونفر سالار مردودونفرنسا سالار زن و ۱۶نفر گهن پیچ ویکنفر آتش سوزکه سالیانه مواجب بگیرند وهروقت اتفاق افتاد دیگر عذر نیاورند . سوای این بین زرتشتیان کرمان فقیروبی بضاعت وشل وکور بسیارند که بنان روزانه خود محتاجند باید بآنها کمک شود . خوبست امروز هرکس بقدر توانائی خود کمک بنماید تا ازوجوه گردآوری شده املاکی خریده ومنافع آن بمصارف مذکور دربالا برسدوتتمه آن نیز آب و آش ضعیفان وبینوایان جماعت گردد . "

درآن مجلس طبق صورت ذیل اعانه جمع آوری شد :

گشتاسب دینیار ۱۰۰ ریال موبد رستم دستور جهانگیر ۲۰ ریال بهمن جمشید ۲۰ ریال خسرو فولاد اسفندیار ۱۵ ریال کیخسرو نامدار داراب ۸۰ریال بهمن رستم فولاد رستم فرود ۵۰ ریال دینیار اورمزدیار ۳۰۰ ریال موبد جهانبخش موبد خدابخش ۳۰ ریال جمشید دستور جهانگیر ۲۰ ریال موبد خدابخش بهمن ۱۰ ریال خداداد داراب ۱۰ ریال خداداد خسرو صندل ۲۵ ریال کیخسرو آبادان ۵ ریال دینیار بهرام ۵ ریال جهانگیر رستم جمشید ۲۵ ریال خسرو و مهروفریدون ولدان جمشید کیخسرو ۱۰۰ ریال دستور اسفندیار جمشید ۵ ریال ولدان استاد برخوردار ۱۰ ریال دهموبد رستم مهربان ۱۰ ریال رستم دهموبد سیاوخش ۱۰ریال اسفندیار سیاوخش قاصد ۵ ریال ظهراب رشید ۵ ریال بهروز اورمزدیار خسرو ۲۰ ریال مهربان رشید ۳۰ ریال رستم بهرام رشید ۱۰۰ ریال بهرام فریدون ۵۰ریال شهریار خدابخش ۲۵ ریال اسفندیار فولاد ۲۰ ریال اورمزدیار خسرو ۱۰ ریال مسافرمانکجی لیمجی ۱۰۰ ریال بهروز اسکندر ۱۰ریال مرزبان ظهراب ۱۰ ریال رشید مهربان شهریار ۱۰۰ ریال رستم رشید شهریار

www.tabarestan.info تبرستان

۲۰ ریال گشتاسب مهربان شهریار ۵۰ ریال مهربان رستم داراب ۷/۵۰ ریال بهمن نامدار ۱۰ ریال کریمداد دینیار ۵ ریال شاهجهان مهربان ۱۰ ریال نوذر خداداد ۲۰ ریال موبد نوشیروان مرزبان ۵ ریال اردشیر خداداد دهموبد ۵ ریال رشید کیخسرو نوشیروان ۲۰ ریال

جندیشاپور (گندشاپور)

شاپور اول بنیادگزار جندیشاپور ـ بازداشتگاه اسیران رومی وپناهگاه دانشمندان یونان ـ دانشگاه بزرگ ایران سهم نستوریان وهندوان ویونانیان درپیشرفت دانشگاه ـ برزویه طبیب بیمارستان جندیشاپور آبشخوربیمارستان بغداد وقلمرو سلطنت اسلامی است ـ دانشگاه جندیشاپور طب اسلامی را ازسرچشمه خویش سیراب ساخت.

www.tabarestan.info تبرستان

دردوران اولیه تاریخ گروهی ازمردم سامی نژاد ساکن شبه جزیره عربستان بدیار شام وعراق مهاجرت وآنجا رانشیمن خویش قرار دادند. پس ازتسلط اسکندر برآن سرزمین تحولی درفکر وروحیه آن مردم ایجاد وفکراً وروحاً "یونانی" و پیرو فرهنگ یونانی گردیدند. ولی سایر باشندگان آندیار فرهنگ باستانی خویش رادنبال مینمودند. گروهی که یونانی شدند بعدها بنام نستوری معروف گشتند واینک جمعی ازآنها درجنوب هندوستان نیزساکن میباشند.

با اضمحلال سلسله سلوکیددیار سامیهای نامبرده بچندین ملوک الطوایف کوچک تقسیم گردید. شهرهایکی ازآنهاست وسلوکوس نیکاتر درحدود سال ۳۰۴ پیش ازمیلاد احداث کرد. میگویند نخستین مردمی که دراین بخش جهان بدین نصاری درآمدند مردم نامبرده میباشند. شهرها بواسطه موقعیت جغرافیائیش که درشاهراه تجاری ایران وروم ومصر ویونان قرار داشت اهمیت زیادی کسب کردوثروت ومکنت زیاد بدانشهر ومردمش روی آورد. ترسایان این شهر برای فهم کتب دینی خود که بیونانی بود بتحصیل آن زبان مجبور گشتند وبتدریج درعلوم وفلسفه یونانی سرآمد شدند. علومی که اصل وسرچشمه آن ازکتب هنگ کتابخانه هخامنشی بود که بفرمان اسکندر بیونانی ترجمه وآتش زدند تافر ایرانی رابنام فرهنگ یونانی بدنیا عرضه دارند.

پس از درگذشت شاپور اول ساسانی ، صلح وآرامش تا سالیان متمادی بین ایران وروم برقرار گشت وبازار بازرگانی بازرواج یافت . فرهنگ وعلم بار دیگر بنموورشد طبیعی خود پرداخت و آمدوشد مردم بکشور یکدیگر آغاز وفرهنگ یونان بایران رسید وباز درقرنهای بعداز راه ایران باروپا رفت .

درایین عصررها تحت پرچم روم قرار داشت . باشکست دولت روم ازشاپور دوم نصیبین بایران واگذار شدورها درقلمرو روم باقیماند . فردوسی گوید :

چنین دادپاسخ گرانمایه شاه	که خواهی که یکسرببخشم گناه
زدینا رومی بسالی سه بار	همی باژ باید دوره صد هزار
دگر آنکه باشد نصیبین مرا	چوخواهی که کوته شودکین مرا
بزانوش گفتا که ایران تراست	نصیبین ودشت دلیران تراست

باواگذاری نصیبین بایران بسیاری ازدانشمندان والهیون وبازرگانان نصرانی آنجا برها مهاجرت کردند ودرآن شهردانشگاه ایرانی راایجاد وبیشتر پس الهیات دردرجه اول وطب در درجه دوم پرداختند .

استادان دانشگاه رها بزبان یونانی ماهروباداشتن بسیاری ازنسخ خطی فلسفه طب والهیات در تعلیم طب بقراط وجالینوس دردانشگاه بکوشیدند واز تعصبات مذهبی علوم بابلی وغیر یونانی را ناچیز وحقیر دانسته تعلیم یا تعلم آنرا جایز نمیدانستند . بنابراین درآنزمان دانشگاه رها بدون رقیب سنت وفرهنگ وطب یونانی را دردنیا مشهور ساخت .

چند سال بعدازایجاد دانشگاه ، نستوریوس اسقف قسطنطنیه که عقاید ونظریاتش باعقاید ونظریات کلیسیای روم وفق نمیداد از طرف انجمن ترسایان ازکرسی خود مخلوع گشت . مردم رها ودانشگاه آن بطرفداری اوقیام نمودند و نستوری نام یافتند . دانشگاه مرکز فعالیت آنها گشت وعقاید وتعلیمات نستوریوس تدریس میگشت . پاپ باصدور فرمانی مراوده ورابطه ترسایان جهان رابا آنها قطع نمود وامپراطور زنو Zeno باتاسی باو درسال ۴۸۹ میلادی دانشگاه ومرکز فعالیت آنها را تعطیل ساخت .

باتعطیل دانشگاه رها الهیون وفیلسوفان آن شهربه نصیبین واقع درمرز ایران وپزشکان بجندیشاپور واقع درخوزستان مهاجرت نمودند . چه آن شهر درگذشته تا سالیان دراز محل نشیمن اسقف نستوریان ومرکزعلم ودانشگاه بود . شاهنشاه ایران نسبت بمهاجرین کمال محبت رانشان میداد ، بخصوص ازمهاجرینی

www.tabarestan.info تبرستان

که ازسلطان روم رنجش خاطر داشتند دلجوئی بعمل میآورد . قباد پدر انوشیروان باکمک گروه نستوریان ازچنگال اسارت هونها فرار وپادشاهی خود رادوباره بدست آورده بود لذا دانشمندان رها راطرف توجه ومهربانی خویش قرار میداد .

محیط جندیشاپور با محیط رها اختلاف کلی داشت . محیط رها کاملا " یونانی وبیگانگان را در آنجا نفوذی نه برعکس درجندیشاپور اختلاف نژاد وملیت وجود نداشت وگروههای مختلف چون روح وریحان باهم زندگی ودرتحقیقات و تتبعات علمی میکوشیدند .

جندیشاپور شهریست باستانی وبنام جنتاشاپیرتا مرادباغ زیبا معروف بوده شاپور اول پس از شکست امپراطور روم آنرا دوباره آباد ساخت واسیران رومی ویونانی رادرآنجا جای داد .

درشاهنامه آمده :

یکی شارسان نام شاپور کرد — برآورد پردخت از اوروزارد
همی برد یکسال ازآن شهررنج — بپرداخت بسیار بارنج گنج
یکی شارسان کرد آباد بوم — برآورد بهر اسیران روم
درخوزیان دارد آن بوم وبر — که دارند هرکس براو گذر

شاپور دوم چون بتخت سلطنت نشست درآبادانی وتوسعه جندیشاپور اقدام نمود و آنرا پایتخت خویش قرارداد وبواسطه التفات شاهنشاهی دومین شهر بزرگ ایران ومرکز مهم ساختن عطریات ونساجی گشت . ایجاد دانشگاه نیزباو نسبت داده میشود . مانی نقاش دراین شهرمحکوم باعدام شد و نعش اوبر دروازه شهرنزدیک دانشگاه بیاویختند وبدروازه مانی معروف گشت . درشاهنامه آمده :

چنین گفت کاین مردصورت پرست — نگنجد همی درسرای نشست
چه آشوب گیتی سراسر بدوست — بباید کشیدن سراپاش پوست
همان چرمش آکنده باید بکاه — بدان تا نجوید کس این پایگاه
بیاویختن از درشارسان — دگر پیش دیوار بیمارسان

شاپور پس از ازدواج بادختر رومی درروی ساختن محیط جندیشاپور بکوشید . طب بقراط نخستین باردراین شهر بوسیله پزشگان یونانی که باتفاق اوآمده بودند تدریس میگشت شاپور شهررا " وه ازاندوشاپور " مراد شاپور بهترازانطاکیه نام نهاد که بعدها به گندشاپور مشهور گشت و اعراب آنرا جندیشاپورخواندند . بقول فردوسی :

www.tabarestan.info تبرستان

باهواز کرد آن سوم شارسان بدواندرون کاخ وبیمارسان
کنام اسیرانش کردند نام اسیراندرا ویافتی خواب وکام

بقول الکودیحتمل ترسایان نستوری درادارهٔ دانشگاه دست داشته‌اند واستادان محلی جای خودرا باستادان یونانی سپرده باشند. بقول ابن ابی اصیبعه صاحب‌طبقات الاطبا رئیس دانشگاه تئودور نام داشت وبسیار طرف‌توجه شاهنشاه واقع چنانکه کلیسیای مخصوصی برایش ساخته شد. بقول صاحب‌الفهرست نخستین کتب ایرانی که دردوره اسلامی بعربی ترجمه گشت کتابی است‌که تئودور درطب‌نوشته است.

بقول الکود تدریس دردانشگاه دردرجه اول بزبان سریانی بودوبعد ایرانی وعرب‌وباحتمال قوی سیستم طب‌ایرانی باتفاق طب‌یونانی وهندی تدریس میگشت، چنانکه ازتاریخ سیاسی کشور برمیآید ترقی زرتشتیگری پیشرفت فلسفه یونانی رامانع ویحتمل پیشرفت طب یونانی رانیز درایران عقیم گذارده باشد.

اما محیط کاملا" خالی ازهرگونه تعصبات ملی یانژادی یامذهبی جندیشاپور راه پیشرفت سیستم مختلفه فرهنگی رابایدآزادگذارده باشد.

بقول القفطی صاحب‌تاریخ الحکمادانشگاه سیستم مخصوصی از خودپدید آورده بود که گلچینی بود از سیستم مختلف‌عصر. مینویسد:

" پیشرفت شایان توجهی درراه علم نمودند ودرمعالجه امراض روش نوینی که باداروشناسی مطابقت میکرد پدید آوردند ودرمان شناسی آنها برتروبهتر از درمانشناسی یونانی وهندی بود طبیبان جندیشاپور باتجربیات وتتبعات خود درتکامل طب‌بکوشیدند. آئین نامه طبی راکاملتر ساختند وپژوهشات و نتایج حاصله ازتجربیات خودرا بثبت میرسانیدند. "

ورود مهاجرین رها بجندیشاپور بنفوذ یونانی دانشگاه تقویت بخشید و باز استقبال ازتبعیدشدگان دانشمند یونانی درسال ۵۲۹ میلادی هنگام تعطیل مکتب‌نو افلاطونی. نفوذ نامبرده قویتر گشت. نوشیروان پادشاهی بودسخت‌گیر، دادگر، بیطرف‌وصاحب‌وسعت مشرب. درتوسعه جندیشاپور وترقی تجاری وصنایع آن بکوشید.

هرچند ایجاد دانشگاه ازاونیست‌لیکن نجوم وستاره‌شناسی رامشوق بود. بقول الکودصاحب‌تاریخ پزشکی ایران، بفرمان اوکتابی درسی جلد درانواع واقسام زهرها وخواص آن تدوین گشت‌که تااوایل دوره اسلامی وجودداشته‌وبعدها راه نیستی راپیمود. درزمان اوکتب بسیاری ازیونانی وهندی بپهلوی ترجمه

شده ازجمله آنها ست آثار افلاطون ، ارسطو وداستان بیدپای هندی معروف بکلیله ودمنه ، برزویه طبیب دربار برای تحصیل کتاب اخیر ومطالعه در طب هندی بهندوستان رهسپار شد و اوتنها پزشکی است ازدوره ساسانیان که اطلاعات مختصری ازاو دردست داریم وآن دردیباچه کلیله ودمنه برای ما بیادگار مانده چنانکه آمده است :

" برزویه مقدم اطبای فارس گوید : پدرم ازلشگریان بود ومادرم از گروه موبدان . از فضل وکرم خداوندی نوردیده پدرومادر بودم وازبرادران دیگر عزیزتر ودرتعلیم وتربیت من بیشتر دقت کردند . چون بهفت سالگی رسیدم بدبستانم فرستادند ومرا بتحصیل طب ترغیب نمودند چون اندکی از آن علم بیاموختم رغبتم درتحصیلش بیشتر شد . همینکه دانستم بحدکمال رسیده و توانستم درمعالجه بیماران بکوشم بفکر افتادم که ازچهارگونه کارکه جهانیان درپی آن درتکاپویند کدام رااحصار نمایم . جمع مال ، کسب شهرت ، لذت دنیوی یا پاداش اخروی ، دیدم دانشمندان پزشکی راستوده اند ودرکتب طب آمده که پزشک نیکوکسی است که بادل وجان وبرای رضای خدا بمعالجه بیماران بپردازد . لذا تصمیم گرفتم آنرا پیروی کنم ودنبال مادیات نروم ومانند بازرگانان گوهر گرانبهای خود را که ارزش جهانی دارد ببهای ناچیز نفروشم . درکتب پیشینیان خواندم طبیبی که برضای خدا درشفای بیماران بکوشد ازنعم دنیائی بی بهره نخواهد ماند .

زیرا کشاورزی که درمزرعه خودبرای خوراک خویش گندم میکارد کاه نیز که علوفه ستوران است بدست میآورد .

بنابراین معالجه بیماران راوجهه همت خود ساختم ودر تندرستی آنها بغایت بکوشیدم ودرتخفیف رنج بیمارانی راکه غیر قابل علاج تصور میکردم جد وافی بعمل آوردم . درصورت امکان شخصا " بمعاینه بیماران میرفتم ودرغیر آن نسخه مینوشتم ودارو تجویز میکردم وتقاضای مزد نمینمودم چون چندی بگذشت امثال واقران رادرمال وجاه برخویش برتردیدم ودل بدان مایل گشت و نزدیک بود پرت شوم بنفس رجوع کردم وگفتم بین سودوزیان فرق نتوانی کردن چرا چیزی آرزو کنی که رنج آن بیش از لذت آن باشد .

صواب آنست که پیروی کردار نیک راکه ستوده پیغمبران است وجهه همت خود سازی . پس از رنجانیدن جانوران وقتل وزشتی‌ها وکبروناراستی ودزدی ودروغ و بهتان وبدگوئی دوری گزیدم ازبدان ببریدم وبه نیکان پیوستم . سخن کوتاه تن برضای خدا دادم وبقدر توانائی بنیکوکاری گرائیدم بامید اینکه بروزگار

www.tabarestan.info تبرستان

رسم تا آنکه سفرهندوستان پیش آمد برفتم ودرآن دیار بجستجووتحقیقات پرداختم وبوقت بازگشتن کتابهای چندی باخود آوردم ومورد لطف ومهربانی شاهنشاه واقع گردیدم ،"

سیلوستر دوساسی دانشمند فرانسوی پس ازتحقیقات دامنه دار خود در مورد کلیله ودمنه باین نتیجه رسیده است که برزویه درترجمه کتاب پنج تانتر هندی بپهلوی اصول حکایات را موافق باذوق ایرانی ومتناسب با محیط زرتشتی نوشته است . اصل کتاب مشتمل برده باب بوده وشش باب را هنگام تدوین بپهلوی برآن افزوده اند مانند باب ابتداء کلیله ودمنه وباب برزویه طبیب وچهار باب آخری آن .

میگویند موقعیکه برزویه بآموزگاری هرمزفرزند انوشیروان برگزیده شد توجه شاهنشاه بدو معطوف گشت و اورا وزیر وطبیب مخصوص خود و " ایران درست پد " ساخت .

برزویه آثاری درطب وحکمت داشت که تازمان رازی موجود بوده زیرا گفتارهائی ازاودرکتاب الحاوی آمده است . کتاب حکمت وفلسفه هندکه درسال ۱۰۷۰ میلادی از پهلوی بیونانی ترجمه شده منسوب باوست ودرموزه بریتانیا کتابیست درمغیبات بنظم فارسی بنشانی Add. 6591FF122-25 که طبق مندرجاتش بقول الکود ازبرزویه میباشد . فورمول هائی که درنوشته یحیی بن سرابی آمده ونام برزویه بلاتین برآن اطلاق است بظن قوی ازاوست

بقول آقای محمدی صاحب فرهنگ ایرانی وتاثیر آن درتمدن اسلام وعرب " توسعه وپیشرفت دانشگاه وبیمارستان جندیشاپور درزمان انوشیروان شروع شد واین شهر درتاریخ طب وفرهنگ عمومی جهان اهمیت بسیار دارد زیرا در این مرکز فرهنگی که درزمان خود یگانه بود ثمره افکار پزشکان ملتهای گوناگون ازایرانی وهندی ویونانی وسریانی بهم آمیزش یافته وبرای پیشرفت این علم زمینه مساعدی فراهم میساخت . جندیشاپور قرنها مشعلدار این علم بود و ازاین راه خدمت بزرگی بفرهنگ وتمدن جهان انجام داد . "

بقول القفطی صاحب تاریخ الحکما درزمان پادشاهی خسرو وبفرمان او کنفرانس پزشکی بزرگی باشرکت پزشکان ملل مختلف درجندیشاپور منعقد گشت وجبرئیل ملقب بایران درست پد رئیس بیمارستان ریاست کنفرانس را برعهده داشت .

السوفسطائی واصحاب اوویوحنا وشاگردانش پرسشها وپاسخهای علمی را ایراد مینمودند و گزارش کامل کنفرانس دردفتری ثبت میگردد .

www.tabarestan.info تبرستان

دانشگاه جندیشاپور هنگام حملات اعراب برایران در اوج ترقی خودبود. نعمان پس از فتح شوش بجندیشاپور روی آورد وشهرپس اززدوخورد تسلیم مهاجمین گشت (۶۳۶ م) نعمان آنرا ویران ساخت.

جندیشاپور درعهد خویش درسراسر جهان اسلامی مرکز مهم علمی وفرهنگی وبیمارستان آن با پزشکان حاذق ومجرب مجهز بود تاآنکه بانمو مقرفرمانروا خلافت در بغداد بهترین پزشکان واستادان آنجا بدربار خلیفه احضارگردیدند وکم کم دانشگاه ازپزشکان حاذق محقق خالی گردید وبتدریج تعطیل شد. اما شهربواسطه اهمیت تجاری آن ازرونق نیفتاد. ابن حوقل مینویسددرزمان او (۹۷۶ م) جندیشاپور دارای استحکامات معتبر وخواروبارومزارع زیادگندم بود. یعقوب لیث صفار بقول ابن خلگان دراین شهر هنگام بسیج وحمله به بغداد بمرض قولنج درگذشت طبیبان اماله راتجویز نمودند اما اومرگ رابر اماله ترجیح داد.

بقول صاحب الفهرست دربیمارستان جندیشاپور عده‌ای ازطبیبان هندی میزیستندکه بتعلیم اصول طب‌هندی اشتغال داشتند وچندین کتاب از آثارطبی آنها بپهلوی ترجمه گردید که‌بعدها بعربی برگردانده شد. اثر این آمیزش در طب اسلامی فراوان باقیمانده که ازایران پیش از اسلام بتمدن اسلامی نقل شده است.

بقول صاحب‌طبقات الاطباء شهرت بیمارستان ومدرسه طب‌جندیشاپور محصلین ملل مجاور را بدانجا میکشاند ازآنجمله است الحارث بن کلدة الثقفی پزشک نامور عرب.

جندیشاپور درزمان یاقوت (متوفی ۶۷۲ ه) عظمت سابق خودرا ازدست داده بود وبقول او خیابانش شطرنجی بود یعنی هشت خیابان درهشت خیابان متقاطع میشد. قزوینی (۷۴۱ ه) مینویسد که جندیشاپور شهرکوچکی است و محصولات آن نیشکر میباشد. اینک خرابهای آن بنام شاه‌آباد باقیست که درحدود ۱۰ کیلومتری شمال غربی شوشتر نزدیک صالح آباد دزفول واقع وزمانی گهواره طب ایران بوده.

بقول ابن ابی اصیبعه صاحب‌طبقات الاطباء آخرین حکم رسمی که ازطرف بیمارستان جندیشاپور صادر گشت این بودکه کلیه داروسازان مفردات ومرکبات خودرا بایستی طبق مندرجات قرابادین کبیرتالیف‌شاپوربن سهل (۲۵۵ ه)تهیه نمایند. قرابادین مذکور نخستین کتابی بودکه درقلمرو خلافت عربی برسمیت شناخته شد.

www.tabarestan.info تبرستان

الجرجانی صاحب‌ذخیره (۵۱۹ هـ) ازداروها وفورمولهائی صحبت میدارد که دربیمارستان جندیشاپور معمول بوده . سنت بیمارستان ودانشگاه جندیشاپور پس از تعطیل نیز برجا بود . الانصاری صاحب اختیارات بدیعی پی درپی ازفورمولهائی که به‌الخوزی نسبت میدهد صحبت میدارد الخوزی نام شخصی نیست بلکه مرادخوزستان وشهرمهم آن جندیشاپور میباشد .

بقول آقای دبستانی درشماره ۵ سال ۲ مجله مهر "شهرجندیشاپور از ابتداء فتح عربی بواسطه تسلیم وپذیرفتن گزیت ها مصون از تاراج و استرقاق اهالی مانده بیمارستان ومدرسه وموسسات علمی آن شهر شهیرپابرجا ماند . درعصر منصور عباسی بواسطه مرض مزمنی که منصورپیداکرده‌بودمحتاج بطبیبی حاذق شد بواسطه قرب‌بغداد بجندیشاپور مشاوران ایرانیش راهنمائی کردند که پزشک بزرگ رئیس بیمارستان رااحضار نماید و بختیشوع رئیس بیمارستان درنتیجه احضاربغداد آمده خلیفه رامعالجه‌کردواووخانواده‌اش تاچندپشت جزء اطباء مخصوص دربار بوده وپایهٔ بنای طب‌عربی راگذاشتند واولین پرتوی که درطبیعیات وطب‌وعلوم عقلیه بردربار عباسی تابید ازاین روزنه بوده است ومعلوم است‌که جندیشاپور ازشهرهای درجه دوم ایران بوده ودلیلی ندارد براینکه یک شهر درجه دوم مزیتهائی برپایتخت وشهرهای بزرگ دیگر داشته باشد . البته ازاین‌گونه موسسات درسایر شهرها هم کمابیش بمناسبت زیادی نفوس ووسعت عمارت بوده که درنتیجه ترکتازی عربها نابود گردید ."

استادان وپزشکان جندیشاپور یکی پس ازدیگری بدربار خلافت وبغداد احضار میشوند ودرآن شهربزرگ بجلال وکبکبه عادت‌کرده تحقیقات وپژوهشهای علمی را ترک میگویند . بنابراین دوران ثبت تجربیات واکتشافات سپری میگردد .آخرین استاد بزرگی که ازجندیشاپور برخاست جبرئیل بود از خاندان بختیشوع. این پزشک عالیمقام برخلاف‌نیاگانش‌که درمنجلاب دوز و گلک وتوطئه ودسایس دربار وجمع ثروت هنگفت فعالیت مینمودند اوقات‌خود را صرف‌تتبعات علمی مینمود .

طب اسلامی دردوره‌خلافت عباسی ازمنابع وسرچشمه‌های گوناگون سیراب میگشت وبخش مهم آن طب یونانی بودکه‌بوسیله‌دانشگاه‌جندیشاپوردردسترس آنها گذاشته شد . بنابراین گفتاری که عصر خلفای عباسی عصرآغاز ترجمه کتب یونانی است بادرستی جور نمیآید زیرا ترجمه سریانی وپهلوی طب‌یونان قبل ازتولد اسلام دردانشگاه جندیشاپور موجود بود . بقول ابن ابی اصیبعه‌صاحب طبقات الاطباء سرگیوس راس العین نخستین کسی است‌که آثار طبی وفلسفی‌یونانی رابسریانی ترجمه کردوالگوداحتمال میدهد که‌وی برای کسری کارمیکرده ونوشته‌هایش درجندیشاپور مورد استفاده بوده .

ابن ابی اصیبعه نامهای کسانیکه بکار ترجمه وگزارش کتب پرداخته اند در آخر فصل نهم طبقات الاطباء برای ما بیادگار گذاشته است. بعضی از خریداران، کتب سریانی را طالب بودند وبعضی عربی. کلیه کار ترجمه کتابها مختلف بزبانهای مختلف بسته بطالبان وصنف خواستاران بود. دانشجویان نصرانی ویهودی جندیشاپور طالب کتب علمی بودند و آنهم بسریانی ولی مردم بصره وبغداد سریانی نمیدانستند وطالب کتابهای فلسفی والهیات بودند وبرای آنها بعربی ترجمه می گشت.

نخستین نامی راکه ابن ابی اصیبعه بما میدهد شیرشوع بن قطرب جندیشاپوری است که کتب یونانی را برای ترجمه بسریانی میخرید ودیگر صدرالاسقف، یحتمل تئودور همت خود را صرف تحصیل کتب برای ترجمه مینمود. بسیاری ازکتبی راکه دانشمندان نصرانی ترجمه نموده اند بنام اوست.

میگویند محمدبن عبدالملک الزیات هرماهه دوهزار سکه طلا برای تدوین و ترجمه کتب بدانشمندان ومترجمان وکاتبان میپرداخت ونویسندگان نامور آثار خود را بنام او مینوشته اند.

ازآثار آن عهد چنین بنظر میرسد که اطلاع برچندین زبان بیگانه حتی بین دانشمندان نیز مهم وشگفت انگیز بود. جرجیس بن بختیشوع رئیس دانشگاه جندیشاپور چون بدربار المنصور ببغداد وارد گشت با خلیفه بعربی و پهلوی صحبت نمودکه باعث تعجب اوودرباریانش گردید. میگویند دانشمند نصرانی ابویزید حنین بن اسحق العبادی نویسنده ومترجم مشهور ودانشجوی جندیشاپور برای تحصیل زبان عربی ویونانی ببصره ویونان رهسپار گردید، زیرا در جندیشاپور شهرمهم ومرکز فرهنگ ودانش تحصیل عربی امکان نداشت. نیز برای تحصیل یونانی دربغداد یا خوزستان بسیار مشکلتر میبود. جندیشاپور پناهگاهی بود برای دانشمندان که درمواقع احتیاج بدانجا روی میآوردند. بختیشوع سوم وپزشک المتوکل، المستعصم والواثق خلفای عباسی چون غمازی وتوطئه دشمنان را مشاهده کردبا اجازه خلیفه بجندیشاپور برگشت.

جندیشاپور وبیمارستانهای ساسانیان آبشخور کلیه بیمارستانها و بنگاههای خیریه ایست که بعدها درقلمروکشوراسلامی مانندبغداد، کربلا، گرگان، شیراز، نیریز، سمرقند وغیره ایجاد گردید. بیمارستانهای بغداد بسرپرستی پزشکان ایرانی اداره میگشت ودانشگاه جندیشاپور تا سالیان درازکارکنان بنگاههای پزشکی وفرهنگی عربها را تربیت مینمودبنابراین اگربگوئیم بنگاهها فرهنگی ودانشگاههای دوره ساسانیان برای آبادانی وترقی بنگاههای تازه

تاسیس اسلامی قربان گردید راه مبالغه نه پیموده‌ایم . ازنوشته وشکایت اسدبن جانی طبیب عربی نژاد که مردم حتی دردوران کثرت بیماری‌ها و مراجعه نمی نمودند دیده میشودکه مردم به پزشکان مسلم توجهی نداشتند . چنین مینویسد " اولا" مسلمانم قبل ازتحصیل طب بلکه قبل ازتولدم مردم معتقد بودند که مسلمان پزشک خوبی نیست . اگر بجای نام اسدمراسلیبه ، مرائل ، یوحنا یا بیره که‌نامهای آرامی وسریانی است موسوم میساختند وبجای کنیت ابوالحارث کنیت ابوعیسی ، ابوزکریا ، یا ابراهیم راکه‌نامهای نصرانی ویهودیست میداشتم وزبانم بجای زبان عربی زبان مردم جندیشاپور میبود بیماران برای معالجه پیش من میآمدند .

بقول الکودواژه فارسی بیمارستان حتی بیرون ازمرزخلفای بغدادمانند مصروشام نیز بین عربها معمول گشت وآنها نیز بیمارستان یا مارستان میگفتند بیمارستان بردوگونه بود سیاروثابت . بیمارستان سیار با پزشک حاذق وداروو آلات وادوات خود همیشه درحرکت بود ودرجاهای مورد نیازبرای مدت معینی مکث میکرد .

کلیه دانشجویان پزشکی آنعصر درصغر سن بتحصیل میپرداختند چنانکه حنین قبل از۱۷ سالگی دوره تحصیلات جندیشاپور راطی کردوبرزویه درهفت سالگی و شیخ الرئیس ابوعلی سینا در۱۱سالگی بتحصیل طب مشغول شدند وهمینطور دیگران .

کلیه عربها علم وفرهنگ راحق بیگانگان میدانستندوبآن توجهی نداشتند وفکرشان شکار وپیکاربود وامور علمی رابموالیان (غیرعرب) وا میگذاشتند که باذوق آنها موافقت داشت ودرآن سرآمد بودند . عربها ازپیشرفت وترقی فرهنگ بیگانگان ناراحت نبودند زیرا که از بیابان علم ودانشی نیاوردد بودند تابمردم عرضه دارند وبالطبع میدان وسیع علم ودانش را بملل بیگانه سپردند وخود بحدیث وتفسیر قرآن پرداختند . بنابراین شگفتی نیست که ایرانیان بواسطه فخر بیجای عربها وهوش فطری ودانش وفرهنگ موروثی خود از زمان داریوش تادوره شهرت جندیشاپور بازیگر میدان علم وفرهنگ بخصوص طب وداروسازی بوده‌اند .

ابن الاخوه درسال ۷۳۰ ه مینویسد " پزشکان غالب شهراهل ذمه یعنی زرتشتی ، یهود وترسا میباشند . اینها کسانی‌اند که‌گواهی آنها درمورد داروسازی وطبابت درداد گاه ومحضر شرع پذیرفته نیست . مسلمانان بادارو ساز وطبابت سروکار ندارند وهمه درپی تحصیل الهیات وفلسفه ومنطق میباشند . شهرپراست ازمفتی که دربرابر پرسشهای شرعی وحقوق فتوی میدهند . "

www.tabarestan.info تبرستان

بقول صاحب المدخل با وجود فاصله ژرفی که بین اعراب وخارجیان وجود داشت عربهای بادیه‌نشین کم کم ایرانی شدند وایرانیان با فرهنگ وهوش برای چاپلوسی بعرب‌خودرا عربی ساختند این روش دربخش طب ودا روسازی کاملا "مشهود است . پزشک ایرانی تالیفات خودرا با فکر وزبان عرب‌تدوین میساخت وعیادت ومعالجه رانیزباذکر بسم الله آغاز میکرد.

توضیحی برگوشه‌ای ازتاریخ کرمان

بورود به بمبئی پس ازگردشهای گاه‌گاهی درهند مجله هوخت شماره اردیبهشت ۱۳۴۳ برایم رسیده بود . مقاله مفصلی ازدانشمند محترم آقای محیط طباطبائی درمورد شاه عباس وزرتشتیان کرمان نظرم راجلب کرد . که لازم آمد برآن توضیحی بنگارم .

بیقین شاه عباس پادشاهی مقتدر بودکه‌دربسط مرزایران وآبادانی کشور و ساختمان ابنیه‌ها ، راهها وکاروانسراها برای استراحت کاروانیان بکوشید .برای تقلیل نیروی ارمنستان جمعیت بزرگی ازارمنیها بقول صاحب‌تاریخ منتظم ناصری ۲۳ هزارنفر ازآنها راازخانه‌وکاشانه خود دور کردوبایران آورد وجمعیتی را دراصفهان وجلفا مستقر گردانید ، سپس متوجه زرتشتیان شد ، عده بسیاری راازیزدوکرمان باصفهان کوچانید و درگبرآباد نزدیکی جلفا جای داد . بدبختانه زرتشتیان اصفهان که زندگانی پریشانی داشتند درزمان شاه سلطان حسین صفوی بواسطه نفوذ علمای فناتیک وخودخواه قتل عام گردیدند . جمعی باآتش مقدس فراروبیزد پناهنده شدند . بقید که تاب‌وتوانائی نداشتند اسلام آورده‌ازآتش قهرهم میهنان نجات یافتند . اینک گبرآباد بنام حسین آباد ومردمش بجدید الاسلام معروفند .

صدور فرمان تعقیب‌وکشتار نقطویان بیگناه که‌یکی از فرق ۷۲ گانه‌اسلامند بواسطهٔ نفوذ علماوناشی ازتعصب اوست . قولی که نقطویان ستون پنجم اکبر شاه فراخ حوصله بودند پذیرفتنی نیست زیرا اکبرشاه درکشور پهناور هند بخود مشغول بود وفکر تسخیر یاحمله بایران بسر نداشت .

شاه عباس سپس بزرتشتیان پرداخت که‌درمحرومیتهای سخت زندگی میکردند و برای جمع آوری کتب‌دینی آنها بخصوص جاماسب نامه‌که‌بواسطه پیشگوئیهای منذر درآن شهرت خاصی دارد ودرکتب زیج ونجوم بآن اشاره شده ستم رواداشت غافل ازآنکه :

اگرزباغ رعیت ملک خورد سیبی — برآورند غلامان اودرخت از بیخ
به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد — زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ

گفتم زرتشتیان کتب وآثار دینی خویش را مثل جان دوست میداشتندوچون عمال شاه عباس آنها را مطالبه نمودند پنهان کردند بنابراین مامورین بمصداق قول شیخ دست بستم وکشتار وغارت زدند.

اکبرشاه گورگانی پادشاه هنددرجمع کتب وآثار دینی مذاهب گوناگون در کتابخانه خود کوشا بود وجویای کتب دینی زرتشتیان ایران نیز بود. بدیهی است پادشاه هند نمیتوانست با رعایای پادشاه مقتدر ایران تماس حاصل کند. لذا بایستی مامول خود را بوسیله شخص پادشاه برآورده سازدویحتمل شاه عباس برای ارضای خاطر اودرجمع آوری کتب زرتشتیان اقدام نموده باشد. یک رسالهٔ خطی بنشانی (R84) محفوظ دربنگاه خاور شناسی کاما، بمبئی صورت یکصدونه کتاب با موضوع مندرجاتش که نویسندگان آن زرتشتی بوده‌اند ضبط نموده‌است، درصفحه آخری برای جلب نظردروسط دایرهٔ بزرگی بخط کاتبی دیگر چنین نوشته شده‌است: "تواریخ شیدآئین ـ جمشاسپ نامه ـ آئین خسروی ـ آئین بهمنی ـ باستان نامه ـ تواریخ یزدانیان ـ این شش کتابها راکه برمدت هفتصد نهصدسال موبدان وهیربدان کامل متقدمین تصنیف نموده بودند حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی بخواهش تمام ازولایت ایران طلب نمود ـ نقل ازمکتوب ایران". کاتب نام وتاریخ مکتوب راننداده است.

کلیهٔ زرتشتیان مردمی هستندنمک شناس، مهربانیهائی که شاه عباس نسبت بآنها کرده فراموش ننموده‌اند واوراستائیده‌اند و درعین حال موقعی که بگرد آوری کتاب آنها پرداخت بعد ازوفاتش درنامه‌های خودببرادران دینی درهنددرد دل نموده‌اند. ذکر آن نبایستی سیدجلیل القدری راازتحقیق بازدارد.

بقرار تحقیق درطی مدت سیصدسال بیش از ۲۲ مکتوب اززرتشتیان ایران بهند رفته است وشماره آن آنچه تاکنون معلوم شده ۲۶ مکتوب میباشد فهرست خان بهادر بهمن جی پاتل و بعد مرزبان که ازاونقل قول نموده ناقص میباشد. هنگامیکه انجمن پارسی پنچایت درفکر تدوین تاریخ درست پارسیان افتاد، خان بهادرپاتل باین امر منصوب گشت واونخستین جلدپارسی پراکش رادرسال ۱۲۵۸ یزدگردی (۱۸۸۸ میلادی) منتشر نمود. پاتل برای انجام این امرمهم میبایست اسناد واوراق ونامه‌های قدیمی ومکاتیب گوناگون گذشته راکه درتصرف افرادجماعت بود ملاحظه ومطالعه نماید. انجمن پارسی پنچایت بوسیله روزنامه جام جمشید

ازپارسیان مقیم گجرات وبمبئی خواهش کرد اسناد واوراق ومکاتیب قدیمی موجود درخانوادهٔ خودرا بانجمن وام دهند وپس ازاستفادهٔ لازمه دوباره بآنها مسترد میگردد. بعضی مدارک خودرا دردسترس پاتل گذاشتند وجمعی هم نگذاشتند. پس ازدرگذشت پاتل آقای پی ماستر مامور انجام این مهم گردید. پی‌ماستر مقداری دیگر از مکاتیب ومدارک قدیمی راجمع نمود و مجلات دیگر پارسی پراکش راتدوین کرد. در فهرست مکاتیب‌واصله ازایران که‌نامبرده میدهد ۲۶ نامه ضبط است واینجانب‌عین آنرا ازکتاب‌ایشان بنام (The Early History of the Parsis) درصفحه ۳-۳۰۲ فرزانگان زرتشتی نقل نموده‌ام. اینک آقای بیلیموریا پس ازدرگذشت پی‌ماستردرکار تدوین پارسی پراکش میباشد.

هنگامیکه اینجانب درکارتدوین فرزانگان زرتشتی بودم. کتابدار بنگاده خاورشناسی کاما مقدار زیادی ازمکاتیب پارسی که پهلوی آنها بودبرای استفاده اینجانب‌ودرضمن تهیه فهرست برایم آورد واظهار داشت کسی تاکنون آنها را ملاحظه ننموده است. چون نامه‌ها را بازکردم دیدم کرمهای مخرب‌آنراخراب وازحیز انتفاع خارج ساخته وتهیه فهرست ناممکن است. بدینطریق درهوای مرطوب هندبسیاری ازکتب نادرخطی ازبین رفته‌است.

اما راجع بنامه مورخه بهمن واردیبهشت ماه سال ۱۰۰۵ یزدگردی که‌محقق نامبرده وجود آنرا تردید نموده است بنشانی (S.B.248)درکتابخانه بنگاه خاورشناسی کاما بمبئی جزوکتبی که‌وارث شهریارجی باروچا استاد اوستا و پهلوی اهدا نموده‌اند ضبط است. نسخه دیگر آن که مورد استفاده اینجانب بوده درمجموعه روایت معروف‌برزوکامدین متعلق بدانشمند خاورشناس هیربد ایدلجی انتیا ضبط میباشد و بدبیرستان سرکاوسجی جهانگیردرنوساری هدیه گردیده است. این نامه چون پرازعناوین وطولانی بود فشرده مطالب‌آنرا در فرزانگان زرتشتی آوردم. اینک رونوشت‌آنرا از مجموعه (S.B.248) میفرستم که اگر چنانچه صفحات مجله اجازه داد هئیت تحریریه آنرا بچاپ‌رساند. کتب مجموعه درزیر رونوشت‌آن نامه بگجراتی نوشته‌که‌اصل مکتوب‌درنوساری نزد دستور جمشیدجی جاماسب‌جی میباشد.

شمس‌العلما دکتر جیوانجی مدی دانشمند بنام که بین‌خاورشناسان مغرب زمین شهرت خاصی دارد، درروایت دارا بهرمزدیار مطبوعه سال ۱۹۲۲ بمبئی دردیباچه خود بانگلیسی برآن کتاب‌درصفحه ۱۰ ترجمه خلاصه نامه مورخه ۱۰۰۵ یزدگردی مورد مذاکره راداده واینکه شاه‌عباس نسبت بزرتشتیان چنانکه در فرزانگان زرتشتی آمده ستم رواداشته‌وکتابهای دینی آنها راغارت‌نموده سخن میراند وبعلاوه درصفحه ۴۵ همان کتاب بخشی ازنامه موبد فریدون مرزبان را

که طرف اعتماد دانشمند ارجمند آقای محیط طباطبائی میباشد وازایران بدستور ماهیار ودستور هوشنگ ودستور نوشیروان بهمنشاه نوشته شده بفارسی وباترجمه انگلیسی ضبط نموده‌است . چندسطری رادرزیربرای مزید اطلاع خوانندگان وامیدواری برفع سوء تفاهم محقق محترم مینگارد و آن اینست " احوال ایران زمین درغایت پریشانی وآشفتگی وگرانی وتنگی طعام وظلم وتعدی آنچنانست که شرح دراین طومار نمیگنجد مگر که پادشاه دین ودنیا پناهی بظهور رسد . " متاسفانه دکتر مدی تاریخ این نامه راضبط ننموده است .

درمورد عنوان ملا کلیه بهدینان باعنوان ملا خطاب میشده‌اند وپیشوایان دینی بعنوان دستور وموبد یاهیربد .

اما راجع بنامه دستور بهرام اردشیر ترکابادی مورخه ۱۰۱۹ باید باستحضار محقق محترم برسانم که باصل مجموعه دست داشته‌ام وقسمت آخری آن از " ثانیاً الخ " الحاقی ازطرف اینجانب نیست وچنانکه درصفحه ۲۸۷ فرزانگان نوشته‌ام بنشانی (F45) درکتابخانه مهرجی رانا ، نوساری ضبط است . این قسمت الحاقی نوشتن درنامه‌های ایران دیده میشود . این نامه‌ها درحضور انجمن و دستوران درخانه کلانتر زرتشتیان تنظیم میگردیده ودریک روز تمام نمیشده . درنامه‌ئی که بدستور ماهیارودستورهوشنگ وغیره نوشته شده ودرصفحه ۴۶۲ جلد دوم روایت دارا بهرمزدیار ثبت است پس از امضا مانندنامه ۱۰۱۹ که ازبهدینان کرمانزمین است بحمل آنها دریزد بوده وبعدازامضای موبدان بانضمام مطلب دیگر امضا نموده باشند .

ویاآنکه بخشی ازنامهٔ دومی مورخه ۱۰۰۵ باشد زیرا پی‌ماستر درفهرست خویش ریز دونامه ۱۰۰۵ میدهد وشاید نامه‌دومی ازکرمانزمین باشد ولی بنظر نگارنده نرسیده است .

برفرض که بخش نامبرده الحاقی وازنامه مذکور نباشد درهرحال ازنامه‌هائی است که‌ازایران بهند رسیده وپارسیان آنرا درمجموعه‌های خود ضبط نموده‌اندو حاکی خبر کتاب گیری شاه‌عباس میباشد ودکترمدی چنانکه گفتیم تصدیق نموده‌و گیتی نوردان خارجی هنگام گردش درایران اززبان ساکنان محل شنیده ودرسیاحت نامه‌های خود بدون غرض درج نموده‌اند .

درمورد ۳۰۰ جلد کتابهای نیاگان دستور کیخسروکه‌درکرمان لای دیوار گذاشته شده نباید موجب شگفتی شود زیرا اوضاع زرتشتیان کرمان درآن دوره‌و زندگانی درتحت فشار ومحرومیتهای سخت که فاقد هرگونه اختیار بودند وحتی ازاقامت درشهر ممنوع بودند وبیرون دروازه شهرزندگی میکردند خودزرتشتیان بهتر میدانند . توضیح این مسئله سخن بدرازاکشاند . خوانندگان محترم برای

اطلاع بصفحه ۵۴۷ ـ ۵۴۶ فرزانگان زرتشتی مراجعه نمایند .

شگفتی محقق محترم ازاینکه چرا اخلاف‌دستور کیخسروکتابهـــا راازلای دیوار بیرون نیاورده‌اند برای ما تعجبی ندارد زیرا آنهائیکه اجبارا " برای حفظ ناموس‌فرار را برقرار اختیار میکردند. دراینصورت خبردارائـــی مخفی وگل گرفته آیا درحافظه‌ها میماند ویاکسی درفکرآشکاراکردن آن بـــر میآید ؟

نصراله‌خان سردار موصوف‌درکرمان توقف‌ننمود و بدون تسخیر یزدبـــا قشون محمود مستقیما " باصفهان رفت وشهررا محاصره کردند چون ارمنیهـــا مانند زرتشتیان تحت‌فشار بودند وبمفاد دلسوخته حال دلسوخته میداندنسبت بآنها مهربانی ودلسوزی نمود بحدیکه در کتب ارمنی‌ها ذکر خیراوباقیست . درآن هنگام زرتشتیان بواسطه قتل عام دراصفهان نبودندوخوداونیزدرکرمان نبودکه‌درخدمت آنها جانفشانی نماید وهمیشه درمیدان جنگ بودتادرمحاصره شیرازکشته‌شد. اما درمورد مقبره اوکه‌محقق محترم میخواهد اورازرتـــشتی نشمارد، باید دانست‌که شاهان وبزرگان زرتشتی همه دخمه‌های تـــن بتنـــی داشته‌اند واین‌گونه دخمه‌های انفرادی دراطراف‌اصفهان زیاد است .

آقای دکتر کارومیناسیان ارمنی مقیم اصفهان هنگام پژوهشهای خویـــش، ببسیاری ازدخمه‌های انفرادی برکوههای اطراف‌اصفهان برخوردنموده‌است نگارنده تعریف‌آنرا زمان ورود باصفهان درسال ۱۹۵۴ میلادی وآشنائی باایشان اززبان خودشان شنیده‌ام .

درمورد طبع نامه منظوم کرمان زمین قسمتی که شامل نام دستوران و بزرگان زرتشتی آن دوره بود درفرزانگان آوردم وبواسطه سستی ابیات ازدرج همه آن خودداری نمودم وغرض ومرضی نداشته‌ام که ابیات شاه‌عباسی رابیندازم .

درپایان ازطول کلام پوزش میجوید درآینده نیزدراین باره ازاشغـــال صفحات آن مجله عذر میخواهد .

www.tabarestan.info تبرستان

فصلی از تاریخ زرتشتیان پس از اضمحلال دولت پارسیان

استعمال روزمرهٔ زرتشتیان بوسیلهٔ مورخان اسلامی
درمورد وقایع مربوط بپارسیان وبخشهای آنان .

با اضمحلال دولت پارسیان درایران بسال ۶۵۱ میلادی (۳۱ هـ) وتسلط کامل تازیان برایران ، فارسی قدیم زبان بومی کشور باجبار بگوشه‌فراموشی خزید . فرمانروایان بی بهره ازادب وفرهنگ وایمان بقرآن ، کتب علوم و فلسفه ومذهبی وادب ایران رازاید دانسته ، نابودکردنش رااولی دانستند . تحقیر ایرانیان وتکریم اعراب فرمان روز بود .

عربی زبان رسمی کشور گشت . گفتن ونوشتن بزبان ایرانی سخت قدغن ومتخلفین محکوم باعدام میشدند. بگفته صاحب‌بیست مقاله قزوینی مامون عباسی (۲۰۰ - ۲۱۸ هـ) باوجوداینکه ازمادرایرانی ودامادایرانی بود و باوجود علاقه ومحبت نسبت بایرانیان که اورابخلافت رسانیدند ، آنگاه که‌در مرو روز عیدرمضان شاعران مدیحه‌های عربی برای اوخواندند ، پرسید آیاکسی فارسی گودراین مجلس موجوداست ، جوانی بلند شد وقصیده‌فارسی درستایش او بسرائید ، پس ازپایان قصیده ، جوان بیچاره بگناه پارسی دانی بفرمان مامون درهمان مجلس سرازدست داد .

قتیبهٔ‌بن مسلم (۸۹ - ۹۱ هـ) بگفته ابوریحان بیرونی بافتح خوارزم کلیهٔ دانشمندان آنجارااعدام وکتب وآثار ادبی ودینی وعلمی آنها را بسوزانید ومردم بواسطهٔ پراکندگی وآوارگی ، زبان خودراازیادبردند . بگفته دولتشاه سمرقندی ، امیرعبدالله‌بن طاهر خراسانی (متوفی ۲۳۰ هـ) باصدور فرمانی ازهریک اززرتشتیان قلمرو خود یک من کتب وآثار دینی و ادبی وعلمی آنهارابخواست وبسوزانید وهرکس‌که نداد جانش راباخت .

بگفته صاحب‌تاریخ تباهی فارسیان " درهرگوشه وکنارسلاطین‌اسلام‌بتباهی زرتشتیان وکتب‌مذهبی ایشان میپرداختند منجمله درزمان معاویه حکیمی از معاویه درخواست کردکه‌ویرا اذن دهد تاازکتابخانه‌که‌ازفارسیان درنینوا باقی است ، برخی ازنامه‌های علمی وعملی که قوام دولت وسلطنت وقواعد سیاست وریاست وحکمت است بعربی ترجمه کنند . معاویه پس از آنکه بربودن آن کتابخانه اطلاع یافت امرکرد تاآنرا آتش اندرزدندوبسوزانیدند که‌ورقی

www.tabarestan.info تبرستان

ازآن بیرون نیاید . دیگر درهرات پادشاهی ازاهل اسلام کتابخانه بزرگ آنجارا بسوزانید . "

فرمانروایان بیگانه تامدت دویست سال واندی ، باقهروغضب ووسایل گوناگون درمحوملیت ایرانیان کوشش نمودند ولی چنانکه درمصروسوریه وشمال افریقا موفقیت حاصل نمودند ، درایران باياس مواجه گشتند ، بلکه تحت نفوذ فرهنگ ایرانیان قرار گرفتند . یکی ازخلفای بنی امیه اظهار داشته ، متعجبم که ایرانیان درطی هزارها سال کشور داری بما احتیاج نداشتندوما کمترازصدسال فرمانروائی بکمک آنها نیازمندیم .

چنانکه گفتیم تازیان درترویج زبان عرب بین ایرانیان ، بنیروی شمشیر ویاتطمیع بمقام وجاه وزروسیم واستعمال روزمه اسلامی درثبت رویدادهای روز بغایت بکوشیدند ، چنانکه دانشمندان ایرانی . بمیل تمام ، آثار و نوشته های خودرا بزبان عربی تالیف نموده وآنرا غنی ساختند . بسیاری ازایرانپرستان . دربیرون انداختن بیگانگان ازکشور خویش مساعی جمیله ابراز داشتند . ولی چون کوششهای آنها انفرادی ومواجه بامخالفتهای خودی وبیگانه بود ، بجائی نرسید .

اسپهبد مازیار غارنوندی (۲۲۴ - ۲۰۱ هـ) طرحهای بزرگی درتبرستان ، برای برقراری استقلال پارسیان بریخت ، ولیک بواسطه غدر برادران خودکه بوعده های دروغ و مکر اعراب فریفته شده بودند ، بدست دشمن گرفتار گردیدوسر ازدست داد . بابک خرمی که دربخش آذربایجان دم از استقلال میزد وسالیان درازسپاه اعراب رابیچاره ساخت ، بالاخره بفریب گیدرافشین پسرکاوس پادشاه اشروسنه خراسان که دردربار خلافت میزیست وبااو دم ازیگانگی ودوستی میزدو اورا درپیکار با خلیفه محرک بود گرفتار شدوبدست خلیفه بوضع ناهنجاری کشته گردید . مساعی یعقوب لیث صفارکه درترویج زبان فارسی بکوشید ، در برانداختن دستگاه خلافت ، بواسطهٔ مرگ ناتمام ماند . مرد آویژزیار (۳۲۶-۳۱۶ هـ) که آهنگ برچیدن دستگاه خلافت وخراب کردن بغداد برسرخلیفه وتعمیر بارگاه انوشیروان وپایتخت ساختن تیسفون داشت ، بواسطهٔ خیانت نزدیکان خود که خویشتن رابزروسیم خلیفهٔ بغداد فروخته بودند ، درحمام کشته گردید . بسا ازبزرگان وایرانیان باستان دیگر در همین راه جان ازکف دادند که ذکرهمه سخن بدرازا کشد .

بنابرآنچه دربالا گفته شد ، اعراب درمحو ملیت ایرانی ونابودکردن آثار ونفوذ زرتشتیان میکوشیدند ، بازهم درگوشه وکنار ، وقایع وحوادثی را

میبابیم که با روزمهٔ زرتشتیان درکتب تواریخ که نویسندگان آن مسلمان ویا سیدبوده اند ثبت گردیده است .

اینگونه روزمه های زرتشتی تا سال ۸۷۱ هجری (۱۴۶۶ میلادی) بنظر میرسدودلیلی است براینکه نفوذواقتدارزرتشتیان درآن خطه ها پایدار بوده است . مورخان اسلامی درذکر چنین وقایع . روزمهٔ زرتشتی را نیزباتفاق روزمهٔ اسلامی یادنموده اند . درهمه این روزمه ها سنه مستعمله هجری است وازسنهٔ یزدگردی معمول بین زرتشتیان امروزی ذکری درمیان نیست ،وخود برهانی است که سنهٔ جعلی یزدگردی درآن بخشها معمول نبوده . چنانکه چند سال پیش درنامه هوخت آورده ام سنهٔ یزدگردی با مبداء سه شنبه ۲۲ربیع الاول سال ۱۱هجری برابر ۱۶ ژوئن ۶۳۲ میلادی سال رحلت پیغمبر اسلام بوده که کارگردانان مدعیان نبوت ، درطی سده های اوایل اسلامی بنام یزدگردی مشهور ساختند .

منظور ما دراین فصل نشان دادن روزمه های زرتشتی است که تا سده نهم هجرت بوسیله مورخان اسلامی درذکر وقایع بکاررفته است . دربخشهائی که روزمهٔ زرتشتیان باتفاق روزمهٔ اسلامی درثبت وقایع بکاررفته ، ثبوت اکثریت ، بلکه اکثریت تام نفوس زرتشتیان درآن روزگاران دربخشهای نامبرده میباشد . بهاء الدین محمدبن حسن بن اسفندیار الکاتب الاملی الطبری معروف بابن اسفندیار وصاحب تاریخ تبرستان (۶۱۳ ه) ومولانا اولیاء الله الاملی الطبری صاحب تاریخ رویان (۸۰۵ ه) ونیز ظهرالدین مرعشی الاملی الطبری ازسادات مراعشه صاحب تاریخ تبرستان ورویان ومازندران (۸۹۳ ه) وحمزهٔ اصفهانی صاحب تاریخ سنی الملوک درآثار خود روزمهٔ زرتشتیان را یاد نموده اند . سلطان ابوکالنجار فرزند فناخسروعضدالدوله دیلمی نیزهنگام زیارت آثار تخت جمشید ، نام خودرا باروزمهٔ زرتشتیان بردیوار آنجا نقرکرده است واین خودنشان احساسات زرتشتیگری این پادشاه است . درزیرصورتی است از وقایع یادشده باروزمهٔ زرتشتی :

ابن اسفندیار درمورد مسجد جامع ساری مینویسد " پس اول والی ازقبل بنوالعباس بطبرستان ابوالخصیب بود . واول عمارت که اهل اسلام فرمودند . مسجد ساری ابوالخصیب فرمود روزدوشنبه ماه آبان سال بر ۱۴۴ هجری (۷۶۱ م)

روزورود حسن بن زیدمعروف بداعی کبیررا بساری درنخستین روزمستسرقه پارسی بسال ۲۵۰ ه (۷۴۶ م) نوشته اند .

یعقوب لیث صفاربگفته ابن اسفندیار درهرمزدروزواردیبهشت ماه ۲۶۰ ه

(۸۷۳ م) رهسپار ساری شدوخروج او ازتبرستان چهارماه بعددرشهریورماه همان سال است .

داعی کبیرحسن بن زیدالعلوی درروز۳ رجب برابر شهریورماه سال ۲۷۰ هجری (۸۸۳ م) درگذشت .

حمزه اصفهانی درسنی الملوک روزکشته شدن داعی صغیرمحمدبن زیدالعلوی راآسمان وشهریورماه برابرجمعه ۵ شوال ۲۸۷ هجری (۹۰۰ م) مینویسد .

محمدبن هارون سرخسی روزتیرومهرماه قدیم ۲۸۷ هـ ازگرگان روانه تمیش وساری شد .

ابوالعباس عبدالله عامل امیراسمعیل سامانی درتبرستان ، درهرمزدروز وبهمن ماه ۲۹۰ هجری (۹۰۳) دردشت تمنگا یا تفنگا بنا صرکبیرومحمدبن هارون مصاف داد .

امیراحمدسامانی ، امارت تبرستان را بسلام ترک دادوابتاریخ جمادی الاولی برابرروزاشتادوآذرماه ۲۹۷ هـ (۹۰۹ م) رفت .

مردم آمل در ۲۲مهرماه ۲۹۸ هجری برسلام ترک شوریده اورا ازآمل بیرون کردند .

اسفار پسرشیرویه در۲۶ ذیقعده ۳۱۶ هجری برابراشتادروزوآبانماه در طالقان کشته شد .

مردآویز پسرزیاردر۳ربیع الاول ۳۲۳ هـ برابرباآبان روزوبهمن ماه درگرمابه اصفهان کشته شد .

بگفته میرظهیرالدین مرعشی روز۳ شنبه ۱۴ شوال اول مهرماه قدیم سنه ۸۷۱ هجری (۱۴۶۶میلادی) ملک کاوس دعوت حق رااجابت کرد . بفرمان سیدسلطان محمدپادشاه مازندران ، امیرکیاسیدبرادرسلطان باتفاق جمعی ازبزرگان وخود مورخ میرظهیرالدین برای ادای مراسم تسلیت بملک جهانگیروسایر فرزندان ملک کاوس وبرادرش ملک اسکندرروزپنجشنبه ۱۵ ذیقعده موافق اول آبانماه قدیم سنه ۸۷۱ هجری متوجه کجور شدند. ملک کاوس استنداررویان بودوسی‌ودومین پشت مستقیم او بجاماسب برادرقباد پدر انوشیروان میرسد .

بگفته صاحب اقلیم پارس درتخت جمشید (پرسپولیس) بردیوارپنجره بین ایوان وتالار ازجانب مشرق کتیبه عربی زیربخط نسخ نقرگردیده " حضرت شاهنشاه المعظم ملک الملوک محیی دین وغیاث عباداله وقسیم خلیفة الله ابوکالنجاربن سلطان الدوله معزامیرالمومنین اطال الله بقائه هذاالمکان روزبهمن من ماه آبان سنه ثمان وثلثین واربع مائة متوجها بالطالع الاسعدالی کرمان وکان حضره فی سنة ثمان عشره واربع مائه وهی سنة الفتح بفاروق ".

کتیبهٔ بالاحکایت ازدوبار حضورابوکالنجاردرتخت جمشیدمینمایدیکی‌در روزبهمن وآبانماه سال ۴۳۸ هجری (۱۰۴۶ میلادی) که‌عازم کرمان بوده و کتیبه فوق رانوشته‌ویکباردر ۲۰ سال پیش ازآن بسال ۴۱۸ هجری که سال پیروزی آن شهریار درفاروق بوده‌است .

دانشمند معاصر آقای علی سامی درکتاب‌آثارتاریخی مرودشت ،ضمن توضیح درباره ویرانه‌های شهراستخر مینویسد که محیی الدین ابوکالنجار فرزند فناخسروعضدالدوله‌درسال ۳۷۲هجری بفرمانروائی فارس رسیدو بدستور اودرسال ۴۳۶ هجری شهر استخر راخراب‌وبرج وباروی آنرا باخاک یکسان نمودند وساکنین آنجارابکلی بشیراز کوچانیدند .

چترا پاتی شیواجی

نسب نیاکان شیواجی ملقب به چترا پاتی (ظل الله)
مرددلیروبیباک وماجراجووبنیان گزارسلطنت مراته
درهندوستان ، بگفته‌تاریخنویسان هندبپادشاهان
ساسانی میرسد .

چترا پاتی شیواجی‌پورساهوجی ازگروه‌بهونسله ،یکی‌ازکشاورزان دلیروبیباک و متهوروماجراجووبنیان گزارسلطنت مراته میباشد .شیواجی‌درطی‌زندگی پرماجرا و پیکارها ،روح‌دلیری‌وسلحشوری‌را درعروق مردم استان فعلی مهاراشترادمید ،مردمیکه کشاورزان آرام وزحمتکش وتوسری خوربودندوهرگونه‌زجروآزاروهتک شرف‌وناموس و خرابی‌وبی‌احترامی‌نسبت بمعابدشان راکه‌سردارا ن وسربازان وفرمانروایان خارجی برآنها واردمیآوردندباخموشی متحمل میگشتند . فقط کوهسارنشینها رزمی‌وتهراندا ز وژوبین اندازماهربودند .

برگهای زرین تاریخ مراته ،ویژه‌پیروزیهای شیواجی است ، دلاوری که‌دولت نیرومندگورگانی معروفه‌بمغول واورنگ زیب‌سلطان جبارآن خاندان وسردارا ن مجرب ورزم دیده‌وآزموده‌اورا پریشان وبی اعتبارساخت . اینک که‌مردم هند بآزادی واستقلال رسیده‌اند ،شهرهای‌مهم استان مهاراشترواستان نشین آن شهربازرگانی و صنعتی بمبئی رابا مجسمه‌های بزرگ این فرزندداليروماجراجوی خودکه‌ضربات سهمگین بمناطق نیرومندقلمروسلاطین مغول واردساخته‌است آراسته‌اند .

بگفته‌علی‌ابراهیم خان صاحب‌تاریخ مرهته‌ریاست مرهته‌باخاندان بهونسله میباشدونسبت آنها به‌راجه‌های اودیپورمیرسدکه‌لقب‌رانا دارند .رانای متقدم بقول

مشهورا زا ولادا نوشیروا ن بوده . بهنگا میکه سپا ه اسلام ایرا ن را زیروروکردند ،ا ولاد انوشیروا ن بهرجا نب پرا کنده شدندویکی ا زآنها بهندا فتا دوبمنصب را جگی ارتقا یا فت الحا صل یکی ا زا ولادرا نا ،بنا برنزا ع وخصومت ا خوا ن خود ،سرزمین ا ودیپوررا گذا شته بکشوردکن رفت ودرکرنا تک مقیم گشت .بزرگا ن دکن نظربجلالت دودما نش طرح خویشی با وی درا فکندند . فرزندا ن ا ودوگروه شدندیکی ا نتولیه دیگری بهونسله .

بنا برگفته علی ا برا هیم خا ن،خون ا یرا نی درعروق شیوا جی جا ریست که نسب ا و بوسیله نیا گا نش با نوشیروا ن شا هنشا ه معروف سا سا نی میرسد . ما در ا ین موردبا ذکرگفتا رتا ریخنویسا ن دیگردربعدصحبت خوا هیم دا شت .

نام سا هوجی پدرشیوا جی پهلوا ن گفتا رما ویکی ا زا فرا دخا ندا ن بهونسله که بکشا ورزی مشغول بود ، نخستین با ردرسا ل ۱۶۲۸میلادی دربرگهای تا ریخ ثبت گردیده ا ست وآ ن هنگا می بودکه فتحخا ن وزیرخا ندا ن سلطنتی نظا مشا هی درا حمد نگر ، ا ورا بتعا قب سپا هیا ن شا هنشا هی مغول،ما مورغا رت وچپا ول خا ندیش شرقی سا خته بحرا ن ا وضا ع سیا سی روزگا روکشمکشهای با دولت مغول وتها جمات مستمرسپا هیا ن بیجا پوری،رشته شیرا زه ا مورسلطنت نظا مشا هی را ا زهم گسیخته وفرصت خوبی بدست سا هوجی که مبرز ،ورزیده وکا ردیده بوددا دتا سروسا ما نی با وضا عدرهم وبرهم وپریشا ن خودبدهدودهستا نی چندا زقلمرونظا مشا هی را ما لک گردد .

تولد شیواجی

چترا پا تی شیوا جی دومین پسرا زنخستین با نوی سا هوجی بنام جیجی با ئی در دهم آوریل ۱۶۲۷قدم بعرصه وجودنها د . بگفته صاحب تا ریخ مرهته ،سا هوجی ا زقوم بهونسله نخست درزمره ملازما ن برها ن نظا مشا ه ا نسلاک یا فته بعدا زآ ن درسلک ا تبا ععا دلشا ه که فرما نروای کوکن بوددا خل گشته شرا یط خدمت بتقدیم رسا نید . بسا ل ۱۶۳۷ بخش پونه وغیره درجا گیر (ا ملاک) خودیا فت ودرآ ن بخشها بآ یین زمینداری بنای توطن گذا شت ودرآ خرعمربنوکری شا هجها ن پا دشا ه گورگا نی سرما یه ا فتخا را ندوخته ملازم رکا بشدوشیوا جی پسرش درجا گیربود .

شهرپونه که ا ینک بعدا زبمبئی مرکزا ستا ن مها را شترا بشمار میآ یددرآ ن روزگار روستای مخروبه ای بودوبا شندگا ن آ ن بسیا را ندک وپرا کنده وخا نه های پوشا لی ، مساکن آنها را تشکیل میدا د . مبا شرسا هوجی درآ با دا نی پونه ا قدا مات مجدا نه بعمل آوردومزا رع وبا غات عا لی ا حدا ث وبنا های رفیع برای ا قا مت ا ربا ب خودسا ختما ن نمود . پس ا زمسا فرت سا هوجی ا زپونه وا شتغا ل ا ودرپیکا رهای ا برا هیم عا دلشا ه ، با نویش جیجی با ئی با تفا ق کودک خردسا لش شیوا جی بسرپرستی مبا شرا ملاک درآ نجا

میزیستند. شیواجی تربیت یافته مادردانشمندومباشردلسوزپدرخویش میباشد. درتمام مدت عمرلذت مهرومحبت پدری را نچشیده است.

بگفته سرکار،صاحب تاریخ شیواجی،شیواجی بسال ۱۶۳۸ واردپونه میگرددو ۱۱ سال بعدهنگام وفات مباشرومربی خویش،رتقوفتق اموراراضی ومزارع را خودبدست میگیرد،درحالیکه پدرش درمیدان پیکارها وتهاجمات گوناگون روزگارخودرا بسر میبرد. بگفته سرکار،شیواجی نیزمانندا کبرشاه وحیدرعلی ورانجیت سینگ پادشاهان بزرگ هندبیسوادوامی بوده است. بگواهی کارمندان شرکت بازرگانی شرقانگلیسی که درآن روزگاردرهندبسرمیبردند،عرایضی که به پیشگاه شیواجی تقدیم میگشت بدست وزیرمیدادتابرایش بخوانندوتاکنون هیچگونه نوشته ای بخط خودا ودیده نشده است اما شیواجی هوش وذکاوت فراوانی داشت وغالب مندرجات کتب دینی وداستانهای حماسه ای راکه بگوشش میخواندند درحفظ داشت.

هنگام بیماری دوساله ابراهیم عادلشاه که بمرگش پایان یافت،آتش آشوب وشورش درسراسرقلمروسلطنت اوشعله ورگشت وسربازان وسردارانی راکه برای حفظ قلاع ونگهبانی مرزها گذاشته بودند،بواسطه نبودن کارفرما ونرسیدن جیره وآذوقه آواره گردیدند. ازطرف دیگرسرداران سپاه دولت مغول با وارد ساختن فشار بر عادلشاه وتهاجمات پی درپی،بخش مهمی ازقلمروسلطنت اورا با نضمام دهستانهای متفرقه ساهوجی پدرشیواجی راکه دربخشهای دیگرداشت بین خودوسلطان بیجاپور تقسیم نمودند. شیواجی که مردبیباک ومشهوروماجراجوورزیده بوددرآنحال فرصت یافته سربطغیان وتمردبرافراشته اطرافیان را بدورخودجمع ساخت واکثرقلاع وبارو های معتبرابراهیم عادلشاه که خالی ازسپاهیان محافظ وآلات دفاع بودبتصرف خوددرآورد

بگفته ظهوری صاحب محمدنامه،اقدامات شیواجی دربسط متصرفات خود،بواسطه توقیف ناگهانی پدرش ساهوجی بوسیله مصطفی خان امیرالامرای بیجاپوروغصب اراضی واملاک اودربخش جنوبی کشوربحال ایست درآمد. شیواجی برای نجات پدربفکر افتادوچاره را منحصردرجلب دوستی وحسن نظرشاهجهان شاهنشاه مغول نسبت بخویش وخدمت دربسط قلمروسلطنت اودیدکه با سلطان بیجاپوررابط حسنه نداشت. لذا بشاهزاده مرادبخش که ازجانب پدردردکن نیابت سلطنت را داشت متوسل گردیدو پیشنهاد حاضری خودرا درخدمت بشاهنشاه با وگوشزدکردودرضمن وساطت شاهنشاه را در نجات پدرش ازچنگال سلطان بیجاپور تقاضا نمود. شاهزاده مرادبخش بغیراز وعده های زبانی،بشیواجی همراهی نکرد، تاآنکه سلطان بیجاپورپس از چندماهی بنا بمصالح سلطنتی خویش، ساهوجی را با گرفتن پیمان وفاداری وتعهدپرداخت مبالغی هنگفت برای آزادی اززندان رها کرد.

چون شاهنشاه مغول برای نجات ساهوجی اقدامی بعمل نیاورد، شیواجی نیز وفا به پیشنهادخودرا لازم ندانسته، پیروی ازفعالیتهای دولتین مغول وبیجاپور تکه هائی ازقلمروسلطنت نظامشاهی را متصرف گردید. بگفته علی ابراهیم خان "چون علی عادلشاه بسلطنت رسیدبواسطه صغرسن، خبرگیری ملک چنانکه بایدنتوانست. لذا زوروقوت شیواجی دوچندان شد، وسایرقلاع کوکن را بتصرف درآوردونیزحصنهای جدید را با آلات جنگ برپا وآماده ساخت وازمتابعت علی عادلشاه بی محابا سرباززده شروع بتاخت وتاز وتاراج نواحی واطراف کوکن کرد."

درآن اوان شاهزاده اورنگ زیب ازجانب پدردردکن نیابت سلطنت را داشت. شیواجی بکوشیدتا اورا برسمیت شناختن متصرفات تازه خودوادارسازدکه ازعلی عادلشاه تسخیرکرده بودولی اورنگ زیب روی موافقت نشان نداد. بنابراین پس ازچندی بخشی ازسواران جنگی خودرا، برای تهاجم وغارت وچپاول قلمرودولت مغول دردکن اعزام داشت وآنها نیزماموریت خودرا باتهوروجسارت بی اندازه انجام دادندوتادروازه احمدنگرپایتخت نیابت سلطنت تاختند. خودشیواجی بامتابعان ازطرف دیگرمراکز بازرگانی دولت مغول را درشمال بچاپیدوزروسیم وجواهروا موال فراوانی بچنگ آورد.

اورنگ زیب برای دفاع ازقلمروخویش وحفظ رعایا ازتهاجمات شیواجی با سلطان بیجاپورپیمان مودت بست وباتفاق یکدیگربرخلافه شیواجی به پیکارپرداختند شیواجی دشمنان را بدرون قلمروخود، وارتفاعات کوههای صعب العبورکشانید و رستم وافضل خان بزرگترین وقهارترین سرلشکرهای سلطان بیجاپوررا با مهارت و تدبیرقتل، وغنایم بیشماربدست آورد. سپس سواحل دریارا هدف خویش قرارداده بعضی ازبنادررا متصرف وراههای دریائی برای خودبازکرد.

بگفته علی ابراهیم خان "شیواجی دست بغارت قوافل بحری که عبارت ازجهازات است برگشادورفته رفته با بعضی ازمنتسبان دولت شاه اورنگ زیب عالمگیرکه درامات متعلقه آن حضرت بسرزمین دکن قیام میداشتندجاده پرخاش پیمودن گرفت. حضرت خلدمکان که غیورترین پادشاهان بود، این گستاخی راازوی نپسندیده، با میرالامرا شایسته خان صوبه دار دکن فرمان فرستادکه به تنبیه شیواجی متوجه گردد." هرچند امیرالامرا سعی وتلاش بسیاربکارببردکاری نتوانست ساخت. شبی شیواجی فرصت یافته با عده قلیل وتهوروسرعت شگفتی که خاصه اوبودبرلشکرگاه امیرالامرا شبیخون زد و درپی قتل شایسته خان درحرمسرای اوداخل گردیدولی امیرالامرا بواسطه هوش یکی ازکنیزان باجامه خواب فرارنمودوابوالفتح خان پسرش درآن گیرودارکشته گردیدو شیواجی با نشان دادن ضرب دست سختی بدشمن وغنایم فراوان مراجعت کرد.

اورنگ زیب پس از اطلاع از چنان شکست ننگین ، شایسته خان را از سرلشگری معزول وپسرخویش شاهزاده محمدمعظم را رسماً "بنیابت سلطنت قلمرودکن منصوب وسرلشگری ورتق وفتق امورو فرمان صلح وجنگ را براجه جیسینگ سردار مجرب خویش سپرده اورا روانه دکن ساخت . راجه جیسینگ با مهارت خاص خویش، واطلاع به تاکتیک جنگی شیواجی ، درحملات وپیکارهای چندکه با او نمود ، قلاع چندی را متصرف وقلمرووی را تاراج کرده ،اورا مغلوب وبزانودرآورد . چنانکه شیواجی برای حفاظت جان ومال بقیه اتباع خویش درخواست صلح داد وبا تخلیه چندین قلاع معتبر دیگر پیمان صلح را طبق مقررات کمرشکن بدلخواه راجه جیسینگ مهرکرد واز بیجاپور لوازم اطاعت بجاآورد . راجه فرمان عفوتقصیرات گذشته اورا از دربار شاهنشاهی دراگره بخواست وسنبهاجی پسرشیواجی را با خلعت زیبا ولقب پنجهزاری سرافراز نمود .

شیواجی پس ازآنکه دغدغه خاطرش از ناحیه نیروی مغول آرامش یافت به حملات خویش برقلمرو سلطان بیجاپور بیفزود . آباجی سندیوسردار اوشهرکلیان را مسخرساخت چنانکه فرماندار شهردرگیرودار فرار فرصت بردن بستگان خودرا هم ننمود .

سردار شیواجی یک دختر زیبا وخوشگل مسلمان را دستگیروبشیواجی تقدیم کرد . دختر پریشان ومضطرب واز ترس ناموس رنگ باخته بود . شیواجی برای دورکردن ترس وخوفش گفت " اگر مادرمن نیزچون تووجیه میبود من هم مردخوشگلی میبودم ."

سپس اورا با زینت وجواهر بیاراست وباتفاق پانصدسوار نزدخویشانش به بیجاپور فرستاد که درآنجا پناهنده شده بودند . بگفته خافی خان مورخ متعصب اسلام ، دختر نامبرده عروس ملا احمدنواب فرماندار کلیان بودواخلاق نیکوی شیواجی راکه برخلاف مهاجمین مسلم دست بناموس مردم نمیزد ، بسیار میستاید .

شیواجی با اصرار پی درپی راجه جیسینگ ووعده وپیمانهائی مبنی بر اینکه اگر ناصیه سای دربار شاهنشاهی گردد ، اورنگ زیب شاهنشاه مغول اورا با خلعت وجاه ومقام پیشین سرافراز میسازد وباحتمال قوی قلمرومفتوحه اورادوباره باومسترد میدارد ، بالاخره برخلاف میلوتصویب شورای سرداران خویش پس از ترتیب امورکشورداری درصورت غیاب همیشگی بسال ۱۶۶۵ م با پسرش سنبهاجی وبرگزیدگانی ازمتابعان باگره وپایتخت اورنگ زیب عزیمت نمود ، ازقضای روزگار ورودا وبآنجا مصادف شدبا نخستین جشن تولدشاهنشاه پس ازنشستن برسریرشاهنشاهی دراگره ،وجاروجنجال زیادی دردربار برپا بود . بواسطهٔ تاخیر شیواجی وورود اوبروزجشن ، کسی ازبزرگان دولت وهمشان با اوبواسطه حضوردر دربار فرصت استقبال اوراندا شت مگریکی ازسران ناچیز ومهماندار اوپسرراجه جیسینگ . شیواجی هنگام ظهوارد دربارگردیدوبزرگان وسردارا ن بنسبت مقام خویش رده بسته ایستاده بودند . شیواجی را اشتباها " درچندصف پشت سردیگران و

دررده سرداران پنجهزاری رتبه پسرش که نسبت بمقام سلطان مرهته ناچیز و حقیر وننگین بود نگاهداشتندوآنهم در جائیکه ازنظرشاهنشاه مخفی بود . بعلاوه مهاراجه جسوانت سینگ که جلو او ایستاده بود ، سرداری بودکه درمیدان پیکار با شیواجی روباه صفت پشت بسربازان اوکرده روی بگریز نهاده بود .

شیواجی ازدیدن اینحال بغرید وبا غضب صدای اعتراض بلند نمودکه مردی چون من پشت سرنابکاری قرار میدهید که درمیدان رزم پشت خودرا بسربازان من نشان داده است . این راگفته ازدربارقدم بیرون نهاد .

پادشاه پس ازاطلاع ازپیش آمد چندنفرازبزرگان دربار را مامورکرد که شیواجی راآرام کرده وخلعت باوپوشانیده بدربار بازآورند . ولی مزاج گرم وتند شیواجی ازسخنان نرم وعذرهای آنان آرام نیافت ازرفتن بدربار وپذیرفتن خلعت سرباززد . لذا بزرگان باسیاست بشاه فهماندند که حال شیواجی بواسطه حرارت روز ومسافت دورودراز که پیموده است دگرگون گردیده وازحال اعتدال بیرون است . بنابراین مهماندار بفرمان شاه ، شیواجی را برای آسایش بمنزل برد .

سرلشگر وسردارانی که درمیدان آورد گاه ازشیواجی شکست یافته و شرمساری دیده بودند وهم بواسطه حسادت باراجه جیسینگ که شیواجی را منکوب ساخته بود ، فرصت خوبی یافتند که شاه را برخلاف شیواجی برانگیخته وپیمانها ئیکه راجه جیسینگ باوداده بودبی اعتبارسازند . لذاگوش شاه را نسبت برفتار حق بجانب شیواجی، دردربار وتهوربی سابقه اومسموم ساخته اورا برقتل وی ترغیب مینمودند . پسرراجه جیسینگ که سمت مهمانداری اورا داشت بشاهنشاه عرض نمود که پدرش شیواجی را باوعده های بسیارخوب مبنی برنوازش ودلجوئی شاهنشاه از وی اورا بدربارواگره روانه ساخته است . اگر چنانچه شاهنشاه بفکرنابودکردن شیواجی است بهتراست اول اورا (مهماندار) بقتل رسانیده سپس بشیواجی پردازد اورنگ زیب برای تسکین خاطراوقاصدی بدکن اعزام داشت تاگزارش وعده وپیمانی راکه راجه جیسینگ بشیواجی داده است برایش بیاورد ودرضمن شیواجی را درمنزل حبس نظرنمودوخانه اش را با پانصدسرباز مسلح محاصره کردوچندین نفرنیزدرخود منزل کشیک میدادندواورا ازنظردورنمیداشتندودرضمن قدغن ساخت کسی بملاقات شیواجی نرود . بالاخره شیواجی درطی سه ماه حبس نقشه فرارخویش را طرح وعملی نمودومسافت یکهزارمیل را ازاگره پایتخت اورنگ زیب تا راجگردپایتخت خویش بپیاده درمدت ۲۵ روز پیمود .

فرارشیواجی ازاگره ، اورنگ زیب را پریشان ساخت ومهماندار اورا زندانی ومحافظانش را سیاست نمود . شیواجی پس ازورود بماوای خویش خودرا تاسه ماه پنهان ساخت . پس از استراحت وبهبودی کامل خودرا آفتابی ونقشه کین توزی ازدولت مغول را طرح وعملی نمودودودفعه ناگهان وباسرعت شگفتی بشهرسورت پایگاه نظامی دولت مغول ومرکز بازرگانی حمله بردوآن شهررا باستثنای کارخانهای انگلیسی وپرتقالی وهلندی کاملا" غارت وآتش زده مراجعت نمود .

غارتگری وسرعت حملات شیواجی چنان بغایت زیادبودکه استماع نامش مردم آن سرزمین را بلرزه درمی‌آورد .سورت موقعیت بازرگانی خودرا بواسطه تهاجمات شیواجی ازدست داد .شرکت بازرگانی شرق انگلیس سورت را ترک وجزیره ماهیگیران را باتلاقی بمبئی را پایگاه ومرکزبازرگانی خویش قرارداد . شیواجی درزندگی ماجراجویانه ودلاورانه خودشالوده سلطنت مرهته را بریخت واین گروه برزگر و رنجبررا بسوی زندگی دلیرانه وسلحشوری سوق داد .

تاجگذاری

بین هنودرسم است تا پادشاه هندومراسم تاجگذاری راکه با مراسم دامنه دار و پرپیچ وخم دینی توام است بجانیاوردا وراپادشاه نمیشناسندبلکه اوراطاغی ویاغی میخوانندوفرمانبری نمیکنند .شیواجی برای رفع این نقیصه وهم برای اینکه پادشاهان دیگرهندا وراپادشاه قانونی بشناسند ،ناگزیرشدکه پس ازپیروزیها وبسط قلمروسلطنت مراسم تاجگذاری را بعمل آرد .برای انجام اینکارمانع بزرگی وجودداشت وآن اینکه برهمنان فقط گروه رزمیان(خشتریا) را محق تاجگذاری میدانندومراسم را برای اوبجا می‌آورند .لذا برای شیواجی که نیای بزرگش مردی کشاورزبودوپیرمردان قوم بیاد داشتندتاجگذاری خالی از اشکال نبود . بایستی بزرگترین وسرگروه برهمنان پندیت بخشتریا بودن اوگواهی دهند . بنابراین وزیراوپس ازکوشش بسیارشجره نامه خاندان بهونسله راکه وی ازآن بودپیداکردوبرهمن دانشمندومتبحردرچارویدبنام گاگابهاته بدرستی آن شجره نامه گواهی دادوپس ازالحاح واصرار بسیاربزرگان مرهته حاضرشد مراسم تاجگذاری شیواجی را بشخصه انجام دهدوازمرکزخویش دربنارس وشمال هندبدکن جنوب هندورایری پایتخت شیواجی مسافرت نماید .

گاگاپس ازورودبه رایری،مراسم تاجگذاری را نخست باپایبوسی ازمادرپس از ۹ روزدر۶ژوئن ۱۶۷۴میلادی بپایان رسانید .نماینده شرکت بازرگانی شرق انگلیس نیز باهدایای مناسب برای راضی نگاهداشتن اووعدم تجاوزحمله برشته بازرگانی آنها در پایتخت مجلس جشن حاضرودر ۱۱ژوئن پیمان بازرگانی وکسب اجازه درتشکیل تجارتخانه درپاشت وقلمروا وبادولت شیواجی منعقدساخت .شیواجی بسال ۱۶۸۰میلادی بمرگ طبیعی درگذشت .

اصل ونسب شیواجی

چنانکه گفتیم علی ابراهیم خان صاحب تاریخ مرهته قوم بهونسله را ازاخلاف رانا های اودیپورمیداندکه نسب خودرا بیکی ازافرادانوشیروان دادگرشاهنشاه ساسانی میرسانندوگفته اومبنی براینکه اولاد انوشیروان هنگام هجوم عرب بر ایران باطراف پراکنده شده ویکی ازآنها بهندافتاده وبمقام راجگی رسیده پذیرفتنی نیست زیراکه شیرویه پورخسروپرویزدرقتل عام شاهزادگان ساسانی کسی را باقی نگذاشت مگردوسه کودک شیرخواره که درایران بگمنامی میزیستند .لذا هنگام جنگهای عرب با

www.tabarestan.info تبرستان

ایران شاهزاده‌ای باقی‌نبودکه‌پا بفرار گذارد. بعلاوه‌شاهزادگان ایرانی‌مرگ را بر پشت بدشمن کردن گوارا ترمیدانسته‌اند. باحتمال قوی شاهزاده‌ای ازساسانیان درروزگار هرمزیا خسروپرویزبهند رفته‌باشد.

آقای جی‌جی باهی مورخ پارسی درمقاله خود موردشیواجی ورابطه اوبا بمبئی درسالنامه ۱۹۶۰ قیصرهندبمبئی باستناد ازمندرجات بمبئی گزت Bombay Gazette بسالمه مه ۱۹۰۶م مینویسد "شیواجی خودرا ازاخلاف‌رانای (پادشاه) "مارور" یا "اودیپور" میدانند. شاهانیکه خودرا ازنسل نوشزاد پسر انوشیروان عادل (۵۳۱ - ۵۷۹ م) ازدختر امپراتور موریس (۵۳۹ - ۶۰۲م) میشمارند وبه‌آن مباهات مینمایند. نوشزاد بواسطه پیروی دین نصارا طرف توجه پدرنبود. بکمک عیسویان ایران برخلاف‌پدر قدبرافراشت وسپس بهندفرار نمود. شاهزادگان راجپوت اوراعزیز ومحترم داشتند. بعدها بایکی‌ازدختران آنها ازدواج نمودورانا های اودیپور ازاین پیوند بوجود آمده‌اند."

قسمت اخیر گفته‌آقای جی‌جی‌باهی قابل قبول نیست زیراکه نوشزاد بگواهی شاهنامه وروضه‌الصفا جلداول درپیکاری که‌باکمک عیسویان ایران باسپاه‌پدر نموددرمیدان جنگ کشته شد. ناسخ‌التواریخ نیزهمین قول راتکرارا مانام پسر مسیحی انوشیروان رانوبردادمینویسدکه‌تحریفی است ازنوشزاد. دکترآرتور کریستنسن نیز باهمین عقیده موافق است.

اورم Orme درآثار تاریخی خویش Historical Fragments 1782 مینویسد "شیواجی ازاخلاف‌راجه‌چیتورمیباشدکه‌نسل خودرا به‌پورس میرسانندومباهات میکنندبراینکه خاندان آنها قدیمترین ومعتبرترین پادشاهان هنودوازبزرگترین گروه راجپوت میباشند. سرتامس رو Sir Thomas Roe بارنیر Barnier تیونات Theuenot نیز بااین قول موافقند. اما ابوالفضل درآئین اکبری مینویسد که‌شاهان چیتور ازاولاد انوشیروان پادشاه ایران میباشند."

دکونهه De Cunha مورخ مشهور پرتقالی درکتاب خویش Origin of Bombay مورد اصل ونسب‌شیواجی چنین صحبت میدارد:

"شیواجی ازگروه بهونسله میباشدونام پدرش ساهوجی ونام نیایش مالوجی است. طایفه بهونسله نسل خودرا ازشاخه جوانترخاندان شاهی اودیپورمیدانند. پدرمالوجی رانام بالاجی فرزند بهوساجی ونخستین فرداین خاندان است که‌دردکن سکونت‌اختیارکرد. ساهوجی پدرشیواجی باجی‌جی‌بائی دختر جادورا وازدواج نمود. جادورا و خودرا ازنسل راجپوت مارورمیدانندکه‌چیتورپایتخت آنهاست. بگفته Tod

صاحب‌تاریخ راجستان پادشاهان چیتور نسب‌خودرا ازیکسو به گلوت Ghelot پادشاه مارور میرسانند وازدیگر سو بخاندان ساسانیان ایران . پرنس‌گوها Goha که درولایی پایتخت نیاکان خودفرمانروائی میکردبادختر انوشیروان اززن عیسویش که‌دخترامپراتور موریس بودازدواج نمودوراجه باپور Bapur ازاین پیوند متولد شد. یکی ازدختران راناها (شاهان) بعقد ازدواج جوانترین پسریزدگرد آخرین پادشاه ساسانی درآمده‌است .

بگفته پروفسور عباس شوشتری (مهرین) پسر ونوه‌یزدگرد مدتی در تخارستان از جانب خاقان چین فرمانروائی میکرده‌اند . بنابرآنچه گذشت درعروق شیواجی نه‌تنها خون هندی ازراجپوتهای دلیرما رورجاری بودبلکه بگواهی مورخان نامبرده دربالاخون پادشاهان ساسانی ایران نیزجریان داشت .

ایرانیان وزرتشتیان درهندازروزگاران کهن

شاهنامه‌فردوسی ، آئین اکبری شیخ‌ابوالفضل ، تاریخ فرشته ،ازپادشاهان وسرداران ایران ، درهند، دردوران پیشین صحبت مینماید . درمهابهاراتا ، ریگ ویدا ، کتب دینی هندوان ، اشاراتی موردپارسیان وپارتیان موجوداست . ظفرنامه تیموری مولفه ۸۲۸ هق ، که‌مولانا شرف‌الدین علی یزدی ، بامرمیرزا ابراهیم نوه‌امیرتیمور، ازروی یادداشتها واسناد خبرنگاران تیموری تدوین کرد ، بسا ازگبران ومجوسان وثنویه‌یادمیکند ، که‌درسند ،بطنیر ، پانی پت ، دهلی ، میرتهه‌وجمون باتفاق هندوان بمقابله سپاهیان تیموری به دفاع میپرداخته‌اند . اینک بگوتاهی بذکر گفتار آنها ودیگران میپردازیم .

شاهنامه مورد فرانک ، مادرشاه فریدون که برای تامین جان فرزند شیرخواره خود ازخطرضحاک خونخوار اورابهند میفرستد چنین‌گوید :

دمان مادرآمدسوی مرغزار — چنین گفت بامرد زنهاردار
که‌اندیشه‌ای دردلم ایزدی — فرازآمده‌است ازره بخردی
همی‌کردبایدکزآن چاره‌نیست — که‌فرزندشیرین روانم یکیست
ببرم پی ازخاک جادوستان — شوم باپسرسوی هندوستان
شوم ناپدیدازمیان گروه — مراین رابرم سوی البرزکوه
بیاورد فرزندراچون نوند — چو غرم ژیان سوی کوه‌بلند
یکی‌مرددینی برآن کوه بود — که‌ازکارگیتی بی اندوه‌بود

فرانک بدوگفت ای پاکدین — منم سوگواری از ایران زمین
بدان کاین گرانمایه فرزند من — همی بودخواهد سرانجمن
ترا باد باید نگهبان اوی — پدروار لرزنده برجان اوی
پذیرفت فرزند او نیکمرد — نیاورد هرگز بدو باد سرد

شاهنامه مورد تبلیغ دین زرتشتی ونامه نوشتن شاه گشتاسب باطراف پس ازپیروزی درپیکار با ارجاسب گوید .

سوی کاردانانش نامه نوشت — که ما را خداوند یافه نهشت
چوپیروزی شاهتان بشنوید — گزینی بآذر پرستان دهید
چوآگاه شدقیصرآن شاه روم — که فرخ شدآن شاه وارجاسب شوم
فرسته فرستاد با خواسته — غلامان واسبان آراسته
شه بربرستان وشاهان هند — گزینش بدادند شاهان سند

درجای دیگر مورد آتش پرستی گوید :
میگوئید که آتش پرستان بدند — پرستنده پاک یزدان بدند
مورد اسفندیار روئین تن که ازسوی شاه گشتاسب مامور بروائی دین میگرددچنین آورده :
بدوگفت پایت بزین اندرآر — همه کشوران را بدین اندر آر
بشد تیغزن گرد کش پورشاه — بگردهمه کشوران با سپاه
بروم وهندوستان بربگشت — زدریا وتاریکی اندرگذشت
شه روم وهندوستان ویمن — همه نامه کردندزی پیلتن
مر این دین به را بیاراستند — ازاین دین گزارش همی خواستند
شاهنامه مورد پیکارهای خاندان رستم درهندنیزصحبت میداردکه ذکرهمه سخن به درازاکشاند .

صاحب تاریخ فرشته موردایرانیان درهندوچین گوید "مهاراج ولدکشن پیوسته با شاهان ایران طریقه محبت ودادسلوک میداشت . اما آخرکاربرادرزاده ازاو رنجیده بخدمت فریدون رفت ووی گرشسب بن اطرودرا با سپاه رزمخواه بکمک او تعیین فرمودوچون گرشسب بدیار هنددرآمد ، خرابی بسیاربآن دیاررسانید و تاخت وتاراج بده سال کشید . مهاراج پاره ولایت ببرادرزاده خوددادوازخود راضی ساخت ، وپیشکش خوب بهمرهی گرشسب ، جهت فریدون ارسال داشت . درزمان

www.tabarestan.info تبرستان

مهاراج،سام نریمان ازجانب فرمانروای ایران متوجه بقصد گرفتن هندوستان.
روبه پنجاب آورده بود ومالچند سپهسالار، باخلاصه لشگر هندبمقابله اوشتافته، جزصبرچاره نداشت،تاآنکه مالچند بوسیله ایلچیان چرب زبان وفرستادن زرو جواهر وپیلان وادادن ملک پنجاب بسام نریمان صلح کرده برگشت، بعضی برآنند که ازعهدفریدون، بازپنجاب درتصرف پادشاهان عجم بوده واولاد گرشسب که رستم واولادش باشند پنجاب وکابل وزابل وسندونیمروز بجاگیرداشتند.

"کیشوراج بن مهاراج چون دید حکمرانان دکن برخلاف اوبلندشدند، عریضه معپیشکش فراوان بخدمت منوچهر فرستاده استمدادنمود. منوچهرسام نریمان راباسپاه گرانگسیل نمود. کیشوراج تاموضع جالندراستقبال کردو لوازم ضیافت بتقدیم رسانید وبهمراهی وی روی توجه بجانب دکن آورد. رایان دکن ازهیبت سپاه ایران، پریشان گشته، ملک دکن بازبتصرف راجه هنددرآمد.

"زمان فیروز رای ولدکیشوراج، چون ازفوت سام نریمان، ضعفی درسلطنت منوچهر پدید آمد وافراسیاب که انتهاز فرصت مینمود براولشکرکشیدوغالب گشت، فیروز رای حقوق منوچهر وسام نریمان برطاق نسیان گذاشته، لشکربه پنجاب کشیده، ازتصرف مردم زابل بن سام نریمان برآورده جالندررادارالملک خود ساخت وایلچی معتحف بخدمت افراسیاب فرستاده،خویشتن رااززمره دولت خواهان اوشمرد. تاعهد کیقباد پنجاب درتصرف رایان هندبود. اماچون جهان پهلوان رستم دستان مسندپهلوانی رابوجود خویش مزین گردانید، بقصداسترداد پنجاب متوجه هندشد. فیروزرای تاب صدمه رستمی نیاورده. خودرابکوهستان ترهت کشیدوچون رستم، سندوملتان وپنجاب گرفته بطرف ترهت روان شد،فیروز رای هراس بیقیاس بخودراه داده، بکوهستان چهارکنده وکنده وارگریخت ودیگر روزخوش ندیدودرهمان ایام درگذشت. چون خبرفوت فیروزرای، برستم دستان رسید،بنابربیحقوقی وبیوفائی که ازرای مذکور بوقوع پیوسته بود؟ نخواست که فرزندش برمسندسلطنت متمکن گردد. پس یکی ازسرداران هندراکه سورج نام داشت ودرآن اوان بخدمتش شتافته بود. برتخت هندوستان نشانیده خودبایران مراجعت نمود ـ سورج بعداز ۵۰ سال حکومت درگذشت. معاصر کیقباد بودوهر ساله باج میفرستاد. پس ازاوپسرش بهراج پادشاه شد، کیدارنام برهمنی براو خروج کرده زمام سلطنت هندبکف گرفت وپادشاه بزرگ شداماغاشیه اطاعت کیکاوس و کیخسروبردوش داشته تحف میفرستاد.

صاحب آئین اکبری (جلدسوم) درموردا قامت وآمدورفت پادشاهان وسرداران ایران بهندوستان وچین مینویسد "جمشید شانزده سال درکابل بسربردونهفته

میداشت ، چون برزبانها افتاد شبی بهندوستان بدررفت ، اسدی از آن شب گوید :

شبی تیره چون روی زنگی سیاه نشاندم دم دودبرروی ماه
چنان تیره گیتی که از لب خروش زبس تیرگی ره نبردی بگوش

وچندی مابین سپاهیگری بسربردوچون نزدیک شد آشکارا گردد ،ازراه بنگاله به چین گریخت ودرآن راه بدست پژوهندگان ضحاک افتاد . ضحاک این مرداس نیز چند باربه هندرفته ، اسدی گوید :

همان سال ضحاک کشورستان زبابل بیامد بکابلستان
بهندوستان خواست بردن سپاه که رفتی بدان بوم هرچندگاه

گرشاسپ بن اطرط بهندوستان آمد وشگرفآویز شبهائی کرداسفندیار روئین تن بروائی آئین زرتشت برآمد ،وازکوشش اوجهانیان بدان کیش گرویدند . بپاس نصیحت نامه فریدون داشته بروش خویش گذاشت . نریمان بن گشتاسب ، سام نریمان ، زال سام ، فرامرز پور رستم وبهمن اسفندیار نیز بهندوستان آمدند .

" چون اخترشناسان ، گرشاسب را ازپادشاهی بهمن وبرانداختن خاندان و ویران ساختن زابلستان وفرزندان رستم وبرآوردن میت گرشاسب وفرزندان اورا از دخمه آگاه ساختند اولادش دخمه اورا درقنوج هندبرساختند . وچون گرشاسب عنصر پیوند گسیخت نعش اوراسام بدان معموره رسانید . وچون سام راپیمانه زندگی برشد ، زال اورا بدان شهر بردوچون رستم فوت کرد ، فرامرز اورا بقنوج رسانید وچون بهمن برزال وفرامرز چیره دست آمد وفرامرز درآن آویزه فروشد زابلستان راخراب کرد ، وبقنوج آمد . آهنگ آن دخمه نمود ، ازسهمناکی نتوانست درآمد . گویند هرکدام ازآن چهار بزرگ ، ازپیش بینی جهت او ، تحفه سترک درآنجا گذاشته بود . ازآن جمله جام جهان نما ؟ که کیخسروهنگام بدرودکردن این جهان برستم داده ، ونودمن الماس ازگرشاسب وهرکدام ازایشان برخی ازنیکو کاریهای خویش برلوحی نگاشته ، چنان خواهش نموده اند که بدخمه ایشان گزندی نرسانند . بهمن ازچنان پیش بینی وپیشکش ، بدرازای غم درشدودست ازآن سکالش بازکشید . همانا که فرامرز دوباربایین ملک آمد ،چه رستم هنگامی که با برزونبرد میباخت وبازوی اوآسیب یافت : بکیخسرو میگفته که اگر امشب پورمن ازهند بیاید ، چاره برزو تواند کرد وبناگهانی رسیدن وکارساختن اوبرزورا . "

" مانی پیکرنگار ازچیره دستی خودرا پیغمبروانمودکه منم فارقلیط .

شاپوربن اردشیر بابکان اورا پذیرفت ودرکمترزمان ناسرگی گفتار ، بروی روز

افتاد. خواست که اورا ره‌گرای نیستی گرداند. بحیله‌کاری راه‌گریزفرا پیش گرفت، وازآنجا بهند آمد وهنگامه‌لختی گرمی پذیرفت وبختاوختن رفت. بیشتر بشرقی زمین بسرمیبرد." بدیهی است بسیاری ازپیروان ایرانیش نیز باتفاق اودرهندرحل اقامت افکنده بتبلیغ مشغول گردیده‌اند.

دانشمند پارسی دکتر جیوانجی مدی درتائید گفته آئین اکبری، دریکی ازمقالات ایرانشناسی خویش گوید که‌هنگام مسافرت بدره خیبر، مردم آن حدود بنای باره جمرود، واقع درآن حوالی رابشاه جمشید پیشدادی نسبت میدهند پرفسوردارمستترنیزهمین قول راازمردم‌آن سامان شنیده.

چندین نفرازخاورشناسان معتقدند که‌ایرانیان ازدوره ویدا بخاک هندوستان قدم‌گذاشته‌اند. دکتراشپیگل دردیباچه اوستا جلددوم ص ۱۰۶گوید:

"محل سکونت ابتدائی نژادهند وآلمان رادرمنتهی شرقی ایران دربخشی باید جست که‌جیحون وسیحون سرچشمه میگیرد... نه‌تنها ایرانی بلکه‌هندی نیز باتفاق آنها بشهرهای سندمهاجرت نموده‌اند ویحتمل ایرانیان بنا باختلافی که دردین وایمان باهندوان پیدا می نمایند، بسوی مغرب رهسپار میشوند."

پروفسور مکس مولرگوید "حتی باگواهی جغرافیائی نیزمیتوان ثابت کردکه زرتشتیان قبل ازمهاجرت بایران، درهندساکن بوده‌اند. زیرا واژه‌ای که‌دردوره‌ویدا، برای زرتشتیان بکارفته، درحق فرقه‌ها وملل گوناگون هند و ایران نمیتوان اطلاق کرد. بیشک نیاکان زرتشتی کنونی دردوره ویدا ازهند بایران مهاجرت نموده‌اند." بازدرسخنرانی خویش موردعلم زبان همین گفته راتکرار وگوید "زرتشتیان ازجمله کولونی ای میباشند که‌درشمال هندوبا مردمی که کتب‌دینی آنها ویدا میباشدباهم میزیسته‌اند. سپس زرتشتیان بسوی اراچوسیا (قندهار؟) وایران کوچ مینمایند."

پروفسور بهاگوت واپته درکتاب‌خویش‌کلید تفسیرویدا اشعارمیدارنددر ریک ویدا اشاراتی موردپارسیان وپارتیان موجوداست، چنانچه دریک ویدا (I105-8) آمده‌پارشوها (پارسیان) مرامثل چندین زن بستوه‌درآورده‌اند. دربخش (VIII-6-46) آمده‌ازیادوا، شهر ترینديره، صدگاووازشهرپارسی‌هزار گاوبزور گرفتم، بازجای دیگر آمده "ای مردم پارتیان وپارسیان ثروت شما رادیده حاضر بغارت میباشند. ای ایندراوارونا پیش‌آمده، دشمنان دسیو و آریان رانابودساز.

پروفسور لودویک، واژه سانسکریتی پریتوپارشوارا بپارتی وپارسی معنی میکند. درسنگ نبشته‌بیستون نیزواژه‌پارساوپارشوه‌آمده‌که‌برابرواژه‌های

پارشوا وپریتوسانسکریت است . بنابرآنچه گذشت گروه پارشوا وپریتوم ـــــردم ناحیه‌ای میباشندکه برهندحمله می نموده‌اند . دکترمویردرمتون سانسکریت اشعارمیدارد که‌ازواژه دسیودرکتب‌سانسکریت مرادانسان است نه دیوان . دسیومردم اروپائی میباشد . شاپورجی هدی والا با مدارک نشان میدهدکه‌واژه دسیودرریگ ویدابرای نام زرتشت وزرتشتیان بکاررفته‌است .

درمتن منوسمریتی آمده‌که‌کامبوجه ، یاوانه ،سکا ، پراده ، پهلوه ومانند آن مردم دسیومیباشند . بگفته چندین دانشمند ازپهلوه . مرادپارسی یاپارتی است . بنابراین اگر مردم دسیو دردوران ویدایاپیش ازآن درهند میزیسته‌اند پهلوه‌هم جزو آنان بوده‌اند ،به‌گفته استرابو ، ارشاک بنیانگزار خاندان اشکانی راداهی میگفته‌اند . بگفته کنینگام واژه‌داهی دراوستادهیوودرسانسکریت دسیو میباشد .

نویسنده مقاله واژه هون دردایرةالمعارف‌بریتانیا گوید مردم هون پیکارهای بسیار دردوره زرتشت وحتی قبل ازآن باپارسیان وپارتیان داشته‌اند .

بگفته گشتاسب‌نریمان باستناد ازطبری ، انوشیروان وخسروپرویز با پیمانهائی باپادشاهان هندجنوبی وسند ، رابطه دوستی برقرار وتحف‌وهدایا باتفاق سفیران بهمدیگر ردوبدل میکردند . سال ۶۲۵ میلادی سفیری ازجانب پولی کسین دوم پادشاه هندبدربار خسرودوم رفت . شاهنشاه ایران نیزسفیری ازجانب‌خودبدربار پادشاه هندفرستاد که بااحترام شایانی پذیرائی شد ، تابلونقاشی بزرگی درغار نمره‌یک اجانته نزدیک اورنگ آباد : هرچندازگذشت زمان خراب‌گشته : بازهم مراسم تقدیم نامه شاهنشاه ایران ، بشاه‌هند . توسط سفیرنمایان است . بگفته صاحب‌بمبئی گزت (جلد۱۳ ص ۲۴۸) نقاشی مزبورسندی است‌که مکتب‌نقاشی اجانته‌ازمکتب‌نقاشی ایران الهام گرفته‌است

بگفته فرگوسن ، درسال ۳۶ پادشاهی خسرودوم نامه‌وهدایائی بین پادشاه ایران و پادشاه هندپولی کسین دوم (۶۱۰ – ۶۳۴ م) ردوبدل میگردد . ورود سفیرانوشیروان بدربار پولی کسین دوم ، پادشاه بادامی واقع درجنوب مراته موضوع یک تابلو نقاشی درغار اجانته میباشد . تابلو دیگر بنظر میرسد خسروپرویز ومعشوقه زیبایش شیرین باشد .

صاحب‌بمبئی گزت (جلد۱۳ ص ۲۴۸) مینویسد طبق خبردردست دراوایل سده هفتم میلادی دسته‌ای ازایرانیان واردهند میگردند . بعقیده ویلفوردرئیس دسته نامبرده پسر خسروپرویز بوده‌وخاندان مهاراجه اودیپورازنسل اوست .

www.tabarestan.info تبرستان

شیخ ابوالفضل صاحب‌آئین اکبری درجلداول ضمن تشریح صوبه اجمیر، در تائید گفته بالا مینویسد که‌رانای میوارازگروه کهلوت، خودراازنژاد انوشیروان عادل میشمارد چتراپاتی شیواجی، بانی دولت مهاراشترا، در دکن، که‌اورنگ زیب پادشاه مقتدر مغول را پریشان ساخت، خودرااز اولاد رانا ونسل ساسانیان میداند. نگارنده درمجله مهرشماره ۵ دوره ۱۳ در مقاله‌ای تحت عنوان شیواجی بطور مشروح دراین مورد صحبت داشته‌ام.

نفوذ دین زرتشتی در هند

دردوره ظهور اشوزرتشت، برهمنی دانشمند وعارفی کامل درهندمیزیست که چنگر نگهاچه نام داشت.

(دره‌سندرا باحتمال قوی درروزگار پیشین هندمیگفته‌اند) جاماسب‌وزیر شاه‌گشتاسب‌پادشاه بلخ یکی ازمریدان اوبشمار‌بود. چون شنید پادشاه و دربار‌یان دین اشوزرتشت را پذیرفته‌اند، برانگیخته‌شد. نامه‌ای بسوی شاهنشاه گسیل‌کرد، که‌ترک پیروی پیغمبریزدان گوید. شاه‌گشتاسب‌اورابلخ ومناظره باشت زرتشت دعوت نمود. چون بپایتخت رسیدوباپیغمبر روبروگردید. پاسخ پرسشهایش را بدون گشودن لب‌بشنید. سربکرنش فرودآوردودین پیغمبریزدان را پذیرفت وبهند مراجعت نموده، بروائی آئین مزدا پرداخت.

همینطور سنت زرتشتیان، ازبیاس‌نامی ذکر میکند، که‌ازعارفان هند بوده‌ودربلخ به‌حضورپیغمبررسیده وایمان آورده، بهندمراجعت نموده‌است. صاحب‌زرتشت نامه‌ودبستان المذاهب‌ازآنان صحبت میدارند، چون خراسان شامل بخش مهم افغانستان کنونی. مهددین آریائی مزدیسنی وزرتشتی میباشد، بیقین میتوان گفت که‌دین به‌ازراه‌قندها ربه‌پیشاوروپنجاب‌وشمال هند وفلات جنوبی کوه‌هیمالیا نفوذ پیدا کرده‌وباحتمال قریب، بواسطه نفوذ این دو عارف‌هندی بسیاری ازمردم آریائی نژاد شمال هند، بدین زرتشتی درآمده‌اند دکتر جیوانچی مدی، بامدارک لازمه نشان میدهد، که‌گفتار صاحب زرتشت نامه، هرچند که‌دردوره اخیرسروده‌شده، لیکن پذیرفتنی است، زیرا اسنادی دردست داشته‌که اینک راه‌زوال پیموده است. مندرجات اثرهای دیگرش باگفتارهای بعضی نوشته‌های پهلوی دردست برابرمیباشد.

دکتر اسپونربا ستانشناس انگلیسی که‌حفریات پتلی پوترا، پایتخت آشوکا،

درپتنه کنونی بسرپرستی اووهزینه سررتن تاتا پارسی مقیم بمبئی انجام یافته درگزارش خود از وجود نفوس بیشمار زرتشتیان ومغان درشمال هند ، ازبیها رگرفته ، تا به پنجاب وپیشاور ، سخن میراند ، که هنگام پادشاهی خاندان موریا ، که مقارن سال ۳۲۳ پیش از میلاد بوسیله چندراگوپته بنیاد گردید میزیسته اند . دکتر اسپونر معتقد است ، که چندراگوپته ایرانی وزرتشتی بوده بتشکیل سلطنتی درشمال غربی هند اقدام نموده است . کابل وشهرهای جنوب هندوکش وپنجاب جزو قلمرو سلطنت او بوده ونوه اش آشوکا بروسعت آن افزوده تا بمرز آسام وبخشی از اوریسه میرسانند .

دکتر اسپونر ، باستناد از مها بارانا ونوشته های باستانی سانسکریت معماران کاخ شاهنشاهی آشوکا ، درپتلی پوترا ، را ایرانی میدانند ، که بعینه مانند کاخ شاهنشاهی داریوش درپارس ولی کوچکتر ساخته شده است . مصالح ساختمانی عمارات درپتلی پوترا ، بطور کلی از چوب میبوده ، اما ساختمان قصر آشوک ، ازسنگها وستونهای شفاف بزرگ بتقلید تخت جمشید معماری گردیده .

بگفته مها بهارتا ، کاخ آشوک را دیوهائی بنام آسوره مایه ساخته اند . آسوره مایه واژه سانسکریت است که بجای اهوره مزده بکار رفته وچون ایرانیان چنانکه درسنگ نبشته های هخامنشی ثبت است . انجام کارهای خودرا بکمک اهوره مزده میدانسته اند .

معماران کاخ آشوک نیز انجام کارهای خودرا بیاری اهوره مزده قلمداد نموده اند . بنابراین هندیان درداستان ساختمان کاخ مذکور ، آسوره مایه را معمار کاخ پادشاهی خاندان موریا نامیده اند . نوشته های باستانی هندبجای اینکه کارخودرا بیاری خداوند قلم دهند ، آن را کارخداوندان مینامند .

جهانگرد چینی بنام هیوئن تسنگ (۶۹۵ م) مینویسد قصرچندرا گوپته بشکل قصرپادشاه کشوربسیاردورساخته شده است .

بگفته مها بارانا کاخ سلطنتی خاندان موریا را پادشاهان بیگانه بنام دانه وه ساخته اند . دانه ودتغییر شکلی است ازواژه دنگهاوه ایرانی ، زیرا زرتشتیان خودرا ازنژاد اریاوه دنگهاوه (کشور ایران) نامیده اند .

نکته جالب توجه دیگر واژه موریا نام خاندان چندراگوپته است ،تعبیرات درست دانشمندان هند ، موردا ین نام بنظر دکتر اسپونر ، قانع کننده نیست ، جیسوال معتقد است واژه موریا ازواژه " مروه " اوستائی و "مرگو " فرس باستان ومرو پارسی است . دکتر اسپونر معتقد است واژه مروه مشتق ازمرغاب است که در مرودشت پارس واقع است ودرهند بشکل موریا بنام خاندان چندراگوپته تبدیل

گشته ، بنظر نگارنده دکتراسپونردراین مورد دراشتباه است . مرغابی نیز دراستان بادغیسات افغانستان موجوداست . موریا بایستی ازمرومشتق وچندرا گوتپه باشنده آن شهرستان ، بخش جنوبی خراسان را بتصرف خویش درآورده ، سلطنتی بنام میهن خویش موریا تشکیل میدهدکه بپارسی امروزی مراد ازآن مروزی است .

شمس العلما دکتر جیوانجی مدی دریکی ازمقالات ایرانشناسی خویش در موضوع اوستا وهندمینویسد " ایرانیها وهندیها دوشعبه مهم آریائی نژادهند وایرانی میباشند ، که در روزگاران بسیارکهن ، بایکدیگر آشنا وازکشور همدیگر باخبربوده اند .

درکتابمنووکتابنتریاشاستر ، ازخاندان پارتهای ایرانی سخن میرانند وآنهارابه نام پهره وه خوانده اند . پهره وه یاپل لاوه یاپهلوه خاندان اشکانی پارتی میباشند : خاندان باین نام تازمان درازی درهندسلطنت داشته اندو قلمرو شاهی آنها تابمیسورجنوب هندامتداد داشته است .

"تاریخ کشمیر ، بعنوان رادجه رنجینی ، ازگروهی بنام گندهاره ،برهمنان کهتر نژاد سخن میدارد ، که دردوران خاندان ملچاوپادشاهی " مهمیره گوله " که آئین اکبری بنام میرخول ضبط کرده ، طرفتوجه این پادشاه ظالم میبودند ، پادشاه بآن گروه برهمنان کهترنژاد ، اجازه میدهد ، تمام اوقاف زیاد و گرانبهای معبد مهمی رسواره راتصرف کنند . "

هنگام مسافرت دکترمدی بکشمیریکی ازپندیت های دانشمندسرینگر باو تذکرمی دهد ، که منظور ازگندهاره برهمن کهترنژاد ، مذکور درتاریخ نامبرده موبدان وپیشوایان دینی زرتشتیان بوده است . مندرجات دیگرهمان تاریخموید قول پندیت مزبور میباشد . بنابراین ایرانیان وهندیان ازروزگاران بسیار کهن ، باهم ارتباط داشته اند .

بگفته دکترمدی ، مدارک ایرانی دیگر نیزدردست است که فرضیه سکونت ایرانیان رادرهند ، درروزگاران قبل از تشکیل سلطنت خاندان موریا باثبات میرساند .

اوزلی درترجمه جغرافیای ابن حوقل (۳۵۶ ه) آورده که بخشی ازسندوهند بگبران تعلق دارد . ایلیات درتاریخ هندخویش متذکراست که منظورازگبران ، زرتشتیان هندمیباشد . بگفته مسعودی (۳۴۶ ه) درزمان اوآتشکده های بسیار در هندوسندفروزان بوده است . مسعربن مهلهل نیزهمانند گفته بالاصحبت داشته است .

www.tabarestan.info تبرستان

بزعم مورخ پارسی پرفسور شاپورشاه هرمزجی هدی والا، باستناد از نظریات پرفسور براون وریو مراد از واژه گبر را که در ظفرنامه تیموری بکار رفته، هندو یا بت پرست میداند و معتقد است که منظور نویسندگان اسلامی در استعمال این واژه، پیروان مذاهب غیر اسلامی مانند مسیحی، هنود، برهمائی وغیره است. بنظر نگارنده چون شرف الدین علی مولف ظفرنامه یزدی میباشد و مسلمانان یزد عموماً زرتشتیان را گبر میخوانده اند، منظورش در استعمال این واژه زرتشتی باشد، چرا که در نقاط دیگر کتاب از گروه ثنویه که به یزدان و اهریمن قائلند وخلقی کثیر از مجوس و اصناف هندوان سخن میدارد.

بنابراین واژه گبر مستعمله در آنجا، دال بر زرتشتیان است نه بت پرستان هنود، چنانکه منقدان معتقدند.

بگفته صاحب ظفرنامه تیموری، امیر تیمور در تهاجم خود بهند، هزاران زرتشتیان را که با تفاق پیروان سایر مذاهب هند، بدفاع ایستادند، بقتل میرساند. از لابلای مندرجات کتاب برمیآید. که نفوس زرتشتیان در آن دوره در هند بسیار بوده است.

مثلاً" می نویسد، در قلعه بطنیر آنچه گبران بودند، یا مردم سامانه و کتیل واسندی که بیشتر کیش مجوس داشتند، یا اهالی حصار تغلق پور، طایفه ای از بیدینان ثنویه بودند، یا سکان قلعه لونی گبران ونوکران ملوخان، یا پیش از پیکار دهلی بعرض رساندند، بیش از صدهزار هندوی بیدین از گبر و بت پرست اسیر شده اند، فرمان قتل همگی صادر شد، یا هندیان گبر، مراد گبران ساکن هند، یا در بعضی مواضع گبران بیباک یا صفی گبر با جماعتی از گبران، یا شیخه گبر برلشگر اسلام حمله نمود، وبسا مانند آن در سراسر کتاب یافت میشود. درحمله تیمور بهند، نفوس بیشماری از زرتشتیان هلاک گردیدند. ولی بازعده بسیاری از آنان در هند باقی ماندند، که با لباس هندیان ملبس بودند.

از گفتار صاحب دبستان المذاهب، چنانکه خواهیم دید، درزمان اکبر شاه گورکانی نیز زرتشتیان در شمال هند باقی بودند.

ظفرنامه شامی نیز که درزمان حیات خود تیمور نوشته شده مانند ظفرنامه تیموری، واژه گبران را مورد زرتشتیان استعمال نموده است: این ظفرنامه در موزه بریتانیا نگهداری میشود بنشانی Add. 23980

صاحب دبستان المذاهب، مولف محدود (۱۰۶۰ هـ) درفصل پارسیان از وجود زرتشتیان درسراسر بخش شمالی هند، از پتنه گرفته تا اگره، لاهور، کشمیر الی کاشمر سخن میراند نام چندنفر از آنان را که بعزم بازرگانی در آن

شهرها آمدوشدداشته اند ویا صاحبدلانی چند که درلاهور وشهرهای شمال هند درگذشته اند یادمینماید. اگرزرتشتیان درآن بخش ها نمیزیستند، گمان نمیرود صاحبدلان نامبرده، دردبستان المذاهب تا پایان زندگی خوددرآنجا اقامت میکردند.

صاحب دبستان مینویسد که درپتنه بملاقات فرشیدورد، خرادوخردمندرسیده، خراد وفرشیدوردا زدها قین پارسی میباشند، که درشیراز بخدمت دستورآذرکیوان میرسند، موبدهوشیاردرسورت متولدشدوازمریدان بنام آذرکیوان گردید.

بهرام بن فرهاد ازشیراز به پتنه رهسپار شدوبدستورآذرکیوان پیوست و سپس درلاهور درگذشت. موبدهوشیاربسال (۱۰۵۰) دراگره جان تسلیم نمود.

موبدسروش وموبدهوش، باتفاق فره قاری، غلام شیدوش درترخان بودند. هنگام رسیدن بخان بالیق، مردم آنجا آنها راا ذیت کردند. موبدخداجوی از مردم هرات است. دراستخر باتفاق موبدخوشی هراتی، بآذرکیوان پیوست. بسال (۱۰۴۰ ه) درکشمیرصاحب دبستان رادیدن کرده ودرهمان سال درآنجا وفات میکند.

فرزانه بهرام فرشاد، بسال (۱۰۴۸ ه) درلاهور بخدمت صاحب دبستان رسیده وهمان سال درآنجا رهسپار جهان دیگرمیگردد. موبدپرستاربن خورشید درپتنه تولدیافت، پدرش ازمردم اصفهان است. درکودکی بآذرکیوان پیوست ولی پرستاری موبدسروش باا وبود. بسال (۱۰۴۹ ه) درکشمیربدیدن صاحب دبستان رسید. موبدپیشکارابن خورشید، درپتنه متولدشدوبابرادرخویش موبد پرستار بکشمیرآمدوازآنجا آهنگ ختا نمود. فره قاری وشیدوش. بآهنگ بازرگانی ازپتنه بکشمیروازآنجا بکاشغر حرکت نمودند، اما شیدوش بسال (۱۰۴۰) در کشمیردرگذشت.

صاحب دبستان بسال ۱۹۴۸ ه چند نفرازسمرادیان، که دنیا ومافیها را وهم میپندارند، درلاهور دیده که نام آنها کامجوی، نیکخوی، ماهیار و شادکیش میباشدکه به بازرگانی مشغول بودند ونام مسلمانی هم داشتند. وبظاهر خودرا مسلمان مینمودند.

صاحب دبستان درنظر دوازدهم، درشرح عقاید مختلفه هندمینویسد "باید دانست چنانچه گذارده آمد سمرادیان، خدائیان، رادیان، شیدرنگیان پیکریان، میلانیان، آلاریان، شیدابیان، آخشیان ومزدکیان که درایران و توران میباشند وپیروان همه را درهنددیده، بلباس مسلمانی دررفته وپنهان رهسپرکیش خویش اند."

نظرات چندنفرازدانشمندان وایرانشناسان بنام پارسی واستادان اوستا پهلوی مورد مهاجرت پارسیان بهند که‌دررساله گجراتی منتشره (۱۹۴۱م) داده‌اند، بمنظور مزیداطلاع ذکر میگردد.

استادبهرام گورانکلسریا، موردسکونت زرتشتیان درشمال هندمینویسد "داریوش شاهنشاه هخامنشی بسال ۵۱۲ پیش ازمیلاد،هندرا متصرف‌شد. ازآن زمان بسیاری ازپارسیان واردهندگردیده‌اقامت اختیارکردند دربعضی نوشته‌های سانسکریت بواژه پادروشیوبرمیخوریم که‌مرادازآن پارسی است. این پارسیان ازدوهزارسال پیش، درنواحی شمال هند سکنی داشته، در استقرار روابط بازرگانی کوشیده‌اند. بازرگانی ایران با بندربهروچ(گجرات) مشهوراست. فردوسی نیزدرشاهنامه ازبهرام گورشاهنشاه‌ساسانی‌که‌بانام‌مستعار برزوبهندآمده‌واسپینودخترشنگل پادشاه قنوج راپس ازانجام مراسم زرتشتی نمودن، اورابعقد ازدواج خویش درمیآورد، صحبت میکند. اینک نسل آنها درهند بنام گروه‌گدی سینک راجپوت معروفند."

دستورخورشیدجی دابو، پیشوای بزرگ پارسیان مینویسد "پارسیان تنها ازراه دریا بهند مهاجرت ننموده‌اند، بلکه‌مدارکی دردست است که درروزگارکهن، ازراه‌هرات کابل سیستان وچمن. بقصد بازرگانی بهندآمده درآنجا میزیستند. مهاجرت ازراه‌خشکی درروزگار درازی پیش ازمهاجمان عربستان بایران صورت گرفته‌است. درراولپندی وتکسیلا بقایای آتشکده پارسیان موجودبوده‌که‌بعدها بکلیسا تبدیل گردیده‌است: بعلاوه هنگامیکه سلسله هخامنشی منقرض گردید زرتشتیان بیشماری درهندمیزیسته‌اند."

استاد سهراب‌جمشیدجی بلسارا میگوید "پارسیان ۱۲۰۰ سال پیش ازحمله مهاجمان عربستان بایران، درهندساکن بوده‌اند. داریوش بزرگ شاهنشاه هخامنشی بافتوحات خویش درهند، پنجاب‌وسندوکشمیرراجزوقلمروسلطنت خویش ساخت. نایب‌السلطنه‌وفرمانروایان بسیاری ازجانب‌اوباسپاهیان پارسی، درهندسکونت اختیارکردندوبازرگانان پارسی نیزباآنها دراستقرار روابط بازرگانی کوشیده ودرهند رحل اقامت افکندند. بنابراین ازسال ۵۱۸ قبل ازمیلاد تااواخر شاهنشاهی ساسانیان، پارسیان درهندمتنفذوصاحب‌اقتدار بوده‌اند."

ایدلجی فرامجی مینویسد "زرتشتیان ایران باهندارتباط داشته‌اند. گروه بسیاری ازآنان، ازراه خشکی بهند مهاجرت‌کرده‌وتاسده ۱۵میلادی در شمال هند میزیسته‌اند.

فرمانروای پنجاب درزمان هخامنشیان پارسی بود . زرتشتیان ازدو هزاروپانصدسال پیش درشمال هندا قامت داشته اند . مهردادا ول اشکانی (۱۳۱ - ۱۷۱ پیش ازمیلاد) جهلم ومضافات آنرا تصرف کرد . برروی سکه هرمزاول نقر شده " شاهنشاه ایران وغیرایران وبزرگ کوشانشاه " ودرپشت آن نوشته " شاه هند " وجوداین سکه ثبوتیست که سندراجپوتانه وپنجاب قلمرو شاهان کوشانی ، درزمان ساسانیان ازمتصرفات ایران بوده است . پارسیان ازروزگاران باستان درشمال هندساکن بوده اند . مدارک بسیاری دراین مورد دردست است . به بیان یکی ازآنها اکتفا میشود .

درشهراوچ ، کنارورودخانه بیاس ، استان پنجاب ، پارسیان زیادی سکنی داشتند . موبدآنها بنام ماهیار ، بسال ۱۱۷۸ میلادی (۵۷۴ ه) بعزم تحصیل علوم دینی رهسپار ایران میگردد وپس ازشش سال باترجمه پهلوی اوستا مراجعت مینماید . "

بنابگفته بالا اقامت پارسیان یا زرتشتیان دراوچ دوسده ونیم پیش از حمله وکشتارخونین تیمور درهند میباشد .

مسافرت زرتشتیان ایران بهند درسده های اخیر

پس ازانقراض دولت پارسیان وخاندان ساسانی ، دسته کوچکی اززرتشتیان بظن قریب بسال ۱۲۰ یزدگردی ، ازبخش کهستان شمال ایران بسوی هندوستان مسافرت وبسال ۱۵۴ ی باشنده سنجان ازشهرهای جنوبی گجرات گردیدند . پس از حدود ۲۰۰ سال به تدریج بشهرهای بیکانر ، بروچ ، واریاو ،انکلیسر ،نوساری، سورت وکمبایت ، بسوی مرکزگجرات پیش رفته ، بزندگی مشغول شدند ، اما از آن استان خارج نشدند . بنابراین زرتشتیان شمال هند که ازآنان صحبت شدوبتدریج نابودیا مستحیل شدند ، غیرازدسته مذکور میباشند .

درموردسال مسافرت دسته کوچک نامبرده بهند ، اختلاف آراء موجوداست ،بعضی سال ۷۷۵ و۷۸۵ و۷۱۶ میلادی بشمار میآورند . نگارنده سالی راکه دکترمدی پس از پژوهش زیاد پذیرفته است برگزیده ام . سالها پیش ازاین دسته کوچک که شامل عارفان ، ستاره شناسان وصاحبدلان بود وپیش بینی نموده بودند ، که دین در هندوستان حفظ خواهد شد ، دسته های کوچک دیگر یا افراد بهند روی می آورند .

مسافرت زرتشتیان بگجرات ، پس ازانقراض ساسانیان فوری ودستجمعی نبوده و چنانکه گذشت ازروزگار کهن ، زرتشتیان درشمال هند ، اقامت داشته اند ، وطی

سده‌های درازنا بودیا مستحیل گشته‌اند، مسافرت زرتشتیان ایران، پس از ساسانیان بهند، بسوی گجرات بوده ونه شمال هندوستان.

بگفته دکتروست. درنامه خود بمنوچهرجی پهالنجی کوتر" برابر اخبار دردست، نفوس زرتشتیان، تا سنه ۱۳ میلادی درایران فراوان بوده وهمه درنهایت آرامش زندگی میکرده‌اند، درحالیکه پارسیان وهمدینان آنها درهندوستان ودرشهرغربت درتنگ وپو و دربرقراری خویش میکوشیده‌اند."

چنانکه گفتیم مسافرت زرتشتیان بهند بتدریج بوده، که‌برای بازرگانی یا سیاحت اقدام مینموده‌اند. مثلا" موبدرستم مهربان، بعدازسالهای ۱۲۶۹ میلادی ازایران رهسپار هندوستان گردید ودر۱۲۷۸ میلادی کتاب ویسپرد را درشهرانگلیسارا استنساخ نمود موبد مهربان کیخسرو درسالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ میلادی ازایران بهند آمده وبکتابت کتب‌دینی وانجام مراسم مذهبی پرداخت. باید بخاطر داشت که‌تاسده ۱۵ میلادی، زرتشتیان نواحی خراسان، تک تک بگجرات رهسپار شده‌وپارسیان آنجا بازرتشتیان خراسان مراوده داشته‌اند. زرتشتیان یزدوکرمان، ازوجود پارسیان درهند، برابرخبری که‌ازنامه‌مورخه ۹۱۶ هجری آنان برمی آید، بی اطلاع بوده‌اند.

ازاینکه مسافرت زرتشتیان بهند دستجمعی وعنوان مهاجرت راندا شته باید گفت که خانواده، ملافیروزدانشمندمعروف‌پارسی حدودسال ۸۰۰ یزدگردی ازشهرسهرورد خراسان بهند مسافرت ورحل اقامت افکندند. بنظر میرسددرسده ۱۶ میلادی، وقایعی پیش‌آمده که‌زرتشتیان خراسان بسوی یزدوکرمان کوچ مینمایند. لذا پارسیان هند، برای رفع اختلاف‌وحل مسائل دینی بین خوددر سال ۸۴۶ یزدگردی، چاپاری رابانامه به یزد گسیل میدارند.

پس ازبرقراری مکاتبات، بین زرتشتیان یزدوکرمان وپارسیان سورت و نوساری مسافرت افراد بمقصد بازرگانی بهند آغاز میگردد. مثلا" نامه‌مورخه ۹ شوال ۹۶۰ هـ نشان میدهد که آنسال چهار نفرازپارسیان ایران بقصد بازرگانی بهند متوجه وحامل نامه بپارسیان آن کشور بوده‌اند. آن چهار نفرموسوم اند ببهدین فرخ برنجش، بهدین نوذر فریبرز، بهدین سعدالمرء مرزبان، بهدین نوشیروان مهربان. اما ۲۹ سال پیش ازاین تاریخ یعنی سال ۸۵۱ ی دونفر بهدین بنام نوشیروان خسرو، ومرزبان اسفندیار برای نخستین باربدیارهند عزیمت نموده‌بودند. بازدرسال ۸۷۸ ی ایزدیارنام زرتشتی دیگر تابه‌کمبایت پیش رفته وهنگام مراجعت حامل نامه پارسیان، بایران بوده‌درسال ۱۰۰۱هجری دستور اردشیر پور دستور نوشیروان کرمانی، بنابدعوت اکبرشاه گورکانی

بهند و پایتخت رفت ودردربار بکمک میرجمال الدین انجو، مولف فرهنگ جهانگیری، بنگارش لغات مصطلح زرتشتیان پرداخت ودرسال ۱۰۰۵ هـ باز بایران مراجعت نمود. ولی درمولتان نامه‌ای بدستور قیامدین پدم بهروچی مینویسد. بمراکز پارسیان درسورت وجاهای دیگر نمیرود.

یکی دیگر ازبزرگان زرتشتی ایران، که بدعوت اکبرشاه گورکانی بهندمسافرت نمود، دستور آذرکیوان پورآذر زرتشت واهل اصفهان میباشد. آذرکیوان، سرگروه روشن روانان، دلپتان وسروشاورز یاقطب زمان خود بوده‌است، درشیراز بارشاد طالبان میپرداخت.

عرفانی راکه‌دستور آذرکیوان ارشادمیکرد، عرفان قدیم ایران بود. عرفانی است که‌شیخ شهاب‌الدین سهروردی، معروف‌بشیخ اشراق، درحکمة الاشراق خویش، شمه‌ای ازآن سخن رانده‌است ومعتقد بودکه خمیرهٔ حکمت و میراث معرفت ازناحیه مشرق بکیومرث وفریدون وکیخسرو ازملوک افاضل انتقال می یابد، اصل مشرقی راآن می داندکه‌ازطرف‌حکمای قدیم ایران و خسروانیان تاسیس یافته است.

صدرالمتالهین شیرازی، نام سهروردی را، پس ازپنج قرن، باعناوینی مانند محی رسوم حکمای فرس درقواعد نوروظلمت بتجلیل یادکرده وحکمای قدیم ایران را حافظ حکمت اشراقی میداند.

پایه عرفان دستور آذرکیوان برآتش مقدس که‌دوده‌نامند ونوروچراغ ودعای نور قرار دارد. نگهبان دود، رادوده دار میگویند. عرفان اواز روزگار باستان درایران معمول بوده، برای حفظ استقلال ایران وسلامتی شاهنشاه، همیشه دوده‌دار، درچهارگوشه ایران بحفظ فروغ آتش‌کوشا بوده است. دوده مذکور ازدیدگان مردم پنهان است. شماره انگشت شماری ازآن آگاه وآنرا زیارت مینمایند. آثار وسنت عرفان قدیم که‌دستورآذرکیوان پیروی مینمود، اینک نیزدرایران کنونی رواج دارد. درچهارگوشه‌ایران دوده دورازنظرا غیارفروزان است. مسئولان عرفان قدیم وسروشاورزان، با نام مستعار، بحفظ و استتاررموزآن ازبیگانگان میکوشند. لنک، دوده، کمربندوچهارگل که درکمربندتمثال زرتشت نیزدیده میشود، لباس بلندبنام تنوره وسایر چیزها، اینک نیز درایران موجودودرحفظ آن اهتمام بعمل می آید.

نکته بسیار مهمی که‌ذکر آن بیمورد نیست، آبشخور قیام آزادگان و جوانمردان ایرانی، مانند سپید جامگان، سیاه جامگان، ابومسلمها،

www.tabarestan.info تبرستان

بابک خرمدینها ، دیلمیها ، یعقوب صفارها ، حمزه آذرک ها وما نندآنها ، ارشاد مسئولان وسروشاورزان عرفان قدیم ایران بوده ، که با نام مستعار و گمنامی : درراه یزدان وایران ، ازفعالیت غافل نبوده اند .

دستور آذرکیوان درپتنه بنزدیکی کاخ آشوک وبگفته گروه علم خشنوم برروی زمین با یرآتش ورهرام باستانی آنجا اقامت میگزینند تا آنکه خرقه تهی میسازد . درحیات اوبسیاری اززرتشتیان درآن حدودرفت وآمدداشته اند . مریدان بسیارداشت . گروه فراوانی اززرتشتی ، مسلمان ، هندو ،کلیمی و نصرانی اززمره مریدان یا خلفایش بودند . شیخ بهاءالدین عاملی ، ازمجتهد گروه امامیه ومیرمحمدباقرداماد ومیرزاابوالقاسم فندرسکی ، ازمشایخ عالیمقام اسلام همواره درمجلس دستور آذرکیوان حاضر وازصحبت با اوبغایت خوش وخرم بودند .

چنانکه زرتشتیان مقیم شمال هند ،هنگام حملات دژخیمانه تیمورلنگ ، دوشادوش هندوان ومسلمانان بدفاع ایستاده ونابودگردیدند ، دسته کوچک پارسیان که پس ازساسانیان بنا به پیش بینی ، برای حفظ دین بهندرهسپارشده وباشنده سنجان شدند ، کم کم بوسیله مسافرت افراد شماره آنها روبافزونی گذاشت . ودرسال ۸۵۹ یزدگردی ، بگفته صاحب قصه سنجان ، هنگامیکه سپاه سلطان محمود بیگره پادشاه گجرات ، بسرداری الفخان ، بر ارتش فرمانروای سنجان حمله نمود ، دوشادوش هندوان بدفاع ایستادند .

یکهزاروچهارصدنفرجوان پارسی بفرماندهی اردشیر ، برابرارتش اسلام ایستادگی نمودند . جنگ مغلوبه شد . هندوان فرار نمودند و سربازان پارسی راتنهاگذاشتند . اردشیر بادویست نفرازجانبازان خود ،درمیدان پیکارحمله میکرد تادیگران باآتش مقدس وزن وفرزندان ، خودرابمامنی برسانند . کلیه سربازان پارسی ، درمیدان رزم سرباختندسنجان غارت شدوباروبنه پارسیان و خانه وزندگی آنان وکتب دینی وهرچه داشتند نابودگردید . امابقیه جماعت و آتش مقدس درپناه کوه بهاروت وغارآن درهشت میلی سنجان بسلامت ماندند .

حمله برسنجان ، بگفته صاحب پارسی پراکش ، خان بهادر بهرامجی پتل شالوده مذهبی پارسیان را متلاشی ساخت . کتب دینی خودرا ازدست دادند . اوستا وپهلوی رابتدریج ازیادبردند موبدان مناطق ، مختلف دربسیاری ازسنن ومسائل دینی اختلاف نظر حاصل کردند . چون ازحل آن عاجز ماندند ، به برادران دینی خودمقیم ایران متوسل گردیدند . چاپار مخصوص رابا پرسشهای بسیاری به یزد فرستادند . موبدان ایران نسخ خطی کتب دینی برای آنها فرستادند ."

www.tabarestan.info تبرستان

درنامه مورخه خورو ماه آبان ۸۴۷ ی پارسیان یزد درجواب نامه پارسیان سورت نوساری مینویسند " ازیراخط پهلوی این چیزها ننوشتم که‌چنان گفت و نمود نریمان هوشنگ (چاپارنامه پارسیان هند) که مگر خط پهلوی نمیدانند هیربدان و بهدینان مازدیسنان نوساری وکمبایت وبهروچ وسورت وانکلیسر . درایران شهرها گفت بهدین هست وهیربد نیزهست ، مگر خط پهلوی نمیدانند . "

زرتشتیان یزددرهمان نامه‌ازاوضاع پریشان خوددرایران تذکرمیدهند . " بدانید درروزگاری که‌گذشته است ، ازکیومرث تا امروزهیچ روزگارسخت‌تر ودشوارتر ازهزاره‌سرهیشم نبوده‌است ، نه ازدورضحاک تازی ونه‌افراسیاب و نه‌تورجادوونه اسکندریونانی ، که‌دادار اورمزد میگوید که‌این‌کسان گران گناه‌تراند وازاین هزاره سر که‌اورمزد گفته‌است‌که ۸۴۷ سال گذشته‌است پیشترین روزگار بترنبوده‌است . " بازدرهمان نامه‌یادآورمیشوند . " همچنین اگر میتوانند فریضه‌است‌که‌دوهیربد دانا بیایند وخط پهلوی بیاموزند شایست وناشایست بدانند . ودیگر درآنجانب‌کاربنددین اورمزد شوند بکرفه‌کردن تخشاشوند تابگروثمان پشام اخانان وجایگاه اشوان برسند . ودرراه خشکان نزدیک است وازقندهارتاسیستان نزدیک است وازسیستان تایزد ازاین بیم نیست . "

چنانکه ازنامه زرتشتیان یزدمورخه دیبدین ودیماه سال ۸۵۵ ی برمی‌آید پارسیان هند ازفرستادن هیربددانا برای آموختن سنن مذهبی عذرآورده ، از ایران میخواهند ، موبدی کامل برای تعلیم پارسیان بهند گسیل دارند . اما پارسیان یزد ، درجواب‌چنین مینویسند " دیگر اینکه هیربد اینجا نمیتوان فرستند که‌درآب‌دریابیم است وکشتی روزگار آلوده شده است ودستوران دین ورزیداران وپیشینگان رخصت نداده‌اندوبهمدارستانی گناه نشده‌اند . براه‌خشکان ازترس درونداان نتوان آمدواگرچنانچه لطف‌ومرحمت شما واعتماد دارید که‌دو هیربد مستعد بفرستند وهمینقدر خط پهلوی که معلوم است بیاموزندوتعلیم دادن براین بابت هیچ مانع ودریغ نیست . "

بنابخبردردست ، چندین نفرازپارسیان هند ، طی سیصدسال ، چاپارنامه‌های متضمن پرسشها بایران بوده‌اند . ازآنانند نریمان هوشنگ درسال ۸۴۶ ی هیربد زاده کامدین دوبار ، دفعه دوم باتفاق هیربدپدم درسال ۹۳۷ ی بهدین اسفندیار بن سهراب‌ساکن سورت سال ۹۸۱ ی حامل نامه‌زرتشتیان ایران است ودونفر موبدویکنفربهدین باتفاق اوعازم هندوستان میشوند . بایدتذکرداد تا ۱۳۷سال که‌موبدان هنددونفرموبدایرانی میخواستندکسی حاضربرفتن نشد . اینک دونفرازآنان بمیل خودعازم هندمیشوندولی ازنام وقصدآنها اطلاعی دردست نیست . بهدین بهمن اسفندیارمعروف‌به بهمن سورتیه‌درسال ۹۵۵ ی و

بهدین مهر نوش درسال ۱۰۰۴ ی ازهندتا بشیراز میرود وازآنجا برای دستور بزرگ ایران ساکن ترکابادیزد تحفه میفرستد . دستور ملاکاوس باتفاق پسرش ملافیروز درسال ۱۱۸۶ یزدگردی .

درآخر سده دهم یزدگردی ، چند نفرازرتشتیان ایران بقصد بازرگانی آمد ورفت بهند راشروع مینمایند ودرضمن حامل نامه‌های دوطرفه نیزبوده‌اند ازآنانند بهرام مهربان یزدی ، اردشیربن شهریار یزدی وشهریاربن رستم کرمانی .

یکی ازاشخاص برجسته زرتشتی که‌جامعه اوستاوپهلوی وایرانشناسی ، باید مرهون مساعی اوباشند ، موبدجاماسب‌حکیم معروف‌بولایتی‌است

بگفته صاحب‌پارسی پراکش درسال ۱۷۲۰ میلادی (۱۰۹۰ ی) وارد بندرسورت گردید . کوششهای اودررفع اختلافات جماعت پارسی ، بواسطه تعصبات نادانان کاربجدال انجامید . ازتجربیات گذشته میدانست ، انگیزه‌اصلی اختلافات ، جهالت عموم ونادانی پیشوایان ازرموز تشریفات وسنن مذهبی است بنابراین برای اصلاح حال سه‌نفرموبدباهوش راازشهرهای مختلف‌پارسی نشین گجرات ، برای تعلیم انتخاب ، ودرتربیت آنها ابرازفعالیت می نماید دستوردارا بپورهیربد کومانا ساکن سورت ، دستور جاماسپ‌جاماسپ آساساکن نوساری ودستور دیگری ازبهروچ باحتمال قوی دستور فریدون پوردستورکامدین ازشاگردان اوبودند واوستاوتفسیرپهلوی آنرا یادگرفتند ـ انکیتل دوپرون فرانسوی ، ازدستوردارا بشاگرد دستور جاماسب‌ولایتی ، اوستا ، پهلوی آموخته باروپا برگشت وایرانشناسی ازآنجا آغاز گردید ، اگر دستور جاماسب‌رنج مسافرت بهندوتعلیم موبدان آنجارابرخود هموارنکرده‌بود ، ایرانشناسی و ترجمه وتفسیر اوستا ، دراروپا وایران امکان نداشت .

امروزرشته پیشرفته ایرانشناسی رابایدازاثر مساعی اودانست . امیدوار است که‌دولت وملت ایران دریادبود این موبد روشنروان نیزهمتی بنمایند .

چهارده سال پس ازدستور جاماسب‌ولایتی ، فرزانه جمشید متخلص به نسیمی واستاددردانش اخترشناسی بسال ۱۱۰۴ ی بقصد مهاجرت رهسپار سورت گردید . ورودش بسورت ، که درمحاسبات نجوم وتقویم استادبود ، برای پارسیان هند : نعمت غیر مترقبه بشمارآمد ، ازاودرخواستند ، تردیدی راکه مورد حقیقت یکماه‌تفاوت بین تقویم زرتشتیان ایران وهندبواسطه اظهارات دستور جاماسب‌دردل آنها راه‌یافته‌بود ، رفع نماید . فرزانه جمشیدرای خودراظاهر

نساخت . ولی موبدکاوس پور موبدفریدون را ، درمحاسبات نجوم وفن اسطرلاب استاد ساخت وی بعدها بکاوس منجم مشهور گردید. موبدکاوس بحقیقت اظهارات دستورجاماسب ولایتی رای داد. ومشاجرات سختی بین پارسیان در این موردرویداد. مخالفت سختی با فرزانه جمشید آغازگردید، چنانکه باجبار دوباره بایران برگشت .

یکی دیگر ازروشنرانان زرتشتی که دراین دوره اخیربمرحله عالی عرفانی ایرانی رسید وچراغ عرفان ایران باستان را ، پس ازدستورآذرکیوان اصفهانی ، درهندوستان روشن ساخت ، اوتار مهربابا میباشد. نام اومهربان پورشهریار خرمشاهی است که به بمبئی مهاجرت نمود. مهربابا درپونه متولدوبسن ۱۹سالگی بمرحله کمال وصاحبدلی رسید . بادعوتهای پی درپی ومسافرت باروپا وآمریکا آتش عرفان ایران باستان را ، برابرذوق مردم زمان درهنداروپا وآمریکا شعله ور ساخت . امروز گروه بیشماری ازدانشمندان وحتی استادان علوم طبیعی از اروپا وآمریکا بدوستداری اوسرافرازند شماره دوستداران اودرهندبشمار نمی آید. درایران هم دوستدارانی دارد ، این رانیزنگفته نگذارم که روانشاد کاظم زاده ایرانشهر که اخیرا" درسویس میزیست ، برابر مندرجات ماهنامه ارمغان ازدوستداران اوبودمهربابا پرچمدار عرفان ایران باستان است .

کلیه کتب دینی اوستائی وفارسی ازپهلوی وپازند موجودبین زرتشتیان ایران پیش از مسافرت دستور جاماسب بهند ، بتوسط چاپارها بپارسیان نوساری وسورت فرستاده شده بود ، مگرکتاب پهلوی دینکرد ، که آنرانیزبهدین ملا بهرام منجم پورملابهرام کلانتر وقت مقیم روستای خرمشاه ، درسال ۱۲۵۲ی باخودبهندوستان برد . همین کتابهاست که بعدها مورداستفاده ایران شناسان قرارگرفت .

تذکار این نکته باختصار خالی ازاهمیت نیست . زرتشتیانی که پس از انقراض ساسانیان ، بتدریج بهند ، مسافرت ، ودر گجرات سکونت اختیار کردند ، درزمان اکبرشاه گورگانی ، پادشاه آزادمنش وروشنروان ودادگر و جانشینانش ، توانستند اصالت نژادی خویش رابمنصه شهود برسانند .

دستورمهرجی رانا ، بنابدعوت شیخ ابوالفضل وزیراکبرشاه ، درکنفرانسهای دینی پایتخت که عبادتخانه نام داشت ، شرکت نمود ، درمباحثات مذهبی ،حقایق دین ایران باستان راثابت کرد بفرمان شاهنشاه تقویم وجشنهای ایران باستان درکشورهندرایج شدوتقویم قمری درادارات منسوخ گردید .

www.tabarestan.info تبرستان

هنگام تاسیس شرکت های بازرگانی هلندی ، فرانسوی پرتقالی ،انگلیسی دربندرسورت پارسیان با تحصیل زبان خارجی ، واسطه بازرگانی بین آنها و هندیها ، حتی دولت وقت قرار گرفتند. پارسیان پیش آهنگ کلیه صنایع هند میباشند ، چه سنگین چه سبک ، چه نساجی چه شیمیائی وغیره . جمشیدجی تاتا حدود ۶۵ سال پیش ، باوجود مخالفت سخت بازرگانان انگلستان ، صنعت ذوب آهن رادرهنددایرساخت هنگام جنگ جهانی اول ودوم ، کارخانه فولادسازی تاتا ، مورد استفاده متفقین قرارگرفت . دادابا هائی نوروزجی ، بهاونگری وسکلت والا، تنها پارسیان ایرانی الاصل ازاتباع هندمیباشند که ازطرف مردم انگلستان بعضویت مجلس عوام انگلیس انتخاب شدند. هنگامیکه اورنگ زیب برخلاف رویه نیاکان خویش ، مالیات جزیه رادوباره برهنودمقررساخت ، رستم جی مانک یکی ازبزرگان پارسی مقیم نوساری ، جزیه بینوایان هنودرا ازکیسه فتوت خویش میپرداخت . لوجی وادیا ، پارسی معروفی است ، که کشتیهای ساخت کارخانه اودرسورت وسپس دربمبئی ، شهرت جهانی پیداکرد. انگلیسها کشتیهای تجاری وجنگی خودرا باوسفارش میدادندکه بادوامترومحکمترازکشتیهای ساخت خودآنان بود . خیرات ومبرات پارسیان ، بدون تبعیض دین ونژاد وملیت ، بمنظور کمک همگانی است نخستین بیمارستان هندکه بدانشکده پزشکی تبدیل گردید ،ازخیریه یکنفرپارسی بنام سرجمشیدجی جیجی باهای ، بارون اول بنا گردید .

اینک نیزپارسیان درهندمحترم هستند ، صنعت آتم رادرهندیکنفرپارسی بنام دکتربهابها ، بوجود آورد. نخست وزیرکنونی هندبانوگاندی درنامه خویش ازدهلی نوبتاریخ ۲۲ فوریه ۱۹۷۲، هنگام برگزاری جشن یکهزارودویست وپنجاهمین سالگرد تقدیس نخستین آتشکده درهندبنام ایرانشاه ، چنین مینویسد .

" شماره بسیاراندک وناچیز پارسیان ، اصالت نژادی خویش راحفظ و در پیشرفت وبهسازی کشورهند ، سهم بسیارمهمی دارند ، این جماعت کوچک مشهورترین پیش آهنگان رادرفرهنگ ، صنعت وسیاست بهندتقدیم کرده ومورد تقدیر وتجلیل ملت هندقرار گرفته اند "

بنابرآنچه که گفته شد ، پارسیان هند. بواسطه پیش آمدهای ناگوارمسائل دینی خودرافراموش کردند وکتب دینی راازدست دادند . سپس زرتشتیان ایران مسائل دینی واوستا وپهلوی رابه آنها یاددادند وکتب دینی موجود بین خودرا برای آنها فرستادند بعدها بواسطه فشاروستم نامحدودی که ازدوره سلطنت صفویه تا اواخر سلسله قاجاریه برآنها واردآمد ، کلیه کتب دینی وقسمت مهمی ازنفوس

خودرا از دست دادند، از علم و ادب و خواندن و نوشتن بی بهره گردیدند. اگر نخستین دسته کوچک پارسیان، پس از انقراض ساسانیان بهند مسافرت ننموده بودند. کتب اوستا و پهلوی امروز در دست ما نمیبود. وشاید شماره اندک زرتشتیان نیز باقی نمیماندند. بنابراین پیش بینی نخستین دسته کوچک که برای حفظ دین بهند مسافرت نمودند بحقیقت پیوست.

نامه اردوان سوم بشهر شوش

درحفریات شوش از جمله یادگارهای تاریخی وکنده‌کاریهای دوران هخامنشی سلوکیدو اشکانی، زیرستونهائیست با نوشته میخی ونقشها از شاهان هخامنشی وزیر بناهائی با نوشته یونانی دوران سلوکیدو اشکانی.

یکی از نوشته‌های مربوط بدوره اشکانی، مورد اداره امور شهری و دینی ساکنان شهر شوش و مدرکی است که در سده اول میلادی جزو قلمرو شاهنشاه اشکانی و بوسیله ساتراپی منصوب از طرف او اداره می‌گشته. لیکن شهرداری شهر شوش از خود استقلال تامه می داشته است.

پادشاهان اشکانی، چنانکه از سکه‌هایشان برمیآید، خود را دوستدار یونان وتحت نفوذ فرهنگ یونانی قرار گرفته بودند. بگفته دیوکاسیوس (۱) وهیرودیان (۲) ومراسلات سیاسی بین اشکانیان ورومیان بیونانی میبوده. از نامه اردوان سوم که بیونانی فصیح نگاشته شده، معلوم میشود زبان سفارتخانها هم یونانی بوده.

بعضی از شاهان ضعیف اشکانی، تاج وتخت خودرا، بردوستداری یونان نهادند. دوستداری یونان، انگیزه سرکشیها بوده و یکی از آنها قیام اردشیر بابکان برخلاف اردوان پنجم بود. زیرا ایرانیان در دل ایرانی بودند نه اشکانی.

پس از این پیشگفتار، نامه اردوان سوم درزیر دیوار ساختمان ساسانی درشوش پیدا میشود، وآن برتکه سنگ آهک بقطع مربع مستطیل بدرازی ۶۵ وبلندی ۲۲ و کلفتی ۱۶ سانتیمتر ودرازترین سنگ نبشته یونانی درشوش بلکه درایران میباشد یک سندسنگی بیمانند مربوط بپادشاه اشکانی وحائز اهمیت زیادی است. سنگ نبشته بسیار خوشخط وبا امضای خودحکاک حک گردیده است.

سنگ نبشته نامبرده پایه تندیس مرمرین بزرگی بنام هستیه‌ئی اوس آسیوس (۳)

1- Dio Cassius . 2- Herodian . 3 - Hastiaios Asios

www.tabarestan.info تبرستان

را تشکیل می‌داده که پدرش بسال ۲۵ و ۲۶م بیادگار انتخاب پسرش بخزانه‌داری وریاست هئیت دادرسان شهرشوش با تائید اردوان سوم ، بنا کرده‌است . موضوع نامه‌رویدادانتخاب شخص مذکور وترجمه آن چنین است .

"دریافت بسال ۲۶۸ اشکانی " برابرسال ۳۳۳ باستانی (سلوکی) (=۲۲ر۲۱ میلادی) .

" نظربا اینکه هستیه‌ئی اوس آسیوس ، همشهری شما ویکی ازنخستین و ارجمندترین دوستان ویکی ازگاردها وکسی است که بسال ۳۲۹ باستانی (۱۸ر۱۷م) امورخزانه‌داری رابخوبی ودرستی وبدادوتمامیت وبی کاست بانجام رسانیده وهزینه شخصی رامشمول هزینه شهری نکرده ، هنگام اشتغال بامور هیئت دادرسان شهرولزوم اعزام سفیربخارج ، دوبار خسارات وارده بمنافع شخصی رانادیده گرفته وبارحجان واهمیت بمنافع وارده امورشهری وعدم اعتنا برنج وتعب مسافرت وصرف‌هزینه شخصی ، نخستین ودومین سفارت رابیهترین وجهی بسودواستفاده‌شهرزادبوم خویش انجام داده‌وطبق گواهی فرمان صادره‌پیوست ، بسال ۳۳۰ (= ۱۹ر۱۸م) مورداحترام شایان ودرخوری واقع می گردد .

" بنابنیاز بشخص درستکار ومتدینی ، دوباره بسال ۳۳۱ (=۲۰ر۱۹ م) بهمان مقام برای سال ۳۳۹ (۲۱ر۲۰م) نامزد وانتخاب می گردد . پس ازمدتها بازجوئی مورد استواری نامزدی او . پیته‌سوس پسرانتیوکوس که باتفاق اریستومین پسر فیلیپ بهموندی مجلس انتخاب می گردد ، درمجلس شهرداری اظهار میدارد ، طبق قانون مقرره ، کسی نمی تواند مقام ریاست هئیت دادرسان را ، پس ازطی ۳ سال دوباره اشغال کند . مردم شهرآگاه ازاندیشه‌های نیک او وخاطرات خوش ازحسن اداره امور، هنگام ریاست وی بمقام نامبرده ، باز بنامزدی ثانوی وی بهمان مقام تصمیم میگیرند ، ودرنتیجه برای سال ۳۳۲ (۲۱ر۲۰م) دوباره انتخاب می شود .

" نظر بحقایق مذکوره ، بیجهت برهستیه‌ئی اوس تهمت واردآمده‌است . انتخاب اوبنابرأی ما معتبروقانونی است . هیچگونه اقدامات قانونی نبایستی برعلیه اودرپذیرفتن مقام مذکور پیش ازگذشت سه‌سال ویاطبق موادآئینهای دیگر ، مربوط باین موردنسبت باوبرداشته‌شود . کلیه موارد بازداشت و بازجوئی نسبت باوملغی است ، بویژه اقداماتی که اینک برخلاف‌اوبرداشته شده‌است غیرمعتبرا علام میشود .

" بتاریخ ۱۷ آدنئی اوس (۴) سال ۲۶۸ (= ۲۱ دسامبر) " .

---

4 — Audnaios

نامه نامبرده بالا نامه ایست از اشک شاهنشاه اشکانی (اردوان سوم) بعنوان انتیوخوس وفراتیس، ساتراپ وفرمانده ارتش شوش وهموندان انجمن شهرداری شهرشوش مورخه سال ۳۳۰ سلوکی برابر ۲۶۸ اشکانی و ۲۲ر۲۱ میلادی ودرآن اقدامات قانونی وتهمت اشتغال غیرقانونی ریاست خزانداری وهیئت دادرسان را برعلیه هستیه‌ئی اوس آسیوس پسر دمتریوس با بنام عاریتی ایساگورس غیرقانونی اعلام میدارند. هستیه‌ئی اوس، بنا بنظر شاهنشاه، نه تنها یکنفرشهری ممتاز شوش است، بلکه یکی از ارجمندترین دوستان وگاردشاهنشاهی است. بسال ۳۲۹ سلوکی (۱۸ر۱۷ م) بریاست هئیت دادرسان وخزانه‌داری، انتخاب میگردد. طی مدت اشتغال بمقام نامبرده، درستی وامانت وتمامیت خویش را بطور ممتازی آشکار وحتی گاه وبیگاه، کمبود هزینه شهر را از منابع درآمد خویش جبران میکرده. طی مدت اشتغال باموراداری، دوبار بسمت سفارت اعزام ونظر باهمیت انجام وظیفه نسبت بشهرزادبوم خویش، آنرا بدلخواه پذیرفته وبرغم خلل بمنافع واداره امور شخصی هنگام غیاب از شهر سفارت را با تحمل رنج وهزینه شخصی بهترین وجهی بانجام میرساند. هنگام مراجعت بشوش، موجب فرمان صادره بسال ۳۳۱ سلوکی (۲۰ر۱۹ م) مورد احترام وتجلیل شایان رجال ومردم شهر واقع می شود.

نیاز بخدمات شخص متدین ودرستی، برای اداره ریاست خزانداری وهئیت دادرسان باز برای سال ۳۳۲ سلوکی نامزد وانتخاب میگردد. اما پس از تحقیقات مفصل مورد اعتبار نامزدی وی به آن مقام، پیته‌سوس واریستومیان اعضای مجلس درسالون انجمن شهر با استشهاد از قانون مقرره، مورد انتخاب وی صدای اعتراض بلند وبرخلاف او به اقدامات قانونی میپردازند، که حق ندارد پیش از گذشت سه سال از کناره‌گیری از مقام مذکور، دوباره نامزد گردد. معهذا مردم شهر نظر به تجربیات حاصله از درستکاری وحسن اداره امور باز وی را برای سال ۳۳۲ سلوکی بهمان مقام ریاست هئیت دادرسان وخزانه‌داری برمیگزینند.

اینک شاهنشاه نظر بحقایق نامبرده بالا، اقدامات قانونی برعلیه او را ملغی وانتخاب مجدد وی را تایید وتصویب مینماید. بعلاوه از لحاظ قانونی و مواردیگر، کلیه اقدامات را برخلاف او سخت قدغن وغیرقانونی اعلام میکنند. نامه شاهنشاه بسالمه روز ۱۷ ماه آدنئی اوس سال ۲۶۸ اشکانی برابر ۲۱ دسامبر ۲۲ر۲۱ میلادی نوشته شده.

نامه مذکور جالب ومهم، زیرا اوضاع کشوری شوش را در دوران اشکانی، که اطلاعات بسیار ناچیز در دست است، آشکار میسازد. انجمن شهر مستقل وحق

انتخاب و انتصاب هئیت دادرسان وکلانترا ن را خود دارد ، که ریاست نیروی مجریه با آنها و یکی از اعضای هئیت با داره امورخزانداری منتقل می گردد. انتخاب رئیس هئیت در دفعه دوم پیش از گذشت سه سال ، برخلاف قانون مقرر میبوده . درماه مذکور شاهنشاه درکاخ زمستانی درتیسفون اقامت داشت که بازرس امورشهرداری شوش ، اوراق دعوا برخلاف هستیه ئی اوس وپیوست با فرمان تقدیر ازدرستی ، امانت وفداکاری وی را ، برابرا ومینهد .شاهنشاه مورد مسئله قانونی دعوا ، رای دلخواه خویش راصادر ، واقتدار وصفت مشخصه اخلاقی راکه مورخان باونسبت میدهند ، ابراز میدارد. گفتار استرابو که درزمان او (سده اول میلادی) شوش جزو قلمرو اشکانیان بود . ازاین نامه تایید میشود. حقیقت دیگر ذکردوسالنامارمیباشد . یکی سال سلوکی با مبداء اول اکتوبر ۳۱۲ پیش ازمیلاد بنام سال باستانی ودیگرسال اشکانی یا شاهی با مبداء بهارسال ۲۴۸ پیش ازمیلاد . نامهای درنامه یونانی و مقدونی است .

ساختمان ایوان مدائن ازکیست

شمس العلما دکتر جیوانجی جمشیدجی‌مدی ، دریکی ازمقالات خویش مینویسد بسال ۱۹۲۵ م هنگام مسافرت باروپا ، دوبارطاق کسری یا ایوان مدائن را دیده انگیزه آن اصرارخانم رتن بائی ایدلجی بامجی ، خواهرشادروان جمشیدجی‌تاتا بنیانگزار خاندان معروف تاتا بودکه میخواست با هزینهٔ صدهزار روپیه آنزمان که مبلغ گزافی بشمار میرفت ، بتعمیرطاق کسری درمدائن اقدام نماید. تهیه وسایل انجام منظور خویش راازدکترمدی تقاضانموده بود. دکترمدی بوسیله مکاتبات با دولت انگلستان ومراجعه با ولیای امور دربغداد متوجه میشود ، دولت عراق ، طرح تعمیرآنرا با هزینه خودریخته است . بنابراین خانم رتن بائی را ازاقدام خویش منصرف میگرداند. دکترمدی هنگام اقامت دربغداد ، ازنظریه پروفسورهرتسفلد اطلاع حاصل میکنند که ایوان مدائن ازساختمان شاپور اول ساسانی است . دکترجمشیدجی اونواله ، که آنوقت دراروپا می‌زیست ، بنا بخواهش اونظریه هرتسفلد رادرنامه‌ای برایش میفرستدواینست ترجمه آن :

"پارسیان معتقدند ویرانه‌های جالب‌توجه‌کاخ ساسانیان کنارارونددرود نامور بطاق کسری ، واقع در ۳۰ کیلومتری جنوب‌شرقی بغداد ، ازساختمانهای خسرو اول انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹ م) میباشد . دانشمندان مغرب‌زمین نیز

با این نظریه موافقند. مارسل دولافوا آنرا (۱) ازساختمانهای خسرو اول میشمارد، لیکن شاهنامه فردوسی ساختمان ایوان مداین را ازفرمان خسرو دوم پرویزمیداند. پروفسور هرتسفلد با نظرات دانشمندان مغرب وهم گفته شاهنامه مخالف وایوان مداین را با استشهاد ازاین مقفع وحفریات باستان شناسی ازشاپوراول ساسانی (۲۷۲ - ۲۴۲م) شمرده درکتاب خویش (۲) بتفصیل درآنمورد صحبت میدارد.

هرتسفلد درص۷۵ کتاب خویش گوید، اینک موردساختمانهای کنارفرات، پرسشی پیش میآید، که آبشخور این هنردرهم وبرهم ریخته ازکدام ناحیه ایست؟ پالمیره شهرشگفت بیابان بشمار میرود. این تعریف قیاسی نیست بلکه حقیقت است. پالمیره درمشرق زمین، مانندپرسپولیس، یکی ازمنازل سلمان و جمشید، بسیارموشر ودرمنطقه فرات واروندرود، نفوذ قطعی رااعمال نموده است، ایوان مداین درتیسفون مظهر نفوذ مذکور، هنوزپابرجاست.

ساختمان پالمیره نسبت بطاق کسری خیلی قدیم نیست.... بنای ایوان مداین، گمان نمیرود بعدازسده سوم میلادی شروع شده باشد. اگردیرترمی بود میبایستی با استقراض ازهنریونانی معماری بهتر وجالب‌تر واستادانه‌ترایجاد گردد. (هرتسفلدبشیطنت خویش دست یازیده درامتیازفرهنگ یونان برایران میکوشد. شهمردان)

درکتابهای قدیم که‌دردست است، ویرانه‌های مذکور راهمه‌جا ایوان مداین میخوانند. قدیمترین کتابی که ساختمان مذکور طاق کسری نامیده ازرشیدالدین است. عربها بطورعادی، همه پادشاهان ساسانی راکسری مینامندوتنها نام خسرو اول ودوم نیست. افسانه‌های فراوانی اطراف نام انوشیروان وپرویز ورد زبانهاست، بویژه داستان اخلاقی که‌هنگام ساختمان کاخ شاهی پیرزن بفروش خانه‌خویش حاضرنمی‌شودوانوشیروان خانه‌وی رادرگوشه میدان کاخ بحال خود میگذارد انگیزه مهمی است که‌ایوان مداین بانوشیروان نسبت داده شده. یاقوت، یعقوبی، قروینی، حمدالله، آنرا بخسرودوم نسبت داده‌اند. کلیه اینها افسانه‌ای بیش نیست. مدارک واقعی برحقیقتی که‌یکی ازشاپورها بنیان گزارایوان مداین بوده، ازنواحی گوناگون بدست میآید. بگفته ابن قتیبه

1- Theophilaktos of Simocatha L'art Antique de la pense tome V.5,P63

2 - Sarre und Hertzfeld Archaeologische Reise im Euphsatund - Tigris-Gibiet,Berlin 1920,Vol.II P.50 -76.

وابن الخاطب (مسعودی) شاپوردوم را عربها ذوالاکتاف مینامیدند. بدیهی است تسمیه مذکور. بین دوپادشاه اولیه ساسانی بنا بپیانات یاقوت، موجب اشتباه می گردیده.

حمزه اصفهانی می‌نویسد درکتابی که ابن مقفع (روزبه) ترجمه نموده چنین خواندم، ایوانی که هنوز درمداین پابرجاست، شاپور پسر اردشیر ساخته است. مطلب در اینجا پایان نمی‌پذیرد، زیرا موبدان موبدهمیت پسر شاه وهیشته، مرا اطمینان دادکه المنصور ابوجعفر آن کاخ را خراب کردوآنرا که امروز ایوان مینامیم، ساخته خسرودوم "پرویز است."

گفته ابن مقفع (درگذشت ۱۴۰ هـ) بهترین مدرک واوست مترجم تاریخ ساسانیان ازپهلوی بعربی که بخداینامه معروف وسرچشمه کلیه اطلاعات دوره ساسانی است. گفته حمزه، گزارش اوراکه ساختمان ایوان مداین ازشاپور اول (۲۷۲ – ۲۴۲م) بوده برای ماحفظ نموده است. خبرموبدان موبدهمیت همزمان با اونسبت بخبرابن مقفع فاقدارزش میباشد. زیرا روایتی است از دوره بعدتر. مورد خراب‌شدن کاخ ساسانیان بدست المنصور، همه مورخان متفق القولند مگرهمیت که معتقد است معتمد ومکتفی ایوان مداین را خراب نکردند، بلکه کاخ سفید درمدینه العتیقه راویران نموده‌اند.

بیشک اعتراض موبدان موبدکه مدرک ویژه حمزه میباشد، برابرست ساسانیان که ارزش کلی دربردارد قابل اعتماد نیست. امیداست محققان تاریخ عمارات، مدارک ویژه ساختمان ایوان مداین را یافته وارائه دهند.

اردشیر بابکان (۲۴۲ – ۲۲۶م) قبل ازآنکه رتبه پادشاه بزرگ بدست آرد، کاخ اردشیر خوره فیروزآباد را پیش ازسالهای ۲۲۶ میلادی بنا نموده است چون اردشیر تیسفون را محل اقامت دایمی خویش قرار میدهد، پسرش شاپور اول کاخ تیسفون را درا وایل پادشاهی خودبنیاد می‌نهد. عراق وفارس برشالوده متساوی نبایستی قرارگیرد. با انتقال پایتخت بمغرب، هنری راکه سنت باستانی، بطور واقعی دراستان دوردست فارس حفظ نموده بود، بپذیرائی نفوذ ممتاز مغرب حاضر می گردد. فیروزآباد وتیسفون دربرابر یکدیگر واقع و اختلاف بین آن دو، سمبولی است برای هنرساسانی.

پارسیان کمبایت وسید دولت

پارسیان ۳۰۰ سال پس از مهاجرت بهند واقامت درسنجان وتقدیس آتشکده ایرانشاه درآن شهروافزایش شماره جماعت ، برای کاروبازرگانی باطراف گجرات پراکنده میشوند . طی ۲۰۰ سال درشهرهای بیکانر، بروچ ، واریاو ، انکلیسر، سورت ، نوساری وغیره اقامت اختیار ودسته‌ای بسال ۱۰۹۰ میلادی بگفته دکترمدی وپروفسور هدی والله به کمبایت کوچ مینمایند .

بنظرمیرسد مستعمره پارسیان درکمبایت درسده چهاردهم میلادی روی بافزایش گذاشته وآتشکده‌ای درآن شهربنا میگردد . موبدی ازایران بنام مهربان کیخسروبسال ۲۴ - ۱۳۲۳ میلادی درآتشکده آنجا یک نسخه اوستا پهلوی وندیداد ویک نسخه یسنا برای چاهیل سنگان ، ازتوانگران آنجا کتابت مینماید .

درنامه‌هائیکه ازسوی زرتشتیان ایران ازسال ۱۴۷۸ تا ۱۵۵۳ میلادی بزرتشتیان هندفرستاده شده ، پارسیان کمبایت راباتفاق پارسیان شهرهای دیگر گجرات مخاطب قرارداده‌است . چاپار چندین نامه‌هاازمیان زرتشتیان کمبایت انتخاب میشوند . چنانکه چاپار نخستین ودومین نامه‌که بسالهای ۱۴۷۸ و ۱۴۸۶ کتابت شده نریمان هوشنگ کمبایتی است . چاپار ۱۵۱۱ نامعلوم وسال ۱۵۱۶ جسا میباشد . که‌اهل کمبایت است نامه سال ۱۵۲۷ که اصل آن درکتابخانه مهرجی رانا محفوظ است ، شاپورآسا کمبایتی است . نامه‌سال ۱۵۳۵ موردساختمان دخمه جدید ازسنگ درکمبایت وبزرگان پارسی شهرمانند آسا ، نرسنگ،ناخواآسا ، لمباکاما ، جیواخورشیدنیزذکرشده‌است . چاپارنامه‌سال ۱۵۵۳ کاوس کامدین کمبایتی است . چون نامه‌های سالهای بعد بپارسیان کمبایت خطاب نمیشود ، بنظر میرسد مستعمره آنان درکمبایت کاسته وروی بزوال گذاشته باشد .

د. رابرتسن بسال ۱۸۱۳ میلادی ، روایت تاریخی شهر کمبایت رابرای حکومت بمبئی ازاخبار متداوله وافواه بین مردم وازیادداشتهائی بزبان پارسی وسانسکریت تدوین مینماید که‌بسال ۱۸۵۶ بنام روایت تاریخی شهر کمبایت (۱) چاپ میشود . مندرجات کتاب مذکور ، مورداستفاده نویسندگان بعدی ازجمله صاحب بمبئی گزت ، دکتر جیوانجی مدی ، شاپورجی‌کاوسجی‌هدی‌والله دهسائی ونویسندگان دیگر پارسی قرارمیگیرد . نگارنده نیز درفرزانگان

---

۱ - Historical Narratives City of Cambay

www.tabarestan.info تبرستان

زرتشتی با استفاده از نوشته دکترمدی درص ۴۳ چنین نوشته‌ام :

" بقول رابرتسن ، دسته پارسیان درشهر کوچک کمبایت بتجارت مشغول واستفاده سرشاری میبرند. جماعت آنها بتدریج بواسطه ورود دسته‌های جدید روزافزون میگردد وعرصه بازرگانی را برهندوان تنگ میکند. یکی ازآنها بنام کلیان رای دوسلر ازگروه بانیه بسورت رهسپار میشود، ودرآنجا ثروت فراوانی ازدادوستدمروارید بدست میآورد. بفکر انتقام وانهدام پارسی میافتد. جماعتی ازاوباش راجپوت وماهیگیران را استخدام میکندوبرپارسیان کمبایت حمله نموده، گروه بسیاری را بخاک وخون میافکندومنازل آنها را طعمه حریق میسازد . کسانیکه جان بدرمیبرند ،فرار را برقرار اختیار کرده وازکمبایت روی برمیتابند . "

پروفسور شاپورجی هرمزجی‌هدی واله که موردتاریخ پارسیان ، بررسی دقیقی دارد، ونگارنده درنوشتن این خبرازنوشته‌های او استفاده فراوانی برده‌است ، روایت نامبرده بالارا مغشوش وکشتارهمگانی وخرابی مستعمره پارسیان را نادرست میداند. بعلاوه راوی ، سال رویداد واقعه را ذکر نکرده است .

کلیان رای بانیه‌درادارهٔ دولتی مغول سمت مستوفی داشته ویکی از زیردستان اوبنام سیددولت ازاوجدا میشودوجماعتی ازاوباش رابدورخودجمع و بمظفر گجراتی می‌پیوندد.

صاحب‌بمبئی گزت مینویسد " کاپیتان رابرتسن (۱۸۱۳ م) درروایت تاریخی شهر کمبایت گزارش مختصری ، موردپارسیان وآبادانی شهربوسیله‌کلیان رای بدست میدهد. امادرذکر سال رویداد حوادث ساکت است . دسته‌ای ازپارسیان پس ازورود بسنجان بسال ۹۴۲ – ۹۹۷ میلادی بکمبایت واقع دردهانه مهی‌رود ، رهسپار ودربازرگانی وکسب‌توفیق جالبی بدست میآورند . دسته‌های دیگرنیز بدنبال آنان روانه‌کمبایت میشوند ومستعمره آنان نیرومند میگردد. هندوان بانگیزه رفتار ناهنجار آنان ، شهرراترک میگویند . ازجمله فراریان یکی را نام کلیان رای ازگروه دسالاد بانیه درسورت پناه میگیرد . وازتجارت مروارید سرمایه سرشاری بدست میآورد . بادسته‌ای ازراجپوتان وماهیگیران درتاریکی شب‌بمستعمره پارسیان حمله برده بسیاری راطعمه شمشیرومنازلشان راآتش میزند، بقیه فرارویکتن ازآنان درکمبایت باقی نمیماند. سپس کلیان رای برخرابه مستعمره پارسیان ، شهری نوبنیاد، آبگیر وقلعه میسازد ،ودفاع شهررا محکم میکند وسوداگران را برای کسب‌ودادوستد بشهر دعوت مینماید .

www.tabarestan.info تبرستان

امور شهرراچنان با نظم وترتیب اداره میکندکه ۸۲ روستای اطراف شهرفرمان اورا بجان می پذیرند . (۱) "

مفهوم گفتار صاحب‌بمبئی گزت اینکه مستعمره پارسیان سده دهم میلادی شروع میشودکه با خبرسنتی پارسیان وقصه‌سنجان صدسال تفاوت دارد ، وچنانکه گفته‌شدحدود ۱۰۹۰میلادی است . مفهوم دومی آنکه ، کلیه پارسیان ازثروت بیشمار وپیشرفت خویش پربادشده ، بواسطه رفتار ناهنجار خود ، هندوان را میگریزانند . هندوان برهبری کلیان رای ، چنان انتقام میگیرند که‌یکنفر پارسی درکمبایت باقی نمیماند .

مورد مفهوم اول هیچگونه سندومدرکی ازنوشته‌های سانسکریت ومورخان اسلامی دردست نیست که‌حاکی ازآغاز مستعمره پارسیان درسالهای ۹۴۲ – ۹۹۷ میلادی باشد . گفتار صاحب‌بمبئی گزت را ، باوجوداشعار صریح‌مبنی براینکه رابرتسن نخستین راوی سال حادثه راتعیین ننموده‌است ، بعضی ازنویسندگان پارسی کورکورانه پذیرفته‌اند .

بگفته صاحب‌راس ماله چون مولده راجه‌سولنکی (۲) فرمانروای کمبایت (۹۹۷ – ۹۴۲میلادی) صدنفرازبرهمنان رابا اعطای زروسیم وزمین ، آنانرا باقامت درقلمرو خود تطمیع مینماید ، بزعم صاحب‌بمبئی گزت پارسیان نیز درزمان مذکور باتفاق برهمنان بکمبایت رهسپار شده‌باشند که‌خالی ازحقیقت است .

اینک باید دیدواقعه‌ای که‌یادآن بسال ۱۸۱۳ میلادی تازه‌بوده‌وپارسیان وهندوان آنرا بیادداشته ، کی اتفاق افتاده ، واین کلیان رای پهلوان‌معرکه کی بوده ودرچه سالی میزیسته .

باید دانست ذکر کلیان رای بقال (بانیه) ساکن‌کمبایت ، درگزارشات مورخان اسلامی آمده است . وی یکی ازکارمندان دولتی مغول درکمبایت و بگفته صاحب‌طبقات اکبری ، توزک جهانگیری ، اکبرنامه ، وتاریخهای دیگر ، ازجانب‌اکبرشاه گورکانی باتفاق قلیچ خان بماموریتهائی به بندرسورت و گفتگو بااولیای اموردولت پرتقال اعزام وبفرمان اومتصدی ساختمان حصار محکمی بدورشهرکمبایت میگردد . بگفته توزک جهانگیری ، پس ازساختمان حصار ،

---

۱ – ر – ک بمبئی گزت جلد ۶ ص ۲۱۶ بخش رواکانته ، ناروکت ، کمبایت .

۲ – Mularaja Solanki

سوداگران بیشمار ، بکمبایت روی آورده توطن اختیار مینمایند. بگفته مرآت اسکندری سیددولت یکی ازنوکران سابق کلیان رای ، بجبروزوروتهدید از مردم کمبایت زرگرفته ، چهارهزار اوباش بدور خود جمع وتشکیل سپاهی میدهد وبسلطان مظفر گجراتی ملحق میشود .

درهرحال بگفته مورخان ، کلیان رای بقال (بانیه) زمان اکبرشاه متصدی اموردفاع کمبایت بوده و بماموریتهائی بسورت اعزام میگشته. دفاع شهرآبادومستحکم کمبایت راکه جهانگیر ، سلطان مغول بسال ۱۶۱۸ دیدن کرده ودرتوزک جهانگیر ازآن صحبت مینماید ، بفرمان پدرش ، بسرپرستی‌کلیان رای ساخته شده سیددولت که‌زمانی ازنوکران کلیان رای بوده ، بسال ۹۹۱ه‍(۱۵۸۳ م) بکمبایت حمله وآن شهررا غارت وتاچندی ازسوی مظفر گجراتی اشغال مینماید .

کوتاه سخن آنکه ، کلیان رای بین سالهای ۱۵۷۵ و ۱۵۸۳ م مصدر امور دولتی مغول درکمبایت بوده‌است . بنابراین لطمه سختی راکه‌وی بگفته رابرتسن وافواه‌عمومی بپارسیان وارد آورده ، طی آن مدت بوده وپارسیان راچنانکه شهرت داردنابودنساخته . مستعمره پارسیان حتی هنگام حمله وغارت وویرانی کمبایت بوسیله سپاه علاءالدین خلجی بسال ۱۲۷۹ میلادی آسیب‌نمی بینند ، بلکه سیصدسال پس ازآن ازرونق میافتد. مستعمره پارسیان چنانکه ازیک نسخه خطی بهمن یشت که‌بروز اورمزد ومهرماه ۹۷۰ یزدگردی (۱۶۰۱ میلادی) بوسیله هیربدماونداد استادشاپوراستادآدرهیربدنرسنگ درکمبایت کتابت شده سالیان دراز پس از اقتدار کلیان‌رای آبادبوده‌است . نسخه خطی نامبرده‌در کتابخانه مهرجی رانادرنوساری موجود است .

ذکر این حقیقت خالی از اهمیت نیست که‌بارها درسده ۱۶ میلادی شهر کمبایت مورد حمله وغارت مهاجمین واقع گردیده است مهمترین آن سالهای ۱۲۹۷ – ۱۵۳۶ و ۱۵۷۳ میلادی بوده . حمله سیددولت وتصرف‌کمبایت وغارت آن واشغالش برای سلطان مظفر بمدت ۱۴ روزاهالی کمبایت رابکلی مستاصل وبیچاره میسازد توانگر وبینوا ، هرچه داشتند از دست میدهند. جماعت پارسیان بظن قوی درحمله مذکور ازدست راجپوتان وماهیگیران اوباش که‌بدورسیددولت ، گماشته‌سابق کلیان رای جمع شده بودند ، صدمات بسیار سختی دیده وپریشان شده باشند . شاید اندکی هم ازنیروی خودکلیان رای بقال که‌شایدحسن ظنی بپارسیان نداشته بیچاره شده باشند . پس‌از آنکه اقتدار پرتقالیها در سواحل گجرات روزافزون میگردد ، بنظر میرسد روزگار رونق مستعمره پارسیان درکمبایت بآخر میرسد .

www.tabarestan.info تبرستان

تصحیح اشتباهی مورد اشکانیان

نویسندگان مغرب‌هنگام ذکر پادشاهان اشکانی ، آنها را با صفت دوستدار یونان یاد مینمایند ، زیرا واژه فیل هلن بربعضی ازسکه‌های اشکانی‌که دردست است نقرشده ،نویسندگان مشرق‌زمین نیزبه‌پیروی آنها همین شیوه نادرست را بکار میبرند .نامه‌نگارنیزدرنوشته‌خویش درمهنامه‌هوخت سال ۳۴شماره ۲ تحت عنوان نامه اردوان سوم بشهرشوش ، همانگفته‌نادرست را پیرویونوشته‌ام "پادشاهان اشکانی چنانکه‌ازسکه‌هایشان برمیآیدخودرا دوستداریونان وتحت نفوذوفرهنگ یونانی‌قرار گرفته‌بودند .... بعضی‌ازپادشاها ضعیف‌اشکانی ،تاج وتخت خودرا بردوستداری‌یونان نهادند ،دوستداری یونان انگیزه‌سرکشیها بوده‌ویکی‌ازآنها قیام اردشیربابکان بر خلاف‌اردوان پنجم بود ."

بایددانست پادشاهان زیرک وسرسخت اشکانی‌هم درظاهرودرباطن ایرانی‌بودند وهمواره‌بادشمنان قدیم خودیونان وسپس رم پیکار میکردندونام اسکندرمقدونی که موجب‌ویرانی‌وآتش زدن تخت جمشیدونوشتهای ایرانی بوده ،درپهلوی باصفت گجستک (ملعون) ذکرشده‌است ،لذا چطورممکن است خودرا دوستداریونان بنامند؟

برسکه‌های بعضی ازشاهان اشکانی ، لقبهائی مانندشاهنشاه .دادگر ،پیروز ، نامورو‌همچنین فیل هلن نقرشده‌است .حتی برسکه‌اردوان دوم روی پیشانی شاه‌یک خال دیده‌میشودوهمانندخالی‌است که‌هندوان برپیشانی خودمیگذارندوآن مشعربر اسرارعرفانی است .

با استفاده‌ازپژوهش نویسنده‌ارجمندآقای جلال امام جمعه ، واژه‌هلن وهلنیسم درروزگاران باستان مفهومی که‌امروزداردنداشته‌است . برابرمندرجات اونیورسال اکسفورددیکشنری‌صفحه ۸۸۷هیچکدام ازچهارنوع‌معنی که‌برای‌واژه‌هلن وهلنیسم ذکر نموده‌اند ازسال ۱۶۰۹ میلادی جلوترنمیرود .همچنین همر (۱) برای شناساندن یونان وتمدن یونانی هیچگاه‌آنرا بکارنبرده‌است .

بنابراین کلمات هلن وهلنیسم ،با تمام مفاهیم کنونی‌آن،بیشک کهنه‌نیست و شایدپس ازدوره‌رنسانس این اصطلاحات برای مقاصدخاصی ایجادگردیده‌که‌خارج ازگفتار ماست .

طبق نظربعضی ازپژوهشگران واژه‌هلن درنوشته‌های یونان باستان باکلمات بغانی وپاگان (۲) که‌اصطلاح مذهبی مربوطبآئین مهریا میترا بوده‌بکارمیرفته‌پاگان

1- Homer . 2 - Pagan .

بمغنی بغان بوده چنانکه ماجیان (۳) را معنی مغان میباشد. همچنین دانسته شده که لقب مهر (میترا) هلیوس ان یکتوس (۴) یعنی مهریا خورشید شکست ناپذیر بوده است.

برمبنای دلایل بالا میتوان گفت که واژه هلن از هلیوس که بمعنی مهر و خورشید است مشتق شده و از نظر لغوی بعید بنظر نمیرسد. نام چندین نفر از پادشاهان اشکانی مهردادست که داده مهر باشد و مشعر بر مهرپرستی است. بگفته دکتر مسروپ آبکار یانس (۵) بسیاری از سکه های اشکانی دارای منوگرام میترادت کرت (۶) میباشد که از آن دژ مهریا میترا مراد است.

بنا بر روال و ترتیب استدلال بالا واژه فیل هلن که بر روی سکه های برخی از پادشاهان اشکانی دیده شده: بروشنی میتواند بمعنی دوستدار مهریا میترا باشد نه معنای دوستدار یونان که عقیده محکم اغلب نویسندگان مغرب زمین میباشد. علاوه براین چندتن از پادشاهان اشکانی مهرپرست بوده اند نه زرتشتی، زیرا طبق برگهای تاریخ ایران سال ۵۱ اشکانی (۲۹۷ پیش از میلاد) سال ظهور عیسی غیر مطلوب میباشد که همان آئین میترا است. بگفته شادروان بهروز بر سکه یکی از پادشاهان اولیه اشکانی که گویا منحصر بفرد باشد دوستدار کریست (۷) (عیسی مسیح) نقر گردیده و پریشانی عیسویان را فراهم ساخته (۸).

تفسیر بالا نتیجه طبیعی است که شخص میتواند از استدلالات بالا بگیرد، در غیر اینصورت پادشاهان اشکانی که میدانستند یونانیها تا چه اندازه با ایران ضرر رسانیده و پرسپولیس را ویران کرده و کتابخانه ایران را آتش زده اند چگونه ممکن است آنها را دوست داشته باشند؟

زرتشتیان اوگاندا

ایدی امین رئیس کشور اوگاندا سفیران انگلستان، هندوستان، پاکستان و لیدران سایر گروههای آسیائی را در ۹ سپتامبر ۱۹۷۲ در کمپالا بدربار خود احضار نمود. بین جمعیت ۱۸ نفری که آنجا جمع شده بودند، یکنفر زرتشتی پنجاه ساله بنام زالبا فقیرجی دستور نیز حضور داشت. نام این شخص بمناسبت فعالیت و خدمات اجتماعی که در اوگاندا انجام میداد ورد زبان خاص و عام بود. ایدی امین مردم آسیائی نژاد را متهم ساخت براینکه موجب خسارت و زیان اقتصاد اوگاندا میباشند و فرمانی مبنی برخروج آنها از کشور طی ۹۰ روز صادر نمود و ۸ نوامبر ۱۹۷۳ آخرین روز مهلت خروج بود.

3- Magion . 4- Helio envctus

۵- نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان ۱۳۵۲ ص ۲۲.

6- Mithradatkert . 7- Christ .

8- L'ere des Arsacides Per A. Terrian La Couperie 1891.

www.taDareston.info

شماره زرتشتیان در اوگاندا بین ۱۰۸ و ۸۸ نفر بیش نبود فریدون و پیروز امرولیا از بین آنها در ۹ سپتامبر یعنی یکماه پس از صدور فرمان اخراج وواردکنندگان از انجمن زرتشتیان آنجا در بریتیش کلمبیا تقاضا مینمایند برای اجازه مهاجرت خانواده‌های دستور و وادیا از کمپالا بکانادا اقدامات لازم بعمل آورند. انجمن فوراً با اداره مهاجرت کانادائی در کمپالا تلگراف لازم را مخابره و نامه‌ای در پی آن ارسال نمودند. پس از اقدام مذکور معلوم میشود شماره بیشتری از زرتشتیان در اوگاندا سرگردان میباشند. بنابراین صورت نامهای زرتشتیان مقیم آنجا را که خانواده امرولیا تهیه نموده بودند با اداره مهاجرت کانادا در کمپالا ارسال و از آنها خواستار میشوند تا رعایت لازمه را در حق زرتشتیان مقیم اوگاندا مبذول داشته مورد تقاضای آنها بمسافرت یا مهاجرت بکانادا همراهی خود را دریغ نفرمایند. مورد مهاجرت ایرجشاه و خانواده او بکانادا در ۶ سپتامبر ۱۹۷۲ تلگراف لازم از سوی مقامات مربوطه با اداره مهاجرت کانادائی در کمپالا مخابره شد.

تاریخ کشف اوگاندا

مهاجرت و مسافرت پارسیان بافریقا از سال ۱۷۵۰ م آغاز گشت و خانواده‌های تلاتی در شهرهای زنگبار، دوربان و کاپ تاون در افریقای جنوبی سکونت اختیار نمودند، بسیاری از پارسیان در دنبال آنها بآهنگ افریقا در ساحل آن قاره بکسب و بازرگانی میپردازند.

بتا احمد ابراهیم نخستین بیگانه ایست که در سال ۱۸۴۴ از زنگبار به اوگاندا مسافرت و اقامت اختیار میکند اسپک Speke وگرانت افسران انگلیسی ارتش هند بسال ۱۸۶۲ سرچشمه رود نیل را در جنجه کشف مینمایند. جستجوی منبع رود نیل موجب شناخت اوگاندا میگردد. هنری استانلی جهانگرد دیگری بسال ۱۸۷۵ به اوگاندا میرود و از مشاهده اوضاع اسفناک بومیان آنجا میسیونهای انگلیسی را بفرستادن نمایندگان خود بدان نواحی تشویق مینماید و نخستین گروه میسیون بسال ۱۸۷۷ بدانجا وارد میگردد.

با انعقاد پیمان بین آلمان و انگلیس در ژوئیه ۱۸۹۰ م اوگاندا در منطقه نفوذ انگلستان قرار میگیرد و سروان لوگارد در ۱۸ دسامبر همانسال بسمت نمایندگی شرکت سلطانی انگلیسی افریقای شرقی بدانجا وارد میشود، سرجرالدپورتال بنا بر پریشانی اوضاع اقتصادی شرکت مامور تحقیق و تهیه گزارش میشود. وی هنگام ورود به کمپالا در مارس ۱۸۹۳ م اوگاندا را کشور تحت الحمایه انگلستان اعلام و سرهنری جونسن با اداره

امور کشوری آنجا منصوب میگردد.

مسافرت به اوگاندا بواسطه نبودن راه بسیار سخت بوده لیکن درسال ۱۹۰۲ م راه آهن ممباسه را به کیوموساحل دریاچه ویکتوریا وصل مینماید بقیه راه تا ورود به کمپالا با یستی وسیله سرویس دریائی دریاچه طی کرد.

توسعه کشت پنبه وسایر کالای بازرگانی موجب میشود که درجنجه بسال ۱۹۳۱ پلی برروددنیل ساخته شود وکمپالا بوسیله راه آهن به ممباسه وصل گردد بومیان اوگاندا طی سالیان ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۷ به بیماری واگیرخواب گرفتار بودند وباکوشش وتلاش امنای انگلیسی این مرض درآنجا ریشه کن میشود.

آسیائیها چنانکه شایع است هنگام کشیدن خط راه آهن کمپالا به ممباسه به اوگاندا واردوساکن میشوند بگفته امین رئیس کشور اوگاندا اگر راه آهن بوسیله کارگران آفریقائی ساخته شده بود واقعه جاری روز واخراج آسیائیها بوقوع نمی‌پیوست اگر چه این سخن تا باندازه‌ئی حقیقت دارد لیکن آسیائیهای مقیم اوگاندا ثمرهٔ فرمانروائی هندبریتانی بود. مسافرتهای اولیه بافریقا وکشف وآبادی اوگاندا ازهندوستان آغاز گشت. اسیک وگرانت کاشف منبع رودنیل از افسران ارتش هند بودند.

نیاکان بلندپرواز پارسیان همه جا با توسعه روزافزون امپراتوری انگلستان همراه و به اوگاندا میرسند. بگفته آقای زالبهائی دستورنخستین زرتشتی که با وگاندا میرود، یحتمل وکیل پایه یک دادگستری بوده که گویا از بخشهای دیگر آفریقا برای دفاع در دادگاه از حقوق یکنفر رئیسان آفریقائی موردچندرا (گاووگوسفند بسال ۱۹۰۴ بدانجا میرود وپس از خاتمه دعوا بمحل خود برمیگردد. دادگاه صالحه و استیناف ۱۹۰۲ میلادی در اوگاندا دایر میگردد.

بگفته صاحب پارسی پراکش جلد ۴ دولت هندبریتانی بسال ۱۹۰۹ پشوتن فرامجی دستور را که از یکسال قبل در اوگاندا میزیست بسمت ریاست خزانداری کشور تحت الحمایه اوگاندا منصوب میسازد. نام درست او پشوتن فقیرجی دستور میباشد وصاحب پارسی پراکش در این مورد اشتباه نموده است. شخصی بنام هرمزجی مهتا نیز درهمان اوان از سورت رهسپار اوگاندا میگردد. گویا این دونفر نخستین زرتشتیانی باشند که در آن کشور ساکن میشوند.

زالبهائی فقیرجی دستور بسال ۱۹۲۳ هنگام حیات هرمزجی مهتا به کمپالا پایتخت اوگاندا مهاجرت مینماید. در آن روزها اوضاع شهر بسیار ناگوار و بیماریهای گوناگون گرمسیری همه جا شایع بود، نه راه شوسه موجود ونه بهداشت ونه وسایل پزشکی ودارو. حتی آب آشامیدنی پاک هم حکم عنقا را داشته است. شیروببروپلنگ پس

www.tabarestan.info تبرستان

ازغروب پشت حیاط منازل مردم دنبال شکار میگشته اند.

با وجودسختیها ونا راحتی‌های موجوددرکشورمهاجرت پارسیان به اوگاندا ادامه میابد. جهانگیرپردی والازرتشتی با نفوذومحترم وتوانگراوگاندا ومقیم شهرجنجه آرامگاهی بسال ۱۹۳۶برای زرتشتیان آنجا ترتیب میدهد. زالبهائی دستوروجهانگیرپردی‌والاپس ازانجام تشریفات جشن خوانی ومهمانی مفصل که همه زرتشتیان محل شرکت مینمایند، شالوده انجمن پارسیان اوگاندا را میریزند. زمین آرامگاه بوسیله جهانگیرپردی‌والا ازشهرداری گرفته میشودوهزینه اداره امور آن تا بامروزبا شهرداری محل میباشد.

باکاهش شماره زرتشتیان جنحه وحرارت وعلاقه شدیدآنها طی‌سالیان انجمن پارسیان اوگاندا منحل میگردد. اما شماره زرتشتیان درکمپالا ازسوی دیگرروی بافزونی میگذاردولزوم تشکیل انجمن پارسیان واحداث آرامگاه اهمیت زیادپیدا میکند. لذا انجمن پارسیان زرتشتی درکمپالاپایتخت اوگاندا تاسیس وباتلاش و فعالیت خستگی ناپذیرزالبهائی‌دستورزمینی بمساحت ۹هزارمترمربع دربهترین نقطه شهربمنظورآرامگاه زرتشتیان تخصیص میابد.

انجمن بسال ۱۹۵۶ جهت بنای پرستشگاهی برزمین آرامگاه تصمیم میگیرند مبلغ ده‌هزارروپیه برای انجام منظورجمع‌آوری میشود. درهمان اوان اردشیردارا شاه شرافازساکنان هنددرکمپالاحاضرباشدهنگام مراجعت به‌بمبئی بوسیله روزنامه جام جمشیدبمنظورساختمان پرستشگاهی درا وگاندا ازپارسیان درخواست کمکمالی مینماید.

بگفته ارنولدتاینبین "تمدن باشکوه‌تمام روی بعقب‌نشینی‌است." باتقلیل مساحت ونیروی امپراتوری بریتانیا ،شالوده پارسیان نیزموقتا"متزلزل میگردد. ازهم گسیختن رشته‌زندگی زرتشتیان درآفریقا بویژه‌درا وگاندا ،جماعت را اندوهگین ساخت. اما جای خوشوقتی است که‌دولت کانادا با درخواست وفعالیت انجمن پارسیان آن کشورمبنی برمهاجرت پارسیان اوگاندا بکانادا موافقت مینماید. زرتشتیان بیقین مانندپارینه بهرکشورکه روی میآورنددروفاداری بآنجا وحفظ اصول آئین خویش کمال جدیت را نشان میدهند.

میترا دردین زرتشتی

سه‌دوره مهرپرستی درجهان وجودداشته است

۱ـ مهرپرستی پیش اززرتشت درمیان آریائیها. ۲ـ مهرپرستی درمیان ایرانیان باستان ۳ ـ آئین میترائی دراروپا بویژه‌روم که‌با میترای ایران وهند

اختلافی شگرف دارد.

ایرانیان باستان وزرتشتیان نگاره فروهر را کالبد مینوی روان پنداشته‌اند وخورشید را کالبد مینوی پرفروغ مهر.

مهر بطورکلی فروغ تابناک همه فروزها وخصایل نیک جهان است. زرتشتیان درضمن نیایشی که دربامداد هنگام برآمدن آفتاب میسرایند میگویند بمهر فزون جان پیوند، هزارچشم، ستوده، رامش ده وخوراکی پروردرود فرستاده میشود.

هنگامیکه روشنائی خورشید میتابد، هنگامیکه نور خورشید میآید، آن نورها برای افزایش جهان اشو وبرای افزایش تن اشو بزمین اهورا داده پخش میشوند. هنگامیکه خورشید، فروغ مهر میتابد بزمین اهورا داده پاک میشود، آب روان پاک میشود، آب چاهها پاک میشود، آب دریاها پاک میشود، آب ایستاده پاک میشود، پیدایش اشوکه از خرد ورجاوند اهورا بوجود آمده پاک میشود.

اگر خورشید طلوع نمیکرد هرآینه دیوان (میکروبها) سراسر آنچه درهفت کشور است نابود میکردند. هیچیک از ایزدان مینوی بنگهداری این جهان مادی ومقاومت با آنها توانا نباشد.

کسیکه بخورشید نورانی تیزاسب برای مقاومت دربرابر تاریکی، برای مقاومت دربرابر دیوانی که درتاریکی پیدا میشوند، برای مقاومت دربرابر بردزدان وراهزنان برای مقاومت دربرابر سختی مرگ درود میفرستد روان خویش را وهمه ایزدان مینوی ودنیوی را خشنود میکند.

درمهرنیایش چنین گویند وآرمان دارند:

مهرایزدجان پیوندرا میستائیم که راست گفتار، نامور، دارنده هزارگوش، خوش پیکر، دارنده هزارچشم، بلندبالا، دوربین، نیرومند، بیخواب وهماره بیدار است.

بشود مهر پیرامون کشور، مهرداخل کشور، مهرخارج کشور، مهربالای کشور، مهر پائین کشور، مهرجلوکشور، مهرعقب کشور، ازبرای یاری، ازبرای آزادی، از برای شادی، ازبرای تندرستی، ازبرای فیروزی، ازبرای بهروزی، ازبرای اشوئی بسوی ما آید. نیرومندترین آفرینشهاست، با مهرودرودبسوی او میرویم.

صورت فرمانهای جماعت

درصندوق آهنی پنجایت درآتش ورهرام قدیم یزد

ازدفترگزارشات شادروان مانکجی لیمجی‌ها تریا که درکتابخانه کاما اورینتل اینستیتیوت بمبئی بنشانی H.P.MS 213 ضبط است برمیآیدکه وی تبه روزبهمن و

www.tabarestan.info تبرستان

اسفندماه قدیم ۱۲۲۳ یزدگردی وارد یزد میشود و ۳ روز بعد در روز سپندارمزد و اسفندماه بزرگان و موبدان زرتشتی را دعوت و اساس انجمنی بنام پنچایت را میریزد که گاه بگاه تشکیل میافت و به کارهای جماعت و اصلاح امور رسیدگی و اقدام میکرد.

آخرین جلسه مضبوط در دفتر مذکور مورخ است بتاریخ ورهرام و بهمن ماه ۱۲۲۵ یزدگردی ودر محل آتش ورهرام یزد برگزار گردیده است در این جلسه بنا بدرخواست زرتشتیان تهران موبد کیخسرو موبد بهمن را که بآموزگاری مشغول بوده راضی میسازند که بتهران برود انجمن تهران سالی ۱۸ تومان حقوق برای وی مقرر میدارند مزد برگزاری مراسم دینی ویزشن ویشت وغیره افزون بر حقوق خواهد داشت در این جلسه فرمانهائی که از دولت وسران دیگر طبق صورت ذیل در دست جماعت بوده در یکجا جمع ودر صندوق آهنی گذاشته در آتش ورهرام میگذارند و بدست دستور نامدار دستور کیخسرو میسپارند. قرار بر اینکه هر کس هرگاه بخواهد آنرا ببیند و آنرا بخواند دستور در صندوق را برای آنها باز کنند.

۱ ـ فرمان از ناصرالدین شاه بابت میراث گبری و مسلمانی که هرکس دعوائی داشته باشد بدیوان خانه اعلی برود و هرکسی از دین خود برمیگردد در این باب مجتهد تحقیق نماید. به تاریخ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۶۸ هجری.

۲ـ تعلیقه مرحوم علی‌نقی خان بابت پول جزیه مقرره دولت پنجاه تومان مدیون بتاریخ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۱۹ هجری.

۳ـ فرمان فتحعلیشاه بجهت ساختن دخمه بعهده حاجی عبدالرحیم بتاریخ شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۰ هجری.

۴ـ تعلیقه سرکاربندگان پناهی‌ام سردار امضای فرمان ناصرالدین شاه که اول ثبت شده در گبری و مسلمانی درباره ارث هرکس بخواهد مدعی و مدعی علیه را بدیوانخانه عدالت روانه نماید بتاریخ ربیع الثانی سنه ۱۲۶۹ هجری.

۵ ـ حواله آدریان اسامی که مدعیان بکدخدا مرزبان صلح کرده‌اند مبلغ بیست تومان بتاریخ ۱۸ شهر محرم سنه ۱۲۶۹ هجری.

۶ـ تعلیقه میرزا عباس نایب الحکومه امضای تعلیقه مرحوم محمدتقی‌خان امیر دربار ارث طایفه که هرکس دعوی ارث داشته باشد او را روانه دربارگیتی‌مدار نمایند که در دیوانخانه بزرگ پادشاه غور رسی شود.

۷ـ سواد تعلیقه سرکاربندگان پناهی ام سردار به جهت گبری و مسلمانی درباره مالیات قصابی املاک وقفی سنه ۱۲۶۹ هجری.

۸ـ ملفوفه فرمان مرحوم محمدشاه جهت ساختن دخمه بتاریخ شهر رمضان سنه ۱۲۶۴

۹ـ تعلیقه صدراعظم درباره گبری و مسلمانی و امضای فرمان ناصرالدین شاه بتاریخ صفر سنه ۱۲۶۶ هجری.

www.tabarestan.info تبرستان

۱۰ـ حکم مرحوم میرزا عباس وحکم جناب حاج سیدجواد جهت ساختن دخمه بتاریخ ۱۸ شهرالذکرسنه ۱۲۶۲.

۱۱ـ حکم شریعتمدار آقا میرزا علی بجهت ساختن دخمه بتاریخ ۱۲شوال سنهٔ ۱۲۶۲

۱۲ـ سوادتعلیقه برجیس صاحب بجهت سفارشنامه که رفع جبروتعدی شود.

۱۳ـ سوادتعلیقه سرکارعریزخان سردارکل باسم میرزاکوچک خان سرهنگ که سفارش نوشته صفرهجری ۱۲۷۰.

۱۴ـ سوادفرمان دیوانخانه مبارک بجهت امرموقوفات که هرکس دعوی ارث داشته باشدبدیوانخانه مبارک بروندکه بحقیقت رسیدگی شود.

۱۵ـ سوادتعلیقه اشرف امجدصدراعظم درباره یکصدتومان علاوه وجه جزیه که درباره پول قصابی وداروغگی درباره جناب شیخ محمدحسن بتاریخ ربیع الاول ۱۲۷۰ه

۱۶ـ فرمان دیوانخانه مبارک درباره ملک وقفی ومطالبات که رسیدگی نمایند هرکس درباره ملک موقوفات سخنی داشته باشدبدیوانخانه روانه نمایندجمادی الثانی ۱۱۷۰ه.

۱۷ـ تعلیقه مرحوم میرزا محمدتقیخان امیردرباره امضای فرمان مستمری موبد موبدان موبدبهرام بعهده سرکارشیخ علیخان جمادی الثانی ۱۲۶۶.

۱۸ـ تعلیقه مرحوم میرزا محمدتقیخان امیردرباره موبدموبدان ومرخصی مشارالیه وحمایت طایفه مزبوره ذیحجه ۱۲۶۵ه.

۱۹ـ حکم شریعتمدار آقا میرزا علی که بیرون شهرسوارشوندطایفه پارسی ودرشهر هم دستورنامدارسوارشوندبتاریخ ۷ربیع الثانی بالای آنهم امضاء حکم سرکارمیرزاکوچک خان پیشکارسرتیپ خان شده است بتاریخ جمادی الاول ۱۲۷۰ه.

۲۰ـ تعلیقه صدراعظم که درباره لای عریضه ملابهرام ثبت شده که جمع وخرج بدهی خیریه مزبورازقرارتصدیق میرزا محمدصادق مستوفی ۸۳۶تومان وچهارقران وچهارعباسی کارسازی نمایندبتاریخ ذیحجه ۱۲۶۸ه.

۲۱ـ فرمان محمدشاه درباره سی تومان مستمری بهمن ابن دستورکیخسرو ۲۴ صفر ۱۲۵۷ه.

۲۲ـ فرمان ناصرالدینشاه درباره پول جزیه که جمع وخرج شده ۶۹۷تومان ۹قران ویکشاهی بده دیوان شده که همه ساله بدهندشوال ۱۲۶۰ه.

۲۳ـ تعلیقه مرحوم سردارمحمدحسنخان امضاء فرمان که احدی بیحسابی نکنندهرگاه احدی ازطایفه کشیدازقرارفرمان ۱۷ربیع الاول ۱۲۸۶ه.

۲۴ـ تعلیقه مرحوم محمدحسنخان سردارامضاء مرحوم میرزا محمدتقیخان امیردرباره موبدموبدان پوشیدن خلعت واورامرخص کردن ومستمری مشارالیه رابدهندربیع الاول ۱۲۶۶ه.

www.tabarestan.info تبرستان

۲۵ـ تعلیقه مرحوم محمدحسنخان سردار را مضاء فرمان پادشاه دربارهٔ مستمری موبدان بتاریخ شهر ربیع المولود ۱۲۶۴ه.

۲۶ـ تعلیقه مرحوم سردار را مضاء فرمان پادشاه دربارهٔ تخفیف ۳۵۰ تومان ربیع الاول ۱۲۶۶ه.

۲۷ـ فرمان قبله عالم وعالمیان دربارهٔ مستمری ملابهرام بتاریخ شهر رمضان ۱۲۶۷ه.

۲۸ـ فرمان محمدشاه بعهدهٔ شاهزاده بهمن میرزا متوجه املاک وقفی را سرکار شریعتمدار میرزا محمدعلی مدرس باشد بتاریخ صفر ۱۲۵۷ه.

۲۹ـ فرمان محمدشاه دربارهٔ اینکه هرکس یکنفر از طایفه را بقتل رساند قاتل را حکام بتهران بفرستند یکهزار تومان بدیوان اعلی حاکم دادنی باشد صفر ۱۲۵۷ه.

۳۰ـ فرمان محمدشاه که رئیس طایفه مزبور را واگذار کردند بعباسقلیخان که رئیس طایفه باشد ربیع الاول ۱۲۵۸ه.

۳۱ـ فرمان ناصرالدینشاه دربارهٔ سیصد و پنجاه تومان تخفیف که دادند همه ساله از بدهی جزیه موقوف دارند ۱۶ رمضان ۱۲۶۸ه.

۳۲ـ فرمان ناصرالدینشاه بابت مستمری موبد موبدان که همه ساله دریافت نمایدسی ونه تومان درهذا لسنه تخاقوئیل مرحمت شده بتاریخ ۱۶ رمضان ۱۲۶۵ه.

۳۳ـ فرمان ناصرالدینشاه مضاء فرمان محمدشاه هرکس از طایفه را بقتل رساند موافق فرمان مرحوم رفتار نماید ۱۴ شوال ۱۲۶۹ه.

۳۴ـ تعلیقه عزیزخان سردار دربارهٔ رستم برادر ملابهرام وکسان او.

۳۵ـ تعلیقه مرحوم محمدحسنخان سردار را مضای فرمان بابت پنجاه تومان مستمری ملابهرام بتاریخ ربیع الاول ۱۲۶۶ه.

۳۶ـ تعلیقه مرحوم محمدحسنخان دربارهٔ رستم برادر ملابهرام و مستمری ملابهرام ربیع الاول ۱۲۶۶ه.

۳۷ـ سفارش میرزا محمدتقیخان امیر دربارهٔ ملابهرام و رستم برادر ملابهرام دربارهٔ تنخواه که هنگام الغارت برده اندگرفته عایدسازند ذیحجه ۱۲۶۵ه.

۳۸ـ تعلیقه صدراعظم دربابغ توت سیاه وغیره که حاشیه خط صدراعظم باشد ذیقعده ۱۲۷۰ه.

احکام مجتهدین دربارهٔ شکایات طایفه ملک وقفی وغیره موافق همان حکم ۲۰ عدد تعلیقه صدراعظم دربارهٔ باغ توت سیاه که اول نامدار آورده بود.

ازقراریکه دانشمند ارجمند آقای اردشیر آذرگشسب هنگام صحبت اظهار میداشت بعضی از اسناد مذکور دربالا را درصندوق آهنی کهنه درمنزل پدری خود دیده است. اگرچنانکه یخ اسناد مذکور بهمت فرزندان شادروان موبد موبدان دستورنامدار پیدا شود در تدوین تاریخ زرتشتیان دردوسده اخیر کمک بسیار بزرگی خواهد بود.

چون تاریخهای ایران پس از ساسانیان ،حدود ۳۰۰سال پس از وقوع وقایع تدوین گردیده ،لذا به‌حقیقت سالهای وقایع مندرجه‌آنها نمیتوان اطمینان کامل داشت . در اغلب مواقع هنگام شرح حمله مهاجمین به‌ایران جنبه‌کرامات ومعجزات به‌آن داده‌که‌تذکار آن خارج از موضوع ماست . طول مدت خاندان ساسانی وتاریخ جلوس وسالهای پادشاهی بعضی از پادشاهان،در این تاریخها مغشوش بنظرمیرسد . شاهنامه‌فردوسی سالهای سلطنت پادشاهان ساسانی را جمعا" ۴۹۶سال نشان میدهد . ابومعشربلخی که‌با زیج شهریاران ومدارک دیگرساسانی آشنائی داشت ،شاهنشاهی آنها را ۴۲۷سال میداند.(۱) ابوریحان بیرونی آنرا ۴۲۶سال ضبط نموده‌ومینویسدبنا برای عامه‌ایرانیان،ساسانیان ۴۳۱سال پادشاهی کرده‌اند .حمزه‌اصفهانی درسنی ملوک الارض والانبیا ۴۲۹ سال و۳ماه و۲۸روزوابن بلخی درفارسنامه ۴۲۹سال و۵ماه و ۲۰روزآورده‌است . بگفته‌مسعودی درمروج الذهب‌بسیاری ازمولفان،فاصله‌بین جلوس اردشیربابکان ومبدا تاریخ‌هجری را چهارصدسال میدانند (۲).

این گفتار پژوهش ناچیزی است با مایه‌اندک درموضوع مهم که‌به‌پژوهش بسیار دقیق ومایه‌دار نیازدارد وبه‌پیشگاه‌دانشمندان ارجمندپیشکش مینماید ،باین امید که‌با دانش ژرف‌بین خویش آنرا بکمال برسانند .

فرضیه‌ای که‌ایرانیان باستان تقویم مستقلی ازخودنداشته‌وسال جلوس هر پادشاهی را مبدا تاریخ‌خودقرار میدادندکه‌دردوره‌ٔ پادشاه‌دیگرازنوآغازمیشدپذیرفتنی نیست . ابن خلدون نقل ازطبری میگویددرایام ملوک الطوایف‌ولادت عیسی بود . این ولادت برسرزمین بابل درسال ۱۵۱ اشکانی بود .اشکانیان که‌تاریخ‌مستقلی‌ازخود داشته‌اند ،مبدا آن ۳۳۵پیش ازمیلاداست . درکتب‌پیشینیان مانندطبری ودیگران ، بدوتاریخ دیگربرمیخوریم که‌دردوره‌اشکانیان معمول بوده ،یکی تاریخ میلادمهرکه مبداء آن ۲۷۱پیش ازمیلاداست ودیگری تاریخ‌نیبران که‌مبداء آن ۲۰۸پیش ازمیلاد بوده . سال نزول وحی رابمانی ۵۳۹مهری اشکانی داده‌اندوسال مرگش را۵۲۲ نیبران افزون براین دردوورقه‌تقویم پهلوی که‌درتورفان پیدا شدودرمجله‌آسیائی‌سلطانی مورخ‌اکتبر۱۹۴۷ وترجمه‌آن بفارسی درکتاب‌تقویم وتاریخ درایران (۳) منعکس گردیده‌وقدمت آن بقرن هشتم پیش ازمیلادمیرسد ،نام تاریخ‌یزدگردی آمده‌است .

۱ـ تقی زاده بیست مقاله‌ترجمه احمدآرام ص ۴۲

۲ـ مجله‌هنرومردم شماره ۱۵۳ ـ۱۵۴ ص ۱۱۸.

۳ـ تالیف ذبیح‌بهروزص ۱۸ و۲۴

www.tabarestan.info تبرستان

مورخان فاصله بین جلوس اردشیربابکان وجلوس یزدگردشهریار را ۴۰۷ سال ذکرکرده‌اند که بنا برمدارک کرونولوژی درست است ،لیکن سال جلوس اردشیر بابکان وسال جلوس یزدگردسوم مغشوش میباشد. کتابهای تاریخ سال ۱۱هجری قمری برابر ۶۳۲ میلادی را جلوس یزدگرد میدانند .این سال ،سال وفات رسول اکرم است . یکسال پس از آن خالد با مرابوبکر ما مورفتح ایران شد .عمرچون بخلافت رسید ،ابوعبیده ثقفی را سپهسالار لشگر اسلام نمود و ابوعبیده درجنگ معروف بجسر کشته شد وکلیه لشگر اسلام باستثنای چندنفر نابودگشت .

بگواهی کلیه مورخان جنگ نامبرده درزمان پادشاهی پوراندخت اتفاقا افتاده است وایرانیان ازوجودیزدگردبی اطلاع بودند. بنابراین سال ۶۳۲میلادی برابر ۱۱هجری که سالها قبل ازحادثه مذکورمیباشدبهیچ دلیل نمیتواندسال جلوس یزدگرد باشد .

رحلت رسول اکرم درسال ۱۱هجری بوده ،خلافت ابوبکردراین سال است ودرگذشت اودرسال ۱۳هجری است . عمردهسال وشش ماه بعدازابوبکرخلافت کرد . درجنگهای بعدازسال ۱۴هجری وشکست پوراندخت به‌جستجوی یزدگردشهریار پرداختند .

به‌گفته حمزه اصفهانی صاحب‌سنی ملوک الارض والانبیاء درماه چهارم ازپادشاهی اردشیربن شیرویه ،ابوبکرخلیفه شد .

به‌گفته صاحب مجمل التواریخ ابوبکردرسال ۱۲هـ خالدرا به عراق فرستاد .خالد انبارا بصلح‌بگشادوسوی مرزبان کس فرستادبمدا ین بدعوت اسلام .اندرآنوقت پوراندخت را همی‌نشاندند .آمدن خالدبحیره درروزگارپوراندخت بودوآخرخلافت ابوبکر .درسال ۱۳هـ اندرعهدپوراندخت ،پیغمبردرگذشته بودوابوبکرصدیق به‌خلیفتی‌بنشسته وآخر عهدش بود .چون ۳ماه ازسلطنت پوراندخت بگذشت خلافت به عمررسید .

به‌گفته ابن اثیرصاحب الکامل فی‌التاریخ ،ابوبکربمثنی‌نوشت بخالدملحق شود .خالدلشکررا بسه‌دسته تقسیم کردوقراردادرالحفیربه‌دشمن برخوردکند .این‌موضع ازبزرگترین موضعهای فارسیان بودوشوکت آن ازهمه‌شدیدتر . امیرآنجا یکی از اسوارا ن بودکه‌اورا هرمزمینامیدند . وقتی خبرآمدن دشمن راشنیدبه‌اردشیرشاه‌خبر ایشان را نوشت .

به‌گفته بلعمی پوراندخت یکسال وچهارماه پادشاه بود . پیغمبربروزگارا و وفات یافت وابوبکربخلافت نشست . چون پوران بمردپادشاهی بخواهرش دادند .

به‌گفته خوندمیرصاحب‌حبیب‌السیرواویل خلافت عمر ،مثنی بمدینه‌شتافت وجهت جنگ باعجم استمدادنمود . ابوعبیده ثقفی باچهارهزارمرد ،بفرمان عمربه‌عراق وکمک مثنی شتافت . درآن زمان بقول اکثرمورخان حکومت عجم تعلق به‌پوراندخت داشت .

به‌گفته بلاذری صاحب‌فتوح‌البلدان ، جنگ جسرکه‌ابوعبیده درآن کشته‌شدآخررمضان

سال ۱۳ھ بود و عمر بواسطه شکست ابوعبیده یکسال اسم عراق را نمی‌آورد.

به گفته طبری، فیروزان ورستم به پوراندخت گفتند نام زنها و کنیزان خسرو و خاندان ساسانیان را بما بده و او دو ایشان در طلب آنها فرستادند تا مردی را از فرزندان کسری نشان دهند. آنها نام یزدگرد شهریار را دادند. او را آوردند و پادشاه کردند. مسلمانان به عمر خبر دادند و این در ذیقعده سال ۱۳ھ بود.

صاحب مجمل التواریخ، در جدولهای اوایل کتاب سال جلوس یزدگرد را ۲۶ ھ نشان داده است و می‌گوید چون یزدگرد شهریار به سلطنت نشست، روزگار خلافت عمر بود و حرب قادسیه، و اندر عهد یزدگرد عمر پنج سال خلیفه بود و پس عثمان.

حمدالله مستوفی صاحب تاریخ گزیده، جنگ قادسیه را در سال ۱۵ھ میدهد.

یعقوبی می‌نویسد عمر ابوعبیده را به عراق فرستاد و خسرو مرده بود و پوراندخت بجای او بود. رستم و فیروزان دو قیم بودند و به کارهای ملک می پرداختند و هر دو ضعیف بودند. لشکر ابوعبیده شکست خورد و همه کشته شدند. خبر به عمر رسید، بسیار غمگین شد.

بلعمی نیز همین گفته را نقل مینماید.

میرخوند (۴) مینویسد از سیاق کلام اعثم کوفی چنان معلوم میشود که جابان در ایام حکومت یزدگرد شهریار در زمره مسلمانان درآمد و درجه بلند و مرتبه ارجمند یافت. لشکر اسلام پس از آن بسوی حیره روان شدند، تا کار آراستگی ملک عجم کنند و حال آنکه اختلال در احوال ملک ایشان راه یافته بود تا یزدگرد به هلاکت رسید. مسودا و را قی گوید روایت اعثم کوفی در این باب خالی از غرض نیست. چه در کتب معتبره چنان بنظر رسیده که اسلام جابان، بلکه واقعه جسر و قتل ابوعبیده بن مسعود ثقفی در زمان حکومت پوران، قبل از آنکه یزدجرد بر مسند سلطنت نشیند دست داد.

منتخب التواریخ (۵) مینویسد، پوراندخت بن خسرو پرویز لقبش سیده است. رحلت حضرت رسالت در زمان او بود. مدت سلطنتش بقولی یک سال و چهار ماه و بقول صاحب مجمل فصیحی و صاحب جهان آرا شش ماه.

تاریخ قطب‌شاهی (۶) در ذکر سلطنت پوراندخت گوید، مرویست حضرت خاتم الانبیا صلعم عهد دولت تو راندخته، قدم از تخت سلطنت بیرون نهاد و بعالم بالا شتافت.

صاحب تاریخ منتظم ناصری از قول ابن اثیر در وقایع سال ۱۲ھ مینویسد، فرستادن اردشیر بن شیرویه سپاهی بسرداری بهمن جادویه به مقابله عساکر اسلام. و در وقایع سال ۱۳ گوید فرستادن رستم فرخزاد از قبل پوراندخت که تازه پادشاهی عجم یافته بود، جابان سردار را بنواحی فرات. و در وقایع سال ۱۴ مینویسد تظلم اهل اطراف دجله و فرات به یزدجرد از تطاول لشکر اسلام.

۴ـ روضة الصفا، فصل احوال خلافت عمر. ۵ـ تالیف حسن بن محمد بن خاکی شیرازی مولفه سده ۱۶ ھ بنشانی RIV 24 در کتابخانه کامه اورینتل انستیتو، بمبئی
۶ـ تالیف خودشاه بن قبادالحسین بنشانی H.P.MS 12 کتابخانه فوق

صاحب بهجة التواریخ (۷) درذکر پادشاهی پوراندخت می‌گوید، چون توراندخت برتخت پادشاهی نشست عدل ودادپیش گرفت وبقیه خراج که ازروزگار پرویز مانده بود، همه را بخشید. درزمان او هیچ رعیت جلای وطن اختیار نکرد. محمد رسول الله در زمان وی فوت شد و ابوبکر را خلافت رسید. توراندخت یکسال وچهار ماه برتخت سلطنت نشست وبمرد.

صاحب التواریخ (۸) درذکر سلطنت پوراندخت مینویسد، زنی عاقله بود. پیغمبر صلعم درعهد او به دارالقرار رحلت کرد.

هبة الدین لاری منجم قرن نهم هجری درشرح هئیت قوشچی، پس ازروایت جلوس یزدگرد درسال ۱۱ه ازکتاب نهایت مینویسد، ولی اینها موافق تاریخ مشهور نیست چه این سال، سال وفات سیدکاینات است ودرتواریخ چنان مسطور است که لشکرظفر اسلام چون متوجه جنگ ایشان شد، پوراندخت ازدختران کسری پادشاه بود (۹)

دکتر ملکزاده بیانی برمبنای سکه‌هائی که تاکنون کشف شده نوشته است. بنا برتحقیقاتی که نموده‌ام پوراندخت بیش ازدوسال سلطنت نموده است. (۱۰)

حمزه اصفهانی ازموسی بن عیسی کسروی ومجمل التواریخ نقل میکند، "ازدو شنبه تشرین اول اسکندری تا پنجشنبه اول محرم سال هجرت ۹۳۹سال و۹ماه و۱۹روز است. پس چهل سال برسرش گرفتیم، مدت ابتدای هجرت تا هلاک شدن یزدگرد شهریار، حساب آن به ۹۷۲سال و۹ماه و۱۹روز است." درنسخه اصل عربی واژه هلک نوشته شده که ملک هم خوانده میشود یعنی به تخت نشستن یزدگرد نه هلاکت او. به موجب این روایت جلوس یزدگرد که بیست سال پیش ازمرگش بوده درسال ۱۹۵۳ اسکندری مطابق بیستم هجری میشود (۱۱) باز حمزه اصفهانی ازقول موسی بن عیسی کسروی گوید، "نسخه‌های چند از خداینامه که تاریخ ملوک الفرس نامند دیدم متن نسخه‌ها باهم فرق دارد، حتی دو نسخه همانند نیز یافت نمیشود. علت این آشفتگی هنگام استنساخ ازکاتبان روی میدهد و یا ازترجمه اززبانی بزبان دیگر.

درخطط مقریزی ازعلی بن یحیی منجم نقل شده که درزمان پادشاهی یزدگرد بن شهریار، اول فروردین یزدگردی ازپنجم حزیران بطرف پنجم ایار سیر می‌کرده اول فروردین یزدگردی درسال ۶۷۶میلادی درپنجم حزیران بوده (۱۲).

۷ـ تالیف شکرالله بن شهاب الدین احمد بن زین العابدین زکی بنشانی H.P.MS103 کتابخانه فوق. ۸ـ تالیف شیخ یحیی الرازی بنشانی H.P.MS 76 درکتابخانه فوق. ۹ـ تقویم وتاریخ درایران از ذ.. بهروز ص ۳۷. ۱۰ـ نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان ۱۳۵۲. ۱۱ـ تقویم وتاریخ درایران ص ۳۶. ۱۲ـ ایضا ص ۵۵.

www.tabarestan.info تبرستان

بیرونی درآثارالباقیه مینویسد "درسالی که یزدگردشهریار به پادشاهی رسید تاریخ اسکندری ۹۴۳سال ومدت میان جلوس اردشیربابکان ویزدگرد۴۰۶سال است. کتب نجومی طالع سال جلوس اردشیررا از ۱۵تا ۱۸جوزا داده اندواین طالعها ازماخذ نیمروزحساب میشود." بنابراین سال ۲۶۶میلادی برابر۵۳۷ مهری اشکانی به قول شادروان بهروزدر۱۷درجه جوزاست. این گفته را درهندبا دونفراز استادان فن در میان نهادم وبه صحت آن گواهی دادند. حال ۴۰۶ سال رابر۲۶۶بیفزائیم ۶۷۲بدست می‌آید. یعنی جلوس یزدگرددرسال ۶۷۲میلادی برابر۹۴۳مهری اشکانی است نه اسکندری شماره مرقوم درآثارالباقیه درست است اما آن اسکندری نیست ومهری است. سال ۶۷۲ میلادی برابر۹۸۳اسکندری است.

سال جلوس انوشیروان که تاریخ نویسان وستاره شناسان متفق القولندبرابر روزدی به آذرواردیبهشت ماه سال ۵۳۱ میلادیست وزایچه اونیزکه دردست است همان را نشان میدهد. بنابرنوشته قانون مسعودی درسال بیست وپنجم پادشاهی انوشیروان یعنی سال ۵۵۵میلادی کبیسه هفتم ۱۲سالی اجراشده است که باحساب نجومی درست است ومخالف قولی است درآثارالباقیه که آخرین کبیسه درزمان یزدگردبن شاپوراتمام یافته وگواهی است بردست بردگی درآن کتاب. در زمان یزدگردبن شاپورهشتمین کبیسه ۱۱۶سالی ازدوره چهارم درسال ۴۲۸میلادی انجام یافته وآن کبیسه ۱۲۰سالی نیست. هشتمین کبیسه ۱۲۰سالی ازدوره دوم درزمان پادشاهی یزدگردبن شهریار اجراشده (۱۳). اینک ۱۲۰بعلاوه۵۵۵سال بیست وپنجم پادشاهی انوشیروان ۶۷۵میلادی میشودوبراست باگفته علی‌بن یحیی منجم درخط مقریزی که درزمان یزدگردشهریار، اول فروردین یزدگردی ازپنجم حزیران بطرف پنجم ایار سیرمیکرده. اول فروردین یزدگردی درسال ۶۷۶میلادی درپنجم حزیران بوده وآن سال چهارم جلوس یزدگرداست. سال ۶۷۵ میلادی برابر است با ۹۸۶اسکندری وبنوشته آثارالباقیه، یزدگرددرسال ۹۶۳ اسکندری کشته شده، اشتباه میباشد. این قبیل حسابسازیها ازنویسندگان درکتب تاریخ ونجوم بسیاردیده میشودوبرای مغلطه‌کاری درآثاربیرونی دست برده‌اند.

به گفته بیرونی درآثارالباقیه، کتب منجمین طالع سالی راکه اردشیربرخاست تقریبا "نیمه جوزا نشان میدهدوطالع سالی که یزدگردبرخاست ششمین درجه عقرب. سال روایتی ۶۳۲میلادی که جلوس یزدگردفرض شده طالع سنبله است وبه هیچ‌حسابی به عقرب نمی‌رسد. کتاب خطی القرانات والتحاویل که زایچه پادشاهان ساسانی راضبط نموده وبشماره ۲۵۸۱ درکتابخانه ملی پاریس موجوداست. زایچه جلوس اردشیربابکان را ۱۷

۱۳ــ ایضا" ص ۵۵.

درجه و ۳۸ دقیقه جوزا داده است که برابر با ۵۳۷ مهری و ۶۶ میلادیست وزایچه جلوس یزدگرد سوم را چهاردرجه و ۶ دقیقه عقرب نشان میدهد که برابر با ۶۷۲ میلادی است.

بنابر آنچه گفته شد جلوس یزدگرد بسال ۶۷۲ میلادی است نه ۶۳۲ چنانکه در تواریخ ضبط شده است. چون مراسم تاجگذاری یزدگرد در فارس و استخر اجرا میگردد. به احتمال قوی مداین و استانهای مجاور تا آن زمان بتصرف مهاجمین درآمده بوده که هجوم خود را پس از مرگ خسروپرویز آغاز مینمایند.

اوضاع شهرهای ایران در آن دوران درهم وبرهم وهرج ومرج وآشوب درهمه جا حکمفرما بوده است. استانهای خاوری که خاندان ساسانی پارسی را بنظر بیگانه مینگریستند، موقع را مناسب میبینند که آنها را برکنار کرده، خاندان اشکانی را دوباره به سلطنت بردارند. بنابراین یزدگرد را در قلمرو خویش راه نمیدهند. شاهنشاه در آن گیرودار و پیکار داخلی، بیچاره میشود تا آنکه بالاخره در مرو بشهادت میرسد.

یادداشتی از کتابدعای پهلوی که برپوست نوشته شده بوده و اوضاع هرج و مرج شهریزدرا در سال دوازدهم پادشاهی یزدگرد، وورودا وبه یزدوا قامت چند روزه او را در آن شهر نشان میدهد، دردست است. یادداشت مذکور بوسیله هیربدورزا پسرلهراسب نوشته شده وثبوت احتمال قوی ماست براینکه سالها پیش از جلوس یزدگرد مداین واستان مجاور آن تحت استیلای اعراب بوده. کتابدعای پهلوی مذکور در تملک دکترنوشیروانجی از پارسیان هندبوده که حدود ۱۳۳۳ هـ ق بشهریزد میآیدوچند صباحی را درروستای قاسم آباد سکنی میگزینند (۱۴).

هیربدورزا درآن یادداشت از هریمن صفتی مردم وکشتاروغارت یکدیگرصحبت مینمایدودرضمن مسافرت خویش به تیسفون بدینطریق اشاره میکند: "شش سال پیش درتیسفون بودم، عربها که جزشترچیزی نداشته ودزدی همیکردندوآدم بیگناه همیکشتند بدین تازه درآمده وخوی آدمی گرفته، جزهنگام جنگ کسی را نمیکشند، خدا به آنها کمک میکندکه برما غالب شوند. ما ها ازدین بهی برگشته برکسی رحم نمیکنیم. اینجا ۲۴ آتشکده داشته که مردم عبادت میکردند. حالا جزچهار آتشکده، باقی همه خاموش است. شاه یزدگرد ۲ سال پیش با ۱۴ هزار سرباز از سپاهان با ینجا آمده پنجروز بیاسود، جز ۳ نفر راهزن را که امر به کشتن کرد دیگر کاری نکرد. باشتاب به طرف کرمان وسکستان رفت. گویند دربلخ قشون فراهم میکندکه عربان را بیرون کند. خیلی مردم درتیسفون و خوزستان آئین عربان پذیرفته اند. خداوندبرما خشم کرده. سه نفر موبدان چندین کتاب شاپیکان که در علم طب نوشته شده بود ومقداری جواهرات وپول وطلاکه مردم در آتشکده قریه یزک برده بودند، برداشته فرار کرده اند. گویند درتیسفون میان عربان

۱۴ ــ آتشکده یزدان ص ۲۶۲ آیتی.

طبابت میکنند . خیلی حکام درهرشهری یاغی شده همدیگررا میکشندوغارت می کنند."

یادداشت مذکورازنابسامانی کشوروا ختلاف مردم وگروهها وپیکاروقتل و غارت وبی تفاوتی مردم ازحکومت واخلال درامرمهم جنگ بابیگانگان اشاره میکندوشبوتی است پیش ازآنکه یزدگردبه سلطنت برسد ،پایتخت به تصرف دشمن در آمده بوده وباین انگیزه ،تاجگذاری وی دراستخرانجام میبابد .

درموردسال جلوس ومرگ انوشیروان چنانکه گفتیم اختلافی نیست ودرسال ۵۷۹ میلادی درگذشته است . اما راجع به مدت پادشاهی پسرش هرمزوخسروپرویزاختلاف است .

طبری مینویسد " چنانکه ذکرشده منجمین اجماع نموده اندکه خسروپرویز ۴۸ سال پادشاهی میکند . مدت پادشاهی هرمزرانیز ۲۳سال داده اند . بنابراین مرگ خسروپرویزدرسال ۶۵۰میلادی واقع میشود . درکتاب القرانات والتحاویل که از آن صحبت شد ،طالع جلوس هرمزرا ۵۷۹ وسال جلوس خسروپرویزرا ۶۱۰میلادی داده است . با درنظرگرفتن کلیه روایات ، خسروپرویزروزدوشنبه آذرودیماه ۱۱جمادی الاول درسال ۳۰ هـ برابر ۶۵۰میلادی وفات یافته است . چون سی‌ام راسیم هم مینویسندبا ششم اشتباه شده ولهذا نوشته اند ،خسروپرویزدرساعت ششم روزدوشنبه ۱۱جمادی الاول مطابق روزآذرودیماه سال ششم هـ مرده که باحساب درست درنمیاید .درشاهنامه درباره مرگ خسروپرویزآمده :

کجا ماه آذربدوروزدی گه آتش ومرغ بریان ومی

درنام روزها ،روزی بنام دی نداریم . سه‌روزازماه بنام دیبادر ،دیبمهرودیبدین داریم .جشن می ومرغ‌بریان وآتش درماه دی است که چهره گهنبارمیدیاریم می باشد گویا شعرفردوسی دراصل چنین بوده (۱۵) .

کجا روزآذربدوماه دی گه آتش ومرغ‌بریان ومی

اینک میپردازیم بسال جلوس اردشیربابکان : گفتیم بنابرگواهی آثارالباقیه کتب منجمین طالع سالی راکه اردشیربرخاست تقریبا"نیمه‌جوزانشان میدهند .القرانات والتحاویل طالع سال جلوس اردشیررا ۱۷درجه و۳۸دقیقه جوزا تعیین کرده است .افزون براین پادشاهی اردشیربابکان با امپراتوران گالوس وکلودیوس دوم روم ومانی مربوط است .

بگفته این ندیم درالفهرسته‌ولادت مانی درسال دوم امپراتورگالوس بوده . صورت نام امپراتوران رومی وسالهای ملک ایشان درآثارالباقیه باتاریخ اغسطس داده شده است . تاریخ اغسطس که درجدول طیلسان آثارالباقیه آمده است ،مبداء آن ۵ پیش ازمیلاد است . بعدازنام امپراتورگالوس آثارتشویش دراین جدول دیده میشود .

۱۵ـ تقویم وتاریخ درایران ص ۳۹.

سال دوم امپراتور گالوس سال ۲۸۱ اغسطس است که مطابق ۲۵۶ میلادی است (۱۶).

بقول ابن ندیم و مسعودی در سال ۲۶۸ میلادی سال اول امپراتور کلودیوس دوم، مانی ۱۳ سال داشته و صاحب قران بوده. مدارک غربی سال دوم امپراتور گالوس را ۲۵۳ داده‌اند. سالهای میلادی در سده دهم بوسیله گریگور تنظیم گردید و ۳ سال اختلاف است و این تفاوت با این ندیم از آنجا پیدا شده (۱۷).

مانی چنانکه از کفالایا و شاپور گان برمیآید در سال ۵۳۹ مهری اشکانی برابر ۲۶۸ میلادی، در ۱۳ سالگی تجلی یافته و این سال، سال دوم پادشاهی اردشیر بابکان و سال اول امپراتور کلودیوس است. مسعودی بعثت مانی را در زمان امپراتور کلودیوس دوم میدهد. مانی در سال ۵۵۱ مهری اشکانی برابر ۲۷۰ میلادی آشکارا دعوت کرده است.

تاریخی که سال ۵۳۹ آن سیزدهمین سال مانی و سال اول امپراتور کلودیوس دوم میباشد، مبداء آن ژانویه ۲۷۱ پیش از میلاد است. افزون بر این سال جلوس اردشیر از روی طالع او سال ۲۶۶ میلادی است. سال ۵۳۹ مهری، اواخر سال دوم جلوس اردشیر یا اوایل سال سوم آن واقع میشود (۱۸).

حال اگر سال جلوس اردشیر بابکان را بنا بشرح بالا ۲۶۶ میلادی حساب کنیم، بعلاوه ۴۰۷ سال مدت میان جلوس او و یزدگرد شهریار ۶۷۳ میلادی بدست میآید که برابر ۵۲ هـ ق است و آن سال جلوس یزدگرد میباشد. سال ۶۷۲ برابر سال ۱۹۴۳ اسکندری است شماره درست است ولی آن اسکندری نیست و مهری اشکانی است. تاریخسازان مدعیان نبوت، برای مغلطه مهری اشکانی را به اسکندری تبدیل نموده‌اند.

تاریخ سازان و مورخان سال جلوس اردشیر را ۲۲۶ و یزدگرد سوم را ۶۳۲ میلادی داده‌اند که برخلاف واقع میباشد. اما در مورد سال هجرت در اینکه چه سالی بوده اختلاف است و کمترین اختلاف یک سال و یکماه است و نیز در سال بعثت ظاهری و بعثت حدود ۷ سال اختلاف وجود دارد (۱۹).

در تاریخ طبری چنین آمده (۲۰) "از بخت‌نصر تا ملک اسکندر ۴۳۷ سال است". مبداء تاریخ بخت‌نصر ۷۴۷ پیش از میلاد است و چون از آن کم کنیم ۳۱۱ پیش از میلاد باقی میماند که عدد مشهور است و باز مینویسد" از ملک اسکندر تا سال ۶۰۲ هجری که کتاب خود را بپایان رسانیده ۱۲۴۵ سال میشود." اینک چون ۳۱۱ را از این عدد کم کنیم ۹۳۴ میلادی باقی میماند و به موجب این دو تاریخ هـ ۱۱۷ سال اختلاف دیده میشود. ولی اگر مبداء تاریخ اسکندری را که ۳۳۵ پیش از میلاد است از ۱۲۴۵ کم کنیم ۹۱۰ میلادی باقی میماند که برابر ۲۹۶ هجریست و ۹۰ سال اختلاف پیدا میشود.

۱۶ـ آثار الباقیه ترجمه اکبر دانا سرشت ص ۱۳۶. ۱۷ـ تقویم و تاریخ ایران ص ۱۱۰

۱۸ـ ایضاً ص ۱۱۰. ۱۹ـ ایضاً" ص ۷۱. ۲۰ـ تاریخ طبری جلد اول چاپ مصر ص ۶۳۵.

www.tabarestan.info تبرستان

زرتشتیان درسده‌های گذشته درمحیط بسیار نامساعد و تحت فشار و ستم نامحدود زندگی میکرده و شماره آنان بطور فاحشی روز بروز بتحلیل میرفته. این گروه به واسطه عشق دین پروری و ایران دوستی، با سختی و رنج بسیار فرهنگ مذهبی را حفظ نمودند. نامساعدتی روزگار، بی مبالاتی بدین، از شماره گروه دانشمندان قوم میکاسته است.

معهذا در نامه‌ای از شرف‌آباد رستاق یزد مورخه ۵۰۸ی مینویسد" این ضعیفان چهارکس پنج‌کس هستند که اندرخط پهلوی راه میدانند فاما آنچه اصل است یافت نمیشود از سبب آنکه بدا دوستد روزگار و تن وجامه آلوده شده‌اند." با وجود بیانات مذکور بین زرتشتیان یزد و کرمان با نوان و دوشیزگان دانشمند هستی داشته‌اند که در اوستا و پهلوی و فرهنگ مزدیسنا و پارسی صاحب اطلاعات بوده‌اند. چنانکه یک نسخه خطی پهلوی و اوستا بتوسط بانوی زرتشتی بنام پرین گبا دشاه رستم بندار شهمردان روز انارم و بهمن ماه ۹۲۴ی برای دستوران و موبدان هندکتابت شده و نام او بخط پهلوی بر آن کتاب برای ما بیادگار مانده است. هم چنین دستور اردشیر پور دستور نوشیروان کرمانی بنا به دعوت اکبرشاه گورگانی برای تدوین فرهنگ فارسی سره بکمک میرجمال الدین حسین انجو صاحب فرهنگ جهانگیری به پایتخت هندوستان عزیمت نمود. در فارس و اصفهان و هرات و نقاط دیگر دانشمندان زرتشتی موجود بوده‌اند، از آنانند دستور آذرکیوان، فرزانه بهرام فرهاد، موبد خوشی، موبد خداجوی، موبد کیخسرو، اسفندیار صاحب دبستان المذاهب و دیگران.

به نسبت از دیاد تعصب در دوره حکومت صفویه، بهدینان شدیدتر مظلوم واقع میگردند هرچند با رمصایب و ظلم و ستم در دوران آشوب کشور بر آنها بیشتر میگردد نفوسشان بیشتر بتحلیل میرود. چنانکه جمعیت یک میلیون ایشان در آغاز سده هیجدهم میلادی و زمان محمدشاه قاجار به ۳۲هزار نفر میرسد. توانیر هنگام جهانگردی خود بسال ۱۰۳۳ خورشیدی بکرمان میرسد و شماره جمعیت بهدینان را در آنجا ده هزار ذکر میکند. خانیکوف جهانگرد دیگر اندکی پیش از حمله محمود افغان بکرمان جمعیت زرتشتیان آنجا را ۱۲هزار تخمین میزند. جنگها و خونریزیهای سده ۱۸ میلادی گروه بهدینان را تقریبا" بنابودی میکشاند. هنگامیکه روانشاد مانکجی‌ها تریا در زمان حکومت ناصرالدین شاه قاجار بسال ۱۲۳۳ با ایران میآید و به جمع‌آمار زرتشتیان میپردازد جمعیت زرتشتیان یزد را ۶۶۵۸ و زرتشتیان کرمان را ۹۳۲ نفر مینویسد. بگفته منان دانشمند فرانسوی از نفوس ۱۲هزار زرتشتیان کرمان که بفرمان حکمران بسال ۱۲۵۷ سرشماری شد ۱۳۴۱ نفر ذکر میکند. ژنرال هوتم شیندلر بسال ۱۲۵۸ شماره بهدینان شهر کرمان را ۱۴۹۸

ودهات بخشهای اطراف را که سلسله جوپار را شد ۲۵۲ نفر میدهد. طبق آمار کیخسروجی عات خان صاحب بسال ۱۲۷۱خ جمعیت بهدینان کرمان ۱۹۷۳نفر میباشد. نامه ماهانه اطلاعات شماره ۳۲مورخ ۱۳۲۹جمعیت بهدینان کرمان را ۳۵۰۰نفر میدهد. طبق آمار سال ۱۳۴۵ خ دولت ایران زرتشتیان کرمان ۳۵۰۰نفر میباشند.

آخرین بهدین ساکن روستاهای اطراف کرمان برای تامین دین ورفاه خویش به سال ۱۳۴۰خ بشهر کرمان مهاجرت مینماید. پس از این سال بهدینی در روستاهای اطراف باقی نمیمانند. آمار ۲۵۲ نفر زرتشتی اطراف کرمان که ژنرال هوتم شیندلر میدهد راجع به روستاهای سلسله جوپار میباشد که عبارتست از جوپار، اسمعیل آباد وقنات غسان. جمعیت بزرگی از بهدینان درنخستین دهه سده کنونی درقنات غسان اقامت داشتند. قنات غسان مرکز موبدان بود، بهدینان بسیاری درآنجا ساکن بودند. اینک مسلمانان جای خالی آنها را اشغال نموده اند. قنات غسان چون مرکز موبدان بوددر مهر بزرگی از خود داشت وبخشی از آن آموزشگاه بود. درمهرنامبرده بسال ۱۲۴۵خ از دهش خانواده گلستان بانودختر ایزدیار کرمانی عروس خانواده پانده پارسی بمبئی، بتوسط مانکجی هاتریا از نو تعمیر و بنا میگردد. وسنگ نبشته زیر در آنجا نصب میشود.

"بنام یزدان پاک این زیارتگاه بجهت خشنودی خالق مهربان ورضاجوئی وخشورا ن درعهد دولت شاه جمجاه السلطان بایاری ودهش خداوند دادودهش از اکابر صاحبان هندوستان از برای طایفه زردشتیان ایران بتوسط این خاکسار مسافر مانکجی لیمجی درویش فانی درقریه قنات غسان ایران برپا شد. عمارت بجهت آذرافروزی یزدان پرستان ساخته برای چندکارنا مزدگردید. نخست بجهت آنکه طایفه زردشتی نماز و اطاعت حضرت یزدان را بجا آورند. دویم دبیرستان باشدکه زرتشتیان در اینجا درس وعلم بخوانند. سیم جای گاهانبا رخواندن وارزانش به ارزانیان دادن بود. چهارم هرگاه بهدین در اینجا آفرینگان بر روان نیاکان بخواند وخیرات ومبرات نماید روا است. پنجم برای فراهم آمدن وهمداستان شدن کاشانه پنچایت وانجمن ساختن زردشتی گروه ششم برای پیراستن بزم وشادی وبویژه گواه گرفتن وپیونددادن پسران ودختران زردشتی انجام یافت. بیوم سروش ایزد از تیرماه قدیم ۱۲۳۵یزدگردی موافق با بیوم دهم شهرجب المرجب ۱۲۸۲هق موافق با ۱۸۶۵میلادی."

موبدزادگان دردوره پیشین، افزون براوستا ومراسم دینی دردانش اخترشناسی و تهیه طالع وزایچه نیز استاد میگشتند. دانش نوکه بواسطه نفوذ مانکجی وتشویق او در آنجا آغاز شد، موجب گردیدکه موبدزادگان از موبدی دست بردارندوبه شهر روی آورده، بمشاغل دبیری، دکتری، مهندسی، بانکی وغیره بپردازند. بنابراین بسیاری از خانواده

موبدان ،قنات غسان را ترک گفته ساکن شهرکرمان گشتند .مهاجرت بهدینان از قنات غسان موجب ازدیاد نفوس مسلمانان درآنجا میگردد وزندگی باقیماندگان سخت میشود و مورد آزار روستم واقع میگردد وباجبار برای تامین دین وجان خویش بشهرکرمان مهاجرت مینمایند ودرمهرقنات غسان دردومین دهه سده فعلی بسته میشود وآتش ورجاوند آنجا به درمهرشهر منتقل میگردد .

درخت کهنسالی درقنات غسان وجود داشت که مورد احترام بهدینان بود ودر روزهای فرخنده درآنجا جمع شده شمع وچراغ میافروختند . ولی پس ازمهاجرت بهدینان باشندگان آنجا درخت نامبرده را قطع وطعمه آتش میسازند . درمهراینک به حال مخروبه درخیابان مرکزی قنات غسان واقع است .

جوپاررو ستای دیگرکرمان است . جمعیت قابل ملاحظه بهدینان درآنجا به کشاورزی مشغول بودند ودرمهرودبستانی ازخود داشتند که ازدهش انجمن اکابر صاحبان پارسیان هند تعمیر وبنا شده بود .درا وایل سده جاری جمعیت این گروه بهدینان نیزکم شدوبسوی شهروبم مهاجرت نمودند . لذا آتش ورجاوند درمهرخود را به درمهرقنات غسان منتقل ساختند وساختمان درمهرنیزبتدریج منهدم میگردد .

سومین روستای سلسله چوپار ،اسمعیل آباد است که بهدینان کثیری درآنجا بکار و کشاورزی مشغول بودند . اسمعیل آباد روستای بسیارسبزوخرم بوده .سرپرسی سایکس بسال ۱۲۷۴خ با تفاق خانم خویش به اسمعیل آباد میرود و مورد احترام وضیافت بزرگان قریه اسلام واقع میگردد . هنگام ترک اسمعیل آباد دبسیاری ازنزنان بهدینان خانم اورا بدرقه مینمایند .جمعیت بهدینان اسمعیل آباد بتدریج تقلیل مییابد ودرمهرآنجا را یکی از زرتشتیان که اسلام پذیرفته بود منهدم میسازد وزمینش را شیاروگشت مینماید .خانواده اردشیررستم کاویانیان آخرین بهدینی بودند که ۱۷سال پیش روستای اسمعیل آباد را وداع مینمایند . شادروان بهدین جمشیدهرمزدیار اخترشناس ومنجم بزرگ زرتشتی که حدود ۳۸سال پیش جهان را بدرودگفت دراسمعیل آباد میزیست ازپیشگوئیهای اوست که فرمانروائی ایران بدست سیدی بزرگوار میافتد که اینکمی بینیم بحقیقت پیوسته است .

بگفته اردشیرکاویانیان پدرش رستم کتاب خطی قدیمی بسیاربزرگی داشته است که بدرستی نمیدانند اوستا بوده یا پهلوی،هنگام بروزاغتشاشات محلی ونا امنی ،پدرش برای حفظ نسخه خطی آنرا درصندوق درجایی دفن میکند وپیش ازنشان دادن محل دفن به پسرخوردسالش جهان را بدرود میگوید . خانواده پیخبرازمحل دفن نسخه خطی گرانبها خویش بناچار بکرمان مهاجرت مینمایند .

استقبال مردم ازمشاغل سودمند دیگرموجب مهاجرت بهدینان ازروستاها به

شهرمیگردد .درمهرنوکرمان واقع دربیرون حصاربوسیله دهشمندان قنات غسانی بینه ساخته گردیدوآتش ورجاوندرمهرقنات غسان بمحله شهرمنتقل گشت . بخشی ازهزن درمهرنوازدهش موبدزادگان سروروشیرین دوخواهرقنات غسانی بنامگانه پدرشان دستوررستم دستورمرزبان بناگردید .اربابجمشیدسروشیان درموردرمهرنامبرده درفرهنگ بهدینان چنین آورده است :

" آتشکده بیرون واقع درکوچه دبیرستان ایرانشهراست . نصف باغوساختمان این آتشکده ازشادروان دینیارموبدرستم مرزبان کرمانی است که شادروان سروشیار موبدجهانگیرازسوی دوخواهران دینیارموبدرستم بنام شیرین وسرورموبدرستم به زرتشتیان کرمان برای بنای آتشکده تقدیم شده است .درتاریخسروش ایزدومهرماه ۱۲۹۳یزدگردی بکوشش دکترمنوچهردادی ازپارسیان هندگشایش یافته است . نصف دیگرباغوساختمان ازپول جمشیدخدارحم نصرآبادیمقیم بمبئیخریداریشده وبرای پذیرشگاه مسافرخانه اختصاص داده شده است .درسال ۱۳۱۴خ دودخترشادروان سروشیار موبدجهانگیرکه فرنگیس وفیروزه خوانده میشوندبیادپدرومادرشان سروشیارموبد جهانگیروشیرین موبدرستم ساختمان جدیدوآبرومندی بنیادگذاشته اندوبافراد همگروه تقدیم داشته اندوانجمن زرتشتیان کرمان متصدی آنجاست . "

چون بنای درمهربیرون ازدهش بهدینان قنات غسان بوده ،آتش درمهرقنات غسان بوسیله موبدان آنجا بنام موبدبهرام اسفندیارآریاییوموبدنوشیروان جهانگیراشیدریوموبدان گشتاسبوبهمن پورجهانبخش باتفاق پنجمین موبدازمردم کرمان به نام اردشیرسهراب ،شاگرددستوررستم جهانگیرموبدان موبدکرمان بآنجا منتقل میگردد .موبدرشیدخدادادرستمی که پدرش پنجاه سال پیش ازقنات غسان به کرمان مهاجرت میکندتامدتیپیش آتش بنددرمهرنامبرده بود .اینک موبدپرویزاز موبدان هنددرآنجا بخدمت مشغول است .

اینک اوضاعزرتشتیان ازحیث موبدنگران کننده است ،زرتشتیان کرمان که موبدان قنات غسان بیاری آنها شتافتندهمین حال رادارندوعلت این پیشآمد دلیل روانی واقتصادی داردکه بایدبه تفصیل موردبحث قرارگیرد .

فرهنگ ودین ایرانیان بین غیرایرانیان
دردوره های گوناگون

حکمفرمائی پیگیراحساسات نژادی درجهان

مردم جهان طی دوران کهن بنسبت مناسبات دودمانی ،تمایلات ، سنت ها و باورها ،خویشتن رادراجتماعات محصورمیکرده اند . همین اجتماعات بتدریج بر

پایه‌ی گسترده‌تر و عقد پیمانها تشکیل ملتها داده‌اند. حتی مذاهب آزادو بلندنظر بودائی، نصارا و اسلام، نتوانسته‌اند احساسات نژادی و امتیازات نژادی و انحصار نژادی را براندازند. روابط خون، تمایلات و سنت‌ها، استوارتر از روابط دینی است، درحالیکه دین حق اولویت را در انجام وظایف از پیروان خویش خواستار است.

مردم جهان با وجود پیروی مذاهب مشترک، از انحصار نژادی فارغ نیستند. اجتماع ایرانی نیز همین حال را داشته است. فرهنگ و دین پاک ایرانی، چنانکه خواهیم دید، طی دوران پیش از تاریخ، تا دوران تاریخی، بین مردم جهان آن روزی بخوبی گسترش یافته بود، لیکن آنها را در گروه خود و اجتماع خود داخل نساخته. ایرانی اجتماع خویش را همیشه بخویش منحصر و با احساسات قوی نژادی و افتخار بحق نژادی رنگین بود. با وجودی که صحبت از گسترش دین ایرانی بین مردم غیر ایرانی است، منظور این نیست که توانسته‌اند، اجتماعات مذکور را، هرچندکه با ایران همسایه و هم مرز بوده‌اند در اجتماع و ملیت خویش مستحیل سازند.

تبلیغات دامنه‌دار دینی ایرانیان پیش از شوزرتشت: پیش از ورود بموضوع اصلی، ایرانیان طی روزگاران کهن، تبلیغ آیین کهن خویش را، بین مردم اطراف و اکناف جهان وظیفه وجدانی خویش میدانسته‌اند. نوشته‌های دینی ملل دور افتاده، چون مصر و چین و روایات شاهنامه در دوران پیش از شوزرتشت، موید گفته ما در مورد تبلیغات آئینی است.

گسترش دین و فرهنگ ایران در مصر قدیم و الفبای مقدس مصری از الفبای اصلی ایرانیان: بنا بر نوشته مصرشناسان، مصریان قدیم در مورد عقاید دینی، مانند الفبای دین دبیره ایرانی، الفبای ویژه دین داشته‌اند، که از خط هیروگلیفی بکلی جدا بوده و آن را الفبای هیراتیک مصریان قدیم نامگذاری کرده‌اند. حقیقت شگفت انگیز اظهارات مصرشناسان است که الفبای نامبرده را، باستثنای الفبای چین، پدر همه الفبای جهان متمدن آن روزی خوانده‌اند. هرحرف الفبای هیراتیک نام ویژه‌ئی دارا است که زبان مصری چنان نامی ندارد.

پیشامدی استادبلسا را برآن داشت که همه الفبای قدیم را مورد پژوهش و مطالعه قرار دهد. هنگام بررسی معلوم میشود که نام حرفهای الفبای مصری قدیم نام اوستائی حرف اول طرح چیزیست که شبیه آن کشیده شده است و موجب شگفتی میگردد.

نام حروف الفبای قدیم مصری که مصرشناسان از توجیه و انگیزه آن عاجز بودند، بروشی بوسیله استادبلسا را آشکار میگردد که سرچشمه آن الفبای ایرانی بوده است. طرح الفبای دبیره ایرانی، بهتر از الفبای مصری، شبیه نام جنسها را حفظکرده است. چون گفتار ما مربوط به الفبا نیست، مشتاقان بمقاله استاد سهراب بلسا را تحت عنوان اصل الفبا به یادنامه دکتر جیوانجی مدی رجوع نمایند.

خدایان قدیم مصری ایزدان ایرانی میباشند: طبق نظریه استادبلسارا، مصریان قدیم الفبائی را برای امور مقدس دینی اتخاذ مینمایندکه مـــا خـذآن الفبای ایرانی بوده استه‌بنابراین بایستی‌گونه‌ای ازمناسبات وروابط رابا آیین ایرانیان باستان دارابوده‌باشند.باوریهای ویژه‌دینی مصریان قدیم، همانندی بسیارنزدیکی،باباوریهای دینی‌ایرانیان کهن دارد. "هروس"وهمچنان "را" نام خدایان قدیم مصریان همان "هوار"،یاخره،خوارنه‌ورا Rae ایرانـــی است که‌خورشیدوفروپرتومینوی‌میباشد.آتن یاآتون خدای بسیارکهن مصری‌همان آترا وستائی‌ونیروی مینویست که‌درموردآتن شرح می‌دهند.

دانشمندپارسی مهرجی‌باهای‌کوکه‌درمقاله‌جالب‌توجه‌خویش دریادنامه اشپیگل چاپ بمبئی ص ۳۱ درموردروابط بین ایران ومصردردوران پیش ازتاریخ‌ازمراسم دینی وسنتی وباوریهای مصریان قدیم صحبت میکندکه‌بعضی ازآنها بین مردم آریایی هم رواج داشته‌ودارد‌وچندی ازآن ویژه‌ایرانیان باستان است.

بگفته‌سایس‌کهن ترین روش تدفین اموات مصریان شبیه‌روش تدفین اموات بین ایرانیان درست اعتقادباستانی است.

باوری مصریان درمورد‌داوری پس ازمرگ وسنجش اعمال بوسیله‌خدایان درست همانندباوری ایرانیان قدیم است. نظریه‌مصریان درمورد"کا" همزادمینوی روح همانندنظریه‌فروشی یافروهرزرتشتیان است وطبق اوستا (نامرغوکهرپه) انسانی بصورت مرغ میباشد،تجسم (کا) بنابرباوری‌مصریان همچنان مرغی‌است باسرانسان هت (لاکیر) و (رنوف) روش تقویم قدیم مصری راروشن ساخته‌اند. کوکه شباهتی را بین تقویم مصریان وتقویم ایرانیان نشان میدهد. ماه‌مصریان مانندماه ایرانیان سی روزاست وپنج روزدرآخرسال بآن اضافه مینمایند.نام روزوماه‌آنان نیزمانندزرتشتیان نام ایزدان است وچنانکه‌زرتشتیان درنوزدهمین روزماه‌اول وماه‌آخرسال بانجام مراسم درگذشتگان میپردازند،همینطورمصریان نیزنوزدهمین روزاول سال رابانجام تشریفات دینی مردگان مخصوص ساخته‌اند.

عین ویژگیهای نرگاومقدس که‌دردین مزدیسنان رعایت میشود،مصریان نیز درموردگاوقربانی خویش رعایت مینمایند. هردوگاوبایستی سفیدیک دست وحتی یک موی رنگ دیگردروجودش نباشد. لیکن نرگاومصریان بنام اپیس بعلت ویژه‌ای بایدسیاه‌یک دست وسفیدپیشانی باشد. نکته‌قابل توجه‌دیگراینکه،درصورت مرگ نرگاواپیس هم زرتشتیان وهم‌مصریان درانجام مراسم مقدس دینی تامدت معینی خودداری میکنند.

مهرجی باهای‌کوکه،صورتی ازواژه‌های ایرانی درزبان مصری دردوره‌پیش از زمان هخامنشی ترتیب‌داده‌که‌اگربازهم بطوردقیق بررسی گردد،مسلما" واژه‌های

بیشتربدست میآید. بعضی ازآنها عبارتست از :

مصری	اوستا	فارسی	مصری	اوستا	فارسی
اپ	اپ	آب	ایپ	اوپایه	جانورآبی است
ارتو	هره ئیتی	کوه	هست	هسته	هست ،مکان
کاو	گاو	گاو	که	گائو	زمین
نم	نم	نماز	مت	میدیه	میان
ته	ته	این	تون	تن	تنیدن
افه رو	اپه ره	پشته مغرب			
هور	هوار	خور	نر	نر	مرد
خات	کارت	کارد	اوریت	رته	گردونه

حقایق مذکوردلیل متقاعدکننده ایست برنظریه یی که مبلغان ایرانی (دین بُر داران) دردوران پیش ازتاریخ درمصرقدیم به تبلیغ مشغول بوده وشالوده دین آنان راچنان ریخته اندکه طی هزاران سال پایه ملیت مصری پایدارمانده است.

مصریان اصل سیرابشدن دین خودازدین بیگانگان را دردوران پیش از تاریخ پذیرفته ومینویسندمردم بیگانه پرستش هروس را درآنجا آغازمینمایند. همچنین پرستش آتن وپرستش "را" نیزبواسطه نفوذآنان بآنجا سرایت میکند. اگر چنانچه گفته شدا ینها ایزدان ایرانی باشندبایستی بواسطه ایرانیان درآنجا نفوذکرده باشد. تاریخ ایران به حقایق مذکوره دردوران پیش ازتاریخ اشاره میکند.

ازمندرجات شاهنامه ،بگفته بلسا را برمیآیدکه کیکاوس دریکی ازجنگهای بزرگ شمال افریقا را اشغال مینماید. کیکاوس دوهزاروپانصدسال پس ازجمشید زندگی میکندوجمشیدهم دردوره یخبندان که درنیمکره شمالی روی میدهدسلطنت میکرده پرستش هروس بگفته فلیندردرکتاب خویش "شگفتیهای گذشته" حلداول[1] ومصرشناس نامی قریب هشت هزارسال پیش ازمیلادوپرستش آتن حدودهفتهزارسال پم درمصرازسوی مشرق معمول میگردد. چنین تاریخها نبایدموجب شگفتی گردد. ایودوکسوس وارسطو هم (سده چهارپیش ازمیلاد) مغان را ازمصریان قدیمترمیدانند.

تبلیغات ایرانی درچین قدیم

اینک بسوی خاورزمین ووضع تبلیغات ایرانیان باستان یا اهورا پرستان در چین باستان نگریسته میشود. حقیقتی است شگفت که نفوذمذکورنیزدرزمان پادشاهی کیکاوس وپسرروشندل اوسیاوش ورستم سکزی سپهدارسپاه پیروزمندایران منطبق میگردد. پژوهشهای ژرف سرکهیارجی موبدگفته سالاست. درکتاب خویش " فرهنگ و

روایات ایران باستان وچین[۲] " ازداستانهای چینی که نظیرداستان شاهنامه و کیکاوس ورستم زال وخاندانش میباشدصحبت میکند .آئین دین چینی ارتباط بسیارنزدیکی با مندرجات زامیادیشت ،آبان یشت ،سروش یشت وورهرام یشت دارد .سرکهیارجی درپیشگفتارخویش چنین استنتاج میکند :

"همانندی بین داستانهای چین وایران قابل توجه است ،نه تنها درروایات حماسی بدیده میآیدبلکه درستایشهای دینی نیزمشاهده میشود .چنانچه همانندی حماسی بین شاه کیکاوس وخاقان "چون ونگ"،بین سهراب و "نوچا "،بین رستم و " لی‌تسینگ"،بین گرشاسب و "یی "تیراندازمینوی بچشم میخوردکه فقط چندتای آن دراینجا ذکرمیشود .همین جورهمانندی درستایشهای مربوط به‌کوهها ،فرشاهنشاهی آب ،بادومرغ‌نیزموجوداست .

"بطورمثال هرکس ستایشهای منسوب به‌کوهها وفرکیانی رادرزامیادیشت بخواند ،خودرادرآستانه همین جورروایات چینی درموردفضیلت خاندانها ومناسبات آنها باکوههای مقدسی که مرزامپراتوری چین باستان راتشکیل میداده می‌بینند . ستایش فروهر ،کاخ ،آب‌که درآبان یشت ذکرشده وبسیاری ازنظایرآن رادرعقایدو تشریفات دینی چین ،مربوط به‌الهه‌آب‌بدیده میآید . بازنظیرستایشهای شیرین ودلکش که درورهرام یشت گردآمده ،درادبیات وفرهنگ چینی هم مشاهده میشود .

تنها ذکرسه‌یشتهای بزرگ همانندی ستایشهای دینی رابآخرنمیرساند . از مطالعه‌ی مندرجات سروش یشت ،همانندی نزدیک بین بیانات اخلاقی ، وظایف‌و موقعیت سروش وتجسم روشندلی "توئیست " بدیده میآیدوچیزی شبیه فلسفه‌ی(یین ـ یان) درآنجا یافت میشود . لیکن شباهت ایزدسروش وخدای چینی (ون تچونگ) شگفت انگیزاست ،اینگونه همانندی فراوان ونزدیک بهم ،که درفرهنگ کهن چینی‌و ایرانی موجوداست ،بیقین ردوبدل افاضات دینی وروایات حماسی رابا ثبات میرساند . "

چین باستان مرکزواقعی فرهنگ دینی ایرانیان باستان بوده‌است .سرکهیارجی معتقداست که استفاده ازفرهنگ دوسره بوده وبوسیله نژادسکاکه رستم دستان از آنهاست انجام یافته‌است .نظریه استادبلسا رابانگیزه تماس پیگیرایران باچین، درروزگاران کهن،برخلاف نظریه سرکهیارجی است . مدارکی که ذکرشدوروایات شاهنامه ازتماس مداوم آنها سخن میرانند . افراسیاب‌پادشاه‌بزرگی بوده وفرمانروایان چین درزمره‌یاوران اوبوده‌اند . بعیدنیست اسیران چینی پس ازمدتها اقامت درایران چون آزادمیگشته‌اند ، رسوم وآداب‌ایرانی رانیزباخودبکشورخویش میبرده‌اند .

هنگام فرمانروائی سیاوش دربخشی ازخاک چین ،بسیاری ازایرانیانی که به

همراه وی بتوران میروند، درمسافرت بچین نیز دررکاب وی حاضربوده اندوبرعکس چینی‌ها فرصت مییابند درمیهن خویش رسوم وآداب وفرهنگ ایرانیان را ازهمراهان سیاوش پادشاه دادگرو روشندل که ازسوی پدرزن خویش افراسیاب درآنجا فرمانروائی میکردبیاموزند. رفتار واخلاق نیک پادشاه پرهیزگار وصاحبدل که موجب رفاه و آسایش آنان بوده، بیشک تاثیرات عمیقی برآنان واردمیآورد. نه تنها سرانجام اندوهگین آن پادشاه صاحبدل درتاریخچین یادداشت میگردد، بلکه فرهنگ وعقاید دینی وآداب ایرانیان باستان دربرگهای تاریخ آنان ثبت میشود.

فرمانروائی رستم درچین، هنگام فرارافراسیاب، مردم آنجا را بیشترتحت تاثیرات فرهنگ ایران قرارمیدهد. پس ازکشته شدن سیاوش بحکم افراسیاب، رستم پدرخوانده وآموزگار او برای کین خواهی بتوران حمله میکندوافراسیاب به گوشه یی فرار وخودرا پنهان میسازد. رستم چندسالی درآن بخشها بفرمانروائی مشغول میگردد طی آن مدت چینی‌ها باوی وهمراهان اوتماس نزدیکتری حاصل میکنندوبا فرهنگ کهن ایران بیشترآشنا میگردند. اینست انگیزه‌ئی که داستان رستم بنوعی درروایات چین باقیمانده است.

هنگام سخن ازاشوزرتشت وفعالیت اودرتبلیغ پیام مزدا درمورد گسترش آموزشهای دین اودرچین ونفوذ آن دربین مردم وشاه ودرباریان وادامه آن درچین تاسده ۱۳ میلادی صحبت خواهدشد.

کهن ایرانیان اهورا پرست، چنانکه درگسترش فرهنگ خویش درمصرفعالیت نمودند درچین نیزازکوشش بازنماندند. اینهمه عقایدوآداب ورسوم مشترک موجودبین دولت کهنسال وگسترش باوریهای ایرانیان درچین، باید گفت خودبخودصورت نگرفته، بلکه فعالیت شدیدی، همانندی که درمصرانجام یافته لازمه آن بوده است.

بدیهی است اگردین کهن اهورا پرستان ایران، درخاوردوروباختردوریعنی چین ومصرگسترش پیدا کرده، بیقین بین ملل دیگرنیزنفوذورسوخ داشته که ازذکرآن بواسطه درازی گفتار بهمین دومنطقه مبرزمذکورا کتفا کرده باصل مطلب می‌پردازد.

دین جهانی اشوزرتشت وگسترش آن درجهان آن روز

اینک بدورظهوروتجلی دین اشوزرتشت میپردازدکه بگفته خودپیغمبر، دین جهانی است. حقیقت آنکه اشوزرتشت آموزشها ومراسم نیک آئین کهن اهورائی را حفظ و دراصلاح شاخوبرگ آن وآموزشهای جامع جدیدقدبرافراشت. باید بخاطرسپرد، آموزش ورسالت اویکه وطاق بوده، پرتومینوی آن، راه رهرورا روشن وبه نیل والاترین حال راستی وحقیقت که هدف زندگی ومقصدنهایی آفرینش است توفیق می‌بخشد. حقیقت این گفتار را درسرودهای خوددراهنودگات آشکار میسازد.

" ای جویندگان دانش ،آموزشها وپیامی راکه تابحال شنیده نشده است برای شما آشکارمیسازم (یسنا ۳۱–۱) چنین باوریهائی که درروان خویش استوارنساخته اید (مفهوم یسنا ۳۰) چون وسوسه های خردخبیث مانع ازآن است که راه بهتررا آشکارا دیده وبرگزینید ،بنابراین خداوندجان وخردمرا برای رهنمونی شما برگزید ،تا زندگی کردن برابر آئین راستی را بهردوگروه نیکان وبدان بیاموزانم ." (یسنا ۳۱–۲)"

پیام وآموزشی راکه اشوزرتشت ازسوی اهورا مزدا مامورابلاغ بود ،چنانکه از گفته خود او برمیآید ،برای همه مردم جهان وپیام کلی ومختص بمردم ویژه ئی نبود ، چنانکه فرماید :

"پروردگارا درپرتوفروغ مینوی بماچه خواهی بخشی؟آیا آن سعادتی که درپرتو راستی وپاکی بدست میآیدوبهمه نویددادهشده کدام است . درموردد انایان چه فرمانی رفته است . ای خداوندجان وخردمرا ازتمام این حقایق آگاه سازوباگفتار الهام بخش خودمرا روشن فرماتا همه مردم رابآیین راستی ارشادکنم ." (یسنا ۳۱ – ۳) .

گفته های بالابیانی است صریح که اشوزرتشت آیین تازه ئی راابلاغ میکردکه درجهان کسی نشنیده بودوماموریت مینوی داشت که آن رابعموم بشروبین مردم کشورها ابلاغ دارد . مندرجات سپندنسک درموردزندگی اوگواه گفتاربالاست .میگوید سیمای اوازفرمینوی،نورانی وهاله درخشانی ازاندامش پرتوبا طراف می‌پراکند . نیکان جهان ازآن شادمانی میکردندودانایان میگفتندفرآسمانی،چهره خندان ملکوتیش ،برهانی است برآگاهی وراستی کودک مینوی وپیام فرح‌بخش وماموریت شریف اودرجهان .

آگاهی مذکورموجب میگشت که کارش رابزودی آغازکند . دردوران کودکی ،از شرکت درانجام تشریفات وباوریهای پنداری زمان سرگرانی میکرد . شکوه وجلال زندگی راستین ونفوذفرح بخش وشادی آورآن رابمردم جهان بیان مینمود .شادمانی روح پاک وسیمای خندان وی بردوستان کودک واطرافیان تاثیرفراوان می‌بخشید .

دوران کودکی وجوانی را ،درمصاحبت روشندلان زمان خویش بسرمیبردوبکارهای نیک وخیرخواهی وپرستاری بیماران ویاوری بیچارگان چه انسان وچه حیوان مشغول میبود . آزادبودکه ازانباربدرتوانگرخود ،هرچه رابخواهدبرای کارهای خیربمصرف برساند .

مردم توران نخستین بهره مند از پیام اشوزرتشت

اشوزرتشت تا سن ۲۰ سالگی بزندگی نیکوکاری وفرهنگی ادامه داد. آنگاه احساس گردش درجهان وانجام ماموریت مینوی دراو پیدا شد. گزارشات شاهزاده تورانی که درحمایت پادشاه وپدرخویش، بانجام کارهای خیریه عمومی مشغول بود با و میرسید. ایرانیان اورا بنام "ااوروت دئینگهو"[۳] یا پادشاه کشور نیک میشناختند. پادشاهی بودنیرومندوتوانگروارتش قوی دراختیارداشت.

اشوزرتشت بکارکردن وخدمت باجتماع درمیان آنان متمایل گشت. میراث پدری را مدتها قبل به برادران بخشیده بودوارادهترک خانه پدری وفعالیت درامر مهم وموعظه دین شریف وترتیب بنظام بهتروفرح بخشی بین مردم درو پدیدآمد. باکسب اجازه‌ی پدروما درودعای خیرآنها بسوی مقصدحرکت وکارخویش را آغاز نمود.

شاهزاده تورانی ویارانش ازدیدن اشوزرتشت درمیان خودبینهایت شادمان شدند. پادشاه نیکوکار (ااوروت دئینگهو) اورا باکمال مهربانی وخوشروئی خوشامد گفت. اشوزرتشت درانجام کارنیک ودستگیری بیچارگان به آنها ملحق گشت. شخصیت تورانی وفرهمندی وی بی‌نهایت بود. آنکس که خوشبختانه موردکمک ودستگیری وی واقع میگشت ازلمس مینوی او بیش ازچیزهای مادی بهره ورمیگشت.

فعالیتهای مذکورموقعی انجام میافت که اشوزرتشت درمورد مسئله زندگی و ترویج راستی درنفس جهان بتفکر میپرداخت. سپس چندسالی را دراعتکاف ومراقبه شدید وژرف بسربرد، تا آنکه بالاخره درسی سالگی، انجام ماموریت بزرگ خویش وموعظه پیام اهورامزدا را درخوداحساس وفعالیت مینوی را آغازکرد.

آغاز موعظه بین تورانیان

نخستین مردمانی راکه اشوزرتشت برای ابلاغ پیام اهورامزدا برگزید، همان دوستان قدیم تورانی بودند. اجتماع بزرگی بسرنشینی پادشاه (ااوروت دئینگهو) بمنظوراستماع سخنان وی درمجلسی جمع شدند. اشوزرتشت درموردکشورآسمانی مینوی، هستی مطلق خداوندهروسپ آگاه، دانای کل وآفریننده کاینات عشق ومهروراستی، آفرینش کاینات بقصدپرورش جانداران، سیرتکامل روح تانیل بکمال واقعی، پیروی زندگی بهترین راستی ونیل به وجدبوسیله یاوران مینوی که درجهان آفرینش بخدمت مشغولندورهبران برگزیده‌ی اوکه برای هدایت آنان ماموریت مییابند، بفصاحت وبلاغت صحبت میکرد.

پادشاه وشاهزادگان ونیکانی که درمجلس بسخنان پیغمبرگوش فرا میدادند، ازحقیقت پیامی که وی ابلاغ مینمود، به ژرفی متاثر میشدند. پادشاه درپایان گفتار او بگفته استاد بلسا را اظهار میدارد "زرتشت بزرگوار چه گفتار شایان ودرخوری برای ما ایرا دکرد. بنظرمن گرامی‌ترین وارجمندترین روح وخجسته‌ترین مردجهان است خردودانشی‌راکه داراست، درمردم روزگار یافت نمیشود. یقین دارم که اینگونه دانش درجهان باقی میماند. وی‌راست‌ترین وپاکترین مردروزگار است."

با وجوداین دسته‌ای ازمردم که ازطرفداران برادرپادشاه بودند، حاضربه پذیرفتن دین جدیدوترک دین نیاکان نگردیدند. اشوزرتشت ازاینکه شریفترین مردم زمان، دین جدیدونظام نوین را پذیرفتندخوشحال شده به مقصدیگروموعظه در کشوردیگرحرکت میکند.

گسترش دین بین ایرانیان وملتهای دیگر

سرانجام پس ازدهسال فعالیت وکوشش اشوزرتشت بدربارشهریاران کی گشتاسب وارد میشود. شهرتش پیش ازورود، بنام مردمینوی بدربارشهریار رسیده بود. پادشاه وشهبانووخاندان شاهی واهل دربارمقدم اورا باکمال احترام وستایش خوشامدمیگویند. بگفته سپندنسک دردربارانجمنی‌باشکوه ومجلل، بمنظوراستماع‌گفتار پیغمبرآراسته میشود. آنگاه‌که‌باصدای دلکش وشیرین بخواندن سرودهای مینوی، متضمن پیام اهورامزدا میپردازد، احساس حال بهشتی وآرامش روان بشنوندگان روی میدهد، گویا پرتوی‌ازفروغ‌بی‌پایان مهر، بردل ونهادناشادوپریشان آنان تابیده، سبک وخرم میگردند، جاندارانآن‌نواحی نیزازامواج حاصله‌ازگفتارش بنشاط میپردازند.

ازجمله‌کسانی که‌باشادمانی‌ووجدبینهایت، بگفتارپیغمبرگوش فرا میدادند، شهبانوی بزرگوارکتایون (گوش یشت ۲۶ ـ اردیبهشت یشت ۴۶) وشهزاده‌جوان اسپندیاربود. هردوبحقیقت آیین نوبژرفی ایمان آورده‌وشیفته‌آن میشوند. هردو درگسترش وتبلیغ دین نودرجهان ولزوم فعالیت وکوشش درآن موردرا درخوداحساس مینمایند.

دیگرازپشتیبانان باحرارت وبزرگ دین، سپهدارزریر، برادرکی‌گشتاسب و پسرش نستوروشهزاده‌پشوتن پسرشاه‌گشتاسب‌وجاماسب‌روشن ضمیروبرادرش فره‌شوشتر وزیران شاه‌گشتاسب‌وگستهم پهلوان پسرجاماسب‌ومانندآنها، ذوق وشوق فراوان برای دین ازخودنشان میدادند.

دین بین ایرانیان وغیرایرانیان، بسرعت شگفتی نفوذوگسترش یافت. نه

تنها دینکرد که خلاصه سپند نسگ را میدهد، بلکه نوشته های دیگر پهلوی، مانند زادسپرم زندوهومن یشت، یادگار زریران، شکند گمانیک ویچارو غیره در این مورد هم گفتار دارند. پس از آنکه کی گشتاسب و خاندان او و در بارشهریاری دین را اختیار مینمایند، دین بُرداران (مبلغان) با حرارت، چون اسفندیار و دیگران در اطراف و اکناف کشور و جهان بگسترش و روائی دین بهی همت میگمارند.

اوستا از دلپتان، مردان خدا و صاحبدلانی سخن میراند که در رواج دین در کشورهای بیگانه بفعالیت پرداخته اند. دو پرگرد اوستا بطور آشکار از دین بُرداران مذکور در کشور خارجه بین غیرایرانیان سخن میدارد. فروردین یشت (۱۲۶) سئن فرزند اهوم ستات را میستاید که با صدنفر از مریدان خویش در کشورهای دوردست بگسترش و روائی دین میکوشد. همچنان ضمیمه هفتن یشت از موبدانی ذکر میکند که پس از کامیابی در رواج دین از کشورهای بیگانه باز میگردند.

گسترش دین بوسیله دانایان و روشندلان خارج از ایران که برای بحث با پیغمبر با ایران آمده بودند و پذیرای دین گشته، بین مردم کشور خود رواج میدهند در روایات دینی ذکر شده است.

دشمنی سخت پادشاه کشور "خیه اونیس"(هم)(تورانی) و پیکار او بر خلاف ایران، بوسیله پیروان با حرارت دین رفع میگردد. مردم کشور مذکور از پیروان دین قدیم آریایی بودند که کی گشتاسب نیز قبل از برگزیدن دین پیغمبر، همان دین را پیروی میکرد. آنگاه که ارجاسب پادشاه آنجا، از تغییر دین گشتاسب و اختیار دین اشوزرتشت خبردار گشته سخت بهم برآمد و از کی گشتاسب خواست دین جدید را ترک کند و بدین قدیم بازگشت نماید و یا آماده کارزار باشد. گشتاسب شق اخیر را پذیرفت. در جنگ مقدس دینی که رویداد اسفندیار، زریر، نستور و گستهم دلیریها از خود برازداشتند که سرانجام بشکست و کشته شدن ارجاسب پایان یافت.

پس از مرگ ارجاسب، مردم کشور خیه اونیس دین جدید را استقبال کردند و بزودی بین سایر مردم تورانی و کشور دوردست چین رواج یافت، مدارک تاریخی در دست است که مردم توران و مغولستان زمانی همه زرتشتی بوده اند. اینک نیز بنا بر خبر در دست در "اولن باتور" مغولستان شمالی زرتشتیان موجودند.

از پیروان اشوزرتشت بین مردم توران، چندنفر از روشندلان و مردان خدا بوده اند از آنان است فریانه نجیب تورانی که در یسنا (۴۶-۱۲) ستوده شده است. نسل و فرزندان او چنانکه از مندرجات گاتها برمیآید، حتی در زمان اشوزرتشت از پیروان او بوده اند. در بند مذکور چنین آمده:

" وقتی که راستی ازکوشش آرمیتی (مهروعشق پاک) آنکه ازپرتوا وبهشت آراسته میگرددودرنبیرگان وبازماندگان ستوده فریانه توانی حلول کند ،پس آنگاه وهومن آنانرا بکشورجاودانی درآوردودرروزواپسین اهورامزدا آنان را در پناه خودبگیرد . "

چنین ستایشی درخورپیروان شایان تمجیداوست .یوئیشته فریانه ،صاحبدل روشنروان ازآن خاندان است که نامش درصورت نام مردان خدا با احترام یادشده است .چنین بنظرمیرسدکه موبدان دین زرتشتی ازخاندان مذکوربرخاسته اند . بگفته دینکرد (جلد ۱۴فصل ۶-۱۸ترجمه سنجانا) وبندهش فصل ۳۳-۳ آدربادما راسپند موبدان موبدزمان ساسانیان ازنسل خاندان فریانه تورانی است .

بگفته دادستان دینیک (فصل ۹۰-۳) دونفرازجمله هفت نفرجاویدانان خوانیرس ، بنام یوئیشته فریانه وشهزاده اغریرث معروف به گوپت شاه هم مرز ایرانویچ ،تورانی بوده اند . فرزندان اغریرث نیزکه ازجمله نخستین پیروان پیغمبرهستند ،باحتمال قوی موبدان دین بوده اند .

درتاریخواپسین ایران شکافی ژرفی موجوداست وازدووواقعه ایکه بدرستی آشکار نیست اطلاع ناچیزی دردست است .بگفته استادبلسا رایکی ازاسرارمرموزتاریخ همین است ،که پس ازشاه گشتاسب ،تاریخ دین بهی ناگهان قطع میشود .ازاین دوران پسین دوتورضعیفی میدرخشد . یکی فرمانروائی طی دوسده بربابل قدیم بوسیله دستوران دستورغابین سالیان ۲۴۲۸و۲۲۳۴پیش ازمیلاد . دیگرجنگ مهیب ایرانیان باختری و شاهنشاه دلیرشان هوخشتره برعلیه سپاه نیرومندآسوریان برهبری نینوس و ملکه سمیرامیس درحدود ۱۸۰۰پیش ازمیلاد . چون سمیرامیس ونینوس دراواخرپادشاهی ایرانیان دربابل بقدرت میرسندبظن قوی حکومت ایرانیان درآنجا بپایان میرسد.

فیروزنسروانجی تاواریا صاحبکتاب خشنوم بتاییدگفتاراستادبلسا رادرمورد فرمانروائی دستوران دستورغادربابل وپیکارهوخشتره باسپاه آسوریان درصفحه ۳۲۹کتاب خویش سخن میراند .

نفوذمزدیسنی دربابل

چون درموردین مزدیسنی درهندویونان دردوران پیش ازتاریخ اطلاع درستی دردست نیست واطلاعدردست ازدوران تاریخی است ،لذا پیش ازبررسی آن به بررسی نفوذمزدیسنی دربابل وآشورمی پردازد .

چنانکه گفته شددستوران دستورغا شهرمقدس دینی ایرانیان بین سالیان۲۴۲۸

و ۲۲۳۴ بربابل فرمانروائی‌داشته‌اند. فرمانروائی قدرت دینی طی‌دویست سال دریک کشور، موجداحساسات دینی ژرفی‌بین مردم آنجا ونفوذی بغایت برآنها داشته‌است. اندکی ازپژوهشهای مهرجی باهای کوکه، که‌درموردین مصریان‌قدیم ذکرشد، اینک اندکی به‌ذکرپژوهشهای وی درموردین بابل میپردازد.

مهمترین بخش دین پیشینیان چگونگی نامهای خدایان وایزدان آنهاست پژوهشهای کوکه‌حاکی است براینکه‌اغلب‌نامهای خدایان بابلی، با نضمام نامهای قدیمی آنها، درصورت ومعنی تقلیدنزدیک نامهای اوستائی است. مانندخدای بابلی بنام "باو"یا"بگاش"همان بغ اوستائی وایزدسرپرست برسرنوشت انسان است آدرپسرخدای بزرگ آثر اوستائی است که‌وابسته‌به‌اهورامزداست. گیش زنده برابرگئوش اوروان، ایشم برابرائشمه، لنورمنت مصرشناس مردوک راامرودخوانده که‌برابرامرتات اوستائی میشود. رمن وابسته‌بخدای خورشید، یحتمل برابرراء من اوستائی است که‌وابسته‌به میترایزدخورشیداست. سرپنی توم شایدشکل مسخ شده‌سپنتاآرمیتی باشدنبوبرابرنپات اوستائی، آشوربرابراهوره یا اشاهوره، "شرّروایلو"برابرخشتره‌وئیریه، "می‌شیرو"برابرمیتره‌اوستائی است‌همه‌نامهای ایزدانی که‌مقابله‌گردیددرزبان بابلی واوستائی همان معنی یامعنی همانندنزدیکی‌دارد.

نام ماههای بابلی وابسته‌بجشنهای موسمی است وهمان نامهای اوستائی‌یا شبیه‌تقریبی آن است. سی وَن صورت مسخ شده‌سپنتا می‌باشد. "ایلول"یا"ایرور"صورت مسخ شده‌هروتات است. تیشری برابرتیشتریه‌اوستائی، آدربرابرآتراست بقیه نامها همان معنی نامهای اوستائی‌را دارا است.

مهرجی‌باهای‌کوکه‌صورتی ازواژه‌های ایرانی که‌درزبان بابلی موجوداست تهیه‌کرده‌است چندتای آن ازقرارزیراست. ایسین نوبمعنی جشن که‌همان جَشَن مشتق از یسنه‌اوستائی است. گیتی بمعنی زمین برابرگئتا، "خمه"بمعنی گرما برابر"همه" اوستائی‌به معنی‌تابستان، "سیسو"بمعنی"شش"برابر"خشواش"اوستائی، داهوتی، بمعنی بخشش برابر"داتة"اوستائی "اورو"یعنی روزبرابر"یارَ"اوستائی شررویعنی پادشاه‌برابر خشتره، ریستویعنی ردّرئیس برابر"رتو"اوستائی، سمویعنی آسمان برابرآسمان اوستائی، "کر"یعنی‌خوراک برابر"خوارتة"اوستائی یعنی خوردن، "دو ب"یعنی‌دوبرابر"دَوَه"اوستائی، مخ‌یعنی‌عالی برابر"مزا"اوستائی، "لَبَه"یعنی‌آب برابراپ اوستائی، "پا تِه سی"یعنی‌حاکم برابر پئی‌تیس اوستائی، "ایم گه"یعنی پیشوا برابر"مَگَوَه"اوستائی‌است که‌مغ‌وموبدباشد.

همین اندکتشبیهات دلیلی‌است که‌دین مزدیسنی‌وفرهنگ‌ایران باستان، بردین وفرهنگ بابل قدیم بژرفی نفوذکرده‌وباحتمال قوی تبلیغات فرمانروایان ایرانی یا پیشنیان آنها موجب‌آن بوده‌است.

www.tabarestan.info تبرستان

ادامه زرتشتیگیری بین ملتهای باستان

درنیمه سده ششم پیش از میلاد، هنگام حمله ارتش هخامنشی ببلخ مردم کشور زرتشتی بوده‌اند. ترکان اطراف ونواحی آنجا نیز پیرو دین اشو زرتشت بودند. زیرا کورش وداریوش مردم آنجا را بهدین وصاحب آداب ومراسم نیکی که از نفوذ دین زرتشتی صحبت میکنند دیده‌اند. مردم بلخ ونواحی تا بعدا زدوره ساسانیان بهمان دین زرتشتی پای بند بوده‌اند.

دین زرتشتی پس از اضمحلال ساسانیان بین مردم تاتار ومغول وچین رواج داشته است. پیشرفت بظاهر سریع مانویت، درآن حدود درنیمه سده سوم میلاد، بواسطه دین زرتشتی بوده که از آن سیراب گشته بود.

بگفته گیبون[5]، ترکان پیروز مند درسده ششم میلادی زرتشتی بوده وبخدای یکتای مطلق معتقد ودرسرودهای خویش ایزدانی که مظهر آب، هوا، آتش وخاک میباشند ستایش مینمودند. سفیر روم پیش از بار یابی بحضور خان بزرگ دیسابول، نخست با غسل ودود خوشبو تطهیر میگردد. این رسم بین جانشینان چنگیز نیز معمول بوده است.

هیوئن تسیانگ[6] جهانگرد معروف چینی که یک قرن بعد حدود پایان سلطنت ساسانیان درآسیای مرکزی بگردش پرداخته مینویسد، مردم غیر ایرانی آن حدود زرتشتی میباشند. جهانگردان بعد مانند وامبری، وود، کلنل گوردن در تاییدگفته او از دیدنیها وشنیدنیهای خود اظهار میدارند که دین زرتشتی تا حدود سده ۱۴ میلادی درآن حدود پیروی میشده است.

مردم بخارا ونواحی با وجود فشار مسلمانان مهاجم، بدین قدیم زرتشتی خویش رجوع مینمودند. وامبری صاحب تاریخ بخارا از جمله داستانهای بسیاری مینویسد، هنگامیکه بخارا بدست مسلمانان تسخیر میشود، مردم آنجا وبزرگان واشراف زرتشتی به ترک دین حاضر نبوده‌اند. چون از فشار وارده باجبار بر اسلام تن درمیدهند، راه ورسم قدیم ودین نیاکان را پنهانی پیروی مینمایند.

درنیمه سده هشتم میلادی ترکان زرتشتی وراورود (ماوراالنهر) بشورش برمیخیزند بگفته پروفسور براون انگلیسی، پس از مرگ ابومسلم خراسانی که موجب اضمحلال خلافت بنی امیه وبسرکار آمدن خلافت عباسی بوده (۷۵۰ م) اسحق یکی از پیروان او به وراورود میگریزد وزرتشتیان ترک آنجا را بشورش تحریک میکند که ابومسلم از سوی اشو زرتشت جاویدان ماموریت داشته است، واینک موقعی است که پیغمبر برای احیای دین بزودی ظهور خواهد کرد.

گسترش پیام اشوزرتشت بین هندوان ویونانیان باستان

چنانکه گفته شد پس از آنکه ندای اشوزرتشت درجهان آن روز پیچید. دانایان کشورهای دورونزدیک، بقصد تحقیق از حقیقت پیام مقدس او و پس از باوری بحقیقت گفتار و پیامش، آن را در میهن خویش بمردم ابلاغ مینمودند. ذکر دانایان هندو یونان یا "ایونیکه" یونان قدیم از جمله آنهاست. شاهنامه و تاریخهای دیگر در مورد پهلوانان قدیم ایران و تماس مداوم آنان با دو ملت نامبرده صحبت مینماید. در نوشته های باستانی هند اشارات زیادی در مورد مراسم و عقاید معموله بین هندوان و همانندی نزدیک آنها با مراسم و باوریهای زرتشتی موجود است. اما مدارکی که یونانیان باستان، تا چه اندازه تحت نفوذ ایرانیان قرار گرفته بودند در دست نیست. لیکن چنانکه در بعد خواهیم دید دانایان یونان قدیم از افکار و اندیشه های دینی زرتشتی بسیار متاثر شده بودند.

بنا بر نوشته های دینی و تاریخی زرتشتیان و هندوان، جم پسر ویونگهان بگفته پارسیان، و "یَمَه ویوَس وَت" بگفته هندوان، پادشاه دین و دنیا و بنیان گزار دیین و نژاد هنود است. اما او را در هند بنام ولقب "منو" نیز میشناسند و بنام یَم برتبه خدایان ارتقا میابد، و بنام "منوُقانونگزار است. داستان توفان وابسته باوست. داستان یخبندان و ورجمکرد بین ایرانیان باستان وابسته به جم یا جمشید است.

بنا بر مندرجات اوستا و سایر نوشته های زرتشتیان، جمشید نخستین آریائی است که ادعای مینویت داشت، اندیشه ای که همه روحها بفیض چنان جلوه ئی نایل میتوانند گشت. همین اندیشه و فکر، هسته مرکزی فلسفه دینی هندوان را تشکیل میدهد. ایرانیان از ادعای الوهیت جمشید ناخشنود گشته، او را ناپاک و بدکار بشمار آوردند و گفتند انسان ضعیف و ناتوان، بی آنکه مورد خطائی واقع شود، چگونه ممکن است مهبط تجلی بزرگترین و والاترین هستی و دانای کل، حقیقت کل و نیک مطلق گردد. لذا جمشید را از اریکه شاهی بزیر آورده، از کشور و میهن خویش بیرون میرانند. جمشید سالیانی چند در دیار مقدس هئتومانت[۷] (نام قدیم سیستان) بسر میبرد. بنا بر روایات موجود با دختر پادشاه آنجا ازدواج مینماید. و پایه نسل پهلوانان سیستان را شالوده ریزی میکند.

اما ایرانیان از فشار خویش بر جمشید دست بردار نبودند. وی مجبور میگردد با هواخواهان خود در هند کشور همسایه پناه جوید. بنا بر روایات واپسین، در هند نیز ایرانیان او را دنبال میکنند و سرانجام بدست دشمنان خویش کشته میگردد. اگر آنچه در مورد تشخیص "جم ویونگهان" (جمشید) با "یَمَه ویوَسوَنت" گفته شد درست باشد بنا بر روایت

هندی،جمشیددرهندوستان بنام منوبزندگی‌ادامه میدهد،وشالوده‌دین ونژادهندوان را میریزد،روایات ایرانی حاکی‌است براینکه،پهلوانان سیستان قدیم ازنسل جمشیدهنگام لزوم بیاری‌خویشان هندی‌خویش،موقعیکه‌پومیان کشورموجب زحمت وآزار آنها میگشته‌اندمیشتافتند.

باوجوداین حقیقتی‌است مسلم که‌شالوده‌دین قدیم ایرانیان وهندیها همانند است.بطورمثال اهوره‌ایرانی برابرآسوره‌هندی‌است،بهاگه (بغ) برابربگه ـ اشا برابررتا ـ میثره‌برابرمیتره ـ نریوسنگهه‌برابرنَراشَنسَه،هوربرابرسوریا ـ آپام نپات برابرآپام‌نپات ـ آرمیتی برابرآرمیتی ـ ائیریامن برابرآریامن ومانندآنها.

همانندی نامهای اشخاص ـ یمه (جم) اوستائی برابریمهٔ شریته برابرتریته ـ گندَروَه‌برابرگندهاروَهٔ کرّسانی برابرکریشانو ـ یَسنه‌اوستائی برابریَژنه ـ هوم برابرسوم ـ مانثره‌برابرمانتره‌وغیره.

هردوملت جشنهای موسمی دارند.ماههای‌ولیه‌وقدیم هردوقمری وشایسته نگهداری میدانند.اینگونه‌همانندیها،دربخشهای گوناگون تاریخ‌باستانی دینی هردونژادیافت میشود. هنگامیکه‌دسته‌ای ازپارسیان پس‌ازساسانیان وپیروزی اسلام بهندروی میآورند،خلاصه‌عقایدواصول دین خودرادرشش‌ماده‌بخدمت جادی رانافرمانروای سنجان تقدیم میدارند.چون بابا وریهای آنان همانندی داشت اجازه‌سکونت به‌آنها داده‌میشود.

بایددیدآیا هیچیک ازاصول آیین اشوزرتشت رادرآیین هندوان میتوان یافت یا؟ براستی دین اشوزرتشت دین مینویست،درموردیگانگی ویکتائی مطلق،شناخت والاترین هستی،فروزه‌های سودرسان ورسای اهورامزدا،مبنی برانواع نیروها و فعالیتهای او،امربزرگ آفرینش دراعتلای روانان،عشق ومهرمداوم او،ودستگیری ارواح ضعیف‌وناتوان،دررشدوپیشرفت درسلوک ورهروی بسوی کمال وتلقین پیگیر ازسروش درپیروی راه‌نیکی وفضیلت وطریق سلامت مینوی ورحمانیت،پایه‌گزاری و ذکرفضیلت ورذیلت ونیل بپاداش یاسزابرابرسرشت ذاتی خود،کوشش مداوم درراه نیکی‌که‌موجب‌اعتلای روان است،اینکه‌والاترین هستی بنابرذات نیک مطلق خویش، موجب‌بدی نتواندبود،اینکه‌وجودبدی درزندگی‌نتیجه‌عجزوناتوانی روح‌درپیمودن طریق تکامل وثمره‌اصلاح‌وکوتاهیهای مذکوریابعنوان محرک دربیداری روح خواب آلودواقدام بکوشش وتلاش برای زندگی عالی ووالا،آزادی فکربرای افراد در اختیارراه‌وفعالیت دربسربردن‌زندگی،ومسئولیت وجدانی هرکس برابرکردارخویش/ صحبت کرده‌ومبالغه مینماید.

اصول مذکوربا روش عادی فکرهندوان متغایراست وامکان حفظ تمامیت وویژگی

چنین دینی، در اقیانوس طبقات و فرقه‌ها و طریقه‌ها و دینها که در پیرامون باوریهای وحدت و کثرت یا توحید و شرک دانایان قوم آنها بوجود آمده میسر نیست، بویژه که از پشتیبانی استوار پیشوایان مقتدر خویش محروم باشد. بنابراین اگر دین پاک اشو زرتشت در زمان خود او گسترش یافته باشد، مدارکی که تاکی و چگونه خود را بعنوان دین جداگانه بدرستی حفظ کرده در دست نیست.

مستعمرات ایرانی بدون تردید در دوران پیش از تاریخ، در هند آباد گردیده و در روزگاران درخشان هخامنشی، اشکانی و ساسانی بر رشد و گسترش آن بیقین افزوده میشود. با احتمال قوی در روائی دین خود بین اتباع بومی فعالیت کرده باشند. میگویند نوعی از دین زرتشتی در پنجاب و کشمیر تا مدت درازی معمول بوده است.

دین زرتشتی در هند در دوران تاریخی

در پهاویشیه پورانه کتاب دینی هندوان بیاناتی در مورد فرقه‌ئی از برهمنان بیگانه بنام مگه (مغ) آمده است که خورشید را با بویهای خوش و چراغ و نور و چیزهای متبرک دیگر میستایند و کشتی بکمر می‌بندند و هنگام ستایش پتیدانه (پنام ـ روبند) برروی می بندند و دوشاخه (برسم) بدست میگیرند. خورشید را میتره (مهر) مینامند و در دین آنها دو خدای دیگر بنام سروشا و رجنا (ایزدان سروش و رشن) با میتره ارتباط دارد.(۹)

دانشمندنامی هندسر را مچندرا بهندارکر در نوشته خود در مورد ویشنوئیزم و سیوئیزم(۱۰) درباره مگه (مغ) مینویسد " آثار مگه در راجپوتانه و استانهای دیگر شمال هند موجود است، که مغان ایران باستان باشند و با نام زَرَه شَستَه مذکور در بها ویشیه پورانه که زرتشت پیغمبر را وستائی است مرتبط میباشد.... ستایش خورشید یا میتره بوسیله آنها در هند و ستان رواج یافته. مهرپرستی در ایران ایجاد و تا آسیای صغیر حتی روم پیش میرود. ذوق تبلیغ دین که در نها دپیروان اولیه آن موجود بوده بسوی مشرق نیز پیش میآید."

با توجیه دکتر بهندارکر که ستایش میتره از ایزدان دین زرتشتی، از ایران به هند رواج یافته موافق نظریه استاد بلسا را میباشد. هنگام بحث در مورد مهرپرستی دیده خواهد شد، که فلسفه مذکور از توجیهات شاهنشاهان دوران واپسین هخامنشی است.

گسترش فلسفه و دین قدیم ایران در اروپا

اینک در مورد گسترش فلسفه دین زرتشتی بین یونانیان باستان و شیوع فرقه مهرپرستی ناشی از آن در بخش بزرگ آسیا، اروپا و افریقا صحبت میشود.

مورخان جهان، عظمت تمدن هخامنشیان را تا قبل از جشن ۲۵۰۰ ساله بدرستی مورد بحث و تقدیر قرار نداده بودند، زیرا مدارک لازمه درحالیکه بخشی را نوشته های مردم بیگانه حفظ نموده اند، بطور کلی در ایران، با انضمام نوشته های ایرانی بدست دشمنان وقت نابود میگردد. با وجود این آن مقدار مدارک در نوشته های بیگانگان نگهداری شده، که با نظر اجمالی بحقیقتی که آنان چه بوده اند، میتوان پی برد. مانند توفیق بزرگ بنام پیروز گر خیراندیش و قدرت فرمانروائی در نیکوکاری، در آبادانیهای زیبا و مجلل ملی، درجشنهای دینی، وملی و اجتماعات با شکوه آنها، در شکوه و آداب درباریان، درلطافت فرهنگ و اندیشه های بلند آنان، درنفوذ فرح بخش و تماس و ارتباط مهرانگیز با ملل دیگر، دردوره خود فروغ درخشانی بودند، دوره ئی که شاهد موفقیت با شکوهی بین عروج و نزول آنها بود.

درخشانترین دوره تمدن اروپا که فروغ اندیشه های فلسفی در آموزشها و نوشته های سقراط، افلاتون و ارسطوجهان غرب را منور میسازد، پرتوی است که بیشتر آن از تماس با دوره جلال و عظمت ایران که با آنها همزمان بود اخذ گردیده است. اندیشه هائی چنان بلند یا همانند نزدیک به آن پیش از تماس مذکور در اروپا وجود خارجی نداشت. همچنین با قطع تماس فروغ مذکور ناگهان خاموش میگردد. دانش فلسفی و عقلانی بحدی در نوشته های سه دانشمند مذکور جمع گردیده که بحکم عقل سلیم، اغلب آن ماخوذ از تماس با بیگانگان و یا اقتباس از افکار و دانش مردم دیگر میباشد، مقدار زیاد آن چنانکه دیده میشود از ایران گرفته اند. روانشاد سید محمد کاظم امام در کتاب خویش "فلسفه در ایران باستان و مبانی حکمت الاشراق" با بیانات بلیغ با ثبات میرساند که سرچشمه فلسفه فیلسوفان یونان باستان دین زرتشتی و دانش ایرانی است.

بدیهی است سرچشمه اندیشه های نظری یونان از آسیا میباشد. چون باورها و اصول دین زرتشتی و ایرانی برپایه استواری مقرر و در آسیای غربی معروف و نامی بوده، دانشمندان یونانی مسلما" از آن باخبر و مقدار زیادی را بدرستی فرا میگیرند. مشهور است دانشمندانی چون فیثاغورث و دموکریتوس از مغان دانش آموخته اند. ظهور و برخاست قدرت بزرگ ایرانی، موجب تشدید توجه یونانیان به باورها و اندیشه های ایرانی میگردد. اُستانُس دانشمند ایرانی که در لشکرکشی خشایارشا بر علیه یونان با وی همراه بود، توجه آن مردم را بخود جلب مینماید. حتی پس از پایان دوران هخامنشی سوسیون از مردم اسکندریه که بسرپرستی بطلمیوس اپی فانیس (۲۰۴-۱۸۱ پیش از میلادی) درکتاب بزرگ خویش[11] حکمت پیشین ایرانیان را ستوده اظهار میدارد که فلسفه زاییده ایران و از آنجا درجهان گسترش میابد.

بنابراین جای شگفتی نیست که حکمت و اندیشه‌های ویژه مردم ایران زمین، آموزشهای دانشمندان یونان را سیراب ساخته است. معروف است بزرگترین اتهامی که دشمنان برسقراط (۴۶۹-۳۹۹پم) وارد میآورند، معمول ساختن باوری بخدایان بیگانه بین مردم یونان است. حقیقت آنکه باوری بخدای حکمت، خدای دانا، که اهورامزداست تمایلات ذهنی سپنتا مینو یعنی خرد مقدس و انگره مینو یعنی خرد خبیث، جاویدانی روح، وجدان یا دئنا، داور ذاتی نیکی و بدی، اندیشه‌ها و باوریهائی است که ویژه دین زرتشتی میباشد.[۱۲] مشهور است سقراط مدتها برابر خورشید به مراقبه می‌پرداخته است.

باز آموزش "ایده" از شاگرد بزرگ او افلاتون، شباهت تامی با فلسفه فروشی یا فروهر زرتشتیان دارد. ایده را تعریف میکند که لازمه قبلی فعل آفرینش و سرنوشت ذاتی موجودات است، بطور آزمایش در مکالمه آمده و پریشانی مداوم افلاتون در بیان و توجیه آن دلیلی است با سرور و روشن که اندیشه‌ی مذکور از خود او نبوده و از سرچشمه بیگانه اخذ شده است.

مدارک خود یونانیان نماینده حقیقتی است که اغلب اندیشه‌های افلاتون از دین اشوزرتشت اقتباس گردیده. هیراکُلِس[۱۳] آموزش اشوزرتشت و افلاتون را چنان توجیه مینماید که گویا هر دو شاگرد یک مکتب میباشند.

بیانات افلاتون در تعریف صفات اصلی اغلب مبهم است. مفهوم صفات اصلی مینوی عبارتست از حکمت، خوبی، درستی، داد، خودداری که صفات نخستین پنج امشاسپند زرتشتی یا فروزه‌های مینوی مزدا، وهومن، اشا، خشترا و آرمیتی میباشد. بقیه دو امشاسپند هروتات و امرتات، حالت کمال رحمانی زمان و مکان و ترکیب نفس ذات مینویست.

گفتار افلاتون مبنی براینکه، راستی والاترین عمل اخلاقی انسان است، بازگوئی از گفتار اشوزرتشت میباشد، که اشا یا راستی بهترین نیکی است و همین گفته را ارسطو در کتاب اخلاق براساس اشم وهو، فورمول فلسفی دینی اشوزرتشت بیشتر می‌پروراند.

افلاتون به روح کاینات یا جهان آفرینش معتقد میباشد و باوری دارد براینکه از ماهیت خویشتن ناآگاه است. این گفته توجیه گئوش اوروان اوستاست که سرجمع ارواح جهان آفرینش و از روح مطلق مینوی جداست. قطع نظر از اینکه اوستا بطور شاعرانه آنرا صاحب آگاهی توصیف نموده، بظاهر از خویشتن ناآگاه است. در اینکه افلاتون مفهوم این موضوع را بدرستی استنباط کرده تردید رواست، زیرا بیاناتش در توجیه آن گاهی مبهم است.

www.tabarestan.info تبرستان

گفتار افلاتون مبنی براینکه جهان آفرینش یا جهان جسمانی تجلی خداوندیست وشایسته ستایش میباشد، مفهوم آیین اوستائی است. مندرجات اوستا آن را توضیح وزرتشتیان درزندگی روزانه دینی ومراسم مقدس آنرا نمادا هورا دانسته وباعقیده راسخ انجام میدهند. افلاتون درآنجا که گوید خواست روح، نیل به کمال بیکران مطلق خداوندیست، درتوجیه ذات فروهر یا نفس رسای نیرومند بیکران صحبت میدارد. باز افلاتون حکمت ذهنی زرتشتی را بازگو میکند آنجا که گوید روح، دل وتن یا باصطلاح اوستا اوروان، منگهه وتنو، هستی انسان را تشکیل میدهد.

افلاتون درموردنیکی بدرستی بحث نکرده، لیکن شاگردش ارسطو وچون استاد خویش دانشمندنامی، ظاهراً بواسطه تماس نزدیکش با ایرانیان که استاد واقعی این بحث فلسفی بوده اندآن را بطورقطع ودرستی می‌پروراند. جالب توجه است که بیانات ارسطودرتعریف آن تقلیدنزدیکی است به اشم وهوا صل اوستائی آن. باید دانست آموزشهای اشوزرتشت که بر ۱۲هزار پوست گاوبخط زرین نوشته شده بودودر کتابخانه شاهی محفوظ بوداز اسکندرگجستگ خواست آن را به یونان منتقل سازد.

ارسطوگویدهد(۱۴) فه مردم درکارخویش قسمی ازنیکی است که آن وهوا وستائی میباشد. دربین نیکیها بهترین نیکی موجوداست وآن وهووهیشتم اوستائی است. بهترین نیکی ازتجربه خوشبختی بدست میآیدوآن اوشتاست. بهترین نیکی دراجرای روح نیکی میسراست وآن مفهوم اشم میباشد. تجربه خوشبختی درصورت پیروی راستی ازبهر راستی امکان دارد. این جمله مفهوم واقعی "اشائی وهیشتائی اشم" اوستا میباشد بیان مذکورتفسیردرست فورمول اشم وهواست.

اینست جوهرآنچه راکه ارسطودرکتاب اول اخلاق بحث میکند، بقیه مندرجات کتابها درموردفضیلت ورذیلت میباشدومعتقداست فضیلت نتیجه میانه روی است و رذیلت نتیجه افراط وتفریط نسبت بصفت وکیفیت ویژه ایست. کتاب سوم دینکرد مجموعه ازفلسفه ودانش باستانی براساس مندرجات اوستاست، فضیلت ورذیلت را به همان نحوویا اصطلاحات خاص ایرانی پَتمان، فَرَه بوت، ائی بی بوت، به ترتیب بمعنی میانه روی، زیاده روی واندک روی تعریف مینمایدکه افراط وتفریط میباشد.

نویسندگان کلاسیک مانندپلوتارک، پلینی واسترابودرموردد‌ین ایرانیان فراوان نوشته اندوبنوشته های زیاددیگران هم اشاره کرده اند. ازآن نوشته ها چنین استنتاج میشودکه ایرانیان باستان درکلیه موضوعات دانش و فرهنگ، ادبیات فراوان داشته اند. پلینی ازقول هِرمیپوس اشعارمیدارد که سرودهای اشوزرتشت دومیلیون بیت بوده است(۱۵)

چنانکه گفته شد گسترش و توسعه مهرپرستی که آبشخورش از زرتشتیگری است، بواسطه نیروی شاهنشاهان هخامنشی، تقریباً در همه جهان باستانی با حرارت و ذوق و شوق پیروی میشده است. در نخستین بند مهریشت، اهورا مزدا ایزد مهر را همپایه خویش قرار میدهد. در آنجا چنین آمده: "ای اسپنتمان هنگامیکه من مهر پیوندگار جان را بیافریدم او را درشایسته ستایش بودن، در سزاوار نیایش بودن، متساوی با خود من که اهورا مزدا (هستم) بیافریدم" بنابراین شگفتی نیست که پادشاهان و پسین هخامنشی آن را برسایر ایزدان و ستودنیها رجحان بخشیده در صف اهورا مزدا قرار میدهند.

در سنگ نبشته داریوش و خشایارشاه، ایزدان را بنام بغ و اهورا مزدا را والاترین همه قرار داده است. لیکن در سنگ نبشته اردشیر دوم و سوم نام میتره یا مهر در ردیف اهورا مزدا قرار داده شده و نام اناهیته یا ناهید در کتیبه پادشاه قبلی ذکر گردیده.

بنظر میرسد سیستم فلسفه بلندی که اطرافیان مهای ایزدان بوجود آمده، بدوره هخامنشیان نیز سرایت کرده و هریک مکتب خاصی از خود داشته اند. چنانکه گفته شد افلاتون و ارسطو دیگران سه سیستم فلسفه مینوی وابسته به فروهر، اشا و هروتات و امرتات را از ایران اقتباس و به یونانیان تعلیم میدهند.

مهر چنانکه دیده میشود، ایزد حامی خاندان هخامنشی بوده و در سنگ نبشته های داریوش و خشایارشاه، نام رتام یا اشم نیز آمده که مظهر والاترین راستی و قانون مقدس در طریق مینویست. بنابراین بطور صریح نمیتوان گفت که مهرپرستی در دوره این پادشاهان بزرگ بگسترش و نفوذ خود آغاز کرده باشد.

خشایارشاه در کتیبه خویش در مورد استقرار آئین ورجاوند راستی بنام رتام یا اشم، در سراسر کشور خود صحبت میکند. در گوشه جنوب شرقی ساختمان تالار بزرگ تخت جمشید شش لوح سنگی منسوب بخشایارشاه کشف گردید. از جمله مندرجاتش چنین است: "خشایارشاه گوید... بین کشورهای مفتوحه بعضی ارواح خبیث را میپرستیدند... در عوض آنها را به پرستش اهورا مزدا دانای مطلق و رتام والا (ارت ـ ارتام) آیین مقدس راستی وادار کردم."

چنانکه بنظر میرسد، غیرت مذهبی، پادشاه بزرگ را وادار کرده که گمراهان را بستایش خدای راستین مجبور کند. اما آشکار است، غیرت و حمیت را بدون تشخیص و تمیز در فرمانهای خود بکار نمیبرده اند. شاهنشاهان هخامنشی، نسبت بکلیه مذاهب رسمی و نیک بردبار و فراخ حوصله و وسعه صدر داشته اند. کورش بزرگ معبد کلیمیان را

www.taDarestan.info تبرستان

در اورشلیم ازنوبساخت وداریوش معبدپته را درممفیس بنا نمود .البته بمنظور گسترش آیین مقدس خویش ،تبلیغات آرام وباصفا را پشتیبانی میکرده اند .

مهرمظهرقدرت آسمانی وجلوه آن برزمین است .لذا ایزدحامی خاندان بزرگ هخامنشی میگردد ،که درزمان خویش بربخش مهم جهان آن روزفرمانروائی داشتند . مهرعلاوه برمظهرقدرت مینوی بودن،برفضایل دادوشفقت نیزدلالت میکرد . چون رنگ دادورنگ شفقت آبی قلمدادشده ،رنگ مخلوطی ازهردو ،ارغوانی است . این است انگیزه ئی که ردای ارغوانی رنگ نشان شاهنشاهی گردیده ونخستین بار بوسیلهٔ شاهنشاهان هخامنشی اختیارمیگردد .

گردونه باشکوه مهر ،بطورمجلل وباحترام روان میگشت وکسی درآن ننشست . باپارچه ارغوانی رنگ گرانبها پوشیده میشد . دیوکریسوستوم ازهالی پروس در تاییداینکه گردونه مهرکاینات وخودمهراصل راستی وداددوقانون است ،حقیقت واقعی راضبط نموده است .اسب سفیدکه گردونه مینوی را میکشد ،روح برنده ی گردونه یا خودخداست که برکاینات حکمفرماست . درمهریشت آمده که چها راسب گردونه مهر را میکشدکه بمعنی چها رفروزه اصلی فرمانروائی مینویست وآن نیکخواهی،آیین راستی،دادیا وظیفه شناسی یا خویشتن داری میباشد .

پلوتارک بیانات مشروحی درموردمهردارد .بگفته اومهر،ایزدراستی،پیروزی، یاورمینوی،ایزدنوروروشنائی ،سزادهنده نا راستی ودروغ است . پورفیری درتایید گفته های پلوتارک گوید " بنابرآموزش اشوزرتشت،هرمزدفروغمندترین نورمی ماند وگناهمینوتاریکترین ومهرمابین هردو ،ایرانیان مهررا میانجی وواسطه خوانند ." پورفیری دراینجا اشتباها" هرمزدرا بجای سپنتامینوگرفته است . منظوراز این گفته بی تردیدآن است که مهرایزد ،مظهرراستی ومحبت ، دربرخاستن ارواح از محیط تاریکی وگناه وپیشرفت بسوی محیط نورواستی وفضایل منسوب بیاورمینوی است .

دکترادلف راپ[۱۹] نوشته های نویسندگان کلاسیک را بدین روش خلاصه میکنند "مهر بعنوان نورمینوی درهمه جاحاضر ،همه چیزرا میشنودودرهمه چیزنفوذمی کند .بعنوان ایزدنور ،پاک وراست ودیده بان راستی مردم است . مخالف دروغ ونا راستی است وآنها راسزامیدهد . بعنوان ایزدتاروماررکننده ی تاریکی،همواره پیروزگرو بشایستگان پیروزی می بخشد . بنابراین اوراستوده وازاواستمدادمی جویند .

راپ درادامه سخن خویش ،بدرستی وبحق اظهارمیداردکه ارتباط مهربا خورشید ،نه آنکه آن رانمادفروغ مینوی قرارمیدهد ،بلکه منظورآن است که نیروی مینوی بوسیله ی آن بجلوه میپردازد .

محل شگفتی است که گفته های مذکور در مورد مهر، با مندرجات مهریشت و بخش دیگر اوستا بسیار نزدیک میباشد. آداب و تشریفات مرموزکه در اطراف مهر بوجود آمده، گویا در مراسم وتشریفات فراماسیونی با دامه حیات میپردازد. اما چنانکه گذشت آنچه بنام مرموز شناخته شده، پرستش والاترین هستی اهورا مزدا، بنام مهر و هواخواهانش همان خدای زرتشتیان را بنام مینوی دیگر میپرستند.

چنانکه گفته شد، بنظر میرسد، در زمان هخامنشیان، مهرپرستی بین ملل بسیاری نفوذ میکند. پیشرفت آن از سوی مشرق تا بهندوستان میرسد و مردم آنجا به پرستش مهر و ساختن معبد مهر میپردازند. همچنین در آسیای غربی و دیاری که در تماس رومیان واقع میگردد، بگسترش میپردازد. فرمانروایان ایرانی بویژه هخامنشی در کاپادوسیا، پونتوس، فریگیا و سیلیسیا فرمانروائی داشته اند. بزرگترین همه خاندان های پونتوس، بطور عمیقی با دین مهر ارتباط داشته اند. وجود نام زیاد مهرداد در میان آنها دلیل بارزی بر حقیقت گفتار بالاست.

میگویند آوارگان سیلیسی، مهرپرستی را میان رومیان رواج داده اند. لیکن تردیدی نیست که پایگاههای نظامی رومیان یا لشکرکشیهای آنان در آسیای غربی موجب تماس با بومیان و مشاهده تشریفات مرموز و سمبولی مهر میگردد. زهد و وظیفه شناسی و انضباط بومیان در زندگی و انجام تشریفات مرموز و موثر، تاثیرات ژرفی بر آنها وارد میسازد. چنانکه پمپی فرماندهٔ سپاه رومیان در لیسیا حدود ۶۷ سال پیش از میلاد به انجام تشریفات مکتوم مهر میپردازد. بسیاری از اتباع آسیائی رم و نفرات پادگانهای آنها در سراسر استانهای اروپائی و آفریقائی آن پراکنده و موجب میشوند گروه بسیاری از جمعیت آنجا پذیرای آیین نو گردند.

بیقین چیزی جالب توجه در این دین ایرانی موجب میشود که در استانهای دور افتاده و بین ملل متنوع با تمایلات گوناگون بآسانی روائی یابد و تقریباً سراسر قاره اروپا و آسیا و آفریقا را در پایان سده سوم میلادی فرا گیرد. دیوکلیتن بسال ۳۰۷ میلادی مهرپرستی را که در امپراتوری رم ۲۴۰ سال از عمر آن گذشته بود، مذهب رسمی کشور اعلام و مهر را حامی آن قرار دهد.

بهرحال حریفی بنام مسیحیت وارد میدان میگردد. هنگامیکه قسطنطین امپراتور بیزانس، بدین نصارا ارشاد میگردد، مسیحیت تقویت یافته، جای مهرپرستی را بتدریج اشغال مینماید. اما این امر بآسانی صورت نمیگیرد و تا مدتی در ازمخالفت سختی ادامه میابد. زیرا ژولین (۳۶۰ میلادی) امپراتور نیرومند مهرپرستی را دوباره مذهب رسمی کشور اعلام مینماید. ولی بواسطه مرگ نابهنگام او در میدان پیکار با ایرانیان، مهرپرستی پشتیبان بزرگی را از دست میدهد.

بالاخره درحدود یک سده کشمکش سخت، مسیحیت با جرح و تعدیل و اقتباس هائی

از آیین مهرپرستی، آن را از میدان خارج وخودرا دراروپا مستقرمیسازد. دین مهربنام دین مسیح وجشن کریسمس وایستر، جشن انقلاب زمستانی واعتدال بهاری که کنایه از تولد مهرپس از شبهای تاریک زمستان وشب یلدا وکسب جلال بهاری در کایناتی که برآن حکمفرماست بنام جشن مسیحیان تبدیل مییابد.

دین اشوزرتشت درچین

درحالیکه دین اشوزرتشت درمیان ملل دیگربگسترش وادامه حیات میپردازد، بایددیدچگونه تاسده های میانه دین مهم چین بشمار میرفته. آقای فاروقی در مقاله جالب خویش درژورنال تهران ۱۹۳۷ درموردزرتشتیان چین حقایقی را با گفته های دیگران ذکرکرده که اینک خلاصه میشود.

کتاب کهن چینی "سه ئی پ[illegible]ین پاو" درگفتار خویش درموردایران ودین زرتشتی گوید "....اشوزرتشت اصو[illegible]سیم ودین خودرا برقرار میسازد. اودانای روشندل ایران میباشد." کتاب مذکوربسال ۸۸۷ میلادتدوین وآن سالی است که کنفوسیوس دانشمندبزرگ چین متولدمیشود.

بنظرمیرسدکه شهرت جلال کورش بزرگ که موجب عظمت ایران گردیده به چین نیز رسیده وانظاردانشمندان آنجا بسوی نیروی مذکورکه چهارنعل بسوی پیشرفت میتاخت متوجه میگردد.

بهرحال ازگفته مذکورمنظوراین نیست که اخبارایران ودین مقدس پیش از آن زمان بچین نرسیده است. قبلا" درموردپژوهشهای کهیارجی ونفوذمذهب و فرهنگ ایران درچین درروزگارپیش ازتاریخ صحبت شد، پژوهشهای بعدی درنوشته های چینی حاکی است براینکه نفوذمذکور، تاسده های میانه ادامه داشته است.

بنظرمیرسددین زرتشتی به ورودبچین بنام "پای هواو" یعنی دین آتش معروف میگردد. لیکن نامش بزودی اصلاح وبه "هوهین" نامورمیشودیعنی دینی آسمانی یا دین خدای آسمان. این مطلب درکتاب "یا اوکوئن"[۱۷] مولفه ۱۱۳۱ میلادی درزمان سلطنت چوهینگ ازخاندان نن سونگ تصریح گردیده وگویدواژه هین ترکیبی ازتین بمعنی آسمان یا خدای آسمان میباشد.

نویسنده نامبرده سخن خودرا چنین ادامه میدهد، اسم خدا درکتاب بودائی "موسین چه اولو"[۱۸] میباشد. این خدا سرسپرده ئی بنام "سیوتن تچه" داردکه دین بودائی را مطالعه وخودرا درایران دانشمنددین ساخته. بعد[illegible]رشادبه چین میرود.

نویسنده درنوشتن نامها، بظاهرمرتکب اشتباهات گردیده[illegible]. "سواوله تچه" ظاهرا" بایستی سروش باشد. کهیارجی که ذکرش گذشت درموردنفوذاصول سروش واشباع مذهب چین ازآن سخن رانده است. اما معلوم نیست چرا نام ایزدبرنام اهورامزدا

یا هرمزدکه بصورت خورمزدا تا زمان کبلای خان نوه چنگیز درچین زنده بوده و مارکوپلو از آن صحبت میدارد پیشی گرفته است. آیا امکان دارد که زمانی سروش پرستی، مانند مهرپرستی بعنوان دین جداگانه زرتشتی درچین شایع شده باشد؟ بیقین ـ چنانکه با حتمال ضعیف مهرپرستی درچین نفوذکرده و مانند مغرب زمین پشتیبانی پادشاهی را بدست آورده باشد. با وجود این نام سروش اغلب اوقات با نام اهورا مزدا یا هرمزد مربوط بوده و امکان ندارد نویسنده نتوانسته آن را با نام والاترین هستی خدای یکتا فرق نگذارد.

اهمیت گفته بالا بیانی است در "یا اوکوئن" که هین نام خدای ایرانیان است و کلیه سخنانی که درمورد هین نوشته شده راجع بدین زرتشتی میباشد. معنی واژه هین گفته بالا را بیشتر روشن میکند و آن اینکه درکتاب "یوپین"[19] مولفه ۵۳۴ میلادی تحت واژه هین گوید که هین یا هن بمعنی "هوچن" یعنی خدای بیگانگان میباشد. لذا برابر گفته صاحب "یا اوکوئن" منظور از بیگانگان چنانکه در بالا آمده ایرانیان میباشد.

همچنانکه شکوه کورش بزرگ توجه خاص چینی‌ها را بدین زرتشتی جلب مینماید، ظهور خاندان ساسانیان موجب تشدید روائی دین میگردد. چینی‌ها ساسانیان را "سن چن" نوشته‌اند. دین زرتشتی از آن زمان درچین رونق بیشتری میگیرد و معابد جدید برای پرستش بوجود میآید.

بنا برمدارک چینی، هنگام طلوع خاندان "پی‌وی" (۲۲۱ ـ ۲۶۵ م) مردم شمال، مراسم وتشریفات بافتخار خدای آسمان مردم بیگانه انجام میدهند."

منظور از مردم بیگانه ایرانیان است. سن سوم درکتاب خویش ژاپن (ص ۸۱) آن را تایید و گوید در دوران پادشاهی "وی" مناسبات دوستانه بین چین و ایران برقرار بود است. سالیان بعد دین زرتشتی درزمان پادشاهی خاندان "تن لینگ" و "پس وی" رونق بیشتری میگیرد و "پادشاهان خاندان شمال آن دین را می‌پذیرند."

در "لی‌ئی‌تچه" "هفتمین جلد "سوئی‌چو" آمده که شاهان خاندان "هیاوتسی" در سده ششم میلادی، هنگام انجام تشریفات دین بیگانه، اغلب اوقات از مردم بیگانه (یعنی ایرانیان) استمداد میجستند. نویسنده چینی "تچن یوئن" اشاره به متنی کرده گوید "امپراتورها وتچوها زخاندان هیاوتسی که بسال ۵۷۶ میلادی براورنگ شاهی می‌نشیند، بحدی بخدایان (منظور ایزدان) بیگانه علاقمند بوده که هنگام فدیه و نیاز به افتخار آنان مینواخته و میرقصیده. (رقص ونواختن از تشریفات چینی است که در دین نووارد میشود.)

دین زرتشتی درچین چنانکه گذشت بنام هوهین یا پرستش خدای آسمان معروف بوده و رونق آن در دوره سلطنت خاندان "تنگ" درچین نمودار است[20].

بنا بر مدارک چینی، معابد فراوان زرتشتی درزمان پادشاهی خاندان تنگ درچین وجود داشته که چهارتای آن درپایتخت چین شرقی ودوتا درپایتخت چین عربی میبوده درجلدسوم " لینگ کینگ سن کی " که درژاپن[21] نگهداری میشود آمده" درشهر "سو " پایتخت چین شرقی، بخش "پوتچنگ فنگ" معبدزرتشتی است "ودرادامه سخن گوید " درشهر مرکزی هونان معابدزرتشتی موجوداست . . . .دردوپایتخت و شهرهای کنار ربیا بان دین زرتشتی جلب توجه مینماید . "

خبردردست درموردشهرهونان آنست که سالی یکبار با تشریفات ویژه ئی قربانی درآنجا بعمل میآید ،گویا چنین تشریفات ومراسم مربوط بمهرپرستی و دال برپیروزی برنفس میباشدویا چنانکه گفته شدا زمراسم چینی است که دردین نو داخل میگردد .

امکان داردبعضی ازمعابدمذکوربوسیله رهگذاران یا ساکنان زرتشتی چین بنا شده باشد . چنانکه شاهزاده پیروزکه چینی ها اورا "پیلوسه " مینامند ، چون تاج وتخت پدری را ازدست میدهد ، بچین مهاجرت وبسال ۶۷۷میلادی آتشکده ئی درآنجا بنا مینماید که بنام معبدایرانی نامورمیگردد. همچنان پارسیان نیزپس از اضمحلال ساسانیان هنگام مهاجرت بهند ،شالوده نخستین آتشکده را ریخته وبیاد شاهنشاه ایران بنام ایرانشاه نامورمیسازند.

بیشک اغلب آتشکده های زرتشتیان درچین ، مختص بزرتشتیان چینی بوده که جمعیت آنها چنانکه گذشت اجتماع بزرگی را تشکیل میداده است . آثاردینی زرتشتیان درچین حتی هنگام پادشاهی کبلای خان بزرگ درپایان سده ۱۳میلادی انظار را بخودجلب مینموده است .

بنا برپژوهشهای دکتر" آت سوجی " اساهیکه گه " استادزبانهای قدیم دردانشگاه توکیو ،ظاهرا"بواسطه غلبه نفوذدین زرتشتی درایران بسیاری ازاندیشه های ایرانی درسده نهم میلادی به ژاپن نیزوارد میگردد .

جهانگردنامی مارکوپولوکه درا واخرسده ۱۳میلادی چندسال دردربارکبلای خان نوه ی چنگیزخان میزیست ، بیانات جالبی ازملاحظات خویش درموردمذهب مغولها درچین بیادگارگذاشته است . بگفته اوآنها بیک خدای مطلق آسمانی بنام خورمزدا معتقدوروزانه جلوآتش درحالیکه بوهای خوش برآن دودمیشودبه بندگی میپردازند . کسانیکه واردربارپادشاه میشوندبایدروبندبرصورت داشته باشندکه همان پنام بند زرتشتی است .بیگانگان پس ازغسل وتطهیربا دودبوهای خوش بحضورخان بارمییابند چنگیزخان را بنام بوخت یعنی نجات یافته یادمیکنندکه واژه ایرانی است .پول دولتی را "پائزه"مینامندکه صورت اوستائی آن"پائسه" وبمعنی چاپ برجسته میباشد . پیسه هندی بمعنی پول ازهمان ریشه وبوسیله فرمانروایان تورانی قدیم بهندراه یافته است .

گفته های مارکوپولودرموردعادات ومراسم ترکها ومغولها همان مراسم زرتشتی است که بین آنها باقیمانده .پیش ازپایان این گفتار مبنی برنفوذدین زرتشتیان درمیان تورانیان،ذکراحساسات ایرانیگری خاندان شاهنشاهی باربنیان گزار سلسله کورگانی درهندمهم است ،که حامی فرهنگ وزبان پارسی بوده وهنگام تاجگذاری نام ایرانی اختیارمیکرده اند .اکبربزرگترین پادشاه آن خاندان ، تمایل خاصی بدین ومراسم وجشنها وتقویم ایران باستان داشته است .

بایددانست ترکها وهونهای مجارستان امروزه نیزارتباط قدیم را با دین اشو زرتشت فراموش نکرده اند . جرایدترکیه درسالهای پیش مسائل ارتباط خودوهونها را با ایران باستان بویژه سنت های آنها وواژه " ایستن" که بی تردیدشکل مسخشده یزت یا یزدان ایرانی است موردبحث قرارداده بودند .

دین هونها ومردم نواحی طی دوره هایی زرتشتی بوده

چنانکه گفته شدهنگام ظهورزرتشت ،بزرگترین دشمن دین ،پادشاه خیاونیس بود که ارجاسب نام داشت .انگیزه مخالفتش با دین جدید ،وفاداری نسبت بدین کهن بود که شاه گشتاسب شهریار ایران نیزهمان را پیروی میکرد .مخالفت اوجستن بهانه ئی بود برای پیکار با گشتاسب،والادرموردد ین این همه جاروجنجال راه نمیانداخت . (یادگار زریران۲و۳)ارجاسب درپیکار با گشتاسب جان خودرا باخت ومردم خیاونیس بنا به تبلیغات شاه گشتاسب دین اشوزرتشت را پذیرفتند . (یشت ۵-۱۰۹) .

مندرجات اوستا ویادگارزریران ازکتب پهلوی،ارجاسب را پادشاه خیاونیس میشمارد .مندرجات فروردین یشت(۱۰۰)وزامیادیشت(۸۶)حاکی است برا ینکه گشتاسب درپشتیبانی دین اشوزرتشت دربرابردشمنی هونها نیز ،بدفاع برخاسته است.بسا وجود این روشن نیست که منظوراز هونها ،همان مردم خیاونیس باشد .اگرواژه "هونه وُ" اوستا درجمله "هونه وُوَئِسه کیَه "بنا بزعم استادبلسا را منظورملت یا نژادباشدونه واژه ئی که معنی مراقبه وتفکریا خاندان را بدهد ،هونها ملت بسیارکهنی هستندکه تحت فرمانروائی ویسه ،عموی افراسیاب وپدرپیران سپهدار اوزندگی میکردند .

توس پسرنوذرپادشاه ایران ازایزدارَدَوی سورَاناهیته برای پیروزی برسوون ویسه ست درخواست کامیابی مینماید .همینطورآنها نیزبرای پیروزی برتوس ازآن ایزددرخواست کامروائی را دارند .میدان کارزار ،درگذرگاه خشتروسوک بالای کنگدژ ،ساخته سیاوش میباشد . موقعیت آن بنا برپژوهش دارمستتردرشمال غربی ازبکستان است .چون موقعیت خیاونیس را نمیتوان دورترازبلخ ،محل روائی دین اشوزرتشت قرارداد ،

هون ویسه را با یستی مردم خیه‌ا ونیس یا همسایه نزدیک آنها دانست .

نویسندگان کلاسیک از "شیا اونیته" صحبت مینمایند .بزعم دارمستتر خیه‌ا ونیس میباشد ومینویسد نزدیکیهای گیلان بوده ،از لحاظ مجاورت خیه‌ا ونیس به بلخ ، دارمستتر با یستی در اشتباه باشد ویا آنکه شیا اونیته را از مستعمرات دور خیه‌ا ونیس باید شمرد .

چنان بنظر میرسد دانشمندان در مورد اصل مردم مجارستان یا هونگری که ذکرش در اوستا وسایر نوشته‌های دیگر آمده هم رای نیستند که از اخلاف مردم خیه‌ا ونیس یا هونها میباشند .بعضی از آنها مانند دکتر ژهنکراکسونی معتقد است مردم مجارستان ،مسلما" از مردم آسیا نبوده وبا نژاد ترک وهون نسبت ندارند .قبیله شی بنام "انوگور" بر مردم هونگری یا مجارستان غالب میگردند ونام خود "انگور" را بر آنها منسوب میدارند که سپس هونگر میگردد ،مردم مجارستان که در اصل فینی هستند ،قدرت را از دست آنها گرفته ،تابع خویش میسازند . دکتر کراکسونی دین مردم انوگور را که زرتشتی بوده‌اند می‌پذیرد واظهار میدارد فرهنگ اشکانی وساسانی را بارث آورده‌اند .

با وجود این پروفسور زجتی با نظریه دکتر کراکسونی در مورد اصل نژاد مردم مجارستان موافق نیست . نظریاتی که عناصر فینی ،وگول،استیاک،زوریو ،چرمیس،چووس درخون مردم مجار مخلوط است ، می‌پذیرد ،لکن اصرار میورزد که ترکیب مهم مردم مجارستان از هونها ست وعنصر اتی تکذیب ناپذیر هون را که در عروق آنها جریان دارد نمیتوان انکار کرد . اکثر دانشمندان با نظریه پروفسور زجتی موافقند . چنین بنظر میرسد که هونها در دوران تاریخی با طراف ومناطق دورود را زیر اکنده میشوند از سوی مشرق تا به کانسو در چین واز مغرب تا به کزاکستان در شوروی پیش میروند در حدود سده دوم پیش از میلاد ،دسته شرقی آنان در چین معروف به "یوئیچی" از فشار "هیاونگ نوس" ببخش شمال غربی هندروی آورده تا هفتصد سال در آنجا بفرمانروائی میپردازند ،ولیکن به پیروی دین زرتشتی ادامه میدهند . دسته دیگر به منطقه اورال وسپس به مجارستان (هونگری) پیش میروند ،وعناصری با خود میبرند که در طی زمان مردم آنجا را درخود مستحیل میسازد .

مردم مجار در اصل از "مگیار (۱) "تشکیل یافته است . نظریه دیگر آنکه آنها از نسل سواران صحراگرد وچادرنشینان آلتای وصاحب عناصر ترکی میباشند ،که با زنان "اوگرائی" ازدواج نموده گویش آنان را اختیار میکنند ودر سده نهم میلادی بدشت مجارستان وارد واقامت میگزینند . بگفته گیبون[۲۲۱] ترکان آلتای زرتشتی بوده‌اند .وامبری در مورد دین

۱ـ مگیار احتمالا" ترکیب یافته از واژه مگ ویار می باشد که مفهوم آن دوستدار مغ است .

مگیا رگوید[۲۳] "مگیا ربا روح ایرانی جهان زرتشتی چنان سرشار بوده اندکه از حیث فرهنگ و ادب از اروپائیان همان رتبه برتر میشوند." آرپادگه کشوردانوب را برای خویش تشکیل میدهد، درحکمت سیاسی خویش از فرهنگ پارسیان مدد میجوید که مناطق اورال وولگا از نفوذش متاثر شده اند.... درشمال قفقاز هم فرهنگ ساسانیان حکمفرما بوده است.

بنا برآنچه گفته شد قلمرو پهناوری از چین تا به قفقاز و نواحی اورال وولگا تحت نفوذ فرهنگ ایران باستان ودین زرتشتی بوده است. کولومان نیماتی از قول مناندر گوید[۲۴] که ترکان درسده ششم پیرو دین مغان بوده اند. این رستاخیز به این حقیقت که درسده دهم میلادی همان دین را پیروی میکرده اند، اشاره میکند چون "آرپادگ" موسس وبانی هونگری یا مجارستان درمنطقه دانوب، اصلا" ترک نژاد بوده، کولومان گفتار خودرا چنین بپایان میرساند، "براستی بحقایق مذکور متقاعدم واحساس میکنم طبق روایات وسنن نیاکان، نیروی ذهنی ما از خون سیتیان سیراب وروح ما از آیین مقدس زرتشتیان سرشار گردیده است. پروفسور زجتی حقیقت دیگری برآن اضافه کرده گوید که اگرچه بلغاریها اینک بزبان سلویک صحبت میکنند لیکن آنها نیز در اصل صاحب عنصر هون ونیاگانشان زرتشتی بوده اند. دانشمند جهانگرد وباستان شناس نامی، آرل استین پس از پژوهشهای زیاد گوید "کلیه آثار برتاثیرات عمیق نفوذ فرهنگ ایرانی برملت های سیتیان، هون، یوئی تسی وسایر چادرنشینان همان نواحی دلالت دارد.

بگفته ماروس جوکائی نویسنده مجارستان، دین قدیم مگیاردین اوستائی بود و مردم مگیار با مردم کهن اوستائی تماس بسیار نزدیکی داشته اند. گفتار جالب توجه وامبری که ذکرشد، بازبصورت دیگرچنین تکرار میکند. "میتوان گفت که رهبران مگیار آنقدر با روح ایرانی سرشار بوده اندکه از حیث ادب بر اروپائیان همان مقام رجحان داشته اند." ودرجای دیگرگوید "مگیار هنگام مهاجرت به مجارستان کنونی با نگیزه نفوذ فرهنگ ایرانی از پیروان مذهب اشوزرتشت بوده اند."

پروفسور زجتی با پذیرفتن تاثیرات سنن فینی برطبقات عامه مردم مگیار گوید که طبقات دانا ورهبر مگیار، تمدن زیبا ومتنوع وپاکتر پارسی زرتشتی را اختیار مینمایند. فرانسیس کالی گوید[۲۵] "مگیار از نسل سیتیان تورانی باستانی اند و بین مردم ایران خاوری مستحیل شده، بتدریج آیین ومراسم زرتشتی را اختیار و آن را درمیان قبایل دیگرخود گسترش میدهند.

نظربچنین عقاید استوار، طبیعی است که دانشمندان مجار دین پاک زرتشتی را با صمیم قلب مطالعه کرده، نفوذ تمدن بلند آن را استنباط میکنند. بطورمثال

کولومان نیماتی که ذکرش گذشت درکتاب خویش گوید "[۲۶] جریانات آموزشهای اشو زرتشت ودانش مغان جان وروح مگیا ررا درآسیا سیراب میسازد. دانشی که گونگسه‌چینی، بودای‌هندی، ارسطووفیثاغورث یونانی ازسرچشمه‌ی‌آن بهره‌مند گردیده‌اند." چارلزبزونی[۲۷] دردیباچه کتابش درموردارزش باوری دینی‌واخلاقی زرتشتی گوید "... وآن لازمه مهم‌اجتماع متمدن وبزرگترین سرچشمه‌ی‌خوشبختی برزمین است که‌همانندنزدیکی بابهشت دارد."

"لوئیس بلکان ئی‌سزه‌بو" درکتابش بنام عقایدوافسانه‌های باستانی، اشوزرتشت رابزرگترین مردباستانی میشمارد. تئودوردوکه‌نویسنده‌کارنامه کوروسی‌کسومه‌اشوزرتشت راکهن ترین بودا (روشندل) میداند. آلبرت‌کواتس گوید[۲۸]" دیدزرتشت درموردرحمانیت روشنترازبودای گوتما بوده، بنابراین برای ماگروه مگیار، شایان اهمیت است که‌درموردین اوبه‌پژوهش پردازیم".

درپایان سده‌دهم میلادی آنگاه‌که‌ستیفن پادشاه مجارستان (۹۹۷–۱۰۳۸ م) دین نصارا می‌پذیرد، توده مردم‌به‌پیروی شهریارخویش مسیحیت اختیارمینمایند. دین نودرآغازپذیرش، تحت الشعاع واقع میگردد. طبقه‌اشرافونجیب زادگان قسمی ازدین زرتشتی راپیروی میکنند. چارلزبزونی که‌ذکرش گذشت گوید "بگفته‌فادرکلمنس مسیحیان کتاب دینی زرتشتیان رابحدی گرامی میدارندکه آنرا مانندگرانبهاترین دارائی خود حفظ میکنند."

پروفسورزجتی درخاتمه‌گفتارخودگوید "نیروی قدیم مگیاروروح‌اشوزرتشت هنوزدرمسیرخودجاری ویکدیگررا میجویند... چه میشدکه‌گروه مگیارا مروزی، ندای اشوزرتشت پیغمبرباستانی را می‌شنیدند."

پایان گفتار

عد

باایینهمه پژوهش وبررسی طولانی، انتقادکننده‌باانصافبایدبحقیقتی‌متقاگردد که‌دین پاک اشوزرتشت، طی روزگاران دراز، جمعیت فراوان بشریت رابه سوی خودجلب ودل آنها رابا انواع گوناگون فروغ روشن ساخته‌ودرراه‌بسربردن روزگارخویش، بازندگی‌بهتروشریفتررهنمون بوده‌است.

دین اشوزرتشت هنوزنیزدرایران وهندومغرب زمین باجمعیت ناچیزی به حیات خویش ادامه میدهد، اخگرمینوی آن درسراسرجهان درسینه‌های مردم افسرده گشته، درانتظاروزش نسیم دانش افزائی است که‌بازشعله‌ورگردد، دانشی‌که‌امیداست روزی مانندخوداشوزرتشت، دلهای مرده‌ورنج‌دیده‌بشریت جهان امروزی رابا وجد ونشاط مینوی زنده‌وشادمان کندوروح خموده‌افرادرابا هلهله‌وشادمانی زندگی

پاک وراست بیدارسازد.

اینک باتکرارگفتاری که اشوزرتشت پیام آسمانی خودرا باآن آغازنمود سخن خودرا بپایان میرساند.

پروردگارا بافروتنی تمام بندگی خودرا بتوپیشکش وباروح سرشارازاشتیاق، بتونماز میگزارم ودرخواست دارم، بخش بزرگی ازوجدمینوی راکه ازآن داناترین است، بپاکترین روح بخشنده خودبخشیده ونیروی انجام کارهائی که پسندراستی ودلخواه دانش وجدان راست ونهادپاک است، پایداربداری، تاشادمانی بگیتی روی آوردوروانان به وجدو مسرت پردازند. (یسنا ۲۸-۱)

زیرنویس گفتار فرهنگ ودین ایرانیان

1- Wonders of the Past, P.P.170-177, by W.W.Flinders. 2-Cults and Legends of ancient Iran and China. 3- Aurvat Dainghu. 4- Khyaonis 5- Decline and Fall of Romen Emperor Ch.42, by Gibbon .6- Hieun Tsiang . 7- Haetumant . 8- Bhavishya Purana . 9- Ref. Zorastrian Magi in Bhavishya Purana, by, K.Sitaram. 10 - Vaishnavism, Sainavism. 11- Peri Diadochen ton Philosophon Proem 1 . 12- Schools of Ancient Philosophy, published by, The Christien Tract Society, London . 13- Fabricus Graeca Bibliotheca 4th edition P309 . 14- Nicomachean Ethics book I . 15- Pliny's Natural History XXX 1,2 16- Religion and Customs of the Persians and other Iranians . 17- Yao Koan . 18- Mosin Cheow Louo . 19- You Pien . 20- G.B.Sonsom's Japan, P.81. 21- جزو کتاب I Tsun Tsoung Chow . 22- Decline and Fall of Roman Empire, Ch.52. 23- At the Cradle of Magiars . 24- Turktantetel, Budapest 1892. 25- A pogāni Magyarok Vallāsa, Budapest 1861. 26- Nmzetisegunk elvei Budapest 1892 . 27- Magyarok Āzsiai emlék Budapest 1845 . 28- Christian Apology

آغازمسافرتی که بمهاجرت انجامید

حدودسال ۱۱۱۰ خورشیدی باانگیزه محرومیت ها ومحدودیتهای طاقت فرسای که برزرتشتیان تحمیل میگشت دودخترجوان وزیبای زرتشتی که درخطرربوده شدن بودندبوسیله یکنفرجهانگردآلمانی بهندفرستاده میشوند. جهانگردآلمانی دختر بزرگتررا که نامش برما مجهول مانده با رضایت والدینش خودبزنی اختیارمیکند ودخترکوچکتربنام پیروزه را به بمبئی میرساندکه بعقدازدواج رستم جی پتل، بزرگ جماعت پارسیان درمیآید. شرح مفصل این واقعه درصفحات این کتاب بنظرمیرسد.

پنجاه سال بعدا یزدیارکرمانی باتفاق زن وفرزندان خودبرای حفظ ناموس باتغییرلباس ازکرمان به یزدپناهنده میشود. پس ازاقامت کوتاهی چون دوشیزه گلستان ششمین دخترش بسن ۹ سالگی موردطمع وشهوت، شهوت پرستی واقع میگردد،

قبل ازربوده شدن پدربا تغییروضع پنهانی اورا با خودبهندمیبردوحدودسال ۱۱۵۶ خورشیدی وارد بمبئی میشود. گلستان درخانواده نجیب ومعروف پانده عروس میشود. سردینشاه پتیت باروون اول ازسران نامورپارسی که موردتفقدناصرالدینشاه واخذمدال شیروخورشیدسرافرازگردیده دامادوست. ایزدیارچندسال با تغییرقیافه ولباس یکایک دخترخودرا پنهانی به بمبئی میبردوبالاخره دامادش رستم فرامرزنیزحدودسال ۱۲۰۰خورشیدی با زن وفرزندان خودبقصدمهاجرت عازم دیارهندمیگردد. پسرش جمشید درسال ۱۲۰۳خبا تفاق فرزندان خالهخودبسوی چین مسافرت وبنگاه بازرگانی بزرگی درآنجا بوجودمیآورد. شهریاروخسروبرادرانش نیزبه پیروی اوهرکدام جداگانه ببازرگانی باچین مشغول وصاحب دستگاه بزرگی میگردند.

چندسال بعدحدودسال ۱۲۰۹خورشیدی رادمردغیوربامسخدادشهریارمقیم یزد بسن ۱۴سالگی روزی بیرون شهرسواربرالاغ میرفته، درمحلی خلوت جوانی مسلمان براو برخورده، ازالاغ برزمین میافکندکه چرادربرابروبرالاغ سواراست. با مس جوان، مسلمان جوان راکه با حملهنا جوانمردانه اورا برزمین انداخته وفحش ونا سزا میگفته با حمله متقابل بیحال ساخته فرارمیکندواز ترس واکنش عمل واقدامات علما وصدورفرمان قتل شبانه بسوی بمبئی رهسپارمیگردد. با مس بواسطه خاطرات تلخی کهازایران داشت طی زندگی نگذاشت فرزندانش نام ایران بشنوند. امانوه اوروانشاددینشاه جیجیبا های ایرانی سلیسیترکه مصدرخدمات مهم فرهنگی واجتماعی درایران وبمبئی میباشد درسال ۱۳۱۱خ با تفاق دانشمندنامورهندسردکتررابیندرانات تاگورازسوی دولت شاهنشاهی ایران دعوت ومورد تفقدشاهنشاه فقیدرضاشاه واقع گردید. تاسیس کارخانه نساجی وبرق خسروی درمشهدنتیجه کوششهای اوست. خانواده اربابرستم شاهپورگیو وخانواده روانشاددکترا سفندیاربهرام یگانگی وروانشادسروش بهرام یگانگی ازسوی خواهربا روانشادبامس خویشاوندی دارندروانشادبامس تنها پسرخانواده بودوخواهر داشت.

کوتاه سخن آنکه ایزدیارکرمانی با مهاجرت خودبهندراه مسافرت را برای نژتشتیان ستمدیده یزدوکرمان به بمبئی باز نمود. فرزندان واخلافا ودرهندوسایل پذیرائی وکار را برای همکیشان ایرانی خوددربمبئی فراهم میسازند. تازه واردین ازایران درمنازل پارسیان بخانه شاگردی با حقوق ماهی یک روپیه یا دوروپیه بخدمت مشغول میشدندوبا گذشت زمان بکارهای بهتروکسب پرداختندودرعلم ودانش وصنعت ومهندسی سرآمدانی ازخودبیادگارگذاشتند.

بسال ۱۸۵۳میلادی برابر ۱۲۳۲خروانشادفرزانه غیورمانکجی لیمجی هاتریا بسوی ایران عزیمت نمود. ازسوی انجمن پارسیان که بیشترامنای آن ازخانواده یا بستگان

نزدیک ایزدیار و دخترش گلستان بانو بودند، برای رسیدگی با مور و یاوری همکیشان خویش در ایران و اقدام در رفع بار سنگین و روانکش جزیه ماموریت مییابد. نامبرده بحال بدبختی جماعت اندکی سروصورت میدهد. خدمات مانکجی در ایران نسبت به زرتشتیان و هم فرهنگ میهن بسیار مهم و براستی نجات دهنده زرتشتیان بشمار است. برای اطلاع از کارنامه او بفرزانگان زرتشتی تالیف نگارنده ص ۶۱۷ مراجعه شود.

زرتشتیانی که در روزگاران اخیر بهند رهسپار میشوند، بقصد کار و کسب بوده است. کم کم در آنجا رحل اقامت همیشگی افکنده به تبعیت ایران مفتخر بوده اند و در ایجاد بنگاههای فرهنگی در شهر یزد و روستاهای زرتشتی‌نشین و کرمان زمین کوششهای ارزنده بجای آورده اند. آنگاه که کشور هند بآزادی نایل و از یوغ استعمار دولت انگلیس فارغ گشت و قانون تبعیت جدید از مجلس گذشت بسیاری از زرتشتیان ایران بواسطه داشتن علاقه و بستگان در هند و عدم علاقه و خویشان در ایران باکراه تبعیت هند را پذیرفته اند.

یکی از پارسیان توانگر هند بنام دادا باهای رستم جی بناجی به مانکجی هاتریا در ایران نامه ای نوشت که حاضر است مخارج صد خانواده زرتشتی را اگر مایل باشند با زن و فرزندان خود کوچ کنند و بهندوستان مهاجرت نمایند بپردازد و آنها را در کلکته سکونت میدهد و کلیه هزینه آنها را تا بورود بآن شهر متحمل شود و در آنجا بکار بگمارد. این خبر در نشست پنچایت یزد در روز آذر و آذرماه ۱۲۲۵ یزدگردی مطرح شد ولی کسی حاضر نشد میهن خود را ترک گوید و بمهاجرت تن در دهد.

چنانکه از شماره امروزی پارسیان در هند دیده میشود، گمان نمیرود دسته اولی که پس از ساسانیان بهند روی آورده و در سنجان رحل اقامت افکندند از چندصد نفر تجاوز کرده باشد. حتی اگر شماره آنها را پانصد نفر حساب کنیم بحساب زاد و ولد طی ۱۳۰۰ سال بالغ بر یک ملیون شده باشد. درصورتیکه با مسافرتهای بعدی افراد بقصد بازرگانی و کسب و اقامت تدریجی آنان در هند شماره آنها روی بافزونی نهاده است. درهرحال اقامت پارسیان را در هند نمیتوان عنوان مهاجرت داد، بلکه مسافرتهائی بوده که بعدها عنوان مهاجرت بخود گرفته است.

تاریخ رویدادهای هفتصدساله

دانشمند پارسی شاپورجی کاوسجی هدی واله صورتی از پیشامدها مربوط بزرتشتیان را طی دوره ۷۰۰ سال از ورود نخستین دسته کوچک پارسیان از ایران بهند بروش زیر بیان مینماید:

۸۵۰ میلادی ــ چند نفر پارسی در واگذاری ای نام خود را به پهلوی برسم گوه بر صفحه مسین امضا نموده اند.

نیمه سده نهم میلادی ــ مردانشاه پوراهورمزد داد که در اواخر سده نهم میلادی شکند

گوما نیک ویجا را تالیف کرده بود، برای پژوهش در موضوعات دین بهندآمد. (رک. مجموعه سانسکریت بتصحیح شهریارجی با روچا مقدمه ص ۲۰۲ شکندگوما نیک ویجا رفصل ۱۰-۴۴، کتب مقدس شرق جلد ۲۴ مقدمه ص ۵۰ ۲-۱۶۰)

۹۱۶ م - بگفته مسعودی (۳۰۴ ه) مجوسان درنقاط مختلفه عراق، فارس، کرمان، سکستان، خراسان، تبرستان، جبال، آذربایجان، ارمان، هند، سندوچین درآتشکده‌ها پرستش میکنند.

۹۵۰ م - مسعربن مهلهل (۳۳۹ه) درموردچال درسندگوید: درآنجا مسلمانان، نصارا، یهودوآتش پرستان سکونت دارند. درشهرمسجد، کنیسا، کنیسا وآتشکده موجوداست. ابن حوقل همزمان با اوگویدکه لباس مسلمانان وکافران درا ین بخش (بین کمبایت وچال) همانندیکدیگراست وهردوفرقه بیک روش ریش نگاهمیدارند. (رک. تاریخ هندتالیف ایلیات چ اص ۳۹-۷۹، بمبئی گزت سال را ۹۴۲ میلادی میداندجلد ۱ بخش ۱ ص ۲۱۶ - ۲۱۷).

۹۴۲-۹۹۷ م - بعضی ازپارسیان مقیم جنوب گجرات بکمبایت رهسپارودربازرگانی توفیق جالب توجه بدست آوردند. سپس پارسیان دیگرنیزبآنها ملحق ومستعمره‌ای از نیه خودایجادنمودند. هندوان ازرفتارآنها، شهررا ترک میکنند. یکی ازآنها ازگروه با وفرقه دسه لعل بنام کلیان رای بسورت رهسپارودرآنجا ازتجارت مروارید ثروت هنگفتی بهم میرساند. جماعتی ازاوباش راجپوت وماهیگیران را اجیرکرده برای گرفتن انتقام ازپارسیان، شبانه برمستعمره آنان بتاخت وبسیاری را ازدم شمشیرگذرانیده خانه‌هایشان راآتش زد. آنان که جان بسلامت بردندفرارا برقرارا ختیارونفسی از پارسیان درآن شهرباقی نماند. (رک. بمبئی گزت جلد ۶ ص ۲۱۶).

سده دهم میلادی - بگفته ابن حوقل (Ouseley's Oriental Geography) بخشی ازهندوسنددرتصرف گبران است. منظورش ازگبران شایدزرتشتیان باشد:

۹۹۵ م - دین پناه آترپات دین پناه یک نسخه پهلوی را بسال ۳۲۴ یزدگردی در شهربروج کتابت کرده. بزعم بعضی ازدانشمندان بایستی سال ۶۲۴ باشد (رک. دستور بهمن کیقباد وقصه سنجان تالیف دکترمدی ص ۲۸) تذکراین نکته خالی ازفایده نیست که دراصل نسخه پهلوی تنها ۳۲۴ نوشته وواژه یزدگردی ندارد. استاد بهرام گورانکلساریا درتحشیه ترجمه آن بدون نشان دادن مدرکی یزدگردی را برعدد ۳۲۴ افزوده است که قسمی ازجنایت ادبی است. بایدگفت کاتبان زرتشتی بموجب اطلاع نگارنده تاقبل ازسال ۶۹۲ یزدگردی درتاریخ کتابت سنه یزدگردی راننداده‌اند. شهمردان).

۱۰۰۹ م - برسنگ نبشته پهلوی درغارکنهری دربمبئی نام چندنفرازپارسیانی که روزمیترو (مهر) وماه آوان (آبان) سال ۳۶۸ (۹۹۹ م) وروزاهورمزدماه میتروسال ۳۷۸ (۱۰۰۹ م) غارمزبوررادیدن کرده‌اندنقرشده است. بگفته دکتروست

پارسیان نامبرده شاید از سنجان بدانجا رفته‌اند. (رک. Dr. Burgess's Inscription from the Cave temple P.62 - 64) چنانکه گفتیم سنه یزدگردی بین زرتشتیان تا سال ۶۹۲ معمول نبوده. سنه نامبرده برسنگ نبشته پهلوی که بسیار خراب است وخواندن آن با زحمت میسر است گمان میرود درخواندن آن اشتباه شده و تردید رواست. زیرا اسناد ونوشته های برسنگ نصب برساختمانهای دینی پارسیان درسابق، هرچندکه روزوماه زرتشتی را داده اندسال را سموات هندی نوشته اندوازسال یزدگردی سخن بمیان نیامده است. (شهمردان)

۱۰۱۱ م ـ دین پناه آترپات دین پناه بعضی از یادداشتهائی بپهلوی برای استفاده شاگردش شاهزات شات فرخ اهورمزددربروج بروزگوش وماه اردیبهشت سال ۱۰۶۷ اسموات نوشته. این سنه را بهرام گورانکلساریا وشاپورشاه هدی والابرابر ۱۰۲۱ میلادی میدانند وسنه ۱۰۷۷ هندوستانی بشمار میآورند.

۱۰۲۱ م ـ بنا به سومین سنگ نبشته پهلوی درغارکنهری، سومین دسته پارسیان بروزدین وماه مهر ۳۹۰ یزدگردی ؟ (۳۰ اکتوبر ۱۰۳۱ م) بدیدن غار رفته‌اند.

۱۰۳۰ م ـ البیرونی درکتاب الهندگوید " زرتشت از آذربایجان ببلخ رفته. بتبلیغ دین پرداخت ..... اینک نیز مجوسیانی درهندموجودندکه بنام مغان معروف هستند.

۱۰۷۹ م ـ ابراهیم غزنوی مستعمره آتش پرستان را دردهره دون، دامنه هیمالیا موردحمله قرارداد.

۱۰۸۱ م ـ آنندپال فرمانروای کُنکَن بسال ۱۰۰۳ سکا (۱۰۸۱ م) بانجمن خارا سان درم بذل نمود (رک. بمبئی گزت ج ۱، بخش ۲ ص ۱۸ تحشیه ۷) شاپورشاه هدی والیه درمقام خویش درموردجاوی رانا باثبات رسانده که منظور از انجمن خارا سان انجمن پارسیان سنجان است که از خراسان بسنجان رهسپار وساکن شدند.

آخرسده ۱۱ میلادی ـ جنگ واریاووحمله سربازان راجپوت برمستعمره پارسی ودفاع آنان. (رک. برای اطلاع بیشتربفرزانگان زرتشتی تالیف رشیدشهمردان ص ۴۶).

۱۳۰۵ م ـ موبدان دشیرپوربهمن نسخه خطی وندیدادپهلوی محفوظ درکتابخانه دانشگاه کوپنهاک بنشانی (K.I) را بسال ۱۳۰۵ میلادی درسیستان برای دستورهندموبد ماهیارساکن آچک کتابت کرده. نام موبدان موبدآنجا شاهمردپورماهیارپورشاهزاد پورمیتروجیوبوده. واژه جیوبرابرواژه جی هندی ومیتروجیوبرابرنام مهرجی ودلیلی است برآنکه میتروجیوحدودسال ۱۱۰۰ م درهندمیزیسته. (رک. وندیدادپهلوی بتصحیح دستور دارابسنجانا ص ۳۹).

۱۴۰۲ م ـ موبدی بنام کامدین زرتشت ازسنجان برای برگزاری مراسم دینی بنوساری میرود. (رک. پارسی پراکش ج ۱ ص ۲).

www.tabarestan.info تبرستان

۱۱۶۶ م ـ نریوسنگ دهول موبد دانشمند پارسی یسنای پهلوی را بسانسکریت ترجمه وتبحرخودرا درهردوزبان نشان میدهد. خرده اوستا، مینوخردوپازندرا هم بسانسکریت ترجمه کرد. موبدنریوسنگ با موبدهرمزدیار امیارهمزمان بوده. دکتروست سال زندگی نریوسنگ را سده ۱۵ م داده که اشتباه است.

سده ۱۲میلادی ـ میگویندپارسیان دراین سده، هندوان را برخلاف مسلمانان تحریک ودرفتنه ای که برپا گردید مسجد مسلمانان طعمه حریق شد. سیدها راجه جیاسیم ها حکمران محل مصالح ساختمانی را برای تعمیرمسجدبمسلمانان ارزانی داشت. (رک. تاریخ هندتالیف ایلیات جلد ۲ ص ۴-۱۶۳).

۱۲۰۵ م ـ موبدماهیارمقیم اوچ (پنجاب) پس ازشش سال اقامت درسیستان بانسخه خطی وندیداد پهلوی بهندمراجعت نمود.

۱۲۱۴ م ـ موبدهوم بهمنیار بسال ۵۸۳ یازبروج به نوساری رفته سکونت اختیار کرد. پارسی پراکش سال ۱۲۱۵ م میدهد.

۱۳۰۰-۱۲۵۰م ـ پارسیان وجدیداالاسلامها ازکشتار روستم هلاکوخان درایران به گجرات پناه آوردند. (رک. Dr.J.A.Grierson's Linguistic Survey of India Vol.I Part 2 P.324)

۱۲۶۹ م ـ موبدایرانی بنام رستم مهربان بهندآمد.

۱۲۷۸ م ـ موبدرستم مهربان ویسپردرانکلیسراستنساخ نمود.

سده ۱۳میلادی ـ بگفته زکریاالقزوینی درسده ۱۳م جماعتی ازپارسیان در شهر چال (ریوداندهفعلی) سکونت داشتند. (رک. B.B.R.A Society Vol.XII P.57)

۲۴-۱۳۲۳ م ـ موبدمهربان کیخسروپسرنوه برادرزاده رستم مهربان دونسخه پهلوی یسنا ودونسخه پهلوی وندیداد ونسخه های دیگررا برای چاهال سینگ کمبایتی کتابت نمود. بعضی ازنسخ انا مبرده درتهانه (نزدیک بمبئی) استنساخ شده. (رک. مقدمه متون پهلوی دستورجاماسب جی ص ۶ ومتن ص ۸۳-۸-۱۶۷).

۱۴۱۵ م ـ هیربدرام کامدین نسخه خطی سانسکریت با ترجمه گجراتی آن را بسال ۷۸۴ یزدگردی کتابت کرده. نسخه مذکوردرکتابخانه دستورهوشنگ جی جاماسب جی درپونه موجوداست. باستنادنسخه نا مبرده، آفرین دامادی را دیندارو (دسام بهمن ازپهلوی بسانسکریت ترجمه نموده).

۱۴۱۹ م ـ آتش مقدس ایرانشاه در ۲۶ ژوئن ۱۴۱۹ بنوساری منتقل گردید. برخی ازپارسیان درموردایین تاریخ تردیدروامیدارند.

۱۴۳۰ م ـ یک کتاب پزشکی برای تعلیم پسرموبداردشیربسانسکریت کتابت شده. دکتربندها رکراستادسانسکریت نسخه مذکوررا موردتمجیدقرارداده. خبربالا اشاره ایست براینکه تحصیل سانسکریت بین پارسیان معمول بوده.

۱۴۵۰ م ـ درنیمه سده ۱۵میلادی پادشاه احمدآبادگجرات برپارسیان مقیم چندراوتی نزدیک پنج محال مالیات جزیه مقررساخت.

دکتر جکسن در کتاب خویش ایران گذشته و حال در مورد زرتشتیان مینویسد که زرتشتیان مقیم شهر یزد به کسب مشغول بودند ولی تا پنجاه سال قبل (تاریخ تالیف کتاب که تا امروز ۱۳۰ سال میشود) از این حق محروم بودند. حتی هنوز نیز در این مورد محرومیت هائی دارند و حق فروش خوار بار ندارند زیرا بنظر مسلمانان کافر و نجس میباشند. تا سال ۱۸۸۲ میلادی مشمول پرداخت جزیه بودند. عمال دولت هنگام وصول آن مردم را تحت فشار قرار میدادند، بعلاوه، عوارض دیگر کسب نیز بقیمت گزاف از آنها وصول مینمودند. قبل از صدور فرمان شاه هیچ زرتشتی حق نداشت بالاخانه داشته باشد یا آنکه بلندی منزل او از یکدست بالاکرده از منزل مسلمان بلندتر باشد. یکسال پس از صدور فرمان شاه یکنفر زرتشتی در یکی از روستاهای اطراف شهر چون منزل را کمی بلندتر ساخته بود، از ترس جان، خان و مان خود را گذاشته فرار نمود. ولی مسلمانان خشمگین دیگری را اشتباها "بجای او کشتند.

زرتشتیان حق ندارند در شهر و با زار سوار گردند یا بحمامهای عمومی بروند. در سال ۱۸۹۸ م مظفرالدین شاه فرمانی در الغای بعضی از محرومیت های زرتشتیان صادر کرد، هرچند بحال آنها مفید واقع نشد ولی روح آن باقی است. در زمان بی‌کشی در یزد نزدیک بود زرتشتیان نیز قتل عام شوند. ولی تلگراف فوری امنای انگلیسی تلگرافخانه بتهران آنها را از خطر نجات داد. برای آرامش خود مجبورند به تعصبات مسلمانان تن در دهند و هرگاه تعصبات آنها خودنمائی کند در خطر واقع میشوند، چنانکه یکماه پس از ورود من در یزد هنگام بابی‌کشی اتفاق افتاد. یک زرتشتی از داشتن ساعتی خوشحال و مفتخر بود. من بخوشحالی او پی بردم زیرا تا چندی قبل از داشتن ساعت و انگشتری محروم بودند.

وقتی که مرسلین انگلیسی عیسوی در یزد برای ایجاد بنگاه خود و ساختن بیمارستان نیاز بزمین و کمک داشتند رابگودرز مهر فورا "یک کاروانسرا و خانه ملحق بآن را بآنها انفاق نمود. فرهنگ و سواد زرتشتیان ناچیز است، ولی بهتر از پنجاه سال قبل میباشد، زیرا در آن هنگام نه مدرسه داشتند و نه حق داشتند مدرسه داشته باشند و با سواد گردند.

زرتشتیان بدون اجازه موبدان موبد خود حق ازدواج ندارند و اگر موبد بواسطه علتی مخالف دین، اجازه ندادمیروند طبق قانون اسلام عقد می‌بندند. در سابق رسم بود که در پس جنازه با ساز و سرنا و طبل و دهل میرفتند ولی امروز این رسم منسوخ شده است. (بواسطه فشار و اندرزمانکجی‌ها تریا منسوخ شد. نگارنده) در یادداشتهای کیخسروشاهرخ ص ۴۴ و ۶۷ تا ۸۰ نیز شامل ذکر محرومیت های زرتشتیان یزد و کرمان است و هم فرزانگان زرتشتی ص ۱۸-۳۱.

بانک زرتشتیان

نقل از تاریخچه سی ساله بانک ملی ایران

تجارتخانهٔ جهانیان

درسال ۱۲۷۴ (۱۸۹۵ میلادی) ،خسروشاه جهان وبرادرانش پرویز ،گودرز ،رستم و بهرام شرکتی،برای کارهای تجاری وصرافی،دریزدتشکیل دادند.

ابتدا ،عملیات بازرگانی موسسه ،مخصوصا"صدورپنبه ،رونق گرفت وبرادران جهانیان،که قبل از تاسیس شرکت کارشان ملک داری وفلاحت بود ،بخوبی توانستند از تقاضای این کالادربازاربین المللی استفاده نموده منافع سرشاری بدست آورند.

بخلاف تجارتخانهٔ تومانیانس ،که از طریق تجارت وصرافی بملک داری وفلاحت رسید ،شرکت جهانیان ،ازراه کشاورزی بتجارت وصرافی متوجه گشت ،ودرتمام دورهٔ فعالیت کارهای بازرگانی آن با امورفلاحتی ارتباط نزدیک داشت.

پس ازآنکه کارهای تجاری شرکت توسعه یافت ،برادران جهانیان با امورصرافی پرداختند. مهمترین کارصرافی آنان عبارت بوداز :قبول سپرده ووجوه نقدی اشخاص درمقابل "بیجک صندوق" (قبض عندالمطالبه) ،نقل وانتقال پول درداخل کشور و خریدوفروش ارزوبروات خارجی.

موسسه درشهرهای یزد (مرکز) ،تهران ،اصفهان ،شیراز ،کرمان ،بندرعباس و رفسنجان شعبه داشته ودربمبئی ولندن دارای نمایندگی بوده است.

ازجمله کارهائی که تجارتخانهٔ جهانیان انجام میداد ،وصول وایصال مالیاتهای دولت بمرکزبود ،که ازاین طریق موسسهٔ مزبور ،باگرفتن حقی،گردش امورخزانهٔ دولت را تسهیل مینمود.

فعالیت شرکت توسعهٔ روزافزون داشت وعلاوه برکارهائی که فوقا"بدان اشاره شد برادران جهانیان درتاسیس شرکت تلفن ایران،که بمنظورایجاد ارتباط بین تهران وشهرهای دیگروهمچنین ایجاد ارتباط داخلی درتهران تشکیل گردید ،مداخله داشته وازموسسین آن بوده اند.

کارتجارتخانه ،علی رغم رقابتهای موجود ، رونق کافی داشت ، ولی چون ، فعالیت بانکی آن توسعه یافت وموجب تشدیدرقابت موسسات صرافی بزرگ گردید و مخصوصا"،چون برادران شاه جهان درجنبشهای آزادیخواهی دخالت ورزیده وبرای تشکیل بانک ملی،که درمجلس شورای ملی (دورهٔ اول) مطرح بود ،کوشش مینمودند ،عناصر مخالف باآزادیخواهان وهمچنین موسساتی که تشکیل بانک ملی را منافی مصالح خود میدیدند ،با تمام قدرت ،به براندا ختن آن پرداختند. تجارتخانهٔ مزبور ،مدت پنجسال با مشکلات سیاسی واقتصادی بزرگ مواجه بودوبالاخره کشته شدن پرویزشاه جهان مدیرشعبهٔ تهران وتبعیدخسروشاه جهان،مدیرکل موسسه ،باروپا ،رشتهٔ امورراازهم گسیخت وبانکهای خارجی که فرصتی مناسبتراز این نیافته بودندبا دادن اعتبارزیاد وقطع ناگهانی آن،شرکت را درسال ۱۲۹۱ (۱۹۱۲ میلادی) متوقف ساختند.

www.tabarestan.info تبرستان

موسس این تجارتخانه ،یکی از ایرانیان زردشتی،بنام جمشید است .این شخص که‌کارخودرا دریزدبا بزازی وقدک فروشی آغازکرده‌بود ،پس از زحماتی موفق شد ، دکه‌ای برای فروش منسوجات تاسیس کندوچون گشایشی درکارش حاصل شدودرستی و امانت او سبب‌جلب‌اعتماد مردم گردید ،ازحدودسال ۱۲۶۵ ،با سرمایه‌ای مادی ومعنوی پا ببازارصرافی گذاردودراندک زمان پیشرفت بسیاری نصیبش شد .

تجارتخانهٔ مزبوربا نواع عملیات صرافی متداول آنروزمبادرت میورزیدوبا اعطاء اعتبارات کوتاه مدت وبلندمدت تسهیلاتی درکارمشتریان خودفراهم میساخت.

ازسال ۱۲۷۰تا ۱۲۹۰ ،کارتجارتخانهٔ جمشیدیان رونق بسزا داشت ،دراین خلال شعبی دریزدوشیرازوکرمان دائرشدونمایندگی‌هائی نیزدربغداد ،بمبئی،کلکته و پاریس بوجودآمد .

چون درآن زمان کارملک داری‌مقرون بصرفه‌بودوسودسرشاری عایدمیداشت ، اربابجمشیدمتوجه‌این رشتهٔ فعالیت شدواملاک زیادی درنقاط مختلف‌ایران ، مخصوصا"درتهران وخراسان وفارس ،خریداری کرد .

اربابجمشیدکه مغرورموفقیتهای پیاپی بود ،خطراتی راکه معاملات غیرمنقول برای موسسات صرافی داشت ،نادیده‌گرفت واز طرف‌دیگر ،باتکاء قدرت مالی‌واعتبار خود ،گرفتن وامهای بزرگ ازبانکهای استقراضی وشاهنشاهی وبکاراننداختن آنرا زیانبخش نمیپنداشت ،لذا اعتبارات هنگفتی ازاین طریق (باربح۴درصدازبانک استقراضی و۸درصدازبانک شاهنشاهی) ،تحصیل کردوبجریان انداخت وچون بانکهای مزبورهمواره‌تسهیلاتی دراعطاء اینگونه‌اعتبارات وتمدیدمدت پرداخت قائل میشدند نامبرده‌با اطمینان کامل بکارخودادامه‌میداد ،تاآنکه‌دیون وی ازاین بابت بقریب ۱۵میلیون قران ، (تقریبا"۱۳میلیون ببانک استقراضی و ۲میلیون ببانک شاهنشاهی) بالغ شد ،وموسسات مزبوریکباره‌ازتمدیدمدت استنکاف‌ورزیده‌وتقاضای تصفیهٔ محاسبات را نمودندودرنتیجه ،تجارتخانهٔ جمشیدیان باتمام قدرتش بزانودرآمد .

درسال ۱۲۹۴ ،دولت ،توقف‌تجارتخانه‌را اعلام کردوبمنظورجلوگیری ازتعلق املاک آن بموسسات خارجی،بموجب‌قرارمورخ ۵ خردادماه ۱۲۹۵ ،که‌با مضاء اربابجمشید رسید ،پرداخت تمامی دیون را ،درقبال این موسسات تعهدنموده ،وجانشین تجارتخانهٔ اربابجمشیدشد ،وسپس ،درسال ۱۲۹۹ ،محکمهٔ تجارت تهران،رسما"توقف‌موسسه‌راازسال ۱۲۹۴ ،تاییدواعلام داشت .

(بانک زرتشتیان درصددبودندباهمکاری وهم یاری پارسیان هندبانک بزرگی بنام بانک ملی تاسیس نمایندلیکن چون تاسیس آن برخلاف‌مصالح دوبانک مقتدر دولتین روس وانگلیس بنام بانک استقراضی روس وبانک شاهنشاهی ایران بود

بکوبیدن بانک زرتشتیان بفعالیت پرداختند. پرویزشاهجهان درآن اوان شهید تعصبات گردیدوپارسیان بهراس افتاده ازهمکاری وهمیاری بانک زرتشتیان سرباز زدند. دوبانک خارجی چنانکه دربالاذکرشدوسایل ورشکستگی بانک زرتشتیان را فراهم آوردند. شهمردان)

نزول بلای آسمانی ودولتی بزرتشتیان

صاحب‌جامع مفیدی مولفه ۱۰۹۰ه درموردخسارات که ازنزول بلاهای آسمانی و ستم حکام وعمال آنها به‌زرتشتیان که درروستاهای اطراف‌شهریزدوحوالی آنجا میزیستند چنین مینویسد: " درزمان پادشاهی علاءالدوله پسرتقی‌شاه درپنجم اردیبهشت ماه سال ۶۷۳ه مدت پنج شبانروزمتصل باران باریدوازطرف‌مهریجردسیل روی بشهرآورد ومحله مریابادومحله‌سرسنگ ومحله‌یعقوبی ومحله‌سلغرآبادراخراب‌کرده‌درخندق افتادو بعضی ازحصاررا خراب‌کرده‌روبطرف‌دروازه‌کوشکنوآمد. دربعضی ازتواریخ مسطور است که ازدرب‌کوشکنوتاریگ فیروزه‌تمام محلات وبیوتات وبساتین وباغات بود و خلق بسیاردرآنجاساکن بودند. بجهت ورودآن سیل تمام خراب‌گردیدودوروزویک شب‌سیل برآن طرف روان بودودرریک فیروزه‌فرومیرفت وساکنان آن محلات برتلی‌که درآن نواحی بودجمع گردیدندتا ازآسیب‌سیل درامان باشند. بعدازآنکه‌سیل ایستا مردمان درآنجا که‌جمعیت نموده‌بودندطرح باغات وبیوتات انداخته‌محله‌ساختندودر آنجاساکن شده‌سرجمع نام نهادند. اکنون محله‌سرجمع شهرت یافته‌است."

درسنه ۷۱۹ه جمعی ازنکودریان که‌درحدودسیستان میبودندبه‌یزدآمده‌دستبفتنه وفسادوقطع طریق وبیدادبرآوردند. امیرمبارزالدین محمددرچندفرسخی مهریجردبر ایشان حمله‌نموده،نکودریان شکست خورده‌فرارکرده،امیرازعقب‌ایشان بتاخت و نوروزراکه‌ازگبران قوم بدروزبودبقتل رسانید."

ازگفته‌بالاچنین برمیآیدکه‌گروه‌نکودریان سیستان،زرتشتیان بودند. نصرالله گبرکه‌درزمان شاه‌سلطان حسین باجمعیتی اززرتشتیان کرمان به‌خونخواری‌قتل عام زرتشتیان درگبرآباداصفهان باتفاق محمودافغان بجنگ شاه‌سلطان حسین صفوی پرداخت ازاین طایفه‌بوده‌است. کارنامه‌این پهلوان را درجای دیگراین کتاب‌آورده‌ایم.

"شاه‌منصوربسال ۷۹۳ه ازپارس لشکربجانب‌یزدبردودست بغارت وتاراج برآورد وازآنجا متوجه‌کرمان شد. شاه‌منصورپس ازقتل وغارت درحدودکرمان باردیگرمتوجه یزدشد. شاه‌یحیی برادرش درشهریزدمتحصن گشت. شاه‌منصورحکم دادتا مجموع توابع ومضافات شهریزدراخراب‌ساختندوازیزدکوچ کرده‌بجانب‌کرمان رفت." بایددانست که‌تقریبا" همه‌روستاهای اطراف‌یزدوکرمان وپشت کوه‌وپیشکوه‌یزدمحل سکونت وزندگی زرتشتیان بوده‌است درآن روزگار.

www.tabarestan.info تبرستان

درشب چهارشنبه ۲۳ فروردین ماه سال ۸۶۰هـ سیل عظیم از طرف کوه دودول و مشهور بکوه برک روی بشهر نهاد، بسیاری از محلات اندرون و بیرون شهر را با زمین هموار کرد وجمیع اسباب و اموال و سایر مردمان غریق بحر فنا گشت. خواجه رشیدالدین مرشد، دبیر دولت از اصفهان به یزد آمد، سرشماری خانه و بلوکات کرده مقرر شد که هر نفر مبلغ بیست دینار کپکی مهمساز کنند. محصلان شدید و از خدا بیخبر و جلاد طبیعت از اصفهان به یزد آمده بمطالبه آن وجه. درحدود سال ۸۵۱هـ عجزه ورعایا را در شکنجه کشیدند و در عرض یک ماه اخذ کرده بخزانه اصفهان رسانیدند. این مالیات علاوه بر مالیاتی بود که بایستی به هرات بپردازند و حاکم اصفهان جبراً از مردم فقیر یزد وصول نمود.

در سال ۸۵۶هـ میرزا ابوالقاسم بابر، برای تسخیر یزد وارد قلعه میشود. ملازمان او دست تعدی بمال مردم دراز کرده تا سه روز روستاهای کسنویه و محمودآباد و اکثر محلات بیرون شهر که زرتشتی نشین بود غارت نمودند و روز چهارم امیرزاده خلیل را بحکومت آنجا تعیین و خود بخراسان مراجعت مینماید. امیرزاده خلیل نیز دست بظلم و تعدی گشوده مبلغی فراوان از منعم و درویش، از شهر و بلوکات بزور و جبر گرفته بخیال تسخیر فارس متوجه شیراز شد. چون کاری از پیش نبرد با زبه یزد مراجعت نمود. مردم یزد و دهات اطراف تمام در قلعه پناه برده مانع ورود او شدند. محاصره قریب دو ماه طول کشید و قحطی سختی رویداد. درآن اوان خبر رسید که فرزند میرزا جهانشاه بن قرا یوسف بسوی یزد در حرکت است. امیرزاده خلیل پس از آنکه لشکر او اکثر محلات بیرون شهر و دهات و قصبات را غارت نمودند بخراسان گریخت. در این اوان امیرخواجگی انار را درتصرف داشت به یزد حمله نمود. حاکم و مردم شهر حصار را محکم نمودند و بسیاری از بزرگان فرصت بدخول شهر نداشتند. امیرخواجگی چون از فتح شهر مایوس شد، محلات و روستاهای بیرون شهر و اهرستان را غارت نمود و هرچیز که یافت شد با خود ببرد و بزرگان بیرون شهر را نیز اسیر نموده با خود به انار برد.

در سال ۸۵۸هـ بواسطه پیکارها و حملات حکام و کمی زراعت و دربدری کشاورزان قحطی سختی در یزد روی داد و مردم بخوردن یکدیگر پرداختند و وبای سختی هم در شهر و روستاها و بلوکات رویداد و کشتار و مرگ بی اندازه واقع شد. سال بعد باران بشدت باریدو سیل مهیب از کوهها روی بشهر نهاد و اکثر قنوات که در رهگذر سیل بود خراب گردید و باغستان و محلههای بیرون شهر با زمین هموار شد. تا سه شبانروز حال بدینمنوال بود. میرزا جهانشاه فرمانفرمای آذربایجان چون این خبر شنید مالیات را بر مردم بخشید. ولی بزرگان هدایا فرستاده بر عهده خود گرفتند و با جبر و ستم از مردم وصول نمودند."

بگفته صاحب جامع مفیدی در اوایل سلطنت شاه صفی ثانی اهرستان جنت نشان آن موضع دلگشا از قری مشهوره جهان و رشک روضه جنان است، در اطراف نهرهای آب

چون سلسبیل روان و باغات فردوس مانندش سکان منازل وعمارات ش زردشتی نژادان ماهروی مشکین موی بودند. (خرمشاه ،سردوراه ،کوچه بیک ،سرچم ازمحله های اهرستان بوده وبنا برقول بالاهمه زرتشتی نشین بوده است .)

زرتشتیان قزوین

شاه عباس صفوی بسیاری اززرتشتیان مقیم یزدوکرمان را باجبار ازخویشان و خانواده ها جداکرده بقزوین واصفهان اسکان دادبنا بخبردردست ۳۰۰ خانواده را در قزوین جاداده است . درموردزرتشتیان اصفهان که درگبرآبادنزدیک جلفا سکونت داشتندوبا محرومیت سختی زندگی میکردنددرزمان پادشاهی شاه سلطان قتل عام گردیدند آنان که فرصت یافتندبا آتش مقدس به یزدگریختندوآنانکه جان بدربردنداسلام آوردند. نسل آنها تا بامروزجدیدا لاسلام شناخته میشوند. اما ازسرانجام زرتشتیان قزوین اطلاعی بدست نیست که چه شده اند.

یک نسخه خطی سددرمنظوم بشماره (ZI(7))موجوددرکتابخانه دانشگاه کمبریج از زندگی زرتشتیان درسده ۱۲هجری دردارالسلطنه قزوین صحبت میدارد.

کاتب درصفحه ۷۸کتاب بنامبرده مینویسد " تمامت شددربحسب الفرموده خدادادرستم خدادادازجهت فرزندی اعزی بهرام خدادادرستم بخط کمترین خلق خدا خسروبهرام خسرو یزدگرددردارالسلطنه قزوین بتاریخ بیست ودوم شهرمحرم الحرام سنه یکهزاروصددرشب رام ایزدامشاسپنددوشنبه نوشته شد. جهت یادگاری کام ومزددرودبآفرین خدا ،خدا بیامرزی جمیع دوستان وعزیزان باد. "

جمعیت زرتشتیان درشهرقزوین کیوچگونه بآخررسیده برنگارنده معلوم نیست وخبری نتوانسته دراین موردبدست آرد. مسجدجامع قزوین که بسیارفراوان قدیمی است ، آتش ورهرام بوده که به مسجدتبدیل گشته است .

نامه مورخه بهمن واردیبهشت ماه ۱۰۰۵ی بپارسیان هندازشرفا یادآمده که درسال ۹۷۷ی عمال شاه عباس هنگام جمع آوری کتب دینی زرتشتیان دریزددونفرموبدراکشته وکتب دینی وجاماسبنامه وبسیاری ازنسخ خطی زندواوستای آنها راتباه ساخته ویا بغارت برده اند.

زرتشتیان پنهان درتاجیکستان

تاجیکانی که دربخشهای کوهستانی مسکونندبنام گلچه معروفندوخون آنها از مردمانی که درفلات زندگی میکنندوبه تاجیک مشهورندپاکتراست . بایددربین تاجیکان زرتشتیان موجودباشندکه دین خودرا پنهان میدارند. درروستاهای فرقانه ،زرافشان، یقنوبوجیحون یافت میشوند. درقسمت شرقی فلات پامیرآنطرف قله نزاتش دربلوک سیری کول نیزسکنی دارند.

www.tabarestan.info تبرستان

دخمه درخونسار

دکترجکسن درکتاب خویش " ایران گذشته وحال " مینویسد "چهار میل مانده به دنباله که یکی ازدهات خونسار میباشد ،ویرانه دخمه زردشتیان بنظررسید . با وجود برف وتگرگی که درموسم بهار یعنی ۲۵ آوریل (پنجم اردیبهشت) برسرما میبارید برای دیدن دخمه که مسافتی دورازراه بودرفتیم واستودان معروف را دروسط آن دیدیم . معلوم گشت که موقعی زرتشتیان دراین حوالی میزیستند .

برج لاجیم درسوادکوه

درقریه لاجیم برج آجری مدوری که بنام مقبره اما مزاده عبدالله شهرت دارد دارای گنبدمخروطی شکلی است که درنهایت ظرافت وسادگی ساخته شده است . درروی بدنه این برج دوکتیبه آجری بخط پهلوی وکوفی نصب شده تاریخ کتیبه کوفی سال ۴۱۳هجریست . این برج مدفن کیا اسمعیل ابوالفوارس شهریار میباشد .کتیبه پهلوی نشان نفوذزرتشتی درآن بخش ودرآن زمان میباشد .

چندآتشکاهای مهم

بگفته صاحب تمدن ساسانی علی سامی، قلعه آتشگاه درترشیز تا قرن هشتم هجری روشن وباقی بود .

آتشکده آذرفرنبغ درکاریان فارس تا قرن دهم میلادی دایروبواسطه استحکاماتی که داشته بدست تازیان نیفتاد واز آنجا آتش بجاهای دیگرمیبرده اند .

آتشکده آذرگشسب درشیزبگفته یاقوت (۶۱۷ه) درزمان اوروشن بوده وآتشکده های مغان ازمشرق ومغرب ازاین آتش روشن میشده .

بگفته مسعودی (متوفی ۳۴۶ه) آتشگاه اصفهان سه فرسنگ ازشهردوراست وهنوز هم درنظرمردم عزیزوگرامی است . گفته اودلیل فروزان بودن آتش درعهداوست .

بگفته ابن اسفندیار صاحب تاریخ تبرستان تاحدودسال ۴۸۶ه روشن بوده که ملاحده الموت (اسمعیلیان) آنرا تصرف کرده پایگاه خودقرار میدهند .

بگفته ابن حوقل درهریک ازدهات کوچک ایران درمهرهای زرتشتیان موجود است وکتب دینی آنها درآنجا محفوظ وآداب دینی خودرا بجا میآورند .نفوس زرتشتیان درپارس بیشمار است .

اترسوئدی (درگذشت ۱۷۴۹میلادی) درزمان نادرشاه بایران آمد .درسفرنامه اش درموردزرتشتیان مینویسد : روز۲۷ آوریل بکنگاورسیدم . درآنجا ویرانه آتشکده ای دیده میشود .بمن گفتندهنوزچندتن ازگبران درکنگاوربسرمیبرند .اما دین خودرا از دیگران پنهان میدارندوبظاهرمسلمان اند .تازمان شاه عباس صفوی درسراسرایران آتشکده های بسیاربرپا بود .کوه البرزوسرزمینهای فارس وخراسان ازاین آتشکده ها

برخوردار بود. همه‌جای ایران گبران میزیستند. شاه عباس آنان را یکسره نابود کرد و آتشکده‌های آنان را ویران ساخت و آنان را ناچار کرد بدین اسلام درآیند و یا از ایران بیرون روند. در همه‌جای ایران ندیدم که گبرها بظاهر شناخته شوند.

استاد ذبیح بهروز در مورد ستم بزرتشتیان در زمان شاه عباس مینویسد "ترویج این افکار در هند (حکمت مشرقی و پهلوی) با آنکه هزار سال از خاموشی آن میگذشت باعث تشویش شاه عباس بزرگ گردید و او عده زیادی از صاحبدلان ایران و زرتشتیان را بعنوان بیدینی کشت و بروایتی در زمان شاه سلطان حسین صفوی بیست هزار زرتشتی در یک شب قتل عام شدند ولی بقیه در دین و رسوم نیاگان خود استوار ماندند. بلی خدای زرتشت، نگهبان زادگاه زرتشت و پشتیبان آنان است. بطوریکه برخی از نویسندگان نوشته‌اند، قبل از دوران صفویه و غلبه افغان جماعت زرتشتیان حدود ۳ تا ۵ میلیون تخمین زده میشد. از آن ببعد در ظرف یک قرن و نیم سلطه سلسله قاجار بسرعت عجیبی رو بکاهش نهاد."

تاورنیه در سفرنامه خویش مینویسد که در سنه ۱۰۶۵ هـ از راه جزیره هرمز به کرمان میرود و در چهارمنزلی کرمان آتشکده بزرگ زرتشتیان را دیده است و مینویسد پیشوای بزرگ آنان در همانجا جای دارد و هر زرتشتی ناگزیر است هنگام زندگی برای زیارت آنجا برود.

آتشکده‌ای که مهرنرسی بنام مهرنرسیان در دیه آبروان جنوب غربی کازرون بساخت. بگفته آقای مصطفوی چند قرن پس از انقراض ساسانیان روشن بود. مهرنرسی سه آتشکده دیگر را بنام زروان دازان، کاردار و ماگشنسب در همان نواحی تقدیس کرد و چند روستا و باغات مشجری بر آن وقف کرد و تمام آن بگفته طبری تا زمان اوقرن سوم هجری آباد و بدست نسل او بود.

وجود ۱۴ نسک اوستا در چهارسده پیش

دبستان المذاهب مولفه دوران پادشاهی جهانگیر پور اکبرشاه گورگانی (۱۶۲۷–۱۶۰۵ م) در هند میباشد. نویسنده آن بنا بمندرجات فرزانگان زرتشتی (ص ۱۸۳–۱۸۸) موبد کیخسرو پور دستور آذرکیوان است. دستور آذرکیوان از صاحبدلان و دلپتان بلند پایگاه زرتشتی و از مردم اصفهان بود. در روزگار اکبرشاه گورگانی (۱۶۰۵–۱۵۵۶ م) برای تعلیم همکیشان خود، در مورد حقایق مزدیسن و رموز آئین و معرفت و بینش یزدانی، رهسپار سورت گردید. ولیک موبدان آن شهر یارای فهم آموزشهای بلندپایه او را نداشتند و او را نفرین همی‌کردند. دستور آذرکیوان از آنها دست بشست و با آهنگ پتنه سورت را ترک گفت.

پتنه مرکز فلسفه و حقیقت جوئی و آموزشهای معرفت و بینش بود. دستور آذرکیوان

باشنده آن شهر گردید. پژوهش کنندگان وحقیقت جویان از هر صنف وگروه در محضر درس او حاضر گشته کسب معرفت مینمودند. دانشمندان بسیاری از پیروان مذاهب گوناگون وموبدان زرتشتی بنام مریدی او مباهات میکردند. (رک. برای اطلاع بیشتر فرزانگان زرتشتی ص ۱۵۰–۱۴۰).

موبد کیخسرو فرزند چنین دانشمند بزرگ ووارسته، خود نیز وارسته وصاحبدل بود. ودر راه وروش پدر گام میزد. دبستان المذاهب تالیف اوست در مورد آئینهای گوناگونی صحبت مینماید که بشخصه تحقیق نموده ویا کتاب دینی آنرا از نظر گذرانده است. در صفحه هشتاد آن کتاب (چاپ مطبعه هروی بمبئی ۱۲۹۲ه) در مورد کتب دینی زرتشتیان چنین مینویسد.

موبد آذرخرا در کتاب خود آورده که زند ۲۱ نسک است ونسک بخش است وهر نسک را نامی بزبان پارسی وزند بدین تفصیل است. یتاهو ویریو تارتوش وآن نسکی است در بیان نجوم وبروج وترتیب فلکی وهئیت وسعادت ونحوست کواکب وامثال آن ودیگر اشاد چیدهچا ونگهوئیش دزدا منگهوشیوتنام انگهوئیش مزدائی خشترمچا اهورائی آییم دریگوبیو ددت واستارم. ودر زند جمیع علوم هست اما بعضی برمز واشارت مذکور شده. اکنون ۱۴ نسک تمام در نزد دستوران کرمان مانده وهفت نسک ناتمام است. زیرا که در جنگها وشورشها که در ایران شد، بعضی از میان رفت وچون تفحص کردند درست بدست ایشان نیفتاد."

دبستان المذاهب از واقعه سال ۱۰۵۹ه (۱۰۱۹ی) صحبت میکند. بنابراین چندی پس از آن موقع تالیف گردیده است. چون نگارنده آن از موبدان بلندپایه زرتشتی وازمردم ایران بوده در سال ۱۰۵۳ه به مشهد وخراسان سفر کرده، در مورد وجود کتب دینی زرتشتیان در آن زمان بخوبی خبر داشته است والا چنین خبری را در کتاب خویش نمینگاشت. افزون براین شماره بزرگی از زرتشتیان در آن روزگار در هرات میزیستند. زیرا که دونفر از موبدان آن شهر بنام موبد خداجوی وموبد خوشی که بنام درویش خوشی نیز یاد شده است جویای اسرار ورموز دینی بودند وبهوای دستور آذرکیوان نخست با صفهان و پس از آن بهند آمد وشد داشته اند وپس از دستور آذرکیوان بجانشین او موبد کیخسرو پیوستند. بنابراین باحتمال قوی خبر وجود چهارده نسک اوستا در کرمان را یا در مشهد از زرتشتیان آن سامان شنیده ویا آنکه بوسیله موبدان نامبرده هرات یا دیگر زرتشتیان ایران که بهند آمد ورفت داشته اند ونام آنها ذکر نشده وخبر بموبد کیخسرو رسیده است.

طبق مندرجات نامه پارسیان ایران بپارسیان هند بسال ۹۲۸ یزدگردی سه هزار نفر از زرتشتیان مقیم خراسان بکرمان مهاجرت وباشنده آنجا میشوند. باید دانست افغانستان کنونی در آن روزگار ان بخشی از خاک خراسان را تشکیل میداده.

نیاگان دستورکیخسروپوردستوررستم دستورجهانگیردستوررستم دستورمنوچهردستور فریدون دستورشهمردان کرمانی موبدان موبدکرمان وازمردم بلخبوده اندکه بکرمان پناهنده میگردند. دستوررستم جهانگیرپدردستورکیخسرووباس خدایارهرمزدی ساکن تهران بگفته صاحبتاریخ کرمان مولفه ۱۲۳۹ای درزمان تالیفکتابدورانجوانی خودراطی مینموده ومانندپدروجدخویش دردانش رمل واخترشناسی استادبوده (رک فرزانگان زرتشتی ص۴۵۵) دستورجاماسبولایتی که درسال ۱۰۸۹ای بسورت رهسپاروسه نفرازموبدزادگان هندرادراوستاوپهلوی استادساخت بگفته آقای خدایار هرمزدی برادردستورشهمردان وازهمین خانواده میباشد.

نیاگان دستورکیخسروهنگام فرارازبلخمقدار ۳۰۰جلدکتبدینی وعلمی خویش راچون گنج گرانبهائی باخودبکرمان میآورند.سالها پس ازورودبمقصدشاه عباس بزرگ صفوی ستم فراوان بهزرتشتیان روادا شته ودونفرازموبدان رامقتول ومقداری ازکتابهای دینی وچندنسخه جاماسبنامه که باآنها بودغصب مینماید.چون این خبر بکرمان میرسد،نیاکان دستورکیخسروموبدان موبدکرمان کتابهای خودرادرلایدیوار گل میگیردتاازانظاربیگانگان مخفی وازدستبردآنها محفوظ بماند.

بدبختیهائی که بعدها درآن روزگارا ن یکی پس ازدیگری بزرتشتیان کرمان واردآمد،مانندمحرومیت های سخت وجلوگیری ازاقامت درشهرکرمان که با برج وبارو وحصارمعتبرمحفوظ بودوحمله محمودافغان برمحله بیدفاع آنهادرخارج ازشهر و قتل وغارت هستی ایشان ومانندآن،کتابها همانطوردرلای دیوارباقی بماندوخبرآن نیزببازماندگان نرسیدتاآنکه درسال ۱۲۷۵ای چون دستورکیخسرودیوارخانه رابواسطه فرسودگی خرابمینماید،میبینندکه آنجا مخزن کتابهای زیادی بوده که بواسطه رطوبت باستثنای چندجلدنیمه سالم همگی تلفونابودگردیده است.

بنابرآنچه ذکرشد ۱۴نسک اوستا،مذکوردردبستان المذاهب باحتمال قوی در همین مخزن کتابودرتملک نیاگان دستورکیخسروبوده که ازبلخ باخودبکرمان میآورند.

زرتشتیان و انقلاب مشروطیت ایران

دکترفرهنگ مهردرسخنرانی خویش دردانشگاه اصفهان، سهم زرتشتیان را در انقلاب مشروطیت ایران تحت سه عنوان بروش زیربیان مینماید:

۱ـ کمکهای مالی به آزادیخواهان ومجاهدین مشروطیت: "اربابجمشیدبعلت تمکن،بخشندگی وبلندنظری نفوذفوق العاده ای دراقتصادایران بهم زدومخصوصاً وقتی رجال وقت وخزانه بپول احتیاج پیدا میکردندمتوجه اومیشدند. اوهم هیچوقت عادت به ردتقاضای کسی نداشت ودرمساعدتهای مالی ونیزانتظارپاداش ومقامی در کارنبودوروی همین طرزتفکروقتی میرزا علی اصغرخان اتابک، صدراعظم مظفرالدین شاه مغضوب ومعزول بقم تبعیدشدوحتی مقرری اونیزقطع گردید،دست کمک بطرف اربابان

جمشیددرا زکردوا ربا بجمشیدوقتیا تابک را دراحتیاج وبیچارگی‌دید ،بشعبه‌خوددرقم دستوردادکه‌اتابک تایکصدهزارتومان اعتبارداردکه‌درصورت مراجعه‌باوبپردازند .

اعتبارومحبوبیت اربا بجمشیددرعصرخودتاآنجابودکه مظفرالدین شاه‌قاجار باولقب‌رئیس التجاری کل زرتشتیان ممالک محروسه‌ایران دادوبنشان وجبه‌وحمایل وفرمان مخصوص اورا مفتخرنمودواین اولین باری بودکه‌پس ازچیرگی‌تازیان بیکنفر زرتشتی درایران این لقب‌داده میشد .

پرفسورجکسن آمریکائی‌درباره‌اربا بجمشیددرکتاب‌خویش (ایران گذشته‌وحال ص ۴۲۶) مینویسدصراف‌توانگریست صاحب‌صدها هزارتومان ثروته‌دردربارسلطنتی‌ایران صاحب‌نفوذوبرسمیت شناخته‌شده‌است .نزدیکی‌اوبادربارباعث جلوگیری ازفشارهائیست که‌بزرتشتیان واردمیشود ،زیرا عرایض وشکایات آنها رابنظرشاهنشاه میرسانند . مسلمانان بدرستی‌اعتقادمینمایندوصرافان وبازرگانان دیگرایران بقدراوطرف توجه‌واطمینان نیستند .احترامی‌که‌باوگذاشته میشود ،نتیجه‌راستی‌ودرستی‌وتعلیم راستی اوستاوآذین وخشورزرتشت است که‌راستی‌را پایه‌دین قرارداده‌هومت وهوخت وهورشت راانددرزداده‌است .

اربا بجمشیدبعلت سخاوتمندی دربین همه‌مردم صاحب‌اعتبارومحبوبیت بود و حتی‌دزدان وراهزنان بمال‌التجاره‌هائی‌که‌روی آن علامت تجارتخانه‌جمشیدیان بود دستبردنمیزدند . یک روزنایب‌حسین کاشی بقصدشناسائی‌اربا بجمشیدبحجره‌اورفت وسراغ‌اورا میگیرد ،اتفاقاً"خوداربا بجمشیدطرف‌خطاباوبوده‌ومیگویدمن هستم .نایب حسین میگویداگرمیدانستم اربا بجمشیدتوهستی‌دستورنمیدادم که‌مال التجاره‌تورا دستبردنزنند .اربا بلبخندپرمعنائی‌تحویل داده‌اورادعوت به‌نشستن میکندووقتی‌در موقع‌ظهروصرف‌نهارنایب‌حسین بمردمی‌که‌برسرسفره‌اوغذا میخوردندنگاه میاندازدو بزرگ منشی وسخاوت اربا برامی‌بیندمیگویدکه‌حالامیفهمم اعتبارتودرسخاوت تست و نه‌درقدرت زوربازو .

درهمان دوران ازآنجاکه مجاهدین مشروطیت بپول احتیاج داشتندا ربا بجمشید مرتباً"بآزادیخواهان کمکهای مالی‌میکرد .تنها دریکبارمبلغ‌بیست هزارتومان شخصاً" وبیست هزارتومان ازسایرتجارزرتشتی جمع‌آوری‌کردودراختیارمجاهدین گذارد .البته چهل هزارتومان صدسال پیش مبلغ‌کمی‌نبود .

یکی‌دیگرازتجارزرتشتی که‌درانقلاب‌مشروطیت ازبذل مال وکمک به‌آزادیخواهان دریغ‌نداشت اربا بخسروشاهجهان یا بهتربگوییم جهانیان بود .اربا بخسروشاهجهان یکی‌ازموسسین انجمن زرتشتیان تهران وتجارتخانه‌جهانیان یکی‌ازمقدمین صنعت بانکداری درایران بود .یکی‌ازکمکهای این شرکت بآزادیخواهان ده‌هزارتومان بود که‌دریکبارد‌راختیارآنها گذاشت .همچنین عده‌ای اززرتشتیان اسلحه‌هائی راکه‌بعضی ازدولتیها ازانبارمهمات سرقت میکردندخریداری نموده‌وبآزادیخواهان میدادند .

۲ـ کوششها و مبارزات زرتشتیان در انقلاب مشروطیت و شهدائی که در این راه دادهاند: کوششها و مجاهدات زرتشتیان در انقلاب مشروطیت فراوان و در اینجا فقط بذکر امثله مستند اکتفا میشود. تجارتخانهای جمشیدیان و جهانیان در سرتاسر ایران وبخصوص در جنوب دارای تشکیلات وسیع و منظمی بودند. مخصوصاً بین عشایر و ایلات فارس دارای محبوبیت و نفوذ فراوان بودند و در اثر قراریکه بین شاه و روان پرویز شاهجهان یکی از موسسین تجارتخانه جهانیان در یزد با آزادیخواهان گذارده شده بود تجارتخانه های جمشیدیان و جهانیان اسلحه و فشنگ و مهماتی را که از خارج وارد ایران میشد در بندر بوشهر تحویل میگرفتند و جزء سایر مال التجارهای خود (پنبه و پارچه) بتهران و سایر شهرها حمل و در اختیار مجاهدین قرار میدادند. زیرا این دو تجارتخانه در بین ایلات و عشایر صاحب اعتبار بود و محمولاتی که دارای علامت این تجارتخانه ها بود هنگام عبور از جاده های جنوب از هرگونه دستبرد و سرقتی مصون میماند. در تهران این مهمات و فشنگها بوسیله همان تجارتخانه ها بمجاهدین تحویل میشود و ما در خود تهران مسئله توزیع بمب و نارنجک و اسلحه بین مجاهدین مشکل بود و چون مجاهدان و مخصوصاً آذربایجانیها مورد سوءظن مقامات دولتی بودند، مرحوم صورا سرافیل که عضو انجمن آذربایجان بود یکی از زرتشتیان بنام ارباب مهربان جمشید پارسائی را که با او خیلی دوست بود متقاعد کرد که بمب ها را از زاویه آنها در مخفیگاه ها تحویل گرفته و بدست افراد مورد نظر برساند. مهربان جمشید پارسائی که مرد بیباقی فهبسیار آرام، و ممکن نبود مورد سوءظن مستبدین واقع شود مدتها این وظیفه را انجام میداد.

مستبدین بعد از مدتی بهمکاری تجارتخانه های جمشیدیان و جهانیان و شادروان مهربان جمشید پارسائی با مجاهدان پی بردند. تصمیم بقتل روانشاد پرویز شاهجهان در یزد گرفتند و او را بوضع فجیعی کشتند. خبر قتل پرویز شاهجهان در شماره ۱۲ روزنامه ندای وطن منتشر شد و موجی از هیجان و خشم عمومی را بر علیه عمال استبداد برانگیخت. خبر شهادت پرویز شاهجهان در روزنامه جام جمشید بزبان گجراتی و روزنامه تایمز بمبئی بزبان انگلیسی منتشر شد و در اطراف عدم وجود تامین جانی و مالی زرتشتیان در ایران مقالاتی منتشر شد و این درست مقارن ایامی بود که پارسیان هند قصد سرمایه گذاری و شرکت در تاسیس بانک ملی مورد نظر در ایران را داشتند، پس از آن فاجعه از تصمیم خود منصرف شدند. بهرحال نه قتل پرویز شاهجهان و نه تهدیدات دولتیان بر علیه زرتشتیان آنها را از کوشش دوش بدوش برادران مسلمان ایرانی خود در راه حصول بمشروطیت و پیروزی نهائی باز نداشت.

در یکی از جلسات انجمن زرتشتیان تهران بعضی از اعضا پیشنهاد مینمایند که زرتشتیان دیگر اقدامی نکرده و با توجه بقلت افراد کاری نکنند که دستجمعی مورد انتقامجوئی مستبدین واقع شوند. بنقل از صورت جلسات انجمن در آنموقع یکی از

اعضا میگویداگرمستبدین ازهشت میلیون مسلمان هشتهزار نفررا بکشند ... ۷۹۹۲باقی میمانندولی اگر ۸هزار زرتشتی را بکشنددیگر اثری از زرتشتیگری باقی نمیماند .ولی جوابمیشنوند اگربدستورات مذهبی خودوبه پیروزی نهائی راستی بردروغ ایمان داشته باشیم نبایدهراسی بخودراه دهیم ونبایدازهمراهی وهمگامی با برادران مسلمان خود بازایستیم وبدین ترتیب زرتشتیان مبارزات خودرا ادامه میدهند .

یکی دیگر از شهدای زرتشتیان شادروان فریدون خسرو اهرستانی معروف به گل خورشید از موسسین انجمن زرتشتیان تهران ورئیس شعبه تجارتخانه جهانیان درتهران بود فریدون خسروکه جوانی غیوروپرشوربوددرجریان توزیع اسلحه باعده زیادی از آزادیخواهان ارتباط پیدا کرده بودودرجلسات شبانه آنها شرکت میکرده .بعدها انجمن آذربایجان اغلب درمنزل اربا ب فریدون خسروتشکیل میشودوضمنا" اربا ب فریدون خسروواسطه توزیع اسلحه هائی بودکه ازروسیه توسطمجاهدان آذربایجانی وارد میشودوبهرکسی که توسط انجمن معرفی میشدیک قبضه تفنگ ویکصدعددفشنگ تحویل میداد .روزی درجریان بانکی تجارتخانه ازیکی ازدوستانش بنام مرحوم ورقا که خود ازآزادیخواهان بودودر بانک روس کار میکردکسب اطلاع نمودکه محمدعلی میرزا برای تامین هزینه خودبپول احتیاج داشته وچون بانک استقراضی روس هم بدون وثیقه پولی نمیدادلذا زیرپوش مرواریدبافت مادرش راکه جزء جواهرات سلطنتی بوده دربانک روس گروگذاشته وپول دریافت داشته است . شادروان فریدون این خبررا بکمیته مجاهدان میرساندتا بلکه چاره جوئی نمایندمبادا تمام جواهرات سلطنتی باین نحوبگرورود .

مجاهدان این خبررا درشهرپراکنده میکنندوبعدازآنکه مستبدین درمییابندکه این خبررا فریدون خسروبمجاهدین داده کمربقتل او میبندندوشبانگاه هجده نفربخانه اووارد شده اورا ازرختخواب ببیرون کشیده جلوچشم زنش که تازه چهارماه بودکه ازدواج کرده بودبطرزفجیعی میکشند .همسرشادروان فریدون برای دفاع ازشوهر ،خودرا بجلو متجاسرین انداخته وبادست شمشیریکی ازمهاجمین را میگیردودراثررفتن خون زیاد و ترس ووحشتی که براومستولی میشودازحال میرود .

پس ازشهادت فریدون خسرو ،روانشادخسروشاهجهان رئیس تجارتخانه جهانیان برای دادخواهی ازیزدبتهران آمدوطی عریضه ای بمحمدعلی میرزا تظلم نمود .ولی محمد علی میرزا خودوراتهدیدبقتل ونفی بلدنمودوخسروشاهجهان ناچارشبانه تهران را ترک نمودوچون عمال محمدعلی میرزا قصدجان اورا داشتندمخفیانه ازطریق بوشهر به بمبئی میرودتا ازبرادران پارسی کمک بخواهد .یکی ازروسای جامعه پارسی هندبنام دده باهای نوروزجی مقیم لندن ازطرف حزب لیبرال انگلیس درمجلس عوام انگلستان عضویت داشت وبهموندی کمیسیون امورخارجه پارلمان انگلستان انتخاب شده بود .

ناچارشادروان خسروشاهجهان ازبمبئی بلندن میرودوجریان مبارزات مشروطه خواهان

وظلمهائی راکه مستبدین بزرتشتیان روا داشته اندبا طلاع او میرساندودرخواست کمک میکندبخصوص که درهمان ایام بدستور محمدعلی‌میرزا شعب تجارتخانه‌جهانیان درتهران وسایرشهرها نیزغارت شده بود.

ده‌ها های نوروزبیدرنگ ازطریق دیپلماسی اقدام نموده وبعنوان یک نفرزرتشتی پارسی ازدولت ایران تقاضاکردکه تامین لازم بابین تجارتخانه وبخسروشاهجهان بدهندتا بتواندبایران برگردد. درهمین ایام بساط زورگوئی محمدعلی‌میرزا برچیده میشودوشادروان خسروشاهجهان بایران برمیگردد.

شادروان اردشیرجی‌ایدلجی‌ریپرترازدانشمندان پارسی‌است که‌سمت نمایندگی‌از پارسیان برای حمایت زرتشتیان ایران داشت. شادروان مدت چهل سال اقامت درنی ایران خدمات بزرگی بایرانیان وزرتشتیان نمود. دکترمهدی‌ملکزاده درکتاب‌زندگانی ملک المتکلمین اسم اردشیرجی‌را درجزء چهل نفرآزادیخواهانی‌که درروز ۱۲ربیع‌الاول ۱۳۲۲ انجمن آزادیخواهان ایران را تاسیس کردندبرای ضبط درتاریخ ضبط کرده‌است.

یکی‌دیگرازکسانیکه‌درمبارزات مشروطیت ایران واردبودشادروان اربابکیخسروشاهرخ‌است. جزء مدیران تجارتخانه‌جمشیدیان بودومقارن همان ایام درصف آزادیخواهان با احرارهم آغوش شد. (برای اطلاع ازخدمات اربابکیخسرووا ردشیرجی بفرزانگان زرتشتی‌مراجعه‌شود.

۳ـ محرک زرتشتیان درمجاهدات انقلاب‌مشروطیت: دین زرتشت برآزادی‌واختیار است. وخشورزرتشت درگاتها میفرمایدبسخنان مهین‌کوش دهیدوباخردخدادادهبسنجید ودرصورتیکه‌این آموزشها راشیوه‌خوشبختی ورستگاری یافتیدبپذیرید. پیروان چنین فرهنگی که‌برآزادی‌اندیشه‌وگفتاروکردارراستوارراست‌نمیتوانندباستبدادتن‌درداده ودربرابرفشاروزورخاموش بنشینند. بنابراین اولین محرک رابایددرفرهنگ مزدیسنی ومعتقدات زرتشتیان جستجوکرد.

محرک دوم علاقه‌وعشق زرتشتیان بعظمت وبزرگی ایران، خانه‌آباء ونیاگانشان است. همین امربرانگیزنده‌علاقه‌پارسیان بتحولات دورانی انقلاب‌مشروطیت ایران و کمک بآزادیخواهان ایران بوده‌است.

عامل سوم شرایط سخت وطاقت‌فرسائی بودکه‌برای زرتشتیان ایران دردوره‌قاجار وپیش‌ازآن وجودداشت. (برای اطلاع رجوع شودبفرزانگان زرتشتی ص ۱۸–۳۳).

شادروان میرزاخدامرادبهرام کی‌فراهل خرمشاه میباشددوران تحصیلات وکودکی خودرادرشیرازگذرانده وبکمک پدرش ملابهرام جمشیدمعروف به‌لاچی‌یعنی‌هل زیراتاجرعمده فروش آن بوده ودرموردراستگوئی ودرستی وامانت داری وطرف‌توجه علمای اسلام بودنش رادرفصل آغازمهاجرت زرتشتیان ایران بهندازاوسخن رانده‌ایم، بتجارت مشغول بوده. پس ازدرگذشت پدردربمبئی باراهنمائی شادروان خسروجهانیان مدیروموسس تجارتخانه جهانیان که‌دربالاازاوصحبت شدبتهران عزیمت ودرآنجا با مشروطه‌طلبان همکاری وبیدریغ مجاهدت مینماید. پس ازآشنائی با میرزاجهانگیرخان صوراسرافیل وراهنمائی اودرصف



ارباب جمشید جمشیدیان





ارباب کیخسرو شاهرخ

میرزا خدا مراد بهرام کیفر



ارباب فریدون خسرو



ارباب پرویز شاهجهان



شادروان دده‌بائی نوروزجی



فرزانه اردشیر جی ریپورتر



ارباب خسرو شاهجهان (در لندن)



ارباب مهربان جمشید پارسائی

مجاهدین راه مشروطه فداکاری مینماید. پس از مدتی اقامت وکوشش درراه مشروطه در تهران، بمدیریت تجارتخانه جهانیان درکرمان منصوب وبآن سامان رهسپار میگردد.

درکرمان با وجود مخالفت شدید جلال الدوله پسر ظل السلطان حکمران وقت وسایر مستبدان، درراه آزادی وپیشرفت میهن وبرقراری حکومت مشروطه گامهای موثری برمیدارد حتانکه دومین نفراز ۴۱ نفر مجاهدین سرشناس بوده که نامش را جلال الدوله حاکم وقت اعلام وخواستار مرده یا زنده آنها میشود. درزمان تصدی اداره امور تجارتخانه جهانیان درکرمان قحطی جانفرسائی رخ میدهدکه میرزا خدامراد با صلاحدید صاحبان تجارتخانه گندم وجوهای موجوددرانبارراابنرخ ارزانترازمظنه روزبشرطی به نانواها میفروشد که روی منبرنانوائی پرازنان باشدونرخ آنهم نرخ پیش ازدوران قحطی. طی دوران قحطی این اقدام مهم جانبخش ادامه داشت وموجب نجات جان عده ای ازهم میهنان میگرددکه علاوه براینکه علمای وقت کرمان بربالای منابر مساجد، خدمات اورا میستایندروزنامه های محلی وقت نیزجریان وعمل نیک بانیان را مورد عنایت قرار میدهندومجلسی برای تجلیل تجارتخانه جهانیان ترتیب میدهند. دیگراز اقدامات میرزا خدامراد تشکیل انجمن دانش پژوهان زرتشتی باکمک موبدان روشنفکرودانا وعده زیادی علاقمندان میباشد. این انجمن علاوه براانجمن زرتشتیان ناصری است که خودعضو موثرآن بوده. این انجمن بعضی ازمراسم خرافی زرتشتیان منجمله نشوه زندگان برای درگذشتگان وغیره را منسوخ وازبرگزاری مراسم زیادی دینی وبیهوده جلوگیری مینمایندچنانکه دوستداروطرفدارفراوانی پیدا میگردند، تاآنجائیکه این امرموجب خشم بعضی ها که سودخودرا درخطر می بینند میگردد. انجمن در فعالیت خودچنان موفق میشوندکه پس ازمدتی ازنظرفعالیت برانجمن ناصری پیشی میگیردتا اینکه میرزا خدامراد به یزدا عزام وکم کم انجمن دانش پژوهان ازفعالیت باز میایستدوبدست فراموشی سپرده میشود. میرزا خدامراد درحل مشکلات مردم وگره گشائی همیشه مصدرخدمات مهم برای اجتماع بوده است ودرتسهیل امورتقاضاکنندگان مساعی جمیله از خود برازمیداشته. شادروان میرزا خدادادبهرام کیفردر۵ آبان ۱۳۳۸ خورشیدی درسن ۹۲ سالگی درقریه خرمشاه یزددارفانی رابدرودگفت. طی مدت اقامت ۵۱ ساله اش دریزد مدتها عضوانجمن زرتشتیان ناصری ورئیس انجمن زرتشتیان خرمشاه نیزبوده وخدمات گرانبهائی بجامعه انجام داده است.

کشتارزرتشتیان گرجستان

دراحسن التواریخ تالیف حسن روملوچنین آمده "درسال ۹۴۷ه خسروکامران بنابفرمان شاه طهماسب صفوی باسپاهی بسوی گرجستان حمله میبرد. پس ازقتل و غارت واسیرکردن زنان وکودکان، گرجستان راازوجودگبران پاک میگرداند. بسال

۹۵۳ هـ با زشاه طهماسب موقع زمستان سخت بگرجستان حمله میبرد. کوه از سب سرما چون دل مخالفان دین، از بیم میلرزید. درچنان حال پادشاه ظفرمآل برسر گبران شبیخون آورده، لشکر اسلام چون بمقام گبران شقاوت فرجام رسیدند، تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده روی برفا زخون ایشان گلگون ساختند وبسیاری از گاووگوسفند بغنیمت گرفتند وخانه های آن بدکیشان را آتش زدند. نیز با زبسال ۹۶۱هـ به گرجستان حمله و سی هزار را سیر میآورد.

آقای مجید یکتائی در حاشیه مقاله خویش "در دامنه کوههای قفقاز" در مجله بررسیهای تاریخی سال چهارم شماره ۲ و ۳ مینویسد "وهمچنین میدانیم که مردمان حدود تفلیس وبخصوص اهالی ناحیه آس بنام میتسی خاتا اواخر قرن هجدهم میلادی آئین زرتشتی داشته اند."

صاحب ظفرنامه تیموری در مورد حمله سپاه امیر تیمور بگرجستان در جلد دوم ص ۲۴-۲۲۲ چنین مینویسد "زمستان ۸۰۲هـ قرا باغ را ن معسکر نصرت آشیان بوده لشکرهمایون از آب کر بگذشت وبجانب دره خمشاکه اماکن ومساکن گبران بودروان شدومجموع آن دره جنگلستان بودوبا دا زخلال آن گذرنتوانستی کرد... چون لشکر اسلام پس از بریدن درختان بمقام گبران شقاوت فرجام رسیدند، تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده روی برفرا زخون بیدینان ارغوان ساختند. هرکه یافت شدامان نیافت وخمشاکه سالار آن زمره لعین بود فرار نمود ولشکر در تعاقب او تا در آقسو بشتافتند. غنیمت فراوان یافتند وخانه های دوزخیان را آتش زدند."

اینک نیز زرتشتیان در آن حوالی موجود میباشند. در پرستشگاه زرتشتیان از آنان وزرتشتیان دنبلی صحبت داشته ایم. حسینقلی خان افشار بیگلربیکی ارومی فرماندار آذربایجان در سال ۱۲۱۳هـ بنا بفرمان فتحعلیشاه با اکراد دنبلی ورئیس آنها جعفرقلی بیک دنبلی که سر بطغیان برافراشته بود جنگ کرده آنها را مغلوب ومنکوب ساخته، هجده نفر از سران آنها را کشته وسرشان را بدربار پادشاه میفرستد. دنبلی ها از آن زمان مغضوب اولیای امور دولت ایران گشته ونام خودرا عوض وعشیره خودرا پنهان میدارند وبگفته آقای علاء الدین تکش (بیگلربیگی) ساکن ارومیه از ایران بسوی آذربایجان شوروی مهاجرت ودرآنجا مستقر میگردند.

کشتار زرتشتیان در آسیای صغیر

صاحب ظفرنامه تیموری درذکر حمله امیر تیمور به آسیای صغیر مینویسد "در این اثنا بمسامع علیه پیوست که درکنار دریا حصنی است بغایت حصین تمام از سنگهای بزرگ تراشیده برآورده اند. وآنرا ازمیرخوانند وبزعم کاذب خویش از مواضع متبرکه دانند. چنانچه از دیگر مواضع بقصد زیارت آنجا روند وبمسافت یک اسب تاختن از آن حصار قلعه دیگریست برسرکوهی وآن را نیز ازمیرگویند ومسکن اهل اسلام است. درمیان اهالی

این دوحصار ،لیل ونهار ،بساط محاربه وپیکارگسترده است .چون ازمیرگبران راسه طرف متصل بدریا ،بیدینان ازاطراف بکشتیها توجه نمایندوخوردنی وپوشیدنی واسلحه واسباب جنگ وسایرضروریات آنجا میآورندوچون مردم آن مقام درگوشه بلاواسلام ،پای مخالفت فشرده ،بردوام بمقابله ومقاتله اقدام مینمایند .تا غایت ازاهل اسلام کسی را دست استیلابرایشان نبود .چون صورت حال ازمیرگبران درلوح ضمیرصاحبقران انتقاش یافت ،دفع فساد آن گمراهان وقلع وقمع ایشان برذمت همت خسروانه واجب دانست .

روزشنبه جمادی الاول ۸۰۵هـ با لشکرجرار بدفع آنها پرداخت وقلعه آنها را ویران ساخت. وبعضی ازمواضع ،کشتی بزرگ مشحون بمردان کاروبسیاری اسلحه واسباب جنگ چون نزدیک رسیدند ازقلعه اثری ندیدند . . . اشارت علیه صدوریافت که ازسرهای گبران که ازتن جداشده باکمان درکشتی آنان اندازند ."

زرتشتیان خوارزم وکشتارآنها

روانشاد سیدمحمدکاظم امام درکتاب خویش "ترجمه احوال وفهرست آثار ابوریحان بیرونی "چنین مینویسد "سرداران خلفا باسپاهیان بیکران چندین باربرخوارزم تاختند ،کشتارها کردند ،خونها ریختند ،ویرانگریها کردند ،آثار فرهنگی ودینی را بسیار سوخته وتباه کردند .اما مردم خوارزم آئین کهن،عادات ،سنتها وعقاید ریشه دار باستانی را روحا"وقلبا"بدرودنگفته بودند .آن مردم تادیرزمانی ازسلطه خلفا ،بشیوه یکقدم بجلو ودوقدم بعقب پیش میرفته وباز میگشته اند .زیرا خوارزم سرزمینی بوده بس کهن،غریق درعقاید واندیشه های باستانی ،بسیاردوراز خلیفه ومرکزخلافت .

قتیبه درخوارزم بلکه درسراسرخاک بزرگ کشتارها کرد ،خونها ریخت ،آتشکده ها وفرهنگستانها راویران ساخت وهرچه ازآثارمکتوب بدستش رسیدبآتش بیدادسوخت ، تباه کرد ،زیروزبرکرد ،دخترانرا باسارت گرفت ، اموال راازنقدوجنس اززروسیم و کالاهمه رایغماکردوبردتاخزانه بنی امیه راپرکنند .

لاجرم هروقت خوارزمیان فرصتی میبافتندیاحریف راضعیف میبافتند ،یا مشغول ویادرغفلت میدیدند ،براوعصیان ورزیده ،نیروی اورادرهم شکسته وبراه پیشین خود ، بآئین کهن ومیراث باستانی نیاگان بازمیگشتند .دردوران تولدوجوانی ابوریحان ، بیشترمردم خوارزم همانندروزگاربا ستان برکیش وآئین کهن وفادار بوده ومانندعهد باستان بزندگانی خودادامه میدادند .

ابوریحان درچنان فرصت مناسبکه عهدباستانیآن برعهدنوین غلبه داشت پیدا شد .درمیان اهورامزدا پرستان بالید ،پرورش یافت ،دانش وفرهنگ فراگرفت ،با موبدان وآتشکده ها پیوستگی داشت ،کلیه مطالب مربوط بایران باستان ، عادات و سنتهای کهن ایرانیان،تقویم وتاریخ سال وغیره راتماما" ازموبدان ودانشوران

خوارزم وپیروان کیش زرتشت اخذکرد .زیرا ابوریحان خودش ازمرنم خوارزم بودوشناخت موبدان ودست یافتن بکتب وآثارکهن برای اوکاری بس ساده وآسان بوده است .درعصر اوغالب هموطنانش هنوزاهورامزدا پرستش مینمودندودراغلب شهرها وشهرچه ها آتشکده ها برپا بودوعلمای کیش زرتشت راهنوزشیرازه قدرت ونفوذبکلی نگسیخته بود .

آل عراق ازپادشاهان (موزبانان) قدیم خوارزم پیش ازاسلام بوده اندونژادایشان بکیخسرومی پیوندودوتازمان سامانیان نیزاین خاندان باقی بوده وهنوزازبقیة السیف اقتدارونفوذدورانفرمانروائی خویش درقدیم ،شبه قدرت ونفوذی درسرزمین موروثی نیاگان خودداشته اند .

پس ازبنیاددولت ملی ایرانی،سامانیان که ازنژادشاهنشاهان باستان بوده اند تقویت روح ملی وعنصرقومی،احیاء شعائروسنن وآثارباستانی ایرانی راسیاست دولت ووجهه همت خویش قراردادند .سامانیان کلیه خاندانهای بزرگ ونجباواشراف باستانی ایرانی راازسپهبدان،سپهسالاران ،وزیران،خاندانهای دانش وفرهنگ ،مرزبانان ، موبدان ودیگرمهتران راکه پس ازسقوط یزدگردوانهدام وانقراض شاهنشاهی ساسانیان، درحوادث دستبردهای قبایل صحرادرشرف زوال ونابودی بودند ،سامانیان همگی را دوباره ازخاک مذلت وخواری برداشته باوج عزت وتعالی رسانیدند . مردان نامدار این خاندانهای بزرگوارکهن رامانندروزگارساسانیان مصادرکارهای عظیم واشغال ومناصب دولتی نمودند .

پس ازآنکه دراثردسیسه های پی درپی وتحریکات خلفای بغداد ،دولت ملی سامانیان رابابرانگیختن سلطان محمودغزنوی وتقویت آن ملعون منقرض گردانیدندوسیاست تقویت ملیت ایرانی راکه سامانیان بنیادنهاده بودندوبرشالوده آن خاندانهای بزرگ ونجباواشراف باستانی رابارديگرمصادراموراجتماع نموده بودند ،برهم زده ودرپی انداختن خاندانهای اشراف ایرانی،عوامل جهنمی محمودبتکاپودرآمدندوخاندانها ایرانی راکه مایه آبروی دیرینه ایرانیان بودندبتدریج برکنارکرده بدار بوار میفرستادند .

قتیبة بن مسلم کسانی راکه خط خوارزمی میدانستندوازتاریخ خوارزم آگاه بودندوفرهنگ ومعارفه خوارزمیان راتدریس وتعلیم میدادند ،همگی رانابودکرده بود وبنیادایشان راچنان برافکنده بودکه نشانی ازآنان برجای نماندوتاریخ وفرهنگ خوارزم پس ازاسلام تاآن عهدپوشیده مانده وکس ازوقایع حقایق گذشته وپیش از اسلام آگاهی نداشت .

تازمان ابوریحان بیرونی هنوزآتشکده ها وفرهنگستانهای دین زرتشتی در خوارزم ودیگربلادخراسان دایربود ،وباهمه صدمات ،لطمات وویرانیها که ازدست دشمنان وبیگانگان براین سرزمین واردآمده ،مع الوصف رونق ، طراوت ،شادابی اصالت و

هستی خودرا ازدست نداده بود ،موبدان وسازمانهای آئین باستان وآتشکده ها همچنان دلیرانه ماننددروزگارپیشین بکارخودسرگرم بودند .گرچه درلشکرکشیهای امویان، بویژه درحکومت سپهسالارخون آشام اموی ،قتیبةبن مسلم باهلی ضربا تی کمرشکن و خوردکننده برایشان وارد گردیده بود .اما روح جاویدآریایی چون آتشی درزیرخاکستر بودوبمجردوزیدن نسیم روح پرورحکومت ملی سامانیان روحی تازه درایشان دمیده شد، رستاخیزی نوین بپاکرده ،قلل جبال ملیت آریائی ایرانی بآتش افشانی ونورپراکنی گرایید وبار دیگرسرتاسرآن سرزمین درزیرسایه چترعظمت وجلال اهورا قرارگرفت ."

کشتارزرتشتیان درهند

صاحب دبستان المذاهب درفصل پارسیان ازوجودزرتشتیان درسراسربخش شمالی هند ،ازپتنه گرفته تا اگره ،لاهور ،کشمیرالی کاشغرسخن میراندونام چندنفرازآنها را که بعزم بازرگانی درآنشهرها آمدوشددداشته ویا صاحبدلی چنداززرتشتی که درلاهور و شهرهای شمالی هنددرگذشته اندیادمینماید. اگرزرتشتیان درزمان باستان درآن بخشها نمیزیستندگماان نمیرودصاحبدلانی که دبستان المذاهب ازآنها ذکرمینماید تا پایان زندگی خوددرآنجا اقامت میگزیدند .

شرف الدین علی یزدی صاحب ظفرنامه تیموری درموردحمله امیرتیموربهندوتصرف سندودهلی ازکشتاربیرحمانه وبیدریغانه مردم هند ،بوسیله تیموروسپاهیانش داستانها میسراید . درذکرپیکارها وکشتارخودازهندوان ،کفار ،ثنویه ،گبران،مجوس وغیره گفتگومیکند . چون مولف کتاب یزدی است وزرتشتیان یزدزیریوغ ستم اهل اسلام گبر خوانده میشدند ،آنجاکه واژه گبرومجوس بکاربرده منظورش زرتشتی است ،واز ذکرثنویه منظورش مانویان میباشدکه اینک نیززیرپوشش دیگرببا وریهای مانوی پای بندهستند .

درگفتاری درموردنفوذدین زرتشتی درهندوتبلیغ پیام اشوزرتشت بوسیله چنگرنگها چه دربخشهای شمالی هنددربخشی ازاین کتاب صحبت داشته ایم .مردم بیشمار هندکه خودرا زرتشتی مینامیدنددرحمله تیمورهنگام دفاع باتفاق هندوان جان باخته اند . شهرهای چندازشهرها وجنگلهای بسیاری که ظفرنامه تیموری ذکرمینماید که زرتشتیان شرکت داشته اندعبارت است ازبطنیر ،مردم سامانه ،کیتل،اسندی که بیشتر مجوس بودند ،قلعه لونی،میرت ،دره کوپله ،دهلی وغیره . شماره اندکی ازآنها که جان بسلامت بدرمیبرندبتدریج درمردم هندمستحیل میگردند .

کشتارزرتشتیان بویراحمد

تیمورلنگ درکتابی که خودنوشته بنام "منم تیمورجهانگشا "ترجمه واقتباس از ذبیح الله منصوری،پس ازآنکه شیخ عمرپسرامیرتیموروا ستاندارفارس دردشت نرگس زار

هنگام شکار بوسیله مهاجمین بویراحمدکشته گردید ،هنگام حمله به منطقه آنها درلرستان چنین مینویسد " ازیکی ازتپه دیدم ستونی ازدودبرآسمان میرفت .ازاسیران پرسیدم آن دودچیست ؟ جواب دادکه ازآتشکده برمیخیزد . من تاآن روزآتشکده مجوس ها را ندیده بودم ونمیدانستم که مجوسان آتش پرست درآنجا چه میکنند .

ازاسیران پرسیدم وضع آتشکده چگونه است ؟ گفتندآتشکده دارای یک متولی وسی خادم است وهرروزدوتن ازخدام درآتشکده کشیک میدهندتا اینکه آتش خاموش نشود .هر خانواده ازسکنه بویراحمد مکلف است که درهرماه لااقل یک مرتبه برای آتشگاه برایگان هیزم بیاورد .لذا آتشکده هرگز ازلحاظ سوخت درمضیقه نمیماندوبطورمعمول سوخت دوسال آتشکده همواره موجودمیباشد .پرسیدم آیا آتشکده شما ،مثل مساجدمسلمین،موقوفات دارد تاخدام آتشکده ازآن راه ارتزاق کنند؟ اسیران گفتندنه ،هرسال هفت روز ، جشن میگیریم وآن جشن باسم هفت فرشته گرفته میشودکه ازفرشتگان مقرب خدا هستند (منظور امشاسپندان میباشد) آغازجشن روزاول برج حمل است که عیدنوروزبشمارمیآیدودرآن هفت روزسکنه بویراحمدبآتشکده میآیندوهریک زکات خودرا بمتولی آتشکده میپردازند وخدام آتشکده تا عیدنوروزدیگرازآن درآمداعاشه مینمایند .

دین سکنه بویر معجونی بودازدین اسلام ومجوس .آنها خودرا مسلمان میخواندند ولی آتشکده داشتندوزکات میدادندولی آن رابه متولی آتشگاه میپرداختند (رسم پرداختن ده یک ازدرآمدخودبموبدان موبدازروزگاران گذشته بین زرتشتیان معمول بوده ولی متاسفانه طی دوسده گذشته ببوته فراموشی سپرده شده است .شهمردان) ازاسیری پرسیدم آیانماز میخوانی ؟جواب بمثبت داد .عنان اسب خودراکشیدم وتوقف کردم وگفتم نماز بخوان تابه بینم چگونه نماز میگذاری .آن مردروبخورشیدایستادوچندین مرتبه دستها راتکان دادوچیزی آهسته گفت وبعدا ظهارکرداین نماز است . گفتم مگرشما هنگام نماز روبقبله نمیایستید؟ مردبویرجواب دادچرا . . .وبعدبطرف خورشیدا شاره کردواظهار نمودآن قبله است گفتم آیا پیشوای روحانی دارید؟گفت پیشوای ما متولی آتشکده است.

درحالیکه ازدورخانه های شهررا مشاهده میکردم ،طلایه خبردارکه دشمن نمایان گردیده است .ناگهان حمله بزرگ سکنه بویراحمدازجلووعقب وراست وچپ شروع شد . آنقدرجنگجونمایان گردیدکه توگوئی اززمین مردوزن سلحشورسبزمیشد ،زیرازنها هم مانندمردان بما حمله ورمیشدند .من فرمان دادم که درجناحین وقلب سپاه سواران بحرکت درآیندونیروی مهاجم راله کنندوازروی مردوزن بگذرند .من نیزاسب راتاختم. زنی که یک کوله پشتی داشت بطرف اسب من شمشیرانداخت .ولی قبل ازآنکه شمشیرش باسب من برسدتبرمن فرق اوراشکافت ووقتی زن افتادصدای گریه طفلی بلندشدومن باشگفتی دیدم که کوله پشتی آن زن ،طفل شیرخواره اوست که آن را برپشت بسته است .

مردان وزنان بویرچون درمنطقه ای با ما میجنگیدندکه مشجرنبودونمیتوانستند

خودرا پنهان کنند ،درقبال حمله سوارا ن من ازپا درمیآمدند .با اینکه بویرها ازچهار طرف بما حمله ورشدندنتوانستندبرما فائق آیندوحملات پیاپی سوارا ن من نیروی مقاومت آنها را درهم شکست . عده‌ای ازآنها زیرسم اسبها لهشدندوجمعی باضربات شمشیروتبرسوارا نم بقتل رسیدندوعده‌ای هم دربیابا ن متواری گردیدندومن گفتم که ازتعاقب فراریا ن خودداری نمایندتا اینکه شهررا زودتربتصرف درآوریم .من حدس زدم که جنگ آنروزآخرین جنگها با بویرها میباشدودیگرآنها بما حمله نخواهندکرد. اگرحمله نمایندبا آن شدت حمله نخواهندنمود .

قبل ازورودبشهربه افسرا ن گفتم که ازقتل کارکنا ن آتشکده که روحانیو ن شهر هستندخودداری نمایندوهرکس راکه مقاومت کردخواه مردوزن خواه کودک بقتل رسانند وقتی بشهررسیدیم دیدیم که شهروخانه ها خالی ازجاندار است . چون کسی درشهرنبود بدون برخوردبهیچ مقاومت شهررا اشغال کردیم . بسوی آتشگاه رفتم دیدم درمدخل آتشکده چندنفرکه لباس کبودرنگ دربردارندایستاده اند . ازآنها پرسیدم شما که هستید مردی دارای ریش سفیدکه معلوم بودبرترازدیگران است گفت ما خدام اینجا هستیم . گفتم سکنه شهرخانه های خودرا تخلیه کردندورفتند .شما برای چه نرفتید . مردریش سفید گفت ما نمیتوانیم برویم وآتش مقدس را بحال خودبگذاریم که خاموش شود .گفتم اگر من آتش شما را خاموش کنم چه خواهیدکرد .جوابدادای امیربزرگوارحتی عربها آتش ما را خاموش نکردندوتوکه اختیارجان ومال مردم رادارای اینکاررا مکن .گفتم منظورت ازعربها که هستند .گفت آنها که درحدود ۸۰۰سال قبل بایران حمله ورشدندودین اسلام را آوردندا ما آتشکده های ما را خاموش نکردندوبعدها آتش آتشکده ها بمناسبت اینکه خادم وجودنداشت خاموش گردید .گفتم میخواهم آتش شما را به بینم . گفت دیدن آتش مانعی ندارد ولی خیلی بآن نزدیک مشوتا اینکه نفس توبآتش نخوردوما هم زیادبآتش نزدیک نمیشویم .قدم بآتشگاه نهادم محفظه آهنی بزرگ چون منقل دارای سوراخهای متعدد بنظرمیرسیدودرآن آتش میسوخت . گفتم من برطبق عهدی که کرده‌ام روحانیون وعلما وشعرا وصنعتگران را نمیآزارم وگرنه شما را بقتل میرسانیدم زیرا مرتدهستید و واجب القتل .

پیرمردسررا جلوآوردوگفت ای امیربزرگوار این گردن من وآنهم شمشیرتو ،هرچه میخواهی بکن .گفتم اگرمیخواستم تووسایرخدام این آتشکده را بقتل برسانم صبر نمیکردم تا توبا مرگ خودموافقت کنی . به متولی آتشکده وخدام آن گفتم که شما ازقصاص معاف هستیدولی سکنه این کشوربایدبقصاص برسندزیرا پسرم شیخ‌عمررا کشته اند .آنگاه بقشون خودا مرکردم که تمام خانه های شهررا غیرازآتشکده ویران کنندوهرکس راجز کبودپوشان آتشکده می بینندبقتل برسانند .سربازان من درهمان روزشهربویررا ویران کردندویک خانه را بجا نگذاشتند . ازآن روزتا موقعی‌که قشون من دربویربود

هرکس را که دیدیم کشتیم وزنها را هم مانند مردها بکیفر رسانیدیم .

کشتار زرتشتیان خراسان

پدر طاهر بن عبدالله امیر خراسان زرتشتی بود . برای حفظ امارت خراسان اسلام آورد و مصدر خدمات مهمی برای مامون پسر هارون الرشید خلیفه عباسی شد تا پست امارت خراسان برای پسرش طاهر استوار گردد .

طاهر هنگام امارت خویش ، چون از وجود نوشته های دینی زرتشتیان مطلع میشود ، برای خوش خدمتی بخلیفه وقت فرمان میدهد ، هریک از زرتشتیان قلمروا وکه آن زمان خراسان بزرگ بود یک من از کتب و نوشته های دینی خود را بیاورند و هرکس نیاورد را اعدام کنند .

نوشته ها و کتابها در آن زمان خطی بود و امکان داشتن آن برای همه میسر نبود . هرکس نوشته هائی داشت تحویل عمال طاهر امیر خراسان داد و همه آن طعمه آتش گردید و آورنده از مرگ نجات یافت . اما کسانیکه نوشته و کتب دینی نداشتند و تحویل عمال طاهر ندادند بموجب فرمان صادره همگی بقتل رسیدند . جمعی کثیر بالغ بر هزاران نفر که شماره آنها بدست ما نرسیده است در آن بحبوحه جان خود را باختند .

کشتار زرتشتیان اصفهان

گفتیم که شاه عباس صفوی ۳۰۰ خانوار زرتشتی را از یزد کوچانده و در قزوین سکونت داد . همچنان خانواده های زرتشتی بسا بیشتر از قزوین را با صفهان کوچانیدو در محلی بنام گبر آباد پهلوی جلفا مقام داد . در مورد شماره آنها خبر درست در دست نیست . اوضاع زندگی آنها در گبر آباد مانند نقاط دیگر زرتشتی نشین اسف انگیز بوده است . سقف خانه های آنها بسیار کوتاه و نمیبایستی بلندتر از منازل مسلمانان باشد . در زمان سلطنت سلطان حسین صفوی علمای قشری اطراف شاه را فراگرفته بودند . اوضاع ارامنه که بواسطه نفوذ دول مسیحی مغرب بسیار خوب بود رو بزوال گذاشت و دچار محرومیتها گردیدند . بنابراین حال زرتشتیان که بی پشت و پناه بودند میتوان قیاس کرد . گویا محرومیتها بس نبود که روزی بفتوای علما و تایید شاه قتل عام زرتشتیان اصفهان یا اسلام آوردن آنها صادر میگردد . در این گیرودار که بسیاری از بهدینان جان خود را باختند ، دستور نوروز زنده موبدان موبد اصفهان ، آتش مقدس را برداشته روی به یزد پا بفرار میگذارد . زرتشتیان بیشماری در آن هنگام طعمه شمشیر تعصب مسلمانان واقع شدند و اندکی از آن اسلام آوردند و جان بسلامت بردند . در سی سال پیش که نگارنده برای پژوهش بآن سامان سفر کرده بود نسل آنها هنوز جدیدالاسلام خوانده میشوند .

کشتار زرتشتیان جنوب

درزمان ناصرالدینشاه قاجار دراطراف ابرازجان وبسوی جنوب زرتشتیان بیشماری درروستاهای محصورکه همه زرتشتی میبودندزندگی میکردند. درحدود ۱۳۰سال پیش در یکی ازاین روستاکه اینک بقتلگاه معروف است ونامش حالا ماسیدآل میباشد و حدودچهل کیلومترجنوب ابرازجان بسوی بوشهرویمین گناوه واقع است ،همه زرتشتی بوده اند. روستای مذکوراکنون تقریبا خالی است ومردم آن آواره شده اند. حدودسی سال پیش شهریارجمشیدورجاوندی ازدوستان نگارنده وازباشندگان هندکه درشرکت نفت ایران درآبادان بکارمشغول بود ،روزی بادوستان خویش بعزم گردش درمینی بوس سواروبسوی گناوه حرکت مینمایند .هنگام مراجعت بقتلگاه میرسند. راننده ازمسافران خواهش مینمایددراینجا دوساعت توقف مینمائیم زیرا منزلم اینجاست وفرزندانم را دیدن کنم شما هم دراطراف گردش کنید. شهریارمیگویدمن جائی ندارم ،راننده اورا باخودبمنزل میبرد .شهریاردرآنجا هنگام صحبت خودرازرتشتی معرفی مینماید .اهل خانه باشعف وسرورمیگویندمادربزرگ مانیززرتشتی است .فورا"پیرزن راازورودیکنفر زرتشتی خبرمیدهند .زن کهنسالی باعصادردست پیش میآید .شهریاربلندمیشود ،پیرزن میگویدنزدیک میا . نخست سدره وکشتی رانشان بده. شهریارهم چون ازمردم هندبوده و برخلاف جوانان زرتشتی امروزی که پابسن دینی زده وسدره وکشتی راازخوددورساخته اند. سدره وکشتی باخودداشته باونشان میدهد .پیرزن بادیدن سدره وکشتی شهریاررادربغل میگیردوزارزمیگرید. پس ازآرامش میگویدازجوانی تاکنون نخستین باراست که در این سامان بدیدن یک زرتشتی چشم روشن شده است .سپس میگویدابنها همه فرزندان و نوه ونتیجه من میباشندکه باسلام درآمده اند .هنگامی که جوان بودم روزی یک آخوندبرای درآمدخویش بروستای ما واردمیشودچون مسلمانی رادراینجا نمی‌بیندبراه خودمیرود. پس ازچندماهی باتفاق چندنفرقاتل برمیگرددومردان وزنان مارا گرفته درآن چاه سرمیبرندوبچاه میاندازند .بسیاری راسرمیبرندوبقیه راباجبارمسلمان مینمایند .من فرارکردم وخودم رادرمحلی پنهان ساختم پس ازرفتن آنها برگشتم وتاکنون تنها من در این محل بزرتشتیگری باقی ماندم وبقیه مسلمانند .بسیاری پس ازاین واقعه بادلی ناشاد ازاین روستاخارج شدند .این رانیزبگویم که یکسال پیش ازواقعه ما ،درسه روستای محصوردیگراطراف که همه زرتشتی بودندهمین رویدادواقع گردیدوپس ازکشتار دستجمعی آنها رانیزبقبول اسلام مجبورمیسازند.

کشتار زرتشتیان یزد

هیربدورزادرسال دوازدهم پادشاهی یزدگردسوم دردفتردعای پهلوی خویش ازاهریمن صفتی مردم وکشتاروغارت یکدیگرسخن میراند .درضمن مینویسد "دراینجا در

www.tabarestan.info تبرستان

یزد ۲۴ آتشکده بوده. حالا جزء چهار آتشکده باقی دیگر همه خاموش است. سه نفر موبد چندین کتاب شاپیکان که در دانش پزشکی بود و مقداری جواهرات و پول و طلاکه در آتشکده روستای یزگ بود برداشته به تیسفون فرار کرده اند.

مردم همگی پیرو اهریمن شده. پنجاه سال است که یاد دارم پادشاهان و بزرگان خویشاوندان خود را کشته و میکشند. پدرها پسرها کشته، پسرها پدرها کشته. در پنجاه سال اخیر چهار سال قحط خوراکی شده. مردم از دین بهی برگشته گروهی آیین مزدک اختیار کرده از کشتن و غارت باک ندارند، دروغ میگویند، همدیگر را میکشند الخ "(برای اطلاع بیشتر از زیاد داشت اورجوع کنید به پرستشگاه زرتشتیان تالیف نگارنده ص ۱۹۲-۱۸۷).

هنگام پیکار ایرانیان و رسیدن نیروی اسلام که همه آنها بجز معدودی از تازیان از ایرانیان منافق و پیروان مانی و مزدک که با دربار شاهی مخالف بودند تشکیل شده بود. درلباس اسلام با تفاق مزدکیان و غارتگران خودشهر به پیکار و کین جویی و بقتل و غارت مردم پرداختند. درآن هنگام زرتشتیان یزد که دوران بحرانی را میگذرانیدند و مزدکیان بقتل و غارت آنها پرداخته و همگی را مستاصل و بیچاره ساخته بودند برخلاف مهاجمان بدفاع ایستادند. درآن گیرودار شهرک های فهرج و خویدک کشتارگاه آنان گردید و مهریزو پاوین ویران نه شد. قتلگاه تا امروز بنام شهدا معروف میباشد. مسلمانان بزیارت آنجا میروند، بتصور اینکه قتلگاه تازیان است. غافل از اینکه خود با جبار اسلام آورده اند و مهاجمان مزدکیان و مانویان متظاهر با سلام بوده اند و شهیدان قتلگاه همه زرتشتی واز خویشان خودشان بوده که بشادی روان آنها شمع وچراغ میافروزند. بگفته صاحب تاریخ یزد یا آتشکده یزدان، علمای یزد اخیرا" زیارت آنجا را نارواندانسته اند. کلیه آن محل، کشتارگاه زرتشتیان و آتشکده آنها میباشد.

کشتار زرتشتیان بم

بگفته صاحب کتاب سالاریه درسال ۳۱ه عثمان خلیفه سوم، عبدالله بن عامر را حاکم کرد و با بسیاری از زرتشتیان بم را بکشت و بسیاری از مردم بم و نرماشیر مسلمان شدند. بگفته صاحب بمنامه درهمان زمان زالی از نومسلمان که ارادت کاملی داشت یکپارچه زربعبدالله عامر بداد که فلان آتشکده را برداربجای او مسجد آدینه بنا فرمای و استدعای زال را اجابت کرد و مسجدی مبنی برچهل ستون بساخت.

کشتار زرتشتیان استخر

عبدالله بن معمر از بصره با سپاه بفارس شد و در استخر با بسیار مردم بکشت. مردمان فارس درسال ۲۹ هجرت بر عبدالله شوریدند و او را کشتند.

کشتار زرتشتیان ری

مردم ری درسال ۲۳ه پس از انقیاد شورش کردند. سیاوخش پور مهران از نوادگان

بهرام چوبین درآنجا همه‌کاره‌بود. نعیم سردار عرب‌بری لشکرکشید. سیاوخش آماده رزم شد. میان او وشخصی بنام رامی اختلافی بود. رامی درپی انتقام بودبرای کین توزی برسیاوخش مردم میهن را بکشتن داد. نزدنعیم رفت وگفت غلبه‌برسیاوخش آسان نیست. ده‌هزارتن با من بفرست وخودبا سیاوخش نبردآزما ومن ازبیراهه بشهرمیروم و برایت فتح‌میکنم. نعیم ده‌هزارنفررا با برادرخودمنظربه‌رامی داد. رامی مردم شهر را غافلگیرکرده‌سیاوخش زمانی آگاه‌شدکه‌نعیم را روبروی خودورامی را درپشت سردیدو میان دوسپاه عرب‌بدام افتاده‌بودوشهرهم ازدست رفته‌وعرب‌درآنجا بکشتار مردم بیگناه مشغول بودند. آنانکه‌با سیاوخش بودندا وراگذاشته‌بشهرروی آوردندتا زن وفرزندان خودرا نجات دهند. سیاوخش میدان جنگ راگذاشته‌فرارکرده‌نعیم درپشت سراوبشهررسید وبازارقتل وغارت درگرفت. پس ازآنکه‌شهرویران وغارت شد آن را به‌رامی سپرد و جزیه‌برا ومعین کرد.

کشتار زرتشتیان خراسان

بگفته‌صاحب‌تاریخ تباهی فارسیان " سیصدسال بعدازهجرت شخصی درخراسان بنام بهرام ظهور نمودوخلق را بخوددعوت کردکه‌پیغمبرم ازجانب‌خدا مبعوث بهدایت خلق شده‌ام که‌دین حضرت زرتشت را تجدیدکنم. بالای گنبدعبادتگاه‌توس بآوازجلی خلق را بخویش خواندکه‌من ازجانب‌خدا بجهت تازه‌کردن کیش آباواجدادشما مبعوثم. بنابروقوع اینحال فراوان مردم ازاسلام منحرف‌وبرآیین قدیم معتقدشدندوچون در آن زمان عرب‌وترک وافغان باهم نزاع داشتندکاربهرام بالا گرفت. چون خلیفه‌از غزوروم بازگشت وازآن مقدمه‌آگاه‌شدبدفع بهرام واتباعش سپاه‌برگماشت تادرحدود خراسان هرچه‌پارسی وزرتشتی بیابندبقتل آرندوچنان کردندکه‌درآن واقعه‌قریب یکملیون وپانصدهزارمردم کشته‌شدندوبکلی نژادزرتشتیان ازخراسان برافتاد.
با وجوداینهمه‌قتل وغارت درزمان سلطنت صفویه‌هنوزدرایران ازاین قوم بیش از ۱۵۰ هزارخانوار باقی بودند. منجمله‌قریب‌دوازده‌هزارخانوار درا صفهان سکنا داشتندکه ازسوء رفتارونادانی موبدان این گروه‌وفتوای ملاهای اسلام وبحکم شاه‌سلطان حسین دریک شبانروزمقتول گشتند، زیارتگاه‌وعبادتگاهشان ویران شدوا موالشان بتاراج وغارت رفت ونسل زرتشتیان ازسپاهان منقطع گشت. "

کشتار درمازندران

چون مردم چالوس بسال ۱۸۰هـ ازشهوترانی کارگزاردررویان بشورش برخاسته‌او را ازآنجا بیرون راندند. عبدالله‌بن حازم نایب‌خلیفه‌خودرا بچالوس رسانده‌رهبرآنها را بدارآویخت ومردم را بآرامش دعوت کردوبفرمانداری خواست. اهالی روبدارالحکو نهادندوبباغی محصوررا هنمائی شدند. ماه‌رمضان بودوموقع افطارعبدالله‌دم دروازه

باغ برروی اسب نشسته وبانان وانگورافطارمیکرد. بشماره هردانه انگورمردم را ازدر باغ بیرون آورده سرمیبریدند. پس ازپایان افطار ازچالوس بسعیدآباد رفت ومردم آنجا راکه دردژی پناهنده شده بودندازدم تیغ بگذرانیدوسعیدآباد راچنان ویران کرد که سالیان درازی کسی نتوانست درآنجا خانه ساخته وزندگی کند.

کشتار زرتشتیان درگرگان

یزیدبن مهلب مردی خونریز، متعصب ودشمن ایران وایرانیان وزرتشتیان بود. بگفته بلعمی سلیمان اموی بسال ۹۸ه اورا بتسخیرگرگان وتبرستان فرستاد. یزید پس ازتصرف گرگان درپیکاربا اسپهبدفرخان بزرگ درتنگنائی بگیرافتادنه راه پیشرفت داشت ونه برگشت. مردم گرگان بشورش برخاسته چهارهزارمردا وراکه درگرگان گذاشته بودبکشتند. یزیدبا اسپهبدفرخان صلح نمودوبگرگان بازگشت وسوگندخورداگرظفریابد شمشیرازایشان بازندارد تابخونشان آسیاب بگرداند. آگاهی بمرزبان رسیدبگریخت وبدان قلعه شدکه بکوه اندراست وآن راحصارگرفت وآن قلعه بوداستوارویک راه بیش نداشت ویزیدا ورا بحصارمیداشت وحرب میکردومنجنیقها ساخت وهیچ نتوانست کردن متحیر شد. یکی ازیارانش راه باریکی بقلعه بوسیله سگ یافت با اندکی مردان مسلح بسوی بارو روان شدویزیددراطراف قلعه آتش افروخت. گرگانیان چون آن بدیدندبترسیدندوبیرون آمدندوجنگ درپیوست. آن مردکه باگروه مسلح رفته بودندتمام شب برفتندوروزدیگر بقلعه رسیدندیزیدسوی دیگربجنگ مشغول بودوگرگانیان بیخبراز پس ایمن بودندوآگاهی ازپیشامدنداشتندتا تکبیرمسلمانان ازقلعه شنیدند. صلح خواستندبرآنکه بحکم یزید فرودآیند. بانگ فرمودزدن که اینها راهمه بکشیدوآب برآن جوی انداختندتا باخون کشتگان بیکجای برفت برآسیاب وگندم آردکردندونان پختندوبخوردندتا ازسوگندبیرون آمدند.

کشتار زرتشتیان تمیش

درسال سی هجری سعید بمرزتبرستان وتمیش رسید. مردم آنجا برج وباروودروازه شهروسنگرهای خدادادهطبیعی رابستندواعراب راشهررا ندادند. سعیدسوگندفرستاد وعهدکردجان ومال مردم درامان است وکسی راباکسی کاری نیست. مردم بسوگندوعهد اواطمینان کرده دروازه راگشودند. سعیدباسپاهیان بشهرداخل شدوهمینکه پای خودرا استواردید، سوگندفراموش کردوامربکشتارعام وغارت شهرداد. چنانکه گویندفقط یکتن توانست جان بدربرد.

* * * * *

بگفته میرظهیرالدین مرعشی چون داعی کبیریکهزارمردازمردم دیلم رابواسطه بدسیرتی دست وپابریدبقیه گریخته باسپهبدرستم اول باوندی پناه بردند. اسپهبدآنها را پناه دادوبرخلاف داعی لشکرکشی نمودوسیدقاسم نایب اورا بگرفت وکومس را متصرف شد.

آمار زرتشتیان ایران
درتهران ـ یزد ـ کرمان ـ اصفهان ـ اهواز ـ شیراز ـ زاهدان
درسال ۱۳۴۲خ برای کنگره زرتشتیان تهیه‌شده . تهیه‌کننده
آمار یزدمیرزا سروش لهراسب میباشد
نونهالان درآمار تا ۱۸سالگی پسرودخترحساب شده واز ۱۸ببالامردوزن

نام	مرد	زن	پسر	دختر	جمع
تهران	۱۶۲۲نفر	۲۰۳۰ نفر	۲۴۳۳نفر	۲۸۳۸نفر	۸۹۲۳ نفر
یزد ـ محله	۱۶۴ نفر	۲۳۹ نفر	۲۰۶ نفر	۱۷۳ نفر	۷۸۲ نفر
دهات حومه یزد					
مریم‌آباد	۶۶ نفر	۹۷ نفر	۸۱ نفر	۷۰ نفر	۳۱۴ نفر
نرسی‌آباد	۵۷ نفر	۹۷ نفر	۸۳ نفر	۹۳ نفر	۳۳۰ نفر
کوچه‌بیوک	۵۷ نفر	۹۳ نفر	۸۲ نفر	۸۴ نفر	۳۱۶ نفر
خرمشاه	۷۹ نفر	۱۱۳ نفر	۱۰۲ نفر	۸۰ نفر	۳۷۴ نفر
اهرستان	۴۳ نفر	۴۹ نفر	۴۹ نفر	۵۰ نفر	۱۹۱ نفر
خیرآباد	۲۹ نفر	۴۳ نفر	۳۰ نفر	۲۳ نفر	۱۲۵ نفر
قاسم‌آباد	۶۲ نفر	۷۸ نفر	۷۰ نفر	۷۵ نفر	۲۸۵ نفر
رحمت آباد	۲۷ نفر	۳۹ نفر	۲۷ نفر	۳۱ نفر	۱۲۴ نفر
محمود آباد	۳ نفر	۳ نفر	ـ	۱ نفر	۷ نفر
مهدی آبادحومه	۱۹ نفر	۲۵ نفر	۳۱ نفر	۲۵ نفر	۱۰۰ نفر
نصرت آباد	۳۱ نفر	۵۰ نفر	۵۶ نفر	۵۳ نفر	۱۹۰ نفر
کسنویه	۱۲ نفر	۱۵ نفر	۱۷ نفر	۱۰ نفر	۵۴ نفر
تفت					
چهارمحله	۵۳ نفر	۹۶ نفر	۶۱ نفر	۶۹ نفر	۲۷۹ نفر
مبارکه	۲۷ نفر	۴۴ نفر	۳۴ نفر	۳۶ نفر	۱۴۱ نفر
خلیل آباد	۷ نفر	۹ نفر	۱۰ نفر	۹ نفر	۳۵ نفر
حسینی	۴ نفر	۵ نفر	۳ نفر	۷ نفر	۱۹ نفر
چم	۲۲ نفر	۳۶ نفر	۱۹ نفر	۳۴ نفر	۱۱۱ نفر
زین‌آباد	۱۳ نفر	۱۸ نفر	۱۰ نفر	۹ نفر	۵۰ نفر
اله‌آباد	۴۱ نفر	۵۴ نفر	۵۷ نفر	۶۹ نفر	۲۲۱ نفر

www.tabarestan.info تبرستان

نام	مرد	زن	پسر	دختر	جمع
علی‌آباد	۲۶ نفر	۳۵ نفر	۲۷ نفر	۳۹ نفر	۱۲۷ نفر
جعفرآباد	۱۰ نفر	۱۴ نفر	۱۲ نفر	۱۳ نفر	۴۹ نفر
حسین‌آباد	۳ نفر	۴ نفر	۴ نفر	۹ نفر	۲۰ نفر
عصرآباد	۱۳ نفر	۱۲ نفر	۱۲ نفر	۱۷ نفر	۵۴ نفر
شریف‌آباد	۱۷۷ نفر	۲۰۱ نفر	۲۴۴ نفر	۱۷۹ نفر	۸۰۱ نفر
مزرعه کلانتری	۵۸ نفر	۶۹ نفر	۷۹ نفر	۵۲ نفر	۲۵۸ نفر
حسن آباد	۵۴ نفر	۶۳ نفر	۸۳ نفر	۶۸ نفر	۲۶۸ نفر
کرمان	۴۹۰ نفر	۶۱۴ نفر	۶۷۹ نفر	۶۰۳ نفر	۲۳۸۶ نفر
اصفهان	۱۲ نفر	۱۴ نفر	۱۶ نفر	۲۲ نفر	۶۴ نفر
اهواز	۳۱ نفر	۲۵ نفر	۳۶ نفر	۳۲ نفر	۱۲۴ نفر
شیراز	۳۲ نفر	۲۰ نفر	۴۲ نفر	۲۴ نفر	۱۱۸ نفر
زاهدان	۱۴ نفر	۱۳ نفر	۲۰ نفر	۱۰ نفر	۵۷ نفر
جمع کل	۳۳۵۸ نفر	۴۳۱۷ نفر	۴۷۱۵ نفر	۴۹۰۷ نفر	۱۷۲۹۷ نفر

www.tabarestan.info تبرستان

فرزانه جمشید

فرزانه جمشیدپوربهرام‌پورمهربان پوررستم‌زین آبادی اززرتشتیان ایران مقیم بمبئی است. زین آباد روستای کوچکی است درحوالی یزد، باقناتی‌محقروکشاورزان تنگدست که‌غالب آنها به اطراف پراکنده‌شده‌اند. اما تقدس درمهرآنجا ازدرمهرهای دیگرایران برتروشماره‌آتش مقدسی که‌درآن مکان پاک پاسداری میشود اینک چهارمیباشد. اما سابق هنگام آتشبانی روانشادشهمردان خسروهفت آتش مقدس درآن جای کوچک فرخنده‌بهجت افزای دل مشتاقان ودینداران بود. ازقرار خبردرست دردست سه‌آتش مقدس آن بی چوب وهیمه همیشه‌روشن بود. پس ازدرگذشت شهمردان سه‌آتش نامبرده‌ناگهان بنقطه نامعلوم دیگرپروازکرده‌اند.

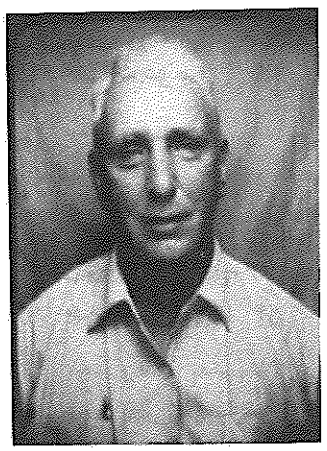

ازمطلب دورافتادیم. روانشادبهرام پدرفرزانه جمشیدباتفاق بانوی خویش شیرین اسفندیارستم‌ازروستای زین آبادبه‌بمبئی رهسپاروورحل اقامت میافکنند. شیرین درماه‌آبان ۱۲۹۱خورشیدی فرزندی بجهان آوردوبنام‌جمشیدنامور ساخت. آثارولایت دردوران کودکی برناصیه نوزادنمایان بود. چون بچهارماهگی

رسیدوالدینش با زبا یران مراجعت نمودند. هنگام گذشتن قافله‌ازرودی بین راه بندرعباس ویزد، ناگهان آب رودزیادشده‌با موج خویش کودک شیرخواره را از روی دامن مادرکه‌سواره میگذشت بلندکرده میبرد. چون حدودسیصدقدمی دورمیگردد، تیر اندازشهریارمبارکه‌ای که‌دنبالتروان بودازصدای جدفرزانه‌جمشیدخودرا بوسط رود انداخته‌کودک را ازآب بلندمیکند. بگفته‌آن روانشادکه‌خودبازیگرصحنه‌بوده‌حتی لباس کودک نیزترنشده‌وچنان بودکه‌گویا برزمین خوابیده‌بوده.

فرزانه‌جمشیددردانه‌ارجمندجدخویش مهربان بودکه‌مردی پارسا وعابدوباخواندن اوستا خصوص ورهرام‌یشت بدرمان بیماران متوسل بخودمیپرداخت. بهرام پدرجمشید مردی سختگیربودباندک شیطنت که‌ازکودک خویش میدیدبرا وسخت میگرفت وخودنیزبه سختی گرفتارمیگشت. باندرزپدرمهربان خویش مهربان درابرازمحبت نسبت بکودک گوش فرانمیدادوزندگانی را بسختی بپایان برد.

ازشگفتیها آنکه‌فرزانه‌جمشیددرپنج شش سالگی درکشتزارهنگامیکه‌جدوپدربکند وکوب زمین میپردازندهنگام‌بازی ماری قوی هیکل رامی‌بینند. بیباکانه‌گردنش را میگیرد، آوازی بگوشش میرسداین رابکش اوهم‌باآجری پهلوی دست سرما راکوبیده قطع میکندوبدنش راتکه‌تکه‌کرده‌ببازی وهایهوی مشغول میگردد. نظرجدش باووتکه‌های ماریافتد. شگفتانه‌ازاومیپرسدچطورماررا کشتی که‌وی روبمنزل فرارمیکند.

بعدازجنگ جهانگیراول چون فرزانه‌جمشیدبسن هشت سالگی میرسدجدووالدینش بازبه‌بمبئی رهسپارمیگردند. درآن دوران هیچ کشتی به‌بندرعباس واردنمیگشت. مسافران بیشماری ازاطراف یزدبه‌بندرعباس جمع شده‌بودند. پس‌ازمدتی سرگردانی اولیای امورخبرمیدهندکشتی به‌بندرعباس نخواهدآمد. درهمان اوان جمشید یک شبانروزونیم بحال غش‌بیحال افتاده‌بود. جددلسوزش که‌باخواندن ورهرام یشت بیماران رادرمان مینمودهرچه‌کوشیدنتوانست دردانه‌خویش را بحال آورد. بالاخره‌به یزدان روی آورده‌تسلیم‌شد. کودک پس ازیک شبانروزونیم‌خودبخودهشیارگشت. درطی این زمان درعالم‌ایزدان واولیا بگردش بود. جدش ازاومیپرسدعزیزم‌خبررسیده‌کشتی نخواهدآمدچه‌بایدکرد. کودک هشت ساله‌جواب میدهدامروزپسین کشتی‌میآید. ازاتفاق دوساعت بعدخبرمیرسدکه‌کشتی‌درراه‌هست مسافران خودراحاضرسازند. کشتی‌ساعت چهار بعدازظهروارد‌میگرددومسافران باخوشحالی تمام‌سوارو‌بطی‌مسافرت میپردازند. پس‌از ورودبه‌بمبئی مراسم‌سدره‌پوشی فرزانه‌جمشیددرسن نه‌سالگی برگزارمیگردد. دردوران تحصیل دردبیرستان بهرامجی جی‌جی‌باهای بازیک شبانروزبحال غش‌نقش برزمین‌باشد کشند مساعی دکترهای حاذق درمعالجه‌اوبجائی نمیرسدچون پزشکان ازکوشش خویش دست می فرزانه‌جمشیدپس از۲۴ ساعت بهوش‌آمده‌بتحصیل مشغول میگردد.

درخبراست زندگانی اولیا بسختی وزحمت میگذرد. همین حال نیزبفرزانه‌جمشید روی‌داده‌است به‌یزدان رجوع‌میکنندبفضل وعنایت خداوندی‌نایل‌وماموریت درمان آسیب دیدگان ازعالم‌علوی باوسپرده‌میشود. اینک بسیاری ازبیماران بخصوص‌آسیب دیدگان راباجام آب درمان نموده‌ومینماید.

www.tabarestan.info تبرستان

روانشاد میرزا سهراب مهربان سفرنگ : نزدیک به ۶۰سال از سال ۱۲۹۵خورشیدی زندگی خودرا درخدمت بزرتشتیان وکارهای جماعتی مانندفرهنگی،آموزشی،انجمنی و دفترپیوندزناشوئی‌بسربردوهنگام‌سالخوردگی با بدنی‌فرسوده‌وتندرستی ازدست داده بسال ۱۳۵۲خ رسماً" خودرا بازنشسته‌کردودرزمیادروزواردیبهشتماه ۱۳۴۵یزدگردی‌بسن ۸۳سالگی بگروشمان برین وخانه‌فروغمندمزداشتافت .

میرزا سهراب سفرنگ ازفروردین ۱۲۹۵خ بدعوت رئیس انجمن زرتشتیان تهران درعنفوان جوانی بسن ۲۳سالگی بتدریس دردبیرستان زرتشتیان مشغول وپس ازدوسال تدریس بسمت نظامت دبیرستان منصوب گردید . درآغازسال ۱۲۹۸خ مدیریت دبیرستان دینیاری یزدرا پذیرفته‌وروانه‌یزدگردید . پس ازچهارسال ونیم‌خدمت فرهنگی واجتماعی وعضویت انجمن زرتشتیان یزددوباره‌بتهران مراجعت ومدیریت دبیرستان زرتشتیان تهران راپس ازمترجم‌همایون پذیرفتند . نامه‌نگارنیزهنگام‌اقامت دریزدبشاگردی آن روانشادسرافرازبوده‌است . روانشادسفرنگ مدت ۱۱سال تا ۱۳۱۶خ مدیریت دبستان جمشیدجم‌ودبیرستان فیروزبهرام‌را بعهده‌داشتند .

دراین زمان احساس میشدکه‌دبیرخانه‌انجمن زرتشتیان که‌آنهم‌گسترش داشت به مردی کاربروکارآزموده‌نیازداردوایشان که‌چندین سال خدمات مدیریت آموزشگاهای زرتشتیان رابرعهده‌داشته‌وازنقطه‌نظرهموندی انجمن نیزبوضعیت امورآشنائی داشته درسال ۱۳۱۶خ بریاست دبیرخانه‌انجمن زرتشتیان تهران منصوب میگردد . آقای سفرنگ این سمت راتاسال ۱۳۴۵خ برعهده‌داشتندونیازتیرماه ۱۳۱۳خ ضمناً"بسمت سردبیررسمی دفترپیوندزناشوئی زرتشتیان تهران انتخاب وتابهار ۱۳۵۲آن دفتررا اداره‌میکرد .

میرزا سهراب سفرنگ ازسوی وزارت فرهنگ با خُدمدال درجه‌اول علمی،نشان درجه دوم‌علمی ونشان درجه‌سوم‌سپاس نیزنائل وسرافرازگردیده‌ومدت ۴۴سال متوالی ازطرف جماعت زرتشتیان بعضویت انجمن زرتشتیان تهران برگزیده‌شده‌بود .

بانوخانم‌قبادی فرزندفریدون :ازآموزگاران زرتشتی‌است . طی مدت ۲۵سال در دبستان گیوبسرپرستی انجمن زرتشتیان تهران بسمت های آموزگارو ناظم‌ومدیردرخدمات فرهنگی فعالیت میکرده ، سپس چندسالی دردبیرستان انوشیروان دادگرآنهم‌بسرپرستی انجمن زرتشتیان سمت نظارت راداشته‌است . درسال ۱۳۴۷خ ازآنجا استعفاکرده‌ودبستان وکودکستانی ازخویش تاسیس ودرآنجا بفعالیت فرهنگی ادامه‌وپس ازهفتسال کاروکوشش بانگیزه‌رسیدگی بزندگانی خانوادگی خویش ودوری دبستان ازمنزل با اطلاع وزارت آموزش وپرورش آنرا می‌بنددوخودرا بازنشسته مینمایداما ازفعالیت دراموراجتماعی بازنمیماند .

www.taBarestan.info تبرستان

میرزا برزوی آمیغی : پورمرزبان ازمردم کرمانزمین بسال ۱۲۶۵خ متولدودرآن سامان دردبستانی که بمدیریت روانشاد ارباب کیخسروشاهرخ وسپس دستورکیخسرو هورمزدی اداره میشد تحصیل کرده وپس ازپایان دوره تحصیلی دبستان برسم متداول روزنزدبازرگانان بکارمشغول ،ودر۱۲۸۵خ بهمراه خانواده به بمبئی رهسپارودرآن دیار با وجود اشتغال بکار بتحصیل انگلیسی پرداخته وباآغازجنگ جهانی دوم با نگیزه ناخوشی بکرمان مراجعت ودرپلیس جنوب با درجه ستوانی بکارمشغول وبنایب برزو مشهورمیگردد. درضمن اشتغال درارتش پلیس جنوب ، درمدرسه زرتشتیان نیزبتدریس زبان انگلیسی میپرداخت . روانشاد میرزا برزودارای تقدیرنامه ازفرمانده پلیس جنوب میباشد. پس ازبرچیده شدن پلیس جنوب ،با وجود احتیاجی که ارتش نوین بافسران تحصیل کرده داشت ، میرزا برزوتعلیم وتربیت جوانان وتدریس زبان انگلیسی را در مدرسه زرتشتیان برگزیدونظامت مدرسه را نیزعهده دارشد. روسای مدرسه زرتشتیان کرمان طی زمان عبارت بودنداز ارباب کیخسروشاهرخ ،دستورکیخسروهورمزدی، دستورخدایار دستورنامدارکه پس ازمدتی به یزدمراجعت مینماید ،سپس میرزا ابوالحسن خان ارجمند وآقای خدائی وبعدمیرزا برزوبا وجودیکه شغل نظامت را عهده دار بود ، بمدیریت مدرسه زرتشتیان برگزیده شدواغلب نیزعضویت انجمن زرتشتیان کرمان را برعهده داشت .از خصوصیات این مردارجمند اینکه درمقابل پیشنهاددیگران دایربراستخدام با حقوق بیشتر بخدمات فرهنگی وباحقوق کمتراکتفا نمود. با وجودیکه پیمانکارها حاضرشدنداورا با حقوق ۱۵۰۰۰ریال استخدام نمایندوی همان حقوق ۲۰۰۰وبعد ۴۰۰۰ ریال وخدمت فرهنگی راترجیح داد. انضباط مدرسه وپایه تحصیلات همیشه بالابودوهیچ فرقی بین متنفذین و سایرین وتوانگران وبینوایان نمیگذاشت . شهرداری کرمان بپاس خدمات بیدریغ فرهنگی او ،خیابان وصل بمدرسه را بنام اوبخیابان برزوآمیغی نامگذاری کرد.میرزا برزوبسال۱۳۴۸خورشیدی بسرای جاویدان وگروشمان برین شتافت .

کشورخانم مزدیسنا فرزندکیخسرو : زرتشتی کرمانزمین است . درکودکی درمدرسه جمشیدی بنیادیافته ارباب جمشیدنامی وبسرپرستی وآموزگاری با نویش مرواریدخانم اداره میشده تحصیل کرده تحصیلات فارغ التحصیلی آن مدرسه معادل کلاس چهارم ابتدائی امروزی بوده وبانگیزه شاگردممتازمدرسه باخذمدال نقره نایل میشود. درسال ۱۳۰۵خ دردبستان دخترانه شهریاری برای معلمی برگزیده میشود. درضمن تدریس درامتحانات ششم ابتدائی ومتوسطه شرکت ودرسال ۱۳۱۵باخذدیپلم ریاضی توفیق مییابد. درسال ۱۳۳۴باز درضمن اشتغال بمدیریت دبیرستان دخترانه کیخسروشاهرخ ودنبال کردن تحصیلات بدریافت دیپلم دانشسرای مقدماتی نایل میگردد. دردبستان شهریاری که بهمت شادروان ارباب شهریار راوری وبسرمایه شهریار تفتی ساکن برمه ساخته شده مدت ۹سال مجانا"بخدمت آموزش وپرورش پرداخته است . ازسال ۱۳۱۵تاسال ۱۳۳۳مدیریت

دبستان شهریاری را داشته ،سپس تا سال ۱۳۴۹بمدت ۱۶سال مسئول اداره‌کردن‌دبیرستان دختران‌ه‌کیخسروشاهرخ درکرمان بوده‌ودرآنجا دوره‌خدمت فرهنگی خودرا بپایان رسانده ودرمهرماه ۱۳۴۹خ ببازنشستگی نایل میشود. درمدت خدمت همیشه موردتقدیروتشویق روسای وقت وحتی استاندارقرارگرفته‌وصاحب بیست تقدیرنامه میباشدکه ۱۱نامه ازفرهنگ استان وپنج‌نامه ازطرف اداره‌تربیت بدنی وبقیه ازسوی استاندارورؤسای شهربانی و پیشکاردارائی صادرشده‌است.

موبدرستم‌شهزادی : متولد ۱۲۹۱خ‌فرزندموبددینیارموبدبهرام‌هماوندازموبدان برجسته‌یزدمیباشد. پس ازاتمام‌تحصیلات عالی خوددرکالج آمریکائی تهران باتفاق موبدآذرگشسب بسرپرستی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی دردانشگاه‌مذهبی‌کاماآتورنان اینستی‌تیوت بمبئی که‌ویژه‌تعلیم‌وتربیت موبدزادگان دررشته‌اموردینی زرتشتی‌وزبان پهلوی واوستا میباشدبتحصیل پرداخت. پس ازپایان دوره‌تحصیلات دانشگاه‌ونیل بمقام روحانی ناورومرتب باکنیه‌هیربدی بایران ویزدبرگشت. دردبیرستان پسرانه‌ودختران‌ه مارکاربتدریس دروس دینی‌وانگلیسی ودبیرستان ایرانشهربتدریس انگلیسی پرداخت درسال ۱۳۲۶خ بدعوت انجمن زرتشتیان تهران بپایتخت مهاجرت ودردبیرستان های انوشیروان دادگروفیروزبهرام‌بتدریس زبان انگلیسی ودروس دینی پرداخت ودرضمن عهده‌دارسخنرانیهای دینی درجشنها ومراسم‌مذهبی گردید. متن سخنرانیها ومقالات بسیارا ودرزمینه‌دینی درمهنامه‌های هوخت ،پندار ،سازمان‌فروهروانجمن زرتشتیان و غیره‌بچاپ رسیده‌است. موبدرستم‌شهزادی نگارنده‌پنج دوره‌تعلیمات دینی ودوجلد دین دانش‌جهت دانش‌آموزان وجوانان زرتشتی‌است. تالیفات دیگراوترجمه‌زناشوئی درایران باستان تالیف جمشیدکاتراک وترجمه‌آموزشهای زرتشت تالیف تهمورث ستنا میباشد. درسال ۱۳۵۳خ انجمن زرتشتیان تهران موبدرستم‌شهزادی را بسمت سردفتری ازدواج زرتشتیان برگزیدکه‌اینک نیزبادامه‌آن کارمشغول است. ضمناً"بعنوان‌نمایندهٔ زرتشتیان درنخستین مجلس‌خبرگان انتخاب وباکمک دیگرنمایندگان بتدوین وتصویب قانون اساسی جمهوری اسلام‌پرداخت. اینک بسمت سردفتری موقتاً"عهده‌دارموردبیر خانه‌انجمن زرتشتیان تهران درگردش ۳۲میباشد.

روانشاداستادرستم‌خدابخشی :فرزندخدادادخدابخش باشنده محله‌راحت آبادتفت وآموزگاردبستان آنجابنام‌دبستان پسرانه‌رستمی، ازسال ۱۲۷۸خ هنگام‌تاسیس‌دبستان نامبرده‌تاسال ۱۳۱۶خ‌هنگام‌درگذشت درتعلیم‌وتربیت نونهالان وجوانان زرتشتی محله‌های تفت که‌اینک صاحب نام‌وجاه میباشندوباحقوق بسیارناچیزآن زمان فعالیت ابرازمیداشته‌است.

آقای اردشیرفرهمندفرزندمهراب : باوجودبینوائی وعدم‌استطاعت پدرواشتغال بکاربرای تحصیل معاش بانگیزه‌شوق آموختن تاکلاس هشتم‌درمدرسه‌زرتشتیان کرمان

بتحصیل میپردازد. درضمن از سال ۱۳۱۵خ درکلاس سوم وچهارم زرتشتیان بتدریس میپردازد وتحصیلات خودرا نیزدنبال ودرسال ۱۳۲۰با خذدیپلم موفق وتا سال ۱۳۲۸از طرف دولت بآموزگاری درمدرسه زرتشتیان منصوب میگردد. درآنسال بتهران منتقل و تحصیلات خویش را دنبال ودرسال ۱۳۳۱با خذلیسانس توفیق مییابد. با وجودیکه درسال ۱۳۵۵خ از وزارت آموزش وپرورش بازنشسته میگرددبا زهم درمدارس ملی بتدریس میپردازد. آقای فرهمندبانگیزه باوریهای خویش پنجسال ازوقت گرانبهای خودرا درخدمت زندان بآخرمیرساند.

بانوخانم بهزادیان: فرزندکیخسرومتولدومتعلم شهرتهران ازسن ۱۱سالگی برای تاریخچه دردست متجاوز از ۴۲سال بتدریس وخدمت بفرهنگ مشغول گردیده وبهترین سالهای زندگی خودرا ،باپشتکار وعلاقه بدون انتظارپاداش مادی وقف پرورش هزاران دختر، دوشیزه کشورنموده است. بگفته سالنامه آموزشگاه زرتشتیان "بدون اغراق میتوان گفت که قسمت اعظم معروفیت دبیرستان انوشیروان دادگرمرهون زحمات این مربی بی نظیروبانوی عالیقدربوده. نظامت دبیرستان نیزمدتهای مدیدبا اوبوده. علاوه بر دقت درطرزرفتاردانش آموزان درمحیط مدرسه درخارج نیزمراقب رفتارآنان بوده است. بانوخانم چهارنشان اخلاقی ازانجمن محترم زرتشتیان تهران ویک مدال فرهنگی بنا بتصویب شورای عالی فرهنگ ومقدارزیادی تقدیرنامه ازطرف انجمن زرتشتیان،وزارت فرهنگ ووزارت کشورداشته وازطرف رضاشاه بزرگ نیزموردتشویق قرارگرفته اند.

بانوخانم یک ناظم بی‌نظیرویک سرپرست دلسوزدبیرستان انوشیروان دادگربوده است.

میرزا فریدون کیامنش: فرزندنوشیروان بهمردشریف آبادی وباشنده تهران طی مدت ۴۳ سال زندگی خودرا درخدمت بفرهنگ وتعلیم وتربیت نونهالان وجوانان کشور صرف نموده است. ازسال ۱۳۰۵خ مدیردبستان دینیاری دریزدبوده وچهارسال بعدبمدیریت آموزگاری دبستان خسروی درهمان شهربرگزیده شد. سپس بتهران مراجعت وتا سال ۱۳۵۳خ ازسوی انجمن زرتشتیان درآموزشگاههای انجمن سمت بازرسی مدارس را داشته است. میرزا فریدون ازسوی وزارت فرهنگ وقت باخذنشان درجه دوم علمی وتشویقنامه های بسیاری ازسوی انجمن زرتشتیان وهم‌وزارت آموزش وپرورش نایل گردیده است.

کیخسرووصالی: فرزندسروش اسفندیاریادگارمعروف به‌یادی ازسال ۱۳۲۱خ پیشه‌آموزگاری راآغازوطی مدت ۱۷سال دردبستان جمشیدجم ودبیرستان فیروزبهرام ودبیرستان انوشیروان دادگربتعلیم وتربیت نونهالان وجوانان ودردبستان رهنما بسمت مدیریت درخدمت فرهنگ کشوراشتغال داشته است. درضمن بازرس وسپس معاون اداره فرهنگ ناحیه ۲تهران بوده ودرسال ۱۳۵۱خ ببازنشستگی نایل میشودلیکن پس ازبازنشستگی ۱۴سال درفرهنگ شمیران بسمت معاون انستیتوبخدمت فرهنگ کشورمشغو

بوده‌است .

کیا مرزا فشاری‌علی‌آبادی :فرزندبهرام‌ازسال ۱۳۳۴خ درخدمت فرهنگ کشوردر آموزشگاه‌های مختلف میهن طی مدت ۲۲سال بهترین دوران زندگی خودرا صرف تعلیم‌و تربیت جوانان صرف نموده‌ومدتی نیزدردبیرخانه‌انجمن زرتشتیان تهران بخدمت اجتماع مشغول بوده‌است واینک همونداانجمن زرتشتیان تهران میباشد .

آقای رستم‌یارش :فرزندبهرام‌خسروبهرام‌بهلول خرمشاهی متولد۱۲۹۷خ دریزد آموزگارفعال وپرشوری است که‌تدریس‌کلاسهای درسی ودینی دبستانی اوستا ودینی دبیرستانی ازمهرماه۱۳۱۶طی مدت ۴۳سال برعهده‌داشته‌است . دردبستانهای روستاهای یزدچون قاسم‌آبادومبارکه‌مشغول تدریس‌گردیده‌ودرسال ۱۳۲۲بدبستان خسروی یزد بسرپرستی ارباب سهراب کیانیان‌منتقل وبواسطه فعالیت ودلسوزی درکارتدریس موردنظرومراحم ارباب سهراب واقع میگردد. درسال ۱۳۲۷بانگیز درگذشت مادرمهربان وتنهائی بتهران عزیمت ودردبستان جمشیدجم‌بتدریس مشغول وسپس‌باشاره مدیردبستان تدریس اوستا ودروس دینی‌کلاسها باوواگذارمیشود. نظربحسن خدمتی که‌درتدریس دروس دینی دردبستان جمشیدجم‌ازخودابراز میدارد، تدریس اوستا ودروس دینی دبیرستان فیروزبهرام‌نیزهفته‌ای چندساعت باومحول‌میشود پس‌از۲۳سال خدمت درآموزشگاههای زرتشتیان به سال ۱۳۵۰خ دوره‌بازنشستگی خودرا آغازمینماید. ولی بواسطه‌فقدان آموزگاردینی بازتدریس دروس دینی دبستان جمشیدجم‌ودبیرستان فیروزبهرام‌وانوشیروان دادگر بعهده‌اوواگذارمیشود. درضمن ازبدوتاسیس سازمان فروهرجوانان زرتشتی باوجود کهنسالی عهده‌دارتدریس اوستا ودروس دینی آنجاست . ضمناً"مدت ۱۲سال درکلاس دینی دیگردرنارمک بتدریس دروس دینی مشغول وسپس‌ادامه‌تدریس آنرابجوان متعلم‌آنجا واگذارمینماید .

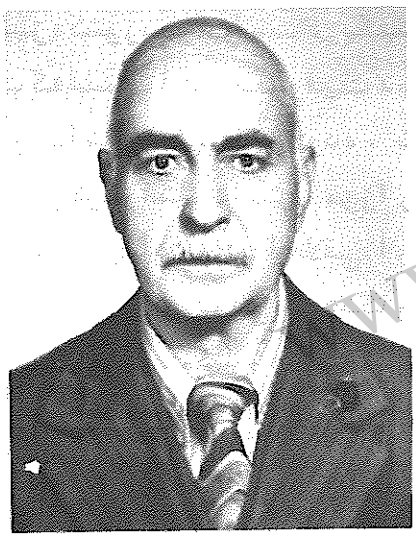

بانودولت کیزادی شریف‌آبادی :فرزنددینیارازسال ۱۳۴۳خ دردبستان چنگیز پوردرتهران بسمت آموزگاری بخدمت فرهنگ کشوروتعلیم‌وتربیت جوانان مشغول‌گردید پس‌ازچهارسال بسمت مدیریت واینک درناحیه ۱۵ آموزش وپرورش مدرسه‌را هنمائی معاون مدرسه میباشد .

روانشاداستادارد‌شیردبستانی :فرزندخدادادخسروشریف‌آبادی ازسال ۱۳۰۹خ هنگام‌تاسیس دبستان جمشیدی درروستای شریف‌آباد‌بهزینه‌یکی‌ازنیکوکاران محل

www.tabarestan.info تبرستان

آقای جمشیدخدارحم، تا سال ۱۳۲۶خ هنگام با زنشستگی آموزگار دبستان نامبرده بوده. اغلب جوانان زرتشتی شریف آبادانش ابتدائی خودرا از او فراگرفته‌اند. روانشاد استاد اردشیر یکی از بیست نفرکودکان زرتشتی است که روانشاد مانکجی لیمجی‌ها تریا به هزینه انجمن اکابر صاحبان بمبئی از یزدبتهران برده ودردبستان موسسه خویش درتعلیم وتربیت آنها کوشش نموده است.

روانشاد بهرام منوچهری: فرزندخدادادازسال ۱۲۹۱خ هنگام تاسیس دبستان در روستای مزرعه کلانتربا همت وسرمایهٔ روانشاد اردشیرخسروبهمردی، که اینک دبستان جمشیدی واردشیری نامیده میشودتا سال ۱۳۱۸خ دردبستان نامبرده بتعلیم وتربیت دینی ورسمی نونهالان وجوانان فعالیت داشته است.

درسال ۱۳۱۷خ بنابه کمبودی که برای تعلیم دوشیزگان احساس میگردد، روانشاد جمشیداستادبهرام شهریار بنابه پیشنهاد آقای اردشیرجهانبخش نمیری آن را ازنوساختمان وبخش دختران را برآن اضافه مینمایدوبدبستان شش کلاسه تغییر میدهد.

آقای اردشیری نمیری: فرزندجهانبخش باشنده مزرعه کلانترازسال ۱۳۱۸خ تا سال ۱۳۲۶بمدیریت وآموزگاری دبستان جمشیدی واردشیری مزرعه کلانترکه اینک دبستان مختلط نامیده میشوداشتغال داشت. سپس بتهران مهاجرت ودردبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران بخدمت اجتماع مشغول میباشد. دبستان نامبرده اکنون نیزبوسیله اداره آموزش وپرورش اداره میشود.

مهندس بهمن جمشیدی: فرزندجمشیدلیسانسیه مهندسی برق، ازسال ۳۴-۱۳۳۱خ هنرآموزهنرستان تهران بوده، اما قبلا ازآن دردوسال ۲۴-۱۳۲۳دردبیرستان فیروزبهرام بصورت حق التدریس انجام وظیفه مینموده است ازسالهای ۱۳۳۴تا ۱۳۴۵درهنرسرای عالی وپلی‌تکنیک تهران ودانشسرای عالی صنعتی بآموزگاری مشغول، لیکن ازسال ۱۳۴۵تا ۱۳۵۷کارشناس ومعلم دانشکده علم وصنعت ایران بوده است وچنددوره هم درانجمن زرتشتیان تهران بسمت همونده درخدمت اجتماع کوشش میکرده.

مهرانگیزشید: فرزندبهرام خدمات فرهنگی خودرا ازسال ۱۳۱۸خ آغازنموده وتا سال ۱۳۳۳درچنددبستانهای تهران بتعلیم وتربیت نونهالان پرداخته وپنجسال را تا ۱۳۳۸ در مدرسه ایرانیان بمبئی سمت آموزگاری داشته وتقدیروتحسین اولیای دانش آموزرا ندا کسب نموده هنگام مراجعت به ایران ازسال ۱۳۳۸تا ۱۳۵۵دردبستان دولتی تهران بانجام وظیفه آموزگاری مشغول بوده است.

گوهربانوشید: فرزندبهرام ازآغازسال تحصیلی ۱۳۲۰تا ۱۳۵۵خ دردبستانهای گوناگون تهران بتعلیم وتربیت نونهالان مشغول بوده است وسه سال را دردبستان گیو آموزگار رخیا طی بوده.

مهین بانوشید :فرزندبهرام ازسال تحصیلی ۱۳۲۸تا پایان آن در۱۳۴۹خ درکار مربی‌وحسابداری ونظامت مدارس تهران مشغول بوده و۱۸سال مدیریت ،نظامت و حسابداری کودکستان رستم‌آبادیان را بوجه‌احسن اداره‌نموده‌است .

دغدویه‌کاجیان : فرزندخداداد ازسال ۱۳۲۹خ‌تا پایان سال ۱۳۵۹دردبیرستان انوشیروان دادگربکارمندی دفتری سرافراز بوده‌است .

استادکیخسروخسرویانی :فرزنددینیارکشاورزروستای رحمت‌آبادیزدبوده . ۴۲ سال جوانی خودرا درخدمت فرهنگ ودانش روستای خوددررحمت‌آباد صرف نموده . هنگام مهاجرت بتهران ۱۸سال متوالی دررستم‌باغ تهران پارس درتعلیم‌اوستا بنونهالان آنجا جهدی بلیغ‌داشته‌اینک با وجودکهنسالی درسن ۹۳طی ۱۵سال گذشته‌بواسطه‌خامخواری تندرستی ازدست رفته‌خودرا بازیافته‌درکمال سلامتی درآدریان رستم‌باغویاوری‌موبد فعالیت مینماید .

هرمزدیارخورشیدیان : فرزندنامدارازسال ۴۳-۱۳۳۵خ‌دردبیرستان یزدوازسال ۱۳۴۳تا امروزدردبیرستانهای تهران بدبیری وتعلیم‌وتربیت جوانان،جوانی خود را صرف مینماید .

اسفندیارماوندادی :فرزندبمان رشیدقاسم‌آبادی متولد۱۲۹۸خ تحصیلات ابتدائی خویش را دردبستان چهارکلاسه‌روستای خودودوره‌اول متوسطه‌را دردبیرستان مارکاریزد بپایان رسانیده‌ودوره‌دوم‌را درشیرازدردبیرستان نظام‌وچون مواجه‌باجنگ دوم‌جهانی بوده‌بانگیزه‌گسیختگی کشورا ونیزگسیخته‌گشته‌سال آخررا بپایان نمیرساند .پس از دو سال سربازی ،اردوی‌تعلیماتی ورزش را درسال ۱۳۲۴درمنظریه‌تهران طی‌نموده‌بدبیری دبیرستانهای تهران منصوب و۲۰سال دردبیرستانهای گوناگون تهران سمت دبیری ورزش را داشته‌درسال ۱۳۴۰رئیس تربیت بدنی ناحیه‌چهارتهران واز۵۳-۱۳۴۸رئیس تربیت بدنی آموزش وپرورش ناحیه۱۶تهران بوده‌است . لیکن درخلال مدت خدمت بورزش کشور ازتحصیلات عالی خویش نیزغافل نبوده‌ودررشته‌هنرپیشگی وکارگردانی درسال ۱۳۴۸از وزارت فرهنگ وهنرفارغ‌التحصیل میگرددودربسیاری ازفیلمهای هنری‌وتجاری اداره تلویزیون شرکت مینماید .ازسال ۱۳۴۰بمدت سی‌سال دررشته‌شنا معلم‌وکلاسهای نجات غرق وامورفنی‌شنا رادرامجدیه‌تهران اداره‌میکرده‌وهشت سال هم‌دبیرفدراسیون شنای کشور بوده‌است . درطی مدت خدمات خویش بکشوربا اخلاص وصمیمیت وپشتکارودرستی طبق آموزش زرتشتی رفتارنموده‌بادوستان واستادان برجسته‌تماس نزدیک حاصل مینماید .

مهین مهربان شاهویر : دبیرزبان ازسال ۱۳۳۳تا ۱۳۴۲خ‌دردبیرستان انوشیروان دادگردرتهران درتعلیم‌وتربیت دوشیزگان فعالیت داشته‌است .

www.tabarestan.info تبرستان

بهرام خسروی : فرزندبهمن(بهمرد)درسال ۱۳۱۸با خذدیپلم (علمی سابق) نائل گردید.

ازاول آذرماه ۱۳۱۷تا پایان شهریور۱۳۲۵دردبیرستانهای پسرانه ودختـــرانه مارکاریزدتدریس وسپس نظامت ودفترداری دبیرستان پسرانه مارکاررا عهده دار بود.

درشهریور۱۳۲۵برای ادامه تحصیل عازم تهران گردیدو درسال ۱۳۳۰با خذلیسانس درعلوم ریاضی وهمچنین علـــوم تربیتی نائل گردیدوبرای دبیری بکرمان اعزام شدوپنـــج سال متوالی دردبیرستانهای دولتی کرمان ریاضیـــات را تدریس میکرد. درسال ۱۳۳۵به تهران منتقل ودردبیرستانهای دولتی مشغول تدریس میشود.درضمن دردبیرستـــان فیـــروز بهرام نیزتدریس ریاضیات را عهده دار میگردد،درسال ۱۳۵۳ بافتخار بازنشستگی نائل وتاپایان شهریور۱۳۵۹دردبیرستان فیروزبهرام بتدریس ادامه وازاول مهرماه۱۳۵۹با نگیزه دولتی شدن همه مدارس وی نیز بازنشسته میشود.

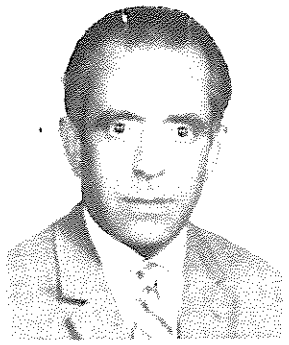

بانوسلطان ماوندادی : فرزندرستم حقانگی باشنده با باختدان ازشهرستان تفت یزدومتولد۱۳۰۴خ تحصیلات ابتدائی رادردبستان مروارید تفت ودوره اول متوسطـــه را دردبیرستان مارکاردریزدودوره دوم را درهنرستان بانوان تهران بپایان رسانـــده و درسال ۱۳۲۸فارغ التحصیل میگردد.درحرفه های خیاطی،گلدوزی وطراحی موردعلاقه خویش کمال مهارت را تحصیل ودرسال ۱۳۲۹باستخدام وزارت آموزش وپرورش درمیآید.طی مدت ۲۵سال بسمت آموزگاری ونظامت دردبستانهای تهران باکمال صمیمیت ودرستی انجام وظیفه نموده ،کتبا"موردتقدیروتشویق مدیران مربوطه میگردد.

مهربان شاهویر: فرزندشاهویرازدوران تحصیلی وآموزگاری یادبیری اوبی اطلاع میباشیم همینقدرمیدانیم ازسال ۱۳۰۲تا ۱۳۰۴خ مدیردبیرستان فیروزبهرام بوده و در دوره های ۱۴،۳،۱۵نیزافتخارهموندی انجمن زرتشتیان تهران رادارا بوده است

جمشیدباستانی : فرزندبهرام گشتاسب حسینی متولد۱۳۰۲خ تحصیلات ابتدائـــی و متوسطه را دریزدبپایان رسانیده سپس دوره های تحصیلی دانشکده علوم شیمی دانشگـــاه تهران،دانشکده افسری مخابرات دردرجه ستوان دوم ومدیریت امنیت ملی دانشگاه پدافند ملی را درسال ۱۳۳۱خ بآخرمیرساند.خدمات فرهنگی خودرا بسمت دبیری دردبیرستانهای حومه وتهران ازسال ۱۳۳۱آغازوازسال ۱۳۳۶تا ۱۳۴۷بسمت کارمندومعاون ورئیس اداره گذرنامه درخدمت وزارت آموزش وپرورش درادارات موردانشجویان خارج ازکشوربانجام وظیفه مشغول میگردد. سپس بوزارت علوم وآموزش عالی منتقل وازسال ۱۳۴۷تـــا ۱۳۵۱ بسمت ریاست گذرنامه ادارات موردانشجویان خارج وریاست ادارات موردانشجویان خارج

www.tabarestan.info تبرستان



وزارت علوم‌وآموزش عالی‌درخدمات فرهنگی فعالیت مینماید .ازمهرماه ۱۳۴۹تا مهر ماه ۱۳۵۹باسمت فوق دوره‌دانشکده‌مدیریت دانشگاه‌پدافندملی راطی میکنند .ازسال ۱۳۵۱تاسال ۱۳۵۸دروزارت علوم‌وآموزش عالی سمت کارشناس مسئول دفترامورداتشجویان وسرپرست ومدیردفاع غیرنظامی وبعدمعاون اداره‌کل امورداتشجویان خارج‌را بعهده‌داشته است ودرپایان سال ۱۳۵۸خ‌باسمت مدیرکل‌امورداتشجویان خارج ازکشوردرگروه ۱۱پایه ۱۵ببازنشستگی سرفرازمیشود .

آقای باستانی افزون برپستهای نامبرده‌بموقع‌درسمت های زیرنیزانجام‌وظیفه‌نموده‌است . ۱ـ نماینده‌دبیرخانه شورای هم‌آهنگی درکمیسیون برنامه‌های تابستانی دانشجویان ایرانی مقیم‌خارج ازکشور . ۲ـ سرپرست ومدیردفاع‌غیرنظامی ۳ـ عضوعلی‌البدل دادگاه‌بدوی اداری وزارت علوم‌وآموزش عالی .

آقای باستانی بموجب‌دوازده‌ابلاغ وزارتی واداری موردتشویق وتقدیرقرار گرفته‌که‌شوه‌سرفرازی اجتماع میباشد .

آقای جمشیدباستانی پایان نامه‌تحصیلی خودرادرسال تحصیلی ۵۰ـ۱۳۴۹ تحت عنوان "فرارمغزها "تدوین نموده‌که‌بادرجه‌عالی موردقبول استادان دانشگاه‌پدافند ملی قرارگرفته‌است کتابی‌است که‌براستی اطلاعات وسیعی دربردارد .

جمشیدپیشدادی : فرزندرستم‌متولد ۱۳۰۲خ تحصیلات خودراتاپایان دوره‌متوسطه واخذدیپلم‌دریزدبانجام‌رسانیده‌وخدمات فرهنگی خودرابلافاصله‌باسمت مدیریت دبستان یکی‌ازدبستان روستاآغازوپس‌ازیکسال دردبیرستان کیخسروی یزددرضمن تدریس‌بسمت معاون‌ورئیس دبیرستان وسرپرست دبستانهای تابعه‌آن درروستاهای یزدتحت اداره انجمن پارسیان هندمنصوب میگردد .آقای جمشیدپیشدادی بنابعشق دینداری وحرارت ناشی‌ازآن درروزهای تعطیلی تابستان کلاسهای دینی‌را دردرمهرنوش دریزداداره و جوانان زرتشتی همکیش‌را باصول وآموزش‌کیش خودوفلسفه‌دین زرتشتی آشنا میسازد . آقای پیشدادی جوانترین عضوکنکاش یزدبوده‌که‌برای رهبری اجتماع ازبزرگان‌گروه وسران دینی جماعت تشکیل میشده .خانه‌آقای‌پیشدادی دریزدمرکزگردهم‌آئی جوانان ودوستان همکیش بوده‌وبنیان سازمان جوانان زرتشتی یزددرآنجانهاده‌شده . آقای پیشدادی برای بیدارکردن غرورملی‌واحساسات ایراندوستی دراجتماع نمایشنامه‌های ازنوشته‌وکارگردانی خویش دریزدبرروی صحنه‌میآورده‌گفتارش درگردهم‌آئیها وجشنها درموردفعالیت درانجام‌کارهای اجتماعی وعلاقمندی بکیش وپیروی سنن ورسوم‌زرتشتی ومشوق جوانان بوده . آقای جمشیدپیشدادی برای ادامه‌تحصیلات خودبسال ۱۳۲۶خ به تهران مسافرت ودرضمن ادامه‌خدمات فرهنگی خوددردبیرستان فیروزبهرام‌تحصیلات

www.tabarestan.info تبرستان

خودرا دردانشگاه تهران دنبال مینماید. آقای پیشدادی نخست بسمت دبیرزبان وپس از هفت سال درسال ۱۳۳۳بسمت نظامت وسپس معاونت دبیرستان فیروزبهرام با عشق و دل سوزی فعالیت ووظایف محوله را انجام میدهد. آقای پیشدادی پس ازمتجاوزازسی سال خدمات فرهنگی بافتخار بازنشستگی نایل میگرددوبواسطه عشق ودلسوزی که درانجام خدمات خویش ابرازداشته چه دریزدوچه درتهران بنام یک فرهنگی جدی شناخته شده است. آقای جمشیدپیشدادی سالها درکمیسیون فرهنگی انجمن، بزرگ کنکاش ،سازمان فروهر عضویت داشته .هم اکنون علاقمندبسازمان ودرسازمان جوانان زرتشتی تهران جزوهئیت مدیره ومدتی رهبری انتشارات وچاپ مجله اندیشه ما را بعهده داشته .هم اکنون نیزضمن گذراندن دوران بازنشستگی وانجام کارمختصربمطالعات خویش ادامه میدهد .بعنوان شاعرونویسنده جماعت ناموراست .مقالات واشعارش بنامهای مستعاردرمجلات کشور و جماعت بچاپ رسیده بویژه درسرودن سرودواشعاربزبان دری زرتشتی شهرت بیشتری دارد تالیفات آقای پیشدادی عبارتست از ۱ـ هدیه فروردین ۲۹محتوی داستان ونمایشنامه واشعارسروده خود. ۲ـ کتاب گرامرزبان انگلیسی (پیشبر)بهمکاری آقای برزین. ۳ـ دین آموزسه جلدکه درکلاسهای دینی سازمان تدریس میشود. ۴ـ جلدچهارم دین آموزآماده چاپ است. ۵ـ کتابی مشتمل بردوبیتی‌ها بزبان دری وفارسی ازسرودهای خوددردست تهیه وچاپ. ۶ـ اصطلاحات معمول درزبان دری. ۷ـ شادیها وغمهای جماعتی. ۸ـ متونی اززبان دری وخلاصه‌ای ازگرامرآن که امیداست بزودی چاپ ودردسترس علاقمندان قرار گیرد.

بختیارعدالتی : فرزندشاه‌بهرام دارای گواهینامه تربیت معلم ۲۸سال جوانی خودرا ازسال ۱۳۲۵درخدمت بآموزش وپرورش چوانان دردبستانهای گوناگون ارومیه و تهران صرف ودرسال ۱۳۴۹خ بسمت کارگزین ناحیه ۱۴ آموزش وپرورش تهران منصوب ودر سال ۱۳۵۳وانجام وظایف محوله باراستی وعشق خدمت بمیهن بافتخار بازنشستگی نایل میگردد.

رستم‌ستودیان : فرزندنگهدار دیپلمه سال ۱۳۲۲یزدخدمات فرهنگی خودرا بسمت آموزگاری درادارهٔ آموزش وپرورش یزدبسال ۱۳۲۳خ آغازودرسال ۱۳۴۲بتهران منتقل وتاپایان سال ۱۳۵۶خ خدمات فرهنگی خودرا باعشق ودلسوزی بپایان رسانیده وببازنشستگی سرافرازمیگردد. اینک باسازمان فروهرهمکاری داشته وآموزگاردینی کلاس نونهالان آنجا میباشد.

مهربانوباستانی‌نیا : فرزندبهرام متولد۱۳۲۲خ دارای مدرک پرستاری ازآموزشگاه بهیاری، دیپلم‌طبیعی وفارغ‌التحصیل دوره یکساله تربیت معلم، لیسانس روابط عمومی وامور اجتماعی. ازسال ۱۳۴۵خ خدمات فرهنگی خودرا بسمت آموزگاری ومتصدی امور دفتری دردبستانها ودبیرستانهای تهران درخدمت وزارت آموزش وپرورش آغازودرضمن

تحصیلات خویش را تا توفیق با خذدرجه لیسانس روابط عمومی و اموراجتماعی دانشکده علوم ارتباطات بسال ۱۳۵۴میگردد. ازتاریخ ۱۳۵۵بسمت دبیری دردبیرستانهای شمیران با درستی وحسن رفتار چنانکه شایسته یک زرتشتی میباشد مشغول فعالیت وموجب رضایت مافوق خودرا جلب نموده است.

بانوپاکان (باستانی) : فرزندکیخسروارد شیرازسال ۱۳۳۳خ خدمات فرهنگی خویش را با استخدام درورارت آموزش وپرورش آغازودرطی مدت ۲۰سال تاسال ۱۳۵۳ که به بازنشستگی مفتخرمیگرددیکی ازآموزگاران نمونه تهران بوده که براستی وباکمال محبت درراه تعلیم وتربیت فرزندان کشورکوشا بوده است.

دغدویه سلامت :فرزندبهمن خدمات فرهنگی خویش راازمهرماه ۱۳۲۱خ آغازوتاسال ۱۳۴۰دردبیرستان انوشیروان دادگربسمت نظامت وتدریس مشغول بوده سپس باهوازو رشت منتقل وبازبتهران مراجعت ودرسال ۱۳۵۲ببازنشستگی سرافرازمیگردد.

پروین گشتاسب : فرزندافلاتون در۱۳۳۲خ تاسال ۱۳۴۶دردبستان گیوبسمت نظامت تدریس ودفترداری بخدمت فرهنگی مشغول وسپس خودرا بازنشسته میسازد.

فریدون پشوتنی زاده :فرزندبهرام رستم خرمشاهی خدمت فرهنگی خویش راازسال ۱۳۳۰خ تا ۱۳۳۸دردبستان جمشیدجم بسمت آموزگاری آغازمیکندسپس تاسال ۱۳۵۹بتدریس خصوصی میپردازدودرشرکت تجاری مستخدم میگردد.

رستم کیفر: فرزندمیرزا خدامرادازسال ۱۳۲۳خ تا ۱۳۴۴دراستان یزدوسپس درتهران دردبستان دولتی وملی بسمت مدیریت وتدریس درخدمت بفرهنگ کشورمشغول فعالیت بوده است ودرسال ۱۳۴۴خ ببازنشستگی مفتخرمیگردد.

کیخسروخشنودی : فرزندبهمن ازسال ۱۳۲۰خ واردخدمت فرهنگی میشودوازشاعران بنام زرتشتی میباشدکه اشعارش درمجلات وجرایدوقت تهران منتشرشده است. حدودسال ۱۳۴۵ ازخدمت فرهنگی خودرا مستعفی ساخته بنویسندگی میپردازدوبسال ۱۳۵۷گیتی بدرودمیگوید.

خسروباستانی‌فر: فرزنددینیارخدمات فرهنگی خودراازسال ۱۳۳۳خ آغازوتا۱۳۴۵ دردبیرستان فیروزبهرام بسمت دبیرزبان درتعلیم جوانان کوشش مینموده. سپس متوجه خدمات اداری دولتی گشته بمدیریت کل سازمان اموراداری واستخدامی کشور منصوب میگرددودرسال ۱۳۵۹ببازنشستگی مفتخرمیشودلیکن بسمت عضوهئیت مدیره سازمان فروهردرخدمت بجوانان زرتشتی فعالیت مینماید.

دولت نیک منش : فرزندجمشیدسالها دردبستان سمت آموزگاری داشته وپس ازطی دوره دانشسرای عالی ورزش دردبستانهای تهران دبیرورزش بوده وچندین سال دردانشگاه تهران سمت مربی آموزشی ورزش راداشته است.

www.tabarestan.info تبرستان



ماه‌خورشیدپارینه: فرزندخدارحم‌بهمرد از سال ۱۳۱۹خ دربخش ورزش فعالیت مینموده‌وازسال ۱۳۲۶درآموزشگاههای تهران بویژه‌دبیرستان انوشیروان دادگرونیزدردانشگاه‌تهران سمت دبیری ورزش را داشته‌است ودرسال ۱۳۴۶بافتخار بازنشستگی نایل ولی تاسال ۱۳۵۸دردبیرستانهای ملی انجام وظیفه مینموده‌است.

هرمزدپارینه: فرزندخسروفارغ التحصیل اولین دوره‌دانشسرای تربیت بدنی ایران بودکه‌ازسال ۱۳۱۹واردخدمت فرهنگی شد.



پارینه‌ابتدادردبیرستان علمیه‌تهران وبعدها بترتیب دردبیرستانهای دارالفنون،البرز،فیروز بهرام‌ودانشگاه‌تهران انجام‌وظیفه‌نمود.اوعلاوه‌بر خدمات فرهنگی،ازنخستین سال خدمت تاسال ۱۳۴۲به مدت ۲۱سال دردانشکده‌افسری عهده‌دارامورورزشی این دانشکده‌بود. پارینه‌دررشته‌های کشتی،بسکتبال شناوفوتبال صاحب تجربیات واطلاعات باارزشی بودو درخارج ازمدارس این رشته‌ها را به‌علاقه‌مندان تعلیم میداد. اودرکلیه‌جشنهای ورزشی چهارم‌آبان‌عهده‌دار کارنرمش دانش‌آموزان دبیرستان انوشیروان دادگربودوبارها بخاطرابرازشایستگی ولیاقت موردتفقدشاهنشاه‌آریامهرقرارگرفت وبدریافت نشان افتخارازدست معظم‌له مفتخرگردید. ودرسال ۱۳۵۴بافتخاربازنشستگی نایل میگرددوجزواولین گروه‌داوران بین المللی ایران دررشته‌بسکتبال بود. اوبعدازه۵۷سال زندگی شرافتمندانه‌بسال ۱۳۵۶خ جهان رابدرودمیگوید.

کیخسروکشاورز: فرزندوفادارمشخصات درست اوبمانرسیده، اما ازقرار اطلاع زندگی خودرا درخدمت بفرهنگ کشوروتعلیم‌وتربیت جوانان دروزارت‌آموزش وپرورش بسمت دبیری، مدیری وریاست اموردانشجویان خارج ازکشورصرف نموده است پس ازنیل بافتخاربازنشستگی سالها رئیس دبیرخانه‌انجمن زرتشتیان تهران بوده‌وهم صاحب امتیازوسردبیرمجله‌پشوتن واینک نیزسردبیرمجله‌فروهروبسمت دبیرگروه زرتشتیان تفت وتوابع درخدمت باجتماع بفعالیت مشغول است.

فریبرزنصرت: فرزندرستم‌جمشیدفارغ‌التحصیل دانشسرای مقدماتی یزدبسال ۱۳۲۲خ درهمانسال درخدمت اداره آموزش وپرورش یزددرتعلیم‌وتربیت جوانان به

www.tabarestan.info تبرستان

فعالیت مشغول وپس ازسه‌سال بمعاونت دبستان سعدی منصوب میگردد. درسال ۱۳۳۱ بتهران منتقل ودردبستان دولتی بسمت معاونت درخدمت بفرهنگ کشور بتلاش مشغول ودرسال ۱۳۵۸ببازنشستگی سرافراز میگردد.

آموزگارانی که مشخصات آنها بما نرسیده بذکرنامشان اکتفا میشود.

خانم رخشنده‌شاکر کرمانی حدودچهل سال سابقه‌فرهنگی دارد. رستم‌اردشیرپور ازسال ۱۳۲۵تا ۱۳۴۱درکرمانشاه درخدمت آموزش وپرورش بوده‌وبعددرتهران. شاهرخ خدادادی ازسال ۴۲-۱۳۳۶ دربندرعباس وبعددرتهران مشغول خدمات فرهنگی بوده است. کاوس‌گجگینی - خورشیدچهراردشیربانکی - کیخسروگبل - بهمن سپهر - سهراب‌نوروزیان - جمشید کیوانی - سرگردشهریاربخردنیا :- چندسال دردبستان خرمشاه یزد آموزگاربوده‌است. دراواخرجنگ جهانی دوم درپیکاربامخالفان کشور ازچشم نابیناگشته واینک باشنده‌لندن میباشد. هرمزدیاربهمن مستغنی وروانشاد شیرمردبخردنیا هردونفرمدتی دردبستان خرمشاه آموزگاربوده‌اند. گشتاسب کرمانی آموزگاروم‌دیرمجله‌پنداربوده‌است. ایراندخت خدامرادفرزندفریدون - ایراندخت ربانی - ایراندخت ظهور- جمشیدبهمنی - شیرین رستمی - کتایون پورزندیان - فیروزه استادمهری - فیروزه فلاحتی - فیروزه بهرام شهری فرزند نوشیروان - خورشید دینیاریان - مهین دینیاریان - دولت دینیاریان - بانو دینیاریان - همایون خسروی - شهناز خسروی - شیرین استادمهری - منیژه‌مهرشاهی - پروین رئیسی فرد- مهین رستمی - مهرانگیزکشمیری - روحیه‌رئیسی - پروین چهل مرد - بانوزندی - کتایون ظهرابی - همادمهری - زمردزندیان - افلاطون‌شاهد-رستم‌ماوندی - شهدخت زندی - بهرام خادمی - کیاندخت قدسی - شیرین قدیر- ایران قدسی- کیخسروآبادیان - سیمیندخت نمیرانیان - همایون نمیرانیان - پریچهرگوهربخش - پریچهرمنوچهری - پریزاد نمیرانیان - پریوش نمیرانیان - سرور خرمی - فیروزه اورمزدی - پروین فرودی - فیروزه فلفلی - پروانه پیرایش - اردشیر بازاده (بهرام)- شهناز پشوتن(رستم)- کیاندخت باختری- مهین ویرابی- فرخنده مخابر- پوراندخت خسروی - فرخ جمشیدی - خدایارخسروی - فرنگیس همایونی - پوراندخت بهمردی - پروانه کامه- عشرت اشیدری - سیمیندخت پولاد درویش- سیمیندخت کیخسروی - گوهراردشیرپور- ایراندخت پورنارنجی - فیروزه یزدانی- پروین باستانی - فریدون فرهمند- شاه‌بهرام مانی- فریبرزمالی- اسفندیار کرمانیان- دانشپورهماوندی- تهمینه‌هرمزان - روحانگیزیزدان پناه- اردشیر آتشبند- پروین داسرم- مهوش یزدان پرستان - سروش خداپرستی - بهناز روزبهی- خجسته آفرین نامه- پریچهریزدانی- ایران جوانمردی - گلرخ مژگانی- سیمین بلندیان - رستم فلفلی- اسفندیارکاویانی- هرمزدیاردهموبد- دینیارآفرین -

www.tabarestan.info تبرستان

شاهپوردینیاریان ـ ماهیارخداپرستی ـ سیمین نسیمی ـ کیخسروشیرمردی ـ گودرز کاوسی ـ فریبرزنجمی ـ پروین فرخانی ـ شیرین نجمی ـ پوراندخت بهمردی ـ شیرین مژگانی ـ شهناز نجمی ـ سیمین نجمی ـ مهناز نجمی .

دبیران زرتشتی یزدچون مشخصات آنها بما نرسیده بذکرنامشان اکتفا میشود :

گشتاسب بهرام شهری فرزند نوشیروان ـ اسفندیارمرادیان ـ فریدون مرادیان ـ بهرام فلفلی ـ جمشیددهموبد ـ خدارحم‌سبزه ـ پروین کیانی ـ بهرام‌دمهری ـ مهرداد بهرام شهری فرزندنوشیروان ـ جمشیدمنوچهری ـ ایراندخت شه‌لری ـ جمشیدنمیرانیان ـ هوشنگ غیبی ـ فیروزه‌فرامرزی ـ خدادادخنجری فرزندهوشنگ ـ اردشیربازاده (شهریار) ـ آذرفلفلی ـ تاجورسروش‌پور ـ اردشیرپشوتن ـ ایران نمیرانیان ـ رستم ایزدیان ـ اردشیرنابکی ـ شهناز پشوتن (مهربان) ـ بهمن کیانشاهی ـ بمان کیانی ـ مهناز ایزدیار ـ پریچهراستاد مهری ـ داریوش بزرگمهری ـ افلاطون یزدانی ـ جهانگیر باستانی ـ آذرمیندخت بندار یان ـ دلنواز مژگانی ـ سروش پورنارنجی ـ رستم‌باستانی ـ کیخسرومدامی ـ سهراب فیروزفرد ـ اردشیرفیروزفرد ـ شادرخ رئیسی ـ خدابخش منیری ـ مهربان آفرین ـ فریدون نجمی ـ سهراب مالی ـ خسروتشکر ـ دلنواز مژگانی ـ خدادادفریدون نجمی ـ پشوتن نجمی ـ خدادادبنشاهی ـ هرمزدیارفرخانی .

تاریخچه دبیرستان ملی ایرانشهرکرمان

الف ـ تاریخچه مختصر دبیرستان ایرانشهرکرمان ـ مدرسه ایرانشهرکرمان قدیمیترین موسسه‌فرهنگی است که‌توسط انجمن زرتشتیان کرمان وبهمت شادروان ارباب کیخسروشاهرخ درتاریخ نهم‌بهمن یکهزارودویست وهشتادوپنج خورشیدی (۱۲۸۵) دریکی ازمنازل مسکونی محله‌شهرکرمان‌دایروبتعلیم‌وتربیت فرزندان این‌آب وخاک مشغول شده . چون منزل مزبوربرای آموزشگاه‌مناسب‌نبوده‌ازمحل اعانه‌زرتشتیان کرمان وباکمک‌انجمن زرتشتیان محلی‌مناسب احداث وازآن خانه‌قدیمی به‌ساختمان فعلی که‌دبستان ایرانشهردرآن دایراست‌نقل مکان کرده ـ متصدیان مدرسه‌زرتشتیان ونیزخودجماعت زرتشتیان با الهام‌ازدستورات مقدس حضرت زرتشت کمرهمت به‌تعلیم وتربیت نسل جوان بسته‌وهیچگونه‌تبعیض واختلافی ازنظردارندگان ادیان مختلف قائل نشده‌ومحیطی کاملا"دوستانه‌وبرادرانه‌برای همگان فراهم‌ساخته‌اندواین روش مرضیه تاکنون ادامه‌داشته‌وبعدازاین نیزادامه‌خواهدیافت ـ محل دبیرستان ایرانشهر در ساختمان جدیدی‌است که‌برروی زمین مرحوم‌اربابگشتاسب وباهمت والای نیکوکاران جماعت یعنی ورثه شادروان دکترمهربان مزدیسنا وآقای بهرام‌هخامنشی‌با صرف هزینه ۱۲۰هزارتومان احداث شده‌که‌هریک ازنامبردگان بالانصف هزینه‌ساختمان را پرداخت

www.tabarestan.info تبرستان

نموده‌اند. ازسال تحصیلی ۴۳/۴۲دوقسمت ساختمان دبستان ودبیرستان‌ایرانشهر کاملا تفکیک شده‌وهرقسمت زیرنظرمدیرمسئول به‌خدمات فرهنگی خودادامه‌میدهند. متصدیان دبستان ودبیرستان ایرانشهرازبدوتاسیس تاکنون‌بشرح زیربوده‌است.
۱ـ شادروان ارباب کیخسروشاهرخ موسس. ۲ـ شادروان دستورکیخسرودستوررستم. ۳ـ دستورخدایاردستورشهریار. ۴ـ آقای احمدمصباح. ۵ـ میرزاخدارحم‌آبادیان. ۶ـ آقای ابوالحسن ارجمندشادان. ۷ـ آقای علی خدائی. ۸ـ آقای برزوآمیغی. ۹ـ آقای شاپورسپهری. ۱۰ـ آقای منوچهرکاویانی رئیس فعلی‌دبیرستان. ۱۱ـ آقای شهریارغیبی مدیردبستان. ۱۲ـ آقای ذبیح الله‌پوررحیمی مدیر فعلی دبستان ایرانشهر.
ضمنا مدارس زرتشتیان کرمان عبارتنداز:ـ ۱ـ دبیرستان پسرانه‌ایرانشهر ۲ـ دبیرستان دخترانه کیخسروشاهرخ ۳ـ دبستان دخترانه شهریاری۴ـ دبستان پسرانه ایرانشهرکه‌بجزرئیس دبیرستان ایرانشهربقیه‌روسای مدارس زرتشتیان ازمسلمین انتخاب شده‌اند وازبودجه دولت اداره میشوند. کودکستان اردشیر همتی نیزیکی ازموسسات فرهنگی زرتشتیان کرمان است که‌با همت آقای اردشیر همتی ساخته‌شده‌که‌آنهم‌نیزدراختیاردولت میباشد.

www.tabarestan.info تبرستان

اندیشه‌روستازاده‌زرتشتی درگشایش دانشکده‌صلح

آقای بهمن دبستانی فرزندروانشاد استاداردشیردرروستای شریف‌آباد از شهرستان اردکان یزدبسال ۱۳۲۵ ی متولدگردید.

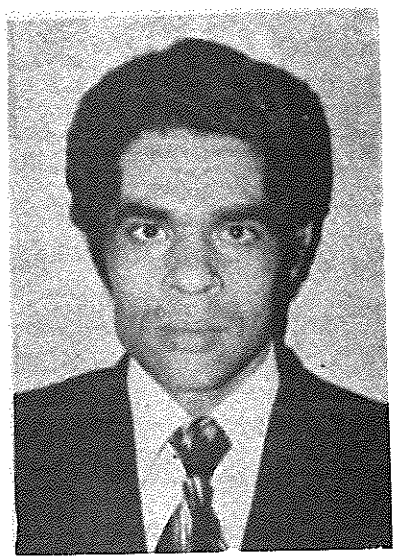

تحصیلات ابتدائی رادرروستای زادبوم خود و متوسطه رادردبیرستان اردکان بپایان رسانیده وبلافاصله‌واردد‌انشگاه‌گردید. یک سال دردانشگاه داروسازی بتحصیل پرداخت. چون آنرا خوش نداشت سه‌سال دردانشگاه‌اصفهان دررشته‌پزشکی بتحصیل ادامه‌داد. لیکن با نگیزه‌بیماری قلبی بترک میهن مجبورشدوبرای تحصیل ودرمان بکشور اتریش‌رفت. دررشته اقتصادسیاسی بادامه‌تحصیل پرداخت. درهمین ایام بفکرتاسیس دانشگاه صلح افتادوچون صاحب انرژی بسیاری بودوخدمت بمردم راازپدرشادروانش استاداردشیربارث برده بود توانست توفیقهائی دراین راه‌کسب‌نماید. بواسطه زرتشتی بودنش که‌درپیمان

دین ونماز مزدیسنوا همی انزجا را زجنگ وخونریزی وبرزمین نهادن اسلحه و فداکاری درراه خدمت بمردم را میستاید، بفکرصلح وپیشرفت جامعه افتاده پی برد که درسایه صلح ودوستی وآرامش است که جامعه میتواند پیشرفت نماید، اندیشه خویش را درنامه‌ای برئیس جمهوری اتریش نگاشت که از آن استقبال شایانی بعمل آمد وچندین جرایدکشوردرآن موردببحث پرداختند. جرایدایران نیزهنگام ورودش بمیهن درآن موردقلمفرسائی نمودند. افسوس که اجل مهلتش ندادتا ثمره اندیشه بلندخویش را بدیده به بیند. چراغ زندگانیش بسال ۱۳۴۷یزدگردی درشهرغربت وکشوراتریش بخاموشی گرائید.

روزنامه کیهان مورخ ۲۴ اردیبهشت ۲۵۳۶ش و۱۴مه ۱۹۷۷م تحت عنوان " جوانایرانی دانشگاه صلح دراتریش تاسیس میکند" چنین مینویسد:

یک دانشجوی جوان ایرانی طرحی برای ایجاد "دانشگاه بین المللی صلح" تهیه کرده است. وی هم اکنون دررشته اقتصاد دانشگاه اطریش تحصیل میکندوبرای گذراندن تعطیلات به ایران آمده است. "بهمن دبستانی"، درمصاحبه‌ای باکیهان گفت:

"طرح تاسیس دانشگاه صلح که برای اولین بارتوسط من پیشنهاد شده موردتصویب رئیس جمهوری اطریش ورئیس موسسه تحقیقات صلح این کشورنیزقرارگرفته است و آنها قول همه‌گونه مساعدت وکمکی را داده‌اند."

این دانشجوتاکید میکندکه دربازگشت به اطریش برنامه‌هائی برای تهیه مقدمات ایجاد این دانشگاه پیاده خواهدشدویک کمیته موقت بین المللی با شرکت صاحب نظران ومتخصصان امورسیاسی وسیاستمداران برجسته وبی‌طرف جهان تشکیل میگردد.

وی درپاسخ این سئوال که، چراکشوراطریش برای این منظوردرنظرگرفته شده است میگوید:

ازآنجاکه هدف این دانشگاه برقراری صلح درسطح جهانی وتربیت متخصصان و استادانی است که بتوانندرشته‌ای به نام "صلح" را درمدارس همه کشورها تدریس کنند میبایست درکشوری فعالیت نمایدکه ازنظرسیاسی به هیچ جبهه ومسلکی وابسته نباشند وبیطرفی کامل درراه گسترش صلح فعالیت نماید. به این دلیل برای آنکه اعمال نفوذوقدرت روی آن به حداقل کاهش یابد، کشوراطریش مناسب تراست. از سوی دیگراین کشورازحیث موقعیت جغرافیائی، بین شرق وغرب قرارگرفته وبعلاوه مقراتی سازمان ملل متحدنیزهست. هم اکنون ساختمان عظیمی درحال پای گرفتن است که با اتمام آن تمام یا قسمتی ازتشکیلات سازمان ملل به اطریش منتقل خواهد شد. به همین دلیل این سازمان میتواندپشتیبان ویاورنیرومندی درراه تقویت وتایید کاردانشگاه مزبورباشد.

تلاش برای نابودی بشر

بهمن دبستانی دانشجوی ایرانی‌مقیم‌اطریش درموردلزوم ایجاد چنین دانشگاهی می‌گوید:

درحال حاضربه‌استنادآماری که‌ازسوی موسسه‌های تحقیقات صلح درآلمان، سوئد واطریش انتشاریافته‌بیش از ۴۰درصدازدانشمندان دنیا وقتشان راصرف نابودی بشرمی‌کنند. اینها باکاردرکارخانه‌های اسلحه‌سازی، دادن پروژه‌های جنگی و کشف عناصروسلاح مرگزای جدید، به‌جای آنکه‌درخدمت بشریت باشندبه‌کشته‌شدن و ازبین رفتنش کمک می‌کنند.

درهمین شرایط تحقیقات آماری نشان می‌دهدکه‌به‌طورمتوسط سالانه ۳۰۰میلیارد دلار یعنی‌بالغ بر۲۰۰۰میلیاردتومان خرج جنگها وکشت وکشتارانسانها می‌شود.با این پول می‌توان تمامی زمینهای بایرکشورهای جهان سوم‌ودرحال رشدرا به‌زیر کشت بردویاحتی درصورت کمبودزمین قابل کشت، چندین طبقه‌روی اقیانوس‌ها رابرای زراعت آماده‌کردوبدین ترتیب بشریت راازخطرقحطی وگرسنگی نجات داد. زیرادرحال حاضربیش ازدوسوم‌مردم‌جهان ازگرسنگی مزمن رنج می‌برند.

دبستانی معتقداست که‌برای برقراری صلح نمی‌توان ازطریق کنفرانسها ومذاکراتی که‌درهرحال سراپاحسن نظروخیرخواهی نیستندبه‌نتیجه‌رسید.پس‌برای رسیدن به چنین هدفی بایدبه‌همه‌افرادوبخصوص نسل جوانی که‌روی کارمی‌آیدونیزبه‌کودکانی که‌رهبران فردای دنیا هستندآموزش صلح داده‌شودواین کارجزازطریق تربیت معلمان واستادانی که‌درسطوح مختلف ازدبستان تاعالیترین مراحل دانشگاهی این رشته‌راتدریس کنندمیسرنمی‌شود. او می‌گویدکه‌وظیفه‌این دانشگاه‌علاوه بر تربیت استادانی درسطح دکترا، فوق لیسانس ولیسانس، تربیت معلم‌وتحقیق در زمینه‌صلح نیزهست. به‌همین دلیل بتدریج می‌توان شعبه‌های متعددازین‌دانشگاه رادرکشورهای مختلف دایرنمودوازهمه‌صاحب نظران ومتخصصان امورسیاسی بی طرف دردنیاخواست که‌به‌تدریس دراین دانشگاه بپردازند. هزینه‌این دانشگاه نیزازسوی کشورهائی که‌ادعای صلح دوستی وعدالت‌خواهی دارندتامین می‌شود و تاکنون نیزموافقت بسیاری ازکشورهای اروپائی وآمریکائی نیزجلب شده‌است.

بهمن دبستانی درموردزبان رسمی دانشگاه می‌گویدمن معتقدم‌کمیته‌موقت که‌قبلا" بدان اشاره‌کردم‌بایدبنشیندوزبان خاصی برای آن اختراع کندتاهیچ نوع وابستگی به‌ملت‌ها وملیتهای مختلف نداشته‌باشد. اما وقتی می‌پرسیم،فکرمی‌کنی این کارممکن است وآیازبان چیزی است که‌عده‌ای بنشینندواختراع کنند، بی جواب می‌ماند، ولی به‌هرحال معتقداست که‌غیرممکن نیست.

دبستانی همچنین امیدوار است که اگر کارها به سرعت پیش برود تا ۳ سال دیگر نخستین دانشگاه صلح جهان در اطریش آغاز به کار کند و بتدریج همه گیر شود. اما بزرگترین مشکل پیدا کردن استادانی است که واقعا بی طرف باشند. او می گوید، اگر ۵۰ سال پیش به این فکر افتاده بودند بسیاری از جنگهائی که اتفاق افتاده به وقوع نمی پیوست و حالا هم باید یک تعلیم و تربیت جامع و همه جانبه همزمان با آغاز کار این دانشگاه در تمام مدارس کشورهای مختلف آغاز شود.

مجله هوخت در شماره ۶ دوره ۲۸ خویش سال ۲۵۳۶ش تحت عنوان " اندیشه بلند و چاره ساز دانشجوی زرتشتی ایرانی برای تامین صلح در جهان" درماه های گذشته خبرهائی در جراید داخل و خارج کشور و مخصوصا در روزنامه های اتریش باز تاب داشت که آقای بهمن دبستانی دانشجوی رشته اقتصاد دانشگاه اتریش برای پایه گذاری صلح استوار در جهان طرحی ارائه نموده که مورد استقبال و تصویب رئیس جمهوری اتریش و دیگر اندیشمندان و آشتی جویان آن سرزمین و جهان قرار گرفته است بی گمان آقای دبستانی از این دستور بلند پایه "اشوزرتشت" درگاتاها که میفرماید الهام گرفته است "ای اهورا ـ بروان آفرینش تاب و توانائی بخش و از سرچشمه منش پاک نیروئی برانگیز تا آشتی و آسایش در جهان برقرار گردد. من باور دارم ای اهورا که میتوان آنرا استوار داشت" مسئله صلح و آشتی و تامین آسایش در جهان ریشه بسیار کهن دارد که میتوان از سرچشمه منش پاک آنرا تحقق بخشید:

آقای دبستانی معتقد است همانگونه که برای درمان هر بیماری باید علت را جستجو نمود و بدرمان و رفع علت پرداخت در بیماریهای اجتماعی و خانمان برانداز جهانی باید همین راه را برگزید، درست است که عده ای از اندیشمندان و دانشمندان آشتی جوی جهان سالها است درباره علت جنگ و ستیز و خونریزی در جهان در پژوهش هستند و هریک جداگانه نظریات و پیشنهادهائی هرچند یکبا را ارائه می نمایند اما اتفاق نظری در کارشان کمتر دیده میشود و بنابرین بعقیده در واقع پسندیده و عملی آقای دبستانی، باید دانشگاهی مخصوص برای پژوهش آموزش آئین آشتی و آشتی خواهی بنیاد گردد تا در آن مرکز علمی با ژرف نگری در پایه گذاری صلح و از بین بردن علت جنگ راه عملی به جهانیان آموخته شود چه جنگهای محلی ـ چه جنگهای منطقه ای و چه جنگ های جهانی بنا به پیشنهادهای دبستانی این دانشگاه باید در اتریش سازمان پذیرد و سپس در کشورهای دیگر تاسیس گردد زیرا کشور اتریش و مردمانش به آشتی خواهی بلندآوازه و مردمان خاور با ختر هم این بنیاد را با ورد ارند و کشور اتریش را دوست دار آشتی در جهان می شناسند.

بنابراین بجاست که این کشور را برای نخستین پایه این آموزش برگزیده شود.

www.tabarestan.info تبرستان

آقای دبستانی تصمیم داردپس ازبازگشت به اتریش کمیته‌ای ازشخصیتهای علمی وصلاحیتدارجهانی تشکیل دهدکه با جلب کمک وحمایت سازمان ملل متحد این دانشگاه سازمان پذیردتا با آموزش آئین آشتی وپایه‌گذاری آرامش وآسایش راستین در جهان ــ دیوستیزجنگ ازجهان برافتدوسرمایه هنگفتی که سالیانه برای تولید ابزارهای جنگی درجهان بمصرف میرسددرراه آبادانی وآرامش وآسایش بکارافتد وجهان درسکون وآرامش همیشگی بسربرد. با میدچنان روز.

رادیوتلویزیون ایران هنگام ورودروانشاد بهمن دبستانی بمیهن درارديبهشت ماه ۱۳۵۶توسط انوشیروان کنگرلو مصاحبه‌ای ازاوبعمل آورد متن مصاحبه‌چنین است:

آقای بهمن دبستانی اولین سئوال رااینطورمطرح میکنم‌که بفرمائیدبچه منظور پیشنهادتاسیس دانشگاه بین المللی صلح رامطرح کردید.

هرروزدراخبارشنیده میشودیادرروزنامه‌ها میخوانیم که‌صلح برپایهٔ محکمی استوار نبوده‌وروزی نیست که‌درگوشه‌وکنارجهان تروروجنگی رخ ندهد. متاسفانه‌گاهی‌با شلیک یک گلوله چه‌زدوخوردها وچه‌مصیبت هائی برای مردم‌بیگناه‌که‌خودشان کوچکترین نقشی درشلیک آن نداشته‌اند بوجودمیآید،من هنگام تحصیل درایران وحتی دردوران طفولیت باین نکته‌میاندیشیدم‌وتنها امیدم‌این بودکه‌روزی‌بتوانم درحفظ صلح موثرباشم‌وفکرمیکردم‌چقدرلذت بخش خواهدبوداگرصلح‌پیدارکه‌آرزوی دیرینه‌بشراست جایگزین اتمسفرترورووحشت بشود. کشورهائی که‌اکنون بسلاح‌اتمی مجهزنداانگشت شماربوده‌ودربیست سال آینده، بسیاری ازکشورها آنراخواهند داشت ویکنفرمیتواندبافشاردادن یک دکمه‌دنیارابخاک وخون بکشاند. از سال ۱۹۷۳تاکنون مقدارسلحه‌تولیدشده‌تقریبا به‌سه‌برابرافزایش یافته‌واگربدین صورت ادامه‌پیداکندخطربزرگی خواهدبودبرای رسیدن بصلح بین المللی.سالیانه درحدود ۳۰۰ملیاردلارصرف جنگ میشود، درصورتیکه‌هزینه‌ای که‌برای صلح درنظر گرفته‌میشودنسبته" ناچیزاست. بشرازطریق علم‌ودانش بابیماریها، خطرات سیل، زلزله‌وآتش نشانی مبارزه‌میکند. درصورتیکه‌اینها زائیده‌طبیعت هستند. آیانبایدازجنگ وخونریزی که‌عامل آن خودانسانها میباشندجلوگیری کرد؟ هم چنانکه‌یک مهندس ورزیده‌فارغ‌التحصیل ازدانشکده‌فنی، کارخانه عظیمی‌رابگردش درمیآورد، دنیانیزنیازمبرمی باشخاص ورزیده‌صلح دوست داشته‌وچنین افرادی رایک مرکزعلمی بین المللی پس ازتحقیق وتدریس قادرخواهدبودتحویل ملتها بدهد، تابهرجاکه‌میروندباخودمشعل صلح بارمغان ببرند. بدین منظوریکسال پیش طرحی برای تاسیس این مرکزعلمی بین المللی دراتریش پیشنهادکردم.

زیرا این کشوربیطرف ازنظرموقعیت سیاسی وجغرافیائی مناسب بوده وویین مقر آتیه قسمتی ازسازمان ملل متحدخواهدبود. دراتریش طرح مزبورازطریق جراید بمعرض افکارعمومی قرارگرفت وحضرت رئیس جمهوراتریش دکتراودولف کیستگرآن راپذیرفته وتوسط سرپرست موسسه تحقیقات صلح برای اجرای آن پشتیبانی خود راابراز داشتند.

آقای دبستانی بفرمائیدبا ایجاداین دانشگاه چه آموزشهائی درزمینه صلح به کشورها داده میشود؟

منظوراز تاسیس این دانشگاه پژوهش وآموزش شدیدومشترک درموردبررسی علل جنگها وراه جلوگیری ازبروزمجددآن ومبارزه با فقر، اختلاف نژاد، ایوئولوژی و غیره درسطح بین المللی است که بایستی ازآغازدبستان تا پایان دوران دانشگاه بمرحله عمل دربیایدولازمه اجرای آن آموزش دبیران لایق وبشردوست است که بایستی ازاین دانشگاه که موردقبول جهانیان است فارغ التحصیل بشوند.

صحبت گردیدازانگیزه تان درایجادطرح تاسیس دانشگاه صلح بین المللی وهم چنین آموزشهائی که این دانشگاه میتواند بمردم بدهد. حالا بفرمائیدمشکلاتتان درراهی که درپیش دارید چه است؟

یکی ازمشکلات مشکل بودجه میباشدکه امیدوارم ازطریق کلیه کشورهای صلح دوست تامین بشودومشکل دیگرتامین کادراستادونیروی انسانی است، که تاقبل از فارغ التحصیل شدن اولین دسته ازدانشجویان میتوان ازشخصیت های علمی صلح دوست جهان، بخصوص ازبعضی نمایندگان سازمان ملل متحددعوت کرد.

خوب شما بازمیگردید باتریش میخواستم بدانم که برنامه شما پس ازبازگشت چه است؟

البته من بایدپس ازبازگشت باتریش یک کمیته موقتی تشکیل بدهم تابتوان با آن وبکمک سفارتخانه ها کمیته دائمی بین المللی تاسیس کردکه این کمیته دائمی بین المللی مسئول تاسیس دانشگاه خواهدبود.

شما درایران مسلما با مقامات ایرانی موضوع رامطرح کرده اید. میخواستم بدانم نتیجه آن چه بوده است؟

تاآنجائیکه بخاطردارم ایران همیشه درراه صلح پیشقدم بوده واین طرح با استقبال مقامات ایرانی روبروشد.

روزنامه بورس سال هفدهم مورخ ۲۳تیرومجله جوانان امروز سال یازدهم مورخ۲۶ اردیبهشت ۲۵۳۶ اندیشه اورا باشرح وبسط ستوده اند که با نگیزه طولانی شدن از ذکرهمه خودداری میشود.

www.tabarestan.info تبرستان

نوشته‌های نگارنده

۱ـ حرف راست : پاسخی است مختصربیاوه‌سرائی یکنفرکه‌بهدینی راترک نموده .
۲ـ دساتیرکتاب آسمانی نیست . ۳ـ پیمبری زرتشت . ۴ـ فرزانگان زرتشتی .
۵ ـ خرده‌اوستا با الفبای دین دبیره . ۶ـ تعلیمات زرتشت . ۷ـ آتش و آتش پرستی. ۸ـ خورشیدنگرشنی. ۹ـ اصول سه‌گانه مزدیسنا . ۱۰ـ پرستشگاه‌زرتشتیان
۱۱ـ خرده‌اوستا برگردانده‌ازدین دبیره . ۱۲ـ زرتشت وهمزمانان او درویدا .
۱۳ـ سال دینی زرتشتیان . ۱۴ـ زادبوم زرتشت . ۱۵ـ فهرست کتابهای دینی زرتشتیان . ۱۶ـ خرده‌اوستا با ترجمه . ۱۷ـ تاریخ زرتشتیان پس‌ازساسانیان.
نوشته‌هائی که‌ازانگلیسی ترجمه‌شده : ـ
۱۸ـ راماین . ۱۹ـ داویدکوپرفیلد . ۲۰ـ کلیسای نوتردام ازنشریات اداره انتشارات حکومت هند . ۲۱ـ مسرت‌بشر، نشریه مبلغین مسیحی . ۲۲ـ هفتادگل.
۲۳ـ هیچ وهمه‌چیز . ۲۴ـ پرتوحقیقت . ۲۵ـ ازدواج وسلوک . ۲۶ـ سیرتکامل تدریجی روح. ۲۷ـ بهترین چهره زندگی . ۲۸ـ پیامهای اوتارمهربابا ازنشریه کانون دوستداران مهربابا . ۲۹ـ دانستنیهای آئینی زرتشتی . ۳۰ـ درقدم‌استاد رساله عرفانی حاضربرای چاپ . ۳۱ـ آثارمهرپرستی دردین ایزدی وپرستش شیدان نه شیطان . ۳۲ـ بازگشت روان دراسلام . ۳۳ـ اوستای فروشی ، یشت‌گاهان ودرون ششگانه برگردان ازدین دبیره .

www.tabarestan.info تبرستان

خریداران ارجمند پیش از چاپ که در نشر کتاب سهم بزرگی دارند

	جلد
آقای مهندس رستم یگانگی	۱۰۰
آقای ایرج خدیوپارسی	۵
آقای منوچهر فرامرزی	۵
آقای دکتر اردشیر فرامرزی	۵
آقای خدابخش مهرآئین بنا مگانه روانشاد کیومرث خسرو کدمی خرمشاهی	۱۰
آقای دکتر سروش صرفه‌نیا	۱۰۰
آقای نریمان اشیدری	۱۰۰
آقای دکتر خسرو دبستانی	۱۰۰
آقای اله‌یار دبستانی	۱۰
انجمن محترم زرتشتیان تهران	۱۰۰
آقای دکتر رستم القابی	۲
بنا مگانه روانشاد جمشید خدابخش	
مهربان نامدار نرسی‌آبادی	۲
روانشاد گشتاسب رستم فلفلی	
آقای مهندس منوچهر گجگینی	۲
روانشاد رستم جمشید فلفلی	
آقای شاهرخ اختری	۱
آقای کیخسرو رستم کریمدادی	۱
آقای اردشیر بهرام خسرویانی	۴
روانشاد مرزبان جمشید فلفلی	
آقای دینیار اردشیر خسروی	
شریف آبادی	۱
آقای اردشیر مهربان شمسی	۱
آقای هرمزدیار رهمتی	۳
سرکار سرورخانم خدادادوفاداری	
(کیفر)	۲
آقای خسرو خدامراد کیفر	۱
آقای فریبرز نامدار استقامت	۱
آقای اسفندیار خسرو خسروانی	۱
آقای اسفندیار شاهمرادخرمی	۲
آقای جمشید خورسند خسروانی	۱
آقای لهراسب رستم پشوتن	۱
آقای مهربان رستم پشوتن	۱
آقای اردشیر رستم پشوتن بنا مگانه	
روانشاد پشوتن	۱
آقای جمشید پشوتنی زاده بنا مگانه	
روانشاد پدرش شهریار اردشیر	
پشوتن زاده	۱
نوشین وافلاطون سهراب پشوتن	
بنا مگانه پدربزرگشان روانشاد	
افلاطون ایزدیار	۱

	جلد
آقای اردشیر ایزدیان بنا مگانه	
پدرش روانشاد اردشیر رستم ایزدیان	۱
آقای رستم کیفر	۲
آقای رستم‌خداداد خرمشاهی	۱
آقای رستم‌دینیار مال گنجی	۱
آقای مهربان برخوردار	۱
آقای اردشیر برخوردار	۱
آقای اسفندیار خدامراد آذرمهر	
(کیفر)	۵
سرکار خانم سیمیندخت خرمشاهی	
(آذرمهر)	۲
آقای عباس رادمهر	۱
آقای مکی	۱
آقای هوشنگ نوشیروانی	۱
آقای مهربان سادی	۱
خانم مروارید ظهرابی (سادی)	۱
آقای جمشید ظهرابی	۱
آقای مندگارزره‌پوش	۱
بانو دولت خدارحم راستی بنا مگانه	
روانشادان پدرش خدارحم بهرام	
زین آبادی ومادرش گلبانو	
جوانمرد رحمت آبادی ومهربان	
جوانمرد راستی رحمت آبادی	۲۵
آقای رستم بمان هرمزدیار رحمت	
آبادی معروف به روسی	۲۵
روانشاد فرود مهربان فرود	
خسرویانی رحمت آبادی	۲۵
روانشاد دولت خداداد مزداپور محمد	
آبادی	۲۵
از بودجه روانشاد رستم مزدا	۳۰
آقای بهرام خسرویانی رحمت آبادی	۱
آقای جمشید بهمردچم مهدی آبادی	۱
آقای بهمردجهانبخش نمیرانیان	۱
آقای سهراب موبدمهدی آبادی	۱
آقای برزوپژمان	۱
آقای هرمزپورکیانی	۱
آقای مهربان بهرامی	۱
آقای رستم جمشیدی	۱
آقای مهربان سهراب افسرکشمیری	۱
آقای سهراب مهربان افسرکشمیری	۳
شرکت اشتادموتورز	۱۰
آقای بهروزباستانی اله‌آباد	۱

www.tabarestan.info تبرستان

	جلد
آقای دکترشاهپورنریمانی‌زاده	
بنا مگانه‌مادرشان روانشاد	
آبنهیررستم‌نریمانی زاده	۱
آقای دکترشاهپورنریمانی‌زاده	
بنا مگانه‌پدرشان روانشادبهمن	
شاهویرنریمانی زاده	۱
دوشیزه‌میترانریمانی زاده	۱
خانم‌مهشیدنریمانی زاده	۱
آقای آریانریمانی زاده	۱
آقای بهمن رستم‌گنجی	۱
آقای خدایارماندگاریان فرزند	
رشید- خیرآبادی	۱
آقای بیژن ماندگاریان فرزند	
خدایار- خیرآبادی	۱
آقای مهربان گشتاسب‌کوشش	۱
دوشیزه‌آناهیتاکوشش	۱
دوشیزه‌آرمیتاکوشش	۱
خانم‌مهنازخوشرو (کوشش)	۱
آقای‌مهربان کوشش بنا مگانه‌پدرشان	
روانشادگشتاسب رستم‌کوشش	۱
آقای مهربان کوشش بنا مگانه	
مادرشان روانشادسروررستم	
خسروشاهی (کوشش)	۱
آقای هوشمندماندگاریان فرزند	
جمشیدبنا مگانه‌مادرشان روانشاد	
خورشیداسفندیارسنگ (خیرآبادی)	۱
آقای رستم‌طوفان فرزندفریدون	
قاسم آبادی	۶
آقای شهریارماندگاری فرزند	
جمشید - خیرآبادی	۱
آقای ماندگارزره‌پوش فرزند	
خسرو - خیرآبادی	۱
آقای سهراب زره‌پوش فرزندخسرو-	
خیرآبادی	۱
آقای خدادادماندگاریان فرزند	
ماندگار- خیرآبادی	۱
خانم‌شیرین مندگاریان فرزند	
مهربان - خیرآبادی	۱
آقای جهانگیرماندگاریان فرزند	
مهربان - خیرآبادی	۱
خانم‌یاسمین ماندگاریان بنا مگانه	
پدرشان روانشادخدادادرشید	
ماندگاریان - خیرآبادی	۱

	جلد
آقای خدایارهرمزدیاری چم فرزند	
بهرام چمی	۱
آقای باپورنورفرزانه‌بنا مگانه	
پدرشان روانشادسفندیارخسرو	
خرمشاهی	۱
آقای رستم‌زره‌پوش فرزندخسرو	
بنا مگانه‌دائیشان روانشادسفندیار	۱
خدابخش مندگاریان خیرآبادی	۱
آقای رستم‌زره‌پوش فرزندخسرو	۱
بنا مگانه‌پدرزنشان روانشادرشید	۱
خسروماندگاریان خیرآبادی	۱
آقای رستم‌زره‌پوش بنا مگانه‌پدرشان	
روانشادخسروزره‌پوش خیرآبادی	۱
آقای گشتاسب آرش فرزندتیراندا ز	
خیرآبادی	۱
خانم‌مهستی ماندگاریان فرزند	
رشید- خیرآبادی	۱
آقای هرمزان صدر	۱
آقای داریوش مهربان خوشرو	۱
دوشیزه‌ویستاداریوش خوشرو	۱
خانم‌میترامهربان هرمزی(خوشرو)	۱
آقای ایرج ایرج‌پوربنا مگانه	
پدرشان روانشادجهانگیرخدادادنمیری	۲
آقای دکترهرمزدیارنسیم‌بنا مگانه	
پدرشان روانشادسفندیارنسیم	۱
آقای رشیدشهریاری فرزندبهرام	
رستم‌مزرعه‌کلانتری	۱
آقای رستم‌ماندگاریان فرزند	
مهربان - حسن آبادی	۱
آقای دکتربهروزماندگاریان	
بنا مگانه پدرشان روانشادمندگار	
خدادادخیرآبادی	۱
آقای جمشیدزره‌پوش بنا مگانه	
پدرشان روانشادخسروزره‌پوش	
خیرآبادی	۱
خانم‌کتایون دمهری بنا مگانه	
مادرشان روانشادبمانت اردشیر	
یزدانی - الهآبادی	۱
خانم‌زمردماندگاریان فرزندفریدون	
خیرآبادی	۱
آقای منوچهرنمیرانیان فرزند	
کیخسرو- نصرآبادی	۱
آقای بمان سورن فرزندا ردشیر-	
اهرستانی	۱

www.tabarestan.info تبرستان

	جلد
آقای شهریار ماندگاریان بنا مگانه	
پدرشان روانشاد کیخسرو داراب ـ	
خیرآبادی	۱
خانم زرین تاج ماندگاریان بنا مگانه	
پدرشان روانشاد کاووس خسرو ـ	
خیرآبادی	۱
آقای مهربان ماندگاریان فرزند	
رشید گشتاسب ـ خیرآبادی	۱
خانم بانو دلگشا فرزند رستم ـ	
خیرآبادی	۱
آقای مهربان ماندگاریان	
بنا مگانه پدرشان روانشاد رشید	
گشتاسب ـ خیرآبادی	۱
آقای مهربان ماندگاریان بنا مگانه	
مادرشان روانشاد کشور اسفندیار سنگ	
خیرآبادی	۱
آقای مهربان ماندگاریان بنا مگانه	
برادرشان روانشاد رستم رشید	
ماندگاریان ـ خیرآبادی	۱
آقای بهرام ماندگاریان فرزند	
بیژن ـ خیرآبادی	۱
خانم گلنار گرشاسب فرزند شاهرام	
خیرآبادی	۱
خانم دخمل ماندگاریان فرزند جمشید	
خیرآبادی	۱
خانم دخمل ماندگاریان بنا مگانه	
همسرشان روانشاد شاهرام گرشاسب	
خیرآبادی	۱
آقای هرمزفیروز مندفرزند نامدار	
ظهرابیان تفتی	۱
آقای تهمتن آرش بنا مگانه پدرشان	
روانشاد هرمزدتیراندازآرش ـ	
خیرآبادی	۱۰
آقای فریدون سنگ بنا مگانه پدرشان	
روانشاد رستم سنگ ـ خیرآبادی	۱
آقای فریدون سنگ فرزند رستم	
بنا مگانه زن عمویشان روانشاد گوهر	
گشتاسب تیراندازخیرآبادی	۱
خانم بانو رستم سنگ بنا مگانه	
همسرشان روانشاد بهرام خدابخش	
کدخدایان ـ خیرآبادی	۱
آقای مهربان سنگ فرزند رستم	
بنا مگانه مادرشان روانشاد کتایون	
داراب ـ خیرآبادی	۱

	جلد
آقای اسفندیار کدخدایان	
بنا مگانه پدرشان روانشاد بهرام	
اسفندیار کدخدایان ـ خیرآبادی	۱
آقای اردشیر گرشاسب بنا مگانه	
پدرشان روانشاد مهربان گشتاسب	
خیرآبادی	۱
آقای کیخسرو عدالتی فرزند بهرام	
علی آبادی	۲
آقای شهریار ماهیار لهراسب پور	
زین آبادی	۱
آقای یزدان پناه	۱
آقای رشید شهمردان فرهی فر	۱
آقای شهمردان وفادار فرهی فر	۱
آقای هوشنگ اردشیر نمیرانیان	۱
آقای رشید نمیرانیان	۱
آقای شهریار اردشیر شناسا بنا مگانه	
پدر روانشاد اردشیر مهربان استاد	
بهرام	۱
بانو کیاندخت ربانی بنا مگانه	
پدر روانشاد خدارحم کیخسرو ربانی	۲
آقای خداداد کاوسیان بنا مگانه	
پدر روانشاد بهرام دینیار جمشید	
کاوسیان شریف آبادی	۱
بانو شکوفه اردشیر جهانبخش نمیری	
بنا مگانه روانشاد بی‌بی‌جان کیومرث	
کیومرثی کلانتری دخترعموی پدرخود	۱
بانو بهدخت سلامت	۱
آقای بهرام سروش کابلی	۱
آقای جمشید کنتراکتر	۱
آقای رستم بهرام نمیرانیان	۲
بانو طوطی نوذری	۱
بانو پروین کاوسیان شریف آبادی	
بنا مگانه دخترناکام روانشاد	
شهین رستم فلفلی	۱
بانو خورشید رستم خان کاوسیان	
شریف آبادی	۱
آقای شاپور جهانگیری فرد	۱
آقای مهربان شهمردان سعادت	۵
آقای دکتر منوچهر پرتوی فرزند	
رستم فریبرز نوذر	۱
بنام بانو مهوش ایرانی پرتوی	
فرزند بهرام کیخسرو تیراندار	۱
بیادمادرم روانشاد مروارید باماس	
مهربان (پرتوی)	۱
بیادپدرم روانشاد رستم فریبرز نوذر	۱

www.tabarestan.info تبرستان

	جلد
بنا مگانه سروربا مس مهربان	۱
آقای رستم‌خدادادخسرویانی	۱
آقای مهربان کادمی	۵
آقای بهرام کادمی	۳
آقای سهراب کادمی	۵
آقای ایرج بهمردی	۲
آقای منوچهرخسروی	۵
آقای بهرام رستم سامیا	۲
آقای خدابخش کاجی	۳
آقای مهرایران	۳
آقای سهراب ظهرابی کلانتری	۱
آقای بهرام خادمی	۱
آقای کیخسرونوریزدانی	۱
آقای شهریارجویبانپور	۱
آقای رستم‌فرخنده	۱
آقای کیانپوردانش	۱
آقای رستم‌لاکان	۱
آقای سیروس نمیرانیان	۱
آقای افلاطون جمشیدی	۳
آقای اردشیرراوری	۲
آقای مهربان ابریشمی	۳
آقای کیخسروخسروی	۱
آقای بهمن باستانی	۱
آقای گشتاسب خسروی یزدی	۲
آقای رستم‌یزشنی	۱
آقای فیروزبهمردی پور	۱
آقای رستم‌جمشیدیان	۱
آقای خدادادمنوچهرکلانتری	۱
آقای مهربان بهمردی	۲
آقای خدارحم بهمردی	۱
آقای رشیدگشتاسب بهرام شهری	۱
آقای هرمزدیارگشتاسب خسرویانی	۴
آقای رستم‌هیربد	۱۰
آقای بهمردخسروتفتی بنا مگانه خسرونا مدارتفتی	۱
آقای بهمن جهانگیرپوراسفندیاری	۱
آقای رشیدحدارحم‌شناسازین آبادی	۱
آقای سیروس فرامرزانوار	۱
خانم‌سرورماهیارلهراسبی	۱
آقای فیروزجراح بنا مگانه پدرشان بختیارجراح	۱
آقای رستم‌فرامرزیان	۱
آقای خدارحم‌کاجیان	۱
آقای خدادادد‌هموبدی حسینی	۱

	جلد
آقای سهراب رستمی حسینی	۱
آقای کیخسروخدادادی	۱
آقای شهریاردراستان	۲
آقای اردشیرخاوریان	۱
آقای جمشیدتیراندازی	۱
آقای اردشیرجاماسبیان	۱
آقای اردشیرسروشیان	۱
آقای شهریارشیدنمیرانیان	۱
آقای خدایارخانواده‌آفاق	۳
آقای‌مهربان خدادادهرمزدی	۱
آقای هرمزدیارماهیارلهراسبی	۲
آقای افلاطون هرمزدیارجراح	۱
آقای کیخسرواسفندیاربختیاری	۱
بانورخشنده‌کیخسروفره‌وهران	۱
آقای اسفندیاررستم‌آذرکیوان	۱
خانم‌ایران مهربان کاوسی	۱
آقای اسفندیارمهربان سیروسی	۱
بانوشهین شهریارباستانی	۱
آقای بهرام نوشیروان یزدانی	۱
آقای مهربان جمشیداهورائی‌زاده	۱
آقای سیروس‌جهانگیرجهانگیری	۱
آقای منوچهرکاویانی	۱
آقای رستم یارش	۱
آقای دینیارنامداری	۱
بنا مگانه روانشادفریدون رستم فرشید	۱
آقای کیخسروکیخسروپور	۲
آقای کیوان هرمزدیارنوشیروانی	۱
آقای رستم‌بهمن اردشیریان	۱
آقای مهربان بهمن اردشیریان	۱
آقای فرخزادبهمن اردشیریان	۱
بنا مگانه روانشادمهربان آبادان اردشیریان	۱
آقای سهراب بهمنش بنا مگانه	۱
روانشادرستم‌خدادادنمیرانیان	۱
آقای بهمن اورمزدی	۱
آقای اردشیرارجاسبی	۱
بنا مگانه بهرام‌مهربان دستیار	۱۵
آقای مهندس زارع	۱
آقای رستم‌فولاد چمی	۱
آقای رستم‌رشیدی شریف‌آبادی	۳
آقای خسروشیرویا	۳
آقای سهراب یزدانی	۱
آقای فرهنگ بازاده	۲
	۱

www.tabarestan.info تبرستان

	جلد
آقای هرمزدیار بهدین	۱
آقای خدابخش پای سروی بنامگانه	
روانشاد مهربان پای سروی	۲
آقای فریدون مهرآئین	۱
آقای دکتر پارسا	۱
آقای رستم‌خسرو موبد	۱
بانو مهین خانم‌شید	۲
آقای مهندس بهرام فریدون	۱
آقای فیروزوفاداری بنامگانه	
همایون خانم‌وخداداد استادکیومرث وفاداری	۲
آقای فیروزوفاداری بنامگانه	
شیرین مهربان خداداد یان	۱
آقای مهربان خانی	۱
آقای رستم‌سپهری	۱
آقای دکتر مهربان بختیاری	۱
آقای خوبیاری	۶
آقای کیخسروکاویانی کوشرخیزی	۱
آقای بهمن کیامنش	۱
بانولعل خانم‌جمشیدیان	۲
آقای شهریار داراب دارابیان	۳
آقای شهریار گلزاری	۳
آقای اردشیر گلزاری	۱
آقای هرمزدیار پیروزمند	۱
آقای جمشید پولادزندی	۱
آقای بهرام منشنی	۱
آقای اسفندیار بهمنی	۱
آقای گشتاسب بهرام اشتاد	۱
آقای کورش بهرام اشتاد	۱
بانومهنا زبهرام اشتاد	۱
بانوبهنا زبهرام اشتاد	۱
بانوکتایون اردشیربزدانی بیوکی	۱
آقای دکتر اسفندیار استقامت	۱
بانوخرمن رستم‌دشتکی مبارکه	۱
بانوفیروزه برومندرادمبارکه	۱
آقای رستم‌تیراندازنمیرمبارکه	۱
آقای اردشیربزرگ چمی	۱
بانوهمایون معاونت	۴
آقای فرهاد رستم‌برومندرادمبارکه	۱
آقای فرشاد رستم‌برومندرادمبارکه	۱
بانوفرحناز رستم‌برومندرادمبارکه	۱
آقای رستم‌کیانی بنامگانه‌گوهر کیومرث کیانی ذین آبادی	۴
آقای بهرام کیانی ذین آبادی	۳

	جلد
آقای فرهاد کیانی ذین آبادی	۳
آقای رستم‌جمشیدی نرزندرشید	۱
آقای بهرام‌جمشیدی	۱
آقای منوچهرگودرزکاوسی	۱
آقای جمشیدجهانگیرکرمانیان بنامگانه‌پدروما در	۱
آقای جمشیدجهانگیروهمسرش فیروز خداداد گلستان	۱
آقای رستم‌فلفلی فرزندخدارحم	۳
آقای الهیار کیخسروکیانی حسن آبادی	۳
آقای کیخسروظهرابیان تفتی	۳
آقای سهراب معاونت	۲
بانوشیرین مرزبان	۱
بانوسرورتیراندازدهموبدی	۱
آقای رشیدجمشیدی	۱
آقای منوچهرمبارکه‌ای	۱
آقای رشیدفرامرزدهمیری	۲
بنامگانه مهربان رستم‌خسروی	۱
آقای رشیدخداداد چمی هرمزدیاری	۱
بانوپروین رستم‌مرزبان	۱
آقای فریدون فلاحتی	۱
آقای خدارحم‌داوری	۱
آقای رستم‌بهروزی	۱
آقای شاه‌بهرام کاملزاده	۳
آقای بهرام رستم نامدار	۲
آقای اردشیرگشتاسبی	۱
آقای جمشید ایزدیان	۱
آقای خدابخش کیخسرونمیرانیان	۱
آقای شهریار جویبانپور	۱
خانم‌نرگس دادخواه	۱
آقای مهربان جمشیدماوندادی	۱
آقای بهرام شهریاری	۱
آقای فریبرزگوهرریزی	۱
آقای داریوش شامردانی	۱
آقای رستم‌فرهاد یزدانی الهآبادی	۱
آقای اسفندیار عمیدزاده	۱
آقای رستم‌ستودیان	۱
آقای اردشیرفرهادیه	۱
آقای بهمن شاگشتاسبی	۲
آقای هرمزدیار بهرام جمشیدی چمی	۲
آقای خدایارعزتی	۱
آقای ماهیارمهربانی	۱
آقای خدایار بهرامی	۱

www.tabarestan.info تبرستان

	جلد
(سوپرسرویس)آقای فریدون جهانگیر	
آتشبندبنا مگانه روانشادان پدرم	
جهانگیرجمشیدنرسی آبادی وخالـه ام	
مرواریدرستم مریم آبادی	۵۰
آقای دکتردینیارهرمزدی محمدآبادی	
بنا مگانه روانشادان دکتربهرام پرورش	
لعل جمشیدپرورش ـ استادبمان پرورش	
شیرین استادبمان پرورش	
بهرام دینیارهرمزدی محمدآبادی	
فیروزه خدادادهرمزدی محمدآبادی	
دولت بهرام هرمزدی محمدآبادی	
رستم بهرام هرمزدی محمدآبادی	
کیخسروخدادادهرمزدی محمدآبادی	
خدادادبهمن هرمزدی محمدآبادی	
بانوجمشیدهرمزدی محمدآبادی	
جمشیدرستم بهرام باس خسرویانی	
کیخسروجمشیدبهمردی ذین آبادی	۱۳
یکنفرزرتشتی خیراندیش بوسیله	
ارباب وفادارتفتی	۱۰
خانم پریدخت فلاحتی بنا مگانه	
همسرشان روانشادرشیدشهرت ذین آبادی	۶
آقای هوشنگ کیانی ذین آبادی	۳
خانم پورانددخت کیانی ذین آبادی	۱
آقای خدابخش معاونت	۱
آقای جمشیدفرازیان	۱
آقای مهربان هنرمند	۱
آقای مهربان مهرابی پورکرمانی	۱
بانوهمایون جمشیدی	۱
آقای مهربان سامیای کلانتری	۱
خانم لعل کیانی	۲
آقای بهرام انوشه	۱
آقای اسفندیارماوندادی	۱
آقای رستم پوربهمردیان	۳
آقای فریدون بهروزی	۱
آقای اسفندیاردینی	۱
آقای سهراب افسرکشمیری	۲
آقای دکترحسین وحیدی	۱
خانم پوران فرهنگی	۱
آقای دکترفتح اله حکمی	۱
آقای دکترفتح اله حکمی	۱
آقای پیروزابتدائی	۱
آقای مهربان یزدانی	۲
آقای فریدون جمشیدی	۲

	جلد
آقای خدارحم بندارنرسی آبادی	
سروربهزادنرسی آبادی	
فریدون ضیاء طبری	
فیروزه بهرام ضیاء طبری	
آقای فریدون خدارحم فلفلی	
بنا مگانه روانشادان مادرش سرور	
بهزادوپدرش خدارحم بندار	۱۰۰
بنیادجمشیدیگانگی	۱۰۰
بنا مگانه روانشادان نوشیروان	
بهزادوفیروزه بندار	۱۰
بنا مگانه روانشادان نوشیروان	
مهربان بهرام شهری ودولت	
شهریارکیانی پور	۱۰
انجمن زرتشتیان نرسی آباد	۱۰
خانم ایراندخت محبوب	۱
آقای رستم کیهانزاد	۱
آقای اسفندیارمرادیان	۱
آقای خدابخش منیری بنا مگانه	
روانشادپدرش رستم منیری	۱
آقای خدابخش منیری بنا مگانه	
روانشادخواهرش همایون رستم	۱
آقای رستم پورزندیان	۱
آقای شاهرخ فلاحتی	۱
آقای بهرام خسرویانی بنا مگانه	
روانشادان پدرش رستم شهریارو	
مادرش شیرین مهربان	۱
آقای بهرام فلفلی	۱
آقای بهرام فلاحت	۱
آقای مهربان فلفلی	۱
خانم مینایزدان پرستان	۱
خانم گلفروزکدخدایان	۱
خانم گوهرمهربانی	۱
خانم شهناز شهزادی	۱
آقای منوچهرجهانگیرفریدون ستایش	۱
آقای خدادادخنجری	۱
آقای فیروزفرامرزی	۱
آقای شهریارنامدارا استقامت	
بنا مگانه شیرین استقامت	۱
آقای مهربان رستم نمیری	۱
آقای شاپوربازاده خرمشاهی	۱
آقای اردشیربازاده خرمشاهی	۱
آقای سهراب خسرویانی	۱
آقای هرمزدیاراخوی جو	۱

www.tabarestan.info تبرستان

	جلد
آقای جمشید مهری	۱
آقای سیروس پشوتنی	۱
آقای خدارحم داستان یزدی	۱
آقای پرویز خرمشاهی	۱
آقای شاه‌کیخسرو شمس	۱
آقای رستم رستمی	۱
آقای بمان خورشیدچهر	۱
آقای رستم رستمی بنامگانه	
سیمیندخت خدامرادکی‌فر	۱
آقای رستم بهرامی بنامگانه	
اردشیرخسروبابکان	۱
آقای کیخسرو نمیری	۱
آقای رشیدگنجی	۱
آقای اردشیرنابکی	۱
آقای الهیار دانش زاد	۱
آقای اردشیر رستم پشوتنی بنامگانه	
رستم اردشیر پشوتنی	۱
آقای رستم ایزدیان بنامگانه	
اردشیر رستم ایزدیان	۱
انجمن زرتشتیان نصرت‌آباد	۱
آقای جمشید منوچهری	۱
آقای سهراب یزدگردی	۱
آقای سهراب خردادی	۱
آقای بهرام فلاح زاده	۱
خانم همایون نمیرانیان	۱
آقای کیخسرو نمیرانیان	۱
آقای خسرو منوچهری	۱
آقای کورش کیهانی	۱
آقای داریوش کیهانی	۱
آقای جهانبخش نمیرانیان	۱
آقای سهراب نمیرانیان	۱
آقای منوچهر نمیرانیان	۱
آقای بهرام چهل مرد	۱
آقای جمشید بهمرد نمیرانیان	۱
آقای شاهرخ نمیرانیان	۱
آقای جمشیدخورسند نمیرانیان	۱
آقای خدارحم بهمردی	۱
آقای رشیددهموبدی	۱
آقای رستم فریدنی	۱
آقای خدامراد بزرگ چمی	۱
آقای مهربان اردشیری	۱
آقای شاه‌بهرام فلفلی	۱
آقای بهرام بهمردی	۱
آقای شهریار خدایاری	۱

	جلد
آقای فریدون کیانیان	۱
آقای داریوش کاوسی	۱
آقای فریدون یزدانی	۱
خانم سیمین روشنفر	۱
خانم دولت باستانی	۱
آقای خدامراد بهمن چمی	۱
آقای جهانگیر جمشیدی چمی	۱
آقای خدادادخدادادی چمی	۱
آقای مهربان رستمی چمی	۱
آقای بهمن بهمردی	۱
آقای رستم ثالث هیربد	۱
آقای دکتر رستم آبادیان شریف‌آبادی	۱
آقای بهرام خسرودینیاری شریف‌آبادی	۱
آقای دکتر ماهیار اردشیری	۱
شریف‌آبادی	۱
آقای ایرج سلامتی	۱
آقای دکتر مهربان کاوسی	۱
آقای سهراب کاوسی	۱
آقای مهندس رستم یزدانی	۱
آقای شهریار یزدانی	۱
آقای اردشیرخدابخشی	۱
آقای خدایار رستمیان شریف‌آبادی	۱
آقای رستم‌شاهمردانی شریف‌آبادی	۱
آقای بمان شغلی شریف‌آبادی	۱
آقای البرز شغلی شریف‌آبادی	۱
آقای منوچهرکریمدادسلامتی	۱
آقای فرهنگ ایرج ضیاء طبری	۱
آقای البرز کاوسی شریف‌آبادی	۱
آقای کیخسروخدادادبهمن	۱
آقای مهندس هرمزخدیوی	۱
آقای بهرام سروشی	۱
آقای شاهرخ سروشی	۱
آقای دکتر سیروس سروشی	۱
آقای کیخسرو سروش	۱
خانم ایران سروشی	۱
خانم پریچهر سروشی	۱
آقای گودرز فرامرزیان	۱
آقای سیامک ایزدیار	۱
آقای کامبیز فرامرزیان	۱
خانم فرنگیس کاویانی	۱
آقای شاپور کیانپور	۱
آقای بختیار بختیاری	۱
آقای دکتر مهربان خدائی	۱
آقای داریوش کیهانی	۱

www.tabarestan.info تبرستان

	جلد
آقای دکترکیخسرومهربانی	۱
آقای شاپورزنده‌نوش	۱
آقای فرخنده‌زنده‌نوش	۱
آقای کیخسرومویدشاهی	۱
خانم زمردسهرابیان	۱
آقای اسفندیارگشتاسبی‌گوهرریزی	۱
آقای حمیدیک کلام آذری	۱
آقای زیورضیاء طبری بنامگانه	
روانشادان پدرومادرم فریدون	
ضیاء طبری وفیروزه‌بهرام‌ضیاء طبری	۱
آقای مرزبان مرزبانی	۱
آقای هرمزدیارهرمزدیاری بنامگانه	
پدرومادروخواهرناکامش فریدون	
بهرام هرمزدیاری‌وشیرین شهریار	
شهریاری وسرورفریدون شهریاری	۳
آقای مهندس فریدون خسروانی	۱
آقای آبتین استواری	۱
آقای مهندس داریوش اورنگی	۱
آقای فرزانه سهراب مبارکه	۱
آقای مهندس هرمزاورمزدی	۱
سازمان فروهر (جوانان زرتشتی)	۱۰۰
آقای رستم‌وحیدی	۱
آقای ناشناس	۱
آقای سیروس دولت زاده	۱
آقای کورش همتی	۱
بانونعیمی بنامگانه پدرومادر	
خویش کیخسرومهربان نعیمی‌ومهربانو	
بهرام نعیمی	۳
آقای جمشیدجمشیدی‌فربنامگانه‌پدرو	
مادرش رستم‌جمشیدجمشیدی ودین بائی	
بهرام هرمزدیاری	۲
دکترکیومرث سلامتی بنامگانه‌پدرشان	
روانشادبهرام‌رستم‌سلامتی	۳
خانم‌فرنگیس آذری بنامگانه‌بهرام	
دینیارآذری	۱
خانم‌فرنگیس مزداپور	۳
آقای پرویزگشتاسبی	۱
آقای مهربان فریدونی بنامگانه	
روانشادبانوفریدونی(اردیبهشتی)	۳
روانشادخدارحم‌خدامرادگوهری	۱
روانشادگوهرخدادادجمشید	۱
آقای فریدون اسفندیارباستانی	
اله آبادی	۱
آقای جمشیدماهیارخدادادنرسی‌آبادی	۱

	جلد
آقای خدایارگشتاسب بهزادرحمت	
آبادی بنامگانه پدرومادرم‌گشتاسب	
بهزادوفیروزه‌شهریار	۲
آقای خدارحم‌فریدون فلفلی	۱
آقای خسروپرویز	۱
آقای کیخسروسروش یگانگی	۳
آقای خدارحم گوشنی	۱
آقای بهرام نمیرانیان	۱

www.tabarestan.info تبرستان

www.tabarestan.info
تبرستان